
گلستان سخنوران
۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی
جلد ۲
مؤلف: محمد دینی گلستانی

بسم الله الرحمن الرحیم

گلستان سخنوران

نویسنده:

محمد امینی گلستانی

ناشر چاپی:

سپهر آذین

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

گلستان سخنوران – جلد دوم

مشخصات کتاب

سرشناسه : امینی گلستانی، محمد، ۱۳۱۷ -

عنوان و نام پدیدآور : گلستان سخنوران (شامل ۱۱۰ سخنرانی مذهبی)/ محمدامینی گلستانی.

مشخصات نشر : قم: سپهر آذین، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری : ۲ ج.

شابک : ۶۰۰۰۰۰ ریال: دوره ۹۷۸-۶۰۰-۶۹۲۰-۱۶-۰ : ؛ ۳۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱ ۹۷۸-۶۰۰-۶۹۲۰-۱۸-۴ : ؛ ۲۵۰۰۰۰ریال: ج. ۲ ۹۷۸-۶۰۰-۶۹۲۰-۱۷-۷ :

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : امینی گلستانی، محمد، ۱۳۱۷ - -- وعظ

موضوع : اسلام -- مطالب گونه گون

موضوع : خطبه ها

رده بندی کنگره : BP۱۰/۵/الف۸ گ۸ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۸

شماره کتابشناسی ملی : ۳۵۱۸۶۲۲

ص: ۱

اشاره

فهرست موضوعات

تقدیم به

مجموعه نخستین مخلوق جهان آفرینش که خدای توانا پیش از ایجاد ماسوی اللَّه، نه فلکی بود و مَلَکی، نه زمینی بود و آسمانی و نه مکانی بود و زمانی وو ... آنها را از نور خود آفرید و در دور عرش قرار داد که زیر نظر لطف خود، در طواف باشند تا دوران ایجاد جسمی و مادیشان فرا رسد و بر جمع آدمیان بپیوندند؛

با فرا رسیدن این دوران، چهارده انوار ملکوتی با عنوان چهارده معصوم در میان بنی آدم پا به عرصه وجود گذاشته و مدیریت دینی جهان را به دست گرفتند؛

به شما ای مصداق رحمت پروردگار عالمیان و ای امید مثل من گنهکاران، این اثر ناچیزم را تقدیم می دارم، باشد که در روز رستاخیز به این ذره بی مقدار نظر لطفی مبذول داشته و با شفاعت خود، از آتش غضب و قهر خداوندی، رهائیم بخشید انشاء اللَّه.

و همچنین به ارواح پدر و مادر گرامیم و فرزند عزیز جوانمرگم شاد روان حجّه الاسلام والمسلمین آقای دکتر حاج حسن امینی گلستانی، مفسّر قرآن کریم اهداء می نمایم به امید اینکه مشمول رحمت واسعه وبی انتهای پروردگار مهربان قرار گیرند رضوان اللّه علیهم أجمعین آمین.

محمّد امینی گلستانی

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم»

پیشگفتار

۱

مـدتی در این انـدیشه بودم که بیش از پنجـاه سـال است، در انجام وظیفه مهم تبلیغ و امر به معروف و نهی از منکر، زحمت ها کشـیده و این مسـیر طولاـنی را، بـا افتخـار پیموده ام و همچنین در این مـدت، سـر به آسـتان ملکوتی و دربار با عظمت سـرور جوانان بهشت و سالار شـهیدان جهان حضـرت اباعبداللّه الحسین علیه السلام، می سایم، بجاست که تعدادی از تجربیات منبری خود را به صورت کتـابی، به رشـته تحریر آورم تا از این نعمت الهی محروم نمانـده ماننـد خـدمات دیگرم (۱) به سلسله جلیله خطباء و ذاکرین محترم دربار «حسـینی» علیه السلام، خدمتی کرده و از دعای خیر و طلب مغفرت آنان محروم نمانم، با آرزوی قبولی آن و امید این که با عنایت ارباب و آقایم اباعبداللّه الحسین علیه السلام، در روز ناتوانیم مایه نجاتم باشد آمین.

در این مورد تعداد ۶۰۰ منبر و سـخنرانی، گلچینی کردم ولی دیدم به دوازده جلد ارتقاء یافت و چاپ آنها فعلا مقدور نیست، مصـلحت در این دیـدم که بنـا به فرمـایش بزرگـان «مالایـدرک کلّه لایـترک کلّه» آنچه که همه اش درک نمی شود همه اش ترک نشود که تعـدادی از میان آن سـخنرانی ها را، به طور متفرقه، انتخاب و بصورت دو جلدی، بانام «گلسـتان سـخنوران» در دسترس عزیزان قرار دهم تا به خواست

۱- از قبیل تألیفات زیاد در زمینه های مختلف، و مسجد سازی مکرر در اماکن گوناگون، و لوله کشی ورساندن، آب مشروب به روسـتاهای محروم، و احـداث غسالخـانه هـادر آرامگـاه های روسـتاها، و تأسـیس صـندوقهای خیریه به نام مبارک حضـرت اباالفضل علیه السلام و تشکیل کانون قرآن و غیره.

خداوند بقیه را بتدریج منتشر نمایم.

۲

مطالب وروایاتی که در این سخنرانی هابیان گردیده است، بدون استثناء، همگی از روی اسناد و منابع و مدارک معتبر و قابل اطمینان استفاده شده است که به قسمتی از آنها در پاورقی اشاره کرده ام و قسمتی نیز از محفوظات ذهنی چندین سال دوران تبلیغم است که به علت کهولت سن و پیری و ناتوانی جسمی، نتوانستم دوباره به مدارک آنها مراجعه نموده و اشاره نمایم ولی در نقل آن تردید نداشته باشید، زیرا محفوظات ذهنی هم در دوران جوانی از منابع اطمینان بخش حفظ گردیده است.

۳

قسمتی از سخنرانی ها با اصرار و درخواست مردم، یا با اقتضای مجلس طولانی و قسمتی کوتاه شده است، گویندگان محترم خود می توانند آنها را تنظیم نمایند و از طولانی ها بعضی از مطالب را حذف و برای کوتاه ها اضافه نمایند.

۴

دراین کتاب، در هرمجلسی از آیات و اخبار فقط نمونه هائی آوردم که سخنرانان محترم خود با سلیقه دلخواهشان، انتخاب نموده و مطالب را بیان کنند وگرنه آیات و اخبار در هر موردی، فراوان است که آوردن آنها به طول و خارج از منظور (اختصار) می انجامد.

توفیق و موفقیت همه مبلّغان و مروّجان و ذاکرین مصائب را از خدای توانا خواستارم و التماس دعا دارم.

۵

همه خطبه های اول مجلس هارا نیاورده ام، تا ملال آور نباشد و حجم کتاب بیشتر نشود، و ضمنا توجه داشته باشید چون تعداد مجلدات این کتاب، بیش از ۱۲ جلد و هرکدام در جای خود مستقل می باشد، نیازی به تهیه همه آنها نیست.

مختصری از زندگی نامه مؤلّف کتاب

نام: محمد نام خانوادگی: امینی گلستانی ش ش ۱۵ فرزند: حاج سردار مرحوم کشور: ایران، استان: اردبیل.

تخصّص: فلسفه و فقه و اصول، تفسیر، تبلیغ. تألیفات (۲۲). تحصیلات (خارج فقه و اصول و فلسفه). استادان معروف (۱۱ نفر).

در سال ۱۳۲۹ شمسی از زادگاهش قریه گلستان در ۳۰ کیلومتری اردبیل به مدرسه علمیه ملاـ ابراهیم اردبیل وارد و پس از گذراندن دوره مقدماتی صرف و نحو و منطق از استاد سید مسلم خلخالی و شیخ سعید اصغری و غیرهما.

در سال ۱۳۳۱ به حوزه علمیه قم وارد شده و نزد اساتید آنجا (آقایان شیخ عبدالکریم ملائی و سید جواد خطیبی و میرزا احمد پایانی و مسلم ملکوتی و میرزا محسن دوزدوزانی وغیرهم) استفاده نموده است، و در نیمه دوم سال ۱۳۳۴ به نجف اشرف وارد شده و از اساتید آنجا (آیات عظام سید ابوالقاسم خویی و سید محسن حکیم و شیخ مجتبی لنکرانی و عارف بزرگ شیخ محمدعلی سرابی و آقای تسوجی وسید اسدالله مدنی آذرشهری و غیرهم دروس فقه و اصول و فلسفه و تفسیر وغیره)، استفاده نموده است. و درتاریخ ۱۳۴۰ از نجف اشرف مراجعت نموده و در شهر توریستی سرعین اردبیل با صبیه آیت الله حاج شیخ علی عرفانی) از شاگردان علامه محمدحسین نائینی و هم دوره آیات عظام سید ابوالقاسم خوئی و سید محسن حکیم (ازدواج کرده و به مدت یازده سال در آن شهر که آن وقت یک روستای کوچک بیش نبود اقامت نموده است. در طول این مدت مشغول کارهای تبلیغی و علمی و فرهنگی شده و بناهای مفید و مجلل از خود به یادگار گذاشته.

مانند.

۱- مسجد مجلل و بزرگ حضرت بقیه الله الأعظم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه

الشریف) به مساحت ۸۰۰ متر به اضافه کتابخانه و شبستان زنانه و سایر متعلقات و فضای باز مسجد ۱۴۰۰ متر.

۲- احداث چشمه های آب شرب چندین روستای اطراف سرعین.

۴- تأسیس صندوق های خیریه بنام حضرت باب الحوائج ابوالفضل (علیه السلام) که اول از ۱۷ صندوق شروع و فعلًا بیشتر مناطق استان اردبیل را فراگرفته است.

در سال ۱۳۵۱ شمسی از سرعین به اردبیل مهاجرت نموده و مقیم گشته و در خلال مدت ۱۴ سال اقامت در اردبیل به کارهای روحانیت و تبلیغاتی اسلامی و ۱۱ سال سرپرستی حجاج بیت الله الحرام را ادامه داده است.

در سال ۱۳۵۷ شمسی از اردبیل به تهران مهاجرت کرده و در بحبوحه انقلاب اسلامی در نازی آباد ساکن شده و پس از پیروزی انقلاب.

در سال ۱۳۵۹ به اردبیل برگشته مشغول کارهای روحانیت خود شده و به تدریس و تفسیر قرآن مجید اشتغال داشته است. تا اینکه در سال ۱۳۶۵ دوباره به تهران برگشته و در خانه خیابان دانشگاه جنگ ساکن گشته و مشغول تبلیغ و تفسیر وکارهای مربوط به روحانیت شده است. تا این که در سال ۱۳۷۵ از تهران به قم هجرت نموده و در خانه پشت صدا و سیما ساکن شدند.

در سال ۱۳۷۵ شمسی در اردبیل زلزله ویرانگر به وقوع پیوست که در اثر آن تعداد یک صد و یازده روستا را از ۲۵ درصد تا صد در صد ویران و گروه زیادی را به کام مرگ فرستاد.

در سال ۱۳۸۱ بنا به دعوت بزرگان سرعین جهت تبلیغ ماه مبارک رمضان، به آنجارفته و با دیدن وضع مسجد امام زمان (علیه السلام) که در اثر زلزله مقاومت خود را از دست داده بود بازسازی و تقویت و توسعه داده و تعداد چهار باب مغازه برای هزینه مسجد، و ایجاد گنبد و مناره هاو کاشیکاریهای آنرا انجام داده است.

در این سفر باز به کارهای امور خیر شروع و ادامه داده است از جمله.

۱- مسـجد مجلل باب الحوائج حضـرت ابوالفضل علیه السـلام به مساحت ۱۵۰۰ متر بـا متعلقـات آن که در سال ۱۳۸۲ تا سال ۱۳۹۲ ادامه پیـدا کرد، و الاـن مورد اسـتفاده مردم محل و دهها هزار مسافر شـهرتوریستی می باشـد و در نظر است که تأسـیس حوزه علمیه و درمانگاه عمومی و ۱۵ باب مغازه برای هزینه های مسجد را شروع نمایند انشاءالله.

۲- در زادگاهش روسـتای گلسـتان، که در اثر زلزله دو مسجد آنجا خراب شده بود، مسجد امیرالمومنین (علیه السلام) را بنا و تأسیس نموده است.

۳- در سـال ۱۳۸۲ مسـجد مجلل در روسـتای (جن قشـلاقی) از دهسـتان های یورتچی احـداث و در سال ۱۳۸۴ تقریباً به اتمام رسید.

۴- احداث غسال خانه های متعدد در روستاهای اطراف سرعین.

۵- با حصارکشـی قبرسـتان سـرعین که در وسط شهر، زیر پای حیوانات و مورد تجاوز ساکنین دور و بر قبرستان بود، محافظت نمود.

در دوران سکونت جدید قم مشغول تألیفات متعدد گشته که تعدادی از آنها را از نظر خوانندگان عزیز می گذرانیم.

تالیفات چاپ شده از مؤلّف.

۱- سرچشمه حیات- وزیری یک جلد ۴۰۲ صفحه.

در این کتـاب مطـالب ارزنـده علمی و دینی و فلسـفی و طبی، دربـاره آب و آفرینش مخلوقـات از آن از نظر قرآن و روایات و کلمات بزرگان فن که مورد اسـتقبال دانشـمندان و محققان داخل و خارج کشور قرار گرفت که در مدت کوتاه ۴ مرتبه چاپ شد و فعلًا کمیاب می باشد.

۲- سـیمای جهـان در عصـر امـام زمان عجل الله تعالی فرجه الشـریف در دوجلـد ضـخیم وزیری ۱۲۸۳ صـفحه در باره کیفیت کشورداری و مدیریت آن حضرت کشوری به

وسعت کره زمین را از نظر فرهنگی و قضائی واقتصادی و نظامی و اجتماعی و هزاران مطالب نو و متنوع در این مورد که امتیازش را به انتشارات مسجد مقدس جمکران، واگذار و آن را چاپ و نشر می کند.

۳- از مباهله تا عاشورا- در یک جلد وزیری ۶۸۴ صفحه در باره مباهله رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با نصارای نجران و سر انجام تسلیم آنها و مقایسه آن جریان باسرگذشت پنج تن آل عبا علیهم السلام و عدم تسلیم مسلمان نماهای دشت کربلا به امام حسین علیه السلام فرزند آن حضرت و شهید کردن آن امام را با مظلومیت تمام. این کتاب حاوی مطالب جالب و مفید فراوان می باشد.

۴- والدین دو فرشته جهان آفرینش- در یک جلد وزیری در ۳۲۰ صفحه در باره حقوق متقابل والدین و اولاد در برابر هم از نظر آیات و اخبار وگفتار بزرگان و مطالب فراوان در این مورد.

۵- آداب ازدواج و زندگی خانوادگی- وزیری ۲۷۶ صفحه. کتابیست تحقیقی و تحلیلی درباره ازدواج جوانان عزیز و راهنمائی آنها در انتخاب همسر و کیفیت زندگی مادام العمر، از منظر آیات و اخبار و ... که در واقع مکمّل کتاب والدین دو فرشته جهان آفرینش می باشد.

۶- کتاب مهم اسلام فراتر از زمان- درباره پاسخ به کسانی است که ایراد نموده و اشکال می گیرند، دین اسلام چگونه می تواند تا دامنه قیامت، دنیای رو به ترقی روزانه را اداره نماید و اساساً رهبران این دین چه جایگاهی از علم و دانش داشتند که مدیریت جهان را تا آخر دنیا به دست گیرند. در این کتاب قسمت مهمی از پیشگوئیهای بزرگان اسلام آورده شده است (مانند فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام به کمیل: یا کمیل بن زیاد هاهنا موضع قبرک ثمّ أشار بیده المبارکه یمیناً و شمالًا و قال ستبنی من هاهنا و هاهنا دور و قصور ما من بیت فی ذلک الزّمان الّا و فیه شیطاناً أریل.

کلمه أریل لغت انگلیسی است که به گیرنده و آنتن أریال گویند، حضرت ۱۴۰۰

سال پیش نه انگلیسی بود و نه از صنعت آنتن اثری این بیان را داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سیأتی: زمان علی أمّتی یُخربون قباب الأئمّه بالبنادیق به زودی می آید زمانی بر امت من، قبه (و گنبد) های قبرهای امامان را با بندق ها (یعنی با نارنجک یا بمب) ویران سازند!!. دقت بفرمائید این کلام در زمانی گفته شده است که نه امامی شهید شده و نه در جائی مدفون شده بود و نه از گنبد حرمها و اختراع بمب خبری بود که پس از قرنها در سامرا و قبلًا نیز در بقیع اتفاق افتاد یا روایت در مورد ازدواج همجنسها یتزوّج الرّجال بالرّجال و یتزوّج النساء بالنساء، و روایت لعن اللّه المتشبّهین من الرّجال بالنّساء و المتشبّهات من النّساء بالرّجال درباره تغییر جنسیت دهندگان و صدها امثال این روایتها، در ۶۸۸ صفحه وزیری. پیشگوئی های آیات و روایات، از بزرگان دین در باره پیشرفت علوم آیندگان و اوضاع حیرت انگیز جهان، این کتاب در نوع خود منحصر به فرد و حاوی مطالب نو آوری زیاد می باشد.

۷- آغلار ساولان- سبلان گریان یا سبلان می گرید: رقعی ۵۰ صفحه. با زبان آذری در باره زلزله سال ۱۳۷۵ استان اردبیل و تخریب ۱۱۱ بخش و روستا از ۲۵ در صد تا صد در صد که یکی از آنها روستای گلستان زادگاه مؤلف و کشته شدن و زیر آوار ماندن ۷۷ نفر ا ز نزدیکان نسبی و سببی او و بیان نام تک تک آنها.

۸- ۱۱۱ پرسش و پاسخ در بار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف- رقعی در ۲۹۵ صفحه سوال و جواب های متنوع در طول سال های تبلیغی مؤلف در شهر توریستی و ییلاقی سرعین اردبیل و بیان مطالب نو.

۹- فلسفه قیام و عدم قیام امامان- در ۱۹۸ صفحه جیبی در باره این که چرا بعضی از آن بزرگواران قیام و اکثرشان قعود نمودند و اساسا قیامی از آنها وجود داشت یا برایشان تحمیل نمودند و مطالب متنوع و مفید دیگر.

۱۰- گلستان سخنوران شامل ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی در دو جلد وزیری ۱۴۸۴ صفحه چکیده ای از تبلیغات متنوع مؤلف.

کتاب های آماده به چاپ و در دست تألیف

۱- آیا و چرا- درباره زیر سؤال بردن برادران اهل سنت و علمای آنان و آوردن دلایل فراوان از کتاب های معتبر خود آنان در بار ه امیرمؤمنان و فاطمه زهراء علیهماالسلام و به زیر سوال بردن آنها در عمل نکردن به این دلیلها و اسناد خودشان.

۲- ۶۰۰ مجلس سخنرانی مذهبی از منبرهای ۵۵ ساله مؤلّف و بیان مطالب متنوع دینی و اسناد و روایات فراوان در هر مقوله، که سخنرانان مذهبی و منبری های محترم را از مراجعه به کتاب های متفرقه و جمع آوری مطالب برای بیان در سخنرانی هایشان. بی نیاز می سازد در ۱۲ جلد می باشد، بخواست خدا، بتدریج به چاپ خواهد رسید.

۳- رحمت واسعه- در باره رحمت عالمگیر و فراگیر خدای متعال و آوردن آیات و روایات متنوع و جریان های توبه کنند گان و شمول غفران الهی در باره آنها.

این کتاب امید دهنده گناهکاران و دور ساختن آنان از یأس و نومیدی و جذب دور شدگان از خدا را به سوی پروردگار بخشنده و مهربان.

۴- شب- کتابیست در باره برکات و فضایل و امتیازات شب و اینکه شب مردان خدا روز جهان افروز است و شب خود از مورد توجه بزرگان عالم و خلوتگه راز و نیاز آنان با معبودشان و مطالب فراوان در این موارد.

۵- عتابات قرآن- در باره این که چرا خداوند متعال بعضی از انبیاء علیهم السلام را، مورد عتاب قرار داده و آیا این عتاب ها با عصمت آنها منافات دارد؟ مانند (عفا الله عنك لم اذنت لهم) یا مسئله چیز دیگر است.

۶- خاطرات زندگی یا سرگذشت تلخ و شیرین من- این نوشته حاوی شرح حال دوران زندگی از بدو تولد تا امروز ۳۰/ ۶/ ۱۳۹۳ که به ۴۰۰ صفحه رسیده است و هنوز هم خلاصه و امهات اوضاع و زوایای زندگی اش را می نویسند.

۷- دعای عرشیان برفرشیان- درباره استغفار فرشتگان و حاملان عرش خدا برای بنی آدم به استناد آیه ۷ سوره غافر و سایر آیات، نزدیک به اتمام.

۸- نشانه هائی از او- کتابیست در باره آیات بیان کننده نشانه های خدا شناسی و روایات پیرامون آن.

۹- مرزهای زندگی- از دید آیات و روایات و سیره پیشوایان.

۱۰- مرزخوراکی ها و نوشیدنی ها- از منظر آیات و احادیث و پزشکی.

۱۱- نوادر- روایات و سرگذشت ها و نوادر جریان های گوناگون به صورت کشکول.

۱۲- شیطان: علت وجودی او و پرسش و پاسخهائی درباره وی.

۱۳- متفّرقات مطالب گلچینی شده از کتاب های فراوان گوناگون.

و چندین کتاب دیگر ناتمام و در دست تألیف و مقاله های زیاد.

«بسم اللّه الرّحمن الرّحيم»

الحمد للّه ربّ العالمين، والصّلوه والسّلام على سيّدالانبياء و المرسلين و خاتم النّبيّين ابى القاسم محمد صلى اللّه عليه و على آله الطّيّبين الطاهرين، سيّما على خاتم الاوصياء بقيّه اللّه فى الارضين و حجّته على عباده، روحى وأرواح العالمين لتراب مقدمه الفداء، واللّعنه الدّائمه الابديّه على أعدائهم أجمعين من الان الى قيام يوم الدّين.

مجلس ۵۷ آزمايش

در ميان مردم مرسوم و متداول است، براى سنجيدن اشخاص و اجناس و تشخيص خوب و بد آنها وهمچنين دانستن عيار خود انسان، امتحان و آزمايش، به كار مى برند و هيچ چيز را بدون امتحان نمى پذيرند، زرگر تا آن فلز را به محك نزنند اصل و عيار آن را، نمى تواند تعيين نمايد، شاگردان مدرسه را تا امتحان نكنند، معدل او مشخص نمى شود.

بندگان خدارا هم خداوند متعال تا در بوته آزمايش جانى و مالى، قرار ندهد، ميزان ايمان او را بيان نمى كند و اگر با انواع و اقسام بلاها، (ترس و گرسنگى و از بين بردن مال و جان و ميوه ها) آنان را به محك نكشد عيار او را تعيين نمى كند و گرنه هيچ كس قبول نمى كرد كه من ايمانم ضعيف است و يا از راه پرت و دور افتاده ام.

البته امتحان و آزمايش، انواع گوناگون و مراحلى دارد، آياتى را كه تلاوت

می نمایم، به تعدادی از آنها اشاره شده است.

۱- وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ بِشَیْ ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِینَ الَّذِینَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِیبَهٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ بقره:

۱۵۵ قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، و کاهش در مالها و جانها و میوه ها، آزمایش می کنیم؛ و بشارت ده به استقامت کنندگان! بقره: ۱۵۶ آنها که هر گاه مصیبتی به ایشان می رسد، می گویند: «ما از آنِ خدائیم؛ و به سوی او بازمی گردیم!»

در این آیه مبارکه، به آزمایش های چند متعرض شده است.

۱- خوف و ترس وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ بِشَیْ ءٍ مِنَ الْخَوْفِ بقره: ۱۵۵ قطعاً همه شما را آزمایش می کنیم؛ با چیزی از ترس،

۲- قحطی وَ الْجُوع گرسنگی،

۳- از دست دادن مال و دارائی ... وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ.. و کاهش در مالها ...

.. لَتُبْلَوُنَّ فِی أَمْوالِکُمْ البته امتحان می شوید در مال هایتان. آل عمران: ۱۸۶

۴- از دست دادن جان ... وَ الْأَنْفُسِ و (کاهش) جانها ...

... وَ أَنْفُسِکُمْ (البته امتحان می شوید) در جان هایتان. آل عمران: ۱۸۶

۵- کمی یا از بین بردن میوه ها وَ الثَّمَراتِ و (کاهش) میوه ها، ...

وَ بَشِّرِ الصَّابِرِینَ الَّذِینَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِیبَهٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ و بشارت ده به استقامت کنندگان! بقره: ۱۵۶ آنها که هر گاه مصیبتی به ایشان می رسد، می گویند: «ما از آنِ خدائیم؛ و به سوی او بازمی گردیم!»

۶- آزار و اذیت از طرف کافران و مشرکان

وَ أَنْفُسِکُمْ وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ مِنَ الَّذِینَ أَشْرَکُوا أَذیً کَثِیراً وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ آل عمران: ۱۸۶ به یقین (همه شما) در اموال و جانهای خود، آزمایش می شوید! و از کسانی که پیش از شما به آنها کتاب (آسمانی) داده شده [/ یهود]، و (همچنین) از مشرکان، سخنان آزاردهنده فراوان خواهید شنید! و اگر استقامت کنید و تقوا پیشه سازید، (شایسته تر است؛ زیرا)

این از کارهای مهم و قابل اطمینان است.

۷- در دین و شریعت

یـا أَیُّهَا الَّذِیـنَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّهٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّهٍ عَلَی الْکافِرِینَ یُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لا یَخافُونَ لَوْمَهَ لائِمٍ ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ (۵۴) مائده: ۵۴ ای کسانی که ایمان آورده ایـد! هر کس از شـما، از آیین خود بازگردد، (به خـدا زیانی نمی رساند؛ خداوند جمعیّتی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند، در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند؛ آنها در راه خدا جهاد می کنند، و از سرزنش هیچ ملامتگری هراسی ندارند. این، فضل خداست که به هر کس بخواهد (و شایسته ببیند) می دهد؛ و (فضل) خدا وسیع، و خداوند داناست.

وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّهً واحِدَهً وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ (۴۸) مائده:

۴۸ و ایـن کتـاب [/ قرآن] را بـه حق بر تـو نـازل کردیـم، در حـالی که کتب پیشـین را تصـدیق می کنـد، و حافظ و نگاهبـان آنهـاست؛ پس بر طبق احکامی که خـدا نازل کرده، در میان آنها حکم کن! از هوی و هوسـهای آنان پیروی نکن! و از احکام الهی، روی مگردان! مـا برای هر کـدام از شـما، آییـن و طریقه روشـنی قرار دادیم؛ و اگر خـدا می خـواست، همه شـما را امت واحـدی قرارمی داد؛ ولی خـدا می خواهد شـما را در آنچه به شـما بخشـیده بیازماید؛ (و اسـتعدادهای مختلف شـما را پرورش دهـد). پس در نیکیهـا بر یکـدیگر سبقت جوییـد! بـازگشت همه شـما، به سوی خـداست؛ سپس از آنچه در آن اختلاف می کردید؛ به شما خبر خواهد داد.

أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ عنکبوت: ۲ آیا مردم گمان کردند همین که بگویند:

«ایمان آوردیم»، به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟!

وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَیَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ لَیَعْلَمَنَّ الْکاذِبِینَ

عنکبوت: ۳ ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (و اینها را نیز امتحان می کنیم)؛ باید علم خدا درباره کسانی که راست می گویند و کسانی که دروغ می گویند تحقق یابد!

۸- در بالا و پائین بودن ثروت و دارائی.

وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَکُمْ خَلائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَکُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ إِنَّ رَبَّکَ سَرِیعُ الْعِقابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِیمٌ انعام: ۱۶۵ او کسی است که شما را جانشینان (و نمایندگان) خود در زمین ساخت، و درجات بعضی از شما را بالاتر از بعضی دیگر قرار داد، تا شما را به وسیله آنچه در اختیارتان قرار داده بیازماید؛ به یقین پروردگار تو سریع العقاب و آمرزنده مهربان است. (کیفر کسانی را که از بوته امتحان نادرست درآیند، زود می دهد؛ و نسبت به حق پویان مهربان است.)

۹- با جهاد در راه خدا

وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ حَتَّی نَعْلَمَ الْمُجاهِدِینَ مِنْکُمْ وَ الصَّابِرِینَ وَ نَبْلُوَا أَخْبارَکُمْ محمد: ۳۱ ما همه شما را قطعاً می آزمائیم تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران از میان شما کیانند، و اخبار شما را بیازماییم!(۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی ؛ ج ۲ ؛ ص۲۳

ذلِکَ وَ لَوْ یَشاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَ لکِنْ لِیَبْلُوَا بَعْضَکُمْ بِبَعْضٍ وَ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَلَنْ یُضِلَّ أَعْمالَهُمْ محمد: ۴ (آری) برنامه این است! و اگر خدا می خواست خودش آنها را مجازات می کرد، اما می خواهد بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید؛ و کسانی که در راه خدا کشته شدند، خداوند هرگز اعمالشان را از بین نمی برد!

حال برای ما یقین حاصل شد که خداوند متعال بندگان خود را، بدون امتحان و تعیین معدل و تشخیص عیار آنها، از دنیا نخواهد برد، در این صورت لازم است بدانیم که خداوند چگونه و باچه چیزهائی، مارا آزمایش خواهد کرد.

۱۰- صید در حال احرام"

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَیَبْلُوَنَّکُمُ اللَّهُ بِشَیْ ءٍ مِنَ الصَّیْدِ تَنالُهُ أَیْدِیکُمْ وَ رِماحُکُمْ لِیَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ یَخافُهُ بِالْغَیْبِ فَمَنِ اعْتَدی بَعْدَ ذلِکَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِیمٌ مائده: ۹۴ ای کسانی که ایمان

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

آورده اید! خداوند شما را به چیزی از شکار که (به نزدیکی شما می آید، بطوری که) دستها و نیزه هایتان به آن می رسد، می آزماید؛ تا معلوم شود چه کسی باایمان به غیب، از خدا می ترسد؛ و هر کس بعد از آن تجاوز کند، مجازات دردناکی خواهد داشت.

۱۱- سربریدن اولاد، مانند ابراهیم اسماعیل را

ما او [/ ابراهیم] را به نوجوانی بردبار و صبور بشارت دادیم! صافات: ۱۰۱ هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید، گفت: «پسرم! من در خواب دیدم که تو را ذبح می کنم، نظر تو چیست؟» گفت «پدرم! هر چه دستور داری اجرا کن، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت!» ۱۰۲ هنگامی که هر دو تسلیم شدند و ابراهیم جبین او را بر خاک نهاد ... ۱۰۳ او را ندا دادیم که: «ای ابراهیم! ۱۰۴ آن رؤیا را تحقق بخشیدی (و به مأموریت خود عمل کردی)!» ما این گونه، نیکوکاران را جزا می دهیم! ۱۰۵ این مسلّماً همان امتحان آشکار است! ۱۰۶ ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم،: ۱۰۷ و نام نیک او را در امّتهای بعد باقی نهادیم! ۱۰۸ سلام بر ابراهیم! ۱۰۹ این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم! ۱۱۰ او از بندگان باایمان ما است! ۱۱۱

۱۲- در فراق اولاد، مانند یعقوب و یوسف

یوسف: ۴ (به خاطر بیاور) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: «پدرم! من در خواب دیدم که یازده ستاره، و خورشید و ماه در برابرم سجده می کنند!» یوسف ۴

۵ گفت: «فرزندم! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن، که برای تو نقشه (خطرناکی) می کشند؛ چرا که شیطان، دشمن آشکار انسان است!

۶ و این گونه پروردگارت تو را برمی گزیند؛ و از تعبیر خوابها به تو می آموزد؛ و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام و کامل می کند، همان گونه که پیش از این، بر پدرانت ابراهیم و اسحاق تمام کرد؛ به یقین، پروردگار تو دانا و حکیم است!».

یوسف: ۸۳ (یعقوب) گفت: («هوای) نفس شما، مسأله را چنین در نظرتان آراسته است! من صبر می کنم، صبری زیبا (و خالی از کفران)! امیدوارم خداوند همه آنها را به من بازگرداند؛ چرا که او دانا و حکیم است! ۸۴ و از آنها روی برگرداند و گفت: «وا اسفا

بر یوسف!» و چشمان او از اندوه سفید شد، اما خشم خود را فرو می برد (و هرگز کفران نمی کرد)! ۸۵ گفتند: «به خدا تو آنقدر یاد یوسف می کنی تا در آستانه مرگ قرار گیری، یا هلاک گردی!» ۸۶ گفت: «من غم و اندوهم را تنها به خدا می گویم (و شکایت نزد او می برم)! و از خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید!

۱۳- در جنگ

هُنالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزالًا شَدِيداً احزاب: ۱۱ آنجا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند!

۱۴- در رزق

أَ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِيًّا وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ زخرف: ۳۲ آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟! ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میانشان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را مسخر کرده (و با هم تعاون نمایند)؛ و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع آوری می کنند بهتر است!

اینها انواع آزمایش هائی است که در طول عمر خود با بعضی یا با همه آنها امتحان خواهیم شد، حالا بستگی دارد، در تشکیلات و درگاه کبریائی، دارای چه مقام و رتبه ای هستیم، هرچه تقرب بیشتر، آزمایش و امتحان هم، زیادتر خواهد شد

با در نظر گرفتن انواع و اقسام امتحانات مذکور، و با مرور در تاریخ گذشتگان تاریخ، شخصیت هائی را می بینیم که باهمه این امتحانات، آزمایش شدند و باسرافرازی از عهده آنها در آمدند و به اصطلاح با معدل بیست گذشتند.

به تاریخ علمای اسلام و بزرگان دین که مرور می کنیم، هر تک تک اینها در دوران عمر خود، با هرگونه ناملایمات و فشارها کنار آمده و متحمل شده اند و در نتیجه به مقامات و درجات عالیه نائل آمده اند، برای نمونه به حالات یکی از آنها توجه فرمائید.

سید محمد مهدی بحرالعلوم

علامه بحرالعلوم و بحرالعلوم هم شناخته می شود یکی از علمای دینی و فقیهان شیعه در قرن دوازدهم و سیزدهم هجری بود. وی اشعاری به زبان عربی هم دارد.

زندگی نامه

سید محمدمهدی فرزند سید مرتضی فرزند سید محمد بروجردی از سادات بروجردی است. پدر وی به همراه خانواده به عتبات مهاجرت کرد و سید مهدی در سال ۱۱۱۳ قمری در کربلا به دنیا آمد. در همین شهر کودکی و نوجوانی خود را گذراند و در حوزه دینی کربلا، مقدمات نحو و صرف و ادبیات و منطق و فقه و اصول را از پدر خود و سایر مدرسان آنجا فرا گرفت. در سنین نوجوانی دروس حوزوی را نزد پدر خود و همچنین محمدباقر وحیدبهبهانی و شیخ یوسف بحرانی گذراند و به درجه اجتهاد نائل شد. ایشان یکی از ۴ شخصیتی است که در اوج قله عرفان تاریخ تشیع قرار دارد.(۱)

۱- آثار بحرالعلوم دارای تالیفات ارزنده ای در علوم مختلفه می باشد که چند نمونه ذکر می شود: مصابیح، کتابی ارزنده در فقه(در عبادات و معاملات)؛ الدره النجفیه، منظومه ای در فقه، مشتمل بر دو هزار بیت شعر که چندین بار تفسیر و شرح شده است. مشکاه الهدایه، شاگردش مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطا، به امر استاد بر آن شرحی نوشته است. الفوائد الاصولیه؛ حاشیه علی طهاره شرائع المحقق الحلی؛ الفوائد الرجالیه پیرامون علم شامخ رجال؛ رساله فی الفرق والملل؛ تحفه الکلام فی تاریخ مکه و بیت الله الحرام؛ شرح باب الحقیقه والمجاز؛ قواعد احکام الشکوک؛ الدره البهیه فی نظم بعض المسائل الاصولیه؛ دیوان شعری که دارای بیش از یک هزار بیت می باشد. کتاب صلوه رجال اجازات فوائد اصولیه ارجوزه رساله ای منسوب به ایشان در سیر و سلوک دیوان اشعار]؟[شاگردان فهرست برخی از شاگردان علامه: جعفر کاشف الغطا(شیخ جعفر نجفی) سید جواد عاملی شیخ اسداله شوشتری ملا احمد نراقی سید یعقوب کوه کمری شیخ محمدابراهیم کلباسی و ....

در جوانی به نجف رفت و در آنجا به دلیل انجام کارهای عمومی و عام المنفعه از شهرت و نفوذ اجتماعی زیادی برخوردارشد. وی سپس به ایران مهاجرت کرد و چندسالی در مشهد بود و پس از آن مجددا به عراق بازگشت. وی در ۲۴ ذی الحجه سال ۱۲۱۲ قمری در نجف درگذشت و همانجا دفن شد.

کاشف قبر «مختار» که بود/ سیدمهدی چگونه «بحرالعلوم» شد

سیدمهدی طباطبایی بروجردی ملقب به «بحرالعلوم» کسی است که امام

زمان (عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف.) را ملاقات و به لطف عنایات حضرت، مقام ایشان در مسجد سهله را تعیین کرد. همچنین محل قبور مختار، حضرت صالح و هود را مشخص کرد.

پدر بحرالعلوم، سید مرتضی طباطبایی از علمای بزرگ کربلا و نجف بود که علامه بحرالعلوم دروس حوزوی را از مقدمات تا خارج فقه در محضر پدر بزرگوارش فرا گرفت، همچنین اساتید بزرگوار ایشان که همگی از فقهای طراز اول بودند شامل آیت الله بهبهانی، شعبه حرّانی (استاد فقه و اصول)، آقا میرزا ابوالقاسم مدرس (فلسفه) و استاد میرزا وحید اصفهانی در مشهد است.

سیدمهدی به مقامات بلند فقه، اصول، فلسفه، کلام، تفسیر و عقاید رسیده بود به گونه ای که استادش وحید بهبهانی که مرجع کل آن زمان به شمار می رفت در اواخر عمر خویش دیگران را به سید بحرالعلوم ارجاع می داد.

امام جمعه مکه در سن ۸۰ سالگی توسط سید بحرالعلوم شیعه شد

عضو هیئت علمی جامعهالمصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) العالمیه عنوان کرد: علامه بحرالعلوم در سال ۱۱۸۶ قمری به قصد زیارت، عازم مشهد مقدس شد و به محض اینکه باعلمای آنجا دیدار کرد به مدت ۶ سال در مشهد اقامت کرد، با توجه به اینکه در آن زمان علامه بحرالعلوم در زمره مجتهدان بزرگ قرار داشت اما فلسفه، عقاید و کلام را از استاد میرزا مهدی اصفهانی آموخت.

وی درباره لقب «بحرالعلوم» گفت: وقتی میرزا مهدی اصفهانی دریافت که علامه بحرالعلوم در مباحث علمی همانند ماهی وسط دریا موج می زند، او را برای نخستین مرتبه، بحرالعلوم خطاب کرد و گفت: «انت یا اخی بحرالعلوم!» تو ای برادر، دریایی از دانش ها هستی و از این رو «سیدمهدی طباطبایی بروجردی» بعدها به بحرالعلوم ملقب شد.

علامه بحرالعلوم در سال ۱۱۹۳ قمری راهی حجاز شد و مدت ۲ سال کنار خانه خدا ماند و «جار الله» شد در طی این دو سال چنان تسلطی به اهل سنت داشت که

شاگردان مذاهب چهارگانه اهل سنت پیش او می آمدند و علامه براساس هر یک از مذاهب بر آنها تدریس می کرد و در واقع، در تمام این مدت علامه بحرالعلوم در تقیه بود.

زمانی که علامه قصد داشت از حجاز خارج شود مذهب تشیع خویش را به اهل تسنن اعلام کرد، وقتی علما و بزرگان اهل تسنن از این موضوع با خبر شدند مقابل او ایستادند اما علامه بحرالعلوم در بسیاری از مباحث، آنها را محکوم کرد و نکته جالب اینکه امام جمعه مکه در سن ۸۰ سالگی به دست این عالم بزرگوار شیعه شد.

تعیین جایگاه امام زمان علیه السلام در مسجد سهله برای نخستین مرتبه

عضو هیئت علمی جامعهالمصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) العالمیه با اشاره به اینکه مدتی که علامه بحرالعلوم در مکه بود کارهای عظیمی انجام داد، تصریح کرد: این سید جلیل القدر، مواقیت حج و جایگاه انجام برخی مناسک حج را مشخص و سنگفرش های حرم را به گونه ای تعویض کرد که بنابر فقه شیعه، سجده بر آن صحیح باشد.

شاگردان طراز اول علامه بحرالعلوم نیز نشان از جایگاه سترگ او در حوزه علمیه دارد که از آن جمله می توان به شیخ جعفر نجفی معروف به کاشف الغطاء، محمد جواد آملی صاحب مفتاح الکرامه، ملا احمد نراقی صاحب معراج السعاده، سید عبدالله شبّر از مفسران بزرگ و سید محمد مجاهد اشاره کرد.

رستم نژاد اظهار داشت: «کاشف الغطاء» شاگرد بزرگ علامه بحرالعلوم در وصف شخصیت استاد ارجمند خویش می گوید:

جمعت من الاخلاق کل جمیله*** فلا فضل الا عن جنابک صادر؛

تو در اخلاق، تمام فضیلت ها را در خود جمع کرده ای، هیچ فضلی نیست مگر اینکه از جانب تو صادر شده و می شود.

این عالم گرانقدر، اقدامات اجتماعی بسیار خوبی را به ویژه در عراق از خود بر

جای گذاشت که از آن جمله می توان به؛ تعیین جایگاه امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف. در مسجد سهله برای نخستین مرتبه، تعمیر مسجد شیخ طوسی که هم اکنون حدود ۱۰۰۰ سال از قدمت آن می گذرد، تاسیس کتابخانه خطی در نجف با عنوان مکتبه بحرالعلوم، بالا آوردن سطح مسجد کوفه از رودهای اطرافش، مشخص کردن قبر مختار، حضرت صالح و هود (علیهما السلام) برای نخستین بار اشاره کرد.

بحرالعلوم، سیدی که امام زمان (عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف.) او را به آغوش کشید

این بزرگوار در کوچه پس کوچه های شب های تاریک نجف به دنبال حمایت از محرومان و فقیران بود، تصریح کرد: علامه بحرالعلوم در فضایل اخلاقی آنقدر والا بود که پدری مهربان برای طلاب محسوب می شد و صاحب نفوذ فراوانی میان مردم بود، همچنین همواره طلاب را به خواندن نماز شب ترغیب می کرد به طوری که حتی یک بار، کلاس درس خویش را به خاطر ترک نماز شب از سوی طلاب تعطیل کرد و خطاب به آنها گفت چرا من شب ها ناله ها و گریه های شما را هنگام نماز شب نمی شنوم! از جمله اموری که از زندگی این سید بزرگوار نقل می شود ملاقات های علامه بحرالعلوم با امام عصر عجّل الله تعالی فرجه الشریف است که شیخ عباس قمی آن را در منتهی الآمال آورده و در فواید الرضویه نیز به آن اشاره شده است، وقتی علامه بحرالعلوم در جلسات درس آیت الله وحید بهبهانی شرکت می کرد، میرزای قمی نویسنده کتاب «قوانین الاصول» می گوید: من با علامه بحرالعلوم با هم در درس استاد وحید بهبهانی شرکت می کردیم و در مباحثاتی که من با ایشان داشتم اغلب من تقریر کرده و درس را توضیح می دادم تا اینکه من به ایران آمدم و سید بحرالعلوم در نجف ماند. میرزای قمی سپس ادامه داد: بعدها وقتی شهرت علمی سیدبحرالعلوم به من رسید تعجب می کردم که این نباید تا این حد از حیث علمی قوی شده باشد تا اینکه من برای زیارت عتبات عالیات وارد نجف اشرف شده و سید را ملاقات کردم، با اینکه میرزای قمی، خود از بزرگان به شمار می رفت، می گوید: من دیدم سید بحرالعلوم همانند دریای مواج و عمیقی از

دانش هاست سپس از او پرسیدم: ما در یک درجه ای از علم بودیم لذا شما در این حد نبودی و چطور شد که به این معارف دست یافتی؟ سید رو به من کرد و گفت:

میرزا این از اسرار است اما من آن را به تو می گویم به شرطی که تا زنده هستم به کسی نگویی! علامه بحرالعلوم ادامه داد: چگونه این طور نباشم در حالی که آقایم حجت بن الحسن (علیهما السلام) شبی مرا در مسجد کوفه به سینه مبارک خود چسباند!

ارتفاع مسجد کوفه آنقدر کوتاه بود که آب فرات وقتی بالا می آمد دیگر قسمت هایی از مسجد کوفه قابل استفاده نبود و علامه بحرالعلوم چندین متر در آنجا خاکریزی کرد، از این رو کسانی که با مسجد کوفه آشنایی دارند آن قسمتی که به کشتی نوح منسوب است علامه بحرالعلوم یک چاهی در آنجا قرارداد تا آیندگان بدانند چه مقدار از مسجد کوفه بالا آمده است لذا کل مسجد کوفه به دستور سیدبحرالعلوم خاک ریزی شد.

سید بحرالعلوم در اواخر عمر با برکت خویش بیمار شد و در مدتی که توان تدریس نداشت در خانه می ماند و به مطالعه و تألیف کتاب مشغول بود تا اینکه در سال ۱۲۱۲ هجری قمری بنابر نقل برخی از افراد در ۲۴ ذی الحجه و به قول دیگری در ۲۴ رجب از دنیا رفت. پیکر پاک این عالم وارسته به صورت باشکوهی تشییع شد و در کنار مرقد شیخ طوسی و پشت حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خاک سپرده شد.

بلی حضرت بقیّه اللّه الاعظم روحی و أرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء. سید بحرالعلوم را به سینه می چسباند و اورا به مقامات و درجات علمی و عملی، بالا می برد و انگشت نما می کند امام به کربلاء که می رسد، سر به قبر شش گوشه سالار شهیدان ابا عبداللّه الحسین علیه السلام می گذارد و به مصائب بی شمارش اشک می ریزد و عرض می کند یاجداه اگرچه زمان مرا به تأخیر انداخت و در کر بلاء حاضر نشدم ا ما لأندبنّک فی کل حال یاجداه درهرحال برای تو و مصائب وارده ات ندبه و ناله می کنم و اشک می ریزم اگر اشکم تمام شود برایت خون می گریم.

یکی از علماء به این مطلب ایراد می کرد که حجت الهی مقامش بالاتر از آنست

که این جمله را بگوید، شبی حضرت را در خواب دید و عرض کرد مولا همچون مطلبی را از شما نقل کرده اند آیا صحت دارد؟! فرمود: بلی من گفته ام گفت: حال یقین کردم ولی پرسید به کدام مصیبت کربلا این قدر گریه می کنی؟ دید حضرت با چشمان اشک آلود سه مرتبه فرمود: بعمّتی زینب بعمتی زینب بعمتی زینب به عمه ام زینب آن قدر می گریم اگر اشکم به پایان برسد برایش خون می ریزم.

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

مجلس ۵۸ اعتدال و میانه روی در همه چیز

در دوران زندگی انسان ها، باید یک مسئله همیشه در نظر گرفته شود و هیچ وقت فراموش نشود، آن هم اعتدال است، نه افراط و نه تفریط، نه اسراف و نه تبذیر بلکه میانه روی درهمه کار و همه چیز، زیرا در افراط ندامت و در تفریط شکست، وجود دارد، اما میانه روی در همه کارها، آدمی را به موفقیت می رساند و خوشبختی.

حتی اعتدال در عبادت و در احسان و انفاق و غیره را در دین اسلام هم بیشتر سفارش کرده اند.

امتی که از هر نظر در حد اعتدال باشد، نه کندرو و نه تندرو، نه در حد افراط و نه تفریط، الگو و نمونه است.

بدون شک، نعمتها و مواهب موجود در کره زمین، برای ساکنانش کافی است، اما به یک شرط و آن اینکه بیهوده به هدر داده نشوند، بلکه به صورت صحیح و معقول و دور از هر گونه افراط و تفریط مورد بهره برداری قرار گیرد، و گرنه این مواهب آنقدر زیاد و نامحدود نیست که با بهره گیری نادرست، آسیب نپذیرد.

و ای بسا اسراف و تبذیر در منطقه ای از زمین باعث محرومیت منطقه دیگری شود، و یا اسراف و تبذیر انسانهای امروز باعث محرومیت نسلهای آینده گردد.

آن روز که ارقام و آمار، همچون امروز دست انسانها نبود، اسلام هشدار داد که در بهره گیری از مواهب خدا در زمین، اسراف و تبذیر روا مدارید.

قرآن در آیات فراوانی شدیدا مسرفان را محکوم کرده است: در جائی می گوید:

اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست ندارد وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ (انعام- ۱۴۱- اعراف ۳۱).

در مورد دیگر مسرفان را اصحاب دوزخ می شمرد وَ أَنَّ الْمُسْرِفِینَ هُمْ أَصْحابُ النَّارِ

(غافر- ۴۳).

و از اطاعت فرمان مسرفان، نهی می کند وَ لا تُطِیعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِینَ (شعراء- ۱۵۱).

و مجازات الهی را در انتظار مسرفان می شمرد مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّکَ لِلْمُسْرِفِینَ (ذاریات- ۳۴).

و اسراف را یک برنامه فرعونی قلمداد می کند وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعالٍ فِی الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِینَ (یونس- ۸۳).

و مسرفان دروغگو را محروم از هدایت الهی می شمرد إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کَذَّابٌ (غافر- ۲۸).

و سرانجام سرنوشت آنها را هلاکت و نابودی معرفی می کند وَ أَهْلَکْنَا الْمُسْرِفِینَ (انبیاء- ۹).

اسراف به معنی وسیع کلمه هر گونه تجاوز از حد در کاری است که انسان انجام می دهد، ولی غالبا این کلمه در مورد هزینه ها و خرجها گفته می شود.

از خود آیات قرآن به خوبی استفاده می شود، اسراف نقطه مقابل تنگ گرفتن و سختگیری است آنجا که می فرماید وَ الَّذِینَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا وَ کانَ بَیْنَ ذلِکَ قَواماً: کسانی که به هنگام انفاق، نه اسراف می کنند و نه سختگیری و بخل

میورزند بلکه در میان این دو حد اعتدال و میانه را می گیرند (فرقان- ۶۷).

بسیار می شود که دو کلمه اسراف و تبذیر، درست در یک معنی به کار می رود و حتی به عنوان تاکید پشت سر یکدیگر قرار می گیرند.

علی (علیه السلام) طبق آنچه در نهج البلاغه نقل شده می فرماید.

الا ان اعطاء المال فی غیر حقه تبذیر و اسراف و هو یرفع صاحبه فی الدنیا و یضعه فی الاخره و یکرمه فی الناس و یهینه عند الله: آگاه باشید مال را در غیر مورد استحقاق صرف کردن، تبذیر و اسراف است، ممکن است این عمل انسان را در دنیا بلند مرتبه کند اما مسلما در آخرت پست و حقیر خواهد کرد، در نظر توده مردم ممکن است سبب اکرام گردد، اما در پیشگاه خدا موجب سقوط مقام انسان خواهد شد.

در دستورهای اسلامی آنقدر روی نفی اسراف و تبذیر تاکید شده که حتی از زیاد ریختن آب برای وضوء و لو در کنار نهر آب باشد نهی فرموده اند، و نیز از دور افکندن هسته خرما امام نهی می فرماید.

دنیای امروز که احساس مضیقه در پاره ای از مواد می کند، سخت به این موضوع توجه کرده است تا آنجا که از همه چیز استفاده می کند، از زباله بهترین کود می سازند، و از تفاله ها، وسائل مورد نیاز، و حتی از فاضل آبها پس از تصفیه کردن آب قابل استفاده برای زراعت درست می کنند، چرا که احساس کرده اند مواد موجود در طبیعت نامحدود نیست که به آسانی بتوان از آنها صرف نظر کرد، باید از همه به صورت دورانی بهره گیری نمود.

به محتوی چند آیه و روایت از میان آیات و روایات فراوان در این مورد، دقت نمائید.

۱- وَ کَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّهً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ وَ یَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیداً بقره: ۱۴۳ همان گونه (که قبله شما، یک قبله میانه است) شما را نیز، امت میانه ای قرار دادیم (در حد اعتدال، میان افراط و تفریط؛) تا بر مردم گواه باشید؛ و

پیامبر هم بر شما گواه است.

کلمه وسط در لغت هم به معنی حد متوسط در میان دو چیز آمده، و هم به معنی جالب و زیبا و عالی و شریف، و این هر دو ظاهرا به یک حقیقت باز می گردد زیرا معمولا شرافت و زیبائی در آن است که چیزی از افراط و تفریط دور باشد و در حد اعتدال قرار گیرد.

چه تعبیر جالبی در اینجا قرآن در باره امت اسلامی کرده است، آنها را یک امت میانه و معتدل نامیده.

معتدل از نظر عقیده که نه راه غلو را می پیمایند و نه راه تقصیر و شرک، نه طرفدار جبرند و نه تفویض، نه در باره صفات خدا معتقد به تشبیهند و نه تعطیل.

معتدل از نظر ارزشهای معنوی و مادی، نه به کلی در جهان ماده فرو می روند که معنویت به فراموشی سپرده شود، و نه آنچنان در عالم معنی فرو می روند که از جهان ماده به کلی بی خبر گردند، نه همچون گروه عظیمی از یهود جز گرایش مادی چیزی را نشناسند و نه همچون راهبان مسیحی به کلی ترک دنیا گویند.

معتدل از نظر علم و دانش، نه آنچنان بر دانسته های خود جمود دارند که علوم دیگران را پذیرا نشوند، و نه آن گونه خود باخته اند که به دنبال هر صدائی برخیزند.

معتدل از نظر روابط اجتماعی، نه اطراف خود حصاری می کشند که از جهانیان به کلی جدا شوند، و نه اصالت و استقلال خود را از دست می دهند که همچون غرب زدگان و شرق زدگان در این ملت و آن امت ذوب شوند!.

معتدل از نظر شیوه های اخلاقی، از نظر عبادت، از نظر تفکر و خلاصه معتدل در تمام جهات زندگی و حیات.

یک مسلمان واقعی هرگز نمی تواند انسان یک بعدی باشد، بلکه انسانی است دارای ابعاد مختلف، متفکر، با ایمان، دادگر، مجاهد، مبارز، شجاع، مهربان فعال، آگاه و با گذشت.

تعبیر به حد وسط، تعبیری است که از یکسو مساله شاهد و گواه بودن امت

اسلامی را مشخص می سازد، زیرا کسانی که در خط میانه قرار دارند می توانند تمام خطوط انحرافی را در چپ و راست ببینند! و از سوی دیگر تعبیری است که دلیل مطلب نیز در آن نهفته است، و می گوید: اگر شما گواهان خلق جهان هستید به دلیل همین اعتدال و امت وسط بودنتان است.

امتی که می تواند از هر نظر الگو باشد

اگر آنچه را در معنی امت وسط توضیح دادیم در ملتی جمع باشد بدون شک، طلایه داران حقند، و شاهدان حقیقت، چرا که برنامه های آنها میزان و معیاری است برای بازشناسی حق از باطل.

جالب اینکه در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) برای ما نقل شده می خوانیم: نحن الامه الوسطی، و نحن شهداء الله علی خلقه و حججه فی ارضه ... نحن الشهداء علی الناس ... الینا یرجع الغالی و بنا یرجع المقصر: مائیم امت میانه، و مائیم گواهان خدا بر خلق، و حجتهای او در زمین، مائیم گواهان بر مردم غلو کنندگان باید به سوی ما باز گردند و مقصران باید کوتاهی را رها کرده و به ما ملحق شوند.

بدون شک این روایات- همانگونه که بارها گفته ایم- مفهوم وسیع آیه را

محدود نمی کند، بلکه بیان مصداقهای کامل این امت نمونه است، و بیان الگوهائی است که در صف مقدم قرار دارند.(۱)

۲- وَ لا تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَهً إِلی عُنُقِکَ وَ لا تَبْسُطْها کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً اسراء: ۲۹ هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن، (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حدّ (نیز) دست خود را مگشای، تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی!

إِنَّ رَبَّکَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ إِنَّهُ کانَ بِعِبادِهِ خَبِیراً بَصِیراً اسراء: ۳۰

۱- با تغییرات و تنظیمات از تفسیر نمونه ج: ۱ ص: ۴۸۲

خداونـد روزیش را بر هر کس بخواهـد گشـاده می دارد و بر هر کس بخواهـد تنگ، چرا که او نسـبت به بنـدگان آگاه و بینا است

این تعبیر کنـایه لطیفی است از اینکه دست دهنـده داشـته بـاش، و همچون بخیلاـن که گوئی دسـتهایشان به گردنشـان با غل و زنجیر بسته اند و قادر به کمک و انفاق نیستند مباش.

از سوئی دیگر دست خود را فوق العـاده گشاده مـدار، و بـذل و بخشـش بی حساب مکن که سـبب شود از کار بمانی، و مورد ملامت این و آن قرار گیری، و از مردم جدا شوی.

همانگونه که بسـته بودن دست به گردن کنایه از بخل، گشودن دسـتها به طور کامل آنچنانکه از جمله و لا تبسـطها کل البسط استفاده می شود کنایه از بذل و بخشش بی حساب است.

و تقعد که از ماده قعود به معنی نشستن است کنایه از توقف و از کار افتادن می باشد.

تعبیر به ملوم، اشاره به این است که گاه بـذل و بخشـش زیاد نه تنها انسان را از فعالیت و ضـروریات زنـدگی بازمی دارد بلکه زبان ملامت مردم را بر او می گشاید.

محسور از ماده حسر (بر وزن قصر) در اصل معنی کنار زدن لباس و برهنه ساختن قسمت زیر آن است، به همین جهت حاسر به جنگجوئی می گویند که زره در تن و کلاه خود بر سر نداشته باشد.

به حیواناتی که بر اثر کثرت راه رفتن خسـته و وامانده می شوند، کلمه حسیر و حاسر اطلاق شده است، گوئی تمام گوشت تن آنها یا قدرت و نیرویشان کنار می رود و برهنه می شوند.

و بعدا این مفهوم توسـعه یافته به هر شـخص خسـته و وامانده که از رسیدن به مقصد عاجز است محسور یا حسیر و حاسر گفته می شود.

حسرت به معنی غم و اندوه نیز از همین ماده گرفته شده، چرا که این حالت به

انسان معمولا در مواقعی دست می دهد که نیروی جبران مشکلات و شکستها را از دست داده، گوئی از توانائی و قدرت برهنه شده است.

در مورد مساله انفاق و بخشش اگر از حد بگذرد و تمام توان و نیروی انسان جذب آن گردد، طبیعی است که انسان از ادامه کار و فعالیت و سامان دادن به زندگی خود وامی ماند، برهنه از نیروها و سرشار از غم می گردد، و طبعا از ارتباط و پیوند با مردم نیز قطع خواهد شد.

در بعضی از روایات که در شأن نزول این آیه نقل شده این مطلب به وضوح دیده می شود، در روایتی می خوانیم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در خانه بود سؤال کننده ای بر در خانه آمد چون چیزی برای بخشش آماده نبود، و او تقاضای پیراهن کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیراهن خود را به او داد، و همین امر سبب شد که نتواند آن روز برای نماز به مسجد برود.

این پیش آمد زبان کفار را باز کرد، گفتند: محمد خواب مانده یا مشغول لهو و سرگرمی است و نمازش را بدست فراموشی سپرده است.

و به این ترتیب این کار هم ملامت و شماتت دشمن، و هم انقطاع از دوست را در پی داشت، و مصداق ملوم حسور شد، آیه فوق نازل گردید و به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هشدار داد که این کار تکرار نشود.

بعضی نیز نقل کرده اند که گاهی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنچه را در بیت المال داشت به نیازمند می داد به گونه ای که اگر بعدا نیازمندی به سراغ او می آمد، چیزی در بساط نداشت و شرمنده می شد، و چه بسا شخص نیازمند، زبان به ملامت می گشود و خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را آزرده می ساخت، لذا دستور داده شد که نه همه آنچه را در بیت المال دارد انفاق کند و نه همه را نگاهدارد، تا این گونه مشکلات پیش نیاید.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که اصلا چرا بعضی از مردم محروم و نیازمند و مسکین هستند که لازم باشد ما به آنها انفاق کنیم آیا بهتر نبود خداوند خودش به آنها هر چه لازم بود می داد تا نیازی نداشته باشند که ما به آنها انفاق کنیم.

البته این یک آزمون برای شما است و گرنه برای او همه چیز ممکن است، او می خواهد به این وسیله شما را تربیت کند، و روح سخاوت و فداکاری و از خود

گذشتگی را در شما پرورش دهد.

به علاوه بسیاری از مردم اگر کاملا بی نیاز شوند راه طغیان و سرکشی پیش می گیرند، و صلاح آنها این است که در حد معینی از روزی باشند، حدی که نه موجب فقر گردد نه طغیان.

وانگهی اگر بنا باشد همه مردم بی نیاز از دیگران باشد، کار و کوشش متوقف می شود و فعالیت های اجتماعی، تعطیل می گردد، نه کاری و نه کارگری نه بنائی و کشاورزی و نه میکانیک و پنچرگیری و. و. یعنی همه نظام جامعه بهم ریخته می شود. زیرا همه اینها در اثر احتیاج بهمدیگر پیش می آید.

من بنا به کارگر و شما کشاورز به سازنده وسایل کشت و زرع و آن راننده به باطریساز و میکانیك و بالاخره آن همه نوع کارخانه، به مهندس و برنامه ریز و سازنده و. و. نیاز دارد اگر نبود این نیاز بهمدیگر و احتیاج به یکدیگر، نظام عالم و برنامه های بی شمار زندگی بهم ریخته و از همدیگر گسسته می شد.

از همه اینها گذشته وسعت و تنگی رزق در افراد انسان (بجز موارد استثنائی یعنی از کار افتادگان و معلولین) بستگی به میزان تلاش و کوشش آنها دارد و اینکه می فرماید خدا روزی را برای هر کس بخواهد تنگ و یا گشاده می دارد، این خواستن هماهنگ با حکمت او است و حکمتش ایجاب می کند که هر کس تلاشش بیشتر باشد سهمش فزونتر و هر کس کمتر باشد محرومتر گردد.

بنا بر این سزاوار است که ما، طریق اعتدال در پیش گیریم، و از افراط و تفریط در همه چیز حتی در کار و کوشش و انفاق و عبادت هم، بپرهیزیم.

آیا میانه روی در انفاق با ایثار تضاد دارد؟!

با در نظر گرفتن آیات مربوطه که دستور به رعایت اعتدال در انفاق می دهد این سؤال پیش می آید که در سوره دهر و آیات دیگر قرآن و همچنین روایات ستایش و

مدح ایثارگران را می خوانیم که حتی در نهایت سختی از خود می گیرند و به دیگران می دهند، این دو چگونه با هم سازگار است؟! دقت در شان نزول آیات مورد بحث و همچنین قرائن دیگر، پاسخ این سؤال را روشن می سازد و آن اینکه: دستور به رعایت اعتدال در جائی است که بخشش فراوان سبب نابسامانیهای فوق العاده ای در زندگی خود انسان گردد، و به اصطلاح ملوم و محسور شود.

و یا ایثار سبب ناراحتی و فشار بر فرزندان او گردد و نظام خانوادگیش را به خطر افکند، مانند این جریان.

اسراف در انفاق

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود عده ای از اصحاب شرفیاب شدند و آه می کشیدند و افسوس می خوردند که خوش به حالش الان در وسط بهشت است، حضرت سؤال کرد چه شده (که را می گوئید؟!) عرض کردند فلانکس از دنیا رفت و مانمازش را خواندیم و دفن نمودیم و یک کاری انجام داده است که واقعا بهشت را برای خود خریده است، فرمود: چه کرده است؟ گفتند: پیش از آنکه از دنیا برود تمام اموالش را در راه خدا وقف و احسان کرده و رفته!!، فرمود: بچه دارد؟ گفتند: بلی ای رسول خدا فرمود: «لو أعلمتمونی أمره قبل أن تدفنوه ما ترکتکم أن تدفنوه فی مقابرالمسلمین، ترک ذریّه صغارا یتکفّفون النّاس!!» اگر پیش از دفن او این جریان را به من می گفتید من نمی گذاشتم اورا در قبرستان مسلمان ها دفن نمائید!!، بچه های کوچک خود را (در جامعه دست خالی) رها کرده است به مردم دست گشایند (و گدائی بکنند!!).

وَ لْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعافاً خافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيداً نساء: ۹ کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود بیادگار بگذارند از آینده آنان می ترسند، باید (از ستم درباره یتیمان مردم) بترسند! از (مخالفت) خدا بپرهیزند، و سخنی استوار بگویند.

در صورتی که هیچیک از این گفته ها تحقق نیابد مسلما ایثار بهترین راه است. از این گذشته رعایت اعتدال یک حکم عام است و ایثار یک حکم خاص که مربوط به موارد معینی است و این دو حکم با هم تضادی ندارند.

۳- وَ الَّذِینَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا وَ کانَ بَیْنَ ذلِکَ قَواماً فرقان: ۶۷ و (بندگان خدا) کسانی (اند) که هرگاه انفاق کنند، نه اسراف می نمایند و نه سخت گیری؛ بلکه در میان این دو، حدّ اعتدالی دارند.

و دوری از هر گونه افراط و تفریط در کارها مخصوصا در مساله انفاق نیز مشمول این آیه است جالب توجه اینکه اصل انفاق کردن را مسلم می گیرد بطوری که نیاز به ذکر نداشته باشد چرا که انفاق یکی از وظائف حتمی هر انسانی است، لذا سخن را روی کیفیت انفاق آنان می برد و می گوید: انفاقی عادلانه و دور از هر گونه اسراف و سخت گیری دارند، نه آن چنان بذل و بخششی کنند که زن و فرزندشان گرسنه بمانند، و نه آن چنان سخت گیر باشند که دیگران از مواهب آنها بهره نگیرند.

در تفسیر اسراف و اقتار که نقطه مقابل یکدیگرند مفسران سخنان گوناگونی دارند که روح همه به یک امر بازمی گردد و آن اینکه اسراف آن است که بیش از حد و در غیر حق و بیجا مصرف گردد، و اقتار آن است که کمتر از حق و مقدار لازم بوده باشد.

در یکی از روایات اسلامی تشبیه جالبی برای اسراف و اقتار و حد اعتدال شده است و آن اینکه هنگامی که امام صادق (علیه السلام) این آیه را تلاوت فرمود مشتی سنگ ریزه از زمین برداشت و محکم در دست گرفت، و فرمود: این همان اقتار و سخت گیری است، سپس مشت دیگری برداشت و چنان دست خود را گشود که همه آن به روی زمین ریخت و فرمود: این اسراف است، بار سوم مشت دیگری برداشت و کمی دست خود را گشود به گونه ای که مقداری فرو ریخت و مقداری در دستش بازماند، و فرمود این همان قوام است.

واژه قـوام (بر وزن عوام) در لغت به معنی عـدالت و اسـتقامت و حـد وسـط میـان دو چیز است و قوام (بر وزن کتـاب) به معنی چیزی است که مایه قیام و استقرار بوده باشد.

سختگیری و اسراف

بـدون شک اسـراف یکی از مـذموم ترین اعمال از دیـدگاه قرآن و اسـلام است، و در آیات و روایات نکوهش فراوانی از آن شده، اسراف یک برنامه فرعونی است (وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعالٍ فِی الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِینَ) (یونس ۸۳).

اسراف کنندگان اصحاب دوزخ و جهنمند (وَ أَنَّ الْمُسْرِفِینَ هُمْ أَصْحابُ النَّارِ) (غافر ۴۳) و با توجه به آنچه امروز ثابت شده که منـابع روی زمیـن بـا تـوجه بـه جمعیت انسانهـا آن قـدر زیـاد نیست که بتـوان اسـراف کـاری کرد، و هر اسـراف کـاری سـبب محرومیت انسانهـای بی گنـاهی خواهـد بود، بعلاوه روح اسـراف معمولا توأم با خودخواهی و خودپسـندی و بیگانگی از خلق خدا است.

در عیـن حـال بخـل و سـختگیری و خسـیس بـودن نیز بـه همیـن انـدازه زشت و ناپسـند و نکوهیـده است، اصولاـ از نظر بینش توحیدی مالک اصلی خدا است و ما همه امانت دار او هستیم و هر گونه تصرفی بدون اجازه و رضایت او زشت و ناپسند است و می دانیم او نه اجازه اسراف می دهد و نه اجازه بخل و تنگ چشمی.(۱)

نا گفته نماند آن گونه که شرح دادم زیاده روی در هرکاری مانند خوردن و آشامیدن و خوابیدن وکسب و کار که مانع انجام وظایف دینی شود، مورد نکوهش قرار گرفته است، و همچنین زیاده روی در عبادت و قیام شـبانه و صیام روزانه که مانع انجام وظایف مسئولیت های شرعی در برابر اولاد و اهل و عیال باشد نیز مذموم و مردود است!!.

برای نمونه به دو جریان با دقت کامل توجه فرمائید.

۱- با تغییرات و حذف و اضافاتی از تفسیر نمونه ج: ۱۵ ص: ۱۵۲ ببعد.

افراط ابن مظعون در عبادت

۱- روزی رسول خـدا صلی الله علیه و آله و سلم به خـانه خود آمـد، بوی عطر زن عثمـان بن مظعون را (که یکی از نزدیکان حضرت بود و همیشه بابوی خوش، زندگ می کرد) استشمام نمود، پرسید زن عثمان بن مظعون آمده بود، خانمش گفت: بلی یارسول اللّه از شوهرش شکایت می کرد که آنها را ترک کرده و مشغول عبادت شبانه روزی شده است، حضرت این سخن را که شـنید، با عصـبانیت تمام به سوی مسـجد حرکت نمود به طوری که یک طرف عبایش به زمین کشـیده می شـد، بالای منبر رفته و فرمود: «علیّ بابن مظعون» پسر مظعون را فورا بیاورید!.

وقتی که اورا با آن وضع آشـفته و گرد آلود و خسـته و چشم ها فرو رفته، آوردند حضـرت با عصـبانیت فرمود: ای ابن مظعون این چه وضـع (و قیـافه است که خـود را به آن درآورده ای؟!!) عرض کرد ای رسـول خـدا، عبـادت می کنم، فرمود: هنوز من نمرده ام در دین من رهبـانیت (و ترک دنیـائی) می آوریـد، «لا رهبانیه فی الاسـلام» در اسـلام رهبانیت (و ترک دنیائی نیست» مگر می خواهی از پیغمبرت جلو بزنی، من می خوابم و بـا همسـرانم زنـدگی می کنم و موقع نماز و عبادت هم آنها را بجا می آورم، مگر تو دربرابر زن و بچه ات مسئولیت نداری؟! برو این وضع را تمام کن (و مثل من پیغمبرتان زندگی کن).

عاصم بن زیاد بصری

۲- زمانی که امیرمؤمنان علیه السـلام بصـره را فتـح نمود وارد شـهر شده به عیادت و دیدن یکی از بزرگان شـهر به نام ربیع بن زیـاد حـارثی، رفت که به پیشـانی اش تیر خورده وخون می رفت و هرسال به چشم هایش صـدمه می رسانیـد (و خانه مجلل و مفصل اورا دید فرمایش به این مضمون فرمود: این خانه اگر برای رفع نیاز فقرا ونیازمندان باشد، خوشا به حالت و اگر. و ..)

فرمود: اباعبدالرحمن حالت چطور است؟ عرض کرد ای امیرمؤمنان اگر با از دست دادن چشمانم حالم درست می شد، راضی بودم چشمانم برود، فرمود:

چشمانت برایت چقدر ارزش دارد؟! عرض کرد به اندازه تمام دنیا، فرمود: بناچار خداوند به این اندازه برایت عطا خواهد کرد، خداوند به مقدار درد و مصیبت عطا می کند و نزد او اضافات زیاد هم هست.

ربیع گفت: ای امیرمؤمنان، آیا شکایت برادرم عاصم بن زیاد را نکنم زن وبچه وزندگی خود را ترک کرده و مشغول عبادت گردیده است، حضرت با ناراحتی و عصبانیت فرمود: «علیّ بعاصم» عاصم را برای من بیاورید، وقتی که اورا آوردند و حضرت قیافه پژمرده و بهمریخته او را دید به او صورت درهم کشیده و ابرو ترش نموده فرمود: عاصم این چه وضع است؟!! عرض کرد ای امیرمؤمنان عبادت می کنم، فرمود: وای بر تو عاصم، آیا خیال می کنی خداوند که به تو استفاده از لذت هارا مباح کرده، خوش ندارد از آن بهره ببری؟ تو خوار (وکوچک) تر از آنی که همچون فکری بکنی، آیا نشنیده ای خداوند فرموده: دو دریای مختلف (شور و شیرین، گرم و سرد) را در کنار هم قرار داد، در حالی که با هم تماس دارند؛ رحمان: ۱۹ از آن دو، لؤلؤ و مرجان خارج می شود. رحمان: ۲۲

و فرموده: دو دریا یکسان نیستند: این یکی دریایی است که آبش گوارا و شیرین و نوشیدنش خوشگوار است، و آن یکی شور و تلخ و گلوگیر؛ (امّا) از هر دو گوشتی تازه می خورید و وسایل زینتی استخراج کرده می پوشید؛ و کشتی ها را در آن می بینی که آنها را می شکافند (و به سوی مقصد پیش می روند) تا از فضل خداوند بهره گیرید، و شاید شکر (نعمت های او را) بجا آورید! فاطر: ۱۲

آگاه باش به خدا قسم نعمت های خدا را باکردار مبتذل (و مسخره) کردن بدتر است از با گفتار مسخره نمودن، در حالی که شنیده اید خدا فرموده است؛

و نعمت های پروردگارت را بازگو کن! (ضحی: ۱۱)

و فرموده: «چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزیهای

پـاکیزه را حرام کرده است؟!» بگو: «اینهـا در زنـدگی دنیا، برای کسانی است که ایمان آورده انـد؛ (اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند؛ ولی) در قیامت، خالص (برای مؤمنان) خواهد بود.» این گونه آیات (خود) را برای کسانی که آگاهند، شـرح می دهیم! اعراف: ۳۲

خداوند مؤمنان را خطاب کرده و فرموده است؛

مَثَل (تو در دعوت) کافران، بسان کسـی است که (گوسـفندان و حیوانات را برای نجات از چنگال خطر،) صـدا می زنـد؛ ولی آنها چیزی جز سر و صدا نمی شنوند؛ (و حقیقت و مفهوم گفتار او را درک نمی کنند. این کافران، در واقع) کر و لال و نابینا هستند؛ از این رو چیزی نمی فهمند! بقره: ۱۷۱

و فرموده:

ای پیامبران! از غذاهای پاکیزه بخورید، و عمل صالح انجام دهید، که من به آنچه انجام می دهید آگاهم. مومنون: ۵۱

رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم به بعضـی از زنهایش فرمود: چرا تورا پریشان مو و آشـفته حال و دماغ افتاده (یعنی ابرو ترش و اخمواو افسرده) می بینم (چرا آرایش کرده و شاداب و خوشحال نیستی؟!)

عـاصم عرض کرد ای امیر مؤمنـان پس شـما (امـام هستیـد و معصوم) چرا لبـاس خشن می پوشـید و غـذای غلیـظ می خوریـد، (هرشب دوهزار رکعت نماز می خوانیـد و نمی خوابیـد، و باغلام خود قنبر یک جور لباس می پوشـید پس ما چه بایـد کنیم؟) فرمود: عاصم شیطان برایت دام خطرناک گسترده است، مرا جلوی چشم تو نگه داشته (و تورابه این روز انداخته است)،

فرمود: خداونـد لبـاس خشن و غـذای سـخت را بر امامان عادل واجب نموده است که فقر فقیر به او فشار نیاورد (من مسـئولیت دارم و مـورد توجه مردم ولی شـماها این گونه مسـئولیتی نداریـد، برو به زنـدگیت برس و به تکـالیف شـرعی خود عمـل نمـا) عاصم در حضور آن حضرت لباسش را عوض کرد و به حال عادی

برگشت.(۱)

با توجه به مانند آیات و روایت های مذکور، می بینیم که دین مقدس اسلام زندگی معتدل را سفارش کرده و تثبیت نموده است نه به آن شوری شور و نه به این بی نمکی.

مجلس ۵۹ درباره انفاق

در تمام ادیان آسمانی بلکه در میان تمام جوامع بشری، دستگیری و کمک کردن و یاری رسانیدن به ندارها و مستمندان وبی سرپرستان، از صفات برجسته و مورد تشویق و تمجید، می باشد اگر فرد یا افرادی، کوچک ترین عاطفه انسانی داشته باشد، نمی گوید: اگر کسی را (دراثر فقر ونداری یابی کسی و یتیمی و یا ضعف و ناتوانی جسمی و. و.) یا اینکه فرد افتاده ای را دیدی، تو هم لگدی بزن تا خورد و خمیر و لِه شود بلکه دستور می دهد، دست اورا بگیر و بلندش کن و به دردش برس ببین چه عاملی سبب افتادن او شده است.

مخصوصاً احسان، در متون اخلاقی و دینی ما از همان آغاز یکی از فضایل اخلاقی دانسته شده است. مشروط بر اینکه به دور از رنگ و ریا و حب غیر خدا، بلکه از سر طاعت و نیک سیرتی باشد. همینطور است انفاق، وقتی آدمی از آن چیزی به نیازمندان ببخشد که خود دوست تر دارد یا بدان محتاج تر است.

این دو فضیلت را جز آنکه به لحاظ نظری بر آنها تأکید بسیار رفته است، عملا و در کردار اولیای الهی هم برجسته و چشمگیر می بینیم.

۱- بحارالانوار: ج ۴۲ ص ۱۷۳ باب ۱۲۴.

بسیاری از مردم اگر کاملا بی نیاز شوند، راه طغیان و سرکشی پیش می گیرند و صلاح آنها این است که در حد معینی از روزی باشند که نه موجب فقر گردد و نه موجب طغیان.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: دست ها سه گونه اند: گیرنده، دهنده و نگهدارنده و از همه بهتر دست دهنده است.(۱)

کاروان بشری به سوی مقصد مشخص خود در حرکت است و ما انسان ها در این کاروان به صورت دسته جمعی حرکت می کنیم، در مسیر راه به واماندگانی برخورد می کنیم که باید آنها را یاری داد و کمبودهایی را می بینیم که باید جبران کرد و با مشکلاتی مواجه می شویم که باید در حل آن، تلاش ورزید.

یاری دادن واماندگان، رفع کمبودها و پر کردن حفره ها انفاق است و مسئوولیت همه انسانهاست. انفاق در فرهنگ لغت به معنای نفقه دادن، خرج کردن، دادن یا بخشیدن مال به کسی است. همچنین برای انفاق معانی متعددی ذکر شده است. از جمله:

۱- پر کردن شکاف ۲- مصرف کردن انباشته ۳- از بین بردن فقر و نیازمندی

گاهی برای شخصی، یا جامعه ای حوادثی اتفاق می افتد، این پیشامدها مخصوص زمان و یا جامعه خاصی نیست. ناگهان زلزله ای رخ می دهد یا جنگی بوقوع می پیوندد، سیلی براه افتاده، یا دزدی از راه می رسد، که بر اثر آن دسترنج سال ها تلاش و کوشش بر باد می رود و کمبودها و نابسامانی هایی را موجب می گردد. قلبی شکسته، دستانی تهی، دلی داغدیده مصدومی درمانده، یتیمی بی پناه یا مریضی گرفتار بر جای می ماند و یا این که فردی یا خانواده ای بر اثر بیکاری، ورشکستگی، بیماری و عدم در آمد کافی دچار فقر می شود و به بدبختی و سیه روزی می افتد. اکنون چه باید کرد؟ قطعا عقل و شرع و وجدان، بی تفاوتی

۱- کتاب نصایح، آیه الله مشکینی، دفتر نشر الهادی، چاپ نوزدهم، ۱۳۷۹، ص ۱۱۴.

نسبت به این گونه افراد و رها کردن آنها را به حال خود نمی پسندد، پس بایـد جبران کرد. اما چگونه؟ طرح موفق اسـلام در این زمینه انفاق است.

اسـلام در آیات و اخبار فراوان به ما دستور اکید داده و اجر و پاداش بیشمار، معین نموده است که دست یتیمان و بیچارگان را گرفته و آنها را تا سرحد امکان کمک نمائیم.

امیرمؤمنـان علیه السـلام پیرمردی را دیـد در کنـار راه نشسـته گـدائی می کنـد فرمود: در جوانی از او کار کشـیدید و در پیری رهایش ساختیـد (تاگـدائی کرده و آبروی خود را بریزد!!) گفتند: ای امیرمؤمنان علیه السـلام او نصـرانی است فرمود: نصـرانی باشد (مگر او به خوردن و آشامیدن و پوشیدن و مسکن و. و. نیاز ندارد؟! بالاخره یک انسان است).

چرا خداوند عده ای را محتاج انفاق قرار داد؟

ممکن است، برای هر فردی این سؤال مطرح شـود که چرا بعضـی از مردم محروم و نیازمنـد و مسـکین هسـتند که لازم باشـد دیگران به آنها انفاق کنند. آیا بهتر نبود خداوند خودش به آنها هرچه لازم بود می داد تا نیازی نداشـته باشند که به آنها انفاق شود. در پاسخ باید گفت که خداوند می فرماید:

«إِنَّ رَبَّکَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ إِنَّهُ کانَ بِعِبادِهِ خَبِیراً بَصِیراً»(۱)

«خداوند روزیش را به هر کس که بخواهد گشاده می دارد و بر هر کس که بخواهد تنگ، چرا که او نسبت به بندگان آگاه و بینا است».

در حقیقـت بایـد گفـت ایـن یـک آزمـون و آزمـایش برای انسانهـاست، چرا که برای او همه چیز ممکن است، او می خـواهد بدینوسیله انسان ها را تربیت کند و روح سخاوت وفداکاری و از خود گذشتگی را در آنها پرورش دهد.

به علاوه بسـیاری از مردم اگر کاملاـ بی نیاز بشونـد راه طغیان و سرکشـی پیش می گیرنـد و صـلاح آنها این است که در حد معینی از روزی باشند، حدی که نه

۱- اسراء، آیه ۳۰.

موجب فقر گردد و نه طغیان. از طرفی وسعت و تنگی رزق در افراد انسان بستگی به میزان تلاش و کوشش آنها دارد. خداوند روزی را بر هر کس که بخواهد تنگ یا گشاد می دارد، این حکمت اوست و حکمتش ایجاب می کند که هر کس تلاشش بیشتر باشد سهمش بیشتر و هر کس تلاشش کمتر محروم تر.

نظام تکوین ایجاب کرده که خداوند زمین را با تمام مواهبش در اختیار بشر قرار دهد و آنها را در اعمال خود برای طی کردن مسیر تکامل آزاد بگذارد و در عین حال غرایزی در او آفریده که هر کدام او را به سویی سوق دهد و از طرفی نظام تشریح چنین ایجاب کرده که قوانینی برای کنترل غرایز، تهذیب نفوس و تربیت انسان ها از طریق ایثار و فداکاری و گذشت و انفاق قرار دهد و ایشان را که استعداد رسیدن به مقام خلیفه الهی را دارند از این طریق به آن مقام منیع برساند. از طریق زکات تطهیر نفوس کند و از راه انفاق بخل را از دل ها بزداید و فاصله طبقاتی را که منشاء هزاران فساد در زندگی است از بین ببرد.(۱)

در حدیث قدسی داریم که مصلحت برخی از بندگان بیماری و برخی دیگر سلامتی، برخی فقر و برخی دیگر بی نیازی است.(۲) البته احادیث متعددی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت (علیهم السلام) داریم که خداوند در قیامت از فقرا به خاطر فقرشان عذر خواهی می کند و اجر و پاداش می دهد.

برای روشن شدن مطلب، آیات و اخباری را در مورد انفاق بازگو می نمایم توجه کنید.

قال اللّه عزّ و جلّ

وَ یَسْئَلُونَکَ ما ذا یُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُونَ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ ... بقره ۲۱۹ در این آیه، سؤال درباره انفاق است، می فرماید: از

۱- تفسیر نمونه/ ج ۱۸/ ص ۴۰۲.

۲- آینده ای بهتر در پرتو انفاق، حسین واعظی نژاد ۷ ص ۲۳.

تو سؤال می کنند چه چیز انفاق کنندبگو از مازاد نیازمندی هایتان.

خداوند آیات خود را چنین بیان می کند شاید تفکر و اندیشه کنید و بلافاصله در آیه بعد، مرکز اصلی فکر و اندیشه را چنین بیان می کند: در دنیا و آخرت (فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ).

در تفسیر درّ المنثور، در شأن نزول این قسمت از آیه، از ابن عباس، چنین نقل شده که گروهی از صحابه و یاران پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کردند (اینکه می گویید در راه خدا انفاق کنید) ما نمی دانیم چه مقدار از اموال خود را انفاق کنیم آیا همه را در راه خدا به نیازمندان بدهیم یا مقداری از آن را.

در پاسخ آنها آیه فوق، نازل گردید و به آنها دستور داد در انفاق خود رعایت عفو کنید،

عفو بمعنای حد وسط و میانه هر چیز، و مقدار اضافی چیزی، و بهترین قسمت مال، یعنی در انفاق حد وسط را رعایت کنید و یا مقدار اضافی از نیازمندیهای خود را انفاق نمائید و یا به هنگام انفاق به سراغ قسمتهای بی ارزش مال نروید، از بهترین قسمتها که بر گرفتن آن برای خودتان به خاطر مرغوبیت سهل و آسان است در راه خدا نیز از همان انفاق کنید.

در روایات اسلامی نیز، آیه مذکور به همین معنی تفسیر شده است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: العفو الوسط: منظور از عفو (در آیه فوق) حد وسط است.

و در تفسیر علی بن ابراهیم می خوانیم لا اقتار و لا اسراف: نه سختگیری باشد و نه اسراف.

و در مجمع البیان از امام باقر علیه السلام آمده است: عفو، مازاد خوراک سال است.

لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُونَ آری باید تمام کارها در زندگی مادی و معنوی، توأم با فکر و اندیشه، اندیشه ای که باید در تمام زمینه ها انجام گیرد، برای نیازمندیهای جسم و جان، روح و بدن، چرا که دنیا و آخرت به هم مربوطند، و ویرانی هر یک در

دیگری اثر می گذارد.

اصولا اندیشه درباره یکی از این دو به تنهائی نمی تواند ترسیم صحیحی، از واقعیت این عالم، در اختیار انسان بگذارد، چرا که هر یک از این دو، بخشی از این عالم است، دنیا بخش کوچکتر، و آخرت بخش عظیم تر و آنها که تنها درباره یکی از این دو می اندیشند، تفکر درستی از عالم هستی ندارند.

شرایط انفاق ارزشمند

* معاویه درباره علی (علیه السلام) چنین شهادت داده است: «اگر علی انباری از طلا داشته باشد و انبار دیگری از کاه، نخست انبار طلا را در راه خدا انفاق خواهد کرد و چیزی بجای خود نگه نخواهد داشت.

قرآن کریم شرایط انفاق ارزشمند را در آیات مختلف بیان کرده که از جمع آن می توان ده شرط آن را مورد توجه قرار داد.

۱- از بهترین قسمت مال انتخاب شود نه از اموال کم ارزش.

«ای کسانی که ایمان آورده اید از اموال پاکیزه ای که به دست آورده اید یا از زمین برای شما خارج ساخته ایم انفاق کنید، و به سراغ قسمت های ناپاک برای انفاق نروید، در حالی که خودتان حاضر نیستید آنها را بپذیرید. مگر از روی اغماض، و بدانید خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است».(۱)

۲- از اموالی که مورد نیاز انسان است، باشد.

«آنها دیگران را بر خود مقدم می دارند، هر چند خود به طور شدید نیازمند باشند».(۲)

۳- به کسانی انفاق کنید که سخت نیازمندند، و اولویت ها را در نظر گیرید.

«انفاق شما بخصوص برای نیازمندانی باشد که در راه خدا در محاصره قرار

۱- بقره/ ۲۶۷.

۲- حشر/ ۹.

گرفته اند».(۱)

۴- انفاق اگر مخفی باشد بهتر است.

«هرگاه آنها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید برای شما بهتر است».(۲)

۵- هرگز منت و آزاری با آن همراه نباشد.

«ای کسانی که ایمان آورده اید، انفاق های خود را با منت و آزار باطل نکنید».(۳)

۶- انفاق باید توأم با اخلاص و نیت پاک باشد.

«کسانی که اموالشان را برای جلب خشنودی خداوند انفاق می کنند».(۴)

۷- آنچه را انفاق می کند کوچک و کم اهمیت بشمرد، هر چند ظاهرا بزرگ باشد.

«به هنگام انفاق منت مگذار و آنرا بزرگ مشمار».(۵)

۸- از اموالی باشد که به آن دل بسته است و مورد علاقه اوست.

«هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی رسید، مگر اینکه از آنچه دوست دارید انفاق کنید».(۶)

۹- هرگز خود را مالک حقیقی تصور نکند، بلکه خود را واسطه ای میان خالق و خلق بداند.

«انفاق کنید از آنچه خداوند شما را نماینده خود در آن قرار داده است».(۷)

۱۰- انفاق باید از اموال حلال باشد، چرا که خداوند فقط آن را می پذیرد.

«خداوند شما، از پرهیزگاران قبول می کند»(۸)

صدقه که بخشی از انفاق مستحب به شمار می رود نیز شرایطی دارد که در روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است. که ایشان فرمودند: هفت چیز صدقه را زینت بخشد و بالا برد:

۱- بقره/ ۲۷۳.

۲- بقره/ ۲۷۱.

۳- بقره/ ۲۶۴.

۴- بقره/ ۲۶۵.

۵- مدثر/ ۶.

۶- آل عمران/ ۹۲.

۷- حدید/ ۷.

۸- مائده/ ۲۷.

۱- حلال بودن ۲- در تنگدستی ۳- پیش از مرگ ۴- جنس خوب ۵- مخفی بودن ۶- بی منت بودن ۷- از حدود تجاوز نکردن.(۱)

همچنین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: چون صدقه از دست صاحبش بیرون رود، پنج کلمه گوید: من فانی بودم، جاویدم کردی. کوچک بودم، بزرگم کردی، دشمن تو بودم، دوستم کردی. تو مرا حفظ می کردی، اینک من تا قیامت نگهبان تو هستم (۲)

در روایت دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که ایشان فرمودند: صدقه دهندگان پنج امتیاز دارند: بر آمدن حاجات، نجات از سختی ها، وسعت روزی، نجات از مرگ بد، آمرزش گناهان، و طول عمر با رزق فراوان.(۳)

از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که راجع به صدقه از شیطان پرسیدم که چرا جلوگیری می کنی؟ گفت: ای محمد چون ببینم کسی صدقه می دهد گویا اره بر سر من نهاده اند و مانند چوب می برند، پرسیدم: چرا؟ گفت: صدقه پنج خاصیت دارد: مال را زیاد می کند، بیمار را شفا می دهد، بلا را دور می کند، صاحبش چون برق جهنده از پل صراط بگذرد و بی حساب وارد بهشت شود.(۴)

در عبارتی دیگر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر کس صدقه ای بدهد، برای او در برابر هر درهم آن، مانند کوه احد از نعمت های بهشتی برخوردار خواهد بود.(۵)

اعتدال در انفاق

با اینکه انفاق از مهمترین مسائلی است که اسلام و قرآن، روی آن تکیه کرده، ولی با این حال اجازه نمی دهد، بی حساب و افراطی باشد.

آن چنان که زندگی انفاق کننده را دچار نابسامانی کند، آیه فوق بنابر بعضی از

۱- نصایح: ص ۲۷۵.

۲- نصایح: ص ۲۳۸.

۳- نصایح: ص ۲۳۸.

۴- نصایح: ص ۲۳۸.

۵- نصایح: ص ۲۳۸.

تفاسیر، ناظر به همین معنی است، و نیز می تواند اشاره به این حقیقت باشد که بعضی از افراد، برای شانه خالی کردن از زیر بار این دستور مهم اسلامی غالبا نیازهای خودشان را مطرح می کنند، قرآن می گوید: بسیاری از شما اضافات و زوایدی از زندگی خود دارید حد اقل از آنها انتخاب کنید و انفاق نمائید.

در باره اعتدال و میانه روی، حتی در انفاق و عبادت، قبلا صحبت کردیم که طوری نباشد شخص انفاق کننده با تندروی در انفاق زندگی خود را فلج کند و اولاد خود را به مشکلات گرفتار نماید و نه به گونه ای باشد که دستش را ببندد و خیری از او برای محتاجان و نیازمندان، نرسد بلکه نه افرط و نه تفریط.

در عبادت هم بدینگونه است، نه خودرا غرق در عبادت کند که به وظایف شرعی و اخلاقی خود در برابر اهل و عیال، عمل نکند و با بهانه عبادت آنها را در جامعه رها کرده و به گدائی یا خود فروشی و. و. وادار کند و نه طوری از خدا و اوامر او کناره گیری نماید و به وظایف الهی خود، بی اعتنا شود، بلکه حد وسط زندگی و انفاق و عبادت نماید، نه به آن شوری شور و نه به این بی نمکی!!.

انفاق کنندگان نمونه

البته در طول تاریخ بشریت انفاف کنندگان و دستگیری از افتادگان و بیچارگان، زیاد است ولی من به چند نفر از سروران و بزرگواران اسلام نام می برم.

۱- علی (علیه السلام) پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با سخاوت ترین مردم به شمار می رود؛ تا آنجا که سه شبانه روز با همسرش زهرا، و دو فرزندش حسن و حسین روزه گرفتند و قوت شان را به مسکین و یتیم و اسیر دادند و خود با آب افطار کردند و این آیه در حق آنها نازل شد که:

«وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً. إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِیدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لا شُکُوراً. إِنَّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا یَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِیراً»

- سوره انسان آیات (۸ الی ۱۰)

و نیز یکبار امام علی (علیه السلام) تمام مایملک خود را در راه خدا انفاق کرد و آن هنگامی بود که حضرت فقط چهار درهم داشتند، که یکی را شب هنگام و دیگری را روز و درهم سومی را پنهانی و چهارمی را آشکارا انفاق فرمود(۱)

و سپس این آیه نازل شد: «الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَةً»

- سوره بقره آیه ۲۷۵- مولی علی (علیه السلام) کار می کرد و مزد می گرفت و آنرا صدقه می داد و خود گاهی از شدت گرسنگی سنگ بر شکم می بست.)

البته توجه داشته باشید این گونه انفاق ها ایثار بود نه اسراف که خودشان عارف به مسائل خود بودند.

اثر اجتماعی انفاق به دست آوردن دل ها، محبت به دیگران، استمرار دوستی ها و زیاد شدن دوستان است.

که حتی دشمن او، معاویه شهادت می دهد: «اگر علی انباری از طلا و انباری از کاه داشته باشد، نخست انبار طلا را در راه خدا انفاق می کند و هیچ برای خود نگه نخواهد داشت».(۲)

مولی (علیه السلام) می فرماید: ای سفیدها «نقره ها و دراهم» و ای زردها «دینارها و طلاها» بروید غیر از علی را فریب دهید که علی فریب شما را نخواهد خورد.(۳)

۲- امام حسن علیه السلام

در احوالات امام حسن (علیه السلام) وارد شده است که مردی خدمت آن حضرت رسید و اظهار فقر و پریشانی کرد. حضرت خزانه دار خود را خواست و فرمود، چه مقدار مال نزد توست؟

۱- شرح کشف المراد، علی محمدی، ص ۴۶۸.

۲- شرح کشف المراد: علی محمدی/ ۴۶۸.

۳- شرح کشف المراد، علی محمدی، ص ۴۶۸.

عرض کرد دوازده هزار درهم، فرمود آن را به این مرد فقیر بده و من از او خجالت می کشم. خزانه دار عرض کرد دیگر چیزی از برای مخارج باقی نمی ماند. فرمود تو آن را به فقیر بده و حسن ظن به خدا داشته باش، حق تعالی تدارک می فرماید. پس از آنکه خزانه دار آنرا به او داد، حضرت او را طلبید و عذر خواهی کرد و فرمود ما حق تو را ندادیم، لکن آن قدر که نزد ما بود به تو دادیم.

همچنین حضرت مجتبی (علیه السلام) در طول عمر خود دو بار تمام اموال و دارایی خود را در راه خدا خرج کرد و سه بار ثروت خود را به دو نیم تقسیم کرده، نصف آن را برای خود نگه داشت و نصف دیگر را در راه خدا بذل و بخشش کرد.(۱)

میمون بن مهران می گوید: من در پیشگاه امام مجتبی (علیه السلام) مشرف بودم در حالی که ایشان معتکف بودند. مردی به محضرشان شرفیاب شد و عرض کرد: مقروضم و چون قدرت پرداخت آن را ندارم، طلب کارم می خواهد مرا به زندان بیفکند. امام حسن (علیه السلام) فرمود: پولی ندارم که دین شما را ادا کنم. آن شخص به امام (علیه السلام) عرض کرد: شما اگر بیایید با طلب کارم صحبت کنید. ممکن است به پاس حرمت شما مرا به زندان نبرد. میمون بن مهران می گوید: دیدم حضرت آماده شد که کفن بپوشد و از مسجد خارج شود. عرض کردم: آیا فراموش کرده اید که در حال اعتکاف هستید و معتکف نباید در حال اعتکاف از مسجد خارج شود. امام (علیه السلام) فرمود: فراموش نکردم، ولی پدرم از جدم رسول اکرم (علیه السلام) نقل کرد که: اگر کسی گره ای از کار مسلمین یا شخص مؤمنی بگشاید و حاجت او را بر آورده سازد. مانند آن است که نه هزار سال خداوند را عبادت کرده، روزها را به روزه و شب ها را به شب زنده داری سپری کرده باشد.(۲)

۱- آینده ای بهتر در پرتو انفاق، ص ۳۰۳.

۲- مجله با معارف اسلامی آشنا شویم، شماره ۴۸، ص ۱۵۵.

۳- امام حسین علیه السلام

ابن عساکر از مورخان نامی که کتاب وی از معروفترین کتب تاریخی است، می گوید: شخص مستمندی در کوچه های مدینه به راه افتاد تا به در خانه امام حسین (علیه السلام) رسید. در خانه را کوبید و شروع کرد به خواندن اشعاری به این مضامین:

«کسی که حلقه در خانه تو را بکوبد نا امید بر نمی گردد. تو صاحب جود و معدن کرم هستی ...». امام حسین (علیه السلام) در حال نماز بود، صدای کوبیدن در و تقاضای سائل را که شنید، نماز خود را با سرعت به پایان رساند از منزل بیرون آمد. به چهره مرد سائل نگاه کرد، فقر و تنگدستی از چهره اش می بارید، امام به داخل خانه بازگشت و از قنبر سؤال کرد: از وجوه مربوط به مخارج زندگی ما چیزی نزد تو مانده است؟ قنبر جواب داد: دویست درهم موجود است که فرمودید در میان اهل بیت شما تقسیم کنم. فرمود: آن را بیاور، زیرا کسی آمده که به گرفتن آن سزاوارتر است امام پول ها گرفت و از خانه خارج شد و آن را به مرد سائل داد و شعری با این مضمون سرود:

«ای مرد این پول را از من بگیر و*** من عذر می خواهم و بدان نسبت به تو مهربانم.

البته اگر وضع به این گونه نبود و امکانات مادی اهل بیت بهتر از این بود، آسمان کرم ما باران رحمت خود را بر زندگانی تو فرو می ریخت و زندگانی پژمرده تو را به صورت گلستانی در می آورد. شرایط روزگار این گونه است که امکانات در دست دیگران بوده، دست ما خالی باشد.»

مرد عرب پول ها را گرفت و با خوشحالی مراجعت کرد، در حالی که اشعاری با این مضامین را با خود زمزمه می کرد:

«شما پاک و مطهرید، هر کجا که نام شما برده شود، درود و تحیات الهی همراه آن است، شما برترید و علم کتاب در نزد شماست. آن کسی که وابسته به خاندان شما

نباشد، مایه افتخار و مباهاتی ندارد.»(۱)

ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» نقل می کند: پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) اثر زخمی بر پشت مبارک او دیده شد، از امام سجاد راجع به آن سؤال کردند، فرمودند: اثر آن انبان های غذایی است که به پشت مبارک خود می گرفت و در تاریکی شب برای بیوه زنان و یتیمان و مساکین می برد.

۴- امام سجاد علیه السلام

در زندگی امام سجاد (علیه السلام) است که در شب های تاریک غذا به در خانه فقرا می برد و صورت خود را می پوشاند تا کسی او را نشناسد. او از هم غذا شدن با فقرا و مساکین لذت می برد و حتی با دست خود لقمه به دهان آنها می گذارد. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: علی بن الحسین علیهما السلام شبانه انبانی که حاوی کیسه های درهم و دینار بود، بر دوش می کشید و در کوچه های مدینه به راه می افتاد و خانه به خانه در می زد و هر کس خارج می شد به او عطا می کرد.

امام سجاد در روز جمعه ای به کنیز خود فرمود: امروز روز جمعه است، به همه سائلین احسان کنید. عرض کرد آقا، همه مستحق نیستند، فرمودند: شاید بعضی مستحق باشند و ما مغضوب شویم.(۲)

انفاق و احسان امام رضا علیه السلام

جود و بخشش، احسان به تهی دستان، ادای قرض بدهکاران، اطعام مؤمنان و کمک به گرفتاران، جزء سیره پیامبر اکرم و ائمه معصوم علیهم السلام بوده است.

امام رضا علیه السلام نیز در حد امکان بدین سیره ادامه می داد.

اسحاق نوبختی گفته است: مردی خدمت امام رضا علیه السلام رسید و عرض کرد، «به اندازه شأن خودت به من احسان کن»، «فرمود بدین مقدار قدرت ندارم.»

عرض کرد: «پس به مقدار شأن من بده.»

۱- آینده ای بهتر در پرتو انفاق، ص ۳۰۴.

۲- آینده ای بهتر در پرتو انفاق، ص ۳۰۵ و ۳۰۶.

فرمود: «این مقدار امکان دارد.»

آن گاه به غلام خود دستور داد دویست دینار به آن مرد بدهد.

امام رضا علیه السلام در خراسان، در روز عرفه، مجموع اموال خود را در راه خدا انفاق کرد.

فضل بن سهل عرض کرد: «این بخشش شما به صلاح نبود و زیان دارد.»

فرمود: «زیان نیست، بلکه عین منفعت است. چیزی را که در راه خدا و به منظور پاداش اخروی داده می شود، زیان به شمار نیاور.»(۱)

معمر بن خلّاد گفته است: هنگامی که امام رضا علیه السلام غذا می خورد، ظرفی را نزدیک سفره می گذاشت و از بهترین غذاها مقداری را درآن ظرف می ریخت. آن گاه دستور می داد آن را به فقرا بدهند. او در این حال، این آیه را می خواند: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَهَ».

سپس می فرمود: «خدای عزّوجلّ می دانسته که هر کسی قدرت آزاد کردن بنده را ندارد، بدین جهت اطعام را وسیله بهشت رفتن قرار داد.».(۲)

غفّاری گفته است: مردی از آل ابی رافع، به نام فلان، مبلغی از من طلب کار بود، طلب خود را با اصرار از من مطالبه می کرد و من قدرت پرداخت آن را نداشتم. از این جهت، نماز صبح را در مسجد پیامبر خواندم و به سراغ امام رضا علیه السلام حرکت کردم که در آن زمان در عریض بود. وقتی به آن جا رسیدم، امام را دیدم که پیراهنی پوشیده و عبایی بر تن داشت و سوار بر الاغ بود.

من از آن حضرت، خجالت کشیدم و چیزی نگفتم. وقتی او به من رسید به من نگاه کرد. من سلام کردم و گفتم: «فلان کس که دوستدار شماست، از من طلبی دارد و در مطالبه آن، مرا رسوا ساخته است.» گمان می کردم آن حضرت به آن شخص توصیه می کند که دست از مطالبه بردارد. البته، مقدار بدهی خودم را نگفتم. آن

۱- بحارالأنوار، ج ۴۹، ص ۱۰۰.

۲- بحارالأنوار، ج ۴۹، ص ۱۰۰.

حضرت، به من فرمود: «بنشین تا برگردم».

من در همان جا ماندم تا مغرب شد و نماز مغرب را خواندم. روزه دار هم بودم.

خسته شدم و قصد انصراف داشتم که حضرت ظاهر شد و گروهی اطرافش را گرفته بودند. عرض حاجت می کردند و به آنان صدقه می داد. بعد از آن، داخل خانه شد و مرا نیز به داخل دعوت کرد. داخل شدم و با هم نشستیم. من، از ابن مسیب، امیر مدینه برایش صحبت کردم. وقتی سخن من تمام شد، فرمود: «گمان می کنم هنوز افطار نکرده ای» عرض کردم: «نه» پس دستور داد برایم غذا آوردند و به غلامش فرمود، با من غذا بخورد. بعد از صرف غذا، به من فرمود: «این متکا را کنار بزن و آن چه زیر آن موجود است، برای خودت بردار.»

به دستورش عمل کردم و دینارهای موجود را برداشتم و در آستین لباسم جای دادم. به چهار نفر از غلامانش دستور داد تا منزل مرا همراهی کنند.

عرض کردم: «مأموران ابن مسیّب گشت دارند و من کراهت دارم آنان مرا با غلامان شما ببینند.»

فرمود: «حق با توست.» آن گاه از غلامانش خواست، از هر جا من گفتم، برگردند.

وقتی نزدیک منزل خودم رسیدم به غلامان گفتم: برگردید.

داخل منزل شدم و چراغ را روشن کردم. پول ها را شمردم، چهل و هشت دینار بود، با این که بدهی من بیش از بیست و هشت دینار نبود. یکی از آن دینارها، درخشش خاصی داشت و توجّه مرا به خود جذب کرد. وقتی آن را نزدیک چراغ بردم، دیدم بر رویش نوشته: «بدهی تو، بیست و هشت دینار است. بقیه نیز مال خودت باشد.» این، در حالی بود که به خدا سوگند، من به طور دقیق نمی دانستم آن شخص چه قدر از من طلب دارد.(۱)

یاسر خادم گفته است: «وقتی امام رضا علیه السلام در خلوت می نشست، همه

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۲۵۵ و بحارالأنوار، ج ۴۹، ص ۹۷.

خدمت کاران کوچک و بزرگ را دعوت می کرد و با آنان سخن می گفت و انس می گرفت. وقتی هم بر سر سفره غذا می نشست، همه را برای صرف غذا فرا می خواند.»(۱)

البته از امام زادگان و سایر اشخاص عادی زیادند کسانی از مستمندان و افتادگان دستگیری کرده اند، در زمان خودمان از خیلی ها سراغ داریم حتی از آنان که زیادپابند فروع دین نبودند اما عمل انفاق و به کمک و دستگیری از زمین خوردگان، از آنها سرزده که قابل تقدیر است.

مجلس ۶۰ انفاق و رهائی از تنگناها

باتجربه ثابت شده است که اگر فقیر و نداری، در همسایگی یا همشهری، دارا و غنی باشد، و غنی از دارائی خود به آن فقیر کمکی نداشته و یاری نرسانده باشد، فقیر دائم در مغزش می پیچد که از آن غنی، چگونه انتقام بکشد و ضربه بزند، علت این کار هم روشن است، هیچ کس تحمل ندارد که خود و بچه های آن فرد، در رفاه و آسایش زندگی کنند و بچه های این فقیر در گرسنگی و گریه و زاری، روز و شبشان را سپری نمایند.

لذا اگر جامعه یا فردی می خواهد، زندگی راحت داشته باشد باید از دارائی و امکانات خود، مایه گذارد و از مال و ثروت خود به آن که ندارد، کمک کرده و از او دستگیری نماید.

و گرنه جان و مالش، هیچوقت روی امنیت و آرامش نخواهد دید، چون مسئله

۱- بحارالأنوار، ج ۴۹، ص ۱۶۴. امینی، ابراهیم، امامت و امامان علیهم السلام، ص: ۳۰۵

طبیعی است، در اثر فشار روحی و جسمی، روزی گرسنه، کینه و عقده خود را به سیر و مرفّه، خالی خواهد کرد.

و نیز می دانیم اگر دشمنی به کشور و میهن حمله نماید و برای دفاع از وطن و محافظت از ناموس خود، به کمک جانی و مالی، نیاز باشد، باید صاحبان امکان و دارائی، از بذل مال و جان، مضایقه نکنند.

به خاطر پیش نیامدن این جریان ها و حفظ امنیت فردی و اجتماعی و جلوگیری از گرفتاری در دست دشمن و پیشگیری از فتنه وفساد، خداوند در قرآن کریم دستور می دهد.

وَ أَنْفِقُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَهِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ بقره: ۱۹۵ و در راهِ خدا، انفاق کنید! و (با ترک انفاق و یا با اسراف در دست و دل بازی،) خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید! (که خود یا اهل و عیالت را خاکستر نشین کنید) و نیکی نمائید! که خداوند، نیکوکاران را دوست می دارد.

این آیه تکمیلی است بر آیات جهاد که قبل از این آیه آمده است، زیرا جهاد به همان اندازه که به مردان با اخلاص و کار آزموده نیازمند است به اموال و ثروت نیز احتیاج دارد، جهاد هم نفرات آماده از نظر روحی و جسمی لازم دارد، و هم انواع سلاح و تجهیزات جنگی، درست است که عامل تعیین کننده سرنوشت جنگ در درجه اول سربازان اند، ولی سرباز بدون وسایل و تجهیزات کافی (اعم از سلاح، مهمات، وسیله نقل و انتقال، مواد غذائی، وسایل درمانی) کاری از او ساخته نیست.

لذا در اسلام تامین وسایل جهاد با دشمنان از واجبات شمرده شده و از جمله در آیه مورد بحث با صراحت دستور می دهد، و می فرماید: در راه خدا انفاق کنید و خود را به دست خویش به هلاکت نیفکنید.

مخصوصا در عصر نزول این آیات، بسیاری از مسلمانان، شور و شوق جهاد در سر داشتند، ولی چون وسایل جنگ را هر کس شخصا فراهم می کرد و بعضی فقیر و

نیازمند بودند.

آن چنـان که طبـق آیه ۹۲ سوره توبه گریه می کردنـد و اشـک می ریختنـد که چرا وسـیله شـرکت در جنـگ ندارنـد: تَوَلَّوْا وَ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَناً أَلَّا يَجِدُوا ما يُنْفِقُونَ، آری در چنین شرایطی نقش انفاقها بسیار مهم و سرنوشت ساز بود.

جمله وَ لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَهِ (بـا دست خویش خود را به هلاکت نیفکنیـد) هر چنـد در مورد ترک انفاق، برای جهاد اسـلامی وارد شده، ولی مفهوم وسـیع و گسترده ای دارد که موارد زیاد دیگری را نیز شامل می شود، از جمله اینکه انسان حق نـدارد از جاده های خطرناک (چه از نظر ناامنی و چه عوامل جوی یا غیر آن) بـدون پیش بینی های لازم بگذرد، یا غذائی که به احتمال قوی آلوده به سم است تناول کند، و یا حتی در میدان جهاد بدون نقشه و برنامه وارد عمل شود، در تمام این موارد، انسان بی جهت جان خود را به خطر انداخته و مسؤول است.

ولی اینکه بعضـی از ناآگاهان، هر گونه جهاد ابتدائی را القاء نفس در هلاکت پنداشته اند، و گاه تا آنجا به پیش می روند که قیام سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) در کربلا را مصداق آن می شمرند، ناشی از نهایت نادانی و عدم درک آیه است، زیرا القـای نفس در هلاـکت مربوط به جـائی است که هـدفی بالاتر از جان در خطر نباشـد، و الا بایـد جان را فـدای حفظ آن هدف مقدس کرد، همان گونه که امام حسین (علیه السلام) و تمام شهیدان راه خدا این کار را کردند.

آیـا اگر کسـی ببینـد جان پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) در خطر است و خود را سپر برای حفظ او کنـد همان کاری که! امیرمؤمنان (علیه السـلام) در جنگ احد کرد و یا در لیله المبیت آن شبی که در بستر پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم خوابید) چنین کسـی القاء نفس در هلاکت کرده و کار خلافی انجام داده؟! آیا باید می نشست تا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به قتل برسانند و بگوید القاء نفس در هلاکت جایز نیست.

حق این است که مفهوم آیه روشن است و تمسک به آن در این گونه موارد نوعی ابلهی است.

آری اگر هـدف آن قـدر مهم نباشد که ارزش جان باختن را داشـته باشد و یا اگر مهم است راه حلهای بهتر و مناسـبتری دارد، در چنین جائی نباید جان خویشتن را به خطر انداخت (موارد تقیه مجاز نیز از همین قبیل است).

در آخر آیه دستور به نیکوکاری داده، می فرماید: و نیکی کنید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد (وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ).

منظور از احسان چیست؟

احسـان معمولا به معنی نیکو کاری تفسـیر می شود، ولی گاه معنی وسـیعتری برای آن ذکر شـده، و آن هر گونه عمل صالـح، بلکه انگیزه هـای عمـل صالـح است چنـانکه در حـدیثی از پیـامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله و سـلم) می خوانیم که در تفسـیر احسان فرمود: ان تعبـدالله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک: احسان آن است که خدا را آن چنان پرسـتش کنی که گوئی او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند.

بدیهی است هنگامی که انسان، چنان ایمان به خدا داشـته باشد که گوئی او را می بیند و او را در همه حال حاضر و ناظر بداند به سراغ اعمال صالح می رود، و از هر گونه گناه و معصیت خودداری می نماید.

انفاق سبب پیشگیری از هلاکت جامعه ها.

در اینکه میـان دو جمله وَ أَنْفِقُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَهِ، آیـا ارتبـاطی وجود دارد یا نه، با توجه به اینکه تمـام تعبیرات قرآن حساب شـده است، حتما میان این دو رابطه ای است و به نظر می رسـد رابطه این است اگر انفاق در مسـیر جهاد و فی سبیل الله نکنید، خود را با دست خویش به هلاکت افکنده اید، بلکه می توان مساله را از این فراتر برد و گفت: این آیه گر چه در ذیـل آیـات جهـاد آمـده است ولی بیانگر یک حقیقت کلی و اجتماعی است و آن اینکه چنانکه در اول سـخنم گفتم، انفاق به طور کلی سبب نجات جامعه ها از مفاسد کشنده است، زیرا هنگامی که مساله انفاق به فراموشی سپرده شود، و ثروتها در دست گروهی معدود

جمع گردد و در برابر آنـان اکثریتی محروم و بینوا وجود داشـته باشـد دیری نخواهـد گـذشت که انفجـار عظیمی در جـامعه به وجـود می آیـد، که نفـوس و اموال ثروتمنـدان هم در آتش آن خواهـد سوخت و از اینجـا رابطه مسـاله انفـاق و پیشـگیری از هلاکت روشن می شود.

بنابر این انفاق، قبل از آنکه به حال محرومان مفید باشد به نفع ثروتمندان است، زیرا تعدیل ثروت حافظ ثروت است.

امیر مؤمنـان علی (علیه السـلام) در یکی از کلمـات قصـارش به این حقیقت اشاره فرموده، می گویـد: حصـنوا اموالکم بالزکاه: اموال خویش را با دادن زکات حفظ کنید.

و به تعبیر بعضی از مفسران، خودداری از انفاق فی سبیل الله هم سبب مرگ روح انسانی به خاطر بخل خواهد شد، و هم مرگ جامعه به خاطر عجز و ناتوانی، مخصوصا در نظامی همچون نظام اسلام که بر نیکو کاری بنا شده است.

سوء استفاده از مضمون آیه

همـانگونه که اشـاره کردیم بعضـی از عـافیت طلبان برای فرار از جهاد فی سبیل الله به جمله وَ لا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَهِ (با دست خویش، خود را به هلاکت نیفکنیـد) چسبیـده انـد و رسوائی را به آنجا رسانیده که قیام امام حسـین (علیه السـلام) را در عاشورا که سـبب نجات و بقای اسـلام در برابر دشـمنانی همچون بنی امیه شـد، مصداق این آیه شـمرده اند، غافل از اینکه اگر این باب گشوده شود، جهاد به کلی باید تعطیل گردد، اصولا تهلکه با شـهادت دو مفهوم متباین دارد، تهلکه به معنی مرگ بی دلیل است در حالی که شهادت قربانی شدن در راه هدف و نایل گشتن به حیات جاویدان است

بایـد به این حقیقت توجه داشت که جـان انسـان، ارزشـمندترین سـرمایه وجود او نیست، مـا حقایقی باارزش تر از جان داریم، ایمان به خدا، آیین اسـلام، حفظ قرآن و اهداف مقدس آن، بلکه حفظ حیثیت و آبروی جامعه اسـلامی، اینها اهدافی والاتر از جان انسان است که قربان شدن در راه آن هلاکت نیست، و هرگز از آن نهی

نشده.

در حدیثی می خوانیم که: گروهی از مسلمانان برای جهاد به قسطنطنیه رفته بودند یکی از مردان شجاع حمله به لشکر روم کرد و داخل در صفوف آنها شد یکی از حاضران گفت: القی بیدیه الی التهلکه: خود را با دو دست خویش به هلاکت انداخت اینجا بود که ابو ایوب انصاری برخاست و فریاد زد: ای مردم! چرا این آیه را بد تفسیر و تاویل می کنید؟ این آیه درباره ما طایفه انصار نازل شد، هنگامی که خداوند دینش را عزت داد و یاورانش فزونی گرفتند بعضی از ما به دیگری مخفیانه به گونه ای که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نشنود، چنین گفتند که اموال ما از دست رفت، و خداوند اسلام را عزیز و یارانش را زیاد کرد، ما اگر در مدینه بمانیم به اموال از دست رفته خود برسیم بهتر است، این آیه بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد و به ما فرمود:

انفاق در راه خدا کنید و خویشتن را به هلاکت نیفکنید و منظور از هلاکت، اقامت در مدینه برای اصلاح اموال و ترک جهاد بود(۱)

از چه اموالی باید انفاق کرد؟

بقره: ۲۶۷- ای کسانی که ایمان آورده اید! از قسمتهای پاکیزه اموالی که (از طریق تجارت) به دست آورده اید، و از آنچه از زمین برای شما خارج ساخته ایم (از منابع و معادن و درختان و گیاهان)، انفاق کنید! و برای انفاق، به سراغ قسمتهای ناپاک نروید در حالی که خود شما، (به هنگام پذیرش اموال،) حاضر نیستید آنها را بپذیرید، مگر از روی اغماض و کراهت! و بدانید خداوند، بی نیاز و شایسته ستایش است.(۲)

۱- با تغییراتی و اضافاتی از تفسیر نمونه ج: ۲ ص: ۳۵ ببعد.
۲- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَیِّباتِ ما کَسَبْتُمْ وَ مِمَّا أَخْرَجْنا لَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ لا تَیَمَّمُوا الْخَبِیثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَ لَسْتُمْ بِآخِذِیهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِیهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ حَمِیدٌ (بفره: ۲۶۷)

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که این آیه در باره جمعی نازل شد که ثروتهائی از طریق رباخواری در زمان جاهلیت جمع آوری کرده بودند و از آن در راه خدا انفاق می کردند، خداوند آنها را از این کار نهی کرد.

و دستور داد از اموال پاک و حلال در راه خدا انفاق کنند.

در تفسیر مجمع البیان پس از نقل این حدیث، از علی (علیه السلام) نقل می کند که حضرت فرمود: این آیه در باره کسانی نازل گردید که به هنگام انفاق خرماهای خشک و کم گوشت و نامرغوب را با خرمای خوب مخلوط می کردند و بعد انفاق می نمودند به آنها دستور داده شد که از این کار به پرهیزند.

انفاق باید از اموال پاکیزه ای که (از طریق تجارت) به دست آورده اید و از آنچه از زمین برای شما خارج کرده ایم (از منابع و معادن زیر زمینی و از کشاورزی و زراعت و باغ) انفاق کنید

این دستور به تمام انواع درآمدها را شامل می شود، زیرا سرچشمه تمام اموالی که انسان دارد، زمین و منابع گوناگون آن است حتی صنایع و دامداری و مانند آن، همه از زمین مایه می گیرد.

این تعبیر ضمنا اشاره ای به این حقیقت است که ما منابع اینها را در اختیار شما گذاشتیم بنابر این نباید از انفاق کردن بخشی از طیبات و پاکیزه ها و سر گل آن در راه خدا دریغ کنید.

از آنجا که بعضی از مردم عادت دارند همیشه از اموال بی ارزش و آنچه تقریبا از مصرف افتاده و قابل استفاده خودشان نیست انفاق کنند و اینگونه انفاقها علاوه بر اینکه سود چندانی به حال نیازمندان ندارد، یک نوع اهانت و تحقیر نسبت به آنها است، و موجب تربیت معنوی و پرورش روح انسانی نیز نمی باشد، این جمله صریحا مردم را از این کار نهی می کند و آن را با دلیل لطیفی همراه می سازد، و آن اینکه، شما خودتان حاضر نیستید اینگونه اموال را بپذیرید مگر از روی کراهت و ناچاری چرا در باره برادران مسلمان، و از آن بالاتر خدایی که در راه او انفاق

می کنید و همه چیز شما از او است راضی به این کار می شوید.

در حقیقت، آیه به نکته لطیفی اشاره می کنـد که انفاق در راه خدا، یک طرفش مؤمنان نیازمندند، و طرف دیگر خدا، و با این حـال اگر امـوال پسـت و بی ارزش انتخـاب شـود، از یـک سـو تحقیری اسـت نسـبت بـه نیازمنـدان کـه ممکن است علی رغم تهیدستی مقام بلندی از نظر ایمان و انسانیت داشـته باشند و روحشان آزرده شود و از سوی دیگر سوء ادبی است نسبت به مقام شامخ پروردگار.

شک نیست که انفاق در راه خـدا برای تقرب به ذات پاک او است و مردم هنگامی که می خواهنـد به سـلاطین و شخصـیتهای بزرگ تقرب جوینـد، بهترین اموال خود را به عنوان تحفه و هـدیه برای آنها می برنـد، در حالی که انسانهای ضـعیفی همچون خودشـان انـد، چگـونه ممکن است انسـان به خداونـد بزرگی که تمـام عـالم هسـتی از اوست، به وسـیله امـوال بی ارزش و از مصـرف افتـاده، تقرب جویـد، و اینکه می بینیم در زکـات واجب و حتی در قربانی نبایـد از نوع نامرغوب اسـتفاده کرد، نیز در همین راستا است، به هر حال باید این فرهنگ قرآنی در میان همه مسلمین زنده شود که برای انفاق، بهترین را انتخاب نمایند.

انفاق به هر شکل و صورت مطلوب است

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۴)

بقره: ۲۷۴- آنها که اموال خود را، شب و روز، پنهان و آشـکار، انفاق می کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است، نه ترسـی بر آنهاست، و نه غمگین می شوند.

شان نزول:

در احـادیث بسـیاری آمـده است که این آیه در بـاره علی (علیه السـلام) نازل شـده است زیرا آن حضـرت چهار درهم داشت، درهمی را در شب و درهمی را در روز و درهمی را آشکارا و درهمی را در نهان انفاق کرد و این آیه نازل شد.

ولی می دانیم نزول آیه در یک مورد خاص، مفهوم آن را محدود نمی کند، و شمول حکم را نسبت به دیگران، نفی نمی نماید.

باز در این آیه سخن از مساله دیگری در ارتباط با انفاق در راه خدا است و آن کیفیات مختلف و متنوع انفاق است، می فرماید: آنها که اموال خود را در شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می کنند پاداششان نزد پروردگارشان است.

ناگفته پیدا است که انتخاب این روشهای مختلف رعایت شرائط بهتر برای انفاق است، یعنی انفاق کنندگان باید در انفاق خود به هنگام شب یا روز، پنهان یا آشکار، جهات اخلاقی و اجتماعی را در نظر بگیرند، آنجا که انفاق به نیازمندان موجبی برای اظهار ندارد، آن را مخفی سازند تا هم آبروی آنان حفظ شود، و هم خلوص بیشتری در آن باشد، و آنجا که مصالح دیگری مانند تعظیم شعائر و تشویق و ترغیب دیگران در کار است، و انفاق جنبه شخصی ندارد، تا هتک احترام کسی شود (مانند انفاق برای جهاد و بناهای خیر و امثال آن) و با اخلاص نیز منافات ندارد آشکارا انفاق نمایند.

بعید نیست که مقدم داشتن شب بر روز، و پنهان بر آشکار (در آیه مورد بحث) اشاره به این باشد که مخفی بودن انفاق بهتر است مگر موجبی برای اظهار باشد، هر چند باید در همه حال و به هر شکل، انفاق فراموش نشود.

مسلما چیزی که نزد پروردگار است (مخصوصا با تکیه بر صفت ربوبیت که ناظر به پرورش و تکامل است) چیز کم، یا کم ارزشی نخواهد بود، و تناسب با الطاف و عنایات پروردگار خواهد داشت که هم برکات دنیا، و هم حسنات آخرت و قرب الی الله را شامل می شود.

سپس می افزاید: نه ترسی بر آنها است و نه غمگین می شوند

می دانیم انسان چون برای ادامه و اداره زندگی خویش خود را بی نیاز از مال و ثروت نمی داند معمولا هنگامی که آن را از دست می دهد اندوهناک می گردد و برای آینده خود نگران می شود، زیرا نمی داند در آینده وضع او چگونه خواهد بود، و

همین امر در بسیاری از مواقع مانع انفاق می گردد، مگر آنها که از یک سو به وعده های الهی ایمان داشته باشند و از سوی دیگر آثار اجتماعی انفاق را بدانند،

چنین افرادی از انفاق در راه خدا خوف و وحشتی از آینده ندارند و به خاطر از دست دادن قسمتی از ثروت خود اندوهگین نمی شوند، زیرا می دانند در مقابل چیزی که از دست داده اند به مراتب بیشتر، از فضل پروردگار و از برکات فردی و اجتماعی و اخلاقی آن در این جهان و آن جهان بهره مند خواهند شد.

مبارزه با موانع انفاق

الشَّيْطانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشاءِ وَ اللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ

بقره: ۲۶۸- شیطان، شما را (به هنگام انفاق)، وعده فقر و تهیدستی می دهد، و به فحشا (و زشتیها) امر می کند، ولی خداوند وعده آمرزش و فزونی به شما می دهد، و خداوند، قدرتش وسیع، و (به هر چیز) داناست.

(به همین دلیل، به وعده های خود، وفا می کند).

در ادامه آیات انفاق در اینجا به یکی از موانع مهم آن پرداخته و آن وسوسه های شیطانی در زمینه انفاق است، که انسان را از فقر و تنگدستی می ترساند، به خصوص اگر اموال خوب و قابل استفاده را انفاق کند، و چه بسا این وسوسه های شیطانی مانع از انفاقهای مستحبی در راه خدا و حتی انفاقهای واجب مانند زکات و خمس گردد.

تعبیر به امر کردن شیطان، اشاره به همان وسوسه های او است، و اصولاً هر نوع فکر منفی و بازدارنده و کوتاه بیننده، سرچشمه اش تسلیم در برابر وسوسه های شیطانی است، و در مقابل، هر گونه فکر مثبت سازنده و آمیخته با بلند نظری، سرچشمه اش الهامات الهی و فطرت پاک خدادادی است.

در توضیح این سخن باید گفت: در نظر ابتدائی انفاق و بذل مال، چیزی جز کم

کردن مال نیست و این همان نظر کوته بینانه شیطانی است، ولی با دقت و دید وسیع می بینیم که انفاق ضامن بقای اجتماع و تحکیم عدالت اجتماعی، و سبب کم کردن فاصله طبقاتی و پیشرفت همگانی و عمومی می باشد و مسلم است که با پیشرفت اجتماع، افرادی که در آن اجتماع زندگی می کنند نیز در رفاه و آسایش خواهند بود و این همان نظر واقع بینانه الهی است.

قرآن به این وسیله مسلمانان را توجه می دهد که انفاق اگر به ظاهر، چیزی از شما کم می کند در واقع چیزهائی بر سرمایه شما می افزاید، هم از نظر معنوی و هم از نظر مادی.

در تفسیر مجمع البیان از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که: هنگام انفاق دو چیز از طرف خدا است و دو چیز از ناحیه شیطان آنچه از جانب خداست یکی آمرزش گناهان و دیگری وسعت و افزونی اموال و آنچه از طرف شیطان است یکی وعده فقر و تهیدستی و دیگری امر به فحشاء است.

جالب توجه اینکه از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

هنگامی که در سختی و تنگدستی افتادید به وسیله انفاق کردن، با خدا معامله کنید (انفاق کنید تا از تهیدستی نجات یابید).

میدانیم که امامان ما علیهم السلام در رفع گرفتاری های اشخاص گوناگون و افراد جامعه، در مقام بالا بودند و هیچ کس از دَرِ آنها، نا امید بر نگشت اما عزیزان این بزرگواران، در طول تاریخ، به هرگونه مصیبتی گرفتار و در نهایت در زندان و یابا گرسنگی، عمر خود را به پایان برده و یا با شمشیر کین، به شهادت رسیدند. مخصوصامظلومان دشت کربلا و افراد خاندانشان با چه آه و ناله و گریه و زاری، دوران اسارت خود را، گذراندند و حتی دختر سه ساله شان، با شکم گرسنه، چشم از این جهان بی وفا، فروبست و با گریه و زاری به ملکوت اعلی پیوست.

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

مجلس ۶۱ دست گیری از مستمندان

در ادامه مجلس قبل به مطالب مفید و لازم در باره کمک و انفاق به درماندگان و واماندگان، توجه فرمائید.

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللَّهُ يُضاعِفُ لِمَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ

بقره: ۲۶۱- کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند، که در هر خوشه، یکصد دانه باشد، و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، دو یا چند برابر می کند، و خدا (از نظر قدرت و رحمت،) وسیع، و (به همه چیز) داناست.

انفاق مایه رشد آدمی است!

مساله انفاق یکی از مهم ترین مسائلی است که اسلام روی آن تاکید دارد و قرآن مجید تاکید فراوان روی آن نموده است، که این آیه نخستین آیه از یک مجموعه آیات است که در سوره بقره پیرامون انفاق سخن می گوید و شاید ذکر آنها پشت سر آیات مربوط به معاد از این نظر باشد که یکی از مهم ترین اسباب نجات در قیامت، انفاق و بخشش در راه خدا است.

بعضی نیز گفته اند: این آیات پیوندی دارد با آیات جهاد، و انفاق در راه جهاد که قبل از آیات مربوط به معاد و توحید، در همین سوره آمده بود.

نخست می فرماید: مثل کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند همانند بذری است که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه ای یکصد دانه باشد که مجموعا از یک دانه هفتصد دانه بر می خیزد.

تازه پاداش آنها منحصر به این نیست، بلکه: خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی در آنها و انفاق آنها را از نظر نیت و اخلاص و کیفیت و کمیت ببیند) دو یا چند برابر می کند.

و این همه پاداش از سوی خدا عجیب نیست چرا که او (از نظر رحمت و قدرت) وسیع و از همه چیز آگاه است.

در مورد هر تشبیهی علاوه بر ادات تشبیه سه چیز لازم است، مشبه و مشبه به و وجه تشبیه، و در اینجا مشبه انسان انفاق کننده است و مشبه به بذرهای پر برکت، و وجه تشبیه نمو و رشد آن است، و ما معتقدیم که انسان انفاق کننده در پرتو عملش رشد فوق العاده معنوی و اجتماعی پیدا می کند، و نیازی به هیچگونه تقدیر نیست.

شبیه این معنی در آیه ۲۶۵ همین سوره آمده است.

این نکته نیز در میان مفسران مورد بحث است که تعبیر به أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَهٍ مِائَهُ حَبَّهٍ که اشاره به دانه ای است که هفتصد دانه یا بیشتر، از آن به دست می آید، یک تشبیه فرضی است که وجود خارجی ندارد (زیرا در مورد دانه های گندم هرگز از یک دانه هفتصد دانه برنخاسته است) و یا منظور دانه هائی همچون دانه های ارزن است، ولی جالب اینکه چند سال قبل که سال پر بارانی بود، در مطبوعات این خبر انتشار یافت که در بعضی از شهرهای جنوبی، در پاره ای از مزارع بوته های گندمی بسیار بلند و پر خوشه دیده شده، که در بعضی موارد در یک بوته، حدود چهار هزار دانه گندم شمارش شده است، و این خود می رساند که تشبیه بالا، یک تشبیه کاملا واقعی است نه خیالی.

جمله یُضاعِفُ از ماده ضِعف (بر وزن شعر) به معنی دو برابر یا چند برابر است، و با توجه به آنچه در بالا اشاره شد که دانه هائی پیدا می شود که چند هزار دانه محصول می دهد، این تعبیر نیز یک تشبیه واقعی است.

انفاق مهم ترین طریق حل مشکل فاصله طبقاتی

یکی از مشکلات بزرگ اجتماعی که همواره انسان دچار آن بوده و هم اکنون با تمام پیشرفتهای صنعتی و مادی که نصیب بشر شده نیز با آن مواجه است مشکل فاصله طبقاتی است به این معنی که فقر و بیچارگی و تهیدستی در یک طرف و تراکم اموال در طرف دیگر قرار گیرد.

عده ای آنقدر ثروت بیندوزند که حساب اموالشان را نتوانند داشته باشند و عده دیگری از فقر و تهیدستی رنج برند، بطوریکه تهیه لوازم ضروری زندگی از قبیل غذا و مسکن و لباس ساده برای آنان ممکن نباشد.

بدیهی است جامعه ای که قسمتی از آن بر پایه غناء و ثروت و بخش مهم دیگر آن بر فقر و گرسنگی بنا شود قابل دوام نبوده، و هرگز به سعادت واقعی نخواهد رسید.

در چنین جامعه ای دلهره و اضطراب و نگرانی و بدبینی و بالاخره دشمنی و جنگ اجتناب ناپذیر است.

گر چه در گذشته نیز این اختلاف در جوامع انسانی بوده است ولی باید گفت متاسفانه در زمان ما این فاصله طبقاتی به مراتب بیشتر و خطرناک تر شده است.

با دقت در آیات قرآن مجید آشکار می شود که یکی از اهداف اسلام این است که اختلافات غیر عادلانه ای که در اثر بی عدالتیهای اجتماعی در میان طبقه غنی و ضعیف پیدا می شود از بین برود و سطح زندگی کسانی که نمی توانند نیازمندیهای زندگیشان را بدون کمک دیگران رفع کنند بالا بیاید و حد اقل لوازم زندگی را داشته باشند، اسلام برای رسیدن به این هدف برنامه وسیعی در نظر گرفته است- تحریم رباخواری بطور مطلق، و وجوب پرداخت مالیاتهای اسلامی از قبیل زکات و خمس و صدقات و مانند آنها و تشویق به انفاق- وقف و قرض الحسنه و کمکهای مختلف مالی قسمتی از این برنامه را تشکیل می دهد، و از همه مهم تر زنده کردن روح ایمان و برادری انسانی در میان مسلمانان است.

چه انفاقی با ارزش است؟

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لا يُتْبِعُونَ ما أَنْفَقُوا مَنًّا وَ لا أَذىً لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۶۲)

بقره: ۲۶۲- کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، سپس به دنبال انفاقی که کرده اند، منت نمی گذارند و آزاری نمی رسانند، پاداش آنها نزد پروردگارشان (محفوظ) است، و نه ترسی دارند، و نه غمگین می شوند.

در آیه قبل اهمیت انفاق در راه خدا به طور کلی بیان شد، ولی در آیه مورد بحث بعضی از شرائط آن ذکر می شود.

می فرماید: کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند سپس به دنبال انفاقی که کرده اند منت نمی گذارند و آزاری نمی رسانند پاداش آنها، نزد پروردگارشان است، علاوه بر این نه ترسی بر آنها است و نه غمگین می شوند

از این آیه به خوبی استفاده می شود که انفاق در راه خدا در صورتی در پیشگاه پروردگار مورد قبول واقع می شود که به دنبال آن منت و چیزی که موجب آزار و رنجش نیازمندان است نباشد.

بنابر این کسانی که در راه خداوند بذل مال می کنند ولی به دنبال آن منت می گذارند یا کاری که موجب آزار و رنجش است می کنند در حقیقت با این عمل ناپسند اجر و پاداش خود را از بین می برند.

آنچه در این آیه بیشتر جلب توجه می کند این است که قرآن در واقع سرمایه زندگی انسان را منحصر به سرمایه های مادی نمی داند، بلکه سرمایه های روانی و اجتماعی را نیز به حساب آورده است.

کسی که چیزی به دیگری می دهد و منتی بر او می گذارد و یا با آزار خود او را شکسته دل می سازد، در حقیقت چیزی به او نداده است زیرا اگر سرمایه ای به او داده سرمایه ای هم از او گرفته است و چه بسا آن تحقیرها و شکست های روحی به

مراتب بیش از مالی باشد که به او بخشیده است.

بنابر این اگر چنین اشخاصی اجر و پاداش نداشته باشند کاملا طبیعی و عادلانه خواهد بود بلکه می توان گفت چنین افراد در بسیاری از موارد بدهکارند نه طلبکار زیرا آبروی انسان به مراتب برتر و بالاتر از ثروت و مال است.

نکته دیگر اینکه منت گذاردن و اذیت کردن در آیه با کلمه ثُمَ که معمولاـ برای فاصله بین دو حادثه (و به اصطلاح برای تراخی) است ذکر شده بنابر این معنی آیه چنین می شود کسانی که انفاق می کنند و بعدا منتی نمی گذارند و آزاری نمی رسانند پاداش آنها نزد پروردگار محفوظ است.

و این خود می رساند که منظور قرآن تنها این نیست که پرداخت انفاق مؤدبانه و محترمانه و خالی از منت باشد بلکه در زمانهای بعد نیز نباید با یادآوری آن منتی بر گیرنده انفاق گذارده شود، و این نهایت دقت اسلام را در خدمات خالص انسانی می رساند.

باید توجه داشت که منت و آزاری که موجب عدم قبول انفاق می شود اختصاص به مستمندان ندارد بلکه در کارهای عمومی و اجتماعی از قبیل جهاد در راه خدا و کارهای عام المنفعه که احتیاج به بذل مال دارد نیز رعایت این موضع لازم است.

جمله لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ به انفاق کنندگان اطمینان می دهد که پاداششان نزد پروردگار محفوظ است تا با اطمینان خاطر در این راه گام بردارند زیرا چیزی که نزد خدا است نه خطر نابودی دارد و نه نقصان، بلکه تعبیر رَبِّهِمْ (پروردگارشان) ممکن است اشاره به این باشد که خداوند آنها را پرورش می دهد و بر آن می افزاید.

جمله وَ لاـ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاـ هُمْ يَحْزَنُونَ، اشاره به این است که آنها هیچ نوع نگرانی نخواهند داشت، زیرا خوف، نسبت به امور آینده است، و حزن و اندوه، نسبت به امور گذشته، بنابر این با توجه به اینکه پاداش انفاق کنندگان در پیشگاه خدا محفوظ است، نه از آینده خود در رستاخیز ترسی دارند و نه از آنچه در راه

خدا بخشیده اند اندوهی به دل راه می دهند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم: من أسدی الی مؤمن معروفا ثم آذاه بالکلام او منّ علیه فقد ابطل صدقته: کسی که به فرد با ایمانی نیکی عطا کند، سپس او را با سخنی آزار دهد، یا منتی بر او بگذارد، به یقین انفاق خود را باطل کرده است.

ولی آنها که چنین نکرده اند، بیمی از باطل شدن انفاقها به خود راه نمی دهند، اسلام در این زمینه به قدری دقیق است که بعضی از علماء پیشین گفته اند: هر گاه انفاقی به کسی کنی و بدانی که سلام کردن تو به او، بر او سخت و گران است و یادآور خاطره بخشش، بر او سلام نکن.

برخورد خوب بهتر از انفاق با منت است

قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُها أَذىً وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ

بقره: **۲۶۳**- گفتار پسندیده (در برابر نیازمندان)، و عفو (و گذشت از خشونتهای آنها)، از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد، بهتر است، و خداوند، بی نیاز و بردبار است.

این آیه در حقیقت تکمیلی است نسبت به آیه قبل، در زمینه ترک منت و آزار به هنگام انفاق، می فرماید: گفتار پسندیده (در برابر ارباب حاجت) و عفو و گذشت (از خشونتهای آنان) از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد بهتر است، این را نیز بدانید که آنچه در راه خدا انفاق می کنید در واقع برای نجات خویشتن ذخیره می نمایید، و خداوند (از آن) بی نیاز و (در برابر خشونت و ناسپاسی شما) بردبار است (وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ).

در مورد این آیه به دو مطلب توجه نمائید.

۱- این آیه منطق اسلام را در مورد ارزشهای اجتماعی اشخاص، و حیثیت مردم، روشن می سازد و عمل آنهائی را که در حفظ این سرمایه های انسانی

می کوشند و ارباب حاجت را با گفتار نیکو و احیانا راهنمائیهای لازم بهره مند کرده، و هرگز اسرار آنها را فاش نمی سازند، از بخشش افراد خود خواه و کوته نظری که در برابر کمک مختصری هزار گونه زخم زبان به افراد آبرومند می زنند و شخصیت آنها را در هم می شکنند، برتر و بالاتر می شمرد.

در حقیقت اینگونه اشخاص، بیش از اندازه که نفع می رسانند ضرر می زنند و اگر سرمایه ای می دهند سرمایه هائی را نیز بر باد می دهند.

از آنچه تشریح کردیم، روشن می شود که قول معروف معنی وسیعی دارد و هر گونه سخن نیک، دلداری و دلجوئی و راهنمائی را شامل می شود.

مَغْفِرَةٌ به معنی عفو و گذشت در برابر خشونت ارباب حاجت است.

آنها که بر اثر هجوم گرفتاریها پیمانه صبرشان لبریز شده و گاهی بدون هیچگونه تمایل درونی سخنان خشونت آمیزی بر زبان جاری می سازند.

این افراد در واقع از اجتماع ظالمی که حق آنها را نداده به این وسیله می خواهند انتقام بگیرند و کمترین جبرانی که اجتماع و افراد متمکن در برابر محرومیت آنان می توانند بکنند همین است که سخنان آنها را که جرقه های آتش درون آنان است با تحمل بشنوند و با ملایمت خاموش سازند.

بدیهی است که تحمل خشونت آنها و گذشت از برخوردهای زننده آنان از عقده هایشان می کاهد از این رو اهمیت این دستور اسلامی روشن تر می گردد.

در تفسیر مجمع البیان از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: اذا سئل السائل فلا تقطعوا علیه مسألته حتی یفرغ منها ثم ردّوا علیه

بِوقارٍ وَ لینٍ امّا بذلٌ یسیرٌ او ردٌّ جمیلٌ فانّه قد یأتیکم من لیس بانْسٍ و لا جان ینظرون کیف صنیعکم فیما خوّلکم الله تعالی.

در این حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گوشه ای از آداب انفاق را روشن ساخته می فرماید:

هنگامی که حاجتمندی از شما چیزی بخواهد گفتار او را قطع نکنید تا تمام مقصود خویش را شرح دهد، سپس با وقار و ادب و ملایمت به او پاسخ بگویید، یا چیزی

که در قدرت دارید در اختیارش بگذارید و یا به طرز شایسته ای او را باز گردانید زیرا ممکن است سؤال کننده نه اتس است نه جن بلکه فرشته ای باشد که مامور آزمایش شما است تا ببیند در برابر نعمتهائی که خداوند به شما ارزانی داشته چگونه عمل می کنید.

۲- جمله های کوتاهی که در آخر آیات معمولا ذکر شده است و صفاتی از صفات خداوند را بیان می کند با مضمون همان آیات حتما ارتباط دارد و با توجه به این نکته منظور را از جمله وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ: خدا بی نیاز و بردبار است گویا این است که:

چون بشر طبعا طغیانگر است با رسیدن به مقام و ثروت، خود را بی نیاز گمان می کند و این حالت گاهی موجب پرخاشگری و بد زبانی او نسبت به محرومان و مستمندان می شود لذا می فرماید: غنی بالذات خدا است در حقیقت او است که از همه چیز بی نیاز است و بی نیازی بشر در واقع سرابی بیش نیست و نباید موجب غرور و طغیانگری و بی اعتنائی او نسبت به فقراء گردد، به علاوه خداوند در برابر ناسپاسی مردم بردبار است افراد با ایمان نیز باید چنین باشند.

و نیز ممکن است جمله مزبور اشاره به این باشد که خداوند از انفاقهای شما بی نیاز است و آنچه انجام می دهید به سود خود شما است، بنابر این منتی بر کسی ندارید به علاوه او در برابر خشونتهای شما بردبار است و در عقوبت عجله نمی کند تا بیدار شوید و خود را اصلاح کنید.

دو مثال جالب در مورد انگیزه های انفاق

در سوره بقره: ۲۶۴- در دو آیه مبارکه، نخست اشاره به این حقیقت شده که افراد با ایمان نباید انفاقهای خود را به خاطر منت و آزار، باطل و بی اثر سازند.

سپس دو مثال جالب برای انفاقهای آمیخته با منت و آزار و ریاکاری و خودنمائی و همچنین انفاقهائی که از ریشه اخلاص و عواطف دینی و انسانی سرچشمه گرفته بیان می کند.

ای کسانی که ایمان آورده اید! بخششهای خود را با منت و آزار، باطل نسازید!

همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می کند، و به خدا و روز رستاخیز، ایمان نمی آورد، (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن، (قشر نازکی از) خاک باشد، (و بذرهایی در آن افشانده شود،) و رگبار باران به آن برسد، (و همه خاکها و بذرها را بشوید،) و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند.

آنها از کاری که انجام داده اند، چیزی به دست نمی آورند، و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی کند. ۲۶۵- و (کار) کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا، و تثبیت (ملکات انسانی در) روح خود، انفاق می کنند، همچون باغی است که در نقطه بلندی باشد، و بارانهای درشت به آن برسد، (و از هوای آزاد و نور آفتاب، به حد کافی بهره گیرد،) و میوه خود را دو چندان دهد (که همیشه شاداب و با طراوت است)، و خداوند به آنچه انجام می دهید، بیناست.(۱)

چه تعبیر لطیف و رسا و گویائی؟! قطعه سنگ محکمی را در نظر بگیرید که قشر رقیقی از خاک روی آن را پوشانده باشد و بذرهای مستعدی نیز در آن خاک افشانده شود و در معرض هوای آزاد و تابش آفتاب قرار گیرد، سپس باران دانه درشت پر برکتی بر آن ببارد، با اینکه تمام وسایل نمو و رشد در اینجا فراهم است، ولی به خاطر یک کمبود، همه چیز از بین می رود و این باران کاری جز این نمی کند که آن قشر باریک را همراه بذرها می شوید و پراکنده می سازد و سنگ سخت غیر قابل نفوذ را که هیچ گیاهی بر آن نمی روید با قیافه خشونت بارش آشکار می سازد، چرا که بذرها در محل نامناسبی افشانده شده بود، ظاهری آراسته و درونی خشن و غیر قابل نفوذ داشت و تنها قشر نازکی از خاک روی آن را گرفته بود، در حالی که پرورش

۱- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذی کَالَّذِی یُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ وَ لا یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ صَفْوانٍ عَلَیْهِ تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ فَتَرَکَهُ صَلْداً لا یَقْدِرُونَ عَلی شَیْ ءٍ مِمَّا کَسَبُوا وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ وَ مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِیتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ کَمَثَلِ جَنَّهٍ بِرَبْوَهٍ أَصابَها وابِلٌ فَآتَتْ أُکُلَها ضِعْفَیْنِ فَإِنْ لَمْ یُصِبْها وابِلٌ فَطَلٌّ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ(بقره: ۲۶۵)

گیاه و درخت نیاز به خاک عمیقی دارد که برای پذیرش ریشه ها و ذخیره آب و تغذیه گیاه آماده باشد.

این گونه است اعمال ریاکارانه و انفاقهای آمیخته با منت و آزار که از دلهای سخت و قساوتمند سرچشمه می گیرد و صاحبانش هیچ بهره ای از آن نمی برند و تمام زحماتشان بر باد می رود.

و در پایان آیه می فرماید: و خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند (وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ).(۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی ؛ ج ۲ ؛ ص۸۱

اره به اینکه خداوند توفیق هدایت را از آنها می گیرد چرا که با پای خود، راه کفر و ریا و منت و آزار را پوییدند، و چنین کسانی شایسته هدایت نیستند، و به این ترتیب انفاقهای ریائی و آمیخته با منت و آزار، همه در یک ردیف قرار گرفته اند.

در آیه بعد مثال زیبای دیگری برای نقطه مقابل این گروه بیان می کند، آنها کسانی هستند که در راه خدا روی ایمان و اخلاص، انفاق می کنند، می فرماید: و مثل کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا و استوار کردن (ملکات عالی انسانی) در روح خود انفاق می کنند، همچون باغی است که در نقطه بلندی باشد، و بارانهای درشت و پی در پی به آن برسد (و به خاطر بلند بودن مکان، از هوای آزاد و نور آفتاب به حد کافی بهره گیرد و آن چنان رشد و نمو کند که) میوه خود را دو چندان دهد.

سپس می افزاید: و اگر باران درشتی بر آن نبارد لا-اقل بارانهای ریز و شبنم بر آن می بارد و باز هم میوه و ثمر می دهد و شاداب و با طراوت است

و در پایان می فرماید: خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است (وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ).

او می داند آیا انفاق انگیزه الهی دارد یا ریاکارانه است، آمیخته با منت و آزار است یا محبت و احترام.

تشبیه عمل ریاکارانه به قطعه سنگی که قشر نازکی از خاک روی آن را پوشانیده

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

است بسیار گویا است زیرا افراد ریاکار باطن خشن و بی ثمر خود را با چهره ای از خیر خواهی و نیکوکاری می پوشانند و اعمالی که هیچگونه ریشه ثابتی در وجود آنها ندارد انجام می دهند اما حوادث زندگی به زودی پرده را کنار می زند و باطن آنها را آشکار می سازد.

جمله ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ انگیزه های انفاق صحیح و الهی را بیان می کند و آن دو چیز است: طلب خشنودی خدا و تقویت روح ایمان و ایجاد آرامش در دل و جان

بهترین مورد انفاق

بقره: ۲۷۳- (انفاق شما، مخصوصا باید) برای نیازمندانی باشد که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته اند، (و توجه به آیین خدا، آنها را از وطنهای خویش آواره ساخته، و شرکت در میدان جهاد، به آنها اجازه نمی دهد تا برای تامین هزینه زندگی، دست به کسب و تجارتی بزنند،) نمی توانند مسافرتی کنند (و سرمایه ای به دست آورند،) و از شدت خویشتن داری، افراد ناآگاه آنها را بی نیاز می پندارند، اما آنها را از چهره هایشان می شناسی، و هرگز با اصرار چیزی از مردم نمی خواهند.

(این است مشخصات آنها!) و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید، خداوند از آن آگاه است.(۱)

شان نزول:

از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده است که: این آیه در باره اصحاب صفه نازل شده است (اصحاب صفه در حدود چهارصد نفر از مسلمانان مکه و اطراف مدینه بودند که نه خانه ای در مدینه داشتند و نه خویشاوندانی که به منزل آنها بروند از این

۱- لِلْفُقَراءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْباً فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِياءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيماهُمْ لا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ(بقره: ۲۷۳)

جهت در مسجد پیامبر مسکن گزیده بودند و آمادگی خود را برای شرکت در میدانهای جهاد اعلام داشته بودند).

ولی چون اقامت آنها در مسجد با شئون مسجد سازگار نبود دستور داده شد به صفه (سکوی بزرگ و وسیع) که در بیرون مسجد قرار داشت منتقل شوند، آیه فوق نازل شد و به مردم دستور داد که به این دسته از برادران خود از کمکهای ممکن

مضایقه نکنند آنها هم چنین کردند.

بعضی از مفسران تصریح کرده اند که آنها پاسداران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و محافظان او بوده اند.

باز در ادامه آداب و احکام انفاق، در این آیه بهترین مواردی که انفاق در آنجا باید صورت گیرد، بیان شده است، و آن کسانی هستند که دارای صفات سه گانه ای که در این آیه آمده است باشند در بیان اولین وصف آنان می فرماید: انفاق شما به خصوص باید برای کسانی باشد که در راه خدا، محصور شده اند

یعنی کسانی که به خاطر اشتغال به جهاد در راه خدا و نبرد با دشمن و یادگیری فنون جنگی یا تحصیل علوم لازم دیگر از تلاش برای معاش و تامین هزینه زندگی باز مانده اند، که یک نمونه روشن آن، اصحاب صفه در عصر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند

سپس برای تاکید می افزاید: همانها که نمی توانند سفری کنند و سرمایه ای به دست آورند (لا تعبیر به ضرب فی الارض به جای سفر، به خاطر آن است که مسافران مخصوصا آنها که برای هدفهای مهمی پیاده به سفر می روند، پیوسته پای بر زمین می کوبند و پیش می روند.

بنابر این کسانی که می توانند تامین زندگی کنند، باید مشقت و رنج سفر را تحمل کرده، از دسترنج دیگران استفاده نکنند مگر اینکه کار مهم تری همچون جهاد در راه خدا یا فرا گرفتن علوم واجب، مانع از سفر گردد.

و در دومین توصیف از آنان، می فرماید: کسانی که افراد نادان و بی اطلاع، آنها را

از شدت عفاف غنی می پندارند.

ولی این سخن به آن مفهوم نیست که این نیازمندان با شخصیت قابل شناخت نیستند لذا می افزاید: آنها را از چهره هایشان می شناسی.

سیما در لغت به معنی علامت و نشانه است و این که در فارسی امروز آن را به معنی چهره و صورت به کار می برند، معنی تازه ای است و گرنه در مفهوم عربی آن، چنین معنایی ذکر نشده است، به هر حال منظور این است که آنها گر چه سخنی از حال خود نمی گویند ولی در چهره هایشان نشانه هایی از رنجهای درونی وجود دارد که برای افراد فهمیده آشکار است، آری رنگ رخساره خبر می دهد از سر درون.

و در سومین توصیف از آنان می فرماید: آنها چنان بزرگوارند که: هرگز چیزی با اصرار از مردم نمی خواهند.

اصولاـ آنها از مردم چیزی نمی خواهند تا چه رسد به اینکه اصرار در سؤال داشته باشند، و به تعبیر دیگر معمول نیازمندان عادی اصرار در سؤال است اما آنها یک نیازمند عادی نیستند.

بنابر این اگر قرآن می گوید: آنها با اصرار سؤال نمی کنند مفهومش این نیست که بدون اصرار سؤال می کنند، بلکه مفهومش این است آنها فقیر عادی نیستند تا سؤال کنند زیرا سؤال آنها معمولا توأم با اصرار و الحاف است، به قرینه اینکه می گوید: آنها را از سیمایشان باید شناخت نه از سؤالشان و الا جمله یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف مفهومی نداشت.

احتمال دیگری در تفسیر این آیه نیز هست و آن اینکه آنها در حال عادی هرگز سؤال نمی کنند، (و هر گاه اضطرار شدید آنها را، مجبور به اظهار حال خود کند،) هرگز اصرار نمی ورزند.

و در پایان آیه، باز همگان را به انفاق از هر گونه خیرات تشویق کرده، می فرماید: و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید خداوند از آن آگاه است

این جمله برای تشویق انفاق کنندگان است خصوصا انفاق به افرادی که دارای

عزت نفس و طبع بلندند و چه بسا در این موارد بخششهایی در پوشش غیر انفاق، ولی در واقع به قصد انفاق، صورت می گیرد تا طرف مقابل ناراحت نشود، مسلما خداوند از این نیات پنهانی آگاه است و آنها را به تناسب نیت و زحماتشان بهره مند می سازد.

مجلس ۶۲ نخستین نوشته لوح محفوظ

دوست دارم، در باره والدین این زحمت کشان بی ریا و این عاشقان از خود گذشته خلاصه این دو فرشته جهان آفرینش، چند مجلس برای شما عزیزان صحبت نمایم، شاید یک میلیونم حقوق زحمات آنها را بیان کرده باشم و نیز از وظایف اولاد در برابر آنها و تکالیف آنان در باره اولاد توضیحاتی ارائه دهم.(۱)

ابتدائاًخلاصه قسمتی از آداب معاشرت با والدین که در آیات و اخبار، زیاد آمده است را بشنوید تابه بیان مختصری از آن برسیم.

۱- حد اعلای نیکی را در باره آنها روا داریم.

۲- کوچکترین حرف نا راحت کننده حتّی أفّ به آنها نگوئیم.

۳- گفتگوی مؤدبانه و کریمانه داشته باشیم.

۴- در برابر آنها بالهای ذلیلانه بگسترانیم.

۵- در باره آنها دعا کنیم.

۶- پیش از اظهار نیاز، احتیاجات آنها را برطرف سازیم.

۱- در این باره کتابی به نام(والدین دو فرشته جهان آفرینش) نوشته و چاپ نموده و دراختیار عزیزان قرار داده ام.

۷- به سرشان داد نزنیم.

۸- اگر مارا زدند بگوئیم «غفراللّه لکما».

۹- از آنها تشکر نمائیم.

۱۰- بانامشان صدا نزنیم.

۱۱- پیش از آنها ننشینیم.

۱۲- جلوتر از آنها راه نرویم.

۱۳- با اعمال زشت خود سبب فحش دادن مردم به آنها نشویم.

۱۴- باتندی به آنها ننگریم.

۱۵- آنها را هُلْ ندهیم.

۱۶- با آنها داخل حمام نشویم.

۱۷- اگر نهی نمودند، مسافرت مباح و مستحب نکنیم.

۱۸- اگر چیزی مشتبه شد و امر به خوردن آن کردند بخوریم چون پرهیز از شبهه مستحب است و اطاعت آنها واجب.

۱۹- اگر در نماز مستحبی باشد و پدر یا مادر صدا زند، باید جواب دهیم.

۲۰- اگر جهاد واجب عینی نشود در صورت نهی آنها باید، به جهاد نرویم.

۲۱- کمترین اذیت را در باره آنها روا نداریم.

۲۲- در صورت نهی والدین: روزه مستحبی نگیریم.

۲۳- بی اجازه آنها مانند نذر، برای تعهد انجام کاری قسم نخوریم.

۲۴- به جایگاه خصوصی آنها بی اجازه وارد نشویم!.

حال به چند آیه و روایت در باره این موارد توجه نمائید.

۱- «وَ إِذْ أَخَذْنا مِيثاقَ بَنِی إِسْرائِيلَ لا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ ذِی الْقُرْبی وَ الْيَتامی وَ الْمَساكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً ...(۱)

۱- بقره: ۸۲.

و به (یاد آورید) زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید؛ و به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی نمایید و به مردم نیک بگویید و زیبا گو باشید ...

۲- «وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً ...(۱) و خدا را بپرستید و هیچ چیز را همتای او قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی نمایید ...

۳- «قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ ...(۲) بگو بیائید آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است، برایتان بخوانم: اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید؛ و فرزندانتان را از ترس فقر نکشید ما شما و آنها را روزی می دهیم ...

۴- «وَ بَرًّا بِوالِدَيْهِ وَ لَمْ يَكُنْ جَبَّاراً عَصِيًّا»(۳) او نسبت به پدر و مادرش نیکو کار بود، و جبّار و عصیانگر نبود.

۵- «وَ بَرًّا بِوالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّاراً شَقِيًّا»(۴) و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده؛ و جبّار و شقی قرار نداده است.

توضیحاتی مختصر فقط پیرامون آیه سوره اسراء

۶- «وَ قَضى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ كِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلًا كَرِيماً وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما كَما رَبَّيانِي صَغِيراً(۵) پروردگارت فرمان داده جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید: هر گاه یکی از

۱- نساء: ۳۵.

۲- انعام: ۱۵۱

۳- مریم: ۱۴.

۴- مریم ۳۲.

۵- اسراء: ۲۵- ۲۴- ۲۳.

آنها- یا هر دو آنها- نزد تو: به سن پیری برسند کمترین اهانتی به آنها روا مدار و بر آنها فریاد مزن: و گفتار لطیف و سنجیده بزرگوارانه به آنها بگو.

بالهای تواضع خویش را در برابرشان از محبت و لطف فرود آر: و بگو پروردگارا همانگونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند مشمول رحمتشان قرار ده.

در این آیه مبارکه، بعد از بیان اصل توحید به یکی از اساسی ترین تعلیمات انسانی انبیاء ضمن تأکید مجدد بر توحید اشاره کرده می گوید: «پروردگارت فرمان داده که تنها او را بپرستید و نسبت به پدر و مادر نیکی کنید (وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً ...)

قضاء مفهوم مؤکدتری از امر دارد: و امر و فرمان قطعی و محکم را می رساند و این نخستین تأکید در این مسأله است.

قرار دادن توحید یعنی اساسی ترین اصل اسلامی در کنار نیکی به پدر و مادر تأکید دیگری است بر اهمیت این دستور اسلامی.

مطلق بودن احسان که هر گونه نیکی را دربرمی گیرد و همچنین، والدین که مسلمان و کافر را شامل می شود: سومین و چهارمین تأکید در این جمله است.

نکره بودن احسان (إِحْساناً) که در این گونه موارد برای بیان عظمت می آید پنجمین تأکید محسوب می گردد.

توجه به این نکته نیز لازم است که فرمان: معمولاـ روی یک امر اثباتی می رود در حالی که در اینجا روی نفی رفته است «پروردگارت فرمان داده که نپرستید جز او را» این ممکن است به خاطر آن باشد که از جمله «قَضی» فهمیده می شود که جمله دیگری در شکل اثباتی در تقدیر است و در معنی چنین می باشد: پروردگارت فرمان مؤکد داده که او را بپرستید و غیر او را نپرستید.

و یا اینکه مجموع جمله نفی و اثبات (أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ) در حکم یک جمله اثباتی است:

اثبات عبادت انحصاری پروردگار، سپس به بیان یکی از مصداقهای روشن نیکی به پدر و مادر پرداخته می گوید: هر گاه یکی از آن دو: یا هر دو آنها نزد

تو به سن پیری و شکستگی برسند (آنچنان که نیازمند به مراقبت دائمی تو باشند) از هر گونه محبت در مورد آنها دریغ مدار: و کمترین اهانتی به آنان مکن حتی سبکترین تعبیر نامؤدّبانه یعنی أفّ به آنها مگوبلکه با گفتار سنجیده و لطیف و بزرگوارانه با آنها سخن بگو (وَ قُلْ لَهُما قَوْلًا کَرِیماً) و نهایت فروتنی را در برابر آنها بنما: و بالهای تواضع خود را در برابرشان از محبت و لطف فرود آر (وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ و بگو بار پروردگارا! آنها را مشمول رحمت خویش قرار ده همانگونه که در کودکی مرا تربیت کرده اند (وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما کَما رَبَّیانِی صَغِیراً).

دقت فوق العاده در احترام به پدر و مادر.

در حقیقت در این دو آیه مبارکه: قسمتی از ریزه کاریهای برخورد مؤدّبانه و فوق العاده احترام آمیز فرزندان را نسبت به پدران و مادران بازگو می کند:

۱- از یکسو انگشت روی حالات پیری آنها که در آن موقع از همیشه نیازمندتر به حمایت و محبت و احترامند گذارده: می گوید: کمترین سخن اهانت آمیز را به آنها مگو! آنها ممکن است بر اثر کهولت به جائی برسند که نتوانند بدون کمک دیگری حرکت کنند: و از جا برخیزند و حتی ممکن است قادر به دفع آلودگی از خود نباشند: در این موقع آزمایش بزرگ فرزندان شروع می شود.

در مقطع این چنین زندگی، آیا وجود چنین پدر و مادری را مایه رحمت می دانند و یا بلا و مصیبت و عذاب؟! آیا صبر و حوصله کافی برای نگهداری احترام آمیز از چنین پدر و مادری را دارند و یا هر زمان با نیش زبان: با کلمات سبک و اهانت آمیز و حتی گاه با تقاضای مرگ او از خدا قلبش را می فشارند و آزار می دهند؟!.

۲- از سوی دیگر قرآن می گوید: در این هنگام به آنها أف مگو، یعنی اظهار ناراحتی و ابراز تنفر مکن، و باز اضافه می کند با صدای بلند و اهانت آمیز و داد و فریاد با آنها سخن مگو، و باز تأکید می کند که با قول کریم و گفتار بزرگوارانه با آنها سخن بگوکه همه آنهانهایت ادب در سخن را می رساند که زبان کلید قلب است.

۳- از سوی دیگر دستور به تواضع و فروتنی می دهد: تواضعی که نشان دهنده

محبت و علاقه باشد، نه اجبار و اکراه و نه چیز دیگر.

۴- سرانجام می گوید: حتی موقعی که رو به سوی درگاه خدا می آوری پدر و مادر را (چه در حیات و چه در ممات) فراموش مکن و تقاضای رحمت پروردگار برای آنها بنما.

مخصوصا این تقاضایت را با این دلیل همراه ساز و بگو خداوندا همانگونه که آنها در کودکی مرا تربیت کردند تو مشمول رحمتشان فرما؟.

علاوه بر آنچه گفته شد نکته مهمی که از این تعبیر استفاده می شود این است که اگر پدر و مادر آنچنان پیر و ناتوان شوند که به تنهائی قادر بر حرکت و دفع آلودگیها از خود نباشند: فراموش نکن که تو هم در کودکی چنین بودی و آنها از هر گونه حمایت و محبت از تو دریغ نداشتند محبت آنها را جبران نما.

و از آنجا که گاهی در رابطه با حفظ حقوق پدر و مادر و احترام آنها و تواضعی که بر فرزند لازم است ممکن است لغزشهائی پیش بیاید که انسان آگاهانه یا ناآگاه به سوی آن کشیده شود در آخرین آیه مورد بحث می گوید: پروردگار شما به آنچه در دل و جان شما است از شما آگاهتر است (رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِما فِي نُفُوسِكُمْ) چرا که علم او در همه زمینه ها حضوری و ثابت و ازلی و ابدی و خالی از هر گونه اشتباه است در حالی که علوم شما واجد این صفات نیست.

بنابراین اگر بدون قصد طغیان و سرکشی در برابر فرمان خدا، لغزشی در زمینه احترام و نیکی به پدر و مادر از شما سر زند و بلافاصله پشیمان شدید و در مقام جبران برآئید مسلّماً مشمول عفو خدا خواهید شد: اگر شما صالح باشید و توبه کار خداوند توبه کاران را می آمرزد (إِنْ تَكُونُوا صالِحِينَ فَإِنَّهُ كانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُوراً اواب از ماده اوب (بر وزن قوم) بازگشت توأم با اراده می گویند: در حالی که رجوع هم به بازگشت با اراده گفته می شود و هم بی اراده: به همین دلیل به توبه أوبه گفته می شود: چون حقیقت توبه بازگشت توأم با اراده به سوی خداست.

و از آنجا که اواب صیغه مبالغه است به کسی گفته می شود که هر لحظه از او

خطائی سر زند به سوی پروردگار بازمی گردد.

این احتمال نیز وجود دارد که ذکر صیغه مبالغه اشاره به تعدد عوامل بازگشت و رجوع به خدا باشد: زیرا ایمان به پروردگار از یکسو: توجه به دادگاه عالم قیامت از سوی دیگر: وجدان بیدار از سوی سوم: و توجه به عواقب و آثار گناه از سوی چهارم دست به دست هم می دهند و انسان را مؤکدا از مسیر انحرافی به سوی خدا می برند.

ابن أبی شیبه و هناد از علی بن أبی طالب (علیه السلام) فرمود: إذا مالت الأفیاء وراحت الأرواح فاطلبوا الحوائج إلی الله فانّها ساعه الأوّابین و قرأ فَإِنَّهُ کانَ لِلْأَوَّابِینَ غَفُوراً

وقتی که سایه ها مایل (و رو به گسترش) نمود و روح ها رفت (و موقع خوابیدن رسید یعنی شب هنگام درتاریکی و وقتی که مردم به خواب مطلق فرو رفتند یاهنگام عصر، بلند شده و نیازها و) حوائج خود را از خدا بخواهید چون آن (ساعتها) ساعت توبه کنندگان است (سپس آن حضرت این آیه را تلاوت نمود) یقیناً اوست بخشنده توبه کاران (و بازگشت کنندگان) را.(۱)

هناد از سعید بن مسیب در (تفسیر) آیه: «فَإِنَّهُ کانَ لِلْأَوَّابِینَ غَفُوراً» فرمود: الأوّاب الذی یذنب ثم یستغفر ثم یذنب ثم یستغفر ثم یذنب ثم یستغفر أوّاب کسی که گناه کند و توبه نماید، باز گناه کند و دوباره باز گردد و سپس مرتکب گناه شود و بازگشت نماید را گویند (یعنی از زیادی و تکرار گناه نترسد و توبه کند و به سوی خدا باز گردد که خداوند توبه کنندگان را می بخشد).(۲)

هناد از عبید بن عمیر در تفسیر) آیه «فَإِنَّهُ کانَ لِلْأَوَّابِینَ غَفُوراً» قال الأوّاب الذی یتذکر ذنوبه فی الخلاء فیستغفر منها. أوّاب یعنی کسی که در خلوت ها گناهانش را به یاد آورد و استغفار نماید (و از برگشتن به سوی خدا شرم نکند چون او بخشاینده

۱- الدرّالمنثور: جلال الدین سیوطی ج ۴ ص ۱۷۶)

۲- الدرّالمنثور: جلال الدین سیوطی ج ۴ ص ۱۷۶)

است و مهربان).(۱)

این آیه می خواهـد در یک عبارت کوتاه و در نهایت فصاحت و بلاغت این معنی را برساند که احترام پدر و مادر چندان زیاد است که حتی نبایـد در برابر آنهـا کمترین سـخنی که دلیـل بر نـاراحتی از آنهـا و یـا بی میلی و تنفر بوده باشـد بر زبـان جاری ساخت.(۲)

حال به چند روایت بادقت کامل در مفا آنها توجه فرمائید.

۱- روایت شـده است أنّ أوّل مـا کتب اللّه فی اللّوح المحفوظ انّی أنا اللّه لا اله الّا أنا، من رضـی عنه والـداه فأنا منه راضٍ و من سخط علیه والـداه فأنا علیه ساخطٌ نخستین چیزی که در لوح محفوظ نوشـته شد (این بود) منم خداوند و جز من خدائی نیست هرکس پدر و مادرش از او راضی شود من نیز از او راضیم و هرکس والدینش بر او خشم گیرد، من نیز براو خشم می گیرم (و شدت عمل نشان خواهم داد).(۳)

۲- در اخبار اسرائیلیات وارد شده است «أوحی اللّه تعالی الی موسی «أنّ من برّ والدیه و عقّنی کتبته برّاً، و من برّنی و عقّ والدیه کتبته عاقّاً» خداوند به موسی علیه السلام وحی نمود هرکس به والدینش نیکی کند و بر من عاق شود، او را نیکوکار (و صالح) می نویسم، و هر کس بر من خوبی کند و عاق والدین باشد، او را عاق می نویسم.(۴)

۳- رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: رضا الله کلّه فی رضا الوالدین و سـخطه فی سـخطهما و یقول للعاق: اعمل ما شئت فـانّی لا ـ أغفر لـک، و یقول للبـارّ: اعمـل مـا شـئت فانّی سأغفر لك رضای خـدا تماماً در رضایت والـدین و غضب او در غضب آن دو است و به عاق والدین می فرماید: هرقدر می خواهی عمل کن، من از تو در

۱- الدرّالمنثور: جلال الدین سیوطی ج ۴ ص ۱۷۵).

۲- اقتباس از تفسیر نمونه ج ۱۲/ ۷۱ ببعد.

۳- جامع السعادات: ۲/ ۲۵۸- از وسائل الشّیعه.

۴- جامع السعادات: ۲/ ۲۵۸- از وسائل الشّیعه.

نمی گذرم و به فرزند صالح می فرماید: هرچه می خواهی بکن من به زودی تورا می بخشم!.(۱)

۴- و فرمود: رضا الله مع رضا الوالدین، و سخط الله مع سخط الوالدین. رضای خدا با رضای والدین و خشم او با خشم آنهاست.(۲)

۵- عبد الله بن عمر گفت: رسول خدا ۶ فرمود: رضا الله فی رضا الوالدین و سخط الله فی سخط الوالدین رضای خدا با رضای والدین و خشم او با خشم آنهاست.(۳)

۶- ابی جعفر علیه السلام فرمود: انّ أبی نظر الی رجل و معه ابنه یمشی و الابن متکی ءٌ علی ذراع الأب، قال فما کلّمه أبی مقتاً له حتّی فارق الدّنیا» پدرم دید مردی با پسرش راه می رود و پسر به پدرش تکیه داده است، پدرم با او به عنوان خشم (و نفرت):

حرف نزد تا از دنیا مفارقت نمود.(۴)

داستان جُریح عابد

أبی جمیله: از أبی جعفر علیه السلام فرمود: در بنی اسرائیل عابدی بود به نام «جُریح» در صومعه ای عبادت می کرد، مادرش پیش او آمد که درحال نماز بود و او را صدا زد و او جواب نداد، منصرف شد دوباره آمد و صدا زد به او ملتفت نشد و منصرف شد سپس باز آمد و صدا زد باز جواب نداد و با مادر حرف نزد و او نیز برگشت: در حالی که می گفت: از خدای بنی اسرائیل می خواهم که ذلیلت کند!؛

فردا که شد زن نابکاری آمد و در جلوی صومعه او نشست در حالی که درد زایمان او را فراگرفته بود و ادعا کرد بچه ای که به دنیا می آید از جریح (عابد) است این قضیه به سرعت در میان بنی اسرائیل پیچید (آهای مردم) کسی که مردم را به

۱- شجره طوبی: ۲/ ۳۷۴.

۲- بحار الأنوار: ۷۴/ ۸۰ ضمن ح ۸۲؛ روضه الواعظین: ۴۳۱- ۴۲۹- ۳۶۸.

۳- و أخرج الحاکم وصحّحه والبیهقی عن ... الدرّالمنثور: جلال الدین سیوطی ج ۴ ص ۱۷۳).

۴- وسائل الشّیعه: ۲۱/ ۵۰۲ ح ۸/ ۲۷۶۹۹؛ جامع السعادات: ۲/ ۲۵۸.

خاطر زنا ملامت می کرد حالا خودش زنا کرده (و از او بچه به دنیا می آید)! پادشاه دستور داد او را به دار آویزند و صومعه اش را ویران ساخته و از بیخ برکنند، مادر به صورت خود سیلی زنان آمد و می گریست، (جریح) گفت: ساکت باش (مادر) این به خاطر نفرین تو است (که دامن مرا گرفت)!! وقتی که مردم این حرف را از او شنیدند گفتند: صحت این ادعا را از کجا بدانیم؟! (جریح) گفت: بچه را حاضر کنید! بچه را آوردند او را گرفت و گفت: بامن حرف بزن و پرسید پدر تو کیست؟! گفت: چوپان فلان قبیله! پس خداوند آنهائی را که این نسبت نا روا را به او داده بودند تکذیب کرد (و او را نجات داد و ارزش مادر را به او تفهیم نمود) جریح سوگند یاد کرد دیگر از مادر جدا نشود و به او خدمت نماید. پس مردم وشاه به سوی او آمده و معذرت خواهی نمودند و صومعه اش را از زر و سیم بنا کردند و زانیه را سنگسار نمودند.(۱)

یزید بن حوشب الفهری از پدرش روایت می کند که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می

۱- کان فی بنی إسرائیل عابد یقال له جریح وکان یتعبّد فی صومعه فجاءته أمّه وهو یصلّی فدعته فلم یجبها فانصرفت، ثم أتته و دعته فلم یلتفت إلیها فانصرفت ثم أتته و دعته فلم یجبها ولم یکلّمها فانصرفت، و هی تقول: أسأل إله بنی إسرائیل أن یخذلک. فلما کان من الغد جائت فاجره و قعدت عند صومعته قد أخذها الطلق فادّعت أنّ الولد من جریح ففشا فی بنی إسرائیل أنّ من کان یلوم الناس علی الزنا قد زنی و أمر الملک بصلبه، فأقبلت امه إلیه فلطم وجهها فقال لها: اسکتی! إنما هذا لدعوتک. فقال الناس لمّا سمعوا ذلک منه: و کیف لنا بذلک؟ قال: هاتوا الصّبی فجاؤا به فأخذه فقال: من أبوک؟ فقال فلان الراعی لبنی فلان، فأکذب الله الذین قالوا ما قالوا فی جریح فحلف جریح ألّا یفارق أمّه یخدمها بحار الأنوار: ۷۴/ ۷۶ ح ۶۸ و پاورقی ص ۳۷ با تغییرات و زیاداتی فأقبل القوم و الملک بالإعتذار الیه و بنو صومعته من فضّه و ذهب و أقامو الرّجم علیها؛ مصباح الشریعه: ص ۴۸.

فرمود: لو کان جریح الراهب فقیهاً عالماً لعلم أنّ اجابته امّه أفضل من عبادته ربه (۱) اگرجریج راهب فقیه دانشمند بود البتّه می دانست جواب دادن مادرش افضل از عبادت (مستحبی) پروردگارش بود.

بهترین راه مصرف مال

انسان در به دست آوردن مال: ز حمات زیادی را متحمل می شود و همه گونه سختی ها را به جان می خرد تا گذران زندگی خود را روبراه نماید، پس لازم است در برابر آن همه زحمات و ناملایمات برای مصرف آن نیز محل مناسب و ایده آل پیدا کند.

در دین مقدس اسلام تأکید بر این است که اگر کسی درمواردی از نیاز مادی و معنوی برادران دینی اش آگاهی یافت: برای رفع احتیاج او سریعاً اقدام نموده و گرفتاری ها را از او برطرف سازد، مخصوصاً در باره والدین که نباید منتظر اظهار نیاز آنها شد بلکه به محض اطلاع باید هرچه زودتر به یاری آنها شتافته و خیالشان را، راحت نمود.

«یَسْئَلُونَکَ ما ذا یُنْفِقُونَ قُلْ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَیْرٍ فَلِلْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِیمٌ (۲)

از تو سؤال می کنند چه چیز انفاق کنند؟! بگو هرخیر و نیکی (و سرمایه سودمند مادی و معنوی) که انفاق می کنید باید برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و درماندگان در راه باشد و هر کار خیری که انجام دهید، خداوند از آن آگاه است (لازم نیست تظاهر کنید او می داند).

۱- بحارالأنوار: ۷۴/ ۳۸ ذیل ح ۲ از کافی؛ الدرّالمنثور: جلال الدین سیوطی: ج ۴ ص ۱۷۴، وأخرج البیهقی و ضعّفه من طریق اللیث بن سعد.

۲- بقره: ۲۱۵.

از أبی ولّاد حنّاط گفت: سألت أبا عبد الله علیه السلام عن قول الله" وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً" فقال:

الإحسان أن تحسن صحبتهما ولا تکلّفهما أن یسألاک شیئا هما یحتاجان إلیه، وإن کانا مستغنیین (۱).

از امام صادق علیه السلام از آیه «وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً» سؤال نمودم منظور از این احسان چیست؟

فرمود: این احسان آن است که با آنها صحبت نیکو کنی و نگذاری آنها از تو از نیاز هایشان چیزی بخواهند (باید خود پیش قدم باشی) اگرچه غنی باشند.(۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: ... و لا تقبض علیهما فیما قد وسّع الله علیک من المأکول و الملبوس و لا تُحوّل بوجهک عنهما، و لاـ ترفع صوتک فوق أصواتهما، فانّه من التعظیم. .. و آنچه را که خداوند از خوردنی ها و پوشیدنی ها، به تو ارزانی داشته است، از آنها مضایقه نکن (و درتنگنا قرارشان نده) و رویت را از آنها بر نگردان، و صدایت را از صدای آنها بلندتر نکن، (۳)....

در این باره روایاتی که به عرض می رسانم، به تعدادی از آن مصارف پسندیده:

راهنمائی می نماید.

۱- امام رضا علیه السلام فرمود: مردی دو دینار پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورد و گفت: ای رسول خدا می خواهم آن دینارها را در راه خدا حمل کرده (و خرج نمایم)؟! فرمود: آیا پدر و مادر داری؟ گفت: بلی؛ فرمود: برو برای آنها انفاق کن، چون برایت بهتر از خرج کردن در راه خداست!؛

رفت و به دستور عمل کرد و با دو دینار دیگر برگشته حرفش را تکرار نمود، فرمود: آیا زن داری؟ گفت: آری؛ فرمود: برو برای او خرج نما که برایت از مصرف کردن در راه خدا بهتر است! باز برگشته و حرف خود را تکرار نمود، فرمود: آیا

۱- تفسیر عیاشی: ۲/ ۲۸۵. بحارالأنوار: ۷۴/ ۷۹ ح ۷۸ از آن.

۲- الکافی: ۶/ ۱۵۷ ح ۱؛ وسائل الشّیعه: ۲۱/ ۴۸۷ ح ۱/ ۲۷۶۶۳؛ الفقیه ۴: ۲۹۱ ح ۶۰؛ تفسیر عیاشی: ۲/ ۲۸۵. بحارالأنوار: ۷۴/ ۷۹ ح ۷۸ از آن.

۳- بحار الأنوار: العلامه المجلسی ج ۷۴ ص ۷۸ ح ۷۳؛ مصباح الشریعه ص ۴۸.

خدمت کار داری؟ گفت: بلی، فرمود: برو برای او خرج کن که بهتر است از هزینه کردن در راه خدا!! در مرتبه چهارم باز برگشت و سخنان اول را گفت: فرمود: (حالا) برو آن را در راه خدا مصرف کن و این را بدان آن دو دینار بهتر از دینارهای قبلی تو نیست (بلکه ثواب دینار های قبلی اگر بیشتر از این دو دینار بعدی نباشد کمتر نیست!).(۱)

۲- أبی هریره گفت: مردی پیش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: إنّی أصبت دینارا فأردت أن أنفقه فی سبیل الله، فقال: (ألک والدان؟) قال: نعم، قال: (فأنفقه علی والدیک) قال: عندی آخر، قال: (فأنفقه علی ولدک) قال: عندی آخر، قال: (أنفقه علی زوجک) قال: وعندی آخر، قال: (أنفقه علی خادمک) قال: عندی آخر، قال: (أنفقه حیث شئت ولیس بخیرها)(۲). دیناری به دستم رسید و خواستم آن را در راه خدا انفاق نمایم فرمود: آیا والدین داری؟! گفت: بلی، فرمود: پس آن را برای آنها خرج نما، گفت:

نزد من دینار دیگری هست، فرمود: فرزند داری؟ گفت: آری، فرمود: به فرزندت خرج کن، باز گفت: دینار دیگری دارم، فرمود: به زوجه ات مصرف نما: باز گفت دینار دیگری دارم فرمود: خادم داری؟ گفت: بلی، فرمود: به او صرف نما گفت:

دیگری دارم فرمود: پس به هرچه دوست داری مصرف نما ولی بهتر از آنهانیست

(بنا بر مثل مشهور اول داخل مسجد بعد خارج آن)!.

داستان سه نفر گرفتاران غار

بعضی از اوقات: انسان می تواند یکی از اعمال خیر خود را: وسیله قرار داده و

۱- المهذّب البارع- ابن فهد الحلی ج ۲ ص ۳۳۶؛ التهذیب: ج ۶ کتاب الجهاد شماره ۷۹ باب النوادر ص ۱۷۱ الحدیث ۸/ ۳۳۰ وفیه: بأفضل من دیناریك؛ وسائل الشّیعه: ۱۵/ ۱۴۵ ب ۶۳ ح ۱/ ۲۰۱۷۸ و ۱۱/ ۱۱۱. عوالی اللئالی: ۳/ ۱۹۵ ح ۱۰ مستدرک الوسائل: ۱۵/ ۱۷۰ ح ۴/ ۱۷۸۹۶؛ مسند الامام الرضا(ع)- الشیخ عزیز الله عطاردی ج ۲ ص ۳۸۱.

۲- مسند الشامیّین- الطبرانی ج ۳ ص ۳۳۲:

به سوی خدای متعال توجه نماید تا به مرام و خواسته خود برسد.

ابی هریره گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سه نفر از پیشینیان شما برای فراهم آوردن خرج اهل و عیال خود بیرون رفتند و باران آسمانی آنها را فرا گرفت و به (غاری) در کوه پناهنده شدند (و در اثر ریزش باران) سنگ بزرگی لغزید و دَرِ غار را مسدود نمود، به همدیگر گفتند: (در بیرون نشانه و) اثری از بودن ما در این غار نماند و سنگ نیز پایین آمد (و راه خروج را گرفت) و جز خدا، کسی از محل ما اطلاعی ندارد (پس بیائید) هرکسی با محکم ترین (وپسندیده ترین) عملهای خود خدا را بخواند (که شاید خداوند مارا از این مهلکه رهائی بخشد).

یکی گفت: خدایا تو خودمی دانی، زنی مرا فریفته خود کرده بود و من او را به سوی خود خواندم، او نپذیرفت تا اینکه پول زیادی پیشنهاد کردم او قبول نمود، اما وقتی که به او نزدیک شدم، به خاطر امید به رحمت و ترس از عذاب تو، اورا ترک نموده و رها ساختم (ونافرمانی تو نکردم) اگر این عمل من مورد قبول (و سبب رضایت) تو است، ما را از این گرفتاری نجات ده! (ناگهان) یک سوم سنگ به پایین لغزید!

دومی گفت: خدایا می دانی من والدینی داشتم که (هر روز) برای آنها شیر دوشیده و آماده می ساختم و می آمدم اگر خواب بودند (آنها را بیدار نمی کردم که مبادا ناراحت شوند) آن قدر سرپا می ایستادم تا آنها بیدار می شدند، اگر می دانی این کار من برای امید به رحمت و ترس از عذاب تو بود، این سنگ را کنار بزن که یک سوم دیگر لغزید، سومی نیز گفت: خدایا می دانی من کار گری را به کار گرفتم و تا نصف روز کار کرد و من مزد او را دادم، اما او نگرفت و قهر کرد و رفت، ولی من با مزد او کسب کردم و مال فراوان فراهم نمودم، او (پس از مدتها آمد و مزد خود را مطالبه نمود و من) همه آن مال را به او عرضه کردم و جریان را گفتم (و او خوشحال شد) اگر می دانی من این عمل را به خاطر رحمت و ترس از عذابت کردم ما را

نجات ده، در این حال سنگ لغزید و دَرِغار باز شد و آنهابه راه خود ادامه دادند!.(۱)

داستان چهار فرزند

انسان بایـد در مواقع حسّاس هشـیار بوده و موقعیت را بسـنجد و آن را غنیمت شـمارد مخصوصاً در خدمت به والدین و گرفتن دعای خیر آنها در روزهای واپسین و پایان عمر آن دو، به قصه ذیل توجه نمایید!.

عبـد الرزاق در کتاب «المصـنف» وبیهقی از طاوس (یمانی) نقل می کنند که او گفت: مردی چهار فرزند داشت و مریض شد، یکی از فرزنـدان گفت: یا شـما از او پرسـتاری کنیـد و از میراثش برایتان چیزی نیست یا من از او نگهداری نمایم و از میراثش چیزی نمی خواهم! (زیرا من می خواهم افتخـار خـدمت به پـدر، در آخر عمرش، نصـیب من شود و به اجر اخروی نیز برسم!!) گفتند: تو پرستاری کن و از میراثش برایت چیزی نخواهد بود!؛

پس (پدر را) پرسـتاری نمود تا اینکه وفات کرد واز مال او چیزی نگرفت، در خواب دید کسـی آمد و به او گفت: برو به فلان جا در آنجا صد دینار هست و آنها را بردار، پرسید در آن برکت هست: گفتند: نه، صبح بیدار شد و جریان را به زنش تعریف کرد، زن گفت: آن رابگیر و از برکت آن پـول لبـاس بخر و خرج زنـدگی ات کن، قبول نکرد، دوبـاره شب دوم به او گفتنـد: برو ده دینـار بردار! گفت برکت دارد؟! گفتنـد: نه، بـاز صبح بیـدار شـده مـاجرا را به عیـالش گفت، باز زن همان جواب روز گذشـته را گفت و مرد سـرپیچی نمـود و نرفت، شب سـوم نیز به همین منوال خواب دیـد و به او گفتنـد برو یـک دینـار بردار! گفت: آیا آن یک دینار برکت دارد؟! گفتند:

بلی، رفت یک دینار را برداشت و به بازار رفت، دید مردی دوتا ماهی می برد،

۱- موارد الظمآن- الهیثمی ص ۴۹۷:

پرسید قیمت اینها چند است؟ گفت: یک دینار! آن ماهی ها را خرید و به خانه آورد و شکمهایشان را شکافت ناگهان از شکم هر یک آنها درّی بیرون آمد که کسی مانند آنها را ندیده است پادشاه دستور داد برایش یک درّ (گرانبها پیدا کرده و) بخرند تا اینکه فرستاد (از آن مرد) یکی از درّها را به قیمت بار سی استر طلا خرید، وقتی که شاه آن را دید گفت: این یک درّ ارزش واقعی خود را پیدا نمی کند مگر اینکه لنگه دوم آن را نیز پیدا کنید و حتی به دوبرابر آن بخرید، مأموران آمدند و پرسیدند آیا لنگه آن درّ را داری که ما به دو برابر قیمت آن یکی خریداری می کنیم! گفت:

واقعاً؟! گفتند: آری، پس آن را نیز به قیمت دوبرابر خریدند. (این است نتیجه با برکت پرستاری از پدر پیر).(۱)

هرگز نرود زدل یاد مادرم***چون نوردیده حفظ کنم یاد مادرم

انگیزه ها چو زمزمه کوه ها بدل***لرزد به سینه ام چو نفس یاد مادرم

مادر تو گوهری زسرا پرده ازل***مادر محبت تو نوازشگر عمل

مرابخش اگر کرده ام خطا***بود بهار مغرور و سرکش من از اول

طفل از غضب گاه به گاه مادر***باشد چه لطیف عذر خواه مادر

مادر چو به قهر خیزدش بگریزد***دانی به کجا؟ هم به پناه مادر

مادری هم در روز عاشورا بچه اش را در آغوش گرفته این طرف و آن طرف می رود و هرچه لالائی میگوید، بچه آرام نمی شود چرا؟ چون دلش از عطش آتش گرفته و آبی پیدا نمی شود به لب خشکیده فرزند ششماهه اش برساند و شیر ندارد، او را سیراب نماید، از بس به سینه خشکیده مادر خراش داده، خون می ریزد، پدر ازین ماجرا مطلع می شود، بچه را از مادر تحویل گرفته و بسوی دشمن می رود اما هیهات دشمن غدار کوچکترین رحمی بردل ندارد و با تیرسه شعبه جواب می دهد، پدر رو به آسمان گرفته و خون گلوی فرزند مظلومش را گرفته به آسمان می پاشد،

۱- الدرّالمنثور: جلال الدین سیوطی ج ۴ ص ۱۷۵.

خدایا بچه من از بچه ناقه صالح کمتر نیست یعنی او با ستم دشمنان بی مادر شد و اشک می ریخت و تو بلای آسمانی به سوی آن قوم غدّار نازل کرده و همه را نابود ساختی این پسر مرا هم مظلومانه از من جدا کردند و من چه جوابی به مادرش بدهم، اورا چگونه به سوی مادرش برگردانم و به او تحویل دهم.

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

مجلس ۶۳ پاداش عمل متقابل و عدم تبعیض در اولاد

در دنیا هیچ عملی بی پاسخ و بدون پاداش نمی ماند اگر فرد نیکوکار و به درد بخور باشد و وجودش مایه برکت شود، در زندگی نتیجه خوب خواهد دید و اگر فرد جنایت پیشه و موذی و مردم آزار باشد، نتیجه بد این اعمال به او برمی گردد.

وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ حُسْناً وَ إِنْ جاهَداکَ لِتُشْرِکَ بِی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِی الصَّالِحِینَ عنکبوت ۹- ۸) ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند: و اگر آنها تلاش کنند که برای من شریکی قائل شوی که به آن علم نداری: از آنها اطاعت مکن: بازگشت همه شما به سوی من است: و شما را از آنچه انجام می دادید با خبر خواهم ساخت کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آنها را در زمره صالحان وارد خواهم کرد.

شأن نزول:

روایات مختلفی در شأن نزول این آیه آمده است که عصاره همه آنها یکی است و آن اینکه: بعضی از مردانی که در مکه بودند ایمان و اسلام را پذیرفتند هنگامی که

مادر آنها از این مسأله آگاه شد تصمیم گرفت که غذا نخورد: آب ننوشد: تا فرزندش از اسلام بازگردد! گرچه هیچکدام از این مادران به گفته خود وفا نکردند و اعتصاب غذا را شکستند: ولی این آیه نازل شد و خط روشنی در برخورد با پدر و مادر در زمینه مسأله ایمان و کفر به دست همگان داد.(۱)

یکی از مهمترین آزمایشهای الهی مسأله تضاد خط ایمان و تقوا: با پیوندهای عاطفی و خویشاوندی است: قرآن در این زمینه تکلیف مسلمانان را به روشنی بیان کرده است.

در این آیات نخست به عنوان یک قانون کلی که از ریشه های عواطف و حق شناسی سرچشمه می گیرد می فرماید: ما به انسان توصیه کردیم نسبت به پدر و مادرش نیکی کند (وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ حُسْناً).

گرچه این یک حکم تشریعی است ولی این مسأله پیش از آنکه یک لازم تشریعی باشد به صورت یک قانون تکوینی در نهاد همه انسانها وجود دارد: و مخصوصا تعبیر به انسان در اینجا جلب توجه می کند: چرا که این قانون مخصوص به مؤمنان نیست: بلکه هر کس شایسته نام انسان است باید در برابر پدر و مادر حق شناس باشد: و احترام و تکریم و نیکی به آنها را در تمام عمر فراموش نکند: هر چند با این اعمال هرگز نمی تواند دَین خود را به آنها اداء کند.

سپس برای اینکه کسی تصور نکند که پیوند عاطفی با پدر و مادر می تواند بر پیوند انسان با خدا و مسأله ایمان حاکم گردد: با یک استثناء صریح مطلب را در این زمینه روشن کرده: می فرماید: و اگر آن دو (پدر و مادر) تلاش و کوشش کنند و به تو اصرار ورزند که برای من شریکی قائل شوی: که به آن علم نداری: از آنها اطاعت مکن (وَ إِنْ جاهَداکَ لِتُشْرِکَ بِی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما).

تعبیر به جاهَداکَ: مفهومش به کار گرفتن نهایت تلاش و کوشش و اصرار آنها

۱- تفسیر نمونه ج: ۱۶ ص: ۲۱۵.

است.

و تعبیر به ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ (چیزی که به آن علم نداری) اشاره به منطقی نبودن شرک است: چون اگر واقعا شرک صحیح بود: دلیلی بر آن وجود داشت: و به تعبیر دیگر جائی که انسان علم به چیزی نداشته باشد باید از آن پیروی نکند: تا چه رسد به اینکه علم به بطلان آن داشته باشد.

پیروی از چنین چیزی پیروی از جهل است: اگر پدر و مادر تو را وادار به پیروی از جهل کنند اطاعت آنها مکن: اصولا تقلید کورکورانه غلط است حتی اگر در مورد ایمان باشد تا چه رسد به شرک و کفر.

همین توصیه در مورد پدر و مادر در سوره لقمان نیز آمده است: با این اضافه که در آنجا می فرماید: وَ صاحِبْهُما فِی الدُّنْیا مَعْرُوفاً: در عین اینکه دعوت آنها را به شرک مپذیر در امور دنیا نسبت به آنها ارفاق کن و در معاشرت با آنها به نیکی عمل نما مبادا کسی چنین تصور کند که مخالفت با پدر و مادر در مورد دعوت به شرک: دلیل بر بد رفتاری با آنها است: و این نهایت تأکید اسلام را در مورد احترام به پدر و مادر ثابت می کند.

به این ترتیب از اینجا یک اصل کلی استفاده می شود که هیچ چیز نمی تواند بر ارتباط انسان با خدا حاکم گردد که آن مقدم بر همه چیز است: حتی بر پیوند با پدر و مادر که نزدیکترین پیوندهای عاطفی است.

حدیث معروف که از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق اطاعت از مخلوق در عصیان خالق روا نیست، معیار روشنی را در این مسائل به دست می دهد.(۱)

حال چند روایت بشنوید.

۱- قال أبو عبد الله علیه السلام: برّوا ابائکم یبرّکم أبناءکم و عفّوا عن نساء الناس یعفّ

۱- اقتباس از تفسیر نمونه ج: ۱۶ ص: ۲۱۵.

عن نسائکم امام صادق علیه السلام فرمود: به پدرانتان نیکی کنید تا بچه هایتان برایتان نیکی نمایند و از زنان مردم خود داری کنید (و چشم بپوشید» تا از زنهایتان چشم پوشی کنند.(۱)

۲- ابن عمر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برّوا آباءکم تبرّکم أبناؤکم و عفّوا تعفّ نساؤکم. به پدرانتان نیکی کنید تا فرزندانتان به شما نیکی نمایند و خود دار (و عفیف) باشید تا زنانتان، خوددار (وعفیف) باشند.(۲)

عائشه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که آن حضرت فرمود: عفّوا تعفّ نساؤکم و برّوا آباءکم تبرّکم أبناؤکم .... از زنان (و ناموس مردم) خود داری کنید تا زنانتان، خود دار شوند و به پدرانتان نیکی کنید، تافرزندانتان به شمانیکی نمایند.(۳)

در برابر سفارشهای اکید و الزام کننده اولاد برای اطاعت و رعایت و اهمیت دادن در مورد والدین، متقابلًا برای والدین نیز دستورهای لازم متعدد، از بزرگان دین صدور یافته که باید آنها را رعایت نمایند.

یکی از کارهای مهم و حساس که باید والدین در میان اولاد دقت زیاد نمایند، عدم تبعیض میان آنها و ترجیح ندادن یکی بردیگری است زیرا تبعیض پیامدهای خطرناک و خانمانسوز دارد از قبیل بیماری روانی و تحریک حس حسادت و تصمیم به آزار و اذیت حتی برنابود ساختن و ازبین بردن طرف دیگراست، چنانکه در جریان یوسف و برادرانش در قرآن مجید می خوانیم؛

با اینکه آنها دردامن پدری چون یعقوب و خاندانی چون ابراهیم علیهما السلام بزرگ شده بودند اما تبعیض کار خودرا کرد، گرچه یعقوب بدون شک در این باره مرتکب خطائی نشد و ابراز علاقه ای که نسبت به یوسف و برادرش بنیامین می کرد روی حسابی بود: ولی به هر حال این ماجرا نشان می دهد که حتی باید بیش از مقدار

۱- روضهالواعظین: ص ۳۶۷.

۲- مجمع الزوائد: هیثمی ج ۸ ص ۱۳۸.

۳- مجمع الزوائد- الهیثمی ج ۸ ص ۱۳۹.

لازم در این مسأله، حساس و هشیار بود: زیرا گاه می شود یک ابراز علاقه نسبت به یک فرزند: آنچنان عقده ای در دل فرزند دیگر ایجاد می کند که او را به همه کار وا می دارد: آنچنان شخصیت خود را در هم شکسته می بیند که برای نابود کردن شخصیت برادرش: حد و مرزی نمی شناسد.

حتی اگر نتواند عکس العملی از خود نشان بدهد از درون خود را می خورد و گاه گرفتار بیماری روانی می شود:

یکی از نویسندگان می گوید: فراموش نمی کنم فرزند کوچک یکی از دوستان بیمار بود و طبعاً نیاز به محبت بیشتر داشت: پدر برادر بزرگتر را به صورت خدمت کار برای او در آورده بود چیزی نگذشت که پسر بزرگ گرفتار بیماری روانی ناشناخته ای شد: به آن دوست عزیز گفتم: فکر نمی کنی سرچشمه اش این عدم عدالت در اظهار محبت بوده باشد: او که این سخن را باور نمی کرد: به یک طبیب روانی ماهر مراجعه کرد: طبیب به او گفت: فرزند شما بیماری خاصی ندارد سرچشمه بیماریش همین است که گرفتار کمبود محبت شده و شخصیتش ضربه دیده در حالی که برادر کوچک این همه محبت دیده است: و لذا در احادیث اسلامی می خوانیم:

مردی پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد ای رسول خدا! شاهد باش من به پسر بزرگم یک کنیز بخشیده ام (بعد از من: ورّاث دیگر مزاحمش نشوند) فرمود:

به آنهای دیگر هم داده ای؟! گفت: نه: حضرت با عصبانیت فرمود: از خدا بترسید ریشه عداوت خود را در دل بچه هایتان نکارید! برو یا به هر تک تک آنها هم بده و یا آن را هم از او پس بگیر!.

از این روایت خیلی از مبهمات مسائل روشن می شود و درس زندگی صحیح را می آموزد.

وَ لْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعافاً خافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيداً (۹) نساء: ۹ کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود بیادگار بگذارند از آینده

آنان می ترسند، باید (از ستم درباره یتیمان مردم) بترسند! از (مخالفت) خدا بپرهیزند، و سخنی استوار بگویند.

روزی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش آن حضرت به حال مردی که فوت شده بود، غبطه می کردند (خوش به حالش الان در وسط بهشت قرار گرفته و مورد رحمت خدا واقع شده و. و.).

حضرت سؤال نمود از چه کسی این قدر تعریف کرده و به حالش غبطه می خورید؟!. گفتند: فلان شخص از دنیا رفته و هرچه مایملک دارد، در راه خدا وقف نموده و به فقرا بخشیده است، فرمود: ورثه ای نداشت؟ چرا چند تا بچه قد و نیم قد دارد، فرمود: اورا دفن کردید؟ بلی اس رسول خدا، فرمود: لوأعلمتمونی أمره قبل أن تدفنوه، لما ترکتکم أن تدفنوه فی مقابرالمسلمین ترک ذریّه ضعافاً یتکفّفون النّاس اگر جریان او را قبل از دفن به من می گفتید، من نمی گذاشتم اورا در قبرستان مسلمان ها دفن نمائید!! (همه تعجب کردند چرا ای رسول خدا؟! فرمود:) چندتا بچه ناتوان (درجامعه) رهاساخت دست به گدائی بازکنند!!.

در روایتی فرمود: لعنت خدا بروالدینی که اولاد خود را وادار به عاق والدینی بکند یعنی کاری کند که اولاد عاق والدین شود که یک نمونه بارز آن، تبعیض در اولاد است.

جریان اولادیعقوب و آن همه سرگذشت شگفت انگیز در باره یوسف علیه السلام را همه شنیده و می دانند که نتیجه تبعیض در محبت پدر بود.

۱- مسعده بن صدقه گوید: جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود: قال والدی علیه السلام: والله إنّی لأصانع بعض ولدی واجلسه علی فخذی وأنکز له المخ وأکسر له السکر وإن الحق لغیره من ولدی، ولکن مخالفه علیه منه ومن غیره، لا یصنعوا به ما فعل بیوسف وإخوته وما أنزل الله سوره إلا أمثالا لکن لا یجد بعضنا بعضا کما حسد یوسف إخوته، وبغوا علیه، فجعلها رحمه علی من تولانا، ودان بحبنا، وحجه علی أعدانا: من نصب لنا الحرب والعداوه. پدرم فرمود: به خدا قسم! من گاهی نسبت به بعضی از فرزندانم

اظهار محبت می کنم و او را بر زانوی خود می نشانم و قلم گوسفند را به او می دهم و شکر در دهانش می گذارم در حالی که می دانم حق با دیگری است: ولی این کار را به خاطر این می کنم تا بر ضد سایر فرزندانم تحریک نشود و آنچنان که برادران یوسف به یوسف کردند: نکند و خداوند هیچ سوره ای را نازل نکرد مگر برای مثال (و عبرت گرفتن از سرگذشت آنها) لکن بعضی از مابعضی را نمی یابد (درک نمی کند و متوجه نمی شود) آنچنانکه برادران یوسف به او حسد ورزیدند و در حق او باغی (وستمگر) شدند! پس خداوند (با بیان) آن (سرگذشتها) برای دوستان ما و کسانی که به دوستی ما نزدیک شدند، رحمت (و مایه پند و عبرت) قرار داد و حجتی نمود برای دشمنان ما، کسانی که برای ما عداوت و جنگ را نصب (وشعار خود کرده اند).(۱)

۲- سکونی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نظر الی رجل له ابنان فقبّل أحدهما و ترک الاخر، فقال النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم فهلّا واسیت بینهما؟!. مردی را دید که دو پسر داشت یکی را بوسید و دیگری را ترک کرد، فرمود: چرا میان هر دو را مساوی نکردی (و هردو را با یک چشم نگاه ننمودی)؟!.(۲)

۳- موسی بن جعفر از پدران بزرگوارش علیهم السلام از امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

أبصررسول اللّه رجلًا له ولدان فقبّل أحدهما وترک الاخر فقال: هلّا واسیت بینهما؟!.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردی را دید دو فرزند داشت یکی را بوسید و دیگری را ترک کرد، فرمود: چرا میان هر دو، تساوی را رعایت نکردی (هردو رانبوسیدی و با یک چشم نگاه نکردی)؟!.(۳)

گرچه محبت شدید پدر و مادر به فرزند ایجاب می کند که او را همواره در کنار

۱- بحارالأنوار: ۷۴/ ۷۸ ح ۷۴؛ تفسیر عیاشی: ۲/ ۱۶۶ یعنی أستخرج له المخ من العظم، وفی المصدر المطبوع وهکذا تفسیر البرهان و مستدرک النوری: واکثر له المحبه واکثر له الشکر.

۲- و سائل الشّیعه: ۲۱/ ۴۸۷ ب ۹۱ ح ۳/ ۲۷۶۶۲.

۳- بحارالأنوار: ۷۴/ ۸۴ ذیل ح ۹۴ از کتاب الامامه والتبصره.

خود نگه دارنـد ولی پیدا است که فلسـفه این محبت از نظر قانون آفرینش همان حمایت بی دریغ از فرزند به هنگام نیاز به آن است: روی همین جهت در سـنین بالاتر باید این حمایت را کم کرد: و به فرزند اجازه داد که به سوی استقلال در زندگی گام بردارد: زیرا اگر همچـون یـک نهـال نورس برای همیشه در سـایه یـک درخت تنومنـد قرار گیرد: رشـد و نمو لازم را نخواهد یافت.

شاید به همین دلیل بود که یعقوب در برابر پیشـنهاد فرزندان با تمام علاقه ای که به یوسف داشت حاضر شد او را از خود جدا کند: و به خارج شـهر بفرسـتد: گرچه این امر بر یعقوب بسـیار سـنگین بود: اما مصلحت یوسف و رشد و نمو مستقل او ایجاب می کرد که تـدریجا اجازه دهـد: او دور از پـدر ساعتها و روزهائی را بسـر برد این یک مسأله مهم تربیتی است: که بسیاری از پدران و مادران از آن غفلت دارند و به اصطلاح فرزندان خود را عزیز دُر دانه پرورش می دهند آنچنان که هرگز قادر نیستند: بیرون از چتر حمایت پدر و مادر زندگی داشـته باشند: در برابر یک طوفان زندگی به زانو در می آیند: و فشار حوادث آنها را بر زمین می زنـد: و باز به همین دلیل است که بسیاری از شخصـیتهای بزرگ کسانی بودنـد که در کودکی: پـدر و مادر را از دست دادند: و به صورت خود ساخته و در میان انبوه مشکلات پرورش یافتند.

مهم این است که پدر و مادر به این مسأله مهم تربیتی توجه داشـته باشـند: و محبتهای کاذب مانع از آن نشود که آنها استقلال خود را باز یابند.

جالب این است که این مسأله بطور غریزی در باره بعضـی از حیوانات دیـده شده است که مثلا جوجه ها در آغاز در زیر بال و پر مادر قرار می گیرند و مادر چون جان شیرین در برابر هر حادثه ای از آنها دفاع می کند.

امـا کمی که بزرگتر شدنـد: مـادر نه تنهـا حمـایت خود را از آنهـا بر می دارد بلکه اگر به سـراغ او بیاینـد با نوک خود آنها را بشدت میراند: یعنی بروید و راه و رسم زندگی مسـتقل را بیاموزید تا کی می خواهید وابسـته و غیر مستقل زندگی کنید؟ شما هم برای خود کسی هستید؟!.

یـا حیوانـات گونـاگون دیگر به بچه هـای خود شـکار کردن و پریـدن و دفـاع نمودن را یاد می دهنـد و از آنها تا سـرحد جان مواظبت می کننـد: اما وقتی که به مرحله خود کفایی رسـیدند: آنها را از خود دور می سازند و به سوی زندگی مسـتقل: سوق می دهند.

ولی این دور ساختن ها را نباید با دوست داشـتن و پیوند خویشاوندی و حفظ مودت و محبت: عوضـی گرفت: بلکه آن محبتی است عمیق و پیوندی است حساب شده بر اساس مصالح دوطرفه.

جواز تفضیل در بعض موارد

در موارد اسـتثنائی بعض تفضـیل ها (نه تبعیض ها) مجاز شـمرده شده است!، مانند این که بنا برمصـلحتی درباره امرار معاش و تأمین زندگی و پشـتوانه بعضـی از اولاد از قبیل صـغر سنّ و معلولیت و عدم توانائی، چیزهائی به آنها اختصاص داده شود تا از قافله زندگی عقب نمانده و نابود نشوند.

۱- سـعد بن سـعد اشـعری فرمود: سألت أبا الحسن الرضا علیه السـلام عن الرجل یکون بعض ولـده أحب إلیه من بعض و یقدّم بعض ولـده علی بعض؟ فقال: نعم، قد فعل ذلک أبو عبد الله علیه السـلام نحل محمدا و فعل ذلک أبو الحسن علیه السـلام نحل أحمد شـیئا فقمت أنابه حتی حزته له (۱)، فقلت: جعلت فـداک الرجـل یکون بنـاته أحب إلیه من بنیه؟ قال: البنات و البنون فی ذلک سواء، إنما هو بقـدر ما ینزلهم الله عزوجل منه. از ابالحسن رضا علیه السـلام پرسـیدم از مردی که بعضـی بچه هایش را از بعضـی بیشتر دوست دارد و بعضـی را به بعضـی مقـدم می دارد؟، فرمود: بلی این کـار را ابوعبـداللّه علیه السـلام کرده است به محمـد چیزی بخشـید واباالحسن نیز به احمـد چیزی بخشـید، من (به خاطر بچه بودن آنها) بلند شده و آنها را گرد آورده و زیر نظر خود گرفتم: پس گفتم: فدایت شوم مردی دخترانش را از پسران بیشتر دوست می دارد؟ فرمود: دختران و پسران در این

۱- أی قمت وتصرفت فیما أعطی أبی لأخی من النحله حتی جمعت له و ذلک لأنّه کان طفلا.

مساویند، محبت به قدر آن است که خداوند عزّوجلّ برای آنها قرار داده است.(۱)

۲- رفاعه بن موسی از ابی الحسن موسی علیه السلام پرسیدم: عن الرجل یکون له بنون و أمّهم لیست بواحده، أیفضّل أحدهم علی الاخر؟ قال نعم، لا بأس به، قد کان یفضّلنی علی عبداللّه. از مردی پسرانی دارد و مادرشان یکی نیست آیا (می تواند) یکی را بر دیگری تفضیل دهد؟ فرمود: بلی عیب ندارد بتحقیق پدرم مرا به عبداللّه تفضیل می داد (و مقدم می داشت).(۲)

البته باید توجه داشت حساب امام موسی کاظم علیه السلام با برادرش عبداللّه:

جداست زیرا این حجت خدا و لنگر روی زمین و دارای امتیازات آسمانی است و آن یک مرد عادی.

خود امیرمؤمنان علیه السلام حسنین علیهما السلام را به سایر فرزندانش مقدم می داشت و می فرمود: این دو فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اند و شما فرزندان من هستید.

در جنگ صفین فرزندش محمد حنفیه را سه مرتبه به میدان جنگ فرستاد به یمین و یسار و قلب لشکر دشمن.

محمد زخمدار و خون آلود به سوی پدر برگشت و اشکش جاری بود، پرسید گریه برای چه؟ عرض کرد دو برادر بزرگم کنارت ایستاده اند هیچیک از آنهار ا به جنگ نم فرستی و مرا سه بار سوی مرگ اعزام نمودی؟! فرمود: پسرم آنها فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یند و تو فرزند منی، همانگونه که من از پیامبر دفاع کردم و نگذاشتم گزندی به او برسد شما هم از فرزندان او دفاع کنید و نگذارید کوچک ترین گزندی به آنها برسد.

۱- الکافی: ۶/ ۵۱ ح ۱؛ التّهذیب: ۸/ ۱۱۴ ح ۴۱/ ۳۹۲؛ وسائل الشّیعه: ۲۱/ ۴۸۶ ب ۸۸ ح ۱/ ۲۷۶۶۰.

۲- و سائل الشّیعه: ۲۱/ ۴۸۷ ب ۹۱ ح ۲/ ۲۷۶۶۱.

مجلس ۶۴ احترام به اولاد و عاق نبودن به آنها

در این محلس راجع به مطالب متنوع، در باره والدین واولاد و احترام متقابل آنها، سخن خواهیم گفت که واقعاً برای هر صاحب اولاد و همچنین برای هر اولاد دارای والدین، دانستن آنها ضرورت دارد.

تربیت اولاد از وظایف مهم والدین و به بار آوردن صحیح آنها آمال و آرزوی هر انسان است، پرواضح و روشن است نحوه برخورد و افت و خیز بااولاد، در روحیه آنها اثرات مثبت و منفی می گذارد و با آن شیوه و مسیر بزرگ خواهند شد لذا دستور اکید داده شده است باید به گفتار و کردار و رفتار اولاد بها داده و ارزش قائل شد تا آنها نیز با آن تربیت، خو گرفته و نشو و نما کنند!.

۱- از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است فرمود:" اکرموا اولادکم، و أحسنوا آدابهم اولادتان را گرامی بدارید و آدابشان را زیبا سازید.(۱)

۲- مکارم الأخلاق از (المحاسن) نقل کرده است امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

أکرموا أولادکم و أحسنوا آدابهم یغفر لکم. فرزندانتان را گرامی دارید و آداب شان را خوب کنید تا بخشوده شوید.(۲)

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: إذا سمّیتم الولد فأکرموه و أوسعوا له فی المجلس و لا تقبحوا له وجهاً وقتی که فرزند را نام گذاری کردید، او را گرامی بدارید و در مجلس برای او جا باز کنید و بااو با قیافه زشت روبرو نشوید (و به آنها روی ترش نشان

۱- عوالی اللئالی: ج ۱ ص ۲۵۴؛ مستدرک الوسائل: ۱۵/ ۴۴۴ ح ۳/ ۱۷۸۸۵.

۲- وسائل الشیعه: ۲۱/ ۴۷۶ ب ۸۳ ح ۹/ ۲۷۶۲۹؛ مکارم الأخلاق: ۲۲۲.

ندهید).(۱)

نیکی به اولاد نیکی به والدین است

۱- فقه الرضا علیه السلام فرمود: از عالم علیه السلام روایت می کنم: أنّه قال لرجل: ألك والدان؟

فقال: لا، فقال: ألك ولد؟ فقال: نعم، قال له: برّ ولدك یحسب لك برّ والدیک، و روی أنه قال: برّوا أولادکم و أحسنوا إلیهم، فانّهم یظنّون أنّکم ترزقونهم، و روی أنه علیه السلام قال:

انّما سمّوا الأبرار، لأنّهم برّوا الاباء و الأبناء. او به مردی فرمود: آیا پدر و مادر داری؟

گفت: نه، آیا فرزند داری؟ گفت: بلی، فرمود: به فرزندت نیکی کن که برایت ثواب نیکی به والدین حساب می شود؛ و روایت شده است آن حضرت فرمود: به فرزندانتان نیکی کنید و خوبی نمائید، زیرا به گمان آنها شما روزی دهنده آنهائید؛ و روایت شده است فرمود: به ابرار، ابرار گفتند: چون آنها به پدران و فرزندان خود نیکی می کردند.(۲)

۲- محمد بن علی بن حسین از امام صادق علیه السلام فرمود: برّ الرجل بولده برّه بوالدین نیکی مرد به فرزندش نیکی به والدین خود است.(۳)

۳- أبی طالب (سند به) أبی عبد الله علیه السلام رسانده گفت: قال له رجل من الأنصار:

من أبرّ؟ قال: والدیک، قال: قد مضیا، قال: برّ ولدك. مردی از انصار از آن حضرت پرسید به کهِ خوبی کنم؟! فرمود: به والدینت، گفت: آنها درگذشته اند، فرمود: به اولادت نیکی کن (۴)

۴- ابن أبی عمیر: از کسی که به او نقل کرده از أبی عبد الله علیه السلام فرمود: إن الله

۱- شجره طوبی: ۲/ ۲۷۴ ضمن مجلس ۴۷ از کتاب جامع الأخبار.

۲- فقه الرضا ۷: علی بن بابویه ص ۳۳۶: مستدرك الوسائل: ج ۱۵ ص ۱۷۰ ح ۴/ ۱۷۸۹۶ از آن.

۳- وسائل الشّیعه: ۲۱/ ۴۸۳ ب ۸۸ ح ۶/ ۲۷۶۵۳.

۴- الکافی: ۶/ ۴۹ ح ۲؛ التّهذیب: ۸/ ۱۱۳/ ح ۳۸۸؛ وسائل الشّیعه: ۲۱/ ۴۸۳ ب ۸۸ ح ۲/ ۲۷۶۴۹.

لیرحم العبـد لشـدّه حبّه لولـده. همانا خداونـد به انـدازه محبت بنده نسبت به اولادش رحم می کند! (یعنی میزان رحم خدا در اندازه مهربانی شخص نسبت به فرزندانش است).(۱)

۵- یونس بن رباط: از أبی عبد الله علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رحم الله من أعان ولده علی برّه، قـال: قلت: کیف یعینه علی برّه؟ قـال: یقبـل میسوره و یتجاوز عن معسوره و لا یرهقه و لا یخرق به (۲) فلیس بینه و بین أن یصیر فی حـد من حـدود الکفر إلا أن یدخل فی عقوق أو قطیعه رحم، ثم قال: قال رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم الجنه طیبه طیبها الله و طیب ریحها یوجـد ریحها من مسـیره ألفی عام و لا یجد ریح الجنه عاق و لا قاطع رحم و لا مرخی الازار خیلاء خـدا رحمت کنـد کسـی را که در صالح بودن اولادش کمک نماید گفتم: چگونه کمک نماید؟ فرمود: (کارهای) آسانش را بپذیرد و از سختی ها در گذرد (و کم او را زیاد ببیند با او کنار آید و از وادار کردن به سختی در گذرد) بالاتر از توانش به او تحمیل نکنـد و به احمقی نسـبت ندهد (و پرده دری نکند) پس میان او و وارد شدن در مرز کفر، فاصـله ای نیست مگر با عاق بـودن و قطع رحم نمـودن، سـپس رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمـود بهشت پـاک است و خـدا بوی آن را پـاک گردانیده و بوی آن از فاصـله دو هزار سال استشـمام می شود اما عاق والدین و قاطع رحم و بد شـلوار (و دامنکشان متکبر)، به آن (نمی رسد و) پیدا نخواهد کرد.(۳)

۱- الکافی: ۶/ ۴۹ ح ۵؛ الفقیه: ۳۱۰ ح ۱۴۹۸؛ ثواب الأعمال: ۲۳۸؛ وسائل الشّیعه: ۲۱/ ۴۸۳ ب ۸۸ ح ۴/ ۲۷۶۵۱.

۲- " لاـ یرهقه" أی لاـ یسـفه علیه ولاـ یظلمه من الرهق محرکه أو یحمـل علیه ما لایطیقه. والخرق بالضم: الحمق والجهل أی لا ینسب إلیه الحمق.

۳- الکافی: ۶/ ۴۹ ح ۶؛ التّهذیب: ۸/ ۱۱۳ ح ۳۹/ ۳۹۰؛- وسائل الشّیعه: ۲۱/ ۴۸۲ ب ۸۶ ح ۸/ ۲۷۶۴۵؛ الخیلاء: التکبر ولعل المراد بارخاء الإزار عدم الإجتناب عمّا صادفه من شهوه الفرج حراما قُبلًا و دُبراً.

وقدرتی نیست مگر برای خدا!.(۱)

دین مقدس اسلام در تمام احکام و تکالیف جوامع بشری، رعایت عدالت را در نظر گرفته و واجب کرده است: هیچ وقت دست و پای کسی را بسته به زیر چکمه های دیگری قرار نمی دهد تا هرچه دلبخواهش هست، رفتار نماید، مثلًا در مسائل زن و شوهر و والدین با اولاد، همسایه با همسایه و دهها مسایل دیگر، حقوق متقابل قرار داده و یک طرفه قضاوت نمی کند و جانب یکی را گرفته و دیگری را رها نمی سازد برای مرد در برابر زن و برای زن در برابر مرد و همچنین برای اولاد در مقابل والدین و برای والدین در مقابل اولاد وظایفی تعیین کرده است که باید هرکس به وظایف خود عمل کرده و راه خود راطی نماید؛

پس با توجه به مطلب گفته شده، و استفاده از روایات وارده عقوق بر دو نوع است؛

۱- عاق والدین بودن اولاد؛

۲- عاق اولاد بودن والدین!؛

مسائل عاق والدینی اولاد و معنای آن برای همه اجمالًا روشن است، اما عاق ولد بودن چگونه متصور است اگرچه جمله (عاق ولد) در اذهان، نامأنوس و جا نیفتاده است ولی در زبان روایات هم از آن به عقوق تعبیر شده است!.

پس وظائفی که والدین در قبال اولاد دارند باید به آنها عمل نمایند، چنانکه در انجام هر کدام از آنها قصور نمایند، عاق ولد محسوب می شوند زیرا در مقابل اجرای تک تک آنها مسؤلیت دارند.

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا علی یلزم الوالدین من ولدهما ما یلزم لهما من عقوقهما ای علی لازم می شود بر والدین از جهت عاق شدن نسبت به بچه هایشان

۱- تحف العقول ص ۱۸۹؛ مستدرک الوسائل: ۱۵/ ۴۴۴ ح ۴/ ۱۷۸۸۴.

آنچه که بر اولاد لازم شده از عاق بودن (بر والدین شان).(۱)

۲- موسی بن اسماعیل گفت: حدیث کرد مرا پدرم ازپدرش از جدش جعفر بن محمد: از پدرش از جدش علی بن حسین: ازپدرش از علی بن أبی طالب (علیهم السلام) گفت:" رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یلزم الوالدین من العقوق بولدهما (لولدهما)، ما یلزم الولد بهما (لهما) من عقوقهما لازم می آید بر والدین از عاق اولاد بودن آن مقدار که به اولاد لازم است عاق والدین نشوند (یعنی به اندازه مساوی در برابر همدیگر مسؤلیت دارند).(۲)

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یلزم الوالدین من العقوق لولدهما إذا کان الولد صالحاً مؤمناً ما یلزم الولد لهما لازم می شود بر والدین از جهت عاق شدن نسبت به بچه هایشان اگر فرزند صالح مؤمن باشد، آنچه که بر اولاد لازم شده از عاق بودن (بر والدین شان).(۳)

۴- سکونی از ابی عبداللّه از پدران گرامی اش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مانند روایت بالا را با این تعبیر فرمود: من العقوق لولدهما اذا کان الولد صالحاً از عاق ولد بودن است اگر فرزند صالح باشد.(۴)

لعنت خدا بر پدران و مادرانی که ....!!

در این بیان های ملاحظه کردید و در ادامه این گفتار نیز خواهید شنید که پدر و مادرها در برابر اولاد چه تکالیفی دارند و برای عمل به آنها ملزم هستند از قبیل

۱- بحار الأنوار: ۷۴/ ۵۸.

۲- الخصال: ۵۵ ح ۷۷؛ الفقیه: ۳/ ۳۱۱ ح ۱۵۰۸؛ التّهذیب: ۸/ ۱۱۲ ح ۳۵/ ۳۸۶- وسائل الشّیعه: ۲۱/ ۴۸۲ ب ۸۶ ح ۵/ ۲۷۶۴۲؛ مستدرک الوسائل: ۱۵/ ۱۶۸ ح ۱/ ۱۷۸۸۱ و ۱۵/ ۱۲۹ ح ۳/ ۱۷۷۴۳؛ از الجعفریات ص ۱۸۷؛ در کافی: ۶/ ۴۸ ح ۵. از زید بن علی از پدرش از جدش: نیز از رسول خدا ۶ عین آن روایت را نقل کرده است.

۳- مستدرک الوسائل: ۱۵/ ۳۶۷.

۴- الخصال: ۵۵ ح ۷۷؛ وسائل الشّیعه: ۲۱/ ۴۸۱ ب ۸۶ ح ۶/ ۲۷۶۴۳.

تربیت صحیح و باسواد کردن و شغل یابی و ازدواج و آفریدن امکانات زندگی در حد توان و وسع خود و محبت کردن و حتّی انتخاب نام نیک و دهها وظایف دیگر؛

اگر پدر یا مادر در این موارد به وظایف خود عمل کرده اند ولی اولاد بیش از حد انتظار و توقع دارند و هرقدر والدین برای آنها می پردازد و آن ها را تحویل می گیرد، باز اولاد به والدین تمرّد کرده و آنها را آزار و اذیّت می کند و حتّی شنیده شده است که بعضی از این قبیل اولاد رو در روی والدین ایستاده و با کمال بی شرمی به سرشان داد می زند (شما چرا مرا به وجود آوردید حالا که سبب ایجاد من شمائید باید تا دم مرگ خرجی مرا بدهید!!) مخصوصاً که اگر این گونه اولاد تنبل باشد و خود را به آن راه بزند و عوض تکان دادن به خود و حرکت کردن به سوی زندگی سالم: هفت متر هم زبان در آورد که دیگر واویلاست!! به همچون اولادی لعن و نفرین شده و از رحمت خدا دور خواهد بود.

اما اگر اولاد صالح و سر به زیر و احترام والدین را نگهمیدارد و در حد توان خود از هیچگونه اطاعت و خدمت در مقابل والدین فرو گذار نیست اما والدین توقع بیشتر و انتظارات نابجا و بیش از حد از اولاد دارند، باز دیده و شنیده شده است مثلًا پدر و مادرها اولاد را در دهانه گاز انبر قرار داده و به چوب و فلک می کشند که الّا و بلّا باید گفته مارا بپذیری (مثلًا در انتخاب همسر و پس ازدواج سر به سر گذاشتن با عروس و در به کار گماردن و انتخاب درس و شغل و تصمیم در کیفیت زندگی و در مسائل مادی و دهها برخوردهای غیر منطقی دیگر)؛

با این سخت گیری ها، اولاد را به رخ خود کشیده و پرده هارا دریده و اولاد را به عاق شدن وادار می سازند!! در این صورت است که این گونه والدین، در زبان اخبار مورد لعن و نفرین قرار گرفته اند!! پس در زندگی خانوادگی نه اولاد پدر و مادر را در مقابل خواسته های نفسانی و تمایلات شخصی بی منطق خود فدا نمایند و در برابر عیال و اولاد خود، غرور آنها را بشکنند و خورد نماید و نه پدر و مادرهادر صدد تحمیل خواسته های نامعقول و نامشروع خود باشند بدانند که هرکس در مقابل

دیگری مسؤلیت شرعی و وجدانی دارد برای روشن شدن گفتار بالا به روایاتی توجه فرمائید.

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا علی! لعن الله والدین حملا ولدهما علی عقوقهما.

ای علی خدا لعنت کند به والدینی که بچه هایشان را به عاق بودن وادار سازند.(۱)

۲- یا علی: لعن الله الوالدین من ولدهما ما یلزم الولد لهما من عقوقهما. ای علی خداوند لعنت کرده به والدین از سوی فرزندانشان در باره آنچه که آنها را به عاق والدین بودنشان وادار سازند (کاری کنند که اولاد را به عاق والدین بودن وادار کرده و به رخ خود بکشند).(۲)

رحمت خدا بر پدران و مادرانی که ....!!

پدر و مادرها سعی و کوشش فراوان به کار برند تا فرزندان نسبت به اطاعت کردن و خدمت نمودن به آنها تشویق شده و کمک نمایند، کاری کنند که اولاد با عشق و علاقه در نیکی کردن به آنها، آستین بالا زده و آماده هرگونه خدمت و ایثار باشند (نکته مقابل فصل قبل).

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: .... یا علی: رحم الله والدین حملا ولدهما علی برّهما. ای علی خدا رحمت کند پدر و مادری را که به بچه شان در نیکی کردن به آن ها یاری رساند.(۳)

۲- سکونی: از أبی عبد الله علیه السلام گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رحم الله والدین أعانا ولدهما علی برّهما. خدا رحمت کند به والدینی که در نیکی کردن اولاد به والدین، یاری رسانند.(۴)

۱- الفقیه ج ۴ ص ۳۷۲؛ مستطرفات السرائر: ابن ادریس الحلی ص ۶۲۱؛ بحار الأنوار: ۴۷/ ۵۸.

۲- الفقیه ۴: ۲۶۹/ ذیل ۸۲۴؛ مستدرک الوسائل: ۱۵/ ۴۴۴ ح ۱۷۸۸۲.

۳- الفقیه ج ۴ ص ۳۷۲- مستطرفات السرائر- ابن ادریس حلی ص ۶۲۱؛ الفقیه ۴: ۲۶۹/ ذیل ۸۲۴؛ مستدرک الوسائل: ۱۵/ ۴۴۴ ح ۱۷۸۸۲.

۴- تهذیب: ۸/ ۱۱۲ ح ۳۴/ ۳۸۵؛ الکافی: ۶/ ۴۸ ح ۳؛ الجعفریات ص ۱۸۷؛ وسائل الشّیعه: ۲۱/ ۴۸۰ ب ۸۶ ح ۴/ ۲۷۶۴۱.

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رحم الله من أعان ولده علی برّه خدا رحمت کندکسی را که به فرزندش در نیکی به والدین کمک نماید.(۱)

۴- کتاب فقه الرضا علیه السلام: از عالم علیه السلام روایت می کنم او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رحم الله والداً أعان ولده علی البرّ خدا رحمت کند پدری راکه به فرزندش در نیکی کردن کمک نماید.(۲)

۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رحم الله عبداً أعان ولده علی برّه بالإحسان إلیه، و التّألّف له، و تعلیمه و تأدیبه خدا رحمت کند بنده ای را که بچه اش را در احسان کردن به پدر کمک نماید و با او مهربان باشد و تعلیم و تربیت کردن او کمک نماید.(۳)

۶- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رحم الله امرئاً أعان ولده علی برّه ....(۴) خدا رحمت کند مردی (و پدری) را که به فرزندش در نیکی کردن به پدرش: کمک نماید؛

یعنی خود با فرزند محترمانه زندگی کند و با آزار و اذیت و فشار زیاد، فرزند را وادار نکند که عاق والدین شود.

عدم جبر اولاد به آداب خود

گذشت زمان چیزهائی را به پیش می آورد که به ذهن نمی آمد(۵) خواه مادی یا

۱- التّهذیب: ۸/ ۱۱۳ ح ۳۹/ ۳۹۰، بحار الانوار ج ۷۴ ص ۷۶ ح ۱۰۰، از جامع الاحادیث ص ۱۱.
۲- فقه الرضا علیه السلام ص ۴۵ از جامع الأحادیث: ۱۱ باختلاف یسیر؛ مستدرک الوسائل: ۱۵/ ۱۳۹ ح ۵/ ۱۷۸۸۵.
۳- مستدرک الوسائل: ۱۵/ ۱۳۹ ح ۹/ ۱۷۸۸۹ از کتاب الأخلاق: مخطوط.
۴- روضهالواعظین: ص ۳۶۷.
۵- مرور الزّمان یریک مالایخطرببالک گذشت زمان به تو چیزهائی را نشان می دهد که به ذهنت نمی آمد.

معنوی: اخلاقی و اجتماعی، داخلی و خارجی: خانوادگی و غیره.

زندگی و فرهنگ امروز از نظر گفتار و کردار و رفتار، با پنجاه و شصت سال قبل:

خیلی فرق دارد، بدینجهت دین مقدس اسلام به این نکته توجه خاص معطوف داشته و سفارش اکید دارد بر اینکه اولاد را به روحیات و اخلاق و رسوم خود: وادار نکرده و مجبور ننمایید!.

۱- امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: لا تقسروا أولادکم علی آدابکم فانّهم مخلوقون لزمان غیر زمانکم فرزندان خود را به آداب (و رسوم) خود وادار (و مجبور) نکنید آنها به زمانی غیر از زمان شما آفریده شده اند (گذشت زمان مسایل و رسم های نو پیش

خواهد آورد).(۱)

ارزش دختران از نظر اسلام

۱- سکونی: از أبی عبد الله علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نعم الولد البنات ملطفات مجهزات مونسات مبارکات مفلیات چه خوب است دختران لطیف اند و سائل فراهم کننده و خوگیرنده و بابرکتند و دور کننده حشرات موذی (از سر و لباس والدین) اند.(۲)

۲- سلیمان بن جعفر جعفری: از أبی الحسن الرضا علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: إن الله تبارک وتعالی علی الأناث أرق (أرأف) منه علی الذکور، و ما من رجل یدخل فرحه علی امرأه بینه و بینها حرمه إلا فرّحه الله یوم القیامه همانا خداوند به زنها مهربان تر است از مردان، هرمردی به زنی که میان او و آن زن حرمتی هست،

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲۰/ ۲۶۷ سخن ۱۰۱.

۲- الکافی: ۶/ ۵ ح ۵. مجهزات إذا أراد الأب خروجا وفی الوافی "مجهزات" أی مهیئات للامور. "مفلیات" بالفاء أی باحثات عن القمل.

شادی آفریند خدا او را در روز قیامت شاد خواهد نمود.(۱)

۳- أحمد بن عبد الرحیم: از مردی از أبی عبد الله علیه السلام فرمود: البنات حسنات والبنون نعمه، وإنما یثاب علی الحسنات ویسأل عن النعمه. دخترها حسنه و پسرها نعمتند و همانا بر حسنات ثواب داده می شود و از نعمت ها سؤال می کنند.(۲)

۴- محمد بن علی بن حسین بإسناده عن أبان بن تغلب: عن أبی عبد الله علیه السلام قال البنات حسنات، والبنون نعمه، فالحسنات یثاب علیها، والنعمه یسأل عنها.(۳)

دختران حسناتند و پسران نعمت: پس حسنات ثواب داده و از نعمت سؤال می شود.

۵- أحمد بن فضل، از أبی عبد الله علیه السلام فرمود: البنون نعیم والبنات حسنات، و الله یسأل عن النعیم و یثیب علی الحسنات پسرها نعمتند و دخترها حسنه و خداوند از نعمت سؤال می کند و بر حسنه ثواب می دهد.(۴)

۶- امام صادق علیه السلام فرمود: إذا أصاب الرجل ابنه بعث الله إلیها ملکاً، فأمرّ جناحه علی رأسها و صدرها، و قال: ضعیفه خلقت من ضعف، المنفق علیها معان. زمانی که مرد دارای دختری شد، خداوند فرشته ای را به او می فرستد پس بالهایش به سر و سینه او می کشد و می گوید: ناتوانی از ناتوان، آفریده شده است انفاق کننده به او (از سوی خداوند) یاری می شود.(۵)

۱- الکافی ۶: ۶/ ۷؛ وسائل الشّیعه: ۲۱/ ح ۱/ ۲۷۳۱۹.

۲- الکافی ۶: ۶/ ۸؛ وسائل الشّیعه: ۲۱/ ح ۲/ ۲۷۳۲۰.

۳- الفقیه ۳: ۳۱۰/ ۵، ثواب الاعمال: ۲۳۹/ ح ۱ و ۷، وسائل الشّیعه: ۲۱/ ح ۳/ ۲۷۳۲۱ و ۲۱/ ۳۶۷- ح ۲/ ۲۷۳۱۶.

۴- الکافی: ۶/ ۷ ح ۱۲؛ وسائل الشّیعه: ۲۱/ ۳۶۷ ح ۳/ ۲۷۳۲۳. اشاره إلی قوله تعالی:"(((ولتسئلن یومئذ عن النعیم" ولا ینافی ما ورد فی الأخبار بأنه الولایه فانها لبیان الفرد الکامل.(مرآت العقول)

۵- الفقیه ۳: ۳۱۱/ ۱۵۰۳ ثواب الأعمال: ۲۴۰/ ۴؛ أحد الإمامین الباقر أو الصادق ٨؛ وسائل الشّیعه: ۲۱/ ۳۶۸ ح ۵/ ۲۷۳۲۳.

۷- ابن أبی عمیر: از هشام بن الحکم: از عمر بن یزید: از أبی عبد الله علیه السلام گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من عال ثلاث بنات أو ثلاث أخوات و جبت له الجنه، فقیل: یا رسول الله واثنتین؟ فقال: واثنتین، فقیل: یا رسول الله وواحده؟ فقال: و واحده. هر کس سه دختر یا سه خواهر داشته باشد، بهشت بر او واجب می شود!، گفته شد ای رسول خدا دوتا چه؟! فرمود: اگرچه دوتاباشد، گفته شد و یکی؟ فرمود: اگرچه یکی هم باشد.(۱)

۸- سکونی گفت: به خدمت أبی عبد الله علیه السلام داخل شدم و أنا مغموم مکروب، فقال لی: یا سکونی مما غمک؟ قلت: ولدت لی ابنه فقال: یا سکونی علی الأرض ثقلها و علی الله رزقها، تعیش فی غیر أجلک (۲) و تأکل من غیر رزقک، (فسری و الله عنی)(۳) فقال لی ما سمیتها؟ قلت: فاطمه، قال آه آه (۴) ثم وضع یده علی جبهته فقال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: حق الولد علی والده إذا کان ذکرا أن یستفره أمّه (۵)، و یستحسن اسمه، و یعلّمه کتاب الله و یطهّره، و یعلّمه السباحه و إذا کانت انثی أن یستفره امها، و یستحسن اسمها، و یعلمها سوره النور، و لا ـ یعملها سوره یوسف، و لا ـ ینزلها الغرف، و یعجل سراحها إلی بیت زوجها، أما إذا سمیتها فاطمه فلا تسبها و لا تلعنها ولا تضربها. در حالی که غمگین و گرفته بودم به من فرمود: ای سکونی چه عامل غمگینی ات شده است؟ گفتم: دختری برایم متولد شده است! فرمود: ای سکونی سنگینی او بر زمین و روزی اش بر خدا و زندگی اش غیر از عمر تو است و غیر از روزی تو می خورد، (سکونی گوید:) به خدا این (نصیحت مرا شاد نمود) و غم را از من زدود، فرمود: چه نامیدی؟ گفتم فاطمه، فرمود: آه آه سپس دستش را به پیشانی

۱- الکافی: ۶/ ۶ ح ۱۰؛- الفقیه ۳: ۳۱۱/ ۱۵۰۱.

۲- أی لا ینقص من عمرک لأجلها شئ ولا من رزقک.

۳- هذا من کلام السکونی أی کشف أبو عبد الله علیه السلام الغم عنی.

۴- قاله علیه السلام لتذکّره جدتها المظلومه علیها السلام وما أصابها من مکاره الدهر.

۵- یستفره فی الموضعین أی یستکرم امّه ولا یدعو بالسبّ لأمّه واللّعن والفحش.

اش گذاشت و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حق فرزند بر پدرش، اگر پسر است به مادرش رفاه دهد (و گرامی بدارد) و با نام خوب بنامد و کتاب خدا را به او یاد دهد و او را تطهیر نماید و شنا کردن به او تعلیم نماید؛

و اگر دختر است مادرش را گرامی بدارد و نام نیک بنامد و سوره نور را به او یاد دهد و سوره یوسف را تعلیم ننماید و او را در بالاخانه ننشاند (که در دید مردم باشد و او مردم را ببیند) و در شوهر دادن شتاب نماید و اما او را که فاطمه نامیدی پس به او فحش نده و بد نگو و نزن.(۱)

۹- وقال صلی الله علیه و آله و سلم: ما من بیت فیه من البنات إلا نزلت کل یوم علیه اثنی عشر برکه و رحمه من السماء، و لا تنقطع زیاره الملائکه من ذلک البیت، یکتبون لأبیهم کلّ یوم و لیله عباده سنه خانه ای نیست در آن از دختران وجود داشته باشد، مگر اینکه هر روز دوازده برکت و رحمت از آسمان نازل می شود و زیارت فرشتگان از آن خانه منقطع نمی شود در شبانه روز برای پدرانشان، ثواب عبادت یک سال می نویسند.(۲)

خدایا برایم دختری ده

در مجالس ترحیم زیاد دیده شده است هرکس دختری نداشته باشد، ماتمش سوت کور و بی سر و صدا و کم رنگ و سرد و خاموش سپری می شود، اما اگر دارای دختر یا دخترانی باشد، مجالس پر رونق و گرم و پرهیاهو می گردد زیرا دختر است که برای پدر و مادر، واقعاً اشک می ریزد و می سوزد و خاطره اش را زنده نگهمیدارد (و مجلس سوگواریش را گرم می کند)!.

۱- أبان بن عثمان: از محمد واسطی: از أبی عبد الله علیه السلام فرمود: إنّ (أبی) إبراهیم علیه السلام سأل ربّه أن یرزقه ابنه تبکیه و تندبه بعد موته. همانا پدرم ابراهیم علیه السلام از

۱- الکافی: ۶/ ۴۸ ح ۶؛ التّهذیب: ۸/ ۱۱۲ ح ۳۶/ ۳۸۷؛ وسائل الشّیعه: ۲۱/ ۴۸۱ ب ۸۷ ح ۱/ ب ۸۷ ح ۱/ ۲۷۶۴۷.

۲- شجره طوبی: ۲/ ۳۷۵.

خدا درخواست نمود برایش دختری دهد که بعد از مرگش به او ناله سر دهد و بگرید.(۱)

بلی دخترانند که با اشک بی پایان چشمان خود، خاک قبر و آرامگاه پدر و مادر را سیراب می کنند و مادام العمر در فراق آنها گریانند و به دست فراموشی نمی سپارند.

رقیه سه ساله سالار شهیدان، در کوه و دشت و بیان و خیابان راه شام و خرابه آن با دیده نالان و سینه سوزان، از عمه غمگسارش، دائم سراغ بابا را می گیرد و رسیدن به اورا می خواست، اما چه فایده با آه و ناله و به آغوش گرفتن سر مطهر بابا لب به لب گذاشته و هی می گرید و می گوید:

یا ابتاه من الذی خضبک بدمائک (پدر چه کسی محاسنت را با خونت خضاب کرد)

یا ابتاه من الذی قطع وریدک (چه کسی رگ گردنت را برید)

یا ابتاه لیتنی لک الفدا (ای پدر کاش من قربانت می شدم)

یا ابتاه لیتنی توسدت التراب و لا اری شیبک مخضباً بدما (ای پدر کاش خاک مرا در آغوش می کشید تا محاسنت را به خون رنگی نمی دیدم (معالی السبطین).

غسل و دفن حضرت رقیه

هنگامی که زن غساله بدن حضرت رقیه را غسل می داد، ناگاه دست از غسل کشید و گفت: سرپرست این اسیران کیست؟ زینب (علیه السلام) فرمود چه می خواهی زن غساله گفت: چرا بدن این طفل کبود است، آیا به بیماری مبتلا بوده است؟ حضرت در پاسخ فرمودند: ای زن او بیمار نبود، این کبودها آثار تازیانه و ضربه های دشمن است.(۲)

۱- الکافی: ۶/ ۵ ح ۳، مؤلّف کتابی بنام(والدین دو فرشته جهان آفرینش) در اختیار عزیزان، قرار داده است که برای مبلّغان محترم قابل استفاده است.

۲- (الوقایع والحوادث ج ۵ ص ۸۱).

من للارامل و الایتام و من للنساء الحاسرات و عمّاتی المسلوبات کیست بعد از تو به زنان بیوه و یتیمان بی پدر رسیدگی کند و به زنان سربرهنه و عمه های لباس به غارت رفته ام، سرکشی نماید آن قدر از این نوع کلمات وجملات دلسوز و درد آور میگوید و می گرید و با آن وضع اسف بار، جان بجان آفرین تسلیم می کند و بازماندگانش را غرق در عزا می نماید.

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

آیا امام حسین علیه السلام دختری به نام رقیه داشت یا خیر

حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) دختری به نام رقیه داشتند که در سن سه سالگی در خرابه شام به شهادت رسید (منتخب التواریخ ص ۲۹۹) مادر حضرت رقیه مطابق اکثر نقل ها «ام اسحاق» نام دارد که فضایل و مناقب بسیاری را برای آن بانو بر می شمارند.(۱)

حضرت رقیه در ماه شعبان چشم به جهان گشود، سن مبارک آن حضرت هنگام شهادت سه سال بود.

عبدالوهاب بن احمد شافعی مصری مشهور به شعرانی (م ۹۷۳ ق) در کتاب المنن باب دهم نقل می کند، نزدیک مسجد جامع دمشق بقعه و مرقدی وجود دارد که به مرقد حضرت رقیه (علیه السلام)، دختر امام حسین (علیه السلام) معروف است و بر روی سنگی واقع در درگاه آن مرقد نوشته شده است «این خانه، مکانی است که به ورود آل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و دختر امام حسین (علیه السلام) حضرت رقیه شرافت یافته است.

مورخ خبیر عمادالدین حسن بن علی بن محمد طبری، هم عصر خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب کامل بهایی می نویسد دخترک سه چهار ساله ای که خاندان امام حسین (علیه السلام) در خرابه شام شب هنگام، خواب پدر را دید و بهانه پدر

۱- (ترجمه ارشاد ج ۲ ص ۱۹۷)

نمود یزید گفت: سر پدر را برایش ببرند، سر مقدس را آورده و در کنار دختر قرار دادند، آن دختر از غم پدر فریادی برآورد و جان داد.

نام حضرت رقیه علاوه بر کتب مشهوری چون لهوف و ... در قصیده سوزناک سیف بن عمیره، صحابی بزرگ امام صادق (علیه السلام) آمده و علمای بزرگی همچون شیخ طوسی، نجاشی، علامه حلی و ... به آن تصریح کرده اند از (ستاره درخشان شام)

نظرات مراجع عظام تقلید در مورد حضرت رقیه (س)

آیات عظام مکارم شیرازی و نوری همدانی نظر خود را در خصوص وجود مضجع شریف دختر سه ساله حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) اعلام کرده اند.

شکی نیست که دختر کوچکی از امام حسین (علیه السلام) در شام از دنیا رفت و در آنجا دفن شد و حرم فعلی منسوب به همان دختر است، اما این که نام آن دختر رقیه بوده یا نام دیگری داشته در بین دانشمندان اسلامی اختلاف نظر وجود دارد هر چند معروف این است که نامش رقیه است.

به گزارش حوزه نیوز، پنجم صفر سالروز شهادت ریحانه امام حسین (علیه السلام) حضرت رقیه (س) است که سندی بر مظلومیت خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد، عده ای از ارادتمندان به ساحت قدسی اهل بیت (علیهم السلام) در پاسخ به شبهه ای که در برخی محافل مطرح شده نظر دو تن از مراجع عظام تقلید شیعه در این خصوص را با طرح ۴ سؤال جویا شده اند.

۱- صحت وجود دختری با مشخصاتی که ارباب مقاتل در مورد کیفیت شهادت آن بزرگوار نقل کرده اند (درخرابه شام) چیست؟

۲- صحت انتساب چنین دختری به امام حسین (علیه السلام) چگونه می باشد؟

۳- صحت انتساب حرم موجود در نزدیک دمشق به دختری به نام حضرت رقیه (علیه السلام) چگونه است؟

۴- با توجه به موارد گفته شده و پاسخ های حضرت عالی انجام نذر و ادای آن دارای چه حکمی است؟

متن کامل نظرات این دو مرجع تقلید تقدیم می گردد

پاسخ آیت الله مکارم شیرازی

بسمه تعالی

شکی نیست که دختر کوچکی از امـام حسـین (علیه السـلام) در شـام از دنیـا رفت و در آنجـا دفن شـد و حرم فعلی منسوب به همان دختر است، اما این که نام آن دختر رقیه بوده یا نام دیگری داشـته در بین دانشمندان اسلامی اختلاف نظر وجود دارد هر چند معروف این است که نامش رقیه است.

همیشه موفق باشید.

پاسخ آیت الله نوری همدانی

بسمه تعالی

در کتاب هایی چون کامل بهائی و نفس المهموم و کتاب های معتبر دیگر دختر خردسالی که برخی نام او را رقیه نامیده اند و در شام به شـهادت می رسد، برای امام حسـین (علیه السـلام) ذکر کرده اند و اگر کسی برای آن حضرت نذر کند، باید آن را ادا نماید و مضجع موجود در دمشق متعلق به آن حضرت است.(۱)

۱- تنظیم: موسوی گروه دین و اندیشه تبیان.

مجلس ۶۵ صله رحم با یک جرعه آب یا با یک سلام و عفو و بخش!

بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

قال اللّه عزّ و جلّ

۱- یا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالًا کَثِیراً وَ نِساءً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی تَسائَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحامَ إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلَیْکُمْ رَقِیباً نساء: ۱ ای مردم! از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید! همان کسی که همه شما را از یک انسان آفرید؛ و همسر او را (نیز) از جنس او خلق کرد؛ و از آن دو، مردان و زنان فراوانی (در روی زمین) منتشر ساخت. و از خدایی بپرهیزید که (همگی به عظمت او معترفید؛ و) هنگامی که چیزی از یکدیگر می خواهید، نام او را می برید! (و نیز) (از قطع رابطه با) خویشاوندان خود، پرهیز کنید! زیرا خداوند، مراقب شماست.

۲- وَ الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ رعد: ۲۵ آنها که عهد الهی را پس از محکم کردن می شکنند، و پیوندهایی را که خدا دستور به برقراری آن داده قطع می کنند، و در روی زمین فساد می نمایند، لعنت برای آنهاست؛ و بدی (و مجازات) سرای آخرت!

در آیات قرآن و احادیث اهل بیت، فراوان دیده می شود که، در باره نیکی به أرحام «و هم خونان» دستور اکید داده شده است؛ فرموده اند صله رحم، عمر آدمی را طولانی می کند، بهر قدمی که به سوی رحم برداشته شود، چه حسناتی نوشته شده و چه سیّئاتی محومی گردد و چه درجاتی را بالا می برد.

حتّی اگر کسی قدرت بردن هدیه ای را نداشته باشد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«صِلوا الأرحام و لو بالتّسلیم» ارحام خود را اگرچه با سلام دادن باشد، وصل کنید

پدر و مادر و اولاد و خواهر و عمو و عمّه و دایی و خاله و اولاد اینها، از جمله ارحامی هستند که باید حالشان مرتّب، پرسیده شود.

در برابرآن قطع رحم «بریدن از ارحام» عمر انسان را کوتاه و مورد لعنت پروردگار و ملائکه و جنّ و انس قرار می گیرد.

حتّی از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «من در پنج آیه از آیات قرآن مجید یافتم که، به قاطع رحم لعن گردیده است.»

واقعاً چه بد خصلتی است که انسان، عزیز خود را چشم براه گذاشته و همیشه او را در حال انتظار نگهدارد، حتّی یک قدم به خودش زحمت ندهد، که حالی از او بپرسد.

قال أبو عبداللّه علیه السلام: «صِلْ رَحِمَکَ و لو بشربهٍ من ماء»(۱) «رحم خود را وصل کن اگرچه با یک جرعه آب دادن باشد»

به چند حدیث کوتاه از میان هزاران حدیث، توجه فرمائید که، اهمیّت صله رحم واثرات آن را بیان می نماید.

۱- «صله الرّحم تهوّن الحساب»(۲) «صله رحم حساب را «در روز قیامت» آسان می کند.»

۲- «الرّحم حبل ممدود من ألارض الی السّماء»(۳) «رحم ریسمان کشیده ای میان زمین وآسمان است.»

۱- وسائل: ج ۲۱ ص ۵۳۹/ ۶؛ کافی: ج ۲ ص ۱۲۱/ ۹؛

۲- بحارالأنوار: ج ۴۷ ص ۱۶۳/ ۲۲؛

۳- بحارالأنوار: ج ۷۴ ص ۱۸۷/ ۱۷؛

۳- «الرّحم شجنه من اللّه»(۱) «رحم شعبه ای است از رحمت خدا.»

هر عمل نیک یا بد دارای خاصیت ها و اثراتیست که چه بخواهد و نخواهد، به خود صاحب عمل بر می گردد، مانند زهر نوشنده را از میان بر می دارد و آتش که بخواهی و نخواهی، می سوزاند و آب در خشکی زیستان را خفه می کند، خشکی، آبزیان را، هلاک می کند، وسیله تیز، به جنس نرم بکشی می برّد و دهها مثال دیگر.

اعمال انسان ها هم دارای خواص مخصوص است، مثلاـ نیکی به والدین و صله ارحام، خاصیتش این است که هم عمر را طولانی میکند و برکت مال را هم زیاد می نماید، خوشحال کننده و نشاط آوراست و برعکس آن عاق والدینی و قطع رحم عمر را کم و برکت از مال آدمی می برد و روی خوشحالی را نمی بیند به چند روایت نیز در این مورد دقت کنید و حفظ کنید.

۱- «صله الرّحم تزید فی العمر و تُنفی الفقر»(۲) «صله رحم عمر را زیاد و فقر را می زداید.

۲- «صله الرّحم تُعمر الدّیار»(۳) «صله رحم سرزمین هارا آباد می کند.»

۳- «صله الرّحم تزکّی الاعمال «(۴) «صله رحم اعمال را پاکیزه می کند.»

۴- امام صادق علیه السلام فرمود: صله رحم و نیکی کردن، البته حساب را آسان و ازگناهان نگهمیدارد فصلوا ارحامکم وبرّوا باخوانکم ولو بحسن السلام وردّالجواب (۵) پس صله ارحام بکنید و به برادرانتان، نیکی کنید اگرچه با سلام کردن خوب و جواب دادن به سلام (آنها).

۵- وفرمود: ما نمیدانیم چیزی عمر را زیادکند مگر صله رحم حتی اگر کسی عمرش سه سال باشد سی سال هم زیاد می کند می شود سی وسه سال و اگر قطع

۱- بحارالأنوار: ج ۲۴ ص ۱۹۴/ ۲۰؛
۲- بحارالأنوار: ج ۷۴ ص ۱۰۳/ ۹؛
۳- بحارالأنوار: ج ۴۷ ص ۱۶۳/ ۱۹؛
۴- بحارالأنوار: ج ۷۴ ص ۹۱/ ۷؛
۵- جامع السعادات: ۲/ ۲۵۵.

رحم کند عمرش سی وسه سال باشد می شود سه سال.(۱)

در برابر این روایات به روایات ذیل نیز توجه نمائید.

۱- «قطیعه الرّحم تورث الفقر»(۲) «بریدن رحم ببار آورنده فقر است.»

۲- «قطیعه الرّحم تورث الهمّ»(۳) «بریدن رحم باعث همّ غم است».

۳- «قطیعه الرّحم لتذران الدّیار بلاقع»(۴) «قطع رحم سرزمین را بی آب و

علف می کند (ویران می سازد).

۴- امیرمؤمنان: علیه السلام در خطبه ای فرمود: أعوذ باللّه من الـذّنوب الّتی تعجّل الفناء به خدا پناه می برم ازگناهانی که به فنا (و تباه) شدن، شتاب ورزد.

عبداللّه بن کوای یشکری بلند شد و گفت: ای امیرمؤمنان: علیه السلام آیا می شود گناهانی که فانی شدن را شتاب بخشد توضیح دهید؟! فرمود: بلی وای برتو قطع رحم است، همانا اهل بیتی هستند گردهم می آیند و بهمدیگر می رسند درحالی خودشان گناهکار (وفاجرند) خداوند به آنها روزی می دهد و هستند اهل بیتی که از همدیگر بریده اند و متفرقند، خداوند از نعمت های خود، محرومشان می کند درحالی که پرهیزکارانند.(۵)

۵- امام صادق علیه السلام فرمود: اتّقواالحالقه فانّها تمیت الرّجال قیل وماالحالقه قال قطیعهالّرحم. بترسید از حالقه آن مردان را می کشد! گفته شد حالقه چیست؟ فرمود:

قطع رحم.(۶)

باتوجه به این روایات که نمونه ای از صدها روایت در این باره است، می فهمیم که صله رحم دارای چه اثرات مثبت و خلاف آن چه خواص منفی دارد.

اعمال و رفتار بزرگان دین و امامان، در هر زمینه ای الگوی ماست، با این که

۱- جامع السعادات: ۲/ ۲۵۶ از اصول کافی باب صلهالرحم و سفینهالبحار ج ۱ ص ۵۱۴..

۲- بحارالأنوار: ج ۵۱ ص ۲۶۳/ ۱۱؛

۳- بحارالأنوار: ج ۷۴ ص ۱۳۲/ ۹؛

۴- سرچشمه حیات ص ۲۷۰. از بحارالأنوار: ج ۱۰۴ ص ۲۰۸/ ۸؛

٥- جامع السعادات: ٢/ ٢٥٢.

٦- جامع السعادات: ٢/ ٢٥٢.

بعضی از ارحامشان درباره آنها ستم روا می داشتند حتی در دربار خلفای جور، به ریختن خونشان سعایت می کردند و فتوا می دادند، باز در باره آنها نیکی می کردند و از هیچ کمکی، مضایقه نمی نمودند!.

ازخدای توانا می خواهیم که مارا جزء صله ارحام کنندگان قرار داده و از این فیوضات محروم نفرماید انشاالله.

بد نیست در این مورد به مطلبی که در مورد صله ارحام خیلی باید رعایت شود و اعمال گردد و سر مشق قرار گیرد صفت عفو و بخش است، زیرا در میان ارحام، دائم رفتارهای موذیانه و رنج دهنده، وجود دارد پس اگر اقربا و اعضای فامیل، در میان خود، عفو و گذشت را، رواج ندهند، همیشه با یکدیگر، در گیر و قهر کننده و با ناراحتی های روانی و کینه توزی و عداوت ورزی، زندگی خواهند کرد.

پس در دنیا از جمله صفات برجسته و ممدوح و مورد توجه انسان ها و مشمول عنایت و رحمت پروردگار عالمیان، صفات بردباری وعفو و گذشت است که در تمام جوامع بشری، دارای ارزش خاص و مورد ستایش بنی آدم، قرار گرفته است، و نیز ادیان آسمانی، از آنها تمجید مخصوص نموده و همگان را برای متخلق به آن اخلاق و متصف به آن صفات بودن، دعوت کرده وتشویق نموده اند.

دین مقدس اسلام از آن ادیان مستثنی نبوده، بلکه کاملتر از آنها در این مورد بحث، و بیاناتی دارد که شایان توجه است.

۱- وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً فرقان: ۶۳ بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی تکبّر بر زمین راه می روند؛ و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آنها سلام می گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند)؛

۲- خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِینَ اعراف: ۱۹۹ (به هر حال) با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر، و به نیکی ها دعوت نما، و از جاهلان روی بگردان (و با آنان ستیزه مکن)!

۳- فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ زخرف: ۸۹ پس (اکنون که چنین است) از آنان روی برگردان (و درگذر) و بگو: «سلام بر شما»، امّا بزودی خواهند دانست حق با کهِ بود!.

۱- امام صادق علیه السلام فرمود: ثلاث من مکارم الدنیا و الاخره تعفو عمّن ظلمک و تصل من قطعک و تحلم اذا جهل علیک (۱) سه صفت از صفات و پسندیده گرامی دنیا و آخرت است، کسی را که به تو ستم نموده، ببخشی و از کسی که قطع رحم نموده، صله ارحام انجام دهی و کسی که به تو نادانی کرده است را ببخشی.

۲- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علیکم بالعفو فانّ العفو لایزید العبد الّا عزّاً فتعافوا یعزّکم اللّه.(۲) برشما باد بخشیدن زیرا عفو برای بنده نمی افزاید مگر عزت، پس همدیگر را ببخشید تا خدا شما را عزیز نماید.

۳- امام زین العابدین علیه السلام فرمود: وقتی که روز قیامت شد و خداوند همه را در یک بیابان جمع کرد، منادی ندا می کند أین أهل الفضل صاحبان فضل کجایند؟! گروهی از مردم بلند می شوند، فرشتگان آنهارا ملاقات کرده و از آنها می پرسند؟

وماکان فضلکم فیقولون کنانصل من قطعنا و نعطی من حرمنا و نعفوا عمّن ظلمنا قال فیقال لهم صدقتم ادخلوالجنّه.(۳) چه بود فضیلت شما؟ گویند ما صله رحم انجام می دادیم هرکس از ماقطع رحم می کرد، و عطا می کردیم به هرکهِ مارا محروم می نمود و می بخشیدیم کسی را که به ما ستم روا می داشت، به آنها می گویند راست گفتید داخل بهشت شوید.

در این مورد روایات باتعبیرهای گوناگون زیاد است که مجلس ما بیش از این را اقتضا نمی کند. به چند جریان تاریخی توجه فرمائید.

یکی از خدمتکاران امام سجاد علیه السلام ظرفی که در دست داشت به سر حضرت

۱- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۱۶۲.

۲- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۱۶۲.

۳- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۱۶۲.

افتاد و زخمی کرد، امام به او نگاهی کرد، او گفت: والکاظمین الغیظ، فرو نشانندگان خشم خود، امام فرمود: کظمت غیظی، خشمم را فرو بردم گفت: والعافین النّاس، بخشندگان مردم فرمود: قدعفوت عنک ترا بخشیدم، گفت: إِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ، خداوند مزد خوبی کنندگان را ضایع نمی کند فرمود: قدأعتقتک، آزادت کردم.

روزی نوزادی از دست یکی از کنیزان آن حضرت افتاد و جان داد، امام ناراحتی اورا دید فرمود: برو تورا آزادکردم!.

می بینیم امام بدون اظهار غیظ و غضب، چگونه از یک خطاکار گذشت می کند.

مردی از شامیان به مدینه آمد تا با فرزندان امیرمؤمنان علیه السلام مقابله کرده و هتّاکی نماید و آن ها اورا بکشند، تا (بنا به عقیده خود) شهید راه حق شود چون معاویه آنها را بدین صورت تربیت کرده بود.

وقتی که وارد مدینه شد دید گروهی دور یک شخصی را گرفته اند و با احترام خاص او را می برند، پرسید آن شخصیت کیست؟ گفتند حسن بن علی علیهما السلام است، گفت: اللّه أکبر ببین خدا چقدر از این خاندان بیزار است، می داند من به خاطر سبّ این ها از شام تا اینجا پاپیاده آمده ام که اولین برخوردم بابزرگ این هاست.

پیش امام علیه السلام آمد و هرچه از دهنش آمد، نثار حضرت کرد، اطرافیان خواستند او را ساکت و یا اذیت کنند، امام فرمود: کاری نداشته باشید! آن قدر گفت تا خسته شد در آخر گفت: حسن بن علی با توأم این همه حرف ها را به تو می گویم چرا عکس العمل نشان نمی دهی و دستورقتل مرا صادر نمی کنی مرابکشند تا در راه اسلام شهید شوم!!.

امام فرمود: یا أخاالعرب می بینم غریبی و تازه از راه رسیده ای که مشکلی تورا وادار به گفتن این حرف ها نموده است، اگر پول و خرجی نداری به تو کمک کنم و اگر برای استراحت منزل نداری، منزل دهم و اگر لباس نداری، لباس دهم و حتی اگر به عیال نیاز داری برایت عیال اختیار نمایم و. و.

شامی به فکر فرو رفت و بعد از مدتی سکوت، در برابر امام ایستاده گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خدا به هیچ کدام این ها که گفتی، نیازی ندارم اللّه أعلم حیث یجعل رسالته خدا خود داند که رسالتش را در کجا قرار دهد (و کدام خانواده به این مقام شایستگی دارد که به او عنایت نماید) یابن رسول اللّه معاویه خاندان شمارا جور دیگر به ما معرفی کرده بود الان می بینم مسئله غیر از این هاست به خدا قسم هنگام بیرون آمدن از شام در روی زمین به شما دشمن تر از من کسی نبود و الان برمی گردم در روی زمین و زیر آسمان برشما از من دوست تر پیدانمیشود!.

بادقت در زوایای این جریان می فهمیم که عفو و بخش و حلم و برد باری، کار خود را کرد و دشمن با آن قساوت را بر دوست با آن علاقه، برگردانید و دگرگون ساخت.

نظیر این جریان قضیه امام زین العابدین علیه السلام با برادر یا برادر زاده اش بودکه در برابر امام ایستاد و خود امام و مادرش را ناسزا گفت و رفت، اصحاب گفتند: یابن رسول اللّه چرا جواب اورا ندادی و یا اجازه ندادی ما به سزای عملش برسانیم، فرمود دوست دارید برویم جوابش را بدهم، همراه اصحاب به در خانه او رسیدند و در را زدند خدمتکار بیرون آمد و برگشت او را از آمدن امام با اصحاب مطلع ساخت، او به خیالش که امام برای تلافی آمده و شمشیر برداشت و بیرون آمد، دید حضرت قیافه انتقام جوئی ندارد، امام فرمود: آن نسبت ها که به من ومادرم دادی، اگر واقعیت دارد خداوند من و مادرم را ببخشد و اگر ناحق گفتی، خداوند تورا ببخشد، برویم!! آن شخص این بزرگواری را که از امام دید به قدم مبارکش افتاد و گفت: آقا مراببخشید من ناحق گفتم: و من اشتباه کردم، آن گاه امام رو به اصحاب فرمود: آیا این پاسخ نیکو نبود؟ همه گفتند: بلی کار شما درست است.

روزی مالک اشتر قدس سره از بازار کوفه رد می شد و لباس سفید بتن داشت یکی از قهوچی ها از این هیئت مالک خوشش نیامد و ظرف تفاله چائی را به سوی مالک انداخت و تمام لباس اورا آلوده کرد، مالک بدون توجه گذشت.

همسایه هااطراف او را گرفتند و گفتند: خودت را بیچاره کردی مگر نشناختی او کیست؟ گفت: نه فقط می بینم شخص سبک و عوضی است آن چه لباسیست او پوشیده است؟!، گفتند: بابا او فرمانده کل قوای امیرمؤمنان: علیه السلام مالک اشتراست الان بر میگردد و به حساب تو می رسد.

قهوچی پشت سر مالک اشتر قدس سره دوید تا رسید دید مالک وارد مسجد کوفه و بلافاصله نماز شروع کرد وقتی سلام نماز راگفت، قهوچی به پایش افتاد هی می گفت: آقا مرا ببخشید، فرمود: تو چکار کرده ای از ترسش نتوانست، آخر باتب و لرز گفت: من آنم که به روی لباس شما تفاله چایی انداختم!!.

فرمود: من که رویم را به سوی تو برنگرداندم و تورا نشناختم و من در مسجد کاری نداشتم و چون تو این کار را کردی دانستم که خدا از این کار تو خوشش نیامد وارد مسجد شدم و دورکعت نماز خواندم و ازخدا خواستم که ترا ببخشد (برو بکارت برس)(۱).

ابن ابی الحدید معتزلی شارح نهج البلاغه می گوید: اگر کسی قسم یاد کند خداوند درمیان عرب و عجم فردی شجاع تر و قدرتمندتر از مالک اشتر بجز مولایش علی علیه السلام کسی را نیافریده است من اورا در این سوگندش گناهکار نمیدانم.

حال جریان بالارا باآن سمت ها و قدرت های مالک بسنجید ببینید این شخصیت دارای چه عفو و بخش و صاحب چه حلمی بوده است که امیرمؤمنان علیه السلام در باره او فرمود: کان مالک لی کما کنت لرسول اللّه مالک برای من آن گونه بود که من به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم.

اینها پرورش یافتگان کسی هستند که هگام شهادتش در باره قاتلش، چه سفارش های مؤکّدی داشت، تا با او خوش رفتاری کنند و با او مدارا نمایند.

در وصایای امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: یا بنی عبد

۱- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۱۵۲.

المطلب لاـ الفینکم تخوضون دماء المسلمین خوضا تقولون قتل امیر المؤمنین، الاـ لا تقتلن بی الّا قاتلی، انظروا اذا أنا مت من ضربته هذه فاضربوه، ضربه بضربه، و لا تُمَثّلوا بالرجل: ای فرزندان عبد المطلب! مبادا بعد از شهادت من در خون مسلمانان غوطه ور شوید و بگوئید امیر مؤمنان کشته شد، و به بهانه آن خونهائی بریزید، آگاه باشید تنها قاتل من (عبد الرحمن بن ملجم مرادی) کشته خواهد شد،

درست دقت کنید هنگامی که من از این ضربه ای که او بر من زده است شهید شوم تنها یک ضربه کاری بر او بزنید و بعد از کشتنش بدن او را مثله نکنید.

عزیزان باید خیلی زحمت کشید تا به این مراتب و مقامات برسیم.

زندگانی امامان و بزرگان و پرورش یافتگان این خاندان، پر است از این بزرگواری ها و سیادت ها اما در مقابل این ها گروهی بودند که هر ظلم و ستمی از دستشان می آمد، درباره این خانواده و نسل آنها، کوتاهی نمی کردند.

پیغمبر بزرگوار اسلام آن همه ستم ها از مکه ای ها دید و کشید تا جائی که فرمود:

ماأوذی نبیّ مثل ما أوذیت هیچ پیغمبری به اندازه من اذیت کرده نشد.

اما وقتی که به مکه غالب شد یکی از اصحاب گفت، ألیوم یوم الملحمه امروز روز انتقام است، فرمود: نه ألیوم یوم المرحمه امروز روز مرحمت و بخشندگی است!!.

مردم مکه در برابر آن همه ظلم و جنایت ها که منتظر یک فرمان قتل عام بودند، دیدند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فریاد کشید، اذهبوا أنتم الطّلقاء. بروید شما آزاد شدگانید، با این یک جمله کوتاه فرمان عفو عمومی را صادر فرمود، اما آنها با حرایم عصمت او در وقایع مختلف مخصوصاً بعد از واقعه کربلا در کوفه و شام و طول راهها چه رفتارهائی کردند و مصیبت هائی را به آنها روا داشتند.

بلی چرخش زمان اوضاع را عوض کرد روزی هم نسل و فرزندان همان طلقاء در اریکه قدرت نشستند و سلطنت کشور اسلام را قبضه کردند و دست انتقام، بهتر بگم تخلیه کینه ها و عقده خالی کردن ها، به سوی خاندان صاحب این گذشت و

سیادت، باز شد و کار را به جائی رساندن که تمام عزیزان و جگر گوشه گان همین شخصیت ممتاز جهان آفرینش، در صحرای سوزان دشت کربلا از دَمِ شمشیر گذراندند و خاندان عصت و طهارتش را آواره دشت و بیابان و سرگردان شهرها و روستاها کردند.

در طول راه چه زخم زبانها و توهین ها که نشنیدند و به سر بچه های بی پدر و بی سر پرست چه تازیانه ها که فرود نیاوردند و به اشک چشم آن یتیمان، کوچترین اعتنائی نکردند و به مجالس عام نا محرمان، کشیدند.

اف بر این گذر زمان و چرخش فلک که آنچه را که به عقل نمی آید را پیش می آورد و به سر مظلومان و ستمدیدگان، نثار می کند.(۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی ؛ ج ۲ ؛ ص۱۳۷

نوئی که هنگام رفتن به مسجد، قبلًا بادستور پدر چراغهای مسجد را خاموش می کردن و نُه برادر دوش را می گرفتند، مبادا چشم نامحرمی به او متوجه شود، روزی هم همین بانوی بزرگوار در مجلس ابن زیاد در کوفه و در مجلس یزید در شام در میان مردان نامحرم مسلمان و خارج از اسلام نشسته با کمال رشادت و شجاعت و شهامت، روبه سوی ستمگر تاریخ (یزید) گرفته و فریاد سر می دهد أمن العدل یابن الطلقاء تخدیرک حرائمک .... آیا از عدالت است ای فرزند آزاد شده (جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) حریم های خود را در پشت پرده نگهداشته و حرائم عصمت وطهارت را اسیر و در دشت و بیابان، بگردانی؟!!!.

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین"

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

مجلس ۶۶ اعلان جنگ به ربا خواران

یکی از بلاهای خانمان سوز و گرفتاری های بنیاد بر انـداز در جامعه بشـری، ربا و ربا خواری است، هرجا و منطقه یا شخصـی، گرفتار این بلای زنـدگی بر باد دهنـده شود، برای همیشه بیچاره و محو و نابود خواهـد شـد، با تجربه فراوان، ثابت شده است، اگر این بلا وارد خانه یا اجتماعی شود، روی خوشی و خرمی نخواهد دید.

خداونـد متعال، برای صاحب هیچ گناهی اعلام جنگ نکرده است، مگر به ربا خواران، زیرا این بلا در هر جامعه برای خود جا بـاز کنـد، اقتصاد آن را فلج کرده و زنـدگی انسان ها را به تباهی و نابودی خواهـد کشـید، در نتیجه مردم به رفع نیازها و دور ساختن گرفتاری های خود، سرگرم و مشغول گشته، از معبود و دستورهای او، غفلت خواهد کرد.

در دوران عمر خود زیاد دیده و شـنیده ایم کسـی که به کمند ربا خواری گرفتار شده، خاکستر نشـین گردیده و لب خندی در لب های او دیده نمی شود.

رباخواری جنگ با خداست، ربا از هفتادبار عمل نامشروع با مادر، بدتر است

در روایات آمده که هر یک درهم رباخواری از هفتاد بار عمل نامشـروع در کنارخانه خدا بدتر است. در قرآن هم خوردن ربا را اعلام جنگ خـدا با گیرنده معرفی کرده است. تندتر از این تعابیر در کتاب و سـنت درباره هیچ یک از اعمال ناصواب ذکر نشده است.

ربـا خـوار از آثـار خیر و برکـت معنـوی کـه در کسب و کـار و جنبش و سـعی در تحصـیل معـاش است محروم است چنـانچه رسولخدا صلی الله علیه و آله می فرمایند عبادت هفتاد قسم است و افضل اقسام آن طلب مال حلال است. و نیز

فرمودنـد تـاجر راست گفتـار درست کردار بـا انبیا محشور است و صورتشماننـد ماه شب چهارده می درخشـد. مال ربوی هر چند فراوان باشد عاقبتش بی برکت است چنانچه تجربه ثابت کرده مال ربوی دوام ندارد و عذابش برایش می ماند.

تایک دهی بخلق دو خواهی زحق جزا* آنرا ربا شمر که شمردی عطای خویش

برای توضیح بیشتر در مورد ربا و مسائل شرعی آن به این عرایضم توجه نمائید.

ربا یکی از گناهان کبیره است و در احادیث فراوانی از پیامبر اسـلام و ائمه اطهار علیهم السـلام تصـریح به کبیره بودنش نموده اند و نیز از جمله گناهانی است که در قرآن مجید بر آن وعده عذاب داده شده است بلکه تشدید عذاب آن را بیش از بسیاری از گناهان کرده است.

بعضـی برای آنکه از زحمت کار و فعالیت آسوده باشـند و ضـمنا از پول خود استفاده کنند آن را به دیگران قرض می دهند و در برابر آن سود می گیرنـد روشن است که این پول یـا به کسـی وام داده شـده است که از فرط احتیـاج و استیصال دست نیاز دراز کرده است و برای تامین مخارج روزانه و یا تهیه منزل و وسایل و لوازم آن و یا ادای بـدهی و یا مـداوای مریض خود پول گرفته است در این صورت سود گرفتن از او ظلم بزرگی است چون او حتی اصل پول را به زحمت باید پس بدهد تا چه رسـد به سود آن و اینگونه اشخاص معمولا باید بکوشند تا از حاصل کار خود فقط سود پول ربا دهنده را تأمین کنند و دائما زیر بار قرض بمانند یا به قرض آنان افزوده شود.

و اگر کسـی پـول را برای توسـعه کشـاورزی و حرفه و کـار خـود گرفته است در این صورت درست است که از این پول سود میبرد امـا بایـد مقـداری از حاصـل دسترنـج و فعـالیت خود را به صورت ربـا به جیب صاحب پول سـرازیر کنـد با اینکه کار او همیشه در معرض آفـات و خسـارات است و حتی ممکن است در کـار خود ضـرر کنـد امـا صاحب پول خود را مسـئول ضـرر نمیداند و سود خود را مطالبه می کند.

و بـدین ترتیب وام دهنـده خود از فعـالیت در کارهـای مفیـد تولیـدی و معاملاـت بـاز مانـده است و آسوده به چپاول دسترنج دیگران مشغول است و این وضع همیشه

باعث تراکم ثروت، نزد جمع معدودی میشود که به دنبال آن اختلاف طبقاتی عمیق و زور گوئی و تحکم از یک طرف و بدبختی و اسارت از طرف دیگر است.

آری ربا خواری یک نوع استثماری است که به دنبال آن استعباد و استعمار می آید و این مخصوصا در مقیاسهای بین المللی مشهود است چون بدهکاری که حد اکثر تلاش خود را فقط در پرداخت سود وام میتواند صرف کند گذشته از اینکه همیشه ثمره کارش را دیگران میبرند خواه نا خواه تا حدی تسلیم و فرمان بردار طلبکار هم هست چون از سخت گیری وام دهنده هراس دارد.

آیات

۱- و ۲- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا ما بَقِیَ مِنَ الرِّبا إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِنْ تُبْتُمْ فَلَکُمْ رُؤُسُ أَمْوالِکُمْ لا تَظْلِمُونَ وَ لا تُظْلَمُونَ سوره بقره: ۲۷۹ کسانی که ربا می خورند، (در قیامت) بر نمی خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان، دیوانه شده (و نمی تواند تعادل خود را حفظ کند، گاهی زمین می خورد، گاهی به پا می خیزد). این، به خاطر آن است که گفتند:

داد و ستد هم مانند ربا است (و تفاوتی میان آن دو نیست).

در حالی که خدا بیع را حلال کرده، و ربا را حرام! (زیرا فرق میان این دو، بسیار است).

و اگر کسی اندرز الهی به او رسد، و (از رباخواری) خودداری کند، سودهایی که در سابق [قبل از نزول حکم تحریم] به دست آورده، مال اوست، (و این حکم، گذشته را شامل نمی گردد،) و کار او به خدا واگذار می شود، (و گذشته او را خواهد بخشید).

اما کسانی که باز گردند (و بار دیگر مرتکب این گناه شوند)، اهل آتش اند، و همیشه در آن می مانند.

(۲۷۶) خداوند، ربا را نابود می کند، و صدقات را افزایش می دهد! و خداوند، هیچ

انسان ناسپاس گنهکاری را دوست نمی دارد.(۱)

بقره: ۲۷۸ ای کسانی که ایمان آورده ایـد! از (مخالفت فرمان) خـدا بپرهیزیـد، و آنچه از (مطالبات) ربا باقی مانـده، رها کنید؛ اگر ایمان دارید! ۲۷۹ اگر (چنین) نمی کنید، بدانید خدا و رسولش، با شـما پیکار خواهند کرد! و اگر توبه کنید، سرمایه های شما، از آنِ شماست [/ اصل سرمایه، بدون سود]؛ نه ستم می کنید، و نه بر شما ستم وارد می شود.

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: پس از نزول آیات ربا شخصـی به نام خالد بن ولید خدمت پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله و سلم) حاضر شده عرضه داشت: پدرم چون با طائفه ثقیف معاملات ربوی داشت و مطالباتش را وصول نکرده بود وصیت کرده است مبلغی از سودهـای اموال او که هنوز پرداخت نشـده است تحویـل بگیرم آیـا این عمـل برای من جـایز است؟ آیات مذکور، نازل شد و مردم را به شدت از این کار نهی نمود.

در روایت دیگری آمده است که پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) بعد از نزول این آیه فرمود: الا ان کل ربا من ربا الجاهلیه موضوع و اول ربـا اضـعه ربـا العبـاس بن عبـد المطلب: آگـاه باشـید تمام مطالبات ربوی که در زمان جاهلیت مردم ازیکـدیگر داشته اند همگی باید فراموش شود و نخستین مطالبات ربوی که من آن را به زمین می گذارم (و به دست فراموشی می سپارم) مطالبات عباس بن عبد المطلب است.

از این جمله به خوبی اسـتفاده می شود که پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) به هنگامی که قلم سـرخ بر مطالبات ربوی زمان جـاهلیت می کشـید از بسـتگان خود شـروع کرد و اگر در میـان آنها افراد ثروتمنـدی ماننـد عباس بودنـد که در زمان جاهلیت همچون دیگر ثروتمندان آلوده بودند پیامبر نخست مطالبات آنها را الغاء کرد.

۱- الَّذِینَ یَأْکُلُونَ الرِّبـا لاـ یَقُومُونَ إِلَّا کَما یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطانُ مِنَ الْمَسِّ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قالُوا إِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ الرِّبا وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَیْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا فَمَنْ جاءَهُ مَوْعِظَهٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهی فَلَهُ ما سَلَفَ وَ أَمْرُهُ إِلَی اللَّهِ وَ مَنْ عادَ فَأُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ یَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا وَ یُرْبِی الصَّدَقاتِ وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ کَفَّارٍ أَثِیمٍ(بقره ۲۷۶)

و نیز در روایات آمده است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از نزول این آیات به فرماندار مکه دستور داد که اگر آل مغیره که از رباخواران معروف بودند، دست از کار خود بر ندارند با آنها بجنگد.

۳- یـا أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُوا لا ـ تَأْکُلُوا الرِّبَوا أَضْـعافاً مُضاعَفَهً وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ آل عمران: ۱۳۰ ای کسانی که ایمان آورده اید! ربا (و سود پول) را چند برابر نخورید! از خدا بپرهیزید، تا رستگار شوید! اگر می خواهید رستگار شوید باید تقوا را پیشه کنید و از این گناه بپرهیزید.

در این آیه اشاره به تحریم ربای فاحش شده و با تعبیر اضعافا مضاعفه بیان گردیده است.

منظور از ربای فاحش این است که سرمایه به شکل تصاعدی در مسیر ربا سیر کند یعنی سود در مرحله نخستین با اصل سرمایه ضمیمه شود و مجموعا مورد ربا قرار گیرند، و به همین ترتیب در هر مرحله، سود به اضافه سرمایه، سرمایه جدیدی را تشکیل دهد، و به این ترتیب در مدت کمی از راه تراکم سود مجموع بدهی بدهکار بچندین برابر اصل بدهی افزایش یابد و به کلی از زندگی ساقط گردد.

به طوری که از روایات و تواریخ استفاده می شود در زمان جاهلیت معمول بود که اگر بدهکار در راس مدت نمی توانست بدهی خود را بپردازد از طلبکار تقاضا می کرد که مجموع سود و اصل بدهی را به شکل سرمایه جدیدی به او قرض بدهد و سود آن را بگیرد!، در عصر ما نیز در میان رباخواران این رباخواری بسیار ظالمانه فراوان است.

۴- وَ أَخْـذِهِمُ الرِّبَوا وَ قَدْ نُهُـوا عَنْهُ وَ أَکْلِهِمْ أَمْوالَ النَّاسِ بِالْباطِـلِ وَ أَعْتَـدْنا لِلْکـافِرِینَ مِنْهُمْ عَـذاباً أَلِیماً (سوره نساء ۱۶۱) و (همچنین) به خاطر رباخواری در حالی که از آن نهی شده بودند و خوردن اموال مردم به باطل، و برای کافران آنها عذاب دردناکی آماده کرده ایم.

تحریم رباخواری در چند مرحله

می دانیم روش قرآن در مبارزه با انحرافات ریشه دار اجتماعی این است که تدریجا زمینه سازی می کند، و افکار عموم را تدریجا به مفاسد آنها آشنا می سازد، و آنگاه که آمادگی برای پذیرفتن تحریم نهائی حاصل شد قانون را به صورت صریح اعلام می کند (مخصوصا در مواردی که آلودگی به گناه زیاد و وسیع باشد).

و نیز می دانیم: عرب، در زمان جاهلیت آلودگی شدیدی به ربا خواری داشت و مخصوصا محیط مکه محیط رباخواران بود، و سرچشمه بسیاری از بدبختیهای اجتماعی آنها نیز همین کار زشت و ظالمانه بود، به همین دلیل قرآن برای ریشه کن ساختن رباخواری حکم تحریم را در چهار مرحله بیان کرده است:

۱ در آیه ۳۹ سوره روم نخست در باره ربا به یک پند اخلاقی قناعت شده آنجا که می فرماید: وَ ما آتَیْتُمْ مِنْ رِباً لِیَرْبُوَا فِی أَمْوالِ النَّاسِ فَلا یَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَ ما آتَیْتُمْ مِنْ زَکاةٍ تُرِیدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ: (و به این طریق اعلام می کند که تنها از دیدگاه افراد کوته بین است که ثروت رباخواران از راه سود گرفتن افزایش می یابد)، اما در پیشگاه خدا چیزی بر آنها افزوده نمی شود بلکه زکات و انفاق در راه خدا است که ثروتها را افزایش می دهد.

۲ در سوره نساء آیه ۱۶۱ ضمن انتقاد از عادات و رسوم غلط یهود به عادت زشت رباخواری آنها اشاره کرده و می فرماید: وَ أَخْذِهِمُ الرِّبَوا وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ: یکی دیگر از عادات بد آنها این بود که ربا می خوردند با اینکه از آن نهی شده بودند.

۳ در آیه ۱۳۰ سوره آل عمران، حکم تحریم ربا صریحا ذکر شده، اما تنها به یک نوع از انواع ربا که نوع شدید و فاحش آن است اشاره شده است.

۴ بالاخره در سوره بقره آیات ۲۷۵ تا ۲۷۹ هر گونه رباخواری به شدت ممنوع اعلام شده و در حکم جنگ با خدا ذکر گردیده است.

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: ترویج ربا باعث می شود کارهای خوب ترک شود و دیگر کسی به دنبال انفاق و قرض الحسنه و بخشش نرود. کارهای عام المنفعه که به همه مردم سود می رساند ترک می گردد.

احادیث

در باره ربا و ربا خواری، روایات برحذر کننده و لعنت و دوری جستن از آن، فراوان، آمده است که مورد تعجب صاحبان عقل و خرد است.

در تفسیر قمی در ذیل آیه: الَّذِینَ یَأْکُلُونَ الرِّبا ... از امام صادق (علیه السلام) روایت آمده که فرمود: رسولخدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است: وقتی مرا شبانه به آسمان بردند به مردمی برخوردم که وقتی می خواستند برخیزند ازبزرگی شکم ها نمی توانستند، از جبرئیل پرسیدم اینها کیانند؟ گفت: اینها آن کسانی هستند که در دنیا ربا می خوردند و خداوند در باره شان فرمود: لا یَقُومُونَ إِلَّا کَما یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطانُ مِنَ الْمَسِ و قوم نامبرده را دیدم که مانند آل فرعون هر صبح و شام بر آتش عرضه می شدند و ایشان از شدت دلهره می گفتند: پروردگارا قیامت کی بپا می شود؟!.(۱)

البته این مشاهده که رسولخدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در معراج داشته، مثال برزخی آنها بوده که گفتار آن جناب را تایید و تصدیق می کند که فرمود: کما تعیشون تموتون و کما تموتون تبعثون هر جور زندگی کنید همانطور می میرید و هر جور بمیرید همانطور زنده می شوید.

انس روایت کرده که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: روز قیامت رباخوار دیوانه و شکم گنده محشور می شود، بطوریکه پاهای خود را یکی یکی به زمین می کشد آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: لاـ یَقُومُونَ إِلَّا کَما یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطانُ مِنَ الْمَسِّ.(۲)

پیامبر فرمود ربا در امت من مانند حرکت یک مورچه سیاه در تاریکی، مخفی است.

۱- مستدرک الوسائل ج ۱۳ ص ۳۲۹

۲- روایت در کتاب الدر المنثور در تفسیر آیه است.

در عذاب رباخواران و کیفر ربا، روایات بسیاری از طرق شیعه و سنی وارد شده و در بعضی از آنها آمده که گناه رباخواری برابر هفتاد بار زنای با مادر است.

ربا در چیست؟!

در کتاب من لایحضره الفقیه به سند خود از عبید بن زراره از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: ربا تنها در جنسی است که کیل و یا وزن می شود.

دانشمندان اسلامی در آنچه که ربا در آن حرام است اختلاف کرده اند مذهب اهل بیت (علیهم السلام) اینست که ربا تنها در پول، طلا و نقره و هر جنسی است که کیل و یا وزن می شود

و شیخ طوسی در کتاب تهذیب الاحکام به سند خود از عمر بن یزید که فروشنده پارچه ای بود که در سابور (شاپور خوزستان) بافته می شد روایت کرده که گفت: به امام صادق (علیه السلام) عرضه داشتم: فدایت شوم مردم چنین می پندارند که دادن بهره پول برای کسی که مضطر است نیز حرام است، آیا این صحیح است؟ فرمود: بله، برای اینکه مگر غنی و یا فقیری سراغ داری که بدون احتیاج و اضطرار چیزی را بخرد؟ ای عمر! خدای تعالی بیع را حلال و ربا را حرام فرموده، پس تو تنها می توانی سود کسب را بگیری و نمی توانی ربا بگیری، پرسیدم ربا چیست؟ فرمود: چند درهم بدهی و دو برابر، آنرا بگیری و یا گندمی بدهی و دو برابر از همان جنس بگیری.

حکم کسانی که ندانسته ربا گرفته و بعد توبه کرده اند.

در تهذیب از محمد بن مسلم روایت آورده که گفت: از اهل خراسان مردی داخل شد بر امام باقر (علیه السلام) (که از راه رباخواری مال فراوانی بدست آورده بود، بعد از فقهاء پرسیده بود که تکلیفم چیست؟ همه گفته بودند هیچ عبادتی از تو پذیرفته نیست تا آنکه اموال را به صاحبش برگردانی) مرد خراسانی قصه خود را

گفت، و امام ابی جعفر (علیه السلام) فرمود: راه نجات تو، در کتاب خدای عزوجل آمده است، آنجا که می فرماید: فَمَنْ جاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فانتهی فله ما سلف و امره الی الله و منظور از موعظه توبه است.

در کتاب اصول کافی و من لا یحضره الفقیه از امام صادق (علیه السلام) روایت آورده که فرمود: هر مقدار ربا که مردم از روی نادانی خورده باشند و بعد توبه کرده باشند خدا توبه شان را در صورتی که توبه صحیح و جدی باشد می پذیرد، و نیز فرمود: اگر مردی از پدرش مالی را به ارث ببرد و بداند که در آن مال ربا هست و لیکن مال ربوی در معاملات با مال غیر ربوی مخلوط شده باشد این مال بر او حلال است و می تواند آن را بخورد و اگر عین مال ربوی را بشناسد در آن صورت عین مال ربوی را به صاحبش بر می گرداند و اصل مال را بر می دارد.

و در فقیه و عیون اخبار الرضا از حضرت رضا (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: رباخواری برای کسی که از حرمتش در اسلام با خبر شده گناه کبیره است، آنگاه فرمود: و با علم به حرمت آن استخفاف و بی اعتنائی به حکم خدا و دخول در کفر است.

و در کافی آمده: از آن جناب پرسیدند: مردی ربا می خورد و معتقد است که ربا حلال است فرمود: اگر حکم خدا به او نرسیده باشد عیبی ندارد و اما اگر از حکم خدا آگاه است و عمدا ربا می خورد همان حکمی را دارد که خدای عزوجل بیان فرموده است.

مهلت پرداخت دادن به ربا خواران!

نیز در مجمع البیان در ذیل آیه: وَ إِنْ کانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلی مَیْسَرَةٍ ... گفته: علمای اسلام در حد عسرت و نداری اختلاف کرده اند، از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود: حد عسرت این است که انسان بیشتر از قوت متوسط خود وعیالش نداشته باشد تا قرض خود را بدهد.

و نیز در همان کتاب به نقل از ابن عباس و ضحاک و حسن آمده که مهلت دادن بدهکار دست تنگ در تمامی بدهکاریها واجب است و همین معنا از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) نیز روایت شده است.

و در همان کتاب آمده که امام باقر (علیه السلام) فرمود: معنای جمله إِلی مَیْسَرَهٍ این است که باید او را مهلت دهید تا خبر ناتوانی از پرداخت قرضش به امام مسلمین برسد، و او قرض وی را از سهم غارمین (بدهکاران) که یکی از مصارف زکات است بپردازد، البته امام مسلمین قرضی را از این ناحیه می پردازد که در راه مشروع مصرف شده باشد.

و در کافی از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود: روزی رسولخدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر بالای منبر رفت، و پس از حمد خدا و ثنای بر او، و درود بر همه انبیایش فرمود: هان ای مردم حاضرین به غائبین برسانید، آگاه باشید که هر کس بدهکار تنگدستی را مهلت دهد، بر خدا است که در برابر هر روز مهلت که داده ثواب صدقه دادن تمامی طلبش را بدهد، (مثلا اگر هزار تومان طلب دارد، و بدهکار را به مدت یک سال مهلت داد، خداوند سیصد و شصت هزار تومان صدقه برای او، حساب می کند مترجم) تا آنکه طلب خود را وصول کند، آنگاه امام صادق (علیه السلام) فرمود: آیه: وَ إِنْ کانَ ذُو عُسْرَهٍ فَنَظِرَهٌ إِلی مَیْسَرَهٍ، وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ به این معنا است که اگر می دانید که تنگ دست است به او از مالتان تصدیق کنید، که این برایتان بهتر است.(۱)

در ربا خواری به چند نفر لعنت شدید گفته شده است،

۱- گیرنده ۲- دهنده ۳- نویسنده ۴- شاهد ۵- واسطه

در مجمع البیان از علی (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: رسول خدا در کار

۱- خاقانی از ترجمه المیزان ج ۲ ص ۶۵۱ تا ص ۶۵۶

رباخواری پنج نفر را لعنت کرد یکی خورنده آن و دوم خوراننده اش سوم و چهارم دو شاهد و پنجم نویسنده اش را.

این معنا در الدر المنثور هم به چند طریق از آن جناب روایت شده است.

مُحَمَّدِ بْنِ قَيْس از أَبِی جَعْفَر علیه السلام فرمود: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام آكِلُ الرِّبَا وَمُؤْكِلُهُ وَكَاتِبُهُ وَشَاهِدُهُ فِيهِ سَوَاءٌ

علی (علیه السلام) می فرمایند: خورنده (گیرنده) ربا و کسی که ربا می دهد و کسی که شاهد و ناظر ربا است و کسی که نویسنده ربا است در اینکه کار حرام انجام می دهند، مساوی هستند.(۱)

ربا دین را از بین می برد

زُرَارَة از أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فرمود: قُلْتُ لَهُ إِنِّی سَمِعْتُ اللَّهَ يَقُولُ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا وَ يُرْبِی الصَّدَقاتِ وَقَدْ أَرَى مَنْ يَأْكُلُ الرِّبَا يَرْبُو مَالُهُ فَقَالَ أَیُّ مَحْقٍ أَمْحَقُ مِنْ دِرْهَم رِبًا يَمْحَقُ الدِّينَ وَإِنْ تَابَ مِنْهُ ذَهَبَ مَالُهُ وَافْتَقَرَ زراره می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم اینکه خدا در قرآن می فرماید خداوند کم می گرداند و برکت را می برد از مال ربائی و صدقات را زیاد می کند در حالی که کسی رامی بینم که ربا می خورد و مالش هم زیاد می شود حضرت فرمودند: کدام کم شدن و بی برکتی بدتر از اینکه یک درهم ربا دین را از بین می برد و اگر توبه کند مالش می رود و فقیرمی شود.(۲)

ربا خوار آتش می خورد

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مَنْ أَكَلَ الرِّبَا مَلَأَ اللَّهُ بَطْنَهُ نَاراً بِقَدْرِ مَا أَكَلَ مِنْهُ فَإِنْ كَسَبَ مِنْهُ مَالًا لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ شَيْئاً مِنْ عَمَلِهِ وَلَمْ يَزَلْ فِی لَعْنَةِ اللَّهِ وَالْملائِكَهِ مَا دَامَ عِنْدَهُ مِنْهُ قِيرَاطٌ کسی که ربا بخورد خداوند شکمش را به مقدار آنچه خورده از آتش پر می کند پس اگر از ربا مالی را به دست آورد عملش را نمی پذیرد و همیشه مورد لعن

۱- الکافی ج ۵ ص ۱۴۴

۲- وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۱۱۹

خدا و ملائکه است مادامی که قیراطی از مال ربوی نزدش باشد.(۱)

چرا ربا حرام شده است.

چنان که شرح دادم، حرمت ربا علاوه بر این که جامعه را به فساد و تباهی می کشد، مضرات دیگری نیز دارد.

در مجمع البیان از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: اگر در اسلام در تحریم ربا تشدید شده برای این است که مردم به سوی اعمال خیر از قبیل قرض دادن و کمک های بلا عوض روی آورند.

مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ گوید: عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا علیه السلام فرمود: وَعِلَّهُ تَحْرِيمِ الرِّبَا بِالنَّسِيئَهِ لِعِلَّهِ ذَهَابِ الْمَعْرُوفِ وَتَلَفِ الْأَمْوَالِ وَرَغْبَهِ النَّاسِ فِي الرِّبْحِ وَتَرْكِهِمُ الْقَرْضَ وَالْقَرْضُ صَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ وَلِمَا فِي ذَلِكَ مِنَ الْفَسَادِ وَالظُّلْمِ وَفَنَاءِ الْأَمْوَالِ علت تحریم ربا این است که ۱ خوبیها از میان جامعه می رود. ۲ ثروتهای مردم تلف می شود. ۳ انسانها بدنبال افزون طلبی در سود و منفعت می روند. ۴ به سبب رایج شدن ربا کسی به دیگری وام نمیدهد و موجب فساد و ظلم و ستم در اجتماع می گردد.(۲)

امام رضا علیه السلام: در در جواب مسائل مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ نوشته فرستاد در آن فرمود: وَعِلَّهُ تَحْرِيمِ الرِّبَا لِمَا نَهَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ وَلِمَا فِيهِ مِنْ فَسَادِ الْأَمْوَالِ لِأَنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا اشْتَرَى الدِّرْهَمَ بِالدِّرْهَمَيْنِ كَانَ ثَمَنُ الدِّرْهَمِ دِرْهَماً وَثَمَنُ الْ آخَرِ بَاطِلًا فَبَيْعُ الرِّبَا وَشِرَاؤُهُ وَكْسٌ عَلَى كُلِّ حَالٍ عَلَى الْمُشْتَرِي وَعَلَى الْبَائِعِ فَحَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْعِبَادِ الرِّبَا لِعِلَّهِ فَسَادِ الْأَمْوَال در علت تحریم ربا فرمود: چون خداوند نهی فرموده از ربا و چون موجب فساد اموال میشود چون وقتی انسان یک درهم را به دو درهم بفروشد پول برابر یک درهم یک درهم است و یک درهم دیگر باطل است پس خرید و فروش ربوی بر زیان فروشنده و خریدار است پس از این جهت که موجب

۱- مستدرک الوسائل ج ۱۳ ص ۳۳۲

۲- وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۱۱۷

فساد اموال میشود خداوند حرام نموده.(۱)

هشام ابن حکم از امام صادق علیه السلام سؤال کرد در باره علت تحریم ربا حضرت در جواب فرمودند: إِنَّهُ لَوْ کَانَ الرِّبَا حَلَالًا لَتَرَکَ النَّاسُ التِّجَارَاتِ وَمَا یَحْتَاجُونَ إِلَیْهِ فَحَرَّمَ اللَّهُ الرِّبَا لِیَفِرَّ النَّاسُ مِنَ الْحَرَامِ إِلَی الْحَلَالِ وَإِلَی التِّجَارَاتِ وَإِلَی الْبَیْعِ وَالشِّرَاءِ فَیَبْقَی ذَلِکَ بَیْنَهُمْ فِی الْقَرْضِ اگر ربا کار حلالی بود مردم از تجارت دست بر می داشتند و آنچه به آن (از صنایع وحرفه ها) محتاج بودند ترک می کردند لذا خداوند ربا را حرام نمود تا مردم از حرام به حلال و تجارت و خرید و فروش رو بیاورند و بین ایشان قرض باقی بماند.(۲)

پست ترین شغلها

سَعْدِ بْنِ طَرِیفٍ از أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فرمود: أَخْبَثُ الْمَکَاسِبِ کَسْبُ الرِّبَا

امام باقر علیه السلام: پست ترین شغلها بدست آوردن درآمد از راه ربا می باشد(۳)

مرگ ناگهانی

أبی حمزه ثمالی، گفت: شنیده ام أبا جعفر محمد بن علی بن الحسین (علیهم السلام) امام باقر علیه السلام می فرمایند: در کتاب علی علیه السلام یافتم که نوشته شده بود إِذا ظَهَرَ الرِّبا مِنْ بَعْدِی ظَهَرَ مَوْتُ الْفُجْأَهِ هر گاه بعد از من ربا رایج شود مرگ ناگهانی هم رایج میشود.(۴)

زلزله زیاد می شود

رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: إِذا ظَهَرَتْ فِی أُمَّتِی عَشْرَ خِصالٍ عَاقَبَهُمُ اللَّهُ بِعَشْرِ خِصال

۱- من لایحضره الفقیه ج ۳ ص ۵۶۵

۲- من لایحضره الفقیه ج ۳ ص ۵۶۷

۳- الکافی ج ۵ ص ۱۴۴

۴- الامالی للطوسی ص ۲۱۰.

إِذاكَثُرَ الرِّبا كَثُرَتِ الزَّلْازِلُ …

هرگاه در بین امت من ده خصلت ظاهرشد خداوند آنهارا با ده خصلت معاقب خواهد کرد، وقتی که ربا زیاد شود زلزله هم زیاد میشود ....(۱)

در مجمع البیان از علی (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: وقتی خدا بخواهد اهل قریه ای را هلاک کند، ربا در آن شایع می شود.

ربا بر دو قسم است

إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُمَرَ الْیَمَانِی از امام صادق علیه السلام: فرمود: الرِّبَا رِبَاءَانِ رِبًا یُؤْكَلُ وَرِبًا لَا یُؤْكَلُ فَأَمَّا الَّذِی یُؤْكَلُ فَهَدِیَّتُكَ إِلَی الرَّجُلِ تَطْلُبُ مِنْهُ الثَّوَابَ أَفْضَلَ مِنْهَا فَذَلِكَ الرِّبَا الَّذِی یُؤْكَلُ وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَما آتَیْتُمْ مِنْ رِباً لِیَرْبُوَا فِی أَمْوالِ النّاسِ فَلا یَرْبُوا عِنْدَ اللّهِ وَأَمَّا الَّذِی لَا یُؤْكَلُ فَهُوَ الرِّبَا الَّذِی نَهَی اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ وَأَوْعَدَ عَلَیْهِ النَّارَ

ربا دو قسم است ۱ بصورت هدیه ای است که برای شخص برده می شود تا بیشتر او را مورد توجه قرار دهد این قسم ربا همان است که قرآن می فرماید هدیه ای به دیگران بپر دازید تا در عوض بیشتر از آن هدیه بهره مند شوید ثوابی برای شما از این هدیه که به دیگری داده تا در عوض بهره مند شوید، نمی باشد ۲ ربائی که مانند قسم اول نیست که بصورت هدیه باشد بلکه پولی به کسی می دهند که در عوض چند برابر از او مطالبه نمایند و خداوند به آن وعده جهنم داده است.(۲)

و نیز ربای حرام در شرع بر دو قسم است ۱ ربای قرضی ۲ ربای در معامله

۱ ربای قرضی آن است که کسی مالش را به دیگری قرض دهد بشرطی که پس از مدتی زیادتر از آنچه داده پس بگیرد خواه زیادی از جنس باشد مثل اینکه ده تومان بدهد و شرط کند یازده تومان بگیرد یا اینکه زیادی در کار باشد مثل اینکه ده تومان قرض بدهد و شرط کند که علاوه بر پس دادن ده تومان لباسش را هم بدوزد و

۱- جامع الاخبار ص ۱۸۰

۲- الکافی ج ۵ ص ۱۴۴

همچنین است زیادی نسبت به بهره و منفعت مثل اینکه ده تومان قرض دهد بشرطی که یک سال مجانی در خانه اش بنشیند و یا اینکه زیادی از قبیل وصف باشد مثل اینکه ده مثقال طلای نساخته قرض بدهد بعد ده مثقال طلای ساخته پس بگیرد.

۲- ربای در معامله آن است که معامله بریک جنس صورت بگیرد یعنی عوض و معوض از یک جنس باشند مثل اینکه برنج را به برنج بفروشد یا روغن را به روغن و آن جنس هم در داد و ستد کشیدنی یا پیمانه ای باشد با زیادی معامله شود مثل اینکه یک کیلو گندم را به دو کیلو معامله کند.

یا یک پیمانه شیر را به دو پیمانه بفروشد. اما ربا در اجناسی که بصورت عددی خرید و فروش میشوند مثل گردو و یا تخم مرغ حرام نیست.

در حرمت معامله ربوی فرقی نیست بین اینکه عوض و معوض هر دو از جمیع جهات برابر باشند یا یکی سالم و دیگری معیوب یا یکی بهتر از دیگری باشد مثل اینکه یک کیلو گندم اعلا بفروشد به دو کیلو گندم درجه پایین.

و نیز فرقی هم نیست بین اینکه زیادی از همان جنس باشد و یا از جنس دیگر یک کیلو گندم بفروشد به دو کیلو گندم یا یک کیلو گندم بفروشد به یک کیلو گندم با یک سیر برنج.

برای دوری از ربا، لازم است که افرادی که اهل تجارت هستند طبق روایت وارده، از مسائل و احکام ربا مطلع باشند.

کلمات و گفتار در ایجاد و عدم آن، نقش اساسی دارند؛ مثلا شخصی کالای را به صورت نسیه یا قسطی می خرد، فروشنده بعد از بیان قیمت نقدی، می گوید: این قیمتش صد هزار تومان است و برای سه ماه دیگر سودش می شود صد و بیست هزار تومان، اینگونه گفتار شبهه ربا دارد اما اگر بگوید قیمت نقدی این قدر و قیمت نسیه سه ماهی صد و بیست هزار تومان است بدون بکار بردن کلمه سود که شبهه ربا ندارد و یا در خرید و فروش طلا، نباید کلمه تعویض را بکار برد و باید کلمات

خریـد و فروش مطرح شود. همچنانکه در برخورد و گفتگو بین افراد جملات در معنی شایـد یکی باشـند ولی از جهت ظاهری بعضی جمله ها قشنگ هستند و بعضی جمله ها زشت.

امور بـانکی بنـابر آنچه نقـل شـده، قوانین آن صـحیح است امـا مجریـان امور بـانکی وارد نیسـتند یا حوصـله بکارگیری آن را ندارند.

جو و گندم یک جنس حساب میشوند پس اگر یک من گندم را به دو من جو بفروشد ربوی و حرام است.

برای رهائی از ربا اگر کسـی چیزی را به جنس کمتر ضـمیمه کنـد و یا به هر دو طرف معامله ضـمیمه کند حلال است و یا دو معـامله جـدا گـانه انجـام دهنـد یعنی یـک من گنـدم خود را بفروشـد دو تومـان و یـک من و نیم بخرد به دو تومان. و یا یکی جنسش را بفروشد و دیگری ببخشد یا صلح کند.

بین چهار طایفه ربا نیست؛ بین پـدر و فرزند؛ هر یک میتواند از دیگری زیادتر بگیرد؛ بین زن و شوهر هم ربا نیست؛ بین عبد و مولی هم ربا نیست و مسلمان میتواند از کافر حربی ربا بگیرد ولی نمی تواند ربا بدهد و از کافر ذمی هم نمی شود ربا گرفت.

ربا در صورتی حرام است که از ابتـدا شـرط زیادی و سود بشود ولی اگر از ابتـدا شـرط نبوده بلکه بعـدا چیزی اضافه بصورت هدیه یا چیز دیگر بدهد حرام نیست بلکه کار خوبی هم هست که کسی که از دیگری قرض می گیرد موقع تحویل قرض خود هدیه ای هم به قرض دهنده بدهد تا سنت قرض دادن تشویق شود.

– مالی را که کسـی با شـرط ربا قرض میگیرد چون قرض فاسـد است مالک آن نمی شود و اگر در آن تصـرف کرد و منفعتی در آن پیـدا شـد مال قرض دهنـده و مالک اصـلی می باشد مثلا اگر گندم را بصورت ربائی قرض کند و آن را بکارد گندمی که برداشت میکنـد مال قرض دهنده گندم است اما در صورتی که قرض گیرنده یقین دارد که اگر بشـرط سود هم نبود قرض دهنده راضی بود که در آن تصرف کند

تصرفش اشکال ندارد و مالک منفعت میشود.

در پایان به یک مطلب توجه داشته باشید: میدانید که کشندگان انبیاء و قاتلین امامان علیهم السلام و ستمکاران روی زمین همگی کسانی اند که از نطفه حرام به وجود آمده اند و پر واضح است نطفه ای که از ربا بسته شده، از شدیدترین حرام ها و متولد شده از آن از خطرناکترین انسانهاست، زیرا نطفه ای که از حرام بسته شود مسلم آدم خوبی نخواهد بود، و همیشه جامعه را به فساد و تباهی، خواهد کشید و حتی با جرئت تمام حکم قتل حجت الهی را صادر و دستور اسارت خاندان او را، خواهد داد

و حتی اساس دین و ایمان را با جملات کفرآمیز، انکار خواهد نمود، مانند.

لعبت هاشم فی الملک فلا***خبر جاء و لا وحی نزل

بنی هاشم برای سلطنت بازی کرد نه خبری آمده و نه وحیی نازل شده بود.

سر مطهر میوه دل زهرا و بزرگشده در دامن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روی تخت کبر و خود خواهی گذاشته و با چوب دستی به آن اشاره کرده و جسارت نمود بگونه ای که یکی از مجلسیان بلند شده و با این جملات اعتراض نمود و گفت: ای یزید

ارفع قضیبک عن هاتین شفتین فواللّه لقد رأیت رسو ل اللّه یقبّلهما،

چوب دستی ات را از این لبها بردار به خدا قسم من خودم دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن دو لب را می بوسید و می گفت: فداک ابی و امّی و نفسی یا حسین پدر و مادرم و جانم فدای توباد ای حسین.

یزید با قساوت تمام دستور داد او را از مجلس بیرون نمایند.

ألاعلی لعنه اللّه علی القوم الظالمین.

مجلس ۶۷ ارزش اصالت

طینت، نهـاد، اسـتعداد، مـاهیت، و بالأـخره مـاده وجودی هر انسان، یا حیوان، تفاوت های اساسـی و ریشه ای دارد، روی همان ماده و ماهیت، ریشه دوانیده و نمو خواهد کرد؛ به اصطلاح علمی روز «ژن» منتقل می شود.

مثلًا می بینیم در حیوانـات، شـیر، خواص وجودی خیلی متفـاوت با خوک دارد، شـیر هنگام تغـذیه گوشت تازه می خورد اگر مـدت کمی سپری شود از خوردن آن گوشت امتنـاع می کنـد؛ امـا بر عکس حوک از خوردن گوشت تازه متنفر است آنقـدر صبر می کند تا گوشت بگندد و بو بردارد آنوقت مشغول خوردن آن می شود؛

آن اگر متوجه شود، نر دیگر به ماده اش چشم چرانی می کنـد، با قـدرت تمام او را، تکه پاره کرده و از میان بر می دارد، ولی این یکی نرهای دیگر را برای جفت گیری باماده خود تشویق میکند(۱) و مثال های گوناگون دیگر.

اگر مقـداری دقت کنیم تمامی موجودات نیز بـدین منوال می باشد. دائم می بینیم، گندم از گندم بروید جو زجو، زمین دارای خاک رس در رویانیدن بذر مانند شوره زار

۱- شایـد یکی از حکمت حرمت گوشت خوک، همین باشـد؛ زیرا هورمونها در هر محل و مرحله، کار خود را می کنند وقتی که هورمونهای گوشت خوک باخوردن وارد بـدن انسان شود همان اثر و خاصیت را خواهـد داشت که در بدن خوک دارد و بـادرایت و چشم خـود می بینیم گـوشت خـوک خورهـادر اروپـا و سـائر جاهـا از غیرت ناموسـی کم بهره هسـتند. یـا در تغییر جنسـیت که در بعض جاهـامرسوم شـده است، هورمون زنانه را به مرد تزریق می کننـد، ماننـد زنها پسـتان در می آورد و دهها مشـابه دیگر و آزمایشـهای گونـاگون، و حـوا کوچولوهـا و غیره، هر روز بـا پیشـرفت علم و دانش بشـری، در هر گوشه ای از جهان، پیش می آید.

نیست.

انسانها نیز به همین منوال، روی ریشه اصلی خود، رشد می کند و خاصیت اصلی خو د را، آشکار می سازد.

باران که درلطافت طبعش خلاف نیست***درباغ لاله روید و در شوره زار خس

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: النّاس معادن کمعادن الذّهب والفضّه خیارهم فی الجاهلیّه خیارهم فی الإسلام اذا فقهوا(۱) (اذا تفقهوا(۲))

النّاس معادن کمعادن الذّهب والفضّه من کان له أصل فی الجاهلیه فله أصل فی الإسلام (۳) النّاس معادن، فی الخیر و الشّرّ خیارهم فی الجاهلیه، خیارهم فی الإسلام اذافقهوا(۴) مردم معدنهائی مانند معدنهای زر و سیم، هستند خوبان آنها در جاهلیت، خوبانند در اسلام اگر هشیار باشند و هر کس در جاهلیت أصالت داشتند در اسلام نیز اصیلند و مانند معادن هستند در خیر و شر (خوبی و بدی).

این حدیث که از احادیث علمی مورد قبول شیعه و سنّی است، که فلاسفه و متکلمین و دانشمندان مختلف در باره آن، تحقیقها و بر رسیهای زیادی کرده اند، خیلی از مسائل و پیشآمدهای گوناگون زندگی را برای ما، معنا می کند.

در اسلام نیز برای انتخاب همسر، آن همه تأکید و تمهید، نموده است، باز به همین خاطر است، چون اصالت و ریشه زن یا مرد، (فرق نمی کند) در ماهیت اولاد، اثر حیاتی دارد.

۱- کافی: ۸/ ۱۷۷؛ من لا یحضره الفقیه: ۴/ ۳۸۰؛ بحارالأنوار: ۳۱/ ۷۹ و ۵۸/ ۶۵ و ۶۴/ ۱۲۱؛ مستد امام شافعی: ص ۲۷۹؛ مسند أحمد ۲ / ۲۵۷ صحیح بخاری: ۴ / ۱۲۲؛ صحیح مسلم: ۷ / ۱۸۱ و ۸ / ۴۱؛ کنز العمال متقی هندی: ۱۰ / ۱۴۹؛ جامع الصّغیر سیوطی: ۱/ ۴۹۹؛ کفایه الأصول آخوند خراسانی: ص ۶۸؛ و حدأقل در ۷۰ مصدر که در دسترس بود که طولانی نشود.

۲- کافی: ۸/ ۱۷۷؛

۳- کافی: ۸/ ۱۷۷؛ از امام صادق علیه السلام؛ مشکاه الأنوار علی طبرسی: ص ۴۵۵ بحارالأنوار: ۶۴/ ۱۲۱ وکتابهای فراوان ازفریقین.

۴- شرح الأخبار قاضی نعمان مغربی: ۲/ ۴۸۴.

پیغمبر گرامی اسلام، از ازدواج با بد ریشه ها و بد اصل ها، مرد یا زن، شدیداً برخورد کرده و بر حذر داشته است،

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: إیّاکم و خضراء الدِّمن، قیل یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله و ما خضراء الدّمن، قال المرئه الحسناء فی منبت السّوء، مبادابه خضراء دمن نزدیک شوید پرسیدند ای رسول خدا! خضراء دِمَن چیست؟! فرمود: زن (یا دختر) زیبا در خانواده بد؛

وفرمود: صلی الله علیه و آله تخیّروا لنطفکم فلا تضیعوهافی غیر الأکفاء برای نطفه های خود، هم کفو (همطراز) اختیار کنید و آن را در غیر هم کفوها، ضایع نکنید؛

علی علیه السلام إیّاکم و تزویج الحمقاء فإنّ صحبتها بالاء و ولدها ضیاع، مبادا با احمقها (سبک و کم عقل ها) ازدواج کنید! چون صحبت آنها ملال آور و بچه هایشان ضایع شده هستند)(۱)

ابن همه تأکیدات در انتخاب همسر، چون بنیاد و شالوده یک خانواده با ازدواج، این دو نفر به ظاهر جوان و ناپخته پی ریزی می شود اما در آینده از همین پی ریزی کم اهمیت ممکن است، کسانی به وجود آیند، جهانی را به سوی صلح و آرامش حرکت دهد یا به سمت آتش و خون!،

درتاریخ می بینیم دانشمندان و بزرگانی که داستان مباهله را پیش آوردند، در نهایت پرده از روی شخصیت و ماهیتهای آنان برداشته با کمال شهامت در برابر آن همه جمعیت شهر مدینه و اتباع و همراهان خود اظهار می دارند.

ابوحارثه (شخصیتی که در نجران از ابتدای جریان با عقیده مثبت و انصاف بحث می کرددر یاره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: به خدا سوگند چنان نشسته است که انبیاء برای مباهله می نشینند؛ برگشت وجرأت نکرد مباهله نماید سید گفت: کجا می روی؟! گفت: او اگر خود را برحق نمیدانست برای مباهله چنین جرأتی نمی کرد

۱- (تذکره الفقهاء علامه هندی: ص ۵۶۹ چاپ قدیم: کشف اللّثام فاضل هندی: ص ۷ چاپ قدیم)

، (اگر با اینحال) باما مباهله کند پیش ازتمام شدن سال یک نصرانی برروی زمین نمیماند،

به روایت دیگر.

فقال أسقف نجران: یا معشر النصاری، إنّی لأری وجوهاً لو سألوالله أن یزیل جبلًا من مکانه لأزاله بها، فلا تباهلوا فتهلکوا و لا یبقی علی وجه الأرض نصرانی إلی یوم القیامه أسقف نجران (وقتی که این مجموعه کوچک ولی بزرگتر از عالم امکان را دید،) گفت: ای گروه نصارا! من رو هائی می بینم اگر از خدا در خواست نمایند، کوهی را از جایش زایل نماید، قطعاً این کار را خواهد کرد.

پس با آنها مباهله نکنید که، هلاک می شوید و تا روز قیامت یک نفر نصرانی در روی زمین نخواهد ماند.(۱)

منذر بن علقمه یکی از بزرگان قوم به سید و عاقب فرمانده وکار گردانان آنها گفت:

آیا میدانید هرقومی باپیغمبری مباهله کرد در یک چشم بهم زدن هلاک شدند، و شما و هرکه با کتابهای آلهی آشنائی دارد، همه می دانید که محمد اباالقاسم همان پیغمبریست که همه پیغمبران (پیشینیان) به آمدن او بشارت داده اند و اوصاف او و اوصاف اهلبیت او را روشن کرده اند، ونصیحت دیگرکه شمارا به آن متوجه ساخته و می ترسانم، آنست که چشم باز کنید و آنچه که ظاهر شده است ببینید! گفتند:

مگر چه چیزی پیش آمده است گفت: به آفتاب نظر کنید چگونه متغیر شده است، درختان همه سر به زیر آورده اند، مرغان هوا همه روبه زمین گذاشته اند و بالهای خود را برزمین گسترانیده اند و آنچه در چینه دان آنهاست ازترس عذاب آلهی گداخته است بااینکه آنها گناهی نکرده اند.

۱- از مباهله تاعاشورای مؤلف از تفسیر فخررازی ج ۳ ص ۲۴۷ تفسیر روح المعانی ج ۳ ص ۱۸۹ تفسیر کشاف ج ۱ ص ۳۶۸ تفسیر صافی ج ۱ ص ۳۴۳ و حیوهالقلوب ج ۲ ص ۳۱۱ بروایت شیخ طبرسی و دیگران

این (بلاها) نیست مگر نشانه های قهر خداوند، باز ببینید که کوهها به لرزش و طپش افتاده اند و دودی عالم را فرا گرفته است با آنکه فصل تابستان است، پاره های ابر سیاه را که وقت پیدا شدن آنها نیست (که اینها همه نشانه های بلای نازل شده است)، باز نظر کنید به سوی محمد و اهلبیت او که چگونه دست بر دعا برداشته اند و منتظر این هستند که شما قبول نفرین را اعلام نمایید؛ پس بدانید اگر یک کلمه لعنت بر زبان رانند همه هلاک خواهیم شد و به سوی اهل و مال خود برنخواهیم گشت.

چون سید و عاقب نظر کرده آثار عذاب را مشاهده کردند بطور یقین دانستند که آنحضرت برحق است و مبعوث ازجانب خداست.(۱)

این اشراف و شخصیتهای وزین بادیدن آثار بلا و کشف حقیقت، در برابر حق زانوی ذلت به زمین زده و شجاعانه تسلیم شدند(۲)

اما بد اصلان و ناکسان تا پایان روز عاشورا، با آنکه چندین بار با چشم خود بلای سوختن و از بین رفتن و تشنگی و هلاکت همراهانشان را دیدند(۳) بجای تنبه و عبرت گرفتن، به حرفهای کفر آور رو آوردند.

ترسایان، با دیدن آن قیافه های معصوم به خود آمده و حق را تشخیص دادند، و هر گونه قرار داد را با جان و دل پذیرفتند.

امامسلمان نماها در کربلا به فرزند دلبند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جسارت تمام گفتند:

دانق من جائزه یزید(۴)

۱- بحارالأنوار: ۲۱/ ۳۴۴/ ۳۴۶ از روضهالواعظین ص ۱۴۱ و مدارک دیگر.

۲- در باره این مطالب به اواخر بخش- ۱- کتاب« از مباهله تا عاشورا» مؤلف مراجعه کرده دوباره آن را با دقت و با دیده قضاوت، مطالعه نمائید.

۳- به فصل جسارتها، به امام ص ۵۰۹، ونفرینهای امام علیه السلام در بخش ۶ ص ۵۲۰« از مباهله تاعاشورا» ی مؤلف مراجعه نمائید.

۴- به فصلهای اواخر بخش- ۶- کتاب از مباهله تا عاشورای مؤلف و به گفتارهای جسارت آمیز ص ۵۰۹ مراجعه شود.

جوان نصرانی در روز عاشورا: به قصد به شهادت رساندن سالار شهیدان، وارد گودی قتلگاه می شود و با دیدن آن حضرت مسلمان شده و با دشمنان می جنگد و شهید می شود،! ولی آن نامردان مسلمان نما، عزیز فاطمه را پاره پاره می کنند.

یکنفر از نجرانیها از کمک های امام زمان علیه السلام خواهد بود.(۱)

وهب بن عبدالله کلبی بادیدن امام علیه السلام مادر و عروس هیجده روزه خود را برداشته به خدمت اما حسین علیه السلام رسیده ایمان می آورد و خود و خانمش در کربلا شهید می شوند و دهها امثال او.

اما آنهائی که دم از اسلام و مسلمانی می زدند امام شهیدان را در جلوی چشمان زن وبچه اش سربریدند و آنهارا با کمال بی شرمی و قساوت از قتلگاه عبور دادند و ..

به شکرانه شهادت فرزند بنیانگذار مسجد، چهار مسجد در کوفه و چهار مسجد در بصره ساختند و زنان بنی إود نذر کردند اگر حسین کشته شود هر نفری ده شتر قربانی کنند و کردند(۲) و. و.

هنوز هم پس از گذشت قرنها باز بدعت خبیثه و سنت سیئه آنها رواج دارد از اول محرم جشنهایشان شروع و در روز شهادتش با عروسیها و حنا بندیها وو .. به اوج خود می رسد.

کسی که براو جن وملک و آدمیان نوحه کرد وآسمان خون باریـد و زمین خون گریست و باد قرمز وزید و گرد غبار عالم را فرا گرفت و آفتاب کسوف کرد و و ...

ولی آنها شهرها را آزین بندی کردند و طاق نصرتها زدند و شهرها را چراغانی کردند

ما اگر پایان زندگی هر پنج تن اهل کساء، قهرمانان مباهله را در نظر بگیریم،

۱- اول بخش ۱ کتاب« از مباهله تاعاشورا» مؤلف مراجعه شود.

۲- مقتل مقرم: ص ۳۴۱ و ۳۴۲.

متوجه می شویم که هیـچ کدامشان طبق معمول به خاک سپرده نشدند ۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله با نگرانی و دلهره از آینـده دین و اهلبیتش مسـموماً ... ۲- فاطمه علیها السـلام با یکدنیا آسـیب بدنی و ضـربات روحی و جسـمی و شـکوه های بی پایان ... ۳- علی علیه السـلام با هزاران درد و غم و فرق شـکافته درنهایت با مجهول القدر زیستن و در حدود صد وپنجاه سال پنهـان مانـدن قبر وو ... ۴- حسن مجتبی علیه السـلام بـا دل نالاـن و چشم اشـکبار و جگر سوخته از سم سـتم سـتمگران، پایان زندگی غمبار وو ... ۵- حسین سید الشّهداء علیه السلام با مظلومیت بی انتها و تاریخی که شهرت جهانی دارد و ...

از روایات فراوان اسـتفاده می شود که خداوند تبارک وتعالی ما سوی اللّه را به خاطر اینها آفرید و اگر اینها نبودند هیچ چیز به وجود نمی آمـد و اگر اخبـار و احـادیثی که در فضائـل و منـاقب آنـان دراین باره به دست ما رسـیده است دقّت کنیم، شکّ و شبهه باقی نمی ماند، که اینهاسبب ایجاد خلق و علّت آفرینش غیرِ خدا هستند.

پس از روشن شـدن این مطلب، معلـوم است که آب هم به خـاطر اینهـا به وجود آمـده است بعنوان نمونه به چنـد حـدیث ذیل توجه نمائید.

۱- امام محمد باقر علیه السلام در روایت مفصّلی به جابربن یزید جعفی فرمود:

«انّ لنا عنـد اللّه منزلهً و مکاناً رفیعاً ولَولانحن لم یخلق اللَّه أرضاً و لاسَـماءاً وَ لا جنّه و لاناراً و لا قمراً و لا برّاً و لا بحراً ولا سـهلًا ولاجبلًا ولا رطباً ولا یا بساً و لامرّاً ولا (ماءاً) وَ لا نباتاً وَ لا شجراً اخَتَرَعَنااللّهُ مِنْ نُورِ ذاته لایقاس بنا بشر»(۱)

«ای جابر برای ما نزد خداوند منزلت و مقام بلندیست اگر ما نبودیم خداوند زمین، آسمان، بهشت، جهنم، آفتاب، ماه، خشکی، دریا، هموار، کوهسـتان، خشک، تر ونیز تلخ، شیرین، آب، نبات و درخت را نمی آفرید؛ مارا از نور ذات خود به وجود آورد، بشری با ما مقایسه نمی شود.»

امام حسین علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام در مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه بلیغی

۱- بحارالأنوار: ج ۲۶ ص ۱۲/ ۷؛

خواند، خطبه را شرح می دهد تا به اینجا می رسدکه:

۲- خدای تعالی به پیغمبر فرمود: «شخصیّت برگزیده وراضـی شده ازاو، تویی؛ و گنجینه نورها، در وجود توست.» «من أجلك أضع البطحأ و أرفع السّماء و أجری الماء و أجعل الثّواب و العقاب و الجنّه و النّار و أنصب اهل بیتک عَلماً لِلهدایه»(۱)

بخـاطر تو زمین را پایین نگهداشـته و آسـمان را بلنـد کرده ام، یعنی (نظام فعلیِ جهان آفرینش را، به احترام تو به اینصورت در آورده و) آب را جاری ساخته ام.

ثواب، عقاب، بهشت و جهنم را بخاطر تو قرارداده، و اهل بیتت را نشانه و پرچم هدایت، نصب کرده ام.

۳- «عَن امیرالمؤمنین علیه السـلام: «فلمّا خلق اللّه تعالی نور نبیّنا محمـد صـلی الله علیه و آله بقی ألف عام بین یدی اللّه عزّوجلّ واقفاً یسبّحه و یحمده و الحقّ تبارک و تعالی ینظر الیه و یقول یا عبدی أنت المراد و المرید و أنت خیرتی من خلقی و عزّتی و جلالی. لَوْلاکَ لما خَلَقْتُ الافْلاکَ: من أحبّک احْبَبْتُهُ و من أبغضک ابغضته»(۲) أمیرمؤمنان علی علیه السلام ضمن حدیثی می فرمایـد: وقتی که خداوند نور پیغمبر ما محمد ۹ را آفریـد هزار سال در برابر خدای عزّوجلّ ماند تسبیح و تحمید خدا می کرد، و خدای تبارک وتعالی به او نظر می کرد و می فرمود: «ای بنده من! تویی مراد و مرید وتویی برگزیده شده از مخلوقاتم، قسـم به عزّت و جلالـم: اگر تو نبودی من فلکهـا را نمی آفریـدم، هرکس تو را دوست دارد، دوسـتش دارم و هر کس تو را دشـمن دارد، دشمنش دارم.» «ورد فی الحدیث القدسی: لولاکما ماخلقت الأفلاک»(۳) به محمّد وعلی صلوات اللّه علیهما فرمود: «اگر شما دو تا نبودیـد من فلکها را نمی آفریـدم.» در این باره روایات زیادی وارد شده مانند «حدیث کساء» و غیره، دلیلِ آن است، که همه مخلوقات به خاطر

۱- بحارالأنوار: ج ۷۷ ص ۳۰۱/ ۲؛

۲- بحارالأنوار: ج ۱۵ ص ۲۸/ ۵؛ به نقل از کتاب الانوار ابوالحسن البکری استاد شهید ثانی؛

۳- بحارالأنوار: ج ۷۴ ص ۱۱۶/ ۵؛

اینها آفریده شده، از جمله آنها، (آب) است.

ممکن است تیمور لنگ و چنگیزخان مغول ها و عمرو بن عاص و مغیره ها وو .. به جامعه تحویل گردد، چون از صحاکها و زرقاها و میسونها و مرجانه ها و بالأخره از هند أکله الأکباد ها، ناکسانی قدم به عرصه گیتی می گذارند که در بزم عیش ونوشش در برابر یک دسته مادران و خواهران و بچه های داغدیده، نعره کشیده و کف می زند و دست بهم میساید و لیت أشیاخی ببدر شهدوا می گوید؛ اما از آن یکی مادر فرزندی هنگامی که فاتحانه و پیروزمندانه، شهری را تسخیر می کند و زن و مرد آن را در مرکز شهر گرد می آورد، زن و مردی که ۱۳ سال تمام هرگونه شکنجه را در باره او روا داشته و اجراء کرده بودند و به جائی رسانده بودند که ما أوذی نبیٌّ مثل ما أوذیت از حلقوم قهرمان فاتح بیرون آمده بود.

رنگها پریده و قیافه ها آشفته و هیکلها قدرت ایستادن ازدست داده انتظار می کشند از همان حلقوم یک جمله فقط یک جمله أقتلوهم جمیعاً فرمان قتل عام صادر شود چون کیفری جز آن را پیش بینی نمی کردند برای اینکه مجنون و ساحر وو .. گویان و سه سال در شعب ابی طالب سه سال در محاصره اقتصادی و نظامی قرار دهندگان و و مدتها تبعید کنندگان و جبین شکافندگان و پا شکنندگان وو .. همه و همه در آن جمع بودند.

هند جگر خوار و شوهر خشن و دار دسته اش هنوز در لابلای آن جمعیتند، هراسان و لرزان به گونه ای که نمی توانستند روی پای خود بایستند منتظرند این فرمان کی و چگونه صادر خواهد شد.

ناگهان فاتح قهرمان روی بلندی قرار گرفت بطوری که همه او را مشاهده می کردند که لب بجنباند تا عمر ننگین و پر از خشونتهای آنان به پایان برسد، صدای بلند و روحبخش به گوش همه گان رسید إذهبوا أنتم الطّلقاء بروید همه آزادید بدون اینکه به اندازه پر پشه خونی ریخته شود فرمان عفو عمومی صادر شد.

نفوس شهر شادمان و پایکوبان به سوی خانه های خود رفته و از عظمت روح و

بزرگی شخصیت، این ابر مرد تاریخ صحبت کرده و بهمدیگر بریک می گفتند.

روزی هم آمد فرزند میسون و نوه همین هندآزاد شده دختران همین شخصیت را در مجلس عام خود نشانده و در مقابل چشمان اشکبار آنها سر فرزند این یگانه جهان آفرینش را در طشت زر گذاشته و خوشحال و خرامان می گوید: حسین جدّ تو اسعمال ظروف زر را تحریم کرده بود، این طشت زر من و سر تو، سری که در دامن او بزرگ شده و تربیت، گوشت و خون تو از او محکم گردیده است که ناگهان صدای دختر شیر خدا بلند شد و بانگ بر یزید زد و گفت: أمن العدل یابن الطلقاء تخدیرک حرائرک و إمائک و سوقک بنات رسول اللّه سبایا (تاآخر خبر)

از گفتار بالاـ روشن می شود که ما می خواهیم درباره چه کسانی سخن گوئیم و برای چه این مجموعه کوچک نگارش یافته است.

مجلس ۶۸ نماز و فواید پزشکی و بهداشتی آن

ما اگر بخواهیم تک تک مسائل و دستورات اسلام را موشکافی کرده و حکمت و فلسفه احکام را، بیان کنیم، اولًا از عهده ما و تمام غیرمعصوم: خارج است زیرا علم و دانش بشر در آن حد و مرزی نیست که فلسفه و حکمت احکام خداوندی را تماماً بداند و یاکشف نماید، اما با گذشت زمان و پیشرفت دانش، برخی از آن ها روشن می گردد. در این مجلس و سخنرانی در آن صدد نیستیم که در باره فلسفه آنها صحبت به میان آوریم بلکه به بعضی از آنها، به صورت فشرده و خلاصه متعرض می شویم که یکی از آنها نماز است، نمازی که یکی از ارکان بنای اسلام است، هرکس عمداً آن را ترک نماید، کافر می شود زیرا ترک عمدی آن، مُنکِر آن می شود

و هرکس یکی از ضروریات دین را انکار نماید مرتد است.(۱)

در مورد نماز آیات زیاد و در باره تارک الصّلوه روایتهای کمرشکن فراوان است که تعدادی از آنها را ذکر می کنم و هرکس طالب بیشتر باشد به مسانیدش مراجعه نماید.

وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ (بقره: ۴۳) نماز اقامه کنید و زکات بدهید و با رکوع کنندگان، رکوع کنید.

أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ اتَّقُوهُ وَ هُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (مائده: ۷۲) ونماز اقامه کنید و از خدا بترسید وکه به سوی او برانگیخته خواهید شد.

وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ لا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (روم: ۳۱) و نماز اقامه کنید و از مشرکان نباشید. ودهها آیه با کلمه أقیموا و غیره.

و اما روایات

من ترک الصّلوه متعمّداً فقد کفر. هرکس عمدا نماز را ترک نماید، بتحقیق کافر شده است.

الصّلوه عمود الدّین، من ترک الصّلوه فقد هدم الدّین. نماز ستون دین است هرکس نماز را ترک نماید، دین را ویران ساخته است.

من أحرق سبعین مصحفاً و قتل سبعین نبیّاً و زنی مع أمّه سبعین مرّه و افتضّ سبعین بکراً بطریق الزّنا، فهو أقرب الی رحمهاللّه تبارک و تعالی من تارک الصّلوه متعمّداً.(۲) هرکس هفتاد قرآن بسوزاند و هفتاد پیغمبر بکشد و با مادرش هفتار مرتبه زنا کند و بکر هفتاد دختر باکره را با زنا بردارد، پس او به رحمت خدا نزدیک تر است از تارک صلوه عمدی.

۱- کتاب های مهم فقهی و رساله های عملیه فقهاء و مراجع بزرگوار.

۲- لئالی الاخبار: ج ۴ ص ۴۸.

من تبسّم فی وجه تـارک الصّیلوه فکأنّمـا هـدم بیت المعمور سـبع مرّات و کأنّمـا قتل الف ملک من الملائکه المقرّبین و الانبیاء المرسلین.(۱) هرکس به روی نماز نخوان، لبخند زند مانند این است که هفت مرتبه بیت معمور را ویران کرده و هزار فرشـته از فرشتگان مقربین و انبیاء مرسلین را، به قتل رسانده است.

من تبسّم فی وجه تار الصّیلوه فکأنّماهدم الکعبه سبعین مرّه و قتل سبعین ملکاً(۲) هرکس به روی نماز نخوان، لبخنـد زند مانند این است که هفتاد مرتبه کعبه را تخریب نموده و هفتاد پیغمبر، کشته است.

من أعـان بتـارک الصّیلوه بلقمه أو بکسوه فکأنّمـا قتـل سـبعین نبیّاً أوّلهم آدم و آخرهم محمـد صـلی الله علیه و آله و سـلم (۳) هرکس به نماز نخوان، یک لقمه یایک پوشـش یاری رساند، مانند این است که هفتاد پیغمبر کشـته اولشان آدم علیه السـلام و آخر آنها محمد صلی الله علیه و آله و سلم است.

من أعـان تارک الصّیلوه مثقال ملـح فکأنّما زنی مع أمّه ألف مرّه.(۴) هرکس به نمـاز نخوان، یک مثقال نمک دهـد ماننـد این است که هزار مرتبه با مادرش زنا کرده است.

من أکـل مع من لایصـلّی، کأنّما قتل سـبعین نبیّاً و کأنّما زنی بسـبعین محصـنه من بناته و أمّهاته و عمّاته و خالاته فی بیته الحرام (۵) هرکس بـا کسـی که نماز نمی خوانـد غـدا بخورد ماننـد این است که هفتاد پیغمبر به قتل رسانـده و با محارمش دخترها و مادرها و عمه ها و خاله هایش، هفتاد مرتبه زنای محصنه کرده است!!!.

این روایات نمونه های سبک وزن از سلسله روایات خیلی سنگین تر از اینهاست که برای عاقل کفایت می کند.

ثوابهای نماز گزار نیز به این مهمی است که خداونـد به او عطا خواهـد کرد زیرا این، روزی ۵ مرتبه عبودیت و بندگی خود را ارائه می دهد و آن یکی گردن کلفتی و

۱- لئالی الاخبار: ج ۴ ص ۵۱.

۲- لئالی الاخبار: ج ۴ ص ۵۱.

۳- لئالی الاخبار: ج ۴ ص ۵۱.

۴- لئالی الاخبار: ج ۴ ص ۵۱.

۵- لئالی الاخبار: ج ۴ ص ۵۱.

کله شقی خود را، اعلام می دارد، حال به مطالبی در مورد نماز عنایت و دقت نمائید.

۱- نظافت لباس

ساختمان این عبادت مهم بگونه ای پی ریزی شده است که هرکس نماز بخواند باید بدن و لباس خود را از آلودگی ها و نجاسات پاک نماید و در مدت شبانه روز حد اقل پنج بار اندام هائی را که تماس مستقیم با خارج دارند شستشو نماید و کوچک ترین چرک و غیره را زدوده و از خود دور سازد تا نمازش باطل نشود:

اینجاست که می ینیم جمله مهم «النّظافه من الإیمان» مصداق پیدا کرده و جامه عمل می پوشد. و جالب این است که حتی به رنگ ظاهری و اثر باطنی لباس نیز:

سفارش های اکید دارند.

امام محمدباقر علیه السلام می فرماید: «هیچ لباسی بهتر از لباس سفید نیست و رنگ سفید نزد خدا محبوبتر است».

امیرمؤمنان علیه السلام فرموده است: «شستن لباس: غم و غصه را برطرف می کند و سبب قبولی نماز می شود.

۲- نظافت بدن

الف: فواید بهداشتی وضو:

نماز گزار هنگام گرفتن وضو: باید چرک های مانع از نفوذ آب به بشره را بر طرف نماید و آلودگی های پیچ وخم زیر ناخن و دست وپا واعضای وضو را: پاک نماید و آن گاه اعمال وضو را انجام دهد.

تحقیق پزشکی در این مورد:

برابر تحقیقات پزشکان ۳۰ ۰/ ۰ اکسیژن ازراه پوست جذب شده و گاز کربنیک دفع می شود: لذا شستشوی بدن (بخصوص کسانی که در معرض هوا و گرد وغبار قرار دارند) موجب می گردد تا اعمال حیاتی تعرق و تنفس جلدی به خوبی صورت پذیرد و میکروب ها و آلودگی ها را از بین برده و از تجمع انواع میکروب ها و انگل

ها که سبب بروز بیماری های جلدی می شود، جلوگیری نماید.

یکی از محققین درباره فواید وضو می نویسد: تطهیر با آب وضو کشنده میکروب و ضدعفونی قوی است حیوانات ذره بینی و بی آزار نه تنها مواد آلی را تجزیه و تحلیل می نمایند بلکه از راه رقابت و تنازع حیاتی قویترین دشمن و موثرترین حربه علیه میکروب های موذی می باشند میکروب های موذی که بوسیله هوا از خارج به دست و روی و دهان می نشینند یا اساسا مصاحب پوست و مجاری بینی و حفره دهان می باشد دائما شخص را در حال محاصره و مخاطره شدید نگه داشته است.(۱)

شستشو با آب که تکرار و استمرار آن در شرع تأکید شده است نه تنها خاصیت تمیز کردن را دارد بلکه معالجه قبلی و مدافعه موثری علیه میکروب ها می باشد و شاید حکمت آنکه سفارش شده است بگذارند آب وضو روی صورت و دست مانده به حال خود خشک شود از همین راه باشد در حال ماندن آب روی پوست و لایه مو مخصوصا با استفاده ای که قهرا از حرارت ملایم بدن به عمل می آید به حیوانات ذره بینی مفید فرصت فعالیت خوبی می دهد که وظیفه تحلیل مواد آلی و کشتن میکروب های موذی را به جایی برسانند از طرف دیگر وقتی که در نظر می گیریم حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز گرم کردن آب وضو را در آفتاب منع نمودند حضرت علی (علیه السلام) می فرمود: من وضو گرفتن را در زمستان بیشتر از تابستان دوست دارم بطور کلی استعمال آب گرم شده برای وضو مکروه است و نیز بخاطر بیاورید که در اثر گرم شدن آب: اکسیژن محلولی که قوت لایموت حیوانات ذره بینی مخصوصی است از بین می رود منافع و مقاصدی که در وضو گرفتن بوده است بر ما قدری روشن تر می شود بعلاوه شستشوی اعضای وضو خود نوعی ماساژ است که فوائد آن: بر همگان آشکار است و موجب تسریع گردش خون می گردد

۱- راز نیایش ص ۷۲

زیرا که وقتی مقداری آب سرد بر اعضای وضو بریزیم قهرا آن عضو سرد شده و جریان خون با سرعت و شدت بیشتری بسوی آن قسمت: حرکت می کند و برای حفظ ۳۷ درجه حرارت طبیعی بدن و جبران حرارت از دست رفته کلیه اعضای وضو تا به حالت طبیعی خود برگردند دستگاه گردش خون به فعالیت سریع خود مشغول است و نیتجه ای که نمازگزار از نماز بدست می آورد احساس شادابی:

نشاط و سلامتی و تعدیل در دستگاه گردش خون که مهمترین جهازات بدن است بوجود آید بهداشت بدن را تامین می نماید(۱)

و با مسح تقریبا ۱۴ جلوی سر (محل تمرکز قوای دماغیه) گردش خون در این قسمت از سر (که بدین وسیله اکسیژن بیشتری به آن می رسد) شدید تر شده و سلولهای دماغی برای تفکر آماده تر می گردد و با مسح پاها (به شرطی که از قبل موانع مسح را دفع نموده باشیم) که در نظافت پاها و رفع بوی پا تأثیر شایانی دارد و دل را برای نماز آماده می کنیم (۲)

یکی از پزشکان حاذق و پرمایه برای شخص مورد اطمینانی چنین نقل کرده است:

من مدتی به مرض بیدار خوابی دچار شده بودم برای معالجه به پاریس مسافرت کردم و به پزشک متخصص مراجعه نمودم پزشک به من دستور شستن دستها را از مرفق و صورت و پا (به ترتیبی که ما مسلمانان وضو می گیریم) داد و در ضمن به ما گفت که یکی از فواید وضویی که پیشوای مسلمانان حضرت محمد صلی الله علیه و آله دستور داده همین است که اینگونه بیماریها را معالجه می کند و من تعجب نموده و دانستم که دین مقدس اسلام کاملترین ادیان زنده جهان است.(۳)

۱- فلسفه احکام ص ۲۳۵ و حقایق بهداشتی در اسلام، سید جمال الدین شریف زاده.
۲- چنانکه برخی از دانشمندان بر این عقیده اند که پا بیش از سایر قسمتهای بدن به اکسیژن و استنشاق جلدی نیازمند است.
۳- راز نیایش ص ۷۴.

دکتر موفق شاطی درباره فواید طبی و بهداشتی وضو می گوید: «وضو که شستشوی موضعی یا شستن اعضای معینی از بدن است و بخصوص که سفارش گردیده که از آب سرد استفاده شود باعث انقباض و انبساط عروق شعریه گردیده و این خود: دارای فواید بسیاری است و در حفظ تندرستی جسم اثر فوق العاده ای خواهد داشت زیرا از طرفی تعادل فشار خون را حفظ کرده و باعث می شود که قلب نیز کار خود را بهتر انجام دهد و گلبولهای قرمز نیز افزایش یافته و عمل مبادلات شیمیایی جسم را نیز به نشاط و فعالیت وا می دارد از طرفی حرکات تفنس نیز تقویت شده و بر مقدار اکسیژن داخلی و گاز کربنیک یا اکسید ۲ کربن خارجی بدن نیز افزوده خواهد شد. از طرفی وضو یا شستشوی بعضی از اعضای بدن که خالی از مو باشد اثر کلی بر روی جسم خواهد گذاشت زیرا هم بر مقدار ادرار افزوده شده و باعث می گردد که سموم بیشتری از بدن دفع گردد و هم اشتهای به غذا بیشتر شده و در نتیجه عمل هضم نیز بهتر انجام خواهد شد و بالاخره اعصاب پوست و دیگر اعصاب فعاله بدن را به فعالیت واداشته و این تنبه و فعالیت به اعصاب رگهای گردن و ریه و معده نیز سرایت کرده و از آنها نیز به کلیه اعضا و در بدن پراکنده خواهد شد(۱)

ب. فواید بهداشتی استنشاق

دکتر تومانیانس در کتاب خود می نویسد: در غضرفهای بینی گاهی کرمی تولید می شود که سبب سردرد فوق العاده شدیدی می شود و کمی بینایی چشم ایجاد می کند برای دفع این کرم بهترین وسیله شستشوی بینی با آب سرد است (۲)

چند تن از موثقین و معتمدین تحصیل کرده ایرانی در یکی از سفرهای خود به اروپا در مطب پزشک مشهوری حاضر و مشاهده می نمایند که پزشک جمجمه

۱- پاسخ ما، سید حسن ابطحی ص ۴۰۷ و اسلام و علم جدید، عبدالرزاق نوفل.

۲- قرآن و علوم روز سید محمود افتخاریان ص ۱۹.

انسانی را تشریح می نماید و پس از بررسی بسیار به این نتیجه می رسد که علت مرگ صاحب جمجمه چیزی نیست جز این که در آخرین حفره های بینی و در جوف مخاط او کرمهای بسیار ریز و کوچک وجود داشته است که همانها موجب مرگ آن شخص شده است روزی دکتر مذکور کرمها را برای آزمایش روی صفحه شیشه ای قرار می دهد تا با میکروسکوپ آنها را مشاهده نماید از قضا چند قطره آب سرد روی کرمها می ریزد و طولی نمی کشد که کرمها که چند روزی بود در هوای عادی زندگی می کردند می میرند و بر پزشک معلوم می شود که داروی مرگ کرمهای مخاط چیزی جز آب نیست (۱)

درباره انعکاسات اعصاب سمپاتیک سالها بود که اطلاعات مبسوط کشف کرده بودند ولی اخیرا یکی از پزشکان بزرگ فرانسه دکتر پول ژیه رئیس سابق کلنیک دانشگاه لیون کشفهای عجیبی درباره اعصاب سمپاتیک کرده است او می گوید:

امراض بسیاری مانند ضعف اعصاب قانقاریا در نوک انگشتان امراض عصبی:

ترکهای پوست: بی خوابی: مالیخولیا: هیستیری: درد سینه دردهای روماتیسمی:

سردردهای سخت یا فلج و غیره ممکن است بر اثر اعصاب سمپاتیک بوجود آید اکنون دکتر ژیه پس از سالها تحقیق طریقه معالجه این امراض را یافته و سالهاست که از آن استفاده می کند. اساس معالجات او عبارت از این است که بزرگترین نوک مرکز عصبی سمپاتیک که با محیط خارج تماس دارد در میان سوراخهای بینی واقع است و ترتیب معالجه آن چنین است که دو میله باریک را که سر آنها گرد است داخل دو سوراخ بینی بیمار می کنند بیمار ابتدا احساس ناراحتی می کند اما پس از چند ثانیه نتیجه مطلوب انجام می گیرد زیرا دکتر در میان مخاط بینی مریض سر عصب سمپاتیک را یافته و میله را به آن تماس می دهد بیمار دفعتا مقدار زیادی هوا استنشاق کرده چشمانش پر از اشک می شود چهره اش سرخ میگردد و گاهی عطسه

۱- فلسفه احکام ص ۲۴۵، و اعجاز اسلام در پیشگویی علوم جدید ص ۶۲.

می زند ولی عمل دیگر تمام شده و بیمار شفا یافته است با این طریق دکتر ژیه بسیاری از مبتلایان به امراض عصبی را معالجه کرده که واقعا تعجب آور است و رمز کار او در تحریک نوک عصب سمپاتیک در بینی است که اسلام برای این تحریک:

استنشاق آب خنک را تجویز کرده است وقتی که شما استنشاق می کنید با بینی خود آب را بالا می کشید فورا برروی عصب سمپاتیک شما اثر کرده و به جهت آن سوزش و اشک چشم و سرخی چهره را در خود احساس می کنید علاوه بر اینها سردردهایی که بر اثر هوای ناسالم و خستگی بوجود می آید را از بین می برد و این کاری است که یک نمازگزار واقعی هر روز چند بار هنگام وضو گرفتن انجام می دهد(۱)

سوای آنچه گذشت استنشاق با آب سرد فواید دیگری نیز دارد که از جمله آنها این است که استنشاق نماز گزار را از مبتلا شدن به امراضی چون سل و آسم و امراض ریوی و زکام: مصون داشته و تعادل عصبی حالت نشاط: تعادل و فرح در نهاد آدمی را ایجاد می نماید.(۲)

ج. فواید بهداشتی مضمضه و مسواک

امام صادق علیه السلام فرمود: هر آینه باید مبالغه کند هریک از شما در مضمضه و استنشاق پس بدرستی که مضمضه و استنشاق بخششی است از برای شما و موجب نفرت و دوری از شیطان است.

آنچه از احادیث و روایات درباره مسواک زدن نقل شده همگی آنها را علم پزشکی به تجربه دریافته و مهر تأیید برآنها می زند به عنوان نمونه این که فرموده اند مسواک نور چشم را تقویت می نماید حقیقت است که علم پزشکی، تأیید می

۱- اقتباس از چرا نماز بخوانیم ص- ۳- ۵۲ به نقل از نشریه انجمن تبلیغات اسلامی ص ۱۵۳- ۱۵۰ تهران.
۲- فلسفه احکام ص ۲۴۳.

کند زیرا اگر دندان مسواک نشود ریشه دندان و لثه چرکین شده مخاط حلق و در نتیجه بینی و سینوسهای چرکی موجب تاری چشم می گردد و حتی وجود یک مرکز عفونی در دهان به کبد و کلیه اثر نموده و از راه خون بر روی چشم نفوذ کرده و روشنایی چشم را کم می کند.(۱)

دکتر تومانیانس می نویسد: دندانها را باید مسواک کرد و بیش از هرچیزی رعایت و مواظبت نمود چه آنکه زیبایی انسان و جلوه او از حیث صحبت کردن و حرف زدن و جویدن غذا که نجویدن آن سوء هضم تولید می کند به دندان است. دندانها که فاسد و خراب شد به لثه سرایت می کند ورم لثه و درد دندان سبب متورم شدن لوزتین و نمور زیر فک شده و در نتیجه عمل تنفس و بلع مشکل خواهد گردید لثه های دندان که فاسد شد میکروب ها در لثه تولید مرضی می نماید که موسوم به مرض پیوره که تا بحال علاج قطعی آن ممکن نگردیده است می باشد البته میکروب های مرض ممکن است به رباط دیگر بدن هم از قبیل بینی و چشم و مفاصل سرایت کنند در این صورت امراض خطرناک را برای انسان بر می انگیزانند(۲)

د- فوائد طبی حرکات نماز

این مبحث را با سخنی از دکتر الکسیس کارل آغاز می کنیم آنجا که درباره فواید طبی نماز می گوید:

نتایج نماز و نیایش را با علم نیز می توان دریافت زیرا نماز و نیایش نه تنها به روی حالات عاطفی بلکه روی کیفیات بدنی نیز اثر می کند و گاهی در چند لحظه یا چند روز بیماری جسمی را بهبود می بخشد این کشفیات هرچقدر هم که غیر قابل درک باشند: بایستی به واقعیت شان معترف شد. دفتر مشاهدات طبی لورد بیش از

۱- برای کسب اطلاع بیشتر به کتاب حقایق بهداشتی در اسلام سید جمال الدین شریف زاده ص ۷۵ رجوع نمایید.
۲- قرآن و علوم روز ص ۱۵.

دویست مورد درمان فوری و غیر قابل تردید سل ریوی، فونت کلیه و سرطان و امراض بدنی دیگر را ضبط کرده است.(۱)

اما حرکات نماز: چنانچه امروزه ثابت گردیده: تکرار قیام و قعود در نماز بهترین وسیله ای است که سرعت گردش خون را افزایش داده و از این رو نماز را یکی از عوامل موثر در بکار انداختن جهاز هاضمه دانسته اند که راه اشتها و میل به غذا را نیز هموار می سازد. و جالب این است که اوقات نماز و مواقع هضم غذا کاملاـ مناسب و هماهنگ بوده و چنانکه ملاحظه می نماییم در این امر: حکمت عجیبی بکار برده شده است.

به این ترتیب که وقت نماز صبح پیش از شروع به غذای صبحانه بوده است و ظهر قبل از آنکه انسان به نهار بپردازد و عصر یا همان وقت که هضم غذا آغاز شده ...

و به هنگام غروب یا موقعی که انسان بین دو وعده نهار و شام قرار دارد. و به همین ترتیب موقع عشا که هضم غذا تازه شروع گردیده ... طب جدید این موضوع را ثابت کرده و مدلل ساخته که نماز بهترین وسیله ای است که از بالاـرفتن فشار خون جلوگیری کرده و در حفظ تعادل آن: اثر به سزایی خواهد داشت.

آری طبق نظریه پزشکان چنانچه در ادای نماز مراقبت و محافظت به عمل آمده و حرکات موزون آن به آرامی و طمأنینه که از شرایط صحت آن است توأم باشد ثابت و مسلم گردیده که از شرایط صحت آن است. توام باشد.

ثابت و مسلم گردیده که از بسیاری از بیماریهای ناشی از فشار خون جلوگیری خواهد کرد .... و این خود اثر آنی و فوری بر قلب گذاشته و از ضربان تند و سریع آن مانع خواهد شد.

مجله ریدرز دایجست می نویسد:

بر اساس تحقیقات معلوم شده است افرادی که به طور مرتب به عبادتگاه می

۱- راه و رسم زندگی، الکسیس کارل، ص ۱۷۳ و نیایش، ص ۱۲.

روند: در برابر بسیاری از بیماریها نظیر فشار خون: بیماریهای قلبی: سل و سرطانهای ناحیه گردن مصونیت دارند.

دکتر ادروین فردریک پاورز استاد امراض عصبی در ایالات متحده آمریکا می گوید: علم طب در دنیای کنونی از بسیاری از رموز و اسرار بیماریها به طرز معجزه آسایی پرده برداشته است. با این وصف هنوز هم هزاران بیماری و مرض باقی است که بزرگترین اطبای هوشمند و نوابغ پزشکی کمترین بارقه امیدی به کشف و معالجه آنها بدست نیاورده اند اما بررسی و دقت در مطالعات این اطبا و نوابغ این نکته را روشن می سازد که اغلب آنها این نظریه را تأیید نموده و اعتقاد پیدا کرده اند که در میان معجزات فراوانی که برای نماز شمرده اند: یکی اعاده صحت و تندرستی روحی و شفای کلیه بیماریهائی است که مداوا شده و کلیه روشهای پزشکی در برابر آنها عاجز مانده است (۱)

یک جراح مصری اخیرا بایک سری تحقیقات گسترده اعلام داشت: نماز بهترین درمان برای بیماران مبتلا ـ به جابجایی غضرفهای ستون فقرات است. دکتر الزیات استاد دانشگاه نوادا در آمریکا پس از مطالعه بر روی چهل بیمار گفت: حرکتهای ناشی از پنج بارنماز در روز می تواند عمل جراحی ناشی از بیماری مذکور را در مدت یک هفته بهبود بخشد. این پزشک مصری به بیماران جراحی شده خود توصیه کرده است بلافاصله پس از عمل جراحی حرکت کرده و به مدت یک هفته روزی پنج بار حرکات نماز بجا آورند و این حرکات را در هر صورت تا پایان عمر ادامه دهند همچنین یک دانشمند آمریکایی در کتابی که به تازگی بنام بیماریهای فقرات منتشر ساخته: گفته های این پزشک مصری را تأییدکرده و به بیماران خود نیز سفارش کرده است که روزانه پنج نوبت حرکاتی شبیه نماز مسلمانان انجام دهند(۲)

۱- نقل از اسلام و علم جدید عبد الرزاق نوفل ترجمه حسین وجدانی و روزنامه همشهری شماره ۸۱۱.

۲- مجله مکتب اسلام شماره ۱۳۱ روزنامه کیهان ۱۰ خرداد ۱۳۷۲.

فایده طبی رکوع و سجود

چناچه اشاره شد بزرکترین متخصصان و پزشکان عالی مقام بین المللی بر این باورند که حرکات نماز (خم و راست شدن ملایم) در سجود و رکوع می تواند یکی از راههای مهم درمان بیماری های دیسکوپاتی یا بیماردی دیسک ناحیه کمر باشد.

رکوع و قیام نماز در تقویت عضلات پشت و معده اثر به سرائی داشته و آنچه از مواد چربی و پیه که در جداره معده باقی مانده است: بکلی از بین می برد.

و مهمترین فایده سجود نیز این است که هم عضلات ران و ساق پا را تقویت می نماید و هم در وصول خون به اعضاء و نواحی بدن کمک می کند و نیروی جداره معده را نیز افزایش می دهد و فعالیت و حرکات امعاء نیز تقویت می گردد و یکی دیگر از فواید سجود (البته اگر سجده بطور صحیح انجام گیرد) این است که از بزرک شدن شکم و ورم معده که بر اثر فشرده شدن عضلات آن بوده و خود بیماری بزرگی محسوب می شود: جلوگیری خواهد کرد. دکتر مصطفی حفار متخصص امراض دستگاه هضم و عضو تحقیقات علمی مجلس شورای ملی لبنان واستاد دانشکده طب فرانسه. راجع به فواید ضمنی رکوع و سجود در نماز می گوید:

رکوع در تقویت عضلات دیواره شکم بسیار مفید است: و به جمع شدن معده کمک می کند و آن را در کار هضم یاری می دهد. روده ها برایشان دفع فضولات هضمی به صورت طبیعی: آسان می شود.

اما سجود باعث رانده شدن هوا از میان معده به دهان می شود و دشواری های هضم و انعکاسات قلبی را برطرف می سازد: پزشکان نشستن به صورت سجده در نماز را برای درمان جمع شدن خون در پایین شکم بانوان که ناشی از پشت درد در زهدان است: توصیه می کنند.

دکتر فارس عازوری متخصص بیماریهای اعصاب و مفصل از دانشکاه های آمریکامی گوید: نماز مسلمانان رکوع و سجودش عضلات پشت را تقویت و حرکات ستون فقرات را نرم می سازد و امراض عصبی و عضلانی را آرامش می

بخشد بخصوص اگر نماز را از سن نوجوانی بپا دارند: نیرو و استحکامی در برابر بیماری هایی می یابند که درنتیجه ضعف عضلانی مجاور ستون فقرات عارض می شود آنچه باعث این ضعف می شود: انوار بیماری های عصبی است که موجب دردهای شدید و تشنج عضلانی است.

اخیراً بعضی از دانشمندان برای تقویت عضلات تمرین هایی معین کرده اند که برخی از آنها شبیه به حرکات نماز است.

دکتر دیاب و دکتر قرقوز در باره فواید طبی سجود چنین می گویند.

پایین آمدن سر به هنگام سجود منجربه احتقان خون در رگهای خونی مغز می شود و هنگامی که سر به صورت ناگهانی به طرف بالاـ می رود: فشار داخل رگهاکاهش می یابد و این حرکت در هر رکعت نماز شش بار در رکوع و سجود تکرار می شود یعنی ۱۰۲ بار در شبانه روز واین حالت در حالی است که انسان فقط نمازهای واجب را به جا آورد.

ولی اگر علاوه بر نمازهای واجب: نمازهای مستحب (نوافل) رانیز به جا آورد این رقم به ۲۱۶ بار در شبانه روز و ۶۴۸۰ بار در ماه بالغ می شود که در هر حرکتی رگهای خونی منقبض و منبسط شده و بر نرمی و قدرت جداره و عضلات آن افزوده می شود.

البته نباید آرامش روحی و صفای ذهنی حاصل از نماز را نادیده گرفت. تکرار این حالات چند بار در روز موجب می شود مغز به شکل مطلوبتر و بهترب به فعالیت خود ادامه داده و تفکر به نحو احسن صورت پذیرد.

دو پزشک سابق الذکر در جایی دیگر می گویند:

در حقیقت نماز هم عبادت است و هم ورزش بدنی و روحی ... و می توان ادعا کرد که قرآن در تطبیق ورزش های سبک که امروزه به ورزش های سوئدی معروفند، پیشتاز بوده است.

آنچه ورزش نماز را از سایر ورزش ها ممتاز می نماید: توزیع مناسب آن در شبانه

روز است «إِنَّ الصَّلاهَ کانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ کِتاباً مَوْقُوتاً»(۱) دانشمندان نیز ثابت کرده اند بهترین نوع ورزش:

ورزشی است که تکرار شود و در طول اوقات روز توزیع گردد و خسته کننده نباشد و انجام آن برای هرکس امکان پذیر باشد، که تمام این ویژگی ها در حرکات نماز فراهم است. فواید ورزشی نماز را می توان به شرح ذیل خلاصه نمود، تحریک عضلات بدن و تمام مفاصل: حتی مفاصل ستون فقرات در هر رکعت با علم به این که نمازهای یومیه ۱۷ رکعت بوده نوافل نیز به آن اضافه می گردد.

نشاط بخشیدن به کار قلب و دستگاه گردش خون.

بهبود فعالیتهای مغزی به دلیل کمک به تغذیه بهتر آن.

تقویت جداره شریانهای مغزی و حفظ حالت ارتجاعی آنها که در نتیجه آن: در مقابل پاره شدن و خون ریزی مقاوم خواهند شد.

آماده کردن بدن برای مقابله با پیشامد حالت های ناگهانی که ممکن است بسیاری از مردم دچار آن شوند؛ مثل سرگیجه و سیاه رفتن چشم و بیهوشی های زودگذر.

آرامش روحی و اعتماد به نفس.(۲)

تأثیر نماز در تمرکز فکر

توجه و خشوع در نماز وسیله ای است برای پرورش حضور ذهن و مرکز حواس که در زندگی بسیار حایز اهمیت است و می توان گفت که بیشتر موفقیت های انسان در نتیجه همین توجه کامل و حضور ذهن است.

ویلیام مورتن مارستن

متخصص در روانشناسی می گوید:

افراد موفق کسانی هستند که می توانند در امری تمام افکار خود را متمرکز کنند و

۱- نساء: ۱۰۳

۲- اسلام و علم جدید و طب در قرآن.

تمام دانستنی های خود را در باره آن بیاورند و به کار ببندد. براستی اگر روح و فکر ما بطور کامل در نقطه ای متمرکز شود یا برای امری به کار افتد نیروی شگفت انگیز و فوق العاده ای می آفریند. ویلیام جیمز که پدر روانشناسی جدید محسوب می شود می گوید:

فرق بین افرادنابغه بادیگران، یک موهبت فطری نیست بلکه مربوط به توجه کاملی است که به موضوعات و نتیجه های آن مبذول می دارند و میزان نبوغ بستگی به میزان و درجه تمرکز افکار شخصی دارد.

در مورد این که چگونه می توان این نیرو را در خود ایجاد کرد.

ویلیام مولتن در مجله «ریدرزدایچست» می نویسد: این نیرو (تمرکز فکر) به وسیله تمرین به دست می آید و البته تمرین احتیاج به شکیبائی و پایداری دارد.

وقتی توانستی افکارت را پی در پی ۵۰ یا ۱۰۰ بار در موضوعی متمرکز کنی لا-جرم سایر افکار و خاطره هاجای خود را به موضوع مورد نظرتان خواهد داد. سرانجام عادت خواهی کرد که در هر امری با اراده خود ذهن را متمرکز سازی.

از تمام مطالب فوق نتیجه می گیریم که نماز بهترین وسیله برای پرورش تمرکز فکر و حواس درانسان است. زیرا نمازگزاری که می کوشد باتمام قدرت افکار خود را در یک جا جمع کند تانمازش باخشوع و حضور قلب باشد، بدون تردید این عمل در وی عادت می شود و می تواند در هر موردی تمام افکار خود را متمرکز سازد و در نتیجه به ترقیات و اکتشافات مهمی نایل گردد.

در تأیید بیشتر این موضوع: ویلیام مولتن می گوید:

بهترین راهی که توجه و التفات را در انسان زیاد می کند این است که فکر و جسم هردو باهم کار کنند.

و می بینیم که نماز در اسلام عبارت است از عمل فکر و جسم باهم. زیرا نماز گزار درحالی که تمام افکار و توجهش به خداست به رکوع و سجود قیام و قعود می پردازد.

و بالاخره دکتر کارل می گوید: به نظر می رسد که نیایش: وضع فکری آدمی را از سطحی که به اقتضای توارث و تعلیم و تربیت به دست آورده: بالا می کشد.(۱)

تأثیر نماز در طول عمر

در یک بر رسی آماری محققین دنیای پزشکی (در داخل و خارج) اعلام کرده اند که علما و رجال مذهبی و افراد پایبند به قوانین واحکام مذهبی که شبانه روز چند بار در اوقات معین با خدا ارتباط بر قرار داشته و زندگی آنان با ایمان و معنویت آمیخته است، طول عمر بیشتری از سایر افراد (بویژه لا ابالی و بی بند وبار) و کسانی پایبند مذهب نیستند، خواهند داشت.

در تأیید مطلب فوق دکتر ویلیام پارک آمریکائی آماری بدین مضمون منتشر نموده است: در تمام دنیاهر دقیقه ۶۲ نفر و هر ساعت ۳۷۶۷ نفر و هر روز ۹۰۴۱۰ نفر و هر سال ۳۳ میلیون نفر به مرگ طبیعی از دنیا می روند .. در اروپا از هر هزار نفر فقط یک نفر به صد سالگی و ۱۰ نفر به مرز ۸۰ سالگی می رسند و در میان آنهائی که که می توانند خود را به مرز ۸۰ سالگی برسانند: از هر هزار نفر ۴۳ نفر روحانی: ۴۰ نفر کشاورز: ۲۹ نفر دانشمند و نویسنده: ۲۶ نفر استاد و دبیر و ۲۴ نفر پزشک می باشند.(۲)

و همچنین دکتر علی پور می نویسد: همین چند وقت قبل بود که روزنامه های آمریکائی نوشته بودند، کشیشان و راهبان کمتر از سایرین به بیماریها مبتلا می شوند و دفاعشان بهتر است. در کشور خودمان نیز آنان که ایمان بیشتری دارند کمتر بیمار می شوند و آنها که فقط کوشش خود را در کارها دخیل می دانند و خدایی را باور ندارند: اغلب ام الأمراضند و عمری را به تلخکامی و بیماری به سر می برند.(۳)

۱- طب روحانی دکترعبدالکریم بی آزار شیرازی ج ۳.

۲- مجله دانشمند سال ۴ ش ۱۰ یادآوری می شود آمار مذکور مربوط به چند سال اخیر است.

۳- بر رسی دین از راه دانش، دکتر علی پور ج ۱ ص ۸۰.

در برخی از مناطق کشور شوروی سابق از هر ۱۰۰ نفر ۱۰ نفر وارد دومین قرن زندگی خود می شوند: این در حالی است در مناطق مسلمان نشین شوروی که پایبند به اصول و اعتقادات دینی و مذهبی هستند: از هر ۱۰۰ نفر ۸۴ نفر وارد دومین قرن زندگی خود می باشند که این خود حاکی از تأثیر عمیق ایمان و عبادت و عمل به ستورات مذهبی در طول عمر افراد روحانی و مذهبی است (۱) در ایران از مجتهدین و مراجع تقلید هشتاد به بالا هستند و از مراجع کسانی بوده اند که حتی نود سال به بالا هم عمر کرده اند که از میان آنها می توان به مراجع زیر اشاره نمود.

آیت اللّٰه بروجردی بیش از ۹۰ سال عمر کرد.

آیت اللّٰه مرعشی نجفی در سن ۱۰۰ سالگی.

آیت اللّٰه اراکی بیش از ۱۰۰ سال.

آیت اللّٰه محسنی ملایری ۹۲ سال عمر کرد و همچنین از علما و بسیاری از آیات عظام.(۲)

از صنف روحانی که بگذریم: افراد مذهبی و متدین که دائماً با آداب و سنن اسلامی سر و کار دارند و نماز را سر لوحه دستورات دینی خود قرار داده اند: بیشتر از دیگراقشار مردم روی زمین عمر می کنند.

و باز در ایران خودمان کسانی همچون جواد بافرانی پیر مرد ۱۲۴ ساله نائینی و بمانعلی جوانمرد پیرمرد ساله ۱۲۵ ساله شیرازی و کمر احمدی پیر مرد ۱۳۵ ساله ایلامی در پاسخ خبر نگاران جراید، سحر خیزی (نماز صبح) و عمل نمودن به احکام شریعت اسلامی بویژه نمازهای پنجگانه و مأنوس بودن با قرآن در طول زندگی را از عوامل مؤثر در طول عمرخود دانسته اند.(۳)

۱- طول عمر امام زمان، علی اکبر مهدی پور.

۲- کتاب بین المللی چه کنیم تا به مرز صد سال نزدیک شویم پروفسور سیف الدین نبوی.

۳- روزنامه های جمهوری اسلامی ش ۴۴۳۶ اطلاعات ش ۲۰۰۸۴، کیهان ۱۲۵۸۶ روزنامه همشهری ش ۸۰۷. - کتاب بین المللی چه کنیم تا به مرز صد سال نزدیک شویم پروفسور سیف الدین نبوی. - طول عمر امام زمان، علی اکبر مهدی پور. - بر رسی دین از راه دانش، دکتر علی پور ج ۱ ص ۸۰. - طب روحانی دکترعبدالکریم بی آزار شیرازی ج ۳. - مجله مکتب اسلام شماره ۱۳۱ روزنامه کیهان ۱۰ خرداد ۱۳۷۲. راه و رسم زندگی، الکسیس کارل،- بر رسی دین از راه دانش، دکتر علی پور ج ۱ ص ۸۰. - طب روحانی دکترعبدالکریم بی آزار شیرازی ج ۳. - مجله مکتب اسلام شماره ۱۳۱ روزنامه کیهان ۱۰ خرداد ۱۳۷۲. راه و رسم زندگی، الکسیس کارل،- بر رسی دین از راه دانش، دکتر علی پور ج ۱ ص ۸۰. - طب روحانی دکترعبدالکریم بی آزار شیرازی ج ۳. - مجله مکتب اسلام شماره ۱۳۱ روزنامه کیهان ۱۰ خرداد ۱۳۷۲. راه و رسم زندگی، الکسیس کارل،

دکتر الکسیس کارل در رابطه با سحر خیزی بویژه برای نیایش صبحگاهی می نویسد: ناپاکی اخلاقی نیز همچون کثافت بدنی مذموم است، پیش از شروع یک نوبت نماز، هرکس باید اخلاقش را نیز همانند جسمش شستشو دهد.(۱)

در قرآن کریم دستور داده است یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاهِ ای کسانی که ایمان آورده اید با صبر و نماز کمک بگیرید یعنی با این دو چیز می توانید، به تمام مشکلات فائق آئید و با این دو می توانید راههای ناهموار و سنکلاخ زندگی را بر خود هموار نمائید، بزرگان دین ما دائم از این دو استفاده می کردند در صحرای کربلا و در میان آن همه دشمن و در برابر آن مصائب فراوان، باصبر استقامت کردند و حتی باخواندن نماز ظهر و در لحظات آخر با روبرو

۱- راه و رسم زندگی دکتر الکسیس کارل ترجمه دکتر دبیری ص ۱۴۵ چاپ هفتم. قسمتی از این مطالب از کتاب راز نیایش آقای گودرز نجفی اقتباس شده است و بحث نماز با شرح فوق از کتاب« اسلام فراتر از زمان» مؤلف بخش ۱۳ آورده شده است.

ایستادن در برابر معبود و یاری خواستن از او بود که بهمه مصیبت ها و ناهنجاری ها تحمل نمودند و به دنیا و مافیها پشت پا زدند و به سوی ملکوت اعلا پرواز نمودند و رفتند.

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

مجلس ۶۹ روزه و مسایل طبی و منافع آن

روزه یکی از قوانین آسمانی است که با وجود شرایط آن (از قبیل صحت بدن و در مسافرت نبودن و عدم پیری مفرط و نبودن روزهای آخر حاملگی و زایمان نکردن و شیرندادن وو ...) به همه افراد بشر، انجام آن واجب گشته و اجرای آن لازم گردیده است.

روزه علاوه بر تعلیمات معنوی و تمرینات روحی و خود سازی و تصمیم گیری و بهره مندی از سایر مواهب آسمانی، و دستورات اخلاقی فراوان آن، تنها دقت در مسائل پزشکی اش، برای ما روشن می سازد که خداوند با این فرمان، برای افراد بشر تن سالم و روح متعادل، ارزانی داشته و واجدین شرایط آن را به سعادت و خوشبختی وامیدارد، زیرا انسان در طول یازده ماه بخور و بخواب و ازدیاد چربی های مضر بدن و اضافه وزن وو ... خلاصه تنظیم همه اینها، باسوخت و سوز صحیح و رژیم درست گرفتن، به دست می آید و آن هم گرفتن روزه و بجا آوردن این دستور آسمانی است، چون اگر آن گونه که از ما خواسته شده است، روزه بگیریم به هیچ مشکلی برخورد نخواهیم کرد و تمامی کمبودها و ضروریات بدن از این طریق تنظیم خواهد گشت.

ممکن است به ذهن بیاید، پس تکالیف سنگین، مانند روزه و حج و جهاد و

امثال این ها چهِ؟! اینها بامضمون روایت مذکور، وفق ندارد و مطابقت نمی کند.

در جواب می گوئیم همه این دستورات برای کسانی است که امکان اجراب آنرا داشته باشند، حج برای آنهائی که شرایطش موجود باشد، از قبیل امکان مالی و سلامت بدن و امنیت راه و جهاد نیز به آنهائی واجب است که پیر نباشد و صحت بدن و غیرآن باشد و همچنین روزه، با وجود شرایط آن (از قبیل صحت بدن و در مسافرت نبودن و عدم پیری مفرط و نبودن روزهای آخر حاملگی و زایمان نکردن و شیرندادن وو ...) گرفتن آن واجب و اجرای آن حکم لازم گردیده است.

بگذریم از کیفیت روزه گرفتن بعضیها که افطار و سحر و در طول شب، با انباشتن خوردنیها و آشامیدنی های گوناگون و مکرر در شکم، خود را ازرسیدن به هدف روزه گرفتن، باز می دارند

یا با پرخوری، بدن خود را در حالت نخست و اولیه، نگهمیدارند، که متأسفانه از مواهب روزه گرفتن بی بهره و بادست خالی از ماه رحمت و پرفیض رمضان بیرون می روند.

یا آنهائی که بدون در نظر گرفتن سلامت خود و حتی بچه شیرخوارش، در صورت به خطر افتادن خود و یا بچه اش، اجازه روزه گرفتن را ندارند، روزه می گیرند.

یا بیماران و سالمندانی که با روزه گرفتن، بیماریشان تشدید و بنیان سلامتی بدنشان، به خطرمی افتد، اسلام روزه گرفتن را برای آنها تحریم نموده است،

بدون در نظر گرفتن همه این شرایط، باز به روزه گرفتن اقدام می نمایند، با این کار علاوه بر این که روزه شان باطل است، از این جهت به خدا نافرمانی می کنند!! زیرا خدائی که در صحت بدن روزه را واجب کرده، در مریضی یا پیری مفرط که روزه بنیاد سلامتی شان را متزلزل می کند، حرام نموده است.

خلاصه بادقت در آیات و روایات فراوان، آسان بودن شریعت اسلام و آسان بودن تکالیف و دستورات آن را متوجه می شویم، و این که دین مبین اسلام هیچ

تکلیف مالایطاق ندارد و مشکلی را برای پیروان خود تحمیل نمی کند.

در آیات روزه سوره بقره و روایات زیاد، راه های دیگر نشان داده است که این تکلیف را برمی دارد و وظیفه ثانویه را مشخص می نماید.

به آیاتی در این باره دقت بفرمائید.

بقره ۱۸۳- ای افرادی که ایمان آورده اید، روزه بر شما نوشته شد همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شده، تا پرهیزکار شوید.

۱۸۴- چند روز معدودی را (باید روزه بدارید) و کسانی که از شما بیمار یا مسافر باشند روزهای دیگری را (بجای آن روزه بگیرند) و بر کسانی که قدرت انجام آن را ندارند (همچون بیماران مزمن و پیرمردان و پیره زنان) لازم است کفاره بدهند، مسکینی را اطعام کنند، و کسی که کار خیر را پذیرا شود برای او بهتر است، و روزه داشتن برای شما بهتر است اگر بدانید.

۱۸۵- (آن چند روز معدود) ماه رمضان است که قرآن برای راهنمائی مردم و نشانه های هدایت و فرق میان حق و باطل در آن نازل شده، پس آنکس که در ماه رمضان در حضر باشد روزه بدارد، و آنکس که بیمار یا در سفر باشد روزهای دیگری را بجای آن روزه بگیرد، خداوند راحتی شما را می خواهد نه زحمت، هدف این است که این روزها را تکمیل کنید، و خدا را بر اینکه شما را هدایت کرده بزرگ بشمرید و شاید شکرگذاری کنید.(۱)

روزه سر چشمه تقوا

۱- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیامُ کَما کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ أَیّاماً مَعْدُوداتٍ فَمَنْ کانَ مِنْکُمْ مَرِیضاً أَوْ عَلی سَفَرٍ فَعِدَّهٌ مِنْ أَیّامٍ أُخَرَ وَ عَلَی الَّذِینَ یُطِیقُونَهُ فِدْیَهٌ طَعامُ مِسْکِینٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَیْراً فَهُوَ خَیْرٌ لَهُ وَ أَنْ تَصُومُوا خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ هُدیً لِلنّاسِ وَ بَیِّناتٍ مِنَ الْهُدی وَ الْفُرْقانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْکُمُ الشَّهْرَ فَلْیَصُمْهُ وَ مَنْ کانَ مَرِیضاً أَوْ عَلی سَفَرٍ فَعِدَّهٌ مِنْ أَیّامٍ أُخَرَ یُرِیدُ اللّهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَ لا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ وَ لِتُکْمِلُوا الْعِدَّهَ وَ لِتُکَبِّرُوا اللّهَ عَلی ما هَداکُمْ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ بقره:(۱۸۵

در این آیـات به بیـان یکی دیگر از این احکـام که از مهمترین عبادات محسوب می شود می پردازد و آن روزه است، و بالحن تاکید آمیز می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید روزه بر شـما نوشته شده است آنگونه که بر امتهائی که قبل از شما بودند نوشته شده بود یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیامُ کَما کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ بقره: ۱۸۳

و بلافاصـله فلسـفه این عبـادت انسـان سـاز و تربیت آفرین را در یـک جمله کوتاه اما بسـیار پرمحتوا چنین بیان می کنـد: شاید پرهیزکار شوید (لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ).

آری روزه عامل مؤثری است برای پرورش روح تقوا و پرهیزگاری در تمام زمینه ها و همه ابعاد.

از آنجـا که انجـام این عبـادت بـا محرومیت از لذائـذ مـادی و مشـکلاتی- مخصوصـا در فصـل تابسـتان- همراه است تعـبیرات مختلفی در آیه فوق به کار رفته که روح انسان را برای پذیرش این حکم آماده سازد.

نخست بـا خطـاب یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا: ای مؤمنـان! سـپس بیان این حقیقت که روزه اختصاص به شـما نـدارد، بلکه در امتهای پیشین نیز بوده است.

و سـرانجام بیان فلسـفه آن و اینکه اثرات پربار این فریضه الهی صددرصد عائد خود شـما می شود، آن را یک موضوع دوست داشتنی و گوارا می سازد.

در حدیثی از امام صادق نقل شد که فرمود: لذه ما فی النداء ازال تعب العباده و العناء!: لذت خطاب یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا آنچنان است که سختی و مشقت این عبادت را از بین برده است!.

در آیه بعد برای اینکه باز از سـنگینی روزه کاسـته شود چند دستور دیگر را در این زمینه بیان می فرماید نخست می گوید: ۱- چند روز معدودی را باید روزه بدارید (أَیَّاماً مَعْدُوداتٍ). چنان نیست که مجبور باشید تمام سال یا قسمت مهمی از آن را روزه بگیرید بلکه روزه تنها بخش کوچکی از آن را اشغال می کند.

۲- کسانی که از شما بیمار یا مسافر باشند (و روزه گرفتن برای آنها مشقت

داشته باشد از این حکم معافند و) باید روزهای دیگری را بجای آن روزه بگیرند (فَمَنْ کانَ مِنْکُمْ مَرِیضاً أَوْ عَلی سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَیَّامٍ أُخَرَ).

۳- کسانی که با نهایت زحمت بایـد روزه بگیرند (مانند پیرمردان و پیر زنان و بیماران مزمن که بهبودی برای آنها نیست) لازم نیست مطلقا روزه بگیرند، بلکه باید بجای آن کفاره بدهند، مسکینی را اطعام کند (وَ عَلَی الَّذِینَ یُطِیقُونَهُ فِدْیَةٌ طَعامُ مِسْکِینٍ).

و آن کس که مایل باشد بیش از این در راه خدا اطعام کنند برای او بهتر است

(فَمَنْ تَطَوَّعَ خَیْراً فَهُوَ خَیْرٌ لَهُ).

۴- در پایان آیه این واقعیت را بازگو می کند که روزه گرفتن برای شـما بهتر است اگر بدانید (وَ أَنْ تَصُومُوا خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

گرچه بعضـی خواسته انـد ایـن جملـه را دلیـل بر این بگیرنـد که روزه در آغـاز تشـریع، واجب تخییری بـوده و مسـلمانان می توانسـتند روزه بگیرنـد یا بجای آن فـدیه بدهنـد تا تـدریجا به روزه گرفتن عادت کننـد و بعـد این حکم نسـخ شـده و صورت وجوب عینی پیدا کرده است.

ولی ظاهر این است که این جمله تاکید دیگری بر فلسفه روزه است، و اینکه این عبادت- همانند سائر عبادات- چیزی بر جاه و جلال خدا نمی افزاید بلکه تمام سود و فائده آن عائد عبادت کنندگان می شود.

شاهـد این سـخن تعبیرهـای مشابه آن است که در آیات دیگر قرآن به چشم می خورد، ماننـد ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ که بعد از حکم وجوب نماز جمعه ذکر شده است (سوره جمعه آیه ۹).

و در آیه سوره عنکبوت می خوانیم: وَ إِبْراهِیمَ إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (عنکبوت: ۱۶) او به بت پرستان گفت: خدا را پرستش کنید و از او بپرهیزید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

و به این ترتیب روشن می شود که جمله أَنْ تَصُومُوا خَیْرٌ لَکُمْ خطاب به همه

روزه داران است نه گروه خاصی از آنها.

آخرین آیه مورد بحث زمان روزه و قسمتی از احکام و فلسفه های آن را شرح می دهد نخست می گوید: آن چند روز معدود را که باید روزه بدارید ماه رمضان است

(شَهْرُ رَمَضانَ).

همان ماهی که قرآن در آن نازل شده (الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ).

همان قرآنی که مایه هدایت مردم، و دارای نشانه های هدایت، و معیارهای سنجش حق و باطل است (هُدیً لِلنَّاسِ وَ بَیِّناتٍ مِنَ الْهُدی وَ الْفُرْقانِ).

سپس بار دیگر حکم مسافران و بیماران را به عنوان تاکید بازگو کرده می گوید:

کسانی که در ماه رمضان در حضر باشند باید روزه بگیرند، اما آنها که بیمار یا مسافرند روزهای دیگری را بجای آن روزه می گیرند (فَمَنْ شَهِدَ مِنْکُمُ الشَّهْرَ فَلْیَصُمْهُ وَ مَنْ کانَ مَرِیضاً أَوْ عَلی سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَیَّامٍ أُخَرَ

تکرار حکم مسافر و بیمار در این آیه و آیه قبل ممکن است از این نظر باشد که بعضی به گمان اینکه خوردن روزه مطلقا کار خوبی نیست به هنگام بیماری و سفر اصرار داشته باشند روزه بگیرند، لذا قرآن با تکرار این حکم می خواهد به مسلمانان بفهماند همانگونه که روزه گرفتن برای افراد سالم یک فریضه الهی است افطار کردن هم برای بیماران و مسافران یک فرمان الهی می باشد که مخالفت با آن گناه است.

در قسمت آخر آیه بار دیگر به فلسفه تشریع روزه پرداخته می گوید: خداوند راحتی شما را می خواهد و زحمت شما را نمی خواهد (یُرِیدُ اللَّهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَ لا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ).

اشاره به اینکه روزه داشتن گرچه در ظاهر یکنوع سختگیری و محدودیت است اما سرانجامش راحتی و آسایش انسان می باشد، هم از نظر معنوی و هم از لحاظ مادی.

این جمله ممکن است به این نکته نیز اشاره باشد که فرمانهای الهی مانند فرمان

حاکمان ستمگر نیست، بلکه در مواردی که انجام آن مشقت شدید داشته باشد وظیفه آسانتری قائل می شود، لذا حکم روزه را با تمام اهمیتی که دارد از بیماران و مسافران و افراد ناتوان برداشته است.

سپس اضافه می کند: هدف آن است که شما تعداد این روزها را کامل کنید وَ لِتُکْمِلُوا الْعِدَّهَ یعنی بر هر انسان سالمی لازم است در سال یکماه روزه بدارد، چرا که برای پرورش جسم و جان او لازم است، به همین دلیل اگر ماه رمضان بیمار یا در سفر بودید باید به تعداد این ایام روزه را قضا کنید تا عدد مزبور کامل گردد، حتی زنان حائض که از قضای نماز معافند از قضای روزه معاف نیستند.

و در آخرین جمله می فرماید: تا خدا را به خاطر اینکه شما را هدایت کرده بزرگ بشمرید، و شاید شکر نعمتهای او را بگذارید (وَ لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ عَلی ما هَداکُمْ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ).

آری شما باید به خاطر آنهمه هدایتها در مقام تعظیم پروردگار بر آئید، و در مقابل آنهمه نعمتها که به شما بخشیده شکرگزاری کنید.

قابل توجه اینکه مساله شکرگزاری را با کلمه لعل آورده است، ولی مساله بزرگداشت پروردگار را به طور قاطع ذکر کرده، این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که انجام این عبادت (روزه) به هر حال تعظیم مقام پروردگار است، اما شکر که همان صرف کردن نعمتها در جای خود و بهره گیری از آثار و فلسفه های عملی روزه است شرائطی دارد که تا آن شرائط حاصل نشود انجام نمی گیرد، و مهمترین آن شرائط اخلاص کامل و شناخت حقیقت روزه و آگاهی از فلسفه های آن است.

به نکاتی در باره روزه توجه نمائید:

۱- اثرات تربیتی، اجتماعی، و بهداشتی روزه

روزه ابعاد گوناگونی دارد، و آثار فراوانی از نظر مادی و معنوی در وجود انسان

می گذارد، که از همه مهمتر بعد اخلاقی و فلسفه تربیتی آن است.

از فوائد مهم روزه این است که روح انسان را تلطیف، و اراده انسان را قوی، و غرائز او را تعدیل می کند.

روزه دار باید در حال روزه با وجود گرسنگی و تشنگی از غذا و آب و همچنین لذت جنسی چشم بپوشد، و عملا ثابت کند که او همچون حیوان در بند اصطبل و علف نیست، او می تواند زمام نفس سرکش را به دست گیرد، و بر هوسها و شهوات خود مسلط گردد.

در حقیقت بزرگترین فلسفه روزه همین اثر روحانی و معنوی آن است، انسانی که انواع غذاها و نوشابه ها در اختیار دارد و هر لحظه تشنه و گرسنه شد به سراغ آن می رود، همانند درختانی است که در پناه دیوارهای باغ بر لب نهرها می رویند، این درختان نازپرورده، بسیار کم مقاومت و کم دوامند، اگر چند روزی آب از پای آنها قطع شود پژمرده می شوند، و می خشکند.

اما درختانی که از لابلای صخره ها در دل کوهها و بیابانها می رویند و نوازشگر شاخه هایشان از همان طفولیت طوفانهای سخت، و آفتاب سوزان، و سرمای زمستان است، و با انواع محرومیتها دست به گریبانند، محکم و با دوام و پر استقامت و سخت کوش و سخت جانند!.

روزه نیز با روح و جان انسان همین عمل را انجام می دهد و با محدودیتهای موقت به او مقاومت و قدرت اراده و توان مبارزه با حوادث سخت می بخشد، و چون غرائز سرکش را کنترل می کند بر قلب انسان نور و صفا می پاشد.

خلاصه روزه انسان را از عالم حیوانیت ترقی داده و به جهان فرشتگان صعود می دهد، جمله لعلکم تتقون (باشد که پرهیزگار شوید) اشاره به همه این حقایق است.

و نیز حدیث معروف الصوم جنه من النار: روزه سپری است در برابر آتش دوزخ اشاره به همین موضوع است.

در حدیث دیگری از علی علیه السلام می خوانیم که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدند:

چه کنیم که شیطان از ما دور شود؟ فرمود: الصوم یسوّد وجهه، و الصدقه تکسر ظهره، و الحب فی الله و المواظبه علی العمل الصالح یقطع دابره، و الاستغفار یقطع وتینه: روزه روی شیطان را سیاه می کند، و انفاق در راه خدا پشت او را می شکند، و دوست داشتن به خاطر خدا، و مواظبت بر عمل صالح دنباله او را قطع می کند، و استغفار رگ قلب او را می برد!.

در نهج البلاغه هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام فلسفه عبادات را بیان می کند به روزه که می رسد چنین می فرماید: و الصیام ابتلاء لاخلاص الخلق: خداوند روزه را از این جهت تشریع فرموده که روح اخلاص در مردم پرورش یابد!.

و نیز در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم: ان للجنه بابا یدعی الریان لا یدخل فیها الا الصائمون: بهشت دری دارد به نام ریان (سیراب شده) که تنها روزه داران از آن وارد می شوند.

مرحوم صدوق در معانی الاخبار در شرح این حدیث می نویسد انتخاب این نام برای این در بهشت به خاطر آن است که بیشترین زحمت روزه دار از ناحیه عطش است، هنگامی که روزه داران از این در وارد می شوند چنان سیراب می گردند که بعد از آن هرگز تشنه نخواهند شد.

۲- اثر اجتماعی روزه

بر کسی پوشیده نیست. روزه یک درس مساوات و برابری در میان افراد اجتماع است، با انجام این دستور مذهبی، افراد متمکن هم وضع گرسنگان و محرومان اجتماع را به طور محسوس در می یابند، و هم با صرفه جوئی در غذای شبانه روزی خود می توانند به کمک آنها بشتابند.

البته ممکن است با توصیف حال گرسنگان و محرومان، سیران را متوجه حال گرسنگان ساخت، ولی اگر این مساله جنبه حسی و عینی به خود بگیرد اثر دیگری دارد، روزه به این موضوع مهم اجتماعی رنگ حسی می دهد، لذا در حدیث

معروفی از امام صادق علیه السلام نقل شده که هشام بن حکم از علت تشریع روزه پرسید، امام علیه السلام فرمود: انما فرض الله الصیام لیستوی به الغنی و الفقیر و ذلک ان الغنی لم یکن لیجد مس الجوع فیرحم الفقیر، و ان الغنی کلما اراد شیئا قدر علیه، فاراد الله تعالی ان یسوی بین خلقه، و ان یذیق الغنی مس الجوع و الالم، لیرق علی الضعیف و یرحم الجائع: روزه به این دلیل واجب شده است که میان فقیر و غنی مساوات بر قرار گردد، و این به خاطر آن است که غنی طعم گرسنگی را بچشد و نسبت به فقیر ادای حق کند، چرا که اغنیاء معمولا ـ هر چه را بخواهند برای آنها فراهم است، خدا می خواهد میان بندگان خود مساوات باشد، و طعم گرسنگی و درد و رنج را به اغنیاء بچشاند تا به ضعیفان دلسوز و به گرسنگان رحم کنند

راستی اگر کشورهای ثروتمند جهان چند روز را در سال روزه بدارند و طعم گرسنگی را بچشند باز هم اینهمه گرسنه در جهان وجود خواهد داشت؟!

۳- اثر بهداشتی و درمانی روزه

در طب امروز و همچنین طب قدیم، اثر معجزه آسای امساک در درمان انواع بیماریها به ثبوت رسیده و قابل انکار نیست، کمتر طبیبی است که در نوشته های خود اشاره ای به این حقیقت نکرده باشد، زیرا می دانیم عامل بسیاری از بیماریها

زیاده روی در خوردن غذاهای مختلف است، چون مواد اضافی، جذب نشده به صورت چربیهای مزاحم در نقاط مختلف بدن، یا چربی و قند اضافی در خون باقی می ماند، این مواد اضافی در لابلای عضلات بدن در واقع لجنزارهای متعفنی برای پرورش انواع میکربهای بیماری های عفونی است، و در این حال بهترین راه برای مبارزه با این بیماریها نابود کردن این لجنزارها از طریق امساک و روزه است!.

روزه زباله ها و مواد اضافی و جذب نشده بدن را می سوزاند، و در واقع بدن را خانه تکانی می کند.

بعلاوه یک نوع استراحت قابل ملاحظه برای دستگاههای گوارشی و عامل مؤثری برای سرویس کردن آنها است، و با توجه به اینکه این دستگاه از حساسترین

دستگاههای بدن است و در تمام سال به طور دائم مشغول کار است، این استراحت برای آنها نهایت لزوم را دارد.

بـدیهی است شـخص روزه دار طبق دسـتور اسـلام به هنگام افطار و سـحور نبایـد در غذا افراط و زیاده روی کند، تا از این اثر بهداشتی نتیجه کامل بگیرد، در غیر این صورت ممکن است نتیجه بر عکس شود.

الکسـی سوفورین دانشمند روسی در کتاب خود می نویسد: درمان از طریق روزه فائده ویژه ای برای درمان کم خونی، ضعف روده ها التهاب بسـیط و مزمن، دملهای خارجی و داخلی، سل، اسـکلیروز، روماتیسم، نقرس، استسـقاء، نوراسـتنی، عرق النساء، خراز (ریختگی پوست)، بیماریهای چشم، مرض قند، بیماریهای جلدی، بیماریهای کلیه، کبد و بیماریهای دیگر دارد.

معـالجه از طریـق امسـاک اختصـاص بـه بیماریهـای فـوق نـدارد، بلکه بیماریهـائی که مربـوط به اصـول جسم انسـان است و با سلولهای جسم آمیخته شده همانند: سرطان سفلیس، سل و طاعون را نیز شفا می بخشد!

در حدیث معروفی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اسلام می فرماید: صوموا تصحوا: روزه بگیرید تا سالم شوید.

و در حـدیث معروف دیگر نیز از پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سـلم رسـیده است المعـده بیت کل داء و الحمیه راس کل دواء: معده خانه تمام دردها است و امساک بالاترین داروها!(۱)

۴- روزه در امتهای پیشین

از تورات و انجیـل فعلی نیز بر می آیـد که روزه در میـان یهود و نصـاری بوده و اقوام و ملـل دیگر هنگام مواجه شـدن با غم و اندوه روزه می گرفته اند، چنانکه در قاموس کتاب مقدس آمده است: روزه در تمام اوقات و در میان هر طائفه و هر ملت و

۱- بحار الانوار جلد ۱۴ قدیم.

مذهب، در موقع ورود اندوه و زحمت غیر مترقبه، معمول بوده است.

و نیز از تورات بر می آید که موسی علیه السلام چهل روز روزه داشته است چنانکه می خوانیم: هنگام بر آمدنم به کوه که لوحهای سنگی یعنی لوحهای عهدی که خداوند با شما بست بگیرم آنگاه در کوه چهل روز و چهل شب ماندم نه نان خوردم و نه آب نوشیدم.

و همچنین به هنگام توبه و طلب خشنودی خداوند، یهود روزه می گرفتند: قوم یهود غالبا در موقعی که فرصت یافته می خواستند اظهار عجز و تواضع در حضور خدا نمایند روزه می داشتند تا به گناهان خود اعتراف نموده بواسطه روزه و توبه، رضای حضرت اقدس الهی را تحصیل نمایند.

روزه اعظم با کفاره، محتمل است که فقط روزه یک روز سالیانه مخصوص بود که در میان طائفه یهود مرسوم بود.

البته روزه های موقتی دیگر نیز از برای یادگاری خرابی اورشلیم و غیره می داشتند.

حضرت مسیح نیز چنانکه از انجیل استفاده می شود چهل روز روزه داشته:

آنگاه عیسی از قوت روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را امتحان نماید ... پس چهل شبانه روز روزه داشته عاقبه الامر گرسنه گردید.

و نیز از انجیل لوقا بر می آید که حواریون مسیح نیز روزه می گرفتند.

باز در قاموس کتاب مقدس آمده است: بنا بر این حیات حواریون و مؤمنین ایام گذشته عمری مملو از انکار لذات و زحمات بی شمار و روزه داری بود.

به این ترتیب اگر قرآن می گوید کَما کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ (همان گونه که بر پیشینیان نوشته شد) شواهد تاریخی فراوانی دارد که در منابع مذاهب دیگر- حتی بعد از تحریف- به چشم می خورد.

۵- امتیاز ماه مبارک رمضان

اینکه ماه رمضان برای روزه گرفتن انتخاب شده بخاطر این است که این ماه بر

سایر ماهها برتری دارد، در آیه مورد بحث نکته برتری آن چنین بیان شده که قرآن کتاب هدایت و راهنمای بشر که فرقان است یعنی با دستورات و قوانین خود روشهای صحیح را از ناصحیح جدا کرده و سعادت انسانها را تضمین نموده است در این ماه نازل گردیده، و در روایات اسلامی نیز چنین آمده است که همه کتابهای

بزرگ آسمانی تورات، انجیل، زبور، صحف، و قرآن همه در این ماه نازل شده اند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: تورات در ششم ماه مبارک رمضان و انجیل در دوازدهم و زبور در هیجدهم و قرآن مجید در شب قدر نازل گردیده است.

به این ترتیب ماه رمضان همواره ماه نزول کتابهای بزرگ آسمانی و ماه تعلیم و تربیت بوده است چرا که تربیت و پرورش بدون تعلیم و آموزش صحیح ممکن نیست، برنامه تربیتی روزه نیز باید با آگاهی هر چه بیشتر و عمیقتر از تعلیمات آسمانی هماهنگ گردد، تا جسم و جان آدمی را از آلودگی گناه شستشو دهد.

در آخرین جمعه ماه شعبان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم برای آماده ساختن یاران خود جهت استقبال از ماه مبارک رمضان خطبه ای خواند و اهمیت این ماه را چنین گوشزد نمود: ای مردم! ماه خدا با برکت، آمرزش و رحمت به سوی شما رو می آورد.

این ماه برترین ماهها است.

روزهای آن برتر از روزهای دیگر، و شبهای آن بهترین شبها است، لحظات و ساعات این ماه بهترین ساعات است.

ماهی است که به میهمانی خدا دعوت شده اید و از کسانی که مورد اکرام خدا هستند می باشید.

نفسهای شما همچون تسبیح، خوابتان چون عبادت، اعمالتان مقبول، و دعایتان مستجاب است.

بنا بر این با نیتهای خالص و دلهای پاک از خداوند بخواهید تا شما را در روزه

داشتن و تلاوت قرآن در این ماه توفیق دهد، چرا که بدبخت کسی است که از آمرزش الهی در این ماه بزرگ محروم گردد.

با گرسنگی و تشنگی خویش در این ماه به یاد گرسنگی و تشنگی رستاخیز باشید، بر فقراء و بینوایان بخشش کنید، پیران خویش را گرامی دارید، به خردسالان رحمت آورید، پیوند خویشاوندی را محکم سازید.

زبانهایتان را از گناه باز دارید، چشمان خویش را از آنچه نگاه کردنش حلال نیست بپوشانید، گوشهای خویش را از آنچه شنیدنش حرام است فرا گیرید بر یتیمان مردم شفقت و محبت کنید، تا با یتیمان شما چنین کنند ....(۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی ؛ ج ۲ ؛ ص۱۹۶

۶- قاعده لا حرج

در آیات مورد بحث اشاره ای به این نکته شده بود که خدا بر شما آسان می گیرد و نمی خواهد به زحمت بیفتید، مسلما این اشاره در اینجا ناظر به مساله روزه و فوائد آن و حکم مسافر و بیمار است، ولی با توجه به کلی بودن از آن یک قاعده عمومی نسبت به تمام احکام اسلامی استفاده می شود و از مدارک قاعده معروف لا حرج است.

این قاعده می گوید: اساس قوانین اسلام بر سختگیری نیست، و اگر در جائی حکمی تولید مشقت شدید کند، موقتا برداشته می شود، چنانکه فقها فرموده اند هر گاه وضو گرفتن یا ایستادن به هنگام نماز و مانند اینها انسان را شدیدا به زحمت بیندازد، مبدل به تیمم و نماز نشسته می شود.

در آیه ۷۸ سوره حج نیز می خوانیم: هُوَ اجْتَباكُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ) او شما را برگزید و در دین خود تکلیف مشقت باری برای شما قرار نداد.

با در نظر داشتن مطالب گذشته ومنافع دنیا و آخرت روزه، می دانیم که بزرگان و راهنمایان دین، و صالحان بندگان، بیشتر اوقات دوران زندگی خود را باروزه و قائم اللّیل بودن، سپری می کردند و همچنین با حال روزه، از دنیا رفته و یا شهید شده اند، مانند امیرمؤمنان علیه السلام در نماز صبح شب نوزدهم ماه رمضان و سالار شهیدان در روز

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

عاشوراء.

امیرمؤمنان علیه السـلام شب نوزدهم برای افطاری، میهمان دخترش ام کلثوم علیها السـلام بودند، آن هم چه افطاری لیوانی شیر و نمکدانی نمک، با دیدن این سـفره رنگین، اشک از چشمان مبارکش جاری می شود و می فرماید: دخترم کی دیدی پدرت با دوخورشت افطار کند!! بیا یکی از اینها را بردار! خواست نمک را بردارد، فرمود شیر را بردار!!.

علی علیه السلام تا صبح در تب و تاب است، مناجات می کند، اشک می ریزد مکرر بیرون رفته، اطراف آسمان را می نگرد و باسوز و گداز می گوید: واللّه هو. هو به خدا قسم آن است آن است که به من خبرداده اند.

بافرا رسیدن صبح آماده رفتن به مسجد است و کمر را می بندد و میگوید:

أشدد حیازیمک للموت فانّ الموت لاقیکا*** ولاتغترّ بالدّهر و ان کان یوافیکا

کماأضحکک الدهر کذاک یبکیکا

علی کمرت را برای مرگ محکم ببنـد*** به فریب های روزگار مغرورمباش اگرچه باتو همسو شود. زیرا آنگونه ترا خندانده همانگونه ترا می گریاند.

می خواهد خانه را ترک نماید زنجیر دَرْ به کمر بندش گیر می کند، باز نمی شود بادست خیبر شکن در را از پاشینه در آورده به زمین می گذارد و باز میکند وعبور می کند.

اردک ها با فریاد وناله جبغ زنان جلوی امام مظلومان صف می کشند مانع رفتنش هستند، با دستان یتیم نواز آنها را نوازش می کند و به دخترش اکیدا سفارش می کند، از آنها مواظبت نماید.

ام کلثوم اشـکریزان به خانه های برادران و امام به سوی میعادگاه، وارد مسجد می شود و قاتل به رو ودمر افتاده را بیدار میکند و می فرمایـد: به پشت بخـواب خواب انبیـاست و طرف راست بخواب، روش علمـاست و به چپ بخواب طریقه اطبـاست به رو نخواب سلیقه شیطان است، یابن ملجم بگویم زیر عبایت چه پنهان

نموده ای؟! به خدا سوگند تصمیمی گرفته ای که نزدیک آسمانها به زمین بریزد.

به مأذنه بالاـ می رود و صـدای اذانش، به همه خـانه های کوفه می پیچـد، مردم از خواب بیـدار و به سوی مسـجد سـرازیر می شوند و قاتل پشت سرِ امام در صف اول جا می گیرد دو یارانش هم در چپ و راست او.

امام مظلومان به رکوع رکعت اول خم و بلنـد می شود و به سـجده اول از سـجده سـر بر می دارد و شمشـیر ابن ملجم باقـدرت تمام، پایین و درست در جای شمشـیر عمروبن عبـدود اصابت و سـر مبارک را می شـکافد و صدای جبرئیل امین، میان زمین و آسمان بلند می شود.

تهـدّمت و الله أرکـان الهـدی وانطمست أعلاـم التقی، وانفصـمت العروه الوثقی قُتـل ابن عمّ المصـطفی قتل علیّ المرتضـی قتله أشـقی الاشـقیاء. به خـدا قسم ارکان هدایت، ویران گردید، و پرچم های تقوی خوابید (و چراغهای پرهیزکار خاموش گردید) طناب عروه وثقی، پاره گردید، پسرعموی مصطفی کشته شد، علی مرتضی به قتل رسید، کشت اورا شقی ترین اشقیا.

طوفان برپا شد و درهای مسـجد بهم خورد و از آسـمان خون بارید و زمین زلزله کرد و اوضاع بهم ریخت و زمین و آسمان به این مصیبت گریست.

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین

مجلس ۷۰ تکلیف به اندازه طاقت

هرکسی در وجود خود، نیرو و قدرت محدودی را دارا می باشد هیچ وقت ساختمان فکری و جسمی، بشر نامحدود نیست.

کارهای وجودی هم به این صورت است، فعالیت و جدیت و سعی و کوشش،

محدود به حدودی است که نمی تواند از آن تجاوز نماید، اگر بخواهد بیرون از توان خود، پا فراتر نهد، می افتد و بجائی نمی رسد، خدای متعال در مسائل دینی هم، به اندازه وسع و استعداد هرکسی، امر ونهی دارد هیچوقت کسی را به بیش از توان خود، دستور نداده است، مثلًا نماز را ایستاده بخوان، اگر نتوانستی، نشسته یاخوابیده و اگر با زبان نمی توانی از قلب بگذران؛ روزه بگیر در صورتی ضرر جسمی و روحی نداشته باشد، اگر استطاعت داری، حج برو اگر امکان داری جهاد کن اگر قادر نیستی تکلیف نداری و. و.

پس بادقت در آیات و روایات فراوان، آسان بودن شریعت اسلام و آسان بودن تکالیف و دستورات آن را متوجه می شویم، و این که دین مبین اسلام هیچ تکلیف مالایطاق ندارد و مشکلی را برای پیروان خود تحمیل نمی کند.

در حدیث معروف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: بعثت علی الشریعه السمحه السهله: من مبعوث به آئین سهل و آسانی شده ام نیز اشاره به همین مطلب است.

باز در روایت نبوی دیگر آمده است که الاسلام شریعه سهله و سمحه اسلام شریعت سهل و آسان است.

در مجالسی متذکر شدم که اسلام شریعت آسان و قابل قبول است و هیچگونه تکلیف بالاتر از توان بشر را ندارد و معقول هم نیست، در کتاب آسمانی خود، کرارا به این امر متذکر شده است.

۱- لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها لَها ما كَسَبَتْ وَ عَلَيْها مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِينا أَوْ أَخْطَأْنا رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَيْنا إِصْراً كَما حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنا رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا أَنْتَ مَوْلانا فَانْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ بقره: ۲۸۶ خداوند هیچ کس را، جز به اندازه تواناییش، تکلیف نمی کند. (انسان،) هر کار (نیکی) را انجام دهد، برای خود انجام داده؛ و هر کار (بدی) کند، به زیان خود کرده است. (مؤمنان می گویند:) پروردگارا! اگر ما فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه مکن! پروردگارا! تکلیف سنگینی بر ما قرار مده، آن چنان که (به خاطر گناه و

طغیان،) بر کسانی که پیش از ما بودنـد، قرار دادی! پروردگارا! آنچه طاقت تحمل آن را نـداریم، بر ما مقرّر مدار! و آثار گناه را از ما بشوی! ما را ببخش و در رحمت خود قرار ده! تو مولا و سرپرست مایی، پس ما را بر جمعیّت کافران، پیروز گردان!

این آیه می گوید: خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کند

(لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها).

وسع از نظر لغت به معنی گشـایش و قـدرت است، بنـابر این، آیه مبـارکه، این حقیقت عقلی را تاییـد می کنـد، که وظـایف و تکالیف الهی هیچگاه بالاتر از میزان قـدرت و توانائی افراد نیست و لـذا بایـد گفت تمام احکام با همین آیه تفسـیر و تقیید می گردد، و به مواردی که تحت قـدرت انسـان است اختصاص می یابـد، بـدیهی است یک قانون گزار حکیم و دادگر نمی تواند غیر از این قانون وضع کند، ضـمنا آیه مبارکه، بار دیگر این حقیقت را تایید می کند که هیچگاه احکام شرعی از احکام عقلی و فرمان عقل و خرد جدا نمی گردد، و این دو در همه مراحل دوش به دوش یکدیگر پیش می روند.

سپس می افزاید: هر کار (نیکی) انجام دهد برای خود انجام داده و هر کار (بدی) کند به زیان خود کرده است (لَها ما كَسَبَتْ وَ عَلَيْها مَا اكْتَسَبَتْ).

آری هر کسی محصول عمل نیک و بد خود را می چیند و در این جهان و جهان دیگر با نتایج و عواقب آن روبرو خواهد شد.

این آیه بـا این بیان مردم را به مسـئولیت خود و عواقب کار خویش متوجه می سازد و بر افسانه جبر و اقبال و طالع و موهومات دیگری از این قبیل که افرادی برای تبرئه خویش دست و پا کرده اند خط بطلان می کشد.

قابل توجه اینکه: در آیه شـریفه در مورد اعمال نیک «کسـبت» گفته شده و در مورد اعمال بد «اکتسبت» شاید تفاوت در تعبیر به خـاطر این باشـد که (کسب) در باره اموری گفته می شود که انسان با تمایل درونی و بـدون تکلف آن را انجام می دهـد و موافق فطرت او است، در حالی که (اکتسب) نقطه مقابل آن است یعنی کارهائی که

بر خلاف فطرت و نهاد آدمی می باشد و این خود می رساند که اعمال نیک مطابق فطرت و نهاد آدمی است و اعمال شر ذاتا بر خلاف فطرت است.

راغب در مفردات در تفاوت این دو تعبیر مطلب دیگری گفته است که آن هم قابل دقت می باشد.

و آن این که کسب مخصوص کارهائی است که فایده آن منحصر به خود انسان نیست بلکه دیگران را هم در بر می گیرد.

(مانند اعمال خیر که نتیجه آن تنها شخص انجام دهنده را شامل نمی شود، بلکه ممکن است بستگان و نزدیکان و دوستان او هم در آن سهیم باشند در حالی که اکتساب در مواردی گفته می شود که اثر کار تنها دامنگیر خود انسان می گردد و این در مورد گناه است.

(البته باید توجه داشت که این تفاوتها در صورتی است که کسب و اکتساب در مقابل هم قرار گیرند).

و به دنبال این دو اصل اساسی (تکلیف به مقدار قدرت است- و هر کسی مسئول اعمال خویش است) از زبان مؤمنان هفت درخواست از درگاه پروردگار بیان می کند که در واقع آموزشی است برای همگان که چه بگویند و چه بخواهند.

۱- می گویند: پروردگارا! اگر ما فراموش کردیم یا خطا نمودیم ما را مؤاخذه مکن

(رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِينا أَوْ أَخْطَأْنا).

آنها چون می دانند مسؤول اعمال خویش اند لذا با تضرعی مخصوص، خدا را به عنوان رب و کسی که لطف ویژه ای در پرورششان داشته و دارد، می خوانند و می گویند زندگی به هر حال خالی از فراموشی و خطا و اشتباه نیست، ما می کوشیم به سراغ گناه عمدی نرویم، اما خطاها و لغزشها را تو بر ما ببخش.

بحثی که در اینجا مطرح می گردد این است که: مگر امکان دارد که پروردگار کسی را در برابر لغزشی که از فراموشی یا عدم توجه سرچشمه گرفته مجازات نماید؟ تا زمینه ای برای این درخواست بماند؟ در پاسخ این سؤال باید گفت: گاهی

فراموشـی نتیجه سـهل انگاری خود انسان است مسـلم است که اینگونه فراموشـیها از انسان سـلب مسؤولیت نمی کند مانند این که: در قرآن آمده است فَذُوقُوا بِما نَسِيتُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هذا، (بچشید عذاب خدا رادر برابر آن که این روز را فراموش کردید).

بنابر این فراموشکاریهائی که زاییده سهل انگاری است قابل مجازات است.

موضوع دیگری که باید به آن توجه داشت این است که نسیان و خطا با یکدیگر فرق روشنی دارد.

خطا معمولا به کارهائی گفته می شود که از روی غفلت و عدم توجه از انسان سر می زند مثل این که کسـی به هنگام شـکار تیری را می زند و به انسانی، بدون قصد اصابت می کند و او را مجروح می نماید.

ولی نسـیان در جـائی گفته می شود که انسـان بـا توجه دنبـال کار می رود ولی مشـخصات حادثه را فراموش کرده، مثل اینکه کس بی گناهی را مجازات کند به گمان اینکه گناهکار است زیرا مشخصات گناهکار واقعی را فراموش نموده است.

۲- پروردگارا! بار سـنگینی بر دوش ما قرار مده آن چنان که بر کسانی که پیش از ما بودند (به کیفر گناهان و طغیانشان) قرار دادی (رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَيْنا إِصْراً كَما حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنا).

اصر در اصل به معنی نگهداری و محبوس ساختن است، و به هر کار سنگین که انسان را از فعالیت باز می دارد، گفته می شود و نیز به عهد و پیمانها که آدمی را محدود می سازد، اطلاق می گردد.

به همین دلیل مجازات و کیفر را نیز گاهی اصـر می گوینـد، در این جمله مؤمنان از خداوند تقاضا دارند، از تکالیف سـنگین، که گاهی موجب تخلف افراد از اطاعت پروردگار می گردد، آنها را معاف دارد.

و این همان چیزی است که در باره دستورات اسلام از زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده.

بعثت بالحنیفیه السمحه السهله: به آیینی مبعوث شده ام که عمل به آن برای

همه سهل و آسان است.

در اینجا ممکن است سؤال شود: اگر آسان بودن شریعت و آیین خوب است پس چرا در اقوام پیشین نبوده؟ در پاسخ باید گفت: همانطور که از آیات قرآن استفاده می شود تکالیف شاق برای امم پیشین، در اصل شریعت نبوده، بلکه پس از نافرمانی ها به عنوان عقوبت و کیفر قرار داده شده است.

همانطور که بنی اسرائیل به خاطر نافرمانیهای پی درپی، از خوردن پاره ای از گوشتهای حلال محروم شدند(۱)

یا در برابر حضرت موسی علیه السلام ایستادگی کردند و باجنگ وارد شهر نشدند و

گفتند: «ای موسی! تا آنها در آنجا هستند، ما هرگز وارد نخواهیم شد! تو و پروردگارت بروید و با آنان) بجنگید، ما همینجا نشسته ایم»! ۲۵ (موسی) گفت:

«پروردگارا! من تنها اختیار خودم و برادرم را دارم، میان ما و این جمعیّت گنهکار، جدایی بیفکن!» ۲۶ خداوند (به موسی) فرمود: «این سرزمین (مقدس)، تا چهل سال بر آنها ممنوع است (و به آن نخواهند رسید)؛ پیوسته در زمین (در این بیابان)، سرگردان خواهند بود؛ و در باره (سرنوشت) این جمعیّت گنهکار، غمگین مباش!»(۲)

بدینجهت صبح تا شب راه می رفتند خسته و کوفته به درِ شهر می رسیدند و می افتادند و می خوابیدند، صبح بیدار شده و می دیدند در سرجای اول دیروزی هستند، چهل سال تمام بدین گونه سرگردان بودند چون نافرمانی کردند، خدا هم آن گونه تنبیه و مجازات کرد.

۳- پروردگارا! مجازاتهائی که طاقت تحمل آن را نداریم برای ما مقرر مدار (رَبَّنا وَ

۱- سوره انعام آیه ۱۴۶ و سوره نساء آیه ۱۶۰.

۲- مائده: ۲۴ قالُوا یا مُوسی إِنَّا لَنْ نَدْخُلَها أَبَداً ما دامُوا فِیها فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّکَ فَقاتِلا إِنَّا هاهُنا قاعِدُونَ قالَ رَبِّ إِنِّی لا أَمْلِکُ إِلَّا نَفْسِی وَ أَخِی فَافْرُقْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ الْقَوْمِ الْفاسِقِینَ قالَ فَإِنَّها مُحَرَّمَةٌ عَلَیْهِمْ أَرْبَعِینَ سَنَةً یَتِیهُونَ فِی الْأَرْضِ فَلا تَأْسَ عَلَی الْقَوْمِ الْفاسِقِینَ.

لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ).

این جمله ممکن است اشاره به آزمایشهای طاقت فرسا یا مجازاتهای سنگین دنیا و آخرت و یا هر دو باشد و شاید تعبیر به لا تَحْمِلْ در جمله قبل و لا تُحَمِّلِ (با تشدید) در این جمله، به خاطر همین است، زیرا تعبیر اول اشاره به مسائل مشکل و تعبیر دوم اشاره به مسائل طاقت فرسا است.

۴- ما را ببخش (وَ اعْفُ عَنَّا ۵- و گناهان ما را بپوشان وَ اغْفِرْ لَنا ۶- و مشمول رحمت خود قرار ده وَ ارْحَمْنا).

عفو در لغت به معنی محو کردن آثار چیزی است، و غالبا به معنی محو آثار گناه می آید که هم شامل آثار طبیعی آن می شود، و هم شامل مجازات آن.

در حالی که مغفرت تنها به معنی پوشاندن گناه است.

بنابر این مؤمنان هم از خدا می خواهند گناهانشان را بپوشاند و هم آثار وضعی و تکوینی آن را از روح و روانشان بزداید و هم کیفر آن را از آنان بردارد، و سپس از او می خواهند رحمت واسعه اش که همه چیز را در بر می گیرد شامل حال آنان شود.

۷- تو مولی و سرپرست مائی، پس ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان (أَنْتَ مَوْلانا فَانْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ). و به این ترتیب تقاضاهای آنان شامل دنیا و آخرت و پیروزیهای فردی و اجتماعی و عفو و بخشش و رحمت الهی می گردد، و این تقاضائی است بسیار جامع.

از این آیه به خوبی استفاده می شود که تکلیف ما لا یطاق وجود ندارد،

نه در اسلام و نه در ادیان دیگر و اصل آزادی اراده است، زیرا می گوید: هر کس در گرو اعمال نیک و بد خویش است هر کار نیکی انجام دهد برای خود انجام داده و هر کار بدی انجام دهد به زیان خود کرده است. تقاضای عفو و بخشش و مغفرت نیز شاهد این مدعا است.

و این امر هماهنگ با منطق عقل و مسئله حسن و قبح است، چرا که خداوند حکیم هرگز چنین کاری را نمی کند و این خود دلیلی است بر نفی مساله جبر،

چگونه ممکن است خداونـد بندگان را مجبور بر گناه سازد و در عین حال نهی از گناه کند؟ ولی تکالیف شاق و مشـکل، امر محالی نیست هماننـد تکالیف شاقی که در مورد بنی اسـرائیل وجود داشـته و آن هم مولود اعمال خودشان و کیفر خیره سـری های آنها بوده است.(۱)

۲- انعام: ۱۵۲ و به مال یتیم، جز به بهترین صورت (و برای اصـلاح)، نزدیک نشویـد، تا به حد رشد خود برسد! و حق پیمانه و وزن را بعـدالت ادا کنیـد!- هیچ کس را، جز بمقدار تواناییش، تکلیف نمی کنیم- و هنگامی که سـخنی می گویید، عدالت را رعایت نمایید، حتی اگر در مورد نزدیکان (شما) بوده باشد و به پیمان خدا وفا کنید، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند، تا متذکّر شوید!(۲)

۳- اعراف: ۴۲ و کسانی که ایمان آورده و اعمال صالـح انجام داده انـد- البته هیچ کس را جز به اندازه تواناییش تکلیف نمی کنیم- آنها اهل بهشتند؛ و جاودانه در آن خواهند ماند.(۳)

۴- وَ لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها وَ لَدَیْنا کِتابٌ یَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ مؤمنون: ۶۲ و ما هیـچ کس را جز به اندازه تواناییش تکلیف نمی کنیم؛ و نزد ما کتابی است که (تمام اعمال بنـدگان را ثبت کرده و) بحق سـخن می گویـد؛ و به آنان هیچ سـتمی نمی شود.

۵- طلاق: ۷ آنان که امکانات وسـیعی دارند، باید از امکانات وسـیع خود انفاق کنند و آنها که تنگدستند، از آنچه که خدا به آنها داده انفاق نمایند؛ خداوند هیچ کس را جز

۱- اقتباس از تفسیر نمونه ج: ۲ ص: ۳۹۷ ببعد.
۲- وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتِیمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزانَ بِالْقِسْطِ لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ انعام: ۱۵۲
۳- وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَنَّهِ هُمْ فِیها خالِدُونَ اعراف: ۴۲

به مقدار توانایی که به او داده تکلیف نمی کند؛ خداوند بزودی بعد از سختیها آسانی قرار می دهد!(۱)

آیات مبارکات مذکور، به صراحت می فرماید: تکالیف الهی به اندازه، تاب و توان انسان هاست، زیرا جز این بر خلاف عدالت و وجدان است.

از مجموع این آیات مبارکات مشخص می شود خدای عزّ وجلّ بربندگانش، تکلیف ما فوق توان، انجام نمی دهد، به مطالبی در باره تکلیف روزه که به نظر تکلیف شاق به نظر می آید، توجه نمائید.

توسعه ای در حکم روزه

از روایات اسلامی چنین استفاده می شود که در آغاز نزول حکم روزه، مسلمانان تنها حق داشتند قبل از خواب شبانه غذا بخورند، چنانچه کسی در شب به خواب می رفت سپس بیدار می شد خوردن و آشامیدن بر او حرام بود.

و نیز در آن زمان آمیزش با همسران در روز و شب ماه رمضان مطلقا تحریم شده بود.

و این شاید آزمایشی بود برای مسلمین و هم برای آماده ساختن آنها نسبت به پذیرش احکام روزه.

یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نام مطعم بن جبیر که مرد ضعیفی بود با این حال روزه می داشت و در کندن خندق کار می کرد، هنگام افطار وارد خانه شد، همسرش رفت برای افطار او غذا حاضر کند به خاطر خستگی خواب او را ربود، وقتی بیدار شد گفت: من دیگر حق افطار ندارم، با همان حال شب را خوابید و صبح در حالی که روزه دار بود برای حفر خندق (در آستانه جنگ احزاب) در اطراف مدینه حاضر

۱- لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتاهُ اللَّهُ لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا ما آتاها سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً طلاق: ۷

شد، در اثناء تلاش و کوشش به واسطه ضعف و گرسنگی مفرط بیهوش شد، پیامبر بالای سرش آمد و از مشاهده حال او متاثر گشت.

و نیز جمعی از جوانان مسلمان که قدرت کنترل خویشتن را نداشتند شبهای ماه رمضان با همسران خود آمیزش می نمودند.

در این هنگام آیه نازل شد و به مسلمانان اجازه داد که در تمام طول شب می توانند غذا بخورند و با همسران خود آمیزش جنسی داشته باشند.

بقره: ۱۸۷- آمیزش جنسی با همسرانتان در شب روزه داری حلال است، آنها لباس شما هستند و شما لباس آنها.

(هر دو زینت یکدیگر هستید و باعث حفظ یکدیگر) خداوند می دانست که شما به خود خیانت می کردید (و این کار را که ممنوع بود بعضا انجام می دادید) پس توبه کرد بر شما و شما را بخشید.

اکنون با آنها آمیزش کنید و آنچه را خدا بر شما مقرر داشته طلب نمائید.

بخورید و بیاشامید تا رشته سپید صبح از رشته سیاه (شب) برای شما آشکار گردد، سپس روزه را تا شب تکمیل کنید، و در حالی که در مساجد مشغول اعتکاف هستید با زنان آمیزش نکنید، این مرزهای الهی است، به آن نزدیک نشوید، خداوند این چنین آیات خود را برای مردم روشن می سازد، باشد که پرهیزگار گردند(۱)

آیه مورد بحث که شامل چهار حکم اسلامی در زمینه روزه و اعتکاف است

۱- می گوید: در شبهای ماه روزه آمیزش جنسی با همسرانتان برای شما حلال شده است (أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلى نِسائِكُمْ).

۱- أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلى نِسائِكُمْ هُنَّ لِباسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتابَ عَلَيْكُمْ وَ عَفا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا ما كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيامَ إِلَى اللَّيْلِ وَ لا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عاكِفُونَ فِي الْمَساجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَقْرَبُوها كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آياتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ بقره: ۱۸۷.

سپس به فلسفه این موضوع پرداخته، می گوید: زنان لباس شما هستند و شما لباس آنها (هُنَّ لِباسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَ).

لباس از یکسو انسان را از سرما و گرما و خطر برخورد اشیاء به بدن حفظ می کند، و از سوی دیگر عیوب او را می پوشاند، و از سوی سوم زینتی است برای تن آدمی، این تشبیه که در آیه مذکور آمده اشاره به همه این نکات است.

دو همسر، یکدیگر را از انحرافات حفظ می کنند، عیوب هم را می پوشانند وسیله راحت و آرامش یکدیگرند، و هر یک زینت دیگری محسوب می شود.

این تعبیر نهایت ارتباط معنوی مرد و زن و نزدیکی آنها را به یکدیگر و نیز مساوات آنها را در این زمینه کاملا روشن می سازد، زیرا همان تعبیر که در باره مردان آمده در باره زنان هم آمده است بدون هیچ تغییر.

سپس قرآن علت این تغییر قانون الهی را بیان کرده می گوید: خداوند می دانست که شما به خویشتن خیانت می کردید (و این عمل را که ممنوع بود بعضا انجام می دادید) خدا بر شما توبه کرد، و شما را بخشید (عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتابَ عَلَيْكُمْ وَ عَفا عَنْكُمْ).

آری برای اینکه شما آلوده گناه بیشتر نشوید خدا به لطف و رحمتش این برنامه را بر شما آسان ساخت و از مدت محدودیت آن کاست.

اکنون که چنین است با آنها آمیزش کنید و آنچه را خداوند بر شما مقرر داشته طلب نمائید (فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا ما كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ).

مسلما این امر به معنی وجوب نیست بلکه اجازه ای است بعد از ممنوعیت که در اصطلاح اصولیون امر عقیب حظر نامیده می شود و دلیل بر جواز است.

جمله وَ ابْتَغُوا ما كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ اشاره به این است که استفاده از این توسعه و تخفیف که در مسیر قوانین آفرینش و حفظ نظام و بقای نسل است، هیچ مانعی ندارد.

۲- می گوید: بخورید و بیاشامید تا رشته سپید صبح از رشته سیاه شب برای

شما آشکار گردد (وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکُمُ الْخَیْطُ الْأَبْیَضُ مِنَ الْخَیْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ).

به این ترتیب مسلمانان حق داشتند در تمام طول شب از خوردنیها و نوشیدنیها استفاده کنند، اما به هنگام طلوع سپیده صبح امساک نمایند.

۳- می گوید: سپس روزه را تا شب تکمیل کنید (ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّیامَ إِلَی اللَّیْلِ).

این جمله تاکیدی است بر ممنوع بودن خوردن و نوشیدن و آمیزش جنسی در روزها برای روزه داران، و نیز نشان دهنده آغاز و انجام روزه است که از طلوع فجر شروع و به شب ختم می شود.

۴- می گوید: هنگامی که در مساجد مشغول اعتکاف هستید با زنان آمیزش نکنید (وَ لا تُباشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عاکِفُونَ فِی الْمَساجِدِ).

بیان این حکم مانند استثنائی است برای حکم گذشته زیرا به هنگام اعتکاف که حد اقل مدت آن سه روز است روزه می گیرند اما در این مدت نه در روز حق آمیزش جنسی با زنان دارند و نه در شب.

در پایان آیه، اشاره به تمام احکام گذشته کرده چنین می گوید: اینها مرزهای الهی است به آن نزدیک نشوید (تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَقْرَبُوها).

زیرا نزدیک شدن به مرز وسوسه انگیز است، و گاه سبب می شود که انسان از مرز بگذرد و در گناه بیفتد.

آری این چنین خداوند آیات خود را برای مردم روشن می سازد، شاید پرهیزگاری پیشه کنند (کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ آیاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ).

بادقت در تکالیف و دستورات درباره روزه هم شاق و بیرون از قدرت انسانهانیست.

به این نکته هاتوجه بفرمائید.

۱- مرزهای الهی

در آیات قبل بعد از ذکر قسمتهائی از احکام روزه و اعتکاف که خواندیم، از این احکام تعبیر به مرزهای الهی شده است، مرز میان حلال و حرام مرز میان ممنوع و مجاز، و جالب اینکه نمی گوید: از مرزها نگذرید، می گوید: به آن نزدیک نشوید! چرا که نزدیک شدن به مرز وسوسه انگیز است و گاه سبب می شود که بر اثر طغیان شهوات و یا گرفتار شدن به اشتباه انسان از آن بگذرد.

به همین دلیل در بعضی از قوانین اسلامی گام نهادن در مناطقی که موجب لغزش انسان به گناه است نهی شده است مانند شرکت در مجلس گناه، هر چند خود آلوده آن گناه نباشد، و یا خلوت کردن با اجنبیه (بودن با یک زن بیگانه در یک محل خلوت و کاملا تنها که دیگران به آن راه ندارند).

همین معنی در احادیث دیگر تحت عنوان حمایت از حمی (نگهداشتن حریم منطقه ممنوعه) بیان شده است: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: ان حمی الله محارمه فمن یرتع حول الحمی یوشک ان یقع فیه: محرمات الهی قرقگاههای او است هر کس گوسفند خود را در کنار قرقگاه ببرد بیم آن می رود که وارد منطقه ممنوعه شود.

باز به همین دلیل افرادی که پایبند اصول تقوی و پرهیزگاری هستند نه تنها مرتکب محرمات نمی شوند بلکه سعی دارند به نزدیکی حرام نیز گام ننهند.

۲- اعتکاف

- اعتکاف در اصل به معنی محبوس ماندن و مدتی طولانی در کنار چیزی بودن است و در اصطلاح شرع توقف در مساجد برای عبادت می باشد که حد اقل آن سه روز است و شرط آن روزه داشتن و ترک بعضی دیگر از لذائذ است.

این عبادت اثر عمیقی در تصفیه روح و توجه مخصوص به پروردگار دارد و آداب و شرائط آن در کتب فقهی ذکر شده است البته این عبادت ذاتا از مستحبات است ولی در پاره ای از موارد استثنائی شکل وجوب به خود می گیرد، به هر حال در آیه مورد بحث تنها به یکی از شرائط آن که عدم آمیزش با زنان (اعم در شب یا روز)

است اشاره شده آنهم به خاطر ارتباط و پیوندی که با مساله روزه دارد.

۳- طلوع فجر

- فجر در اصل به معنی شکافتن است و اینکه از طلوع صبح تعبیر به فجر شده بخاطر آن است پرده سیاه شب با ظهور اولین سپیده صبح از هم شکافته می شود.

در آیات مورد بحث علاوه بر این تعبیر، تعبیر به حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکُمُ الْخَیْطُ الْأَبْیَضُ مِنَ الْخَیْطِ الْأَسْوَدِ آمده است، جالب اینکه در حدیثی می خوانیم که عدی بن حاتم خدمت پیامبر عرض کرد من ریسمان سیاه و سفیدی گذارده بودم و به آنها نگاه می کردم تا به وسیله شناسائی آن دو از یکدیگر آغاز وقت روزه را تشخیص دهم! پیامبر از این سخن چنان خندید که دندانهای مبارکش نمایان گشت، فرمود: ای پسر حاتم منظور رشته سفید صبح از رشته سیاه شب در افق است که آغاز وجوب روزه است.

ضمنا باید توجه داشت که این تعبیر نکته دیگری را نیز روشن می سازد و آن شناختن صبح صادق از کاذب است، زیرا: در پایان شب نخست یک سفیدی بسیار کم رنگ به طور عمودی در آسمان پیدا می شود که آن را به دم روباه تشبیه کرده اند، این همان صبح کاذب و دروغگو است اما کمی بعد از آن سفیدی شفافی به طور افقی و در امتداد افق نمایان می شود که همچون رشته نخ سپیدی است که در کنار رشته سیاه شب کشیده شده است، این همان صبح صادق است که آغاز روزه و ابتدای وقت نماز صبح است، و هیچ شباهتی با صبح کاذب ندارد.

۴- آغاز و پایان، تقوا است

- جالب اینکه در نخستین آیه مربوط به احکام روزه خواندیم که هدف نهائی از آن تقوا است، همین تعبیر عینا در پایان آخرین آیه نیز آمده است (لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ) و این نشان می دهد که تمام این برنامه ها وسیله ای هستند برای پرورش روح تقوا و

خویشتن داری و ملکه پرهیز از گناه و احساس مسئولیت در برابر وظائف انسانها.(۱)

از جریان های تاریخی این ماه، عبادت و اطاعت و تقوی، نزول قرآن در این ماه، و ضربت خوردن مولای متقیان علی علیه السلام در ۱۹ و شهادت آن حضرت نیز در ۲۱ این ماه، است.

فرزندان آن امام و شیعیان پس از شنیدن صدای عالمگیر جبرئیل، به سوی مسجد دویدند وقتی رسیدند دیدند آن حضرت را با دست می نشانند که نمازش را تمام کند، اما به راست و چپ میل می نمایند.

حضرت چشمش به فرزند بزرگوارش حسن افتاد فرمود: فرزندم نماز صبح مردم را اقامه کن که قضا نشود یعنی پدرت در راه اقامه و پایداری نماز زحمت زیاد کشیده و سر نماز هم، جانش را فدا کرد.

حضرت را در میان عبا گذاشته و روی دست فرزندانش، به خانه رسید، دختران و بانوان حریم امامت که منتظر آن حضرت بودند، دورش را گرفته و ناله می کردند و اشک می ریختند، بخصوص دختربزرگش ام المصائب زینب علیا علیها السلام هم می گریست و هم مرهم به زخم بابا می گذاشت.

فرزند دلبندش حسین علیه السلام نیز در کربلاء در آخرین ساعات شهادتش، نماز ظهر را در میان طوفان نیزه و شمشیر و رگبار تیرهای چهار هزار تیر انداز، نماز ظهر را، اقامه نمود و به شهادت رسید یعنی مردم من در راه اقامه و بپا داشتن نماز، جانم را فدا می کنم، ای شیعیان و دوستداران من، نماز را بپا دارید و آن را ازدست ندهید تا دوستی من و شما خدشه دار نشود.

این بانوی بزرگوار و عقیله بنی هاشم در کربلا هم به زخم سر برادر، مرهم گذاشت و وا أخا و واحسینا سرداد، امام فرمود: خواهرم به کشته شدنم یقین کردی؟! عرض کرد برادرم، میزان زخم سر پدرم که مرهم گذاشتم در نظرم هست، او با آن

۱- باتغییر وتنظیم از تفسیر نمونه ج: ۱ ص: ۶۴۸ ببعد.

زخم شهید گشت، زخم سرتو بیشتر از زخم سر پدر است، یقین بی برادر خواهم شد.

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین

مجلس ۷۱ رسیدن به فضل و کرم خدا با دعا و نیایش

می دانیم که خدای توانا بعضی از بندگانش را به صفاتی یا به خصلت هائی، اختصاص می دهد که دیگران از آن ها محرومند، حالا این خصلت های خدادادی، در برابر اعمال خیر آنهاست یا تفضلی است از خدای یگانه، درباره او که خود داند.

به هر صورت این توفیق برای همه میسر نیست بلکه اشخاص مورد عنایت و توجه اوست، از جمله آن صفت های امتیاز دار که به هرکس داده شده است، از چهارچیز محروم نمی شود.

۱- أبی الصباح گفت: جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود: من أعطی أربعا لم یحرم أربعا: من اعطی الدعاء لم یحرم الاجابه، ومن اعطی الاستغفار لم یحرم التوبه، ومن اعطی الشکر لم یحرم الزیاده، ومن اعطی الصبر لم یحرم الاجر.(۱) به هرکس چهار چیز داده شد از چهار چیز محروم نشود،

۱- (توفیق) دعا داده شد از اجابت محروم نشود،

۲- و هرکه را استغفار داده شد از توبه محروم نشود

۳- و هرکس شکر کردن به او داده شد از زیادت محروم نشود،

۴- و به هرکس صبر (وشکیبائی) عطا شود، از پاداش (خوب) محروم نگردد.

۱- بحارالأنوار: ج ۶ ص ۲۱ ح ۱۲ از خصال صدوق ۱/ ۹۴.

۲- علی علیه السلام فرمود: من اعطی أربعا لم یحرم أربعا: من اعطی الدعاء لم یحرم الاجابه، ومن اعطی التوبه لم یحرم القبول، ومن اعطی الاستغفار لم یحرم المغفره ومن اعطی الشکر لم یحرم الزیاده، وتصدیق ذلک فی کتاب الله سبحانه، قال الله عز وجل فی الدعاء:" ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ (۱)" وقال فی الاستغفار:" وَ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً أَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اللَّهَ یَجِدِ اللَّهَ غَفُوراً رَحِیماً(۲)" وقال فی الشکر:" لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ (۳)" وقال فی التوبه:" إِنَّمَا التَّوْبَهُ عَلَی اللَّهِ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَهٍ ثُمَّ یَتُوبُونَ مِنْ قَرِیبٍ فَأُولئِکَ یَتُوبُ اللَّهُ عَلَیْهِمْ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً"(۴). به هرکس چهار چیز عطاشود از چهارچیز محروم نگردد

۱- به هرکس دعاداده شود، ازاجابت محروم نمی شود

۲- به هرکس توبه عطا گردید، از قبول (آن) محروم نگردد؛

۳- هرکس (توفیق) استغفار داده شد، از مغفرت بی بهره نشود؛

۴- به هرکس شکر عطا گردید، از زیادت (و از بیشتر شدن) محروم نشود و گواه همه این ها در کتاب خدای سبحان آمده است خدای عز وجل فرمود:

۱- «مرا بخوانید به شما جواب دهم».

۲- درباره استغفار فرمود: «و هرکس عمل بدی انجام دهد یا به خود ستم نماید سپس طلب مغفرت نماید، خدا را بخشنده و مهربان می یابد»؛

۳- در شکر فرمود: «اگر شکر کنید البته برایتان زیاد می کنم»؛

۴- و در باره توبه فرمود: «همانا توبه (وبازگشت) به سوی خدا برای کسانی است کارهای بد را بانادانی انجام دهند، سپس به زودی برگردند،

آنانند خدا هم توبه شان را می پذیرد و هست خداوند دانا و حکیم».

۱- مؤمن: ۶۰.

۲- نساء: ۱۱۰.

۳- ابراهیم: ۷.

۴- نساء: ۱۷. بحارالانوار: ۶/ ۳۷ ح ۶۱ از نهج البلاغه در أمالی شیخ: ص ۴۷ از بعض أصحاب ما، از أبی عبد الله علیه السلام مثل آن روایت شده است..

دقت در بـاره چهارگانه بالا، به خوبی می رسانـد، کسـی که توفیق دعا داشـته باشـد، هیچوقت، در کارها لنگ نمی مانـد، زیرا خداوند خود وعده کرده و قول داده است، مرا بخوانید تاجوابتان دهم (۱) و فرموده: زمانی بندگانم مرا از تو سؤال کردند بگو ای (پیغمبر)، من نزدیکم و جواب می دهم آنان را که مرا بخوانند.(۲)

با دعا خیلی از مشکل ها حل می شود که هیچگونه شک و شبهه ای در آن نیست.

یاکسی از خدا طلب مغفرت نماید، خداوند در آیات متعدد وعده نموده است که او را ببخشد و از گناهانش درگذرد.

یـا به کسـی که شـکر نعمت هـای بی شـمار او را بجـا آورد وعـده زیادت و اضافه کردن را داده است، پس چرا از عطای او با کفران نعمت ها، خود را محروم و بی بهره نمائیم.

یا در بلایا و امتحان ها و گرفتاری ها، اگر صبر و شکیبائی را پیشه خود سازیم، قول داده است اجر و مزد خوبی خواهد داد.

یـا اگر کسـی خیلی از خـدای خـود دور شـده و خـود را در پیشـگاه او روسیاه کرده، چرا سـوی او بـاز نمی گردد و از عمل کردهای خود اظهار ندامت و پشـیمانی نمی کند او که با آغوش باز، بندگان خود را صدا می زند و از برگشـتنشان، خوشـحال می شود،

من در این موردکتابی به نام «رحمت واسـعه» نوشـته ام و آیات وروایات فراوان و داستان های شنیدنی را در آنجا آورده ام که اگر کسـی از این رحمت واسـعه خـدا، اسـتفاده نکند، واقعاً بدبخت و بیچاره است، تا فرصت هست برگردیم و از مغفرت الهی استفاده کنیم که فردا دیر است.

حال برای این که در هر دو روایت دعا را مقدم داشته است، ما هم مطالبی در باره دعا به عرض عزیزان برسانیم.

از آنجا که یکی از وسائل ارتباط بندگان با خدا مساله دعا و نیایش است این آیه

۱- مؤمن: ۶۰

۲- بقره: ۱۸۶.

مربوط به آن را که در میان آیات مربوط به روزه قرار داده، مفهوم تازه ای به آن می بخشد، چرا که روح هر عبادتی قرب به خدا و راز و نیاز با اوست، دعا و نیایش هم با دهان روزه، برای تقرب به درگاه خدا را روح خاصی به آن می دهد.

وَ إذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَهَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَ لْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ بقره: (۱۸۶) و هنگامی که بندگان من از تو در باره من سؤال کنند (بگو) من نزدیکم! دعای دعا کننده را به هنگامی که مرا می خواند پاسخ می گویم، پس آنها باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا راه یابند (و به مقصد برسند).

نزدیکتر از آنچه تصور کنید، نزدیکتر از شما به خودتان، و نزدیکتر از شریان گردنهایتان چنانکه در جای دیگر می خوانیم: وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ(۱)

آری او به ما نزدیک است، چگونه ممکن است از ما دور باشد در حالی که میان ما و قلب ما جای او است! (وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ).(۲)

کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: آیا خدای ما نزدیک است تا آهسته با او مناجات کنیم؟ یا دور است تا با صدای بلند او را بخوانیم؟ آیه مذکور نازل شد و (به آنها پاسخ داد که خدا به بندگانش نزدیک است).

جالب اینکه در این آیه کوتاه خداوند هفت مرتبه به ذات پاک خود اشاره کرده و هفت بار به بندگان! و از این راه نهایت پیوستگی و قرب و ارتباط و محبت خود را نسبت به آنان مجسم ساخته است!.

عبد الله بن سنان می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: زیاد دعا کنید زیرا دعا کلید بخشش خداوند و وسیله رسیدن به هر حاجت است، نعمتها و

۱- سوره ق آیه ۱۶.

۲- سوره انفال آیه ۲۴؛ تفسیر نمونه ج: ۱ ص: ۶۳۹.

رحمتهائی نزد پروردگار است که جز با دعا نمی توان به آن رسید! و بدان هر در را که بکوبی عاقبت گشوده خواهد شد!.

فلسفه دعا و نیایش

آنها که حقیقت و روح دعا و اثرات تربیتی و روانی آن را نشناخته اند ایرادهای گوناگونی به مساله دعا دارند: گاه می گویند: دعا عامل تخدیر است، چرا که مردم را بجای فعالیت و کوشش و استفاده از وسائل پیشرفت و پیروزی، به سراغ دعا می فرستد، و به آنها تعلیم می دهد که بجای همه این تلاشها دعا کنند! و گاه می گویند: اصولا- آیا دعا کردن فضولی در کار خدا نیست؟! خدا هر چه را مصلحت بداند انجام می دهد، او به ما محبت دارد، مصالح ما را بهتر از خود ما می داند، پس چرا ما هر ساعت مطابق دلخواه خود از او چیزی بخواهیم؟! و زمانی می گویند: از همه اینها گذشته آیا دعا منافات با مقام رضا و تسلیم در برابر اراده خداوند ندارد؟

آنها که چنین ایرادهائی را مطرح می کنند از آثار روانی، اجتماعی و تربیتی و معنوی دعا و نیایش غافلند؟ زیرا انسان برای تقویت اراده و بر طرف کردن ناراحتی ها به تکیه گاهی احتیاج دارد، دعا چراغ امید را در انسان روشن می سازد.

مردمی که دعا و نیایش را فراموش کنند، با عکس العملهای نامطلوب روانی و اجتماعی مواجه خواهند شد.

و به تعبیر یکی از روانشناسان معروف: فقدان نیایش در میان ملتی برابر با سقوط آن ملت است! اجتماعی که احتیاج به نیایش را در خود کشته است معمولا از فساد و زوال مصون نخواهد بود.

البته نباید این مطلب را فراموش کرد که تنها صبح نیایش کردن و بقیه روز همچون یک وحشی به سر بردن بیهوده است، باید نیایش را پیوسته انجام داد و در همه حال با توجه بود، تا اثر عمیق خود را در انسان از دست ندهد.

آنان که برای دعا اثر تخدیری قائلند معنی دعا را نفهمیده اند، زیرا معنی دعا این نیست که از وسائل و علل طبیعی دست بکشیم و بجای آن دست به دعا برداریم،

بلکه مقصود این است بعد از آنکه نهایت کوشش خود را در استفاده از همه وسائل موجود به کار بستیم، آنجا که دست ما کوتاه شد و به بن بست رسیدیم به سراغ دعا برویم، و با توجه و تکیه بر خداوند روح امید و حرکت را در خود زنده کنیم، و از کمکهای بی دریغ آن مبدا بزرگ مدد گیریم.

بنا بر این دعا مخصوص به نارسائیها و بن بستها است، نه عاملی به جای عوامل طبیعی.

نیایش در همین حال که آرامش را پدید آورده است، در فعالیتهای مغزی انسان یکنوع شکفتگی و انبساط باطنی و گاهی روح قهرمانی و دلاوری را تحریک می کند نیایش خصائل خویش را با علامات بسیار مشخص و منحصر به فرد نشان می دهد، صفای نگاه، متانت رفتار، انبساط و شادی درونی، چهره پر از یقین، استعداد هدایت، و نیز استقبال از حوادث، اینها است که از وجود یک گنجینه پنهان در عمق روح ما حکایت می کند، و تحت این قدرت حتی مردم عقب مانده و کم استعداد نیز می توانند نیروی عقلی و اخلاقی خویش را بهتر به کار بندند، و از آن بیشتر بهره گیرند، اما متاسفانه در دنیای ما کسانی که نیایش را در چهره حقیقتش بشناسند بسیار کمند.

از آنچه گفتیم پاسخ این ایراد که می گویند دعا بر خلاف رضا و تسلیم است نیز روشن شد، زیرا دعا همانطور که در بالا شرح داده شد یکنوع کسب قابلیت برای تحصیل سهم زیادتر از فیض بی پایان پروردگار است.

به عبارت دیگر انسان به وسیله دعا توجه و شایستگی بیشتری برای درک فیض خداوند پیدا می کند، بدیهی است کوشش برای تکامل و کسب شایستگی بیشتر عین تسلیم در برابر قوانین آفرینش است، نه چیزی بر خلاف آن.

از همه گذشته دعا یکنوع عبادت و خضوع و بندگی است، و انسان به وسیله دعا توجه تازه ای به ذات خداوند پیدا می کند، و همانطور که همه عبادات اثر تربیتی دارد دعا هم دارای چنین اثری خواهد بود.

و اینکه می گوینـد: دعا فضولی در کار خدا است! و خدا هر چه مصلحت باشد انجام می دهد توجه ندارد که مواهب الهی بر حسب استعدادها و لیاقت ها تقسیم می شود، هر قدر استعداد و شایستگی بیشتر باشد سهم بیشتری از آن مواهب نصیب انسان می گردد.

لـذا می بینیم امام صادق علیه السـلام می فرمایـد: ان عند الله عز و جل منزله لا تنال الا بمسأله: همانا نزد خداوند مقاماتی است که بدون دعا کسی به آن نمی رسد!.

دانشـمندی می گوید: وقتی که ما نیایش می کنیم خود را به قوه پایان ناپذیری که تمام کائنات را به هم پیوسته است متصل و مربوط می سازیم.

و نیز می گویـد: امروز جدیدترین علم یعنی روانپزشـکی همان چیزهائی را تعلیم می دهد که پیامبران تعلیم می دادند، چرا؟ به علت اینکه پزشـکان روانی دریافته اند که دعا و نماز و داشـتن یک ایمان محکم به دین، نگرانی و تشویش و هیجان و ترس را که موجب نیم بیشتری از ناراحتیهای ما است بر طرف می سازد.

مفهوم واقعی دعا

پس از آنکه دانستیم دعا در مورد نارسائی های قدرت ما است، نه در مورد توانائی و قدرت، و به عبارت دیگر دعای مستجاب دعـائی است که به مضـمون أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْـطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ (سوره نمل آیه ۶۲) به هنگام اضـطرار و عقیم ماندن تمام تلاشـها و کوششـها انجام گیرد، روشن می شود که مفهوم دعا درخواست فراهم شـدن اسـباب و عواملی است که از دائره قدرت انسان بیرون باشد آن هم از کسی که قدرتش بی پایان و هر امری برای او آسان است.

ولی این درخواست نباید تنها از زبان انسان صادر شود، بلکه از تمام وجود او برخیزد، و زبان در این قسـمت نماینده و ترجمان تمام ذرات وجود انسان و اعضا و جوارح او باشد.

قلب و روح از طریق دعا پیوند نزدیک با خدا پیدا کند، و همانند قطره ای که به

اقیانوس بی پایان به پیوند اتصال معنوی با آن مبدء بزرگ قدرت می یابد

البته بایـد توجه داشت که یک نوع دیگر دعا داریم که حتی در موارد قـدرت و توانائی نیز انجام می گیرد، و آن دعائی است که نشان دهنـده عـدم استقلال قـدرتهای ما در برابر قـدرت پروردگار است، و به عبارت دیگر مفهوم آن توجه به این حقیقت است که اسباب و عوامل طبیعی هر چه دارند از ناحیه او دارند،

و به فرمـان او هستند، اگر به دنبال دارو میرویم و شـفا از آن می طلبیم به خاطر آن است که او آن اثر را به دارو بخشـیده (این نوع دیگری از دعا است که در احادیث اسلامی نیز به آن اشاره شده است).

کوتاه سخن اینکه دعا یکنوع خود آگاهی و بیداری دل و اندیشه، و پیوند باطنی با مبدء همه نیکی ها و خوبی ها است، لذا در سخنـان حضـرت علی علیه السـلام می خوانیم لاـ یقبـل الله عز و جل دعاء قلب لاه: خداونـد دعای غافل دلان را مسـتجاب نمی کند.

و در حدیث دیگر از امام صادق علیه السلام به همین مضمون می خوانیم

انّ الله عز و جل لا یستجیب دعاء بظهر قلب ساه. خداوند عزّ و جلّ دعای کسـی را که بادل سهو (و مشغول به جای دیگر) دعا کند را، جواب نمی دهد.

در روایات اسلامی، شرائطی بر استجابت دعا وارد شده است از جمله:

۱- برای اجـابت دعـا بایـد قبـل از هر چیز در پـاکی قلب و روح کوشـید، و از گناه توبه کرد، و خودسازی نمود، و از زنـدگی رهبران الهی الهام گرفت.

از امام صادق علیه السـلام نقل شده که فرمود: ایّاکم ان یسـئل احدکم ربه شـیئا من حوائج الدنیا و الاخره حتی یبدء بالثناء علی الله و المـدحه له و الصـلاه علی النبی و آله، ثم الاعتراف بالـذنب، ثم المساله: مبادا هیچ یک از شـما از خدا تقاضائی کند مگر اینکه نخست حمد و ثنای او را بجا آورد و درود بر پیامبر و آل او بفرسـتد بعد به گناه خود نزد او اعتراف (و توبه) کند سـپس دعا نماید.

۲- برای پاکی زنـدگی، از اموال غصب و ظلم و سـتم بپرهیزد، و تغذیه او از حرام نباشد از پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله و سلم نقل شده: من احب ان یستجاب دعائه فلیطب مطعمه و

مکسبه:" کسی که دوست دارد دعایش مستجاب گردد باید غذا و کسب خود را پاک کند.

۳- از مبارزه با فساد و دعوت بسوی حق خود داری نکنـد، زیرا آنها که امر بمعروف و نهی از منکر را ترک می گوینـد دعای مستجابی ندارند، چنانکه از پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده: لتأمرنّ بالمعروف و لتنهنّ عن المنکر، او لیسلطنّ الله شرارکم علی خیارکم و یـدعوا خیارکم فلا یستجاب لهم: بایـد امر به معروف و نهی از منکر کنید و الا خداوند بدان را بر نیکان شما مسلط می کند و هر چه نیکان دعا کنند مستجاب نخواهد شد!.

در حقیقت ترک این وظیفه بزرگ اسـلامی، نابسامـانی هـائی در اجتمـاع به وجود می آورد که نتیجه آن خالی مانـدن صـحنه اجتمـاع برای بـدکاران است، و دعا برای برطرف شـدن نتایـج آن بی اثر است زیرا این وضع نتیجه قطعی اعمال خود انسان می باشد.

عمل به پیمانهای الهی

ایمان و عمل صالح و امانت و درستکاری یکی دیگر از شرائط استجابت دعا است.

زیرا آن کس که به عهـد خویش در برابر پروردگارش وفا نکند نباید انتظار داشـته باشد که مشـمول وعده اجابت دعا از ناحیه پروردگار باشد.

کسـی نزد امیر مؤمنان علی علیه السـلام از عـدم اسـتجابت دعایش شـکایت کرد و گفت: با اینکه خداوند فرموده دعا کنید من اجابت می کنم، چرا ما دعا می کنیم و به اجابت نمی رسد؟! امام در پاسخ فرمود: ان قلوبکم خان بثمان خصال:

اولها: انکم عرفتم الله فلم تؤدوا حقه کما اوجب علیکم، فما اغنت عنکم معرفتکم شیئا.

و الثانیه: انکم آمنتم برسوله ثم خالفتم سنته و امَتُّمْ شریعته فاین ثمره ایمانکم؟

و الثالثه: انکم قرأتم کتابه المنزل علیکم فلم تعملوا به، و قلتم سمعنا و اطعنا ثم

خالفتم و الرابعه: انکم قلتم تخافون من النار، و انتم فی کل وقت تقدمون الیها بمعاصیکم، فاین خوفکم؟

و الخامسه: انکم قلتم ترغبون فی الجنه، و انتم فی کل وقت تفعلون ما یباعدکم منها فاین رغبتکم فیها؟

و السادسه: انکم اکلتم نعمه المولی فلم تشکروا علیها!

و السابعه: ان الله امرکم بعداوه الشیطان، و قال ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا، فعاد یتموه بلاقول، و والیتموه بلا مخالفه.

و الثامنه: انکم جعلتم عیوب الناس نصب اعینکم و عیوبکم وراء ظهورکم تلومون من أنتم أحق باللوم منه فأیّ دعاء یستجاب لکم مع هذا و قد سددتم أبوابه و طرقه؟

فاتقوا الله و اصلحوا اعمالکم و اخلصوا سرائرکم و امروا بالمعروف و انهوا عن المنکر فیستجیب لکم دعائکم:.

قلب و فکر شما در هشت چیز خیانت کرده (لذا دعایتان مستجاب نمی شود):

۱- شما خدا را شناخته اید اما حق او را ادا نکرده اید، بهمین دلیل شناخت شما سودی بحالتان نداشته!.

۲- شما به فرستاده او ایمان آورده اید سپس با سنتش به مخالفت برخاسته اید ثمره ایمان شما کجا است؟

۳- کتاب او را خوانده اید ولی به آن عمل نکرده اید، گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم سپس به مخالفت برخاستید!

۴- شما می گوئید از مجازات و کیفر خدا می ترسید، اما همواره کارهائی می کنید که شما را به آن نزدیک می سازد ...

۵- می گوئید به پاداش الهی علاقه دارید اما همواره کاری انجام می دهید که شما را از آن دور می سازد ...

۶- نعمت خدا را می خورید و حق شکر او را ادا نمی کنید.

۷- به شما دستور داده دشمن شیطان باشید (و شما طرح دوستی با او

می ریزید) ادعای دشمنی با شیطان دارید اما عملا با او مخالفت نمی کنید.

۸- شما عیوب مردم را نصب العین خود ساخته و عیوب خود را پشت سر افکنده اید ... با این حال چگونه انتظار دارید دعایتان به اجابت برسد؟ در حالی که خودتان درهای آنرا بسته اید؟ تقوا پیشه کنید، اعمال خویش را اصلاح نمائید امر به معروف و نهی از منکر کنید تا دعای شما به اجابت برسد.

این حدیث پر معنی با صراحت می گوید: وعده خداوند به اجابت دعا یک وعده مشروط است نه مطلق، مشروط به آنکه شما هم به وعده ها و پیمانهای خود عمل کنید در حالی که شما از ۸ راه پیمان شکنی کرده اید، و اگر به این پیمان شکنی پایان دهید دعای شما مستجاب می شود.

عمل به دستورات هشتگانه ذکر شده در این روایت که در حقیقت شرائط استجابت دعا است برای تربیت انسان و به کار گرفتن نیروهای او در یک مسیر سازنده و ثمر بخش کافی است.

دیگر از شرائط استجابت دعا توأم گشتن آن با عمل و تلاش و کوشش است در کلمات قصار امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: الداعی بلا عمل کالرامی بلا وتر!

(نهج البلاغه- حکمت ۳۳۷): دعا کننده بدون عمل و تلاش مانند تیرانداز بدون زه است!.

مجموع شرائط مذکور روشنگر این واقعیت است که دعا نه تنها نباید جانشین اسباب طبیعی و وسائل عادی برای وصول به هدف گردد، بلکه برای اجابت آن باید در برنامه های زندگی دعا کننده دگرگونی کلی به عمل آید، روحیات شخص، نوسازی شود، و در اعمال پیشین تجدید نظر گردد.

آیا چسبانیدن عنوان مخدر به دعا با چنین شرایطی نشانه بی اطلاعی و یا اعمال غرض نیست؟!.

اوقات استجابت

به سندهای معتبر، منقول است که از جمله اوقات استجابت دعا این اوقات است:

۱- وقت زایل شدن آفتاب از دایره ی نصف النهار (ظهر)

۲- نزد شنیدن اذان برای هر نماز؛

۳- ساعت اول از روز جمعه و ساعت آخر از روز جمعه که دعا مستجاب است؛

۴- سه یک آخر از همه شب ها که آن را وقت سحر گویند؛

۵- تمام شب جمعه؛

۶- وقت آمدن باران؛

۷- بعد از هر نماز واجب؛

۸- بعد از نماز شام هر گاه به سجده رود؛

۹- در وقت گریه و تضرع و زاری؛

۱۰- وقتی که آفتاب به قدر یک نیزه مانده باشد که به وقت ظهر رسد در هر روز؛

۱۱- بعضی از این اوقات، روایت دارد و بعضی از این ها به تجربه رسیده است.

۱۲- در اوقات اجابت دعا که در هر سال یک مرتبه باشد، از آن جمله شب قدر است که آن شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سوم ماه رمضان المبارک است و خصوصا اگر چنان چه احدی به شب قدر، علم داشته باشد و اگر به یقین شب قدر را ندانسته باشد. پس احادیث درباره ی فضیلت شب بیست و سوم بیشتر است و از برای اجابت دعاها این شب راجح تر است.

۱۳- و از آن جمله، روزهای این شب هاست: روز نوزدهم و بیست ویکم و بیست وسوم.

۱۴- روز عید مولود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هفدهم ماه ربیع الاول است.

۱۵- شب مبعث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بیست و هفتم رجب است و روز آن.

۱۶- روز عرفه و شب عرفه است، خصوصا از برای شخصی که در عرفات یا کربلای معلا باشد.

۱۷- شب ها و روزهای سه عید است و آن شب عید غدیر است و روز اوست و شب عید رمضان (فطر) و روز آن است و شب عید قربان و روز آن است.

۱۸- شب اول ماه مبارک رجب است و به روایتی دیگر در هر شب از ماه رجب

۱۹- روز نیمه شعبان و شب.

۲۰- دعا کردن در اوقات شریف مانند بین الطلوعین.

۲۱- شفیع آوردن مقدسات عالم، خاصه محمد و آل محمد، برای استجابت دعا.

دعاکردن حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و شفیع نمودنش حضرت امیر (علیه السلام) را بدرگاه خدا برای عاصیان امت:

در کتاب مفتاح الجنه از عایشه مرویست که شبی حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) در حجره من بود، در اثنای شب بیدار شدم، دیدم که حضرت در رختخواب نیست، برخاستم و حجره را ملاحظه کردم. درحجره نبود بیرون آمدم و سایر حجرات را گشتم، در هیچ یک نیافتم تشویش و اضطراب بر من غالب شد که مبادا امری واقع شده پس بر پشت بام بر آمدم، دیدم در آنجا با پروردگار مناجات می کند من در گوشه ای پنهان شدم تا که ببینم در مناجات چه می گوید، شنیدم که می گفت:

«الهی اسئلک بخیر خلقک علی بن ابیطالب ان تغفر امه محمد صلی اللّه علیه و اله»

خدایا سؤال می کنم از تو به بهترین خلایق تو علی بن ابیطالب که امّت محمد را بیامرزی.

«الهی أنشدک بأحبّ النّاس الیک علی بن ابیطالب أن ترحم عصاه امّتی»

خدایا قسم می دهم تو را به محبوبترین بندگان تو علی بن ابیطالب که بر گنهکاران امت من رحم کنی.

من مـدت طویلی مکث کردم و دیـدم حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله و سـلم در این مدت خدا را به علی قسم می داد که امت او را ببخشـد. من چون این حـالت را مشاهـده کردم نزدیـک رفتم حضـرت مرا دیـد فرمود: ای عـایشه کجا بودی؟ عرض کردم که چون شما را در رختخواب ندیدم خوف کردم که مبادا خدای نکرده امری روی داده باشد، بنابراین در صدد تفحص شـده بر پشت بـام آمـدم. حضـرت فرمود: ای عایشه به حجره خود مراجعت کن! عرض کردم: یا رسول اللّه سؤالی دارم فرمود: بگو گفتم «ألیس للّه الملاـئکه المقربون»، آیـا برای خـدا ملاـئکه مقرب نیسـتند، فرمود: بلی! گفتم: آیا تو آقای انبیای مرسـلین نیستی؟ فرمود: بلی! مقصود خود را بگو. گفتم: با وجود اینکه خـدا فرشـتگان مقرب و پیغمبران مرسل و مثل تو پیغمبری دارد، پس چرا خدا را به علی بن ابیطالب قسم می دهی؟ حضرت فرمود: وقتی که به پشت بام آمدم که عاصیان امت را دعا کنم نظر به ملکوت کردم و بر جمیع مقربان درگاه الهی مطلع شـدم و به قدر و مرتبه هر یک در نزد خدا علم بهم رسانیدم، هیچ یک از ایشان را بالاتر از مرتبه علی علیه السـلام ندیـده و نیافتم! و به خـدا قسم که اگر مطّلع به بهتر از علی می شدم خدا را به او قسـم می دادم.

امیرمؤمنان علیه السـلام با یک نفر کنار نهر فرات نشسـته بود، عرض کرد ای امیرمؤمنان علیه السـلام چرا ما هرچه دعا می کنیم مسـتجاب نمی شود امـا دعاهای شـما، فی الفور مسـتجاب می گردد؟! حضـرت آن شـخص را هل داد افتاد به فرات، با زحمت زیاد روی آب آمد و گفت: ترا به جان بچه هایت، مرا نجات بده، حضرت دوباره از سرش فشار داد، دوباره زیر آب رفت، باز بـا زحمت زیـاد روی آب آمـد فریـاد زد آقـا ترا به جان عزیزانت مرا برگیر، باز از سـرش فشار داد و رفت زیر آب، باز با هزار زحمت آمد روی آب، این دفعه رو به آسمان گرفت و گفت: خدایا به احترام مقربین درگاهت مرا از غرق شدن نجات ده.

حضـرت از دسـتش گرفت و گـذاشت کنـار، عرض کرد آقا من جسارتی نکردم فقط سؤالی کردم و این گونه جوابم دادیـد؟! فرمود: جواب ترا عملا دادم یعنی ما هنگام

دعا، از ماسوی اللّه صرف نظر می کنیم و مانند دفعه سوم تو از همه جا منقطع

می شویم و با ته دل خدارا می خوانیم، جواب ما را می دهد اما تو در دفعات اول به بنده خدا متوسل شدی نتیجه نگرفتی در مرتبه سوم از همه جا امیدت را قطع کردی و صرفا به خدا توسل نمودی، خدا با دست من ترا نجات داد.

بلی بزرگان عالم از انبیاء گرفته تا بندگان صالح خدا، هنگام دعا تنهابه خود او، تکیه می کنند و فقط به خود او، پناهنده می شوند و سریعاً جواب می گیرند.

در دعا برای شفای مریضان یا رفع گرفتاری بیچارگان یا کمک به ناتوانان حتی در نفرین بر دشمنان، از جهان ناسوت منقطع شده و به عالم ملکوت متصل شده و به نتیجه فوری می رسند.

در صحرای کربلا چندین نفر از جسارت کنندگان و بی احترامی کنندگان، به امام مظلومان حسین بن علی علیه السلام، با نفرین آن حضرت به فلج دستها و به مرض پیسی و حتی مرگ ناگهانی، گرفتار شدند و از بین رفتند.

در شب عاشوراء و روز عاشورا چندین بار، با عمربن سعد در میان دو لشکر صحبت کردند و حضرت هر پیشنهادی کرد، او رد نمود و گفت: آخر ملك ری را چکنم؟!! فرمود: تو که از گندم ری نخواهی خورد، با پوزخند گفت: اگر از گندمش نمی خورم از جویش که می خورم در نهایت حضرت که از مدارای ابن سعد مأیوس شد، فرمود: مالك ذبحك اللّه فی فراشك به تو چشده است که (هیچیك از پیشنهادهای مرا نپذیرفتی) خدا ترا در رختخوابت سرببرد.

این نفرین پس از برگشت از کربلا، تحقق یافت، ابن زیاد حکم امارت را با تهدید از او پس گرفت و حتی جوی ری را هم نخورد و در فراشش سربریده شد و تاحال هم از قاتل او، کسی خبر نداده است.

جریان های زیاد این چنینی از اولیای خدا سر زده و به حقیقت پیوسته است که همگی حاکی از این است دعا باید پس از انقطاع از ماسوی اللّه و در دست داشتن وسیله اجابت باشد و بس.

مجلس ۷۲ صلاح بندگان را او می داند

می دانیم که خدای مهربان، هر دستوری که انجام آن را به ما داده، به صلاح ماست و از هرچه، نهی نموده، قطعاً به ضرر ماست، زیرا ما از آینده و غیب، اطلاع نداریم

و لی او، عالم بر سرّ و خفیّات و آینده و گذشته است، در دوران زندگی خود دیده و شنیده ایم، بعضی چیزهائی را از خدا می خواهیم و نمیدهد اما اصرار و الحاح را از حد می گذرانیم، می دهد اماپس از مدتی می بینیم به ضرر ما تمام شد، یا چیزهائی پیش می آید، ابدا راضی و خوشحال نیستیم اما بامرور زمان، می فهمیم به صلاح ما بوده است پس خیر وشر وصلاح و فساد و خوب و بد و آینده را، او می داند نه ما در این صورت باید به صلاحدید او تسلیم شویم. چنانکه خود در قرآن کریم فرموده و مسئله را مطرح کرده است توجه کنید.

۱- کُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَ عَسى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاـ تَعْلَمُونَ (۲۱۶) بقره: ۲۱۶ جهاد در راه خدا، بر شما مقرّر شد؛ در حالی که برایتان ناخوشایند است. چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیرِ شما در آن است. و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شرِّ شما در آن است. و خدا می داند، و شما نمی دانید.

کُرْهٌ گر چه معنی مصدری دارد ولی در اینجا به معنی اسم مفعول یعنی مکروه است و مکروه بودن و ناخوشایند بودن جنگ اگر چه با دشمن و در راه خدا بوده باشد، برای انسانهای معمولی یک امر طبیعی است.

زیرا در جنگ هم تلف اموال و هم نفوس و هم انواع جراحتها و مشقت هاست، البته برای عاشقان شهادت در راه حق و کسانی که در سطح بالایی از معرفت قرار دارند جنگ با دشمنان حق شربت گوارایی است که همچون تشنه کامان به دنبال آن می روند و سر از پا نمی شناسند و مسلما حساب آنها از حساب توده مردم مخصوصا در آغاز اسلام جداست.

زیرا کسی که تنها سرمایه جان عزیز خود را در دست گرفته و عاشقانه تقدیم به معشوق و معبود می کند، با آنهائی که حتی از بذل مال کم خود هم مضایقه می کند، یکیست؟!!.

سپس در آیه مبارکه، به یک قانون کلی و اصل اساسی که حاکم بر قوانین تکوینی و تشریعی خداوند است اشاره می کند، می فرماید: چه بسا شما از چیزی اکراه داشته باشید در حالی که برای شما خیر است و مایه سعادت و خوشبختی (وَ عَسی أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ).

به عکس کناره گیری از جنگ و عافیت طلبی، ممکن است خوشایند شما باشد در حالی که واقعا چنین نیست، چه بسا چیزی را دوست داشته باشید و آن برای شما شر است (وَ عَسی أَنْ تُحِبُّوا شَیْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَکُمْ).

و در پایان می فرماید: و خدا می داند و شما نمی دانید (وَ اللَّهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ).

پروردگار جهان با این لحن قاطع می گوید: که افراد بشر نباید تشخیص خودشان را در مسائل مربوط به سرنوشتشان حاکم سازند چرا که علم آنها از هر نظر، محدود و ناچیز است و معلوماتشان در برابر مجهولات همچون قطره ای در برابر دریاست، همانگونه که در قوانین تکوینی خداوند، از اسرار آفرینش همه اشیاء با خبر نیستند و گاه چیزی را بی خاصیت می شمرند در حالی که پیشرفت علوم، فواید مهم آن را آشکار می سازد همچنین در قوانین تشریعی بسیاری از مصالح و مفاسد را نمی دانند لذا ممکن است چیزی را ناخوشایند دارند در حالی که سعادت آنها در آن است یا از

چیزی خشنود باشند در حالی که بدبختی آنها در آن است.

آنهـا با توجه به علم محـدود خود در برابر علم بی پایان خداونـد نبایـد در برابر احکام الهی روی در هم کشـند بایـد بطور قطع بدانند که خداوند رحمان و رحیم اگر جهاد و زکات و روزه و حج را تشریع کرده همه به سود آنهاست.

توجه به این حقیقت روح انضـباط و تسـلیم در برابر قوانین الهی را در انسان پرورش می دهـد و درک و دید او را از محیطهای محدود فراتر می برد و به نامحدود یعنی علم بی پایان خدا پیوند می دهد.

چگونه جهاد ناخوشایند است؟

در اینجـا ممکن است این سؤال مطرح شود که چگونه این مسـاله با فطری بودن اصول احکام الهی سازگار است، اگر جهاد یا امور دیگری همانند آن، فطری است چگونه ممکن است برای طبع انسان ناخوشایند بوده باشد.

در پاسـخ این سؤال بایـد به این نکته توجه داشت که مسایل فطری هنگامی در انسان تجلی می کند که با شـناخت، توأم باشد، مثلا ـ انسـان فطرتـا طـالب سـود و مخـالف زیـان است و این در صورتی است که مصـداق سود و زیـان را بشـناسد ولی اگر در تشـخیص آن گرفتار اشـتباه شد و موضوع سودمندی را، زیان آور پنداشت، مسلما بر اثر این اشتباه، فطرت او گمراه خواهد شد و از آن امر مفید بیزار می شود، عکس این مساله نیز صادق است.

در مورد جهاد افراد سطحی که تنها ضرب و جرح و مشکلات جهاد را می نگرند ممکن است آن را ناخوش داشته باشند، ولی افراد دورنگر که می دانند شـرف و عظمت و افتخار و آزادی انسان در ایثار و جهاد است یقینا با آغوش باز از آن اسـتقبال می کنند، همان گونه که افراد ناآگاه از داروهای تلخ و بد طعم بر اثر سـطحی نگری متنفرند، اما هنگامی که بیندیشند که سلامت و نجات آنها در آن است، آن را به جان و دل پذیرا می شوند.

یک قانون کلی

آنچه در آیه بالا- آمده، منحصر به مساله جهاد و جنگ با دشمنان نیست، بلکه از روی یک قانون کلی و عمومی پرده بر می دارد، و تمام مرارتها و سختیهای اطاعت فرمان خدا را برای انسان سهل و گوارا می سازد، زیرا به مقتضای وَ اللَّهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ می داند که خداوند آگاه از همه چیز و رحمان و رحیم نسبت به بندگانش در هر یک از دستوراتش، مصالحی دیده است که مایه نجات و سعادت بندگان است، و به این ترتیب بندگان مؤمن همه این دستورات را مانند داروهای شفابخش می نگرند و با جان و دل آن را پذیرا می باشند.(۱)

۲- وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْواءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِیهِنَّ بَلْ أَتَیْناهُمْ بِذِکْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِکْرِهِمْ مُعْرِضُونَ مؤمنون: ۷۱ و اگر حق از هوسهای آنها پیروی کند، آسمانها و زمین و همه کسانی که در آنها هستند تباه می شوند! ولی ما قرآنی به آنها دادیم که مایه یادآوری (و عزّت و شرف) برای آنهاست، امّا آنان از (آنچه مایه) یادآوریشان (است) رویگردانند!

در این آیه اشاره کوتاه و پر معنائی در رابطه با بحث ما، وجود دارد که اگر خداوند اگر از خواسته های دلبخواهی آنان تبعیت کند، زمین و آسمانها و هرچه در آنهاست، به تباهی کشیده شده و هرج و مرج حکم فرما و درنهایت به نابودی خواهد کشید، اما خداوند طبق مشیت و خواسته خود، عمل می کند تا این کارها، پیش نیاید

و اشاره معنادار به تضاد حق پرستی و هوا پرستی دارد و فرمود: اگر حق تابع هوا و هوس مردم گردد نه تنها زمین و اهلش که آسمانها هم به فساد کشیده می شود، تحلیل این مساله چندان مشکل نیست زیرا:

۱- تفسیر نمونه ج: ۲ ص: ۱۰۶ ببعد.

۱- بدون شک هوا و هوسهای مردم یکسان نیست، و غالبا با یکدیگر تضاد دارد و حتی بسیار می شود که هوا و هوسهای یک انسان نیز ضد و نقیض یکدیگرند با این حال اگر حق بخواهد تسلیم این تمایلات گردد نتیجه ای جز هرج و مرج و از هم پاشیدگی و فساد نخواهد داشت.

چرا که هر یک از آنها معبودی را می پرستند، و بتی برای خود ساخته اند، اگر حق تسلیم این خواسته ها گردد و این معبودهای پراکنده بر پهنه هستی حکومت کنند فساد آن بر هیچکس پنهان نخواهد بود.

۲- تمایلات هوس آلود مردم، غالبا متوجه مسائلی است که (قطع نظر از تناقضهایش) نیز مفسده انگیز است، اگر این تمایلات بخواهد به عالم هستی و جامعه بشری خط بدهد نتیجه ای جز فساد به بار نمی آورد.

۳- تمایلات هوس آلود همیشه یک بعدی است و تنها یک زاویه را می نگرد و از جنبه های دیگر غافل است، و می دانیم یکی از عوامل مهم فساد، برنامه های یک بعدی می باشد که ابعاد دیگر هرگز در آن مورد توجه قرار نمی گیرد.

آیه مذکور از پاره ای از جهات بی شباهت به آنچه در آیه **۲۲** سوره انبیاء آمده است نیست: لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا: اگر در آسمان و زمین خدایانی جز خدا باشند به فساد کشیده می شوند.

بدیهی است حق همچون صراط مستقیم یکتا و یگانه است، این هوا و هوسها هستند که همچون خدایان پنداری متعدد و بسیارند.

حال که چنین است در تضاد و کشمکش حق و هوا از کدام باید پیروی کرد، از هوا که مایه فساد آسمان و زمین و همه موجودات است و یا از حق که رمز وحدت و توحید و نظم و هماهنگی است؟ نتیجه این تحلیل و پاسخ این سؤال به خوبی روشن است.(۱)

۱- با اضافات و تغییراتی از تفسیر نمونه ج: ۱۴ ص: ۲۸۰ ببعد.

۳- ... فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْراً كَثِيراً نساء: ۱۹ ... و اگر از آنها، (به جهتی) کراهت داشتید، (فوراً تصمیم به جدایی نگیرید!) چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد، و خداوند خیر فراوانی در آن قرار می دهد!

در این آیه مبارکه نیز اعلام می دارد که ای بسا کراهت و خوشایند نبودن، به نظر شما، سبب رسیدن به خیر کثیر باشد.

پس خیر و صلاح انسان ها را جز خدای لم یزل ولایزال، کسی نمی داند وبس.

چند جریانی را در رابطه با این گفتار به عرض می رسانم که همگی از رحمت خداو عدم اطلاع ما از صلاح خود، دلالت دارد.

دزدانی به خانه ای داخل شدند، دیدند بچه ای را در گهواره دستانش را بسته اند (که از گهواره نیفتد) برای این که بچه بیدار شده گریه می کند و صاحب خانه بیدار می شود و دزدها را می بیند، گهواره را با بچه یواشکی بیرون برده و در دوردست گذاشتند، و به نقل اثاث خانه مشغول شدند و دیگر چیزی در خانه نماند، در این حال صاحب خانه بیدار شد و دید بچه نیست و دزدها خود را در گوشه خانه، پنهان نمودند و صاحب خانه زنش را بیدار کرد و گفت: بچه نیست و بیرون پریدند دیدند تمام وسایل خانه بیرون چیده شده، با تعجب نگاه کردند دیدند بچه هم در گهواره آنجاست، ناگهان خانه فروریخت و دزدها زیرآوار مردند و صاحب خانه و بچه و اموالشان سالم ماند.(۱)

یکی از علمای شوشتر دوست ما بود و خانه اش در جای بلندی نزدیک شط بود، یکی از شب ها برایش غذا می آورند و خود و زن وبچه اش کنار سفره می نشینند می بینند درسفره نمک نیست، به زنش می گوید نمک بیاور، زن می رود و دیر می کند و دخترش پشت سر مادر او نیز تأخیر می کند و کنیز می رود او هم معطل می شود، عالم خود بلند می شود که ببیند اینها چرا معطل شدند، به محض این که بیرون

۱- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۹۲.

می رود خانه فرو میریزد و همگی نجات می یابند و در این تاریخ بعض از آنها در شیراز زنده اند.(۱)

صاحب یک کشتی نقل می کند که در دریا حرکت می کردیم، یکی از مسافران کشتی، می خواست دست به آب کند، نتوانست خود را کنترل نماید ناگهان به دریا افتاد، رفقایش با عجله آمدند و از کشتی خم شدند و دست او را گرفتند و کشیدند به داخل کشتی، دیدند رفیق خودشان نیست، او راتر و خشک نمودند و پرسیدند تو کیستی؟! گفت: من مسافر یک کشتی بودم چند روز پیش در دریاشکست، همه غرق شدند من روی یک تخته کشتی، روی دریا ماندم و چند روز سر گردان بودم که موجی آمد و مرا از روی تخته، به دریا انداخت دیگر نمیدانم چه شد چشم باز کردم و خود را میان شما دیدم.(۲)

مشهور است که شیخ طبرسی قدس سره روزی سکته می کند و به خیال این که او مرده است اورا می برند در قبرستان دفن کردند، هنگام شب نبّاش که مرده های تازه دفن شده را ازقبر بیرون می آورده و کفنش را در آورده و می فروخت، شیخ در قبر چشم باز می کند و می بیند او را دفن کرده اند و هیچ گونه راه نجات ندارد، در آن حال نذر می کند اگر خداوند اورا نجات دهد، برای قرآن کریم، یک دوره تفسیر بنویسد.

گور کنی که شبها قبرها را نبش کرده و کفن ها را می برد و می فروخت، قبر شیخ را نبش می کند شیخ را از قبر بیرون می آورد که کفنش را ببرد، شیخ چشم باز کرده و به او می گوید: من نمرده ام و نترس من سکته کرده بودم اگر مرا به خانه ام برسانی، پاداش خوب برایت می دهم، نباش شیخ را به دوش می کشد و به خانه می رساند که اهل خانه به عزاداری مشغول بودند، نباش شیخ را به زمین می گذارد، اهل خانه می بینند آقا بر گشت.

خلاصه به نباش حق الزحمه خوبی می دهد و او هم توبه می کند و شیخ مشغول

۱- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۹۲.

۲- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۹۳.

نوشتن تفسیر (مجمع البیان) می شود و بعد ازآن سی سال دیگر عمر می کند.

بعضی این جریان را به ملا فتح اللّه کاشانی صاحب تفسیر منهج الصادقین نسبت داده اند.(۱)

در این جریان دقت کنید، نباش رفت کفن بدزدد و شخیصتی را نجات داد و خود توبه نمود و یک دوره تفسیر قرآن که مورد ابتلاء مردم است، به جامعه تحویل داده شد.

در تفسیرآیه «وَ تَفَقَّدَ الطَّیْرَ فَقالَ ما لِیَ لا أَرَی الْهُدْهُدَ» آورده اند، ابوحنیفه به امام صادق علیه السلام عرض کرد، چه طور سلیمان از میان آن همه پرنده طوطی را می جست؟! فرمود: طوطی آب را در شکم زمین می بیند آن گونه که شما روغن را در شیشه می بینید، ابوحنیفه به یارانش نگاه کرد و خندید، حضرت پرسید چرا خندیدی؟! گفت: به تو غلبه کردم، فرمود: چگونه؟ گفت: آن که آب را زیر زمین می بیند چگونه دام را روی زمین نمی بیند؟! فرمود «یا نعمان أما علمت أنّه اذا نزل القدر أغشی البصر» ای نعمان (نام ابوحنیفه است) آیا ندانسته ای وقتی قدر آمد چشم کور می شود.(۲)

پس ای عزیزان صلاح و فساد، خیر وشر مارا، او می داند و بس، ما آنچه را که خدای متعال در باره ما، اجرا می کند، نباید نا راضی باشیم، هرچه او مصلحت ما را می داند، به آن تسلیم شده و با جان ودل، پذیرا شویم.

زیرا اعتقاد ما بر این پایه استوار است که خدا میلیاردها مرتبه از پدر و مادر ما، برای ما مهربان تر است و هیچ وقت بدی ما را نمی خواهد.

در مدت عمر خود دیده و شنیده ایم که مثلا یک نفر بی اولاد، شب و روز درِ خانه خدا را از پاشنه در می آورد که خدایا برای من اولاد بده، توسل ونذر و مسجد و حسینیه رفتن و. و. آخر خداوند اولادی به او می دهد، و می شود بلای جان و آتش

۱- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۹۳.

۲- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۹۰.

زندگی او.

یا کسی اولاد دختر دارد هی دعا و ناله و روضه نذر کردنها و توسلات، آخرش از خدا می گیرد ولی آن پسر می شود بلای جان و مال و زندگی او، که اگر به صلاحدید خدا، تن می داد، هیچ وقت آن گرفتاری هابرایش پیش نمی آمد.

دقت و بر رسی در حالات و کیفیت زندگی انبیاء و اولیاء و و بندگان صالح خدا، ما را به این نتیجه می رساند که، در تمام دوران زندگی، خود را دربست، در اختیار و مشیت خدا قرار داده بودند، هیچ وقت بر خلاف مشیت و رضای خدا، کاری را انجام نمیدادند و شکایتی بر زبان نمی آوردند.

از بالای دار رفتن گرفته تا زیر تیغ دشمن رفتن، کوچکترین کلمه ای که، کاشف از نارضائی آنها باشد، به زبان نیاورده و درتاریخ ثبت نگردیده است.

قاتل امیرمؤمنان علیه السلام را دست بسته به محضرش می آورند در حالی که می لرزید، با اینکه خود غرق در خون بود، به فرزندانش فرمود: اگر من از دنیا رفتم، اگر می توانید او را ببخشید و گرنه فقط یک شمشیر به او بزنید و بیشتر اذیتش نکنید

اگر من زنده ماندم، او را خواهم بخشید، در حال تب و تاب، برایش شیر می آورند، شیری که یکی از یتیمان بی سرپرست بنمایندگی از یتیمان و بی سرپرستان دیگر آورده، تا بخورد و جلوی سرایت زهر شمشیر زهر آلود قاتل را بگیرد و به بدن مبارک سرایت نکند و از دست بیچارگان و بی سرپرستان و مظلومان، نرود، سؤال می کند آیا از این شیر به ابن ملجم نیز دادید؟! جواب می شنود نه، فرمود: اول از این شیر به او بدهید تا خیالم راحت شود و بعد من می خورم، فرزندانم او اسیر شماست با اسیر خود مدارا داشته باشید!!!.

چرا آن شخصیت دوم جهان آفرینش این رفتارها و بزرگواری ها را از خود نشان می دهد، چون رضای او بسته به رضای خداست و شکایتی هم ندارد چون در راه او و درخانه او (مسجد کوفه) به آن روز افتاده است.

یا فرزند دلبندش حسین علیه السلام را می بینند در گودی قتلگاه افتاده و لبهای مبارکش

بهم میخورد، راوی گوید: بادیدن این منظره خیال کردم حسین بن علی علیهما السلام نفرین می کند و اگر او لب به نفرین گشاید، همگی نابود خواهیم شد.

جلو رفته و گوش دادم چگونه نفرین می کند، دیدم او در چه عالمیست و من چه فکر می کنم، او با معبود خود در راز و نیاز و سخنان عاشقانه به زبان می آورد

الهی رضاًبقضائک و تسلیماً لامرك ولا معبود سواك خدایا به قضا (وقدر) تو راضیم و به امر تو تسلیمم و معبودی جز تو نیست (وندارم)، سپس رو به طرف لشکر کرد و فرمود: یاقوم أسقونس شربتاًمن الماء لقد نشفت کبدی من الظماء مردم با یک جرعه آب مرا سیراب کنید، جگرم از تشنگی (آتش گرفته و) می سوزد!!!!.

ألالعنهاللّه علی القوم الظالمین.

مجلس ۷۳ صفات بندگان خدا

همگی می دانیم که رفتار و کردار و گفتار هر کسی، معرّف شخصیت و کاشف از ارزش درونی اوست، زیرا ملکات اخلاقی، همیشه خود را در لابلای اعمال و گفتار و حرکات انسان نشان می دهند، تا آنجا که از چگونگی راه رفتن یک انسان می توان با دقت و موشکافی به قسمت قابل توجهی از اخلاق او پی برد.

و اگر خواستیم ماهیت فردی را بشناسیم، باید به این سه عامل او دقت کرده و بسنجیم.

در واقع نشانه های شناخت هرکسی، منوط به کیفیت این سه عامل است، که به چه صورتیست، سنگین و وزین یا سبک و رسوا کننده، حرفهاوکلماتش، مؤدبانه و متین یا زننده و زشت، و حرکاتش موقر و با ابهت یا هردم بیل و دل آزار.

بدینجهت خداوند متعال در قرآن کریم، برای شناساندن بندگان مورد توجه

ومقرب خود، صفات و نشانه هائی را بیان نموده است که ما به تعدادی از آنها متعرض می شویم که لطفاً در شنیدن هر فراز آن دقت نموده و سعی کنیم با آن صفات متصف و متخلق با آن اخلاق باشیم.

۱- متواضعانه راه می روند

وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً فرقان: ۶۳ بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی تکبّر بر زمین راه می روند؛ و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آنها سلام می گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند)؛

باتکبر راه رفتن، یکی از صفات زشت و ناخوشایندیست که در هر جامعه صاحبان آن، مورد تنفر افراد آن جامعه هستند.

برخلاف آن، کسی که به نادان ها، بی اعتنائی کردن و در برابر جهالت آنها، برخورد شایسته و مؤدبانه روبرو شدن و سلام کردن، از جمله صفاتیست که همه از آن خوششان می آید.

از این آیه به بعد بحث جامع و جالبی پیرامون صفات ویژه بندگان خاص پروردگار که تحت عنوان عباد الرحمان آمده، مطرح می شود،

این آیات دوازده صفت از صفات ویژه آنان را بیان می کند که بعضی به جنبه های اعتقادی ارتباط دارند، و برخی اخلاقی، و پاره ای اجتماعی، قسمتی جنبه فردی دارد و بخش دیگری جمعی است، و رویهم رفته مجموعه ای است از والاترین ارزشهای انسانی.

نخست می گوید: بندگان خاص خداوند رحمان کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر روی زمین راه می روند.

در واقع نخستین توصیفی که از عباد الرحمن شده است، نفی کبر و غرور و خودخواهی است که در تمام اعمال انسان و حتی در کیفیت راه رفتن او آشکار

می شود.

آری آنها متواضعند، و تواضع کلید ایمان است، در حالی که غرور و کبر کلید کفر محسوب می شود، در زندگی روزمره با چشم خود دیده ایم و در آیات قرآن نیز کرارا خوانده ایم که متکبران مغرور حتی حاضر نبودند به سخنان رهبران الهی گوش فرا دهند، حقایق را به باد مسخره می گرفتند، و دید آنها فراتر از نوک بینی آنها نبود، آیا با این حالت کبر، ایمان آوردن امکان پذیر است؟! آری این مؤمنان بنده خداوند رحمانند، و نخستین نشانه بندگی همان تواضع است.

تواضعی که در تمام ذرات وجود آنان نفوذ کرده و حتی در راه رفتن آنها آشکار است و اگر می بینیم یکی از مهمترین دستوراتی که خداوند به پیامبرش می دهد این است که وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولًا (۳۷) اسراء: ۳۷ و در روی زمین، با تکبر راه مرو! تو نمی توانی زمین را بشکافی، و طول قامتت هرگز به کوه ها نمی رسد!.

نیز به خاطر همین است که روح ایمان تواضع می باشد.

یا در ضمن نصایح لقمان به فرزندش، آمده است که فرمود: وَ لا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ لقمان: ۱۸ (پسرم!) با بی اعتنائی از مردم روی مگردان و با تکبر و غرور بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر و فخر فروش را دوست ندارد.

وَ اقْصِدْ فِی مَشْیِکَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ إِنَّ أَنْکَرَ الْأَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ (لقمان: ۱۹) در راه رفتن، اعتدال را رعایت کن؛ از صدای خود بکاه (و هرگز فریاد مزن) که زشت ترین صداها صدای خران است.

راستی اگر انسان کمترین شناختی از خود و جهان هستی داشته باشد می داند در برابر این عالم بزرگ چه اندازه کوچک است؟ حتی اگر گردنش همطراز کوهها شود تازه بلندترین کوههای زمین در برابر عظمت زمین کمتر از برآمدگی های پوست نارنج نسبت به آن است، همان زمینی که خود ذره ناچیزی است در این کهکشانهای

عظیم.

آیـا بـا این حـال کبر و غرور دلیـل جهـل و نـادانی مطلق نیست؟! در حـدیث جـالبی از پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) می خـوانیم که روزی از کـوچه ای عبور می کردنـد جمعی از مردم را در یـک نقطه مجتمع دیدنـد از علت آن سؤال کرد، عرض کردنـد دیوانه ای است که اعمال جنون آمیز و خنده آورش مردم را متوجه خود ساخته پیامبر آنها را به سوی خود فرا خواند و فرمـود: می خواهیـد دیـوانه واقعی را به شـما معرفی کنم؟ همه خـاموش بودنـد و بـا تمـام وجودشـان گوش می دادنـد: فرمود: المتبختر فی مشـیه، الناظر فی عطفیه، المحرك جنبیه بمنكبیه الذی لا یرجی خیره و لا یؤمن شـرّه. فذلك المجنون و هذا مبتلی!: کسـی که با تکبر و غرور راه می رود و پیوسـته به دو طرف خود نگاه می کنـد، پهلوهای خود را با شانه خود حرکت می دهد (غیر از خـود را نمی بینـد و انـدیشه اش از خـودش فراتر نمی رود) کسـی که مردم به خیر او امیـد ندارنـد و از شـر او در امـان نیستند دیوانه واقعی او است اما این را که دیدید تنها یک بیمار است.

طرز مشی مؤمنان

در این آیه خواندیم که یکی از نشانه های بندگان خاص خدا تواضع است، تواضعی که بر روح آنها حکومت می کند و حتی در راه رفتن آنهـا نمایان است، تواضـعی که آنها را بر تسـلیم در برابر حق وامی دارد، ولی گاه ممکن است بعضـی تواضع را با ضعف و ناتوانی و سستی و تنبلی اشتباه کنند که این طرز فکر خطرناکی است.

تواضع در راه رفتن به این نیست که سـست و بی رمق گام بردارنـد، بلکه در عین تواضع گامهائی محکم و حاکی از جـدیت و قدرت بردارند.

در حالات پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) می خوانیم که یکی از اصـحاب می گویـد: ما رأیت احـدا اسـرع فی مشـیته من رسول الله (صـلی الله علیه و آله و سـلم) کانما الارض تطوی له و انا لنجهد انفسـنا و انه لغیر مکترث: من کسی را سریعتر در راه رفتن از پیامبر ندیدم، گوئی زمین زیر پای او جمع می شد، و ما به زحمت می توانستیم به او برسیم و او اهمیتی نمی داد.

در حـدیث دیگری از امـام صـادق (علیه السـلام) می خوانیم که در تفسـیر آیه الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً فرمود: و الرجل یمشی بسجیّته التی جبلّ علیها، لا یتکلّف و لا یتبختر: منظور این است که انسان به حال طبیعی خودش راه برود و تکلف و تکبر در آن نداشته باشد.

در حدیث دیگری در حالات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده: قد کان یتکفّأ فی مشیه کانما یمشی فی صبب: هنگامی که پیامبر اسـلام (صلی الله علیه و آله و سلم) راه می رفت در عین اینکه عجولانه نبود با سرعت گام برمی داشت گوئی از یک سرازیری پائین می رفت.

به هر حال همان گونه که گفتیم کیفیت راه رفتن به تنهائی مطرح نیست، بلکه دریچه ای است برای پی بردن به وضع روحیات یک انسان، و در حقیقت آیه اشاره ای به نفوذ روح تواضع و فروتنی در جان و روح عباد الرحمان می کند.

۲- در برابر جهالت نادانان مؤدبانه برخورد و سلام می کنند.

وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً فرقان: ۶۳

دومین وصف آنها حلم و بردباری است چنانکه قرآن در ادامه همین آیه می گوید: و هنگامی که جاهلان آنها را مورد خطاب قرار می دهند و به جهل و جدال و سخنان زشت می پردازند در پاسخ آنها سلام می گویند سلامی که نشانه بی اعتنائی توأم با بزرگواری است، نه ناشـی از ضـعف، سـلامی که دلیـل عـدم مقـابله به مثل در برابر جاهلان و سـبک مغزان است، سـلام وداع گفتن بـا سـخنان بی رویه آنهـا است، نه سـلام تحیت که نشـانه محبت و پیونـد دوستی است، خلاـصه سـلامی که نشانه حلم و بردباری و بزرگواری است.

آری یکی دیگر از پدیـده هـای بـا عظمت روحی آنها تحمل و حوصـله است که بـدون آن هیـچ انسانی راه دشوار و پر فراز و نشیب عبودیت و بندگی خدا را طی نخواهد کرد مخصوصا در جوامعی که افراد فاسد و مفسد و جاهل و نادان در آن

فراوان است.

۳- با عبودیت و بندگی شب زنده دارند

وَ الَّذِینَ یَبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِیاماً (۶۴) فرقان: ۶۴ کسانی که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند؛

یعنی شبهارا با رکوع و سجود و باراز و نیاز و مناجات، سپری می کنند، در سوره مزمل به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور می دهد

سومین صفت آنها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند در ظلمت شب که چشم غافلان در خواب است و جائی برای تظاهر و ریا وجود ندارد خواب خوش را بر خود حرام کرده و به خوشتر از آن که ذکر خدا و قیام و سجود در پیشگاه با عظمت او است می پردازند، پاسی از شب را به مناجات با محبوب می گذرانند، و قلب و جان خود را با یاد و نام او روشن می کنند.

گرچه جمله یبیتون دلیل بر این است که آنها شب را با سجود و قیام به صبح می آورند ولی معلوم است که منظور بخش قابل ملاحظه ای از شب است، و یا اگر تمام شب باشد در بعضی از مواقع چنین است.

ضمنا تقدیم سجود بر قیام به خاطر اهمیت آن است هر چند در موقع نماز عملا قیام مقدم بر سجود است.

در سوره مزمل: می گوید: ۱ ای جامه به خود پیچیده! ۲ شب را، جز کمی، بپاخیز! ۳ نیمی از شب را، یا کمی از آن کم کن، ۴ یا بر نصف آن بیفزا، و قرآن را با دقّت و تأمّل بخوان؛

۵ چرا که ما بزودی سخنی سنگین به تو القا خواهیم کرد! ۶ مسلّماً نماز و عبادت شبانه پابرجاتر و با استقامت تر است!. و آیات فراوان دیگر در این مورد.

۴- دوری از آتش جهنم را می خواهند.

وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذابَها كانَ غَراماً (۶۵) إِنَّها ساءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً (۶۶) فرقان: ۶۵ و کسانی که می گوینـد: «پروردگـارا! عـذاب جهنم را از ما برطرف گردان، که عـذابش سـخت و پر دوام است! ۶۶ مسلّماً آن (جهنم)، بد جایگاه و بد محلّ اقامتی است!».

یعنی برای روزهای سخت قیامت، رو به درگاه خدا آورده و دعا کرده از خدا می خواهند در آن روز سخت، عذاب خود را از آنها کنار زند و دور نماید.

چهـارمین صـفت ویژه آنان خوف و ترس از مجازات و کیفر الهی است: آنها کسانی هسـتند که پیوسـته می گوینـد پروردگارا عـذاب جهنم را از ما بر طرف گردان که عـذابش سـخت و شدیـد و پر دوام است. چرا که جهنم بـد جایگاه و بـد محل اقامتی است.

با اینکه آنها شـبها به یاد خدا هسـتند و به عبادتش مشغول، و روزها در مسیر انجام وظیفه گام برمی دارند باز هم قلوبشان مملو از ترس مسئولیتها است، همان ترسی که عامل نیرومندی برای حرکت به سوی انجام وظیفه بیشتر و بهتر است،

همان ترسـی که به سان یک پلیس نیرومنـد از درون، انسان را کنترل می کنـد، و بی آنکه مامور و مراقبی داشـته باشد وظائف خود را به نحو احسن انجام می دهد و در عین حال خود را در پیشگاه خدا مقصر می شمرد.

واژه غرام در اصل به معنی مصیبت و ناراحتی شدیدی است که دست از سر انسان برندارد، و اگر به شخص طلبکار غریم گفته می شود به خـاطر آن است که دائما برای گرفتن حق خویش ملازم انسان است، به عشق و علاقه سوزانی که انسان را با اصـرار به دنبال کار یا چیزی می فرستد نیز غرام گفته می شود اطلاق این واژه بر جهنم به خاطر آن است که عذابش شدید، پی گیر و پر دوام است.

تفاوت مستقر و مقام شاید از این نظر بوده باشد که دوزخ برای کافران جایگاه

همیشگی (مقام) است، و برای مؤمنان مدتی قرارگاه (مستقر) می باشد، و به این ترتیب به هر دو گروهی که وارد دوزخ می شوند اشاره شده است.

روشن است که دوزخ بد قرارگاه و محل اقامتی است، آتش سوزان کجا و قرار گرفتن در آن کجا؟ شعله های کشنده کجا و اقامت و آسایش کجا؟ این احتمال نیز وجود دارد که مستقر و مقام هر دو به یک معنا باشد و تاکیدی است بر دوام مجازات دوزخ، درست در مقابل بهشت که درباره آن ذیل همین آیات می خوانیم خالِدِینَ فِیها حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً: مؤمنان جاودانه در غرفه های بهشتی می مانند چه جایگاه خوب و چه محل اقامت نیکوئی است) (فرقان- ۷۶).

۵- در زندگی حتی در احسان وانفاق اعتدال را حفظ می کنند.

وَ الَّذِینَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا وَ کانَ بَیْنَ ذلِکَ قَواماً (۶۷) فرقان: ۶۷ و کسانی که هرگاه انفاق کنند، نه اسراف می نمایند و نه سخت گیری؛ بلکه در میان این دو، حدّ اعتدالی دارند.

کسانی که در تمام امورات زندگی، اعتدال و میانه روی را، سرمشق خود قرار دهند و هیچوقت، افراط و تفریط نمی کنند حتی در کارهای خیر و خدا پسندانه (اندازه نگهدار اندازه نیکوست).

پنجمین صفت ممتاز عباد الرحمن که اعتدال و دوری از هر گونه افراط و تفریط در کارها مخصوصا در مساله انفاق است اشاره کرده می فرماید: آنها کسانی هستند که به هنگام انفاق نه اسراف می کنند و نه سخت گیری، بلکه در میان این دو حد اعتدالی را رعایت می کنند

جالب توجه اینکه اصل انفاق کردن را مسلم می گیرد بطوری که نیاز به ذکر نداشته باشد چرا که انفاق یکی از وظائف حتمی هر انسانی است، لذا سخن را روی کیفیت انفاق آنان می برد و می گوید: انفاقی عادلانه و دور از هر گونه اسراف و

سخت گیری دارند، نه آن چنان بذل و بخششی کنند که زن و فرزندشان گرسنه بمانند، و نه آن چنان سخت گیر باشند که دیگران از مواهب آنها بهره نگیرند.(۱)

در یکی از روایات اسلامی تشبیه جالبی برای اسراف و اقتار و حد اعتدال شده است و آن اینکه هنگامی که امام صادق (علیه السلام) این آیه را تلاوت فرمود مشتی سنگ ریزه از زمین برداشت و محکم در دست گرفت، و فرمود: این همان اقتار و سخت گیری است، سپس مشت دیگری برداشت و چنان دست خود را گشود که همه آن به روی زمین ریخت و فرمود: این اسراف است، بار سوم مشت دیگری برداشت و کمی دست خود را گشود به گونه ای که مقداری فرو ریخت و مقداری در دستش بازماند، و فرمود: این همان قوام است.

واژه قوام (بر وزن عوام) در لغت به معنی عدالت و استقامت و حد وسط میان دو چیز است و قوام (بر وزن کتاب) به معنی چیزی است که مایه قیام و استقرار بوده باشد.

و با توجه به آنچه امروز ثابت شده که منابع روی زمین با توجه به جمعیت انسانها آن قدر زیاد نیست که بتوان اسراف کاری کرد، و هر اسراف کاری سبب محرومیت انسانهای بی گناهی خواهد بود، بعلاوه روح اسراف معمولا توأم با خودخواهی و خودپسندی و بیگانگی از خلق خدا است.

در عین حال بخل و سختگیری و خسیس بودن نیز به همین اندازه زشت و ناپسند و نکوهیده است، اصولاـ از نظر بینش توحیدی مالک اصلی خدا است و ما همه امانت دار او هستیم و هر گونه تصرفی بدون اجازه و رضایت او زشت و ناپسند است و می دانیم او نه اجازه اسراف می دهد و نه اجازه بخل و تنگ چشمی.

- به خدا شریک قرار نمی دهند.

۱- در سخنرانی ج ۱ مجلس ۵۸ اعتدال و اسراف و تبذیر را تشریح و توضیح داده ام.

وَ الَّذِینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فرقان: ۶۸ و کسانی که معبود دیگری را با

خداوند نمی خوانند؛

آنان که جز خدا کسی را نمی شناسند و فقط به خدا پناه می برند و حل مشکلات حود را، از او می خواهند، اوست که به حضرت موسی علیه السلام فرمود: یا موسی مادام که قدرت من از دستم نرفته، حل مشکلاتت را، از کسی نخواه (منم حلال مشکلات و برطرف کننده گرفتاری ها).

ششمین ویژگی عباد الرحمن که در آیات مورد بحث آمده توحید خالص است که آنها را از هر گونه شرک و دوگانه و یا چند گانه پرستی دور می سازد، می فرماید:

آنها کسانی هستند که معبود دیگری را با خداوند نمی خوانند (و الذین لا یدعون مع الله الها آخر).

نور توحید سراسر قلب آنها و زندگی فردی و اجتماعیشان را روشن ساخته و تیرگی و ظلمت شرك از آسمان فکر و روح آنها به کلی کنار و رخت بر بسته است.

۷- کسی را به ناحق نمی کشند.

وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِ و انسانی را که خداوند خونش را حرام شمرده، جز بحق نمی کشند؛

آنها ابدا به ریختن خون ناحق اقدام نمی کنند و قاتل نمی شوند چون خداوند فرموده است. به همین جهت، بر بنی اسرائیل مقرّر داشتیم که هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته؛ و هر کس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است. و رسولان ما، دلایل روشن برای بنی اسرائیل آوردند، اما بسیاری از آنها، پس از آن در روی زمین، تعدّی و اسراف کردند. مائده: ۳۲.

پس بندگان خدا هیچوقت مرتکب قتل نمی شوند.

هفتمین صفت، پاکی آنها از آلودگی به خون بیگناهان است: آنها هرگز انسانی را که خداوند خونش را حرام شمرده، جز به حق، به قتل نمی رسانند.

از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که تمام نفوس انسانی در اصل محترمند و ریختن خون آنها ممنوع است، مگر عواملی پیش آید که این احترام ذاتی را تحت الشعاع قرار دهد و مجوز ریختن خون گردد.

۸- زنا نمی کنند.

وَ لا یَزْنُونَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ أَثاماً یُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ یَخْلُدْ فِیهِ مُهاناً إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً وَ مَنْ تابَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَإِنَّهُ یَتُوبُ إِلَی اللَّهِ مَتاباً فرقان: ۶۸ و زنا نمی کنند؛ و هر کس چنین کند، مجازات سختی خواهد دید! ۶۹ عذاب او در قیامت مضاعف می گردد، و همیشه با خواری در آن خواهد ماند! ۷۰ مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدّل می کند؛ و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است! ۷۱.

بندگان خدا زنا نمی کنند چون زنا از گناهان کبیره ایست، اگر توبه نکند، عذاب شد در پی دارد در این مورد آیات مکرر، نازل شده است.

هشتمین وصف آنها این است که: دامان عفتشان هرگز آلوده نمی شود و زنا نمی کنند (وَ لا یَزْنُونَ).

آنها بر سر دو راهی کفر و ایمان، ایمان را انتخاب می کنند، و بر سر دو راهی امنیت و ناامنی جانها، امنیت را، و بر سر دو راهی پاکی و آلودگی، پاکی را، آنها محیطی خالی از هر گونه شرک و ناامنی و بی عفتی و ناپاکی با تلاش و کوشش خود فراهم می سازند.

و در پایان این آیه برای تاکید هر چه بیشتر اضافه می کند: و هر کس یکی از این

امور را انجام دهـد عقوبت و مجازاتش را خواهـد دیـد (وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ أَثاماً اثم و اثام در اصل به معنی اعمالی است که انسان را از رسیدن به ثواب دور می سازد، سپس به هر گونه گناه اطلاق شده است، ولی در اینجا به معنی جزای گناه است.

بعضی نیز گفته اند که اثم به معنی گناه و اثام به معنی کیفر گناه است.

قابـل توجه اینکه در آیه فوق، نخست از مساله شـرک، سـپس قتـل نفس، و بعـد از آن زنـا سـخن به میان آمـده، از بعضـی از روایات استفاده می شود که این سه گناه از نظر ترتیب اهمیت به همین صورت که در آیه آمده اند می باشد.

ابن مسعود از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین نقل می کند عرض کردم:

أیّ الـذنب اعظم؟ قال ان تجعل للّه نـدّاً و هو خَلَقَکَ، قال قلت ثم أیّ؟ قال ان تقتل ولدک مخافه أن یطعم معک، قال قلت: ثم ایّ؟ قـال ان تزانی حلیله جـارک، فـانزل الله تصـدیقها وَ الَّذِینَ لاـ یَـدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهـاً آخَرَ- الی آخر الاـیه: کـدام گناه از همه گناهان بزرگتر است؟

فرمود: این که برای خـدا شبیهی قرار دهی در حالی که او تو را آفریـد، عرض کردم بعد از آن کدام گناه؟ فرمود: اینکه فرزند خود را از ترس اینکه مبـادا بـا تو هم غـذا شود به قتل برسانی!، باز عرض کردم بعـد از آن کـدام گناه؟ فرمود: اینکه به همسـر همسـایه ات خیانت کنی در این هنگام خداونـد تصـدیق سـخن پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) را در این آیه نازل کرد: وَ الَّذِینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ ....

گرچه در این حـدیث سـخن از نوع خاصـی از قتل و زنا به میان آمده، ولی با توجه به اطلاق مفهوم آیه، این حکم درباره همه انواع آن می باشد و مورد روایت مصداق واضحتری از آن است.

از آنجا که این سه گناه نهایت اهمیت را دارد باز در آیه بعد روی آن تکیه کرده می گوید: کسانی که مرتکب این امور شوند عـذاب آنها در قیامت مضاعف می گردد، و با خواری، جاودانه در عـذاب خواهد ماند (یُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ یَخْلُدْ فِیهِ مُهاناً).

این احتمال وجود دارد که خلود در آیه فوق در مورد کسانی است که هر سه گناه

را با هم مرتکب شوند، هم شرک، هم قتل نفس و هم زنا را.

قابل توجه اینکه در اینجا علاوه بر مساله مجازات معمولی، کیفر دیگری که همان تحقیر و مهانت است و جنبه روانی دارد نیز ذکر شده است که خود می تواند تفسیری بر مساله مضاعف بودن عذاب بوده باشد، چرا که آنها هم عذاب جسمی دارند و هم روحی.

ولی از آنجا که قرآن مجید هیچگاه راه بازگشت را به روی مجرمان نمی بندد و گنهکاران را تشویق و دعوت به توبه می کند، در آیه بعد چنین می گوید: مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند گناهانشان را می بخشد و سیئات اعمال آنها را تبدیل به حسنات می کند، و خداوند آمرزنده و مهربان است (إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً).

مساله مهم در مورد این آیه این است که چگونه خداوند سیئات آنها را تبدیل به حسنات می کند؟

تبدیل سیئات به حسنات

خداوند به لطف و کرمش و فضل و انعامش بعد از توبه کردن، سیئات اعمال او را محو می کند، و به جای آن حسنات می نشاند، چنانکه در روایتی از ابو ذر از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم: روز قیامت که می شود بعضی از افراد را حاضر می کنند خداوند دستور می دهد گناهان صغیره او را به او عرضه کنید و کبیره ها را بپوشانید، به او گفته می شود تو در فلان روز فلان گناه صغیره را انجام دادی، و او به آن اعتراف می کند، ولی قلبش از کبائر ترسان و لرزان است.

در اینجا هر گاه خدا بخواهد به او لطفی کند دستور می دهد بجای هر سیئه حسنه ای به او بدهید، عرض می کند پروردگارا! من گناهان مهمی داشتم که آنها را در اینجا نمی بینم.

ابو ذر می گوید: در این هنگام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تبسم کرد که دندانهایش آشکار

گشت سپس این آیه را تلاوت فرمود: فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ.

آیه بعد در حقیقت چگونگی توبه صحیح را تشریح کرده و می گوید: کسی که توبه کند و عمل صالح انجام دهد، به سوی خدا بازگشت می کند (و پاداش خود را از او می گیرد) (وَ مَنْ تابَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَإِنَّهُ یَتُوبُ إِلَی اللَّهِ مَتاباً).

یعنی توبه و ترک گناه باید تنها به خاطر زشتی گناه نباشد بلکه علاوه بر آن

انگیزه اش خلوص نیت و بازگشت به سوی پروردگار باشد.

۹- بناحق شهادت نمی دهند و ازکارهای زشت مؤدبانه رد می شوند.

وَ الَّذِینَ لا یَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِراماً (۷۲) فرقان: ۷۲ و کسانی که شهادت به باطل نمی دهند (و در مجالس باطل شرکت نمی کنند)؛ و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند، بزرگوارانه از آن می گذرند.

آنان شهادت ناحق نمی دهند و حق کسی را ضایع نمی کنند و باشهادت باطل، کسی را بیچاره نمی نمایند.

نهمین صفت، وقتی درجائی و یا مجلسی، با لهو و لعب و گفتارها و کردارهای زشت، مواجه و روبرو می شوند با بی اعتنائی و موقرانه، عبور می کنند با این کارشان هم تبلیغ عملی می کنند و هم سنگینی و وقار خودرا، حفظ می نمایند.

و در پایان این آیه برای تاکید هر چه بیشتر اضافه می کند: و هر کس یکی از این امور را انجام دهد عقوبت و مجازاتش را خواهد دید (وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ أَثاماً

اثم و اثام در اصل به معنی اعمالی است که انسان را از رسیدن به ثواب دور می سازد، سپس به هر گونه گناه اطلاق شده است، ولی در اینجا به معنی جزای گناه است.

۱۰- به آیات خداوند کر و کور گوش نمی کنند بلکه محققانه برخورد نمی کنند

وَ الَّذِینَ إِذا ذُکِّرُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ لَمْ یَخِرُّوا عَلَیْها صُمًّا وَ عُمْیاناً فرقان: ۷۳ و کسانی که هرگاه آیات پروردگارشان به آنان گوشزد شود، کر و کور روی آن نمی افتند.

آنان وقتی که به آیات و نشانه های خدا، تذکر داده شدند، کر و کورانه، به آن گرایش پیدا نمی کنند، بلکه خود با پژوهش و تحقیق و با بررسی علمی، در باره آن، آن را می پذیرند.

دهمین توصیف این گروه از بندگان خاص خدا، داشتن چشم بینا، و گوش شنوا به هنگام برخورد با آیات پروردگار است، می فرماید: آنها کسانی هستند که هر گاه آیات پروردگارشان به آنها یاد آوری شود کر و کور روی آن نمی افتند!

اگر درست بیندیشیم زیان این گروه که چشم و گوش بسته به گمان خود دنبال آیات الهی می روند کمتر از زیان دشمنانی که آگاهانه ضربه بر پایه آئین حق می زنند نیست بلکه گاه به مراتب بیشتر است.

اصولا درک آگاهانه از مذهب سرچشمه اصلی مقاومت و پایداری و ایستادگی است، چرا که چشم و گوش بستگان را به آسانی می توان فریب داد، و با تحریف مذهب از مسیر اصلی منحرف ساخت، و آنها را به وادی کفر و بی ایمانی و ضلالت کشاند.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه از محضرش سؤال کردند فرمود: مستبصرین لیسوا بشکّاک: منظور این است که آنها از روی آگاهی گام برمی دارند نه از روی شک و تردید!.

۱۱- ازخداوند زن و بچه صالح، درخواست می کنند.

وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّيّاتِنا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِينَ إِماماً أُوْلئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِما صَبَرُوا وَ يُلَقَّوْنَ فِيها تَحِيَّةً وَ سَلاماً خالِدِينَ فِيها حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً. فرقان: ۷۴ و کسانی که می گویند: «پروردگارا! از همسران و فرزندانمان مایه روشنی چشم ما قرارده، و ما را برای پرهیزگاران پیشوا گردان!» ۷۵ (آری،) آنها هستند که درجات عالی بهشت در برابر شکیباییشان به آنان پاداش داده

می شـود؛ و در آن، بـا تحیّت و سـلام روبه رو می شونـد. ۷۶ در حـالی که جـاودانه در آن خواهنـد مانـد؛ چه قرارگاه و محلّ اقامت خوبی!

یازدهمین ویژگی این مؤمنان راستین آن است که توجه خاصـی به تربیت فرزنـد و خانواده خویش دارنـد و برای خود در برابر آنها مسئولیت فوق العاده ای قائلنـد آنها پیوسته از درگاه خـدا می خواهنـد و می گوینـد پروردگارا از همسـران و فرزندان ما کسانی قرار ده که مایه روشنی چشم ما گردد!

قُرَّةَ أَعْیُنٍ معادل نور چشم است که در فارسی می گوئیم، کنایه از کسی که مایه سرور و خوشحالی است

مساله تربیت فرزنـد و راهنمائی همسـر، و وظیفه پدران و مادران در برابر کودکان خود از مهمترین مسائلی است که قرآن روی آن تکیه کرده است.(۱)

و بالاـخره دوازدهمین وصف برجسـته این بنـدگان خالص خـدا که از یک نظر مهمترین این اوصاف است اینکه آنها هرگز به این قانع نیسـتند که خود راه حق را بپیمایند بلکه همتشان آنچنان والا است که می خواهند امام و پیشوای جمعیت مؤمنان باشند و دیگران را نیز به این راه دعوت کنند.

کسانی هستند که می گویند: پروردگارا ما را امام و پیشوای پرهیزگاران قرار ده (وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِینَ إِماماً).

حتمـا فراموش نکرده ایم که این آیـات صـفات همه مؤمنان را بیان نمی کنـد بلکه اوصاف گروه ممتاز مؤمنان را که در صـف مقـدم قرار دارند تحت عنوان عباد الرحمان شـرح می دهد، آری آنها بندگان خاص رحمانند، و همانگونه که رحمت عام خدا همگان را فرا می گیرد، رحمت این بندگان خدا نیز از جهاتی عام است، علم و فکر

۱- مؤلف در این باره کتابی بنام(والـدین دو فرشـته جهان آفرینش) تألیف که تمام ابعاد تکالیف والدین در برابر اولاد و اولاد در مقابل والدین از نظر آیات و روایات بر رسی و گرد آوری نموده و در اختیار عزیزان قرار داده ام.

و بیان و قلم و مال و قدرتشان پیوسته در مسیر هدایت خلق خدا کار می کند.

آنها الگوها و اسوه های جامعه انسانی هستند.

آنها به چراغهای راهنمائی در دریاها و صحراها می مانند که گم گشتگان را به سوی خود می خوانند و از فرو غلتیدن در گرداب، و افتادن در پرتگاهها رهائی می بخشند.

در روایات متعددی می خوانیم که این آیه درباره علی (علیه السلام) و ائمه اهلبیت (علیهم السلام) وارد شده، و یا در روایت دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که: منظور از این آیه مائیم.

بدون تردید ائمه اهلبیت (علیهم السلام) از روشنترین مصداقهای آیه می باشند.

بعد از تکمیل این اوصاف دوازده گانه اشاره به این بندگان خاص خدا با تمام این ویژگیها کرده و در یک جمع بندی کوتاه پاداش الهی آنان را چنین بیان می کند: آنها کسانی هستند که درجات عالی بهشت در برابر صبر و استقامتشان به آنها پاداش داده می شود (أُوْلئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَهَ بِما صَبَرُوا).

البته تمام این اوصاف، بدون صبر و استقامت، امکان پذیر نیست.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: و الصبر من الایمان کالرأس من الجسد: صبر و استقامت نسبت به ایمان همچون سر است نسبت به تن که بقای تن با بقای سر است چرا که مقام فرماندهی تمام اعضاء در مغز انسان قرار دارد.(۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی ؛ ج ۲ ؛ ص۲۵۳

ابر این صبر در اینجا مفهوم وسیعی دارد که شکیبائی و استقامت در برابر مشکلات راه اطاعت پروردگار و جهاد و مبارزه با هوسهای سرکش و ایستادگی در مقابل عوامل گناه همه در آن جمع است و اگر در بعضی از اخبار تنها به فقر و محرومیت مالی تفسیر شده مسلما از قبیل بیان مصداق است.

سپس اضافه می کند: در آن غرفه های بهشتی با تحیت و سلام روبرو می شوند

(وَ یُلَقَّوْنَ فِیها تَحِیَّهً وَ سَلاماً).

بهشتیان به یکدیگر تحیت و سلام می گویند و فرشتگان به آنها، و از همه بالاتر

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

خداوند به آنها سلام و تحیت می گوید.

در سوره یس می خوانیم: سَلامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِیم: برای آنها سلامی است از سوی پروردگار رحیم و در آیه ۲۳ و ۲۴ سوره یونس می خوانیم: وَ الْمَلائِکَهُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ سَلامٌ عَلَیْکُمْ: فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می شوند و به آنها می گویند سلام بر شما.

سپس برای تاکید بیشتر می فرماید: جاودانه در آن خواهند ماند، چه قرارگاه خوب و چه محل اقامت زیبائی؟ (خالِدِینَ فِیها حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً).

در باره هرکدام از آیات مبارکات وصفات فوق گفتنی ها و مطالب زیادی است که

به برخی از آنها اشاره شد.

مجلس ۷۴ خوش اخلاقی

حسن خلق و خوش اخلاقی، از صفات برجسته و مدح شده انسانی است که برای به اجراء در آوردن و ثمرات مثبت آن، آیات وروایات فراوان داریم که اگر کسی آن را شیمه و خاصیت خود قرار دهد، در دنیا و آخرت، برنده خواهد بود.

زیرا نتایج خوب و پسندیده خوش اخلاقی، قابل انکار نیست، انبیاء و اوصیاء آنها که برای هدایت بشر به سوی خداشناسی و کمال، آمده اند، همگی بدون استثناء، از این صفت خدا پسند، برخوردار بودند، خاصه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که از این جهت، خود را به جائی رسانید، خدای جهان، اخلاق او را بزرگ شمرده است و قابل تقدیر.

وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ قلم: ۴ و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری!

قال صلی الله علیه و آله و سلم حسن البشر یذهب بالسّخیمه. قیافه شاد (وبرخورد خوب،) کینه را از بین می برد.

أتی رجل فقال یارسول الله أوصنی، کان فیما أوصاه أن قال ألق أخاك بوجه منبسط. یابنی عبدالمطلب انکم لن تسعوالناس بأموالکم فألقوهم بطلاقهالوجه و حسن البشر. مردی پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت مرا وصیتی (و موعظه ای) بفرما؟ از جمله توصیه ها فرمود: برادرت را باروی گشاده، ملاقات نما، ای فرزندان عبدالمطلب شما با مالتان نمی توانید افت و خیز نمائید پس با آنها با روی گشاده و خوشروئی، ملاقات کنید.

قال علیه السلام یاکمیل أحسن خلقك و أبسط جلیتك و لاتنهرنّ خادمك. امیرمؤمنان: علیه السلام فرمود: ای کمیل اخلاقت را خوب کن و قیافه ات را شاد نما و خادمت را تشر نزن (و با او بد رفتاری نکن).

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بُ عثت لُاتمّم مکارم الاخلاق من برانگیخته شدم تا گرامی ترین خوها را به پایان برم.

نمونه ای از اخلاق پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

پیروزی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هر چند با تایید و امداد الهی بود، ولی عوامل زیادی از نظر ظاهر داشت که یکی از مهمترین آنها جاذبه اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود.

آنچنان صفات عالی انسانی و مکارم اخلاق در او جمع بود که دشمنان سرسخت را تحت تاثیر قرار می داد، و به تسلیم وادار می کرد، و دوستان را سخت مجذوب می ساخت.

بلکه اگر این را معجزه اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بنامیم اغراق نگفته ایم، چنانکه نمونه ای از این معجزه اخلاقی در فتح مکه نمایان گشت: هنگامی که مشرکان خونخوار و جنایت پیشه که سالیان دراز هر چه در توان داشتند بر ضد اسلام و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به کار گرفتند، در چنگال مسلمین گرفتار شدند، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بر خلاف تمام محاسبات دوستان و دشمنان فرمان عفو عمومی آنها را

صادر کرد، و تمام جنایات آنها را به دست فراموشی سپرد، و همین سبب شد که به مصداق يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْواجاً فوج فوج مسلمان شوند.

در باره حسن خلق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عفو و گذشت و عطوفت و مهربانی و ایثار و فداکاری و تقوای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم داستانهای زیادی در کتب تفسیر و تواریخ آمده است که بیان همه آنها ما را از بحث خارج می کند، ولی همین قدر باید بگوئیم: که در حدیثی از حسین بن علی (علیهماالسلام) آمده است که می گوید: از پدرم امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در باره ویژگیهای زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اخلاق او سؤال کردم، و پدرم مشروحا به من پاسخ فرمود، در بخشی از این حدیث آمده است: رفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با همنشینانش چنین بود که دائما خوشرو و خندان و سهل الخلق و ملایم بود، هرگز خشن و سنگدل و پرخاشگر و بدزبان و عیبجو و مدیحه گر نبود، هیچکس از او مایوس نمی شد، و هر کس به در خانه او می آمد نومید بازنمی گشت:

سه چیز را از خود رها کرده بود: مجادله در سخن، پرگوئی، و دخالت در کاری که به او مربوط نبود، و سه چیز را در مورد مردم رها کرده بود: کسی را مذمت نمی کرد، و سرزنش نمی فرمود، و از لغزشها و عیوب پنهانی مردم جستجو نمی کرد.

هرگز سخن نمی گفت مگر در مورد اموری که ثواب الهی را امید داشت،

در موقع سخن گفتن به قدری نافذ الکلمه بود که همه سکوت اختیار می کردند و تکان نمی خوردند، و به هنگامی که ساکت می شد آنها به سخن درمی آمدند، اما نزد او هرگز نزاع و مجادله نمی کردند ... هرگاه فرد غریب و ناآگاهی با خشونت سخن می گفت و درخواستی می کرد تحمل می نمود، و به یارانش می فرمود: هرگاه کسی را دیدید که حاجتی دارد به او عطا کنید، و هرگز کلام کسی را قطع نمی کرد تا سخنش پایان گیرد.

آری اگر این اخلاق کریمه و این ملکات فاضله نبود آن ملت عقب مانده جاهلی و آن جمع خشن انعطاف ناپذیر در آغوش اسلام قرار نمی گرفتند، و به مصداق لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ همه از اطرافت پراکنده می شدند.

و چه خوب است که این اخلاق اسـلامی امروز زنده شود و در هر مسلمانی پرتوی از خلق و خوی پیامبر «صلی الله علیه و آله و سلم» باشد.

روایات اسـلامی نیز در این زمینه چه در باره شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و چه در باره وظیفه همه مسلمین فراوان است که در اینجا به چند روایت اشاره می کنیم:

۱- در حـدیثی آمـده است که پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: (انما بعثت لُاتَمِّمَ مکارم الاخلاق: من برای این مبعوث شده ام که فضائل اخلاقی را تکمیل کنم.

به این ترتیب یکی از اهداف اصلی بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همین تکمیل اخلاق فضیله است.

۲- در حـدیث دیگری از آن حضـرت آمـده است: انمـا المؤمن لیـدرک بحسن خلقه درجه قـائم اللیل و صائم النهار): مؤمن با حسن خلق خود به درجه کسی می رسد که شبها به عبادت می ایستد، و روزها روزه دار است.

و چندین روایت مشابه در لئالی الاخبار:(۱)

۳- و بـاز از همـان حضـرت آمـده است که فرمود: مـا من شـی ء اثقل فی المیزان من خلق حسن: چیزی در میزان عمل در روز قیامت سنگین تر از خلق خوب نیست.

۴- و نیز از آن حضـرت نقل شده که فرمود: احبکم الی الله احسنکم اخلاقا الموطؤن اکنافا، الذین یألفون و یؤلفون، و ابغضکم الی الله المشّاؤن بالنمیمه، المفرّقون بین الاخوان، الملتمسون للبرءاء العثرات: محبوبترین شما نزد خدا کسی است که اخلاقش از همه بهتر باشـد، همان کسانی که در اثر اخلاق خوب قـدم زنان در گردن های مردمنـد (وهمه را مجـذوب خود کرده انـد)، با دیگران می جوشـند (و مأنوسـند)، و مردم نیز با آنها انس می گیرند (و جوش می خورند)، و مبغوض ترین شـما نزد خدا افراد سخن چینی هستند که در میان برادران جدائی می افکند، و برای افراد بی گناه در جستجوی لغزشند.

۱- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۱۶۸.

۵- در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم: اکثر ما یدخل الناس الجنه تقوی الله و حسن الخلق: بیشترین چیزی که مردم را وارد بهشت می کند تقوی و حسن خلق است.

۶- در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) آمده است: ان اکمل المؤمنین ایمانا احسنهم خلقا:(۱) از میان مؤمنان کسی ایمانش از همه کاملتراست که اخلاقش بهتر باشد.

۷- در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علیکم بحسن الخلق، فان حسن الخلق فی الجنه لامحاله، و ایاکم و سوء الخلق فان سوء الخلق فی النار لامحاله:(۲) بر شما لازم است به سراغ حسن خلق بروید، زیرا حسن خلق سرانجام در بهشت است، و از سوء خلق بپرهیزید که سوء خلق سرانجام در آتش است.

از مجموع اخبار مذکور به خوبی استفاده می شود که حسن خلق کلید بهشت، وسیله جلب رضای خدا، نشانه قدرت ایمان، و همطراز عبادتهای شبانه و روزانه است، و حدیث در این زمینه بسیار فراوان است.

۸- از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم: ما یوضع فی میزان امرء یوم القیامه افضل من حسن الخلق وله أجر الصائم القائم و یمیث الخطیئه کما تمیث الشمس الجلید و یعطی أجرالمجاهدین فی سبیل اللّه!:(۳) در روز قیامت چیزی برتر و بالاتر از حسن خلق در ترازوی عمل کسی نهاده نمی شود و برای اوست ثواب روزه دار شب زنده دار وخطاها را ذوب می کند مانند ذوب کردن خورشید یخ را و ثواب جهاد کننده در راه خدا به او اعطا می شود!.

۹- در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: البر و حسن الخلق یعمران الدیار و یزیدان فی الاعمار: نیکو کاری و حسن خلق، خانه ها را آباد، و

۱- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۱۶۸.

۲- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۱۶۹.

۳- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۱۶۸.

عمرها را زیاد می کند.(۱)

۱۰- عنوان صحیفه المؤمن حسن الخلق (۲) عنوان نامه عمل مؤمن اخلاق خوب است.

۱۱- انّه نصف الدّین و أفضل ما أعطی لمرء(۳) در خبر دیگر فرمود: حسن خلق نصف دین است و بهترین چیز است برای مرد عطا شده است.

۱۲- امام صادق علیه السلام به مردی به نام بحر فرمود: یا بحر حسن الخلق یسرّ ای بحر حسن خلق آدمی را خوشحال می کند سپس فرمود: من برایت حدیثی گویم که دست هیچکدام از اهل مدینه نیست؟ گفتم: بلی فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد نشسته بود کنیزی آمد گوشه لباس حضرت را گرفت، حضرت برایش بلند شد کنیز حرفی نزد و حضرت هم چیزی نگفت، این کار را سه مرتبه تکرار کرد و در چهارم باز پاشد و زن پشت سر حضرت بود و چیزی از گوشه لباس حضرت برداشت و رفت.

مردم به او گفتند: خدا با تو کاری کند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را معطل کردی و سه مرتبه حرفی نزدی و او هم بتو چیزی نگفت آخر این چه کاری بود کردی؟ گفت: ما مریضی داریم، مرا فرستادند تکه ای از لباس حضرت ببرم برای شفای آن مریض، هربار که خواستم تکه بردارم دیدم مرا می بیند و حیا کردم و خوش نداشتم از خودش هم بخواهم و ترک کردم.(۴)

می بینیم پیامبر با آن عظمتش برای کنیزی در جلوی چشم مردم چهار مرتبه می ایستد و می نشیند نه عصبانی می شود و نه ناراحت می گردد.

امام سجّاد علیه السلام فرمود: (درر زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) اسیری را دادند امیرمؤمنان علیه السلام گردنش را بزنند، جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام

۱- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۱۷۰.

۲- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۱۶۸.

۳- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۱۶۸.

۴- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۱۷۰.

می رساند و می گوید اورا نکش او خوش اخلاق و سخاوتمند است در میان قومش، فرمود: یا علی بایست، این فرستاده خدایم است به من خبر می دهد او حسن خلق و سخی در میان قومش است.

آن مشرک در زیر شمشیر پرسید، فرستاده خدایت خبر می دهد؟ فرمود بلی، گفت: به خدا من درهمی را مالك نشدم که برادرم به او نیاز داشته باشد و در جنگی پشت به دشمن نکرده ام من شهادت می دهم به وحدانیت خدا و رسالت تو، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این هم حسن خلق و سخاوتش اورا به بهشت کشاند.(۱)

برای دانستن اهمیت خوش اخلاقی و زشتی بد خلقی به این ماجری، دقت نمائید.

سعد بن معاذ انصاری

کنیه سعد بن معاذ، ابوعمرو بود و پدرش معاذ و مادرش کبشه نام داشتند. سعد حدود ۳۲ سال قبل از هجرت، در طایفه «بنی عبد الاشهل» از قبیله اوس در شهر مدینه در خانواده ای بزرگ به دنیا آمد. پدرش قبل از اسلام از دنیا رفت ولی مادرش تا زمان نبوت پیامبر اسلام زنده ماند و مسلمان شد.

او دارای سه خواهر و پنج برادر به نام های عمرو، اوس، زید و حارث بود.

برادران وی در جنگ های اسلامی در سپاه پیامبر حضور داشتند و یکی از آنها، اوس بن معاذ، در حادثه بئر معونه به شهادت رسید.

سعد مردی مدبر و شجاع و شخصیتی بانفوذ در میان قبیله خود بود. از این رو در همان دوران جوانی به مقام ریاست قبیله اوس برگزیده شد. سعد بن معاذ با هند، دختر سماک، ازدواج کرد و صاحب دو پسر به نام های عمرو و عبدالله شد.

۱- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۱۷۰.

مسلمان شدن سعد بن معاذ

پس ازپیمان اول عقبه و ماموریت مصعب بن عمیر به مدینه، اسعد بن زراره همراه مصعب بن عمیر به قبیله ی بنی عبدالاشهل و بنی ظفر (دو قبیله مهم مدینه) رفتند تا سعد بن معاذ انصاری (پسرخاله اسعد بن زراره) و اسید بن حضیر را که از اشراف این دو قبیله بودند به اسلام دعوت کنند.

سعد بن معاذ که از آمدنشان آگاه شد، به اسید بن حضیر گفت: «می دانی که اسعد بن زراره پسر خاله من است و نمی توانم با او دشمنی کنم. این دو برای گمراه کردن افراد سست قبایل ما آمده اند. تو خود نزد آنان برو و آنها را از نزدیک شدن به خانه های ما باز دار!»

اسید سلاح خود را برداشت و همین که به آنان رسید به دشنام و ناسزا پرداخت.

مصعب به او گفت: «بنشین تا با تو سخن بگویم. اگر دعوتم را پسندیدی بپذیر و اگر ناخوشایند داشتی در بازداشتن ما کوتاهی نکن.»

اسید گفت: «چه با انصاف سخن گفتی.»

و نشست. مصعب بن عمیر آیاتی از قرآن برای او خواند.

اسید منقلب شد و پرسید: «برای مسلمان شدن چه باید انجام داد؟»

آنگاه با راهنمایی مصعب برخاست و غسل کرد و جامه هایش را پاکیزه کرد و شهادت (اشهَدُ انَّ لا الهَ الا الله و اشهَدُ انَّ مُحَمَّداً رَسُول الله) به زبان راند و دو رکعت نماز خواند.

سپس به آنها گفت: «اگر سعد بن معاذ مسلمان شود، دیگر کسی از قبیله بنی عبدالاشهل نا مسلمان نخواهد ماند. اکنون او را نزد شما می فرستم.»

سعد بن معاذ هم به همین ترتیب، با شنیدن آیاتی از قرآن مسلمان شد. آن گاه همراه اسید نزد قبیله خویش بازگشت و به آنان گفت: «ای بنی عبدالاشهل! مرا در میان خود چگونه می دانید؟»

گفتند: «تو سرور مایی و از همه ما باتدبیرتر و نیکو سرشت تر هستی.»

گفت: «حال که چنین است سخن گفتن با مردان و زنان شما بر من حرام است تا به خدا و رسول او ایمان آورید.»

چنین روایت شده است که آن شب حتی یک نفر از مردان و زنان قبیله بنی عبدالاشهل نامسلمان باقی نماند و همگی مسلمان شدند.(۱)

مسلمان شدن سعد تاثیر شگرفی در گسترش آیین پیامبر در مدینه داشت؛ به گونه ای که با تدبیر وی در یک روز تمامی مردم بنی الاشهل مسلمان شدند. او از آن هنگام تا زمان شهادت در راه گسترش و ترویج اسلام لحظه ای از پا ننشست، تردیدی به دل راه نداد و در تمامی صحنه ها حضور یافت.

در هنگام مراسم عقد اخوت اسلامی، پیامبر اکرم بین او و سعد بن ابی وقاص، پیمان برادری بست. در غزوه بواط در سال دوم هجرت، حکومت مدینه از سوی پیغمبر به وی سپرده شد. در جنگ بدر به همراه برادرش، عمرو، و فرزند برادرش، حارث بن اوس، حضور یافت و در آن نبرد، فرماندهی گروه محافظان پیامبر را بر عهده داشت. در جنگ بدر هنگامی که پیامبر اسلام درباره آمادگی مسلمانان برای نبرد نظر خواهی و مشورت نمود، سعد انصاری چنین اعلام نظر کرد: «ای رسول خدا! ما به تو ایمان آورده ایم و آماده فرمانیم. جان و مال انصار در اختیار تو است ...

اگر فرمان دهی که خود را به دریا زنیم، می زنیم.»

پس از نبرد بدر، در جنگ احد، غزوه بنی قینقاع، سریه قتل کعب بن الاشرف، غزوه بنی نضیر شرکت کرد. آخرین صحنه رزم وی، میدان جنگ خندق در یوم الاحزاب بود که بازویش آسیب دید و به مقام جانبازی نایل آمد.

مورخان نوشته اند که در جنگ خندق تیری نیز به رگ اکحل (رگ حیاتی) سعد اصابت کرد و او از شدت خونریزی بی حال شد و بر زمین افتاد. پس از پراکنده شدن

۱- مراجعه شود به: مسلمانان صدر اسلام و کتاب های حدیثی و تراجم رجال.

لشگر احزاب، پیامبر خدا به فرمان خداوند، یهودیان بنی قریظه را که عهد شکسته و با مشرکان مکه در جنگ احزاب همکاری کرده بودند، محاصره نمود. آنان مدتی بعد به قضاوت و حکم سعد بن معاذ تن دادند.

سعد که در بستر بیماری بود، خود را به آنجا رساند و درباره بنی قریظه چنین داوری کرد: «مردان بالغ آنان کشته شوند، زنانشان اسیر و اموالشان میان مهاجران فقیر مدینه تقسیم گردد.» حکم سعد مورد تائید پیامبر اکرم قرار گرفت و اجرا شد.

سعد بن معاذ پس از این داوری بر اثر جراحت همان تیر، در سال پنجم هجرت در مدینه دار فانی را وداع گفت، پیامبر در مراسم غسل و کفن و تشییع جنازه وی شرکت کرد و تجلیل فراوانی از او به عمل آورد. وی در هنگام شهادت حدود ۳۷ سال داشت.(۱)

سعد بن معاذ و فشار قبر او

این مسلمان متعهد و تلاشگر، در جریان جنگ خندق، بر اثر تیری که از ناحیه دشمن به رگ اکحل او همان رگی که هنگام رگ زدن، آن را نیشتر می زنند رسید از آن پس، بر اثر خونریزی روز به روز حال او رو به ضعف نهاد و بستری گردید.

او شهید زنده و جانباز مومن بود، که در مسیر شهادت قرار گرفته بود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مکرر به عیادتش می آمد و از او تجلیل و احترام می کرد، در لحظات آخر عمر او، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در کنار بسترش می آمد و از او پرستاری می نمود،

و این دعا را در حق او می کرد: خدایا! سعد در راه تو جهاد کرد و پیامبرش را تصدیق نمود، روح او را به خوبی بپذیر.

صبح آن روزی که سعد از دنیا رفت، جبرئیل بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد و عرض

۱- منابع: الاستیعاب، ج ۲، ص ۲۷؛ الاصابه، ج ۲، ص ۲۷؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۷۳؛ الطبقات، ج ۳، ص ۴۲۰؛ قاموس الرجال، ص ۶۵؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۲۳۰؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۷۲

کرد: ای رسول خدا! چه کسی از امتهای شما از دنیا رفته است، که فرشتگان آسمان، روح او را به یکدیگر مژده می دهند؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مسجد آمد، و از وفات سعد اطلاع یافت آن حضرت پس از نماز صبح همراه مردم به سوی خانه سعد حرکت کردند، وقتی که وارد خانه او شدند، دیدند بستگان او مشغول غسل دادن جنازه سعد هستند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در کناری نشست، ناگاه دیدند آن حضرت زانوهای خود را جمع کرد، علتش را پرسیدند، فرمود: فرشته ای فرود آمد، جا برای او نبود، به او جا دادم.

هنگامی که او را برداشتند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شخصا جلوی تابوت را گرفته بود ... و فرمود: سوگند به کسی که جانم در دست او است، هفتاد هزار فرشته: جنازه سعد را تشییع می کردند طبق بعضی از روایات آمدن هفتاد هزار فرشته برای تشییع او و از این رو بود که سعد به خواندن سوره توحید، مداومت می نمود

مقام سعد در درجه ای بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود:

مژده باد به تو، خداوند پایان عمرت را با شهادت، ختم کند، و عرش خدا از مرگ تو، به لرزه در آید، و به شفاعت تو، مسلمانان در قیامت به عدد موهای حیوانات قبیله بنی کلب، وارد بهشت می شوند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شخصا جنازه سعد را حنوط کرد و آن را تا قبرستان بقیع با سر و پای برهنه و بدون عبا حمل نمود، و شخصا داخل قبر شد و جنازه سعد را به کمک حاضران در میان قبر نهاد و روی قبر را با سنگ و خشت و خاک پوشانید.

وقتی کار دفن به پایان رسید مادر سعد کنار قبر آمد و گفت: هنیئا لک الجنّه یا سعد: ای سعد! بهشت بر تو گوارا باد

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا أم سعد لاتجری ء علی ربّک فانّ سعد قد أصابته ضمّه به خدایت جری ء نباش (با جرئت حرف نزن). ای مادر سعد! چیزی را به طور جزم بر خدا حکم نکن فانّ سعدا قد أصابته ضمّه: همانا اکنون فشار قبر، سعد را گرفت.

پس از فراغ، مردم به خانه های خود مراجعت کردند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز

مراجعت نمود، در این میان، حاضران از آن حضرت پرسیدند: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دیدیم که شما به گونه ای با سعد رفتار کردی که با احدی چنین نکردی، و با سر و پای برهنه، جنازه او را حمل نمودی، و بدون عبا و رداء او را تشییع نمودی، گاهی طرف راست تابوت و گاهی طرف چپ آن را گرفتی، دستور غسل دادن جنازه اش را دادی، و نماز بر آن خواندی او را خود به خاک سپردی، در عین حال فرمودی: قبر، او را فشار می دهد چرا؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ فرمود: نعم انّه کان فی خلقه مع اهله سوء: آری، فشار قبر به خاطر کج خلقی سعد، با خانواده اش بود.(۱)

جریان تشییع جنازه سعدبن معاذ توسط رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به روایت شیخ طوسی قدس سره

شیخ طوسی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که به خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده و گفتند: که سعدبن معاذ رحلت نموده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جماعتی از اصحاب بطرف منزل سعد حرکت کردند، و در حالی که تکیه به در داده بودند امر نمودند تا سعد را غسل دهند، و غسل به پایان رسید. و سپس سعد را حنوط نموده و کفن کرده و حمل نمودند بسوی قبرستان بقیع، در حالیکه رسول خدا بدون کفش، پای برهنه و بدون ردا بدنبال جنازه تشییع می نمود، و گاهی طرف راست تابوت را می گرفت و گاهی جانب چپ را تا آنکه جنازه سعد را کنار قبر پائین آوردند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خود در قبر پائین رفت و برای سعد، لَحْد معین کرد و او را در لَحْد گذارد و خشت ها را یکی پهلوی دیگری می چید و می فرمود: به من سنگ

۱- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۱۷۳. و با تنظیم اشتهاردی از منابع حدیثی ورجالی اسلامی امضای محبّ الزهراء.

بدهید، به من خاک مرطوب بدهید، و با آن خاکها شکاف های میان خشت ها را مسدود مینمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون از قبر فارغ شد و خاک بر روی آن انباشت و روی قبر را تسویه نمود فرمود: «إِنّی لَاعْلَمُ أَنهُ سَیَبْلی وَ یَصِلُ الْبِلی إِلَیْهِ، وَلَکِن اللّهَ یُحِبُّ عَبْدًا إِذَا عَمِلَ عَمَلًا أَحْکَمَهُ؛ حقاً من می دانم که بزودی خواهد پوسید و کهنگی و اندراس به این قبر خواهد رسید، ولیکن پروردگار دوست دارد که بنده کاری را که انجام میدهد، در آن محکم کاری کند و مُتْقَن و استوار نماید».

چون از تسویه قبر فارغ شده و خاک بروی آن ریختند، مادر سَعد گفت: گوارا باد بر تو ای سعد در این بهشتی که داخل میشوی! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای مادر سعد! بطور جزم بر خدا حکمی نکن؛ اینک سعد را فشار قبر گرفت! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از فراغ از امر سعد مراجعت کردند و مردم نیز مراجعت نمودند و عرض کردند: ای رسول خدا! ما امروز از شما اموری را مشاهده کردیم که درباره سعد انجام دادی تا به حال درباره هیچ کس چنین ندیده ایم انجام داده باشی؛ شما به دنبال جنازه سعد بدون ردا و کفش حرکت کردید. حضرت فرمود: چون دیدم که فرشتگان آسمان بدون کفش و ردا تشییع جنازه سعد می نمایند، من هم به آنها تأسی کردم. عرض کردند: شما گاهی جانب راست سریر را می گرفتید و گاهی جانب چپ را؟! حضرت فرمود: دست من در دست جبرئیل بود، او از هر جا که شروع میکرد و می گرفت من نیز می گرفتم. عرض کردند: شما خود امر به غسل سعد نمودید و خود بر جنازه او نماز گزاردید و خود برای او لَحْد قرار دادید و سپس فرمودید که فشار قبر، سعد را در بر گرفت! حضرت فرمود: آری، چون سعد با اهل منزلش به سوء اخلاق رفتار میکرد، این فشار قبر اثر سوء خلق اوست!.(۱)

داستانی بسیار خواندنی و واقعی بازبان محلی.

یکی از نویسندگان نقل کرد: چند وقت پیش با پدر و مادرم رفته بودیم رستوران

۱- امالی شیخ طوسی طبع نجف ج ۲ جزء پانزدهم ص ۴۱ غ ۴۲.

که هم آشپزخانه بود هم چند تا میز گذاشته بود برای مشتریها، افراد زیادی آنجا نبودند ۳ نفر ما بودیم با یه زن و شوهر جوان و یه پیرزن پیر مرد که نهایتا ۷۰- ۶۰ سالشون بود.

ما غذا مون رو سفارش داده بودیم که یه جوان نسبتا ۳۵ ساله اومد تو رستوران یه چند دقیقه ای گذشته بود که اون جوانه گوشیش زنگ خورد، البته من با اینکه بهش نزدیک بودم ولی صدای زنگ خوردن گوشیش رو نشنیدم، بگذریم شروع کرد با صدای بلند صحبت کردن و بعد از اینکه صحبتش تمام شد رو کرد به همه ما ها و با خوشحالی گفت که خدا بعد از ۸ سال یه بچه بهشون داده و همینطور که داشت از خوشحالی ذوق میکرد روکرد به صندوق دار رستوران و گفت: این چند نفر مشتریتون مهمونه من هستن میخوام شیرینیه بچم رو بهشون بدم،

به همشون باقالی پلو با ماهیچه بده، خوب ما همه گیمون با تعجب و خوشحالی داشتیم بهش نگاه میکردیم که من از روی صندلیم بلند شدم و رفتم طرفش، اول بوسش کردم و بهش تبریک گفتم و بعد بهش گفتم: ما قبلا غذا مون رو سفارش دادیم و مزاحم شما نمیشیم، اما بالاخره با اصرار زیاد پول غذای ما و اون زن و شوهر جوان و اون پیره زن پیره مرد رو حساب کرد و با غذای خودش که سفارش داده بود از رستوران خارج شد.

خوب این جریان تا این جاش معمولی و زیبا بود، اما اونجایی خیلی تعجب کردم که دیشب با دوستام رفتیم سینما که تو صف برای گرفتن بلیط ایستاده بودیم، ناگهان با تعجب همون پسر جوان رو دیدم که با یه دختر بچه ۵- ۴ ساله ایستاده بود تو صف!!، از دوستام جدا شدم و یه جوری که متوجه من نشه نزدیکش شدم و باز هم با تعجب دیدم که دختره داره اون جوان رو بابا خطاب میکنه،

دیگه داشتم از کنجکاوی میمردم، دل زدم به دریا و رفتم از پشت زدم رو کتفش به محض اینکه برگشت من رو شناخت، یه ذره رنگ و روش پرید، اول با هم سلام و علیک کردیم بعد من با طعنه بهش گفتم: ماشاالله از ۳- ۲ هفته پیش بچتون بدنیا

اومدو بزرگم شده، همینطور که داشتم صحبت میکردم پرید تو حرفم گفت: داداش اون جریان یه دروغ بود، یه دروغ شیرین که خودم میدونم و خدای خودم،

دیگه با هزار خواهش و تمنا گفت، اون روز وقتی وارد رستوران شدم دستام کثیف بود و قبل از هر کاری رفتم دستام رو شستم، همینطور که داشتم دستام رو میشستم صدای اون پیرمرد و پیر زنرو شنیدم البته اونا نمیتونستن منو ببینن که دارن با خنده باهم صحبت میکنن، پیرزن گفت کاشکی می شد یکم ولخرجی کنی امروز یه باقالی پلو با ماهیچه بخوریم، الان یه سال میشه که ماهیچه نخوردم، پیر مرده در جوابش گفت: ببین امدی نسازی ها قرار شد بریم رستوران و یه سوپ بخریم و برگردیم خونه اینم فقط بخاطر اینکه حوصلت سر رفته بود، من اگه الان هم بخوام ولخرجی کنم نمیتونم بخاطر اینکه ۱۸ هزار تومان بیشتر تا سر برج برامون نمونده،

همینطور که داشتن با هم صحبت میکردن او کسی که سفارش غذا رو میگیره اومد سر میزشون و گفت چی میل دارین، پیرمرده هم بیدرنگ جواب داد، پسرم ما هردومون مریضیم اگه میشه دو تا سوپ با یه دونه از اون نونای داغتون برامون بیار من تو حال و هوای خودم نبودم همینطور آب باز بود و داشت هدر میرفت، تمام بدنم سرد شده بود احساس کردم دارم میمیرم، رو کردم به آسمان و گفتم: خدا شکرت فقط کمکم کن، بعد امدم بیرون یه جوری فیلم بازی کردم که اون پیر زنه بتونه یه باقالی پلو با ماهیچه بخوره همین،

ازش پرسیدم که چرا دیگه پول غذای بقیه رو دادی ماهاکه دیگه احتیاج نداشتیم، گفت: داداشمی، پول غذای شما که سهل بود من حاضرم دنیای خودم و بچم رو بدم ولی ابروی یه انسان رو تحقیر نکنم، انو گفت: و رفت،

یادم نمیاد که باهاش خداحافظی کردم یا نه، ولی یادمه که چند ساعت روی جدول نشسته بودم و به درودیوار نگاه میکردم و مبهوت بودم. واقعا راسته که خدا از روح خودش تو بدن انسان دمید.

مجلس ۱۷۵ایثار

ایثار یعنی از خود گذشتگی و دیگری را از خود مقدم داشتن و احتیاج خود را زیرپا گذاشتن و نیاز دیگران برطرف کردن را گویند، این صفت به آسانی به دست نمی آید، بلکه ایمان قوی و معرفت کامل، می خواهد، مانند این جریان که در حدیث آمده: مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: گرسنه ام، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد از منزل غذائی برای او بیاورند، ولی در منزل حضرت غذا نبود، فرمود:

چه کسی امشب این مرد را میهمان می کند؟ مردی از انصار اعلام آمادگی کرد، و او را به منزل خویش برد، اما جز مقدار کمی غذا برای کودکان خود چیزی نداشت، سفارش کرد غذا را برای میهمان بیاورید، و چراغ را خاموش کرد و به همسرش گفت: کودکان را هر گونه ممکن است چاره کن تا خواب روند، سپس زن و مرد بر سر سفره نشستند و بی آنکه چیزی از غذا در دهان بگذارند دهان خود را تکان می دادند، میهمان گمان کرد آنها نیز همراه او غذا می خورند، و به مقدار کافی خورد و سیر شد، و آنها شب گرسنه خوابیدند، صبح خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نگاهی به آنها کرد و تبسمی فرمود (و بی آنکه آنها سخنی بگویند) آیه را (که الان برایتان می خوانم) تلاوت کرد و ایثار آنها را ستود.

در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) رسیده می خوانیم: میزبان علی (علیه السلام) و کودکان فرزندان او، و کسی که کودکان را گرسنه خواباند بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیهاالسلام) بود.

یاقضیه جنگجویان احد که هفت نفر از آنها سخت تشنه و مجروح بودند، کسی آبی به مقدار نوشیدن یکنفر آورد و سراغ مجروح اول رفت آب را بدهد گفت یک

مجروح این طرف من افتاده و تشنگی اش از من زیادتراست به او برسان به سراغ او رفت، او هم پیش دیگری فرستاد تانفر هفتم پیش هرکدام رفت به آن یکی حواله داد، بالای سر اولی برگشت، دید شهید شده دومی سومی تا آخر و سرانجام همگی تشنه جان سپردند و خداوند این ایثارگری آنها را ستود، این گوشه ای از ایثار و خودگذشتگی است.

به آیات مربوطه عنایت فرمائید.

۱- لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِینَ الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً وَ یَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِکَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الَّذِینَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِیمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ یُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَیْهِمْ وَ لا یَجِدُونَ فِی صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَ الَّذِینَ جاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونا بِالْإِیمانِ وَ لا تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنا غِلًّا لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنا إِنَّکَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ (۱۰) حشر: ۸- ۹ (این آیات در باره غنائم جنگی و پیروزی بر بنی نضیر نازل شده است می فرماید.) این اموال برای مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند، آنها فضل الهی و رضای او را می طلبند، و خدا و رسولش را یاری می کنند، و آنها راستگویانند.

۹ و برای کسانی است که در این سرا [/ سرزمین مدینه] و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند و کسانی را که به سویشان هجرت کنند دوست می دارند، و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی کنند و آنها را بر خود مقدّم می دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند؛ کسانی که از بخل و حرص نفس خویش باز داشته شده اند رستگارانند!.(۱)

در این آیات، سه وصف مهم برای مهاجران نخستین بیان کرده که در اخلاص و

۱- از تفسیر نمونه ج: ۲۳ ص: ۵۱۴ ببعد.

جهاد و صدق خلاصه می شود.

نخست مساله ابتغاء فضل خدا و رضای او را مطرح می کند که بیانگر این واقعیت است که هجرت آنها نه برای دنیا و هوای نفس، بلکه برای جلب خشنودی پروردگار و ثواب او بوده است.

بنابر این، فضل در اینجا به معنی ثواب است، و رضوان همان خشنودی پروردگار است که مرحله والاتری از تمنای ثواب می باشد، همانگونه که در آیات متعددی از قرآن نیز به همین معنی آمده، از جمله در آیه **۲۹** سوره فتح در آنجا که اصحاب رسول الله را با این عبارت توصیف می کند «تَراهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً»: آنها را پیوسته در حال رکوع و سجود می بینی در حالی که فضل خدا و رضای او را می طلبند.

حتی تعبیر به فضل ممکن است اشاره به این نکته باشد که آنها اعمالشان را ناچیزتر از آن می دانند که استحقاق ثوابی بیاورد بلکه ثواب را یک انعام الهی می شمرند!.

آنها پیوسته در خدمت آئین حق و یاری رسول او هستند و لحظه ای از جهاد در این راه دست بر نمی دارند.

(توجه داشته باشید جمله يَنْصُرُونَ فعل مضارع و دلیل بر استمرار است).

به این ترتیب آنها اهل سخن و ادعا نیستند، بلکه ایمان خود را با جهاد مستمر ثابت کرده اند.

و در سومین مرحله آنها را به صدق و راستی توصیف کرده که با توجه به گستردگی مفهوم این تعبیر، صداقت آنها را در همه چیز منعکس می کند، هم در دعوی ایمان صادقند، هم در ادعای محبت به رسول خدا (صلی الله علیه وآله و سلّم)، و هم در زمینه طرفداری از آئین حق.

ناگفته پیداست که این اوصاف برای یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمان نزول این آیات است ولی می دانیم که در میان آنها افرادی بودند که بعدا تغییر مسیر دادند و خود را

از افتخارات بزرگ این آیه محروم ساختند، همانند کسانی که آتش جنگ جمل را در بصره و صفین را در شام روشن ساختند، و در برابر خلیفه رسول الله که به اتفاق مسلمین لازم الاطاعه بود قیام کردند، و خونهای هزاران نفر مسلمان را بر خاک ریختند، افراد دیگری مانند آنها.

در آیه بعد به یکی دیگر از مصارف این اموال پرداخته و در ضمن آن توصیف بسیار جالب و بلیغی در باره طایفه انصار می کند، و بحثی را که در آیه قبل در باره مهاجران بود با آن تکمیل نموده، می فرماید: و کسانی که در دار الهجره (سرزمین مدینه) و در خانه ایمان قبل از مهاجران مسکن گزیدند وَ الَّذِینَ تَبَوَّؤُا الدّارَ وَ الْإِیمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ.

جمعیت انصار مدینه قبل از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مهاجران وارد این شهر شوند زمینه های هجرت را فراهم کردند، و همانگونه که تاریخ می گوید آنها دو بار در عقبه (گردنه ای نزدیک مکه) آمده، و مخفیانه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردند، و به صورت مبلغانی به سوی مدینه بازگشتند، و حتی یکی از مسلمانان مکه را بنام مصعب بن عمیر به عنوان مبلغ همراه خود به مدینه آوردند تا افکار عمومی را برای هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آماده سازند.

بنابر این نه تنها خانه های ظاهری را آماده پذیرائی مهاجران کردند که خانه دل و جان و محیط شهر خود را تا آنجا که می توانستند آماده ساختند.

تعبیر من قبلهم نشان می دهد که اینها همه قبل از هجرت مسلمانان مکه بوده است، و مهم همین است.

مطابق این تفسیر انصار مدینه نیز جزء مستحقین این اموال بودند، و این منافات با آنچه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که تنها به دو یا سه نفر از طایفه انصار از اموال بنی نضیر بخشید، ندارد، زیرا ممکن است در میان انصار افراد مسکین و فقیر غیر از آن چند نفر نبوده، در حالی که شرط قبول این اموال فقر و نیاز بوده است، به عکس مهاجرین که اگر هم مصداق فقیر نبوده اند مصداق ابن السبیل محسوب

می شدند.

سپس به سه توصیف دیگر که بیانگر کل روحیات انصار می باشد پرداخته، چنین می گوید: آنها چنان هستند که هر مسلمانی را به سوی آنها هجرت کند دوست دارند (يُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَيْهِمْ).

و در این زمینه تفاوتی میان مسلمانان از نظر آنها نیست، بلکه مهم نزد آنان مساله ایمان و هجرت است، و این دوست داشتن یک ویژگی مستمر آنها محسوب می شود.

دیگر اینکه آنها در درون سینه های خود نیازی نسبت به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی کنند (وَ لا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمَّا أُوتُوا).

نه چشم داشتی به غنائمی که به آنها داده شده است دارند، و نه نسبت به آنها حسد می ورزند و نه حتی در درون دل احساس نیاز به آنچه به آنها اعطا شده می کنند، و اصلا این امور به خیال آنها نمی گذرد، و این نهایت بلندنظری و بزرگواری انصار را نشان می دهد.

و در مرحله سوم می افزاید: آنها مهاجران را بر خود مقدم می دارند هر چند شدیدا فقیر باشند (وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ).

و به این ترتیب محبت و بلندنظری و ایثار سه ویژگی پر افتخار آنها است.

مفسران در شان نزول این آیه داستانهای متعددی نقل کرده اند من یکی را به عرض سروران گرامی می رسانم.

ابن عباس می گوید: پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم روز پیروزی بر یهود بنی نضیر به انصار فرمود: اگر مایل هستید اموال و خانه هایتان را با مهاجران تقسیم کنید، و در این غنائم با آنها شریک شوید، و اگر می خواهید اموال و خانه هایتان از آن شما باشد و از این غنائم چیزی به شما داده نشود؟!

انصار گفتند: هم اموال و خانه هایمان را با آنها تقسیم می کنیم، و هم چشم داشتی به غنائم نداریم، و مهاجران را بر خود مقدم می شمریم، و این آیه نازل شد و

روحیه عالی آنها را ستود.

باید توجه داشت که این داستان ممکن است شان نزول آیه باشد، ولی داستان به مهمانی بردن آن عرب که در اول مجلس عرض کردم، را نیز برای آیه شأن نزول گفته اند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد این میهمانی ایثارگرانه آیه را تلاوت فرمود، نوعی تطبیق آن است بنابر این نزول آیات در مورد انصار منافاتی با میزبان بودن علی (علیه السلام) ندارد.

و در پایان آیه برای تاکید بیشتر روی این اوصاف کریمه، و بیان نتیجه آن می افزاید: و کسانی که خداوند آنها را از بخل و حرص نفس خویش باز داشته، رستگارانند (وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

در حدیثی می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) به یکی از اصحاب خود فرمود:

أتدری ما الشحیح: آیا می دانی شحیح کیست؟! او در جواب عرض می کند: هو البخیل: منظور بخیل است.

امام فرمود: الشُّح اشدّ من البخل، ان البخیل یبخل بما فی یده، و الشحیح یشح بما فی ایدی الناس و علی ما فی یده، حتی لا یری فی ایدی الناس شیئا الّا تمنّی ان یکون له بالحلّ و الحرام، و لا یقنع بما رزقه الله عز و جل!: شح از بخل شدیدتر است، بخیل کسی است که در مورد آنچه دارد بخل می ورزد، ولی شحیح هم نسبت به آنچه در دست مردم است بخل می ورزد و هم آنچه خود در اختیار دارد، تا آنجا که هر چه را در دست مردم ببیند آرزو می کند آنرا به چنگ آورد، خواه از طریق حلال باشد یا حرام و هرگز قانع به آنچه خداوند به او روزی داده نیست.

در حدیث دیگری می خوانیم: لا یجتمع الشح و الایمان فی قلب رجل مسلم!، و لا یجتمع غبار فی سبیل الله و دخان جهنم فی جوف رجل مسلم!: بخل و حرص و ایمان در قلب مرد مسلمان جمع نمی شود، همانگونه که غبار راه جهاد و دود جهنم در درون یک انسان مجتمع نمی گردد.

کوتاه سخن اینکه: از آیه مذکور به خوبی استفاده می شود که ترک بخل و حرص

انسان را به رستگاری می رساند، در حالی که آلودگی به این صفت مذموم کاخ سعادت انسان را ویران می سازد.

در آخرین آیه مورد بحث سخن از گروه سومی از مسلمین به میان می آورد که با الهام از قرآن مجید در میان ما به عنوان تابعین معروف شده اند، و بعد از مهاجران و انصار که در آیات قبل سخن از آنها به میان آمد سومین گروه عظیم مسلمین را تشکیل می دهند: می فرماید: و کسانی که بعد از آنها آمدند می گویند: پروردگارا! ما و برادران ما را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دلهایمان حسد و کینه ای نسبت به مؤمنان قرار مده، پروردگارا! تو مهربان و رحیمی (وَ الَّذِینَ جاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونا بِالْإِیمانِ وَ لا تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنا غِلًّا لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنا إِنَّکَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ).

به این ترتیب آیات سه گانه فوق تمام مسلمین عالم را که در سه عنوان مهاجرین و انصار و تابعین خلاصه می شوند شامل می گردد.

قابل توجه اینکه در اینجا نیز اوصاف سه گانه ای برای تابعین ذکر می کند: نخست اینکه آنها به فکر اصلاح خویش و طلب آمرزش و توبه در پیشگاه خداوندند

دیگر اینکه نسبت به پیشگامان در ایمان همچون برادران بزرگتری می نگرند که از هر نظر مورد احترامند، و برای آنها نیز تقاضای آمرزش از پیشگاه خداوند می کنند.

سوم اینکه آنها می کوشند هر گونه کینه و دشمنی و حسد را از درون دل خود بیرون بریزند، و از خداوند رؤف و رحیم در این راه یاری می طلبند، و به این ترتیب خودسازی و احترام به پیشگامان در ایمان و دوری از کینه و حسد از ویژگیهای آنها است.

تعبیر به اخوان (برادران) و استمداد از خداوند رؤف و رحیم در پایان آیه همه حاکی از روح محبت و صفا و برادری است که بر کل جامعه اسلامی باید حاکم باشد و هر کس هر نیکی را می خواهد تنها برای خود نخواهد، بلکه تلاشها و تقاضاها همه به صورت جمعی و برای جمع انجام گیرد، و هر گونه کینه و عداوت و دشمنی

و بخل و حرص و حسد از سینه ها شسته شود و این است یک جامعه اسلامی راستین.

بد نیست در اینجا به نکته ای متذکر شوم که بعضی از مفسران بدون توجه به اوصافی که برای هر یک از مهاجران و انصار و تابعین در آیات مذکور آمده باز اصرار دارند که همه صحابه را بدون استثنا پاک و منزه بشمرند، و کارهای خلافی که احیانا در زمان خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) یا بعد از او از بعضی از آنان سر زده با دیده اغماض بنگرند، و هر کس را در صف مهاجران و انصار و تابعین قرار گرفته چشم بسته محترم و مقدس بدانند.

در حالی که این آیات پاسخ دندان شکنی به این افراد می دهد، و ضوابط مهاجران راستین و انصار و تابعین را دقیقا معین می کند.

در مهاجران اخلاص، و جهاد، و صدق را می شمرد.

و در انصار محبت نسبت به مهاجران، و ایثار، و پرهیز از هر گونه بخل و حرص را ذکر می کند.

و در تابعین خودسازی و احترام به پیشگامان در ایمان، و پرهیز از هر گونه کینه و حسد را بیان می نماید.

با این حال ما چگونه می توانیم کسانی را که فی المثل در جنگ جمل حضور یافتند، و روی امام خود شمشیر کشیدند، نه اخوت اسلامی را رعایت کردند، و نه سینه ها را از غل و کینه و حسد و بخل پاک ساختند، و نه سبقت در ایمان علی (علیه السلام) را محترم شمردند، محترم بشمریم و هر گونه انتقاد از آنها را گناه بدانیم و چشم بسته در برابر سخنان این و آن تسلیم شویم؟! بنابر این ما در عین احترام به پیشگامان در خط ایمان پرونده اعمال آنها را چه در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، و چه در طوفانهای شدیدی که بعد از او در جامعه اسلامی در گرفت، دقیقا تحت بررسی قرار می دهیم و بر اساس معیارهائی که در همین آیات از قرآن دریافته ایم، در باره آنها قضاوت و داوری می کنیم، پیوند خود را با آنها که بر سر عهد و پیمان خود باقی

ماندند محکم می سازیم، و از آنها که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا بعد از او رابطه خود را گسستند می بریم، این است یک منطق صحیح و هماهنگ با حکم قرآن و عقل.(۱)

در حالات عبدالله بن مبارک آمده است که در یکی از سال ها باعده ای از رفقایش عازم حج بود و خرجی راهش را آماده نموده و همراه خود داشت، روزی موقع حرارت هوای بعد از ظهر ازکنار خرابه ای می گذشت، دید زنی در میان خرابه می گردد، کنجکاو شد دید آن زن خم شد و چیزی را برداشت و زیر چادرش زد و خواست از خرابه بیرون رود، عبداللّه خود را به او رسانید و پرسید؟ آن چیست که زیر چادرت زدی؟ گفت ای بنده خدا به تو چه ربطی دارد، اصرار نمود زن چادر را کنار زد دید یک مرغ میته است!. گفت ای زن نمی دانی این میته برایت حرام است؟! جواب داد می دانم ولی الان برای من و بچه هایم که دارند از گرسنگی جان می دهند، حلال است!؛

عبداللّه از احوال آن زن که اطلاع یافت، باخود گفت: ای عبدالله از این حج تو کمک به این زن و بچه هایش واجب تر است، گفت: دامنت را باز کن، و خرجی مکه اش را به دامن اوریخت، زن هم میته مرغ را انداخت و گفت حالا-این برای ما حرام شد.

آن سال از حج منصرف شد ورفقایش رفتند و هنگام بازگشت به کوفه که رسیدند، دوستان وآشنایان به آنها تقبّل اللّه می گفتند و آنها نیز به عبداللّه تقبّل اللّه می گفتند و یکی می گفت: در طواف تورا دیدم و یکی می گفت در عرفات فلانجا مشغول دعا بودی دیدم و یکی گفت در مشعرالحرام در فلانجا وقوف کرده بودی!!.

عبداللّه خیال کرد این ها او را به خاطر همراه آنها نرفتن به حج مسخره اش می کنند! دیگر به دیدن آنها نرفت و شب خوابید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درخواب دید فرمود: عبداللّه آنها راست می گویند! چون تو خرج حجّت را به یکی از فرزندان من

۱- قسمتی از سخنرانی با تغییراتی از تفسیر نمونه ج: ۲۳ ص: ۵۱۵ ببعد استفاده شده است.

دادی و آنهـا را از فلاـکت درآوردی خداونـد فرشـته ای را به صورت تو آفریـد تـاروز قیـامت هرسال به نیابت تو به مکه رفته اعمال حج را انجام دهد ورفقایت آن فرشته را درآنجاها که می گویند و خیال می کنند تو بودی، دیده اند.

در تاریـخ آمـده است مسـلمانان مکه که پشت سـر پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سـلم به مـدینه هجرت می کردنـد چون تمـام مایملک خود را ترک می کردنـد و به مدینه که می رسـیدند دیگر چیزی نداشـتند نه خانه و کاشانه ای و نه خورد و خوراکی و. و

طایفه انصار دارائی خود را با آنها تقسیم می کردند و نیاز آنها را برطرف می نمودند، روزی یک انصاری دو زنه آگاه شد که یکی از مهـاجرین به همسـر نیـاز دارد علاـوه براین که دارائی خود را بـا او تقسـیم نمود یکی از زنهایش را طلاق داد و پس از انقضای عده به عقد او درآورد که این کار و ایثار او مورد تمجید خداو رسولش قرار گرفت!!.

همه شـنیده ایم که امیرمؤمنان علیه السلام در لیله المبیت، در رختخواب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوابید و خود را در معرض مرگ قرار داد تا رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم رااز خطر نجات دهد که آیه مبارکه «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغـاءَ مَرْضـاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبـادِ» (بقره: ۲۰۷) در این بـاره نـازل شـد و از این ایثار گری آن حضـرت قـدر دانی و تاروزقیامت مورد تحسین قرار گرفت.

روزی امیرمؤمنان علیه السـلام از نیاز شدید زن وبچه اش به غذا، اطلاع یافت ولی در بساط چیزی نداشت در هوای گرم بعد از ظهر مـدینه از خانه بیرون آمـد و گشت تا از یک نفر یهودی دیناری قرض گرفت و به خانه برمی گشت دید مقداد هم در آن هوای داغ در بیرون است و با اصرار پرسید چرا در این هوای سوزان بیرون آمده ای؟

گفت: ای امیرمؤمنـان علیه السـلام بچه هـایم گرسـنه انـد بیرون آمـده ام شایـد چیزی برای آنها، تهیه نمایم، حضـرت آن دینار قرضی را به مقداد داد و اورابرخود مقدم داشت.

فقیری از رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم درخواست کمک نمود و حضـرت چیزی نداشت به او بدهد، حضـرت فاطمه زهراء علیها السلام از جریان مطلع شد و گردنبند خود را در آورد و

به آن فقیر داد، او هم پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگشت و قضیه را گفت، یکی از اصحاب عرض کرد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اگر اجازه می دهید من گردن بند فاطمه را از او خریداری کنم، فرمود: مانعی نیست، پرسید اخاالعرب این گردن بند را چند می فروشی؟! گفت: به غذای سیر شدن شکمم و شتری که مرا به وطنم برساند و به یک پوشاک لباس، گفت: قبول است، مقداد به خانه آمد و خواسته های اورا داد و گردنبند را به خادمش داد و گفت آن را به فاطمه برسان و تورا نیز به اوبخشیدم، غلام گردنبند را به فاطمه علیها السلام رسانید و خانم هم فرمود: من نیز تورا آزاد نمودم آن عرب گفت: اللّه اکبر این گردنبند چقدر پر برکت است، گرسنه ای را سیر و عریانی را پوشاند و پیاده ای را سوار کرد و عبدی را آزادنمود و باز به صاحبش برگشت.

حضرت ابوالفضل علیه السلام، بعد از سه روز عطش و تشنگی در آن بیابان گرم و سوزان، با جنگ و جانفشانی تمام، به دریای فرات وارد شد و کف دستش را پر از آب نمود و به جلوی لبهایش که آورد (فذکر عطش الحسین و أهل بیته) تشنگی مولایش امام حسین علیه السلام را یاد آورد و آب را از دستش به فرات ریخت و فرمود:

یانفس من بعدالحسین هونی*** و بعده کاد أن لاتکونی ای نفس من بعد از حسین خوار شوی و کاش بعد از او نباشی (و زنده نمانی) با چشم گریان مشک را پر کرد و به سوی خیمه ها حرکت نمود تا آب را به تشنه گان برساند ولی چه سود در نخلستان با دادن دو دست خود، مظلومانه به شهادت رسید و این ایثار و از خود گذشتگی است که حجت حق امام سجاد علیه السلام می فرماید: رحم اللّه عمّی العبّاس لقدأبلی بلاءاًحسناً ... خداوند رحمت کند عمویم عباس را که امتحان نیکوئی داد ...

ألا لعنه اللّه علی القوم الظّالمین.

مجلس ۷۶ کنگره های اسلامی

در اسلام روایات زیاد برای معاشرت حسنه انسان ها و به درد یکدیگر رسیدن و از گرفتاری های همدیگر، باخبر شدن و. و. را، سفارش اکید و تشویق مؤکد نموده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این مورد فرموده است: من أصبح و لم یهتمّ بأمورالمسلمین یا (أخاه المسلم) فلیس بمسلم. هرکس صبح کند و به کارها (و گرفتاری های) مسلمان ها اهمیت ندهد (و بی اعتنائی کند) مسلمان نیست.

روی این اصل علاوه بر رسیدگی شخصی، برای رسیدن به این منظورنیز، تجمع هائی را، پیش بینی نموده که ما آن را کنگره های اسلامی، نام می بریم.

۱- مسجد محله.

دستور اقامه نماز جماعت هر روز در مساجد برای شناخت همدیگر و اطلاع از اوضاع یکدیگر را، سفارش اکید نموده است.

با بیان ثواب نماز جماعت که فرمود: اگر یک نفر به امام جماعت اقتدا کند، هر رکعت از نماز آنان ثواب یک صد و پنجاه نماز دارد اگر دونفر باشند هر رکعت ثواب ششصد رکعت را دارد و هرچه بیشتر شوند ثواب نمازشان بیشتر می شود تا به ده نفر برسند و تعداد آنها که از ده نفر گذشت، اگر تمام آسمان ها کاغذ و دریاها مرکب و درخت ها قلم و جن و انس و ملائکه نویسنده شوند، نمی توانند ثواب یک رکعت آن را بنویسند.(۱) و فرموده اند حاضر نشدن به نماز جماعت از روی بی اعتنائی، جایز

۱- کتاب های حدیثی و رساله های توضیح المسائل مراجع عظام تقلید در بحث نماز جماعت.

نیست و سزاوار نیست که انسان بدون عذر، نماز جماعت راترک کند.(۱)

اگر کسی بدون عذر سه روز به نماز جماعت حاضر نشود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ألاـ فلاتزوّجوه و لاـتقبلوا شهادته ... آگاه باش به او دختر ندهید و شهادت اورا قبول نکنید ... وروایات فراوان دیگر برای تشویق به نماز جماعت، می خواهد این برنامه را پیاده کند که مردم با اجتماع در مساجد، همدیگر را بشناسند و اگر غایب شد از حال او جستجو کنند و علت غیبت و گرفتاری هایش را بدانند و دهها مسایل و محسنات دیگر.

۲- مسجد جامع شهر

و دستور نماز جمعه در هر هفته و گرد هم آئی از یک فرسخی شهر در آن، تا از وضع افراد جامعه اطلاع حاصل شود.

در این مورد نیز علاوه بر بیانات مذکور، ثواب حضور در نماز جمعه و عدم جواز غیبت از آن را، بیان فرموده اند. در سوره جمعه قرآن کریم با صراحت فرمان می دهد «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا نُودِیَ لِلصَّلاهِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَهِ فَاسْعَوْا إِلی ذِکْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَیْعَ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ جمعه: ۹ ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته شود، به سوی ذکر خدا بشتابید و خرید و فروش را رها کنید که این برای شما بهتر است اگر می دانستید!».

با این دستور می خواهد اهل شهر و اطراف آن، از حال همدیگر باخبر شوند و اطلاع یابند در واقع این یک کنگره و گرد همائی محلی یک شهر و بخش ها و روستاهای پیرامون آن است با تشویق به دست آوردن ثواب آن و تهدید از عدم حضور در آن را برای بر رسی اوضاع مردم و خبردار شدن از احوالات آنهاست.

۳- حج تمتع

در مکه معظمه است. که برای صاحبان امکان برای حضور در این کنگره و

۱- تمام رساله های توضیح المسائل مراجع عظام تقلید در بحث نماز جماعت.

کنفرانس عظیم سالانه اسلامی حد اقل در مدت عمر یک بار و مطلع شدن از اوضاع عمومی جهان اسلام در سراسر کره زمین و دیدار از نژادها و رنگها و زبانهای مختلف ملت های گوناگون اسلامی دستور اکید داده است.

در این مورد قرآن مجید می فرماید:

۱- وَ إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِيمَ مَكانَ الْبَيْتِ أَنْ لا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْقائِمِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالًا وَ عَلى كُلِّ ضامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعامِ فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقِيرَ ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ذلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ حُرُماتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ حج: ۲۶ (به خاطر بیاور) زمانی را که جای خانه (کعبه) را برای ابراهیم آماده ساختیم (تا خانه را بنا کند؛ و به او گفتیم:) چیزی را همتای من قرار مده! و خانه ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجودکنندگان (از آلودگی بتها و از هر گونه آلودگی) پاک ساز! ۲۷ و مردم را دعوت عمومی به حج کن؛ تا پیاده و سواره بر مرکبهای لاغر از هر راه دوری بسوی تو بیایند ... ۲۸ تا شاهد منافع گوناگون خویش (در این برنامه حیاتبخش) باشند؛ و در ایّام معیّنی نام خدا را، بر چهارپایانی که به آنان داده است، (به هنگام قربانی کردن) ببرند؛ پس از گوشت آنها بخورید؛ و بینوای فقیر را نیز اطعام نمایید! ۲۹ سپس، باید آلودگیهایشان را برطرف سازند؛ و به نذرهای خود وفا کنند؛ و بر گرد خانه گرامی کعبه، طواف کنند.

۲- وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ (۹۷) آل عمران: ۹۷ ... و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه (او) کنند، آنها که توانایی رفتن به سوی آن دارند. و هر کس کفر ورزد (و حج را ترک کند، به خود زیان رسانده)، خداوند از همه جهانیان، بی نیاز است.

و آیات دیگر در مورد وجوب حج و بیان مناسک وریزه کاری های آن از قبیل احرام و تلبیه و طواف و وقوف در عرفات و مشعر و اعمال مفصل مِنی و قربانی و

رمی جمرات و. و. که جملگی نمایش اتحاد و همبستگی و تمرین وحدت و دلبستگی و احترام به یکدیگر اطلاع از رنگ و نژاد و زبان همدیگر و بالاخص جستجو از وضع زندگی و فعالیت ها و خدمات وسایر مسایل مربوطه می باشد.

پس نتیجه می گیریم مسجد محل کنگره کوچک روزی سه وعده و مسجد جامع شهر کنگره متوسط هفته یک مرتبه و مکه معظمه، تجمع و کنگره عظیم اقشار مختلف مسلمانان جهان، از هر نژاد و زبان و رنگ، سالی یک مرتبه با برنامه های گوناگون و متنوع، را تعیین نموده است که تا مسلمان ها از همدیگر غفلت نکنند و پشتبان و تکیه گاه همدیگر باشند.

بدینجهت است روایات فراوان در باره اخوت و برادری و حتی ایثار و از خود گذشتگی و. و. به دست ما رسیده است که تماماً مارا به انجام وظیفه انسانی و اسلامی خود وادار می کند که هروقت صدای یک نفر مسلمان بلند شد و کمک خواست، بی درنگ به یاری او برخواسته و اورا از ورطه ناراحتی و هلاکت رهائی بخشیم.

اهمیت حج از نگاه اسلام

حج و انجام مراسم عبادی آن پیشینه ای به درازای تاریخ زمین دارد. براساس برخی از روایات، نخستین کسی که کعبه را بنا نهاد واولین حج گزار، حضرت آدم بود. آن حضرت پس از خروج از بهشت، برای جبران گذشته و کمال گرفتن از محضر رب، به راهنمایی فرشته خدا به گزاردن مراسم حج هدایت شد. در روایات اسلامی از حج دیگر پیامبران همچون حضرت نوح، ابراهیم، موسی، یونس، عیسی، داوود و سلیمان نیز سخن به میان آمده است. از سوی دیگر" حج" یکی از مهمترین فرایض دین مبین اسلام نیز به حساب می آید. قرآن مجید در یک عبارت کوتاه و پرمعنی می فرماید:" ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا" برای خدا برمردم است که حج خانه او کنند، آنها که توانایی رفتن به سوی او دارند. و در ذیل همین آیه می فرماید:" ومن کفر فان الله غنی عن العالمین" و هرکس کفر ورزد (

وحج را ترک کند، به خود زیان رسانده)، خداوند از همه جهانیان بی نیاز است.

قابل توجه اینکه در تفسیر آیه شریفه ۲۷ سوره اسراء" ومن کان فی هذه أعمی فهو فی الا خره اعمی و اضل سبیلا". از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که یکی از معانی آیه کسی است که حج واجب خود را پیوسته به تاخیر می اندازد تا مرگ او فرا می رسد

(او در قیامت نابینا خواهد بود). در مقابل برای حج آنچنان پاداشهای عظیمی در روایات اسلامی وارد شده است که درباره کمتر عملی دیده می شود. چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: کسانی که حج وعمره به جا آورند میهمان خدا هستند هرچه بخواهند خدا به آنها می دهد و هر دعایی کنند به اجابت می رسد و اگر درباره کسی شفاعت کنند پذیرفته می شود ... واگر در این راه بمیرند خداوند تمام گناهان آنها را می بخشد.

فلسفه حج

یکی از عبادتهای بزرگ اسلامی «حج» است. حج یک عبادت دسته جمعی است، این نوع عبادت علاوه بر این که پیوند استواری میان بنده و خدا به وجود می آورد، می تواند از جهات گوناگونی مبدأ اثرات سودمند و ارزنده ای در اجتماع اسلامی باشد؛ زیرا: اولا: یک چنین عبادت دسته جمعی که با تجرد کامل و وارستگی مطلق، تنها با پوشیدن دو قطعه پارچه ساده آغاز می گردد، نشانه مساوات بندگان الهی در پیشگاه اوست و این یکی از آمال بزرگ انسانی است که روزی انسانهای جهان عوامل برتریهای موهوم را مانند نژاد، رنگ و ثروت را کنار گذارده، همگی خود را در برابر خدا مساوی و برابر بدانند. عمل حج از عبادتهایی است که به این هدف تحقق می بخشد و موجب می شود که افراد با ایمان امتیازات اجتماعی را وسیله برتری خود ندانند. ثانیا: چنین اجتماع عظیمی که اعضای آن را نمایندگان واقعی ملتهای مسلمان جهان تشکیل می دهد، کنگره بزرگ سالانه مسلمانان دنیا محسوب می گردد که در هر سال در این سرزمین مقدس برگزار می شود.

پیامبر اکرم هم به دستور خدای تعالی واقعه غدیر را در چنین مراسمی و در سرزمین وحی ابلاغ به امر نمودند و کنگره حج جهت حوادث مهم است. اسلام از چهارده قرن پیش طرح آن را ریخته و اثرات مطلوبی از آن گرفته است. آیین اسلام یک مشت قوانین اخلاقی و سنن تربیتی که هدفی جز اصلاح روح و روان مردم نداشته باشد نیست، بلکه یک آیین جهانی و جامعی است که به همه شؤون زندگی بشر اعم از اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی نظر دارد. از این نظر آورنده اسلام با وضع قوانین سیاسی و دعوت به تشکیل کنگره سالانه در سرزمین مکه، بقا و ابدیت و مصونیت آیین خود را تضمین نموده است. اسلام از چهارده قرن پیش طرح آن را ریخته و اثرات مطلوبی از آن گرفته است. متفکران اسلام که طبعا در اجتماع مزبور شرکت خواهند داشت، می توانند آخرین تحولات اوضاع جهان اسلام را مورد بررسی قرار دهند و پس از گرد آوری اطلاعات دقیق و تبادل نظر، در بهبود وضع مسلمانان بکوشند و سرزمین اسلام را از عوامل ضد آزادی و استقلال پاک سازند و به پیشرفت همه جانبه مسلمانان جهان کمک کنند.

چه اجتماعی سودمندتر از این که می تواند بزرگترین حلقه اتصال میان مسلمانان جهان باشد و سران اسلام را از اوضاع یکدیگر آگاه سازد. این کنگره می تواند به وضع اقتصادی و فرهنگی مسلمانان کمکهای شایانی بنماید؛ زیرا متفکران و صاحبنظران پس از ادای فریضه حج می توانند در محیطی آرام و پر از فضا و معنویت به تبادل افکار بپردازند و در زمینه فرهنگ و اقتصاد اسلام طرحهایی بریزند. کنگره سالانه حج همواره الهامبخش بسیاری از جنبشهای آزادی خواهی و نهضتهای عظیم برای گسستن زنجیره های ظلم و ستم و تعدی بوده است نطفه بسیاری از نهضتهای اسلامی که برای برانداختن حکومتهای جور و ستم صورت می گرفت در ایام حج بسته می شد و این سرزمین الهامبخش چنین آزادیهایی بود.

نباید هدف اصلی از سفر، تجارت باشد هدف شارع مقدس از اباحه تجارت در حج که گردهمایی سالانه مسلمین است، رونق بازار مسلمین می باشد روحیه استقلال

طلبی و عـدم وابسـتگی به بیگانگان را که از اهداف سیاسـی- اجتماعی حج است، «حج» به عنوان سـند گویا و جنبش حرکت آفرین اسلام مایه دوام دین و ایجاد روحیه جمعی بین مسلمانانی است.

«حج» باعث اصلاح اخلاق اجتماعی و تثبیت اخلاق اسلامی در جامعه میشود.

یکی از مناسک حج رمی جمرات و سنگ زدن به تندیس شیاطین است زیرا برائت و دور کردن شیطان خالص کردن توحید و ایمان است.

«حـج برای نزدیـک شـدن و اتصـال آنـان به صـاحب خانه است و حـج تنها حرکات و اعمال و لفظها نیست و با کلام و لفظ و حرکت خشک، انسان به خدا نمی رسد.

حـج کانون معارف الهی است که از آن محتوای سـیاست اسـلامی را در تمامی زوایای زندگی باید جست وجو کرد. حج پیام آور و ایجاد و مبنای جامعه ای به دور از رذایل مادی و معنوی است. حـج تجلی و تکرار همه صـحنه های عشق آفرین زندگی یک انسان و یک جامه متکامل در دنیاست.»

اجتماع سالانه

شرکت کنندگان در این اجتماع بسـیار متنوّع هسـتند. از کشورهای مختلف اسـلامی و غیر اسلامی، از نژادهای مختلف، سیاه و زرد و سـفید، عرب و فـارس و ترک و دیگر مسـلمانان، همـه و همه به سـمت سـرزمین وحی حرکت می کننـد، تـا در اجتمـاع سالانه حج شـرکت کنند. هنگامی که انسان در مسـجدالنّبی و مسـجدالحرام در کنار مسـلمانهای دیگر کشورها قرار می گیرد، که علیرغم تفاوتهـای فراوان در شـکل ظـاهری و دیگر جهـات، همه به سـمت یک قبله نماز می گزارنـد، و خـدای واحـدی را پرسـتش می کنند، و بر رسالت پیامبر واحد شـهادت می دهند، و معتقد به جهان آخرت هسـتند، از خوشـحالی در پوست خود نمی گنجـد. امّا افسوس و صـد افسوس که از این اجتماع بزرگ و بی نظیر حساب شـده سالانه، بهره گیری لازم نمی شود، که اگر چنین بود، قطعاً وضع مسلمانان به شکل دیگری بود.

فلسفه های اعمال حج:

۱. فلسفه اخلاقی

اگر حاجی اعمال حج را به معنای واقعی کلمه بجا آورد، بدون شک پس از بازگشت انسان تازه ای می شود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در حدیث پرمعنایی فرمودند: «مَنْ حَجَّ الْبَیْتَ ... خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ کَیَوْم وَلَدَتْهُ امُّهُ؛ کسی که حجّ خانه خدا بجا آورد ... همچون روزی که از مادر زائیده از گناهان خارج می شود». (۱) چرا که انسان در این مراسم باشکوه چند روزی قید و بند دنیا را کنار می گذارد، و از زرق و برق دنیا چشم می پوشد، مثلا خود را نمی آراید، بوی خوش استعمال نمی کند، موهایش را شانه نمی زند، و حتّی در آیینه نمی نگرد. از ظهر روز نهم تا شب دهم که در صحرای عرفات می ماند (و هیچ عملی جز ماندن در آنجا بر او واجب نیست) به گذشته خویش می اندیشد، و بر آنچه تاکنون انجام داده مروری می کند.

از خطاها و گناهان و معاصی سابق خود توبه می کند، و تصمیم می گیرد که با اعمال نیک آینده گذشته را جبران نماید.

و برای آینده خود به گونه ای برنامه ریزی می کند که راه نفوذ کمتری برای شیطان باقی بماند، و سپس در شب دهم در مشعرالحرام، که بی شباهت با صحرای محشر نیست، به کوچکی و حقارت دنیا بیشتر می اندیشد، و از اینکه این دنیای حقیر و پست اینگونه او را در قید و بند خود اسیر کرده، شرمسار می شود و تصمیم به جبران می گیرد. راستی آثار اخلاقی حج عجیب است و فوق العاده. ولی افسوس که کابوسی به نام سوغاتی، حتّی در آن مواقف شریف، برخی از حجّاج را رها نمی کند، و بیشتر وقتشان را اشغال نموده، وآنها را در بازارها و مغازه ها سرگردان می نماید. آنها بجای اینکه در آنجا به دنبال چیزهایی باشند که در وطن نمی یابند، متأسّفانه بیشتر وقتشان را صرف اموری می کنند که در شهر و دیارشان به وفور یافت

می شود. باید برای این فرهنگ غلط فکری کرد، تا این بیماری مهلک فلسفه اخلاقی حج را کمرنگ نسازد.

حضرت علی (علیه السلام) در خطبه قاصعه، فلسفه اخلاقی حج را بسیار جالب توصیف نموده، و از آن بعنوان مرحم بسیار مناسبی برای درمان بیماری خطرناک کبر و غرور یاد کرده است.: «ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ عَلَيهِ السَّلَامُ وَ وَلَدَهُ أَنْ يَثْنُوا أَعْطَافَهُمْ نَحْوَهُ، فَصَارَ مَثَابَةً لِمُنْتَجَعِ أَسْفَارِهِمْ، .... وَ تَمْحِيصاً بَلِيغاً جَعَلَهُ اللّهُ سَبَباً لِرَحْمَتِهِ، وَ وُصْلَةً إِلَى جَنَّتِهِ؛ سپس آدم و فرزندانش را فرمان داد که به آن سو توجّه کنند، و آن را مرکز تجمّع و سرمنزل مقصود و باراندازشان گردانید؛ تا افراد از اعماق قلب به سرعت از میان فلات و دشت های دور، و از درون وادیها و درّه های عمیق، و جزائر از هم پراکنده دریاها، به آنجا روی آورند، تا به هنگام سعی شانه را حرکت دهند، و لا اله الّا الله گویان اطراف خانه طواف کنند، و باموهای آشفته و بدن های پر گرد و غبار به سرعت حرکت کنند، لباسهایی که نشانه شخصیّت هاست کنار انداخته، و با اصلاح نکردن موها قیافه خود را تغییر دهند؛ این آزمونی بزرگ، امتحانی شدید، و آزمایشی آشکار، و پاکسازی و خالص گردانیدنی مؤثّر است که خداوند آن را سبب رحمت و رسیدن به بهشتش قرار داده است» .. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲. فلسفه سیاسی: مسلمانانی که در حج گرد هم می آیند، نمایندگان طبیعی و واقعی یک میلیارد و چهارصد میلیون مسلمان هستند. اگر این مسلمانان متّحد شوند، و دست به دست همدیگر دهند، و وحدت مسلمین را تقویت کنند، و تصمیم مشترکی بگیرند، پشت دشمنان اسلام را می لرزانند. آن سیاستمدار اروپایی گفت: «وای به حال مسلمانان اگر معنای حج را نفهمند، و وای به حال دشمنانشان اگر مسلمانان معنای حج را بفهمند!» آری! حج می تواند پشت دشمن را بلرزاند. اما متأسّفانه این بُعد حج هم نیز مورد توجّه جدّی مسلمانان قرار نگرفته، بلکه گویا طرح مسائل سیاسی در آن کنگره بزرگ ممنوع است. پرجمعیّت ترین نماز جمعه دنیا، جمعه قبل از عزیمت حجّاج به عرفات تشکیل می شود. انسان انتظار دارد که

خطیب جمعه لااقل مسائل مورد قبول همه مسلمین، از قبیل اشغال فلسطین، جنایات اسرائیل و مانند آن را در خطبه های خود مطرح کند، و آن را برای مسلمین تجزیه و تحلیل نموده، و وظیفه آنان را در قبال این حوادث توضیح دهد. اما با کمال تأسّف کمترین اثری از مباحث سیاسی در خطبه های آنان نیست و در کمال بهت و ناباوری به مسائل فردی کم اهمیّت پیش افتاده ای همچون کراهت خوردن پیاز برای کسی که قصد آمدن به مسجد دارد، و مباحثی پیرامون جنّ و امثال آن می پردازد. اگر این تریبون مهم در دست خطیبان جمعه شیعه بود، با ایراد چند خطبه آتشین خواب راحت را از دشمنان اسلام مخصوصاً آمریکا و اسرائیل می ربودند.

۳. فلسفه فرهنگی: حج می تواند حلقه اتّصال علما و اندیشمندان جهان اسلام باشد. اگر ترتیبی دهند که کنفرانسهای علمی مختلفی پس از اعمال حج که حجّاج فرصت کافی دارند، تشکیل شود، و علما و دانشمندان مسلمان کشورهای مختلف در آن شرکت کرده، و به طرح دیدگاههای علمی خود بپردازند، بدون شک باعث ترقّی و رشد فکری و فرهنگی مسلمین خواهد شد.

۴. فلسفه اقتصادی: اگر تعجّب نکنید در روایات آمده که حج باعث تقویت مسائل اقتصادی نیز می شود. ۲۵ کشور اروپایی اتّحادیّه ای تشکیل داده، و مشغول غارت مردم دنیا هستند. چرا ۵۰ کشور مسلمان اتّحادیّه اقتصادی پر قدرتی تشکیل نمی دهند، تا از وابستگی رهایی یابند؟

میقات عشق

دریای مواج انسانهای از خود رسته و به خدا پیوسته، خاضعانه بر گرد بیت الله الحرام به چرخش در می آیند و چشمها را خیره می کنند و تو، که همچون دیگران بر گرد این بنای مبارک در گردشی، هنگامی به خویش می آیی که همچون قطره ای درمیان امواج طوفانزای انسانهایی که هر یک به شکلی او را می خوانند و به نحوی او را می جویند، سرگردانی. به خویش می نگری و احساس می کنی که هرگز تا به این حد چنین سبک و آرام نبوده ای؛ سیلی سرکش و آشنا وجودت را پر می کند.

احساس می کنی در بیکران آبی آسمان که بر بیت الله الحرام سایه افکنده است به پرواز در آمده ای و تا بارگاه عظیم ربوبی اش پیش رفته ای. سرگشته و درمانده سر بر آستانش می گذاری و در آغوش گرم و مهربانش پناه می گیری؛ از او می خواهی که دیگر ترا به خودت وانگذارد. از او می خواهی حال که ترا با عشق راستین و با عظمت خویش آشنا نموده است، پایمردی و استقامتی عطایت فرماید تا همچنان ثابت قدم بمانی. از او می خواهی تا بینشی نصیبت نماید که فلاح و رستگاری را از لغزش ها و گمراهی ها بازشناسی.

به دامانش می آویزی و ملتمسانه از او می خواهی که مشکلات مسلمانان را حل کند و دلهای پاک و صبورشان را به هم نزدیک تر سازد. از او می خواهی که دستهای ناپاک ناجوانمردانی را که هر یک به نحوی امور مسلمانان را دچار نابسامانی ساخته و بین ایشان تفرقه می اندازند، قطع گرداند. فریادهای تکبیر که عاجزانه فاصله حنجره تا لب هایت را طی میکند و جریان متناوب اشک های گرم و بی امان که سیمای شرمسارت را شستشو می دهد، ترا به خود می آورد و دیگر بار همچون قطره ای دستخوش امواج طوفانی خویش را برگرد خانه معبود، در طواف می یابی.

با وجود آن همه هیاهو و فریاد که پیرامونت را فرا گرفته است، سکوتی دلنشین ترا به خویش می خواند. گوشهایت را تیز می کنی. این صدای بال فرشتگان است که با زمزمه های عارفانه حجاج بیت الله در هم آمیخته و فضایی سرشار از معنویت و عرفان را بوجود آورده است و تو اینک سبکبار و رها از تعلقات دنیوی، اندیشمندانه به اطرافت می نگری. برادران سیاه پوستت را می بینی که مروارید درخشان اشک بر چهره شفافشان می غلطد و فریاد تکبیر و تهلیل شان غمی دیرپا را در چشمهای منتظر شان به تصویر می کشد. به هر طرف که می نگری برادر و خواهری مسلمان ترا به خویش می خواند.

تو تنها نیستی؛ مسلمانی هستی در میان صدها هزار مسلمان دیگر: سیاه، سفید، سرخ، زرد، شیعه، سنی، آفریقایی، اروپایی، آمریکای لاتین و .... و تو با روحی

که در جاری نور حق شستشو شده است، جای پای قرن ها استبداد، خشونت و نامردمی را بر جای جای اندام استوارشان می بینی؛ دستی پر از تمنا از درون به سویشان می گشایی و با فریاد از عمق وجودت آن ها را میخوانی. و اگر این فریاد پرتوان از حنجره هر مسلمانی که آستانبوس بیت الله الحرام است بیرون آید، به زودی طنین کوبنده آن از دیوارها و فضای ملکوتی کعبه خارج شده و دنیای استکبار را به لرزه خواهد انداخت. آری» مناسک حج بانگ بیدار باش دنیای اسلام است»؛ تا مسلمانان عالم به دور از هرگونه گروه و تشکل از پیش سازمان یافته یک دل و یک جهت در خاستگاه وحی الهی، آرمانهای مقدس خویش را جامه عمل پوشند و در جهت رفع مشکلات و مسائل دنیای اسلام؛ چاره اندیشی کنند. حج، این کنگره عظیم سیاسی عبادی مسلمانان جهان، حضور انسانیت در صحنه عشق و پرستش و فریاد مظلومیت انسان در ژرفنای ظلمتها و ظلمهای تاریخ است.

فلسفه حج ابراهیمی از منظر آیت الله جوادی آملی

در کنار" کعبه گِل"، آن" کعبه دِل" که اصل ولایت و رهبری است، محفوظ است و حجی که رهبری در آن حضور و ظهور ندارد، ناقص است.

حج از آن نظر که یک امر عبادی سیاسی است، آثار سیاسی در آن به خوبی ظاهر است چنان که آثار عبادی نیز در این سیاست به خوبی بارز است. ذات اقدس اله کعبه مراسم حج را هم مظهر جمال خود قرار داد، هم محور جلال خویش یعنی در زیارت خانه خدا هم آثار تهذیب و تزکیه مشهود است و هم نشانه تبرّی از شرک و مشرکان.

تولّیِ عبادی حج، نشانه جمال خداست و تبرّی سیاسی آن نمونه جلال حق می باشد. همچنین روایاتی که از معصومین (علیهم السلام) رسیده است به این دو بخش" جمال" و" جلال" (تولّی و تبری) اشاره کرده است.

در بیان نورانی امیر بیان، حضرت علیّ بن ابی طالب (علیه السلام) آمده است که:" زیارهُ

بیتِ الله أمنٌ من عذابِ جهنّمَ.

همچنین حضرتش فرمود: ذات اقدس اله، حج را محور تواضع و فروتنی بندگان خاصّ خود قرار داد:" جعله سبحانه علامةً لتواضعهم لعظمته و إذعانهم لعزّته و اختار مِن خلقه سُمّاعاً أجابوا إليه دعوتَه و صَدّقوا كلمتَه و وقفوا مواقفَ أنبيائه و تشبّهوا بملائكته المُطيفينَ بعرشه ... و كَتَبَ عليكم وِفادته" فقال سبحانه:" وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا"

یعنی ذات اقدس اله بار یافتن به حرم امن خود را نشانه فروتنی بندگان خود قرار داد و از بین بندگان، انسان های شنوا و مطیع را انتخاب کرد که به جای انبیا می ایستند و همانند فرشتگان دور عرش خدا طواف می کنند؛ همان طوری که فرشتگان، حافّین حول عرش اند، زایران بیت الله نیز طایفان حول کعبه و بیت خدا هستند و همان طوری که انبیا منادیان حقّ اند و فرشتگان منادیان رحمت، زایران و مهمانان بیت الله نیز کاری که انبیا و فرشتگان می کنند در حج انجام می دهند.

برای اینکه این سنّت ابراهیمی در میان انبیای ابراهیمی (علیه السلام) زنده بماند از ساده ترین قرارها تا مهم ترین قراردادها را در موقع حج به نام حج تنظیم می کردند به طور مثلال وقتی جریان اجاره و استیجار موسی و شعیب (علیه السلام) مطرح است، می بینیم سخن از نامگذاری" حج" طرح می شود.

شعیب به موسی (علیه السلام) می فرماید:" علی أَن تَأجُرَنی ثَمانِیَ حِجَجٍ". هشت" سال" را به صورت هشت" حج" یاد کردند. نفرمود: تو اجیر من باشی، مدّت اجاره هشت سال است، بلکه فرمود:" مدّت اجاره هشت حج است چون سالی یک بار گزارده می شود و هر حجّی نشانه یک سال است از این رو هشت حج یعنی هشت سال. این ساده ترین قراردادی است که با نام حجّ و زیارت همراه است.

وقتی موسای کلیم (علیه السلام) به مقام والای نبوّت بار یافت، خداوند سبحان می خواست بهترین و مهم ترین قرارها را با پیامبر خود تنظیم کند زیرا انتخاب مدّت قرار به عهده متکلّم است نه بر عهده کلیم خدا. ذات اقدس اله به موسای کلیم (علیه السلام)

فرمود: تو مهمان چهل شبه من می باشی امّا در مراسم حجّ:" وَ واعَدْنا مُوسی ثَلاثِینَ لَیْلَهً وَ أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِیقاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِینَ لَیْلَهً؟". این قرار اربعین از آغاز ذیقعده شروع شد و تا دهم ذیحجه به طول انجامید که مهم ترین مراسم حج و زیارت در این اربعین است و بهترین فرصت برای چلّه گیری همین چهل روز می باشد.

در تعبیرات دینی آمده است که موسای کلیم (علیه السلام) در آن اربعین نه غذایی میل کرد و نه آبی نوشید بلکه شوق لقای حق در این اربعین او را تغذیه کرد و محصول این چلّه گیری او نیز دریافت تورات در عشر ذیحجّه یعنی پایان این اربعین بود. این عبارت از برجسته ترین قرارهایی است که بین خلق (موسی) و خالق است و آن نیز ساده ترین قرادادهایی که بین دو مخلوق (شعیب و موسی) است.

آنچه در تورات درباره مأموریّت موسای کلیم (علیه السلام) در نورانی کردن مردم آمده در قرآن کریم نیز وارد شده است و مسئله حج و ساختن کعبه و همچنین مسئله بلد امین و سایر مسایل که به فقه سیاسی حج برمی گردد در همین بخش از قرآن کریم مطرح شده است.

خداوند سبحان درباره رسالت موسی (علیه السلام) می فرماید:" وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسی بِآیاتِنا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَکَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ ذَکِّرْهُمْ بِأَیَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ". ما به موسی کلیم (۷) پیام فرستادیم که مردم خود را نورانی کن و برای این کار، امت خود را به ایام خدا متذکر کن. وظیفه مردمی که بخواهند نورانی شوند،

صَبَّارٍ شَکُورٍ بودن است. در بعضی از مسایل، صبر و شکر کافی است ولی برای تأسیس یک حکومت نور، صابر و شکیبا بودن کافی نیست بلکه باید صبار و شکور بود:" إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ" پس این موهبت یعنی" تورات" در مراسم حج، نصیب کلیم حق (علیه السلام) شد.

دو روایت از حضرت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده است که فرمود:" ما من أیام أزکی عندالله سبحانه و تعالی و لاأعظم أجراً من خیر فی عشر الأضحی". هیچ زمانی به عظمت دهه اول ذیحجه و ازکی از آن نمی باشد. در حدیث دوم که بالاتر از حدیث

اول است، چنین آمده است:" ما من أیام العمل الصالح فیها أحب الی الله عزوجل من أیام العشر". کلمه" أحب" در اینجا پربارتر از" أزکی" و" أعظم" است.

سرّ اینکه عارف بزرگوار، مرحوم میرزا جواد ملکی تبریزی (قدس سره) این حدیث را مهم تر از حدیث اول می داند این است که در حدیث دوم سخن از" محبت" است نه" عظمت". در هر دو روایت از حضرت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدند که حتی جهاد در راه خدا نیز به اندازه اعمال دهه اول ذیحجه محبوب خدا نیست؟

فرمود: نه، حتی جهاد در راه خدا به اندازه اعمال دهه اول نیست. لیکن برای اینکه مسئله را روشن کند تا شنونده بین" جهاد" و" شهادت" فرق بگذارد، فرمود:

جهاد یک عمل است، شهادت و ایثار مال، عملی دیگر. هر که به جبهه رفت، فضیلت ایام عشر ذی الحجه را ندارد، مگر آن مجاهدی که با نثار جان و ایثار مال برود و برنگردد که او حساب دیگری دارد:" إلا رجل خرج بنفسه و ماله فلم یرجع بشی ءٍ من ذلک".

چنین مجاهدی در هر زمان به شهادت برسد به آن زمان و تاریخ فخر می دهد و در هر زمین بیارَمَد به آن سرزمین شرف می بخشد. اینکه در فرهنگ ما گفته اند:

زیارت وارث و عاشورا به طور مکرر تلاوت کنید، برای آن است که در مضمون آنها آمده است که سرزمین شهادت، سرزمین طیب است:" طبتُم و طابَت الارضُ التی فیها دُفتُم". حساب شهید و شهادت چیز دیگری است اما جهاد، عملی است که ممکن است مجاهد در آن به شهادت برسد و ممکن است شهید نشود، لیکن اگر جهاد او به شهادت منتهی شد، چیزی همتای آن نخواهد بود:" لایعدلها و لایُعادلها شی ء". شهید، هم روزگار و زمان و زمانه خود و هم سرزمین خویش را مرهون خون خود می کند.

صغرای قیاس (چنانچه گذشت) در زیارت وارث و کبرای قیاس در قرآن کریم آمده است که:" وَ الْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ". سرزمینی که طیب باشد، میوه آن به نام ذات اقدس اله شکوفا می شود و آثار میوه آن به دیگران می رسد.

حال این سئوال مطرح است که: آیا تنها مسئله عبادی حج است که حتی از جهاد منهای شهادت بالاتر است یا آن بار سیاسی که در حج تعبیه شده، او را این گونه گرانبار کرده است؟ برای رسیدن به پاسخ این سئوال بنگرید و ببینید در ماه ذیقعده و ذیحجه چه حادثه ای رخ داده است.

؟ مهم ترین حادثه ای که در ذیقعده رخ داد، ساختار و بنای کعبه است. در روز؟؟ ذیقعده سخن از" دَحوُالارض" و پیدایش سرزمینی که زیربنای حرم خداست.

در دهه ذیحجه مهم ترین حادثه تاریخی که رخ دارد، نزول سوره برائت و ابلاغ تبری به دست امیر تبری، حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. در مراسم حج بود که سوره مبارکه تبری با دستور برائت از شرک و مشرکین آمد:" وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِى ءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ" و اعلانی است از خدا و رسولش به سوی مردم در روز حج اکبر، که خدا و نیز رسولش از مشرکان بیزار است.

دیگران فکر می کردند که این سوره می تواند به وسیله صاحبان سقیفه قرائت شود، ولی همان وحیی که تبری را آورد، دستور ابلاغ آن را نیز چنین صادر کرد که:

" لا- يؤديها إلا- أنت أو رجلٌ منك". این تبری را باید یک انسانی که مظهر تولی و تبری است، ابلاغ کند و ای پیامبر! آن شخص باید خود تو و یا کسی که جای تو و همتای تو است، باشد از این رو وجود مبارک امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) که نفس رسول اکرم است:" وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ"، عهده دار تبلیغ سوره تبری از مشرکین شد.

این حوادث نشان می دهد که زمان حج از جهات یاد شده فضیلت دارد؛ چون هر زمانی را متضمن آن" شرف" می دهد و هر مکانی را متکن آن" فخر" می بخشد؛ و گرنه در گوهره زمان، فرقی بین اجزایش و در جوهره زمین فرقی بین ابعاضش نیست.

اکنون روشن شد که چرا حج چنین پایگاه عمیقی دارد و چرا همه انبیا سعی می کردند که پیام خود را از کنار کعبه به گوش جهانیان برسانند. اگر حج فقط جنبه

عبادی و تقرب محض داشت و در گشتن صرف در اطراف احجار خلاصه می شد، این عمل در جاهلیت نیز بود که با یک تفاوت کوتاهی در اسلام ظهور کرد.

بنابراین اساس و روح حج چیز دیگری است. حضرت امام باقر (علیه السلام) که مظهر علم ذات اقدس اله و باقر علوم الاولین و الاخرین است، وقتی به مکه مشرف شد، دید مردمی کنار کعبه طواف می کنند، فرمود:" هکذا کانوا یطوفون فی الجاهلیه؟".

در جاهلیت نیز این چنین اشواط سبعه داشتند و دور این کعبه می گشتند و اسلام نیامده است تا همان سنت جاهلی را ادامه دهد:" إنما أمروا أن یطفوا بها ثم ینفروا الینا فیعلمونا بولایتهم و مودتهم و یعرضوا علینا نصرتهم"، ثم قرأ قوله سبحانه و تعالی:" فَاجْعَلْ أَفْئِدَهً؟ مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ". فرمود: دور این سنگ های بی اثر گشتن در جاهلیت نیز رایج بود.

این تعبیر که:" احجار کعبه سود و زیانی نمی رساند" به طور مکرر در بیانات اهل بیت (علیه السلام) آمده است تا زایران کعبه بدانند که در کنار" کعبه؟ گِل"، آن" کعبه؟ دِل" که اصل ولایت و رهبری است، محفوظ است.

در کتاب قیم نهج البلاغه آمده است که:" ألا ـ ترون ان الله سبحانه و تعالی اختبر الاولین من لدن آدم الی الاخرین من هذا العالم باحجار لا تضر و لا تنفع و لا تبصر و لا تسمع فجعلها بیته الحرام الذی جعله للناس قیاماً". خداوند با این سنگ ها، که تقرب و تبعّد آن ها را سود و زیانی نیست، مردم را امتحان کرده است. بوسیدن احجار کعبه برای آن نیست که این حجر سود و زیانی دارد. حضرت امام باقر (علیه السلام) فرمود:

مردم موظف اند که اطراف این سنگ ها بگردند اما بعد از طواف، به بارگاه ولای ما بار یابند و مودت و نصرت و آمادگی خود و" حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر" را بر ما عرضه کنند، آنگاه حضرت این آیه کریمه را قرائت فرمود:" فَاجْعَلْ أَفْئِدَهً؟ مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ". یعنی پروردگارا! دل های گروهی از مردم را به فرزندان من مشتاق کن.

این آیه در قبال سوره کریمه حج، دو پیام دارد یعنی مردم که از نقاط دور و

نزدیک به حرم خدا مشرف می شوند، موظف اند دو کار را انجام دهند: اول اینکه با بدن، دور آن سنگ هایی که" لاتضر و لاتنفع" است، بگردند و دوم اینکه با جان، گردِ حرم وِلای اهل بیت و رهبری علی و اولاد او (علیه السلام) طواف کنند. خدای سبحان پیام اول را که بدان مردم کار دارد به عهده ابراهیم خلیل (علیه السلام) گذاشته و فرمود: تو اعلان کن، مردم می آیند:" وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ".

اما وقتی مردم با جان بیایند تا وِلای خود را با اهل بیت (علیه السلام) عرضه کنند و آمادگی خود را برای فداکاری و نثار جان و ایثار مال ارائه دهند،" حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر" محقق می شود که ابراهیم خلیل (علیه السلام) آن کار را از خدای سبحان چنین درخواست نمود، فرمود: پروردگارا! تسخیر دل های مردم که به اطراف کعبه دل بگردند، به عهده تو است.

حضرت امام باقر (علیه السلام) فرمود: این طواف صوری بی روح در جاهلیت نیز بود، اشواط سبعه و قربانی سابقه داشت:" هکذا کانوا یطوفون فی الجاهلیه؟"، و اسلام آمد تا به مردم بگوید که گذشته از طواف کنار کعبه سنگ و گلی که" لاتضر و لاتنفع"، آمدن به حضور امام و عرض نصرت کردن، متمم حج است.

طبق بیان نورانی حضرت امام باقر (علیه السلام) حجی که رهبری در آن حضور و ظهور ندارد، ناقص است:" مِن تمام الحج لقاء الامام". البته این شامل همه عبادات بوده و اختصاصی به حج ندارد و به عنوان تمثیل است، نه تعیین؛ یعنی نه تنها" من تمام الحج لقاء الامام"، بلکه" من تمام الصلاه لقاء الامام"، همچنین" من تمام الصیام لقاء الامام"، چه اینکه" من تمام الزکاه لقاء الامام" و در پایان حدیث" بنی الاسلام علی خمسه أشیاء: علی الصلاه و الزکاه و الحج و الصوم والولایه" (کافی، ج ۲، ص ۱۸، سخن از" ولایت" است که با کلمه" والی" از آن تعبیر شده:" و الوالی هو الدلیل علیهن".

این سخن حضرت امام باقر (علیه السلام) که:" من تمام الحج لقاء الامام"، از آیه کریمه

" الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً" که در حجه الوداع نازل شده، الهام و مدد گرفته است.

خداوند سبحان، اسلام همراه با ولایت و رهبری را برای ما پسندیده است. دین خداپسند، دینی است که با" کمال نعمت" و" تمام ولایت" آمیخته باشد پس نه تنها" من تمام الحج لقاء الامام"، بلکه" مَن تمام الاسلام لقاء الامام" (پایان سخنان آقای جوادی آملی).

بنابراین، آن کس که عمداً حج نگزارد، رکنی از ارکان دین خویش را نابود کرده و در نتیجه اسلام کامل ندارد. از این رو خداوند از ترک عمدی حج، به کفر تعبیر نموده است:" وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ " (آل عمران/ ۹۷). حج بدون" ولایت" و آهنگ کعبه بدون" امامت" و حضور در عرفات بدون" معرفت امام" و قربانی در منا بدون" فداکاری در راه امامت" و رمی جمره بدون" طرد شیطان استکبار درونی و بیرونی"، سودی نخواهد داشت؛ زیرا هیچ یک از نماز و روزه و زکات و حج، همانند" ولایت"، رکن استوار اسلام نیست، از این رو در ادامه روایت امام باقر (علیه السلام) آمده است:" هیچ دعوتی از طرف خداوند، به اندازه دعوت به ولایت و امامت نیست؛ چه اینکه مطابق برخی روایات، امام (علیه السلام) دلیل و راهنمای مبانی و خطوط کلی دین همچون نماز، روزه، حج و مانند آن بوده، مجری و مفسر و حافظ احکام و حدود الهی است" (وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۰- ۷).

از این روست که حج بی ولایت، سودی نخواهد بخشید. امام باقر (علیه السلام) با مشاهده طواف کنندگان کعبه فرمودند:" در جاهلیت هم این چنین هفت دور بر گرد این کعبه می گشتند و اسلام نیامده است تا همان سنت جاهلی را ادامه دهد. مردم مکلفند اطراف این سنگ ها بگردند و پس از آن نزد ما (اهل بیت) آمده، مودّت و نصرت و آمادگی شان را بر ما عرضه کنند". آن گاه حضرت به این سخن ابراهیم خلیل (علیه السلام) که در قرآن آمده، استشهاد فرمود:" فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ؛ پروردگارا، دلهای گروهی از مردم را به فرزندان من مشتاق کن" (ابراهیم/ ۳۷) (بحار،

ج ۶۵، ص ۸۷). همچنین حضرت فرمودند:" تمام الحج لقاء الامام؛ حضور در پیشگاه امام معصوم (علیه السلام) و عرضه ولایت و اعلام وفاداری و فداکاری، متمم حج است" (وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۵۴

نکته مذکور که در کلام نورانی امام باقر (علیه السلام) آمده، مستفاد از آیه:" الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلاَمَ دِيناً" (مائده/ ۳) است. خداوند، اسلامِ همراه ولایت و رهبری الهی را برای ما پسندیده است. التزام علمی و عملی به ولایت اولیای راستین حق، تمام نعمت الهی و کمال دین است و تنها چنین دینی خداپسند خواهد بود.

پس نه تنها" تمام الحج لقاء الامام"، بلکه" تمام الاسلام لقاء الامام" (صهبای حج، ص ۱۱۰). این تعبیر که" سنگهای کعبه سود و زیانی نمی رساند" و یا اینکه" امر به طواف بر گرد این سنگها، مقدمه حضور در نزد امام (علیه السلام) است" به طور مکرر در بیانات اهل بیت (ع) آمده است (بحار، ج ۲۳، ص ۲۲۴)، تا زائران بیت الله الحرام بدانند که در کنار آن" کعبه گِل"،" کعبه دل" که اصل ولایت و رهبری است، محفوظ است؛ از این رو امام باقر (علیه السلام) در پاسخ کسی که عرض کرد: آیا ابتدای سفر حج را مدینه قرار دهم یا مکه؟ فرمود:" ابدا بمکه و اختم بالمدینه فانه افضل؛ از مدینه آغاز و به مکه ختم کن که این با فضیلت تر است" (کافی، ج ۴، ص ۵۵۰) همچنین در حدیث دیگری در این باره فرمودند:" ابدؤوا بمکه و اختموا بنا؛ از مکه آغاز به ما ختم کن". این روایت و امثال آن بیانگر آن است که ولایت و امامت، متمم حج است و بدون ولایت، حج ناتمام است.

قرآن کریم با صراحت اعلام می دارد که هر کس قصد سوء نسبت به کعبه داشته باشد و بخواهد با تخریب آن، دین را از میان بردارد و با ویران کردن آن، پرستش خدا را بمیراند، خداوند او را عذابی دردناک می چشاند آن سان که اثری از او باقی و پابرجا نماند (حج/ ۲۵) و در این وعید و تعذیب الهی، نه اختلافی است و نه تخلفی؛ همچنان که سپاه ابرهه که قصد ویران کردن کعبه را داشتند، به قهر الهی گرفتار شده،

کعبه از گزنـد آنـان مصون مانـد (سوره فیـل). آن گـاه که" ابن زبیر" در خـانه کعبه متحصن شـد و به آن خانه پاک پناه برد، حکومت جبار وقت به دست منحوس" حجاج ثقفی"، کعبه را با منجنیق ویران کرد و پناهگاه ابن زبیر را منهـدم ساخت و او را دستگیر کرد (بحار، ج ۲، ص ۲۸۷)، اما هرگز طیر ابابیلی به سـراغ حجاج نیامد، زیرا هدف مسـتقیم حجاج، ویرانی کعبه نبود، بلکه منظورش دستگیری ابن زبیر بود و آن مرد (ابن زبیر) مخالف امام سجاد (علیه السلام) بود.

وقتی این مرد ضـد حق، در کعبه متحصن شد، خداوند اراده فرمود برای مردم بیان کند که به این فرد که مخالف ولایت و امام زمـان خـویش اسـت، پنـاه نخواهـد داد، از این رو مهلت داد تـا کعبه را بر سـر او ویران کننـد" (من لاـ یحضـر، ج ۲، ص ۲۴۹ بنـابراین کعبه بـا همه قـداستی که دارد برای افرادی چـون ابن زبیر که به دعوت ربـانی سـید الشـهداء که فرمود:" هر کس که حاضـر است جان خویش را در راه ما فـدا کنـد و خود را آماده دیـدار خداونـد سازد با ما در حرکت شود" (بحار، ج ۴۴، ص ۳۶۷)، جواب نـداد و سـید الساجدین را که می فرمود:" منم فرزند مکه، منم فرزند زمزم و صـفا" یاری نکرد؛ نه پناه است و نه امـان. از این واقعه به خوبی روشن می شود که حرمت کعبه به احترام ولاـیت و امـامت است، از این رو کسـی که امـام خود را نشناخت و زندگی او چون مرگش، جاهلی بود، حتی اگر به درون کعبه نیز پناه برد، از امن الهی برخوردار نیست.

حال ای عزیزان این کنگره های اسلامی که پایه گذاریش بلا استثناء، رسیدگی مسلمان ها به همدیگر و اطلاع یافتن از خوشی ها و ناخوشـی های یکدیگر است و امامت و ولایت که محور تمام اعمال و ارادت به آن، کمال دین است نظری به سرزمین پر از کرب و بلا افکنیـد، مسـلمان نماهای کوفه و شام، به گرفتاری های فرزنـدان آورنده اسـلام و محور دین و دیانت، چگونه و باچه صورت و سـیرتی، در آن دشت پر بلا حضور داشـتند رسـیدگی کردند و با آنها با چه رفتارهای بیرحمانه، مواجه و روبرو گشتند.

بمیرم به یاری خواه آن دشت پربلا که روح حج و جهاد و صاحب مقام ولایت و امامت بود، در میان سی هزار مدعیان اسلام با فریاد هل من مغیث یغیثنا، هل من ناصر ینصرنا، هل من مجیر یجیرنا آیا برای ما فریادرسی هست آیابرای ما کمک کننده ای وجود دارد، آیا برای ما پناه دهنده ای پیدا می شود و. و. یاری خواست اما از آن همه مسلمان نماها حتی یک نفر به او جواب مساعد نداد بلکه گفتند: ای حسین!! هرچه زودتر کار را تمام می کنیم تا به نماز اول وقت برسیم!!! بلی فرزند مؤسس و جگر گوشه آورنده نماز را با نام نماز شهید کردند و قلب جد و پدر و مادرش را تا انقراض عالم جریحه دار نمودند و سوزاندند.

ألالعنه اللّه علی القوم الظّالمین.

مجلس ۷۷ حج مظهر شکوه دین با بیان دیگر

از آقای مصباح یزدی

منافع بی شمار درقرآن مصالحی را برای حج ذکر فرموده و تأکید کرده است که:

جَعَلَ اللَّهُ الْکَعْبَهَ الْبَیْتَ الْحَرامَ قِیاماً لِلنَّاسِ؛

۱- کعبه جایی است که باعث قیام مردم می شود»؛ یعنی اگر این کعبه نباشد افراد جامعه افرادی خفته و بی تحرک می شوند. این کعبه است که باعث پویایی و زنده بودن جامعه می شود. در سوره حج برای تشویق مردم به انجام اعمال حج می فرماید: «لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَ یَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِی أَیَّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلی ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِیمَهِ الْأَنْعامِ؛

۲- قرآن می گوید حج منافع بی شماری دارد و در روایات این منافع را به صورت جزئی بیان فرموده اند. مثلا مردم از بلاد مختلف به این سرزمین می آیند،

همدیگر را می شناسند، از یکدیگر چیز یاد می گیرند، منافع اقتصادی شان را درک می کنند، می فهمند چه تجارتی برای چه جایی مفید است و ...

اما حضرت زهرا سلام الله علیها نکته دیگری رامی فرمایند که اگر همه فواید فوق را در یک طرف قرار دهیم و این نکته را در طرف دیگر، شاید همین یک نکته بر همه آن ها برتری داشته باشد، حضرت می فرمایند: والحج تشییدا للدین؛ «تشیید» یعنی ساختمانی را محکم و زیبا ساختن و پایه هایش را مرتفع قرار دادن.

«شیدالبناء» یعنی ساختمان محکم، رفیع و زیبایی ساخت. حضرت می فرمایند:

حج باعث می شود که دین به صورت ساختمانی رفیع، بلند، زیبا و باشکوه باشد.

شاید منظور این باشد که اگر حج تشریع نشده بود و مسلمان ها موظف نبودند که هر سال چنین اجتماع باشکوهی را در آن جا تشکیل دهند ابهت اسلام برای جهانیان نمایان نمی شد. در چنین مراسمی، عظمت اسلام و جامعه اسلامی به نمایش گذاشته می شود و قطعاً دیدن این مناظر باشکوه توسط غیرمسلمان ها و حتی نقل و توصیف این مراسم، آن ها را تحت تأثیر قرار می دهد و این سؤال را برای آن ها ایجاد می کند که: این چه جذبه ای است که مردم را این چنین به سرزمینی می کشاند که نه آب و هوایی دارد و نه وسائل خوش گذرانی؟

حج، دریای رحمت الهی

خدای متعال از روی لطف عمیقی که به بندگانش دارد از هیچ یک از انواع وسایلی که ممکن است در انسان اثر بگذارد و او را یک قدم به طرف خدا جذب کند فروگذار نمی کند، او راه هایی را باز می کند که مردم به طور طبیعی انگیزه ای برای توجه به خدا و خضوع در مقابل عظمت الهی پیدا کنند؛ چرا که این توجه و خضوع تنها عامل ترقی روحی و معنوی انسان و رسیدن به آن مقامی است که برای آن آفریده شده است. خدا به ابراهیم می فرماید: به مردم بگو به هر وسیله ای شده خود را به مکه برسانید و حج را ترک نکنید؛ چرا؟ برای این که این بهترین عاملی

است که می توانـد انگیزه ای جهانی در عموم مردم به وجود آورد. صـحبت یک نفر و دو نفر نیست. مرحوم آقای قاضـی نقل می کردند که: «گاهی خدا کسی را یک سال به بیماری و فقر و ... مبتلا می کند تا یک یاالله بگوید. یعنی گفتن یک یاالله آن قـدر در سعادت انسان مؤثر است که جا دارد یک سال سـختی بکشـد.» طبعاً وقتی چنین برکاتی نصـیب یک جمعیت میلیونی شـود برای خـدا خیلی ارزشـمند است. این عمـل، دین را خیلی تقویت می کنـد؛ لـذا اگر یـک سـال داوطلب برای شـرکت در مراسم حـج کم باشد و بخواهد حج خلوت برگزار شود، خدای متعال حاکم شـرع را موظف کرده است که با هزینه بیت المال عده ای را به حج بفرستد.

خـدا نهایت علاقه را دارد که حتی یک نفر بیشتر هم که شـده مشـمول رحمت خـدا قرار گیرد. عجیب است! هر سـفری که به حج می روی علاقه ات به حج بیشتر می شود. شخصـی تازه مسـلمان که از اهالی آمریکا بود سفری به حج رفت. از او پرسیدم در این سـفر کجا بیشتر به شـما خوش گذشت؟ گفت: «هیچ چیز برای من لذت بخش تر از این نبود که بنشـینم و خانه کعبه را تماشـا کنـم. آن قـدر ایـن منظره لـذت بخش بـود کـه حاضـر نبـودم آن را بـا چیزی عـوض کنـم!» اتفاقـاً از مستحبات اعمـال مسـجدالحرام نگـاه کردن به خـانه کعبه است. خـدای متعال در این سـنگ های سـیاه و این سـرزمین خشک و بی آب و علف چنان جاذبه ای قرار داده است که دل ها را مجـذوب می کند تا افراد بیشتری به رحمت خدا نایل شوند. او می خواهد در افراد لیاقت درک رحمت خودش هرچه بیشتر ایجاد شود. پس عمـده فلسـفه حـج تشـیید دین است؛ یعنی حج بنای دین را محکم و باشـکوه می کند. اگر حج نبود بنای دین، بنایی ضـعیف، خاموش، آرام و بی رمق بود و مردم از آن اسـتفاده ای نمی کردند و خیلی ها از آن غافل می شدنـد و این باعث می شـد که از خیلی از برکات محروم شوند؛ اما وجود حج باعث شد که بنای دین رفیع و باشکوه باشد و دل ها را مجذوب کند تا مشمول رحمت فراوان الهی قرار گیرند رزقناالله و ایاکم ان شاءالله

ولایت پذیری در حج

گزارش های تاریخی قرآن تایید می کند که جامعه انسانی هر چند از آدم تا حضرت نوح (ع) و تا حضرت ابراهیم (ع) فراز و نشیب های بسیاری را از سر گذرانده است؛ ولی در تمام این دوره های تاریخی، این حضرت ابراهیم (ع) بوده که توحید محض الهی را در جامعه نهادینه کرده و زمینه های انقلاب بزرگ بشریت را در عرصه ایمان توحیدی فراهم کرده است. آن حضرت (ع) به سبب دست یابی به مقامات بسیار بزرگ انسانی از طریق عبودیت محض، توانست در مقام امامت قرار گیرد و به عنوان اسوه کامل و سرمشق انسانیت مطرح شود.

حج، یادگار پیامبر توحیدی

حضرت ابراهیم خلیل الله (ع) را از بزرگ ترین پیامبران بشریت پس از حضرت محمد مصطفی (ص) دانسته اند. آن بزرگوار در فضلیت پس از پیامبر (ص) قرار می گیرد. از این رو دین اسلام را به نام ایشان می شناسند و همه شرایع الهی موجود را به ایشان نسبت می دهند. و لذا سخن از دین ابراهیمی است که شرایع متعدد و مختلفی از دل آن بیرون آمده است. بسیاری از آیین ها و مناسک موجود در همه شرایع، برگرفته از سنت و آموزه ها و سیره آن حضرت (ع) است. آیین توحید حج نیز یکی از آیین هایی است که یادگار آن حضرت می باشد که به عنوان نماد و سمبل توحید و آیین ها و مناسک توحیدی مطرح است.

اسماعیل، معاون ابراهیم

حضرت اسماعیل (ع) فرزند حضرت ابراهیم (ع) از هاجرکنیز مصری و قبطی است. خداوند چنان که از آیه ۳۷ سوره ابراهیم برمی آید، به حضرت ابراهیم (ع) فرمان می دهد تا اسماعیل را در سرزمین مکه و نزدیک خانه خدا اسکان دهد. آن حضرت نیز برای عمل به فرمان الهی، همسر و کودک خردسال خویش را از بیت المقدس به سوی مکه کوچ می دهد و در سرزمین خشک و بی گیاهی اسکان می

دهـد. این کودک که درسن پیری پـدرش، به دنیا آمده بود (ابراهیم آیه ۳۹) همواره همراه و همکار پـدر درامور زندگی بوده است. (صافات آیات ۱۰۱ و ۱۰۲) خداوند به این کودک حکمت وکتاب آسـمانی و مقام قضا و حکومت و نبوت را عطا کرد (انعام آیات ۸۶ تا ۸۹) و او را بخـاطر فضـایلی چون اخلاـص درعمـل (بقره آیه ۱۲۷ و ۱۲۸) و تسـلیم بودن در برابر خـداوند (صافات آیات ۱۰۲ تا ۱۰۶) می سـتاید. آن حضـرت (ع) انسـانی با ویژگی ها و فضایلی چون تقوا (ص آیات ۴۸ و ۴۹)، اهل توحید محض (بقره آیه ۱۲۷ و ۱۲۹ و ۱۳۳)، باورمند به مشـیت الهی (صافات آیات ۱۰۱ و ۱۰۲)، اهل خضوع مستمر (همان) صبر و شکیبایی (انبیاء آیه ۸۵ و صافات آیه ۱۰۲) عصمت و خیردائمی درهمه اعمال و رفتار (ص آیه ۴۸)

نیکوکاری و شـتاب و سبقت درکارهای خیر (انبیاء آیات ۸۵ و ۹۰ و ص آیه ۴۸) انسانی صالح (انبیاء آیات ۸۵ و ۸۶) حلیم و بردبار (صافات آیه ۱۰۱ و نورالثقلین ذیل آیه) اهل هدایت (انعام آیه ۸۶ و ۹۰) و با فضایل و مقاماتی چون امامت (انعام آیات ۸۶ و ۹۰) نبـوت و برگزیـدگی از سوی خـدا (همـان ونیز ص آیه ۴۸) بـوده است. وی کسـی است که در تجدیـد بنـای کعبه درکنار حضـرت ابراهیم (ع) و برخوردار از امتیازات این مقام بود. (بقره آیه ۱۲۷) خداوند وی را از کسانی معرفی می کند که بایـد به عنوان اسوه و سـرمشق زنـدگی مورد توجه قرارگیرد. (انعام آیات ۸۶ و ۹۰ و بقره آیـه ۱۳۳ و ص آیـه ۴۸) خداوند به سبب همین صفات و فضایل است که وی را به عنوان معاون حضرت ابراهیم (ع) برگزید و از اوخواست تا درکنار آن حضرت (ع) مسـئولیت بزرگ هدایت بشر به ویژه از طریق آموزش آیین ها و مناسک بزرگ عبادی چون حج و نماز و زکات به عهده گیرد.

زندگی اسماعیل (ع)، آیین زندگی

اگر به آیات قرآنی و روایات وارد شده درمساله حج توجه شود، به خوبی می توان دریافت که چرا زندگی حضـرت ابراهیم و اسماعیل (ع) به عنوان آیین زندگی

مطرح شـده است. به عبارت دیگر تمامی لحظات زندگی این پدر و پسـر درآن حد و اندازه درکمال و تمام است که به عنوان اسوه زندگی همه بشر مطرح می شود.

خداوند درآیات ۴۸ و ۴۹ سوره ص، به داسـتان زنـدگی آن دو می پردازد و آن را شایسـته یادآوری و به نیکی ذکر شدن می دانـد. بخشـی از مهم ترین و حساس ترین زنـدگی آنان، ارتباط تنگاتنگی با حج و آیین های آن دارد، زیرا رفتارهای آنان در زندگی، به عنوان بخشی از آیین های توحیدی و عبادی حج درآمده است.

تولی و تبری در حج

تبلیغ پیـام الهی به هر شـکل و صورتی از دیگر وظایف کارگزاران است که در آیات ۱۶۳ و ۱۶۵ سوره نساء بر آن تاکید شده است. برخی براین باورنـد که حـج جز عبادت چیزی نیست و هرگونه تبلیغ در آن جایز نیست. این در حالی است که این زمان بهترین زمان برای تبلیغ اصول توحیـد و آگاه سازی نسـبت به اهـداف رسالت چون عـدالت جهانی و قیام توده های مردم برای دستیـابی بـه آن است. (حدیـد آیه ۲۵) بـا تـوجه بـه آیـات پیش گفته می تـوان گفت که از وظـایف و مسـئولیت هـای عمـده کارگزاران و مسـئولان حـج آن است که تولی و تبری را به شـکل واقعی و یا نمادین آن در حج عمل کنند. از این روست که خداوند مسئله اذان و اعلان رسمی برائت از مشرکان و نمادها و افکار و اعمال آنان را به عنوان بخشی از حج مطرح می سازد.

بنـابراین بر مسـئولان اسـت کـه زمینـه اجرایی اعمـال برائت و تـولی به امـام و نفی هرگـونه طـاغوت را فراهم آورنـد. حضـرت اسماعیل با آن همه عواطف و احساساتی که نسبت به پدر دارد و به شکل عاطفی با مسئله ذبح برخورد می کند (صافات آیات ۱۰۱ و ۱۰۲)

ولی هنگامی که پای انجام مسـئولیت و تکالیف الهی به میان می آیـد، به هیچ وجه کوتاه نمی آید وخود را دربست در اختیار ولی خدا قرار می دهد. گروهی از مردم و مسلمانان دارای ذهن موزائیکی هستند. به این معنا که در حوزه معرفت

شناسی بسان کافر و مشرک هستند ولی در حوزه عمل، رفتاری ایمانی نشان می دهند. این مسئله تعبدی نمی تواند تا زمان بسیاری دوام یابد؛ زیرا روزی در عمل نمی تواند میان شرک معرفتی و عمل تعبدی خود جمع کند. از این رو هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و یا امام معصوم (علیه السلام) یا ولی امر مسلمانان حکمی می کند که جان شخص را به خطر می افکند، از اطاعت فرمان سر باز می زند. داستان خراسانی با امام صادق (علیه السلام) و عدم اطاعت از فرمان پریدن در تنور آتش معروف است؛ زیرا چنین شخصی در عمل ولایت را چنان نشناخته بود که بتواند چشم بسته به فرمان ولی الله عمل کند و خود را به درون آتش بیفکند.

اطاعت بی چون و چرا از ولی امر

درحالی که اطاعت حضرت اسماعیل (علیه السلام) نسبت به حکم ولی الله نشان می دهد که وی از نظر معرفتی به جایی رسیده بود که می توانست خود را بی اما و اگر و چون و چرا در اختیار معصوم و ولی امر قرار دهد. حج و قربانی و داستان اطاعت اسماعیل (علیه السلام) از ولی الله، خود بزرگترین درس توحیدی از اطاعت و فرمانبرداری از امام و ولی امر است که می بایست ازسوی کارگزاران تبلیغ شود. اگر آن حضرت (علیه السلام) با جان خویش اطاعت از ولایت را نشان می دهد ما موظفیم این معنا را به گوش حاجیان برسانیم که این عمل تنها یک بازی و یا نمایش نبوده است و اگر خداوند اراده کرده بود بی گمان کارد، حلقوم را می درید. بنابراین هرکسی وظیفه ای دارد که می بایست انجام دهد. وظیفه مؤمنان اطاعت محض از ولی الله است و وظیفه ولی الله آن است که تنها در شرایطی که لازم و ضروری است این کار را بخواهد و درغیر این صورت به فدیه و جایگزین بسنده کند. (صافات آیات ۱۰۲ تا ۱۰۷) بسیاری از مردم نیازمند آموزش هایی هستند که در مکتب حکمت متعالی و فلسفه شیعی بخوبی به آن پرداخته شده است.

این حکمت متعالی است که مسئله ولایت پذیری و اطاعت از ولی الله را به خوبی در بعد معرفتی به اثبات می رساند و زمینه آن را برای عمل درحوزه های

مختلف سیاسی و اجتماعی و نظامی فراهم می آورد. داستان ذبح اسماعیل و اطاعت پذیری وی از ولایت، داستان هر روز ماست. ما در جامعه، هر روز با مسائلی مواجه هستیم که تنها از راه اطاعت و تعبدپذیری ممکن است حل و فصل شود و هرگونه مقاومت و اما و اگرهای عقلانی نمی تواند جامعه را در امنیت کامل قرار دهد و اجرای بسیاری از دستورها را با مشکل مواجه می سازد. براین اساس درسی که کارگزاران و مسئولان حج باید به مؤمنان منتقل و آن را تبلیغ کنند مسئله ولایت پذیری و اطاعت تعبدی محض از ولایت امری است که همه شرایط را دارا می باشد و کسی است که در خدا ذوب شده است. اگر ولی امر مسلمانان خود را درخدا ذوب کرده است برهمه مؤمنان است که خود را در چنین ولی امری ذوب کنند و از وی اطاعت و فرمانبرداری محض داشته باشند.

حضرت اسماعیل (علیه السلام) می دانست که کشتن انسان بی گناه و به ناحق جرم است و ازصدها حکم الهی درباره حقوق بشر آگاه بود و می دانست که حضرت ابراهیم (علیه السلام) از وی آگاهتر و هوشیارتر نسبت به وی دراین مسائل است ولی این را نیز می داند که ولی الله حکمی بدون حکمت و هدف نمی کند و درپس حکم وی مصالح و اهداف والاتر و برتری است. از این رو برپایه بینش و نگرش معرفت شناختی عمیق و بلند خویش اطاعت محض را از حضرت ابراهیم (علیه السلام) نشان می دهد. این ها نمونه ها و جلوه هایی از حج است که می توان در ایام حج به حاجیان آموخت و آنان را درمسیر کمالی جامعه عدالت محور و ولایت محور جهانی اسلام قرار داد. بی گمان فرجام جامعه ای که همچون اسماعیل از ولی امر خویش اطاعت می کند و بی اما و اگر، گردن را در اختیار ولی امر خویش قرار می دهد تا هرگونه که خواهد عمل کند، فرجامی نیک در دنیا و نعمت های اخروی در آخرت است.

حج هوشمند، رویکرد شایسته آینده

گردهمایی عظیم حج هر ساله فرصتی طلایی را برای خودسازی در اختیار امت

اسلامی قرار می دهد که بی نظیر است؛ علاوه بر نقش تحول فردی که حج ایفا می کند نمی توان از اثرات اجتماعی این حضور بی مانند آحاد امت اسلامی غافل شد. محیط اجتماع حج فرصتی است که باید از آن بهره گرفت؛ و رویکرد انفعالی و فاقد برنامه ریزی مناسب می تواند فرصت های بی مانندی را از میان ببرد. تجربه صاحب این قلم حاکی از آن است که حاضران در مراسم حج را می توان در سه لایه عمده گنجاند:

۱. آنانی که حضورشان در مراسم حج فقط برای انجام یکی از مناسک اسلامی و عمل به یکی از واجبات الهی است.

۲. کسانی که در این فرصت تحولی روحانی یافته و در مسیر زندگیشان دگرگونی جدی روی داده و از نظر زیست دنیوی دچار نوعی جهش کیفی شده و تصمیم می گیرند در مسیر قرب الهی حرکت نمایند.

۳. کسانی که تحول شخصیشان منشاء تحول اجتماعی شده و آنان پس از تحول روحی خود به مثابه پیامبران تحول و تعالی روحی اجتماعشان شده و به سفر در میان خلق با حق دست می یازند.

بخش اعظم حاجیان در زمره گروه نخستند که حج برای آنا صرفا عملی مناسکی است. گروهی نیز که البته قابل اندازه گیری نیست دچار تحولات روحی شده و از چند ساعت تا چند روز و بعضا ان شاءالله تا پایان عمر تحول روحیشان ادامه می یابد. تعدادی اندک نیز تحول خود را به جوامع خویش انتقال داده و برای خلق خدا در مسیر تحول انگیزه آفرینی کرده اند.

در میان این سه گروه، گروه نخست از لحاظ کمیت بالا-ترین ولی کیفیت پایین ترین است و گروه سوم از لحاظ کمی حائز کمترین کمیت ولی بالا-ترین کیفیت هستند. کسانی چون ناصر خسرو، ابن عربی، شریعتی و جلال آل احمد در این راستا منشاء اثراتی قابل تامل شده اند. از این رو سازمان ها و نهادهای دست اندرکار حج نظام اسلامی شایسته است رویکردهای نوینی را در جهت ارجحیت کیفیت بر

کمیت برگزینند؛ هر چند گام های ارزشمندی در این راستا برداشته شده است. به همین دلیل پیشنهاد می شود همان گونه که مفاهیمی چون قدرت هوشمند مطرح است پدیده و رویکرد حج هوشمند هم مورد توجه قرار گیرد و با اعزام هوشمند و ترکیبی از لایه های فوق البته با اهمیت بیشتر دادن به کیفیت اثرات اجتماعی حج را گسترش بخشیم. بی گمان این حرکت امواج تولایی و تبرایی عظیمی را ایجاد خواهد کرد و برائت از مشرکین را از شکل صوری فعلی به سمت حرکتی با کیفیت تر و ژرف تر در سطح جهان تبدیل خواهد کرد که ابتدا روشنفکران و سپس توده ها را متاثر خواهد ساخت.

قرآن و نقش محوری کعبه در هدایت جهانیان

کعبه، یکی از مهم ترین نمادهای دین اسلام است. هر چند که برخی با انتخاب دروغین هلال ماه می کوشند تا نماد دیگری را به عنوان نماد برتر و عالی اسلام قرار دهند، ولی هر مسلمان و غیرمسلمانی می داند که کعبه ای که هر روز مسلمانان چندین بار در برابر آن می ایستند و بدان سو نماز می خوانند، نماد اصلی و هویت بخش مسلمانی است. در آیات سوره بقره از جمله آیه ۱۴۴ آن، گزارشی از علاقه مندی شدید پیامبر (ص) برای انتخاب کعبه به عنوان قبله مسلمانان آورده شده است. پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) مدت ها در انتظار آن بود تا حکمی از سوی خداوند درباره تغییر قبله نازل شود؛ زیرا تغییر قبله افزون بر این که یکی از نشانه های پیامبر آخر زمان است، بیانگر هویت مستقل اسلام نسبت به شرایع یهودی و مسیحی نیز می باشد که قبله آنان بیت المقدس است.

هر آیین و دینی بر آن است که نمادهای خاص خود را داشته باشد تا عامل اشتراک پیروان و جدایی از دیگر پیروان شرایع و آیین ها باشد. در اسلام می توان نمادهای چندی را یافت که موجبات این هویت بخشی به امت اسلام می شود که از جمله آنها می توان به اذان، مسجد، کعبه، حج و مانند آن اشاره کرد.

البته مسلمانان در برخی از کشورهایی که با گروه های آیینی دیگر زندگی می کنند، می کوشند تا از طریق حجاب، کلاه و جامه خاص اسلامی، ریش و محاسن و مانند آن، خود را از دیگران متمایز سازند. شاید همین مسئله موجب شده است تا در بخش های دیگر نیز برای نمادسازی اقدام کنند؛ چنان که در مقابل نماد مسیحی صلیب و نماد یهودی ستاره داود (علیه السلام)، نماد هلال ماه را برگزیدند تا این گونه خود را از ملت ها و امت های دیگر جدا سازند.

کعبه، نماد هویتی اسلام

کعبه مهم ترین نماد و محوری ترین عامل هویت بخش برای مسلمانان است. در زمانی که مسلمانان در مکه زندگی می کردند، قبله ایشان بیت المقدس در فلسطین بود؛ زیرا خانه خدا، در آن زمان آکنده از بت های گوناگون بود که تا بیش از سیصد بت گزارش شده است. اگر مسلمانان به سمت کعبه نماز می گذاشتند متهم به پرستش بتان می شدند، افزون بر این که نمی توانستند هویت خود را به عنوان مسلمان از مشرکان جدا سازند.

اما زمانی که مسلمانان پس از هجرت بزرگ در مدینه گرد هم آمدند، آیین توحیدی مسلط بر شهر مدینه، یهودیت بود که به سوی بیت المقدس می ایستادند و عبادت می کردند. این جا بود که تفاوت میان مسلمانان و یهودیان از دست می رفت. از این رو، لازم بود تا هویت مستقل خود را باز یابند. نگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آسمان وحی و انتظار نزول حکم تغییر قبله، بیانگر جایگاه ارزشمند نماد هویت بخشی چون قبله است؛ زیرا وحدت قبله بیانگر وحدت در فکر و عمل است؛ این در حالی است که اسلام هر چند تصدیق کننده تورات است، ولی ناسخ آن نیز به شمار می آید؛ زیرا با نزول قرآن، اسلام پیامبران به کمال و تمامیت خود رسید. از سوی دیگر، شریعت موسوی که یهودیان به ظاهر پایبند آن هستند، تحریف شده و از مسیر خود نیز بیرون رفته است. از این رو هرگونه اشتراک، در زمانی که اسلام می

کوشید تعریف جدیدی از دین داری و توحید بیان کند می توانست موجب اغرای دیگران به جهل شود و توده های مردم نتوانند به جداسازی دو شریعت اقدام کنند در دام خطا و اشتباه افتند.

بنابراین معلوم است که تغییر قبله تنها یک امر عادی و معمولی نیست، بلکه از جایگاه بسیار مهم و اساسی برخوردار می باشد. همین مطلب را می توان از «تقلب وجه» پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهتمام وی به آن به دست آورد.

هر چند که از نظر اسلام، به هر جا رو شود، خداوند در همان سمت و روست، ولی قبله ای چون کعبه می تواند عامل اتحاد و وحدت امت اسلام شود.

علامه طباطبایی در ذیل آیه ۱۴۴ سوره بقره می نویسد: قبله قرار گرفتن خانه ای از خانه ها چون کعبه و یا بنائی از بناها چون بیت المقدس و یا سنگی از سنگ ها چون حجرالاسود، که جزء کعبه است، از این جهت نیست که خود این اجسام برخلاف تمامی اجسام دیگر، اقتضای قبله شدن را دارد، تا تجاوز از آن و نپذیرفتن اقتضای ذاتی آنها محال باشد و در نتیجه ممکن نباشد که حکم قبله بودن بیت المقدس دگرگون شود و یا لغو گردد، بلکه تمامی اجسام و بناها و جمیع جهات از مشرق و مغرب و جنوب و شمال و بالا و پائین، در نداشتن اقتضای هیچ حکمی از احکام، برابرند؛ چون همه ملک خدا هستند، پس خدا هر حکمی- که بخواهد و به هر قسم که بخواهد و در هر زمان که بخواهد- در آنها می راند و هر حکمی هم که بکند به منظور هدایت خلق و بر طبق مصلحت و کمالاتی است که برای فرد و نوع آنها اراده می کند، پس او هیچ حکمی نمی کند مگر به خاطر این که به وسیله آن حکم، خلق را هدایت کند؛ و خداوند هم جز به سوی آنچه که صراط مستقیم و کوتاه ترین راه به سوی کمال قوم و صلاح ایشان است، هدایت نمی کند. (المیزان، ج ۱، ص صفحه ۴۸۰)

خداوند در آیه ۱۱۵ سوره بقره به این نکته توجه داده است که تفاوتی میان جهتی با جهتی دیگر نیست و به هر سمت رو شود خداوند همان سمت است، ولی

انتخاب قبله برای نمازگزاردن برای ایجاد همان هویت و وحدت میان امت اسلام است.

کعبه، معبد توحید

در این که چرا کعبه به عنوان قبله امت اسلام انتخاب شده و از بیت المقدس قبله نخست عدول شده است، مطالب بسیاری گفته اند. اما با نگاهی به آیات قرآنی می توان دریافت که کعبه نخستین عبادتگاه موجود در زمین است. (آل عمران، آیه ۹۶ و نیز حج، آیه ۲۶) این خانه که پیش از ابراهیم (علیه السلام) و بر پایه برخی روایات حتی در زمان هبوط حضرت آدم (علیه السلام) برای قبله و عبادت انتخاب شده بود، در زمان حضرت ابراهیم (ع) با مشارکت فرزندش اسماعیل (علیه السلام) ساخته یا بازسازی شد. از برخی روایات استفاده می- شود که کعبه در عصر نوح هم بوده و در توفان هم از غرق آزاد شده است. (تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۴۹۵) علامه طبرسی با استفاده از واژه «یرفع» بر این باور است که خانه کعبه پیش از حضرت ابراهیم (علیه السلام) وجود داشته است و آن حضرت (علیه السلام) ماموریت داشته است تا با کمک فرزندش اسماعیل (علیه السلام) آن را نوسازی کند. (مجمع- البیان، ج ۱ و ۲، ص ۳۸۹)

به هر حال، خداوند حضرت ابراهیم (علیه السلام) را مامور کرد تا کعبه را به عنوان جلوه گاه توحید و یکتاپرستی بسازد یا بازسازی نماید (آل عمران، آیه ۹۶) و مردم را به عبادت پروردگار آن خانه بخواند. از آیه ۳ سوره قریش نیز بر می آید که همه انسان ها ماموریت دارند تا کعبه را به عنوان معبد توحید انتخاب کرده و پروردگار آن را بپرستند. هم چنین از آیاتی چون ۱۲۵ سوره بقره و ۳۵ و ۳۷ سوره ابراهیم و ۲۶ و ۲۹ و ۳۳ سوره حج بر می آید که این خانه، دارای قدمت تاریخی و کهن می باشد و یک اثر باستانی در عبادت انسان ها به شمار می آید. بنابراین، با نگاهی به تاریخ خانه خدا می توان دریافت که کعبه، نماد توحید و معبد یکتاپرستی در طول تاریخ بوده است. از این رو خداوند در آیات ۹۶ و ۹۷ سوره آل عمران آن را از آیات و نشانه های روشن برای هدایت جهانیان بر می شمارد؛ زیرا هر کسی با نگاهی به کعبه می

توانـد دریابـد که انسان به طور فطری خداپرست بوده و به عبادت خداوند یکتا در طول تاریخ می پرداخته است. همین جایگاه توحیدی کعبه است که برای آن احترام و حرمت ویژه ای در پیشگاه خداوند ایجاد نموده است (بقره، آیه ۱۲۵ و مائده، آیات ۲ و ۹۷) و هر کسـی اگر بخواهـد موجبات جلب رضایت الهی را فراهم آورد می توانـد با احترام و حرمت گذاری به کعبه این رضایت و خشنودی الهی را کسب کند.

(مائده، آیه ۲)

ویژگی های کعبه

کعبه افزون بر ویژگی های پیش گفته دارای اهمیت و ارزش دیگری نیز می باشد و آن امن بودن برای انسان ها است. خداوند در آیـه ۱۲۵ سـوره بقره، کعبـه را مکـانی امن برای انسـان هـا بر می شـمارد که جـان و جسم ایشـان در این مکـان در امنیت و آرامش است. به این معنا که کعبه از نظر تشـریعی و تکوینی از خصوصـیت امنیت بهره می برد. بنابراین، می توان گفت که هر کسـی کـه در کعبـه قرار می گیرد از نظر جسـمی در امنیـت و از نظر روحی در آرامش قرار می گیرد. البته آثـار این امنیت در پیرامون خـانه نیز یـافت می شود و کسـانی که در پیرامونش قرار می گیرنـد نیز از امنیت و آرامش جسم و جان و روح و روان بهره منـد می شونـد. از آیه ۱۲۵ سوره بقره برمی آیـد که خـانه خـدا، برای کسـانی که درآن جا حضور می یابنـد، مکان امنی است.

بنابراین هیـچ کس نمی تواند متعرض کسانی شود که درآن جا حتی به عنوان پناهندگی حضور یافته اند. (مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۳۸۳) از دیگر ویژگی هـای کعبه می توان به برکت اشـاره کرد خانه خداونـد براساس آیه ۹۶ سوره آل عمران، دارای برکت و خیر فراوان برای کسانی است که درآن جا حضور می یابند.

خیر و برکت به آن نعمت مادی و معنوی گفته می شود که آثار آن در زندگی بشر چیزی جز کمال نیست.

به این معنـا که انسـان از هر چیزی که به وی داده می شود به بهترین شـکل بهره می گیرد و آثـار آن درکمـال یـابی وی نقش اساسی ایفا می کند. این دسته از نعمت های

الهی به عنوان خیر و برکت شناخته می شوند. از دیگر ویژگی های کعبه می توان به لزوم نمازگزاران به سوی آن اشاره کرد. (بقره، آیه ۱۴۳ و تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۳۶، حدیث ۴۱۵) البته برای کسانی که درمکه هستند، مسجدالحرام قبله می شود که کعبه در وسط آن قراردارد و یا برای کسانی که در بیرون مکه هستند خود مکه قبله می شود که باز به سبب وجود کعبه درآن ناحیه و سمت است. (بقره، آیات ۱۴۴ و ۱۴۹ و ۱۵۰) همچنین کعبه نقش محوری درمناسک حج از جمله اطراف و قربانی به طرف آن دارد (حج، آیات ۲۹ و ۳۳) چنان که کعبه و جهت مسجدالحرام و مکه، درهر ذبح و کشتاری لازم است. بدین معنی که هرحیوانی را باید به سمت قبله ذبح کرد، درغیر این صورت آن ذبح، حرام می شود.

نام های کعبه

درقرآن برای کعبه نام های چندی گفته شده است. از جمله این که از آن «بیت» درآیاتی چون ۱۲۵ و ۱۲۷ و ۱۵۸ سوره بقره و ۹۷ سوره آل عمران و ۳ سوره قریش تعبیر شده است. بیت به معنای خدا است لذا از آن به خانه یاد می شود. نام دیگر آن «البیت حرام» است که به معنای خانه ای است که دارای حرمت و احترام است و می بایست قداست آن را حفظ کرد. (مائده آیات ۲ و ۹۷ و ابراهیم، ۳۷)

«البیت التعیق» به معنای خانه کهن و قدیمی و یا با ارزش است. خداوند درآیات ۲۹ و ۳۳ سوره حج از خانه کعبه به این نام یاد کرده است. چهارمین نامی که در قرآن برای کعبه بیان شده است. «بیت المعمور» است. که برخی از مفسران چون زمحشری مقصود از آن را کعبه دانسته اند (کشاف، ج ۴، ص ۴۰۸) و برخی آن را خانه درمقام قدس می دانند. پنجمین نام قرآنی کعبه، «بکه» است که در آیه ۹۶ سوره آل عمران به آن تعبیر شده است. بکه به معنای جایی است که ازدحام درآن می شود. از آن جایی که درهنگام طواف حاجیان در اطراف آن ازدحام می کنند، از خود خانه خدا و کعبه به بکه تعبیر شده است. (مفردات الفاظ قرآن کریم، ص ۱۴۰) از امام باقر

(ع) روایت شده که بکه همان موضع بیت است و مکه به اطراف حرم اطلاق می شود. (تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۷، حدیث ۹۶).

نقش هدایتگری کعبه

کعبه در آیین اسلام نقش های چندی را ایفامی کند که برخی از آن ها بیان شد. از جمله به نقش کعبه در نماز و حج و قربانی و ذبح اشاره شد. خداوند در آیه ۹۷ سوره مائده، کعبه و زیارت آن را عامل تقویت دین مردم و بهره مندی از دنیا می داند. در روایتی از معصوم (علیه السلام) آمده است: مقصود از «قیاما للناس» در آیه آن است که جامعه در دین و معاش و معاد خود از این زیارت و وجود کعبه بهره مند می شود.

(عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۷، حدیث ۹۶) از امام صادق (علیه السلام) روایت است که فرمود:

خداوند کعبه را قیام برای دین و معیشت مردم قرار داده است. (عیاشی:، حدیث ۲۱۱) بنابراین می توان گفت که کعبه تنها در زندگی معنوی انسان ها نقش ایفا نمی کند بلکه در زندگی مادی و دنیوی آنان نیز نقش حیاتی و اساسی دارد.

از آیات سوره فیل و قریش نیز این معنا حاصل می شود که چگونه کعبه وسیله اتحاد و اعتبار قریش شده و امنیت سفرهای تجاری آنان را موجب شده و عاملی در کسب معنویت و درآمد برای ایشان است. بنابراین، نقش کعبه را نمی توان تنها در حوزه معاد و معنویت خلاصه کرد. البته مهم ترین نقشی که قرآن برای کعبه بیان کرده است، همان نقش هدایتی کعبه برای جهانیان است. خداوند در آیاتی از جمله ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۵۰ سوره بقره و ۹۶ سوره آل عمران، به نقش هدایتی کعبه برای همه جهانیان اشاره کرده است. از این آیات می توان این را به دست آورد که هرکسی هدایت راستین و خط مستقیم کمال را بخواهد می بایست به کعبه به عنوان مهم ترین وسیله هدایتی توجه پیدا کند.

توده های مردم که از آنان به ناس تعبیر می شود می توانند در کنار کعبه و یا با قصد آن در مسیر توحیدی قرار گیرند و از پراکندگی و شکار دشمنان دین شدن در امان مانند. از این رو در آیه ۱۲۵ سوره بقره، از خانه خدا به عنوان محل اجتماع و

بازگشت پی درپی مردم یاد شده است. بی گمان دیده اید که گله های گوسفند در صحرا پراکنده اند و هنگامی که چنین هستند در دام دشمن قرار می گیرند و گرگها، آنها را جداگانه می درند، ولی وقتی اجتماع می کنند، هیبت اجتماع آنان، دشمنان را هراسان کرده و می پراکند و امنیت جسم و جان و آرامش روح و روان را برای ایشان به ارمغان می آورد. نقشی که کعبه برای توده های مردم ایفا می کند چنین نقشی است که اجازه نمی دهد تا گرگان دین و ایمان ایشان را بربایند و بدرند. حضور توده های مردم در مکه موجب می شود تا فرهنگ درست زندگی را بیاموزند و آداب آن را بشناسند و طهارت جسم و جان خود را با تعامل با دیگران یاد بگیرند و توانایی انجام عبادت درست را به دست آورند. (بقره، آیه ۱۲۵ و حج، آیه ۲۶) از این رو عمران واقعی در بیت معمور با حضور حاجیان که قصد طهارت و پاکی و کمال دارند، تحقق می یابد. (طور، آیات ۱ و ۲ و کشاف، ج ۴، ص ۴۰۸)

هرانسانی می تواند در زمان اعتکاف و وقوف مدت کوتاه دراین محیط، از فرهنگ های گوناگون، اطلاعات مفید و کارآمد به دست آورد و خود را به سوی کمال و تعالی بهتر و بیش تر بکشاند. حضور در اجتماع توده های مردمی و انجام کارهایی چون طواف و رکوع و سجود، آموزش عملی عبادت و زندگی اجتماعی و بهره مندی از دانش ها و تجربیات یکدیگر و دستگیری از دیگران است. این مطلبی است که می توان از آیه ۱۲۵ سوره بقره به دست آورد. به هرحال، کعبه تنها نشانه ای کوچک برای بشر نیست بلکه نمادی بزرگ از خداوند بزرگ و یکتاست تا آدمی راه گم نکند و هدایت راستین را در کنار آن و به سوی مقصد یگانه بیابد.

حج، رستاخیز امت اسلامی

کلمه حج و عناوین مناسک حج خود گویای محتوای والای این فریضه الهی پر راز و رمز و آکنده از اشاره و کنایه است. حج این لفظ کوتاه و خوش آهنگ که به معنای آهنگ و عزم و تصمیم است، معنایی به بلندای تاریخ معنوی بشر دارد.

تاریخ معنوی ای که نظام بخش زندگی اجتماعی- سیاسی جامعه انسانی بر محور حق و عدل است. حج که در یک نگرش کلی از عناصر تامل و تدبر و تفکر و حرکت و تلاش و پیکار ترکیب یافته، دارای اشاراتی جامع و فراگیر به سنن جاری پروردگار در تکوین و تشریع است. زبان حج، زبان سمبولیک است و اعمال آن حکایتگر و تجسم بخش تاریخ انبیا و نشان دنیا و نشان آخرت می باشد. حج این فریضه رمزوار و اشارت شعار، از زوایای گوناگون و با دیدهای متفاوت از سوی نویسندگان و تحلیلگران از لحاظ" فردی و اجتماعی"،" عبادی و سیاسی"،" اجتماعی و نظامی" و" بین المللی و جهانی" مورد بحث و تحلیل قرار گرفته است که پاره ای نسبتا جامع و پاره ای تک بعدی است.

آنچه در تحلیل های یک سویه، از آن غفلت شده است، جامعیت حیرت انگیز و احیانا متناقض نمای حج است که زهد گرایان عبادت پیشه خسته از دنیا، اجتماع و سیاست را از یک جنبه اش غافل می سازد و سیاست پیشگان و دست اندرکاران اداره جوامع اسلامی را از جنبه دیگرش. حج ضمن اینکه عملی است عبادی، سیاسی نیز هست. مسلمانان با ملیت ها و رنگ ها و زبان های مختلف از سراسر این کره خاکی در یکجا جمع شده و همگی یک شعار سر داده و یک هدف را دنبال می کنند. بنابراین می توان حج را رستاخیز اسلامی نام نهاد، حج با توجه به گستردگی ابعاد و ویژگی خاصش از اسرار باطنی فراوانی برخوردار است به طوری که هیچ یک از اعمال دیگر به آن گستردگی نبوده و باطن هیچ یک به باطن حج نمی رسد. اینک که پرده های دو رویی و حیله های رنگارنگ دشمنان کنار رفته است و امت اسلامی دسیسه های دشمنان را به یقین رسیده است، اجتماع بزرگ حج می تواند پیوند مبارکی بین امت اسلامی باشد.

امتی که فراتر از شیعه و سنی یا مذاهب مختلف و گذشته از تفکرات سیاسی دارای دشمن واحدی است که اصل تفکر اسلامی را هدف قرار داده است. یکی از مهمات فلسفه حج در بیان بنیانگذار کبیر انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی

رضوان الله تعالی علیه، ایجاد تفاهم و تحکیم برادری میان مسلمانان است که در بیانات و پیام های مقام معظم رهبری نیز به نوع دیگری تجلی یافته است. حضور در کعبه به معنای قبول" توحید- مرکزی" و نفی همه شرک پرستی های ظاهری و باطنی و پرهیز از بت های خود تراشیده است و چه خوب است که بت بزرگ تفرقه که دشمنان برای خیل عظیم مسلمانان تراشیده اند تا آسوده به غارت منابع انسانی و سرمایه های مادی آنان مشغول شوند، در اجتماع معنادار حج شکسته شود و این شکسته شدن باید با آگاهی و همدلی عمومی مسلمانان در سراسر دنیا همراه باشد.

تعابیر امام بزرگوار خمینی کبیر در این زمینه، همواره ماندگار است که می گفت:

" بت بزرگ باید شکسته شود، هر چه باشد ..." و چه بتی بدتر و خطرناک تر از طاغوت ها در طول تاریخ، مگر مستکبران زمان ما که شمشیرها را برای نابودی وفاق مسلمانان از رو بسته اند، بت های بزرگی نیستند که فرعون وار فریاد خدایی سر می دهند و جهانیان را به طاعت و کرنش و پرستش خویش می خوانند و با زر و زور و تزویر، خود را به آنان تحمیل می نمایند؟ چگونه باید بر این بت ها فایق آمد؟ جز با همبستگی و مشارکت عمومی مسلمانان و کنار نهادن اختلاف های کلامی و فقهی و تفرقه های دیگر ساخته؟ فجایع هر روزه در عراق برای کمتر کسی جای تردید باقی گذاشته است که دشمن، اصل اسلام را هدف قرار داده است و حمایت ظاهری از چند کشور و جناح خاص سیاسی نباید گروه های مختلف را فریب دهد. اما در این بین عدم تنبه سران برخی کشورها هنوز برای مسلمانان جهان عجیب است. غفلتی مرموز که باید به صورت ریشه ای به آن پرداخت. غفلتی که به قیمت خون هزاران زن و کودک بی گناه در فلسطین و عراق و افغانستان و پاکستان تمام می شود.

حج؛ مظهر عزت و عظمت امت اسلامی در اندیشه امام خمینی" ره" حج کانون معارف الهی، پیام آور طرح و تأسیس جامعه ای به دور از رذایل مادی و معنوی، تجلی و تکرار همه صحنه های عشق آفرین زندگی یک انسان و یک جامعه متکامل در دنیاست. ایشان سفر حج را سفر به سوی خدای تبارک و تعالی دانسته که" برای

نزدیک شدن و اتصال انسان به صاحب خانه است، حج تنها حرکات و اعمال و لفظها نیست و با کلام و لفظ و حرکت خشک، انسان به خدا نمی رسد؛ حج کانون معارف الهی است که از آن محتوای سیاست اسلام را در تمامی زوایای زندگی باید جستجو نمود و مناسک حج مناسک زندگی است و از آنجا که جامعه امت اسلامی از هر نژاد و ملیتی باید ابراهیمی شود تا به خیل امت محمد (ص) پیوند خورد و یکی گردد و ید واحده شود، حج تنظیم و تمرین و تشکل این زندگی توحیدی است. نوشته حاضر به لحاظ اهمیت سیاسی این فریضه الهی به رشته تحریر در آمده و در آن کوشیده شده به آیات قرآن کریم و سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه معصومین (ع) به عنوان مبنای دیدگاه امام خمینی (ره) اشاره شود تا بر غنای آن افزوده گردد. در گام اول به بررسی بعد سیاسی و اجتماعی حج که یکی از ویژگیهای حج ابراهیمی و چه بسا از منظر امام بر ابعاد دیگر نیز غلبه داشته، می پردازیم.

حج در حیات سیاسی و اجتماعی مسلمانان، بلکه در سرنوشت بشر نقشی بسیار ارزنده دارد. نخستین خانه ای که برای مردم بنا گردیده و مشعل هدایت انسان خوانده شده، کعبه است. امام خمینی (ره) با توجه به این مسئله می فرماید:" یک همچو مجلس هایی که اسلام درست کرد مثل حج هیچ قدرتی نمی تواند درست کند؛ هیچ قدرتی، همه ممالک اسلامی و سران ممالک اسلامی جمع بشوند که نیم میلیون جمعیت را یک جایی ببرند نخواهند موفّق شد ... این اجتماعات، اجتماعات سیاسی است. باید در این اجتماعات گویندگان و نویسندگان همه بلاد مسلمین در آنجا مسائل اسلام را مسائل بلاد مسلمین، گرفتاری هایی که دارند، مسلمین از دست کی گرفتاری دارند و آن باید چه بکند، دولتهایی که با مسلمین چه می کنند با او چه بکند کوشش کنند" و یا در جای دیگر می فرمایند:" در حج باید بررسی از اوضاع مسلمین در هر سال بشود که مسلمین در چه حال هستند. این سفر حج برای این مسائل بوده است، برای قیام ناس بوده است، برای این بوده است که مسلمین مشکلات مسلمین را درک کنند و در رفعش کوشش کنند"

حج عرصه نمایش و سنجش استعدادها و توان مادی و معنوی مسلمانان است و از اینجا است که استمرار و قوام دین بر قیام کعبه پیوند می خورد. امام صادق ع) می فرماید:" دین پیوسته برپا خواهد بود تا زمانی که کعبه پابرجاست". از این رو دشمنان اسلام می کوشند تا اجتماع با عظمت مسلمانان را در مراسم حج کم رنگ و آن را از محتوای عالی سیاسی اجتماعی خالی کنند و آثار مهم و نقش عظیم آن را در عزّت بخشیدن به امت و استحکام دین الهی بی ثمر سازند.

قرآن کریم در دعوت مردم به حج، فلسفه آن را چنین بیان می دارد:" لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلى ما رَزَقَهُمْ ... یعنی حج گزاران از هر نقطه عالم بیایند تا بر منافع خودشان گواه باشند و در روزهای معینی یاد خدا بکنند. پس فلسفه حج این است که حاجیان در این کنگره عظیم شرکت کنند و بر منافع خود شاهد باشند. درباره این آیات نکاتی قابل ذکر است:

۱) طبق این آیه حج عملی چند بعدی است: عبادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و ... تنها یک عمل عبادی صرف نیست.

۲) شهادت بر منافع در این آیه کریمه نه تنها در مقابل یاد خدا آمده، بلکه مقدم ذکر شده است و از این تقدیم به نظر می آید که بُعد غیر عبادی حج بیش از بعد عبادی آن مورد توجه قرار گرفته و اهمیت دارد و این در حالی است که بعد عبادی حج در مقابل اعمال دیگر عبادی عظمت بسیار بزرگ دارد. چنانکه حضرت امام (ره) در این مورد می فرماید:" فریضه حج در میان فرایض از ویژگی خاص برخوردار است و شاید جنبه سیاسی و اجتماعی آن بر جنبه های دیگرش غلبه داشته باشد با آنکه جنبه عبادی اش نیز ویژگی خاص دارد"" باید بدانند که حج ابراهیمی، محمدی (صلی الله علیه و آله و سلم) سال هاست غریب و مهجور است، هم از جهات" معنوی و عرفانی" و هم از جهات" سیاسی و اجتماعی". و حجاج عزیز تمامی کشورهای اسلامی باید بیت خدا را در همه ابعادش از این غربت درآورند، اسرار عرفانی و معنویش به عهده عرفای غیر محجوب. و ما اینک با بعد سیاسی و اجتماعی آن سر و کار داریم که

باید گفت فرسنگها از آن دوریم. ما مأمور به جبران مافات هستیم. این کنگره سراپا سیاست که به دعوت ابراهیم و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) برپا می شود و از هر گوشه دنیا و از هر فجّ عمیق در آن اجتماع می کنند، برای منافع ناس است و قیام به قسط است و در ادامه بت شکنی های ابراهیم و محمد است و طاغوت شکنی ها و فرعون زدودن های موسی است، و کدام بت به پایه شیطان بزرگ و بتها و طاغوتهای جهانخوار می رسد که همه مستضعفان جهان را به سجده خود و ستایش خویش فرا خوانند و همه بندگان آزاد خدای تعالی را بنده فرمانبردار خویش دانند

بخشی از اسرار عرفانی حج در اندیشه امام خمینی (ره)

سفر حج ... سفر تحصیل دنیا نیست سفر الی الله است. شما دارید به طرف خانه خدا می روید. تمام اموری که دارید انجام می دهید به طور الوهیت باید انجام بدهید. سفرتان از اینجا که شروع می شود «وفد» الی الله است، سفر به سوی خدای تبارک و تعالی است. باید همانطوری که مسافرین الی الله مثل انبیا (علیهم السلام) و بزرگان از دین ما مسافرتشان الی الله در تمام زمان حیاتشان بوده است و یک قدم تخلف نمی کردند از آن چیزی که برنامه وصول الی الله بوده است، شما هم الان «وفود» الی الله دارید می روید. شما در آنجا که می روید، در میقات که می روید لبیک به خدا می گویید، یعنی تو دعوت کردی و ما اجابت. مبادا یک عملی انجام بدهید که خدای تبارک و تعالی بفرماید که خیر، شما را من قبول ندارم برای اینکه شما اسلامی نیستید ... این سفرالهی را شما می روید رجم شیطان می کنید. اگر چنانچه خدای نخواسته خودتان از جنود شیطان باشید رجم خودتان را هم می کنید. شما باید رحمان بشوید تا رجمتان رجم رحمان و جنود رحمان به شیطان باشد. (صحیفه نور/ ۲۳۷/ ۹)

ضرورت نفی شریک در همه مراتب

لبیک های مکرر از کسانی حقیقت دارد که ندای حق را به گوش جان شنیده و به دعوت الله تعالی به اسم جامع جواب می دهند. مسئله، مسئله حضور در محضر

است و مشاهده جمال محبوب، گویی گوینده از خود دراین محضر بیخود شده و جواب دعوت را تکرار می کند و دنباله آن، سلب شریک به معنای مطلق آن می نماید که اهل الله می دانند نه شریک در الوهیت فقط، گرچه سلب شریک در آن نیز شامل همه مراتب تا فنای عالم درنظر اهل معرفت است و حاوی جمیع فقرات احتیاطی و استحبابی است مثل «الحمد لک والنعمه لک» و حمد را اختصاص می دهد به ذات مقدس، همچنین نعمت را، و نفی شریک می کند، و این نزد اهل معرفت غایت توحید است و به این معناست که هر حمدی و هر نعمتی که در جهان هستی تحقق یابد حمد خدا و نعمت خداست

بدون شریک و درهر موقف و مشعری و وقوف و حرکتی و سکون و عملی، این مطلب و مقصد اعلی جاری است و خلاف آن، شرک به معنای اعم است که همه ما کور دلان به آن مبتلا هستیم ... لبیک های شما جواب دعوت حق تعالی باشد و خود را محرم برای وصول به آستانه محضر حق تعالی نمایید و لبیک گویان برای حق، نفی شریک به همه مراتب کنید و از «خود» که منشأ بزرگ شرک است به سوی او (جل وعلی) هجرت نمایید و امید است برای جویندگان، آن مدتی که دنبال هجرت است حاصل آید و اجری را که علی الله است دریافت نمایند و اگر جهات معنوی به فراموشی سپرده شود گمان نکنید که بتوان از چنگال شیطان نفس رهایی یابید و تا در بند خویشتن خویش و هواهای نفسانی خود باشید نمی توانید جهاد فی سبیل الله و دفاع از حریم الله نمایید. (صحیفه نور// ۹۱/ ۴۴- ۲۴)

امام خمینی (ره) می فرمایند: مسئله قربانی فرزند یک باب است که به حسب البته دید نوع بشر مسئله مهمی است لکن آن چیزی که مبدا این عمل می شود آن چیزی که مقابله ما بین پدر و پسر را در آن جا متحقق می کند، این یک مسائل قلبی و روحی و معنوی است. فوق این مسائلی که ماها می فهمیم، ما همه می گوییم که ایثار کرد، قربانی کرد و واقعا این طور بوده است، خوب مهم هم هست لکن آیا درنظر ابراهیم (ع) هم ایثار بوده است؟ ابراهیم هم در نظرش این بوده است که حالا

یک چیزی، تحفه ای می برد پیش خدا؟ اسماعیل هم سلام الله علیه در نظرش بوده که یک جانفشانی دارد می کند برای خدا؟ یا مسئله این نیست، این مسئله ای است که تا نفسانیت انسان است، خودیت انسان هست، ایثار اسمش هست من ایثار می کنم در راه خدا فرزندم را، من ایثار می کنم در راه خدا جان خودم را، این برای ما مهم است، و زیاد مهم است، (اما) برای ابراهیم مسئله این، ایثار نیست.

ابراهیم خودی نمی بیند تا ایثاری کرده باشد، اسماعیل خودی نمی بیند تا ایثار کرده باشد ایثار این است که من هستم و تو هستی و عمل من و برای تو و ایثار. این درنظر بزرگان اهل معرفت و اولیای خدا شرک است درعین حالی که درنظر ما کمال بزرگی است، ایثار بزرگی است. صحیفه نور/ ۴۵/ ۹۱ امام خمینی: حج؛ فریاد توحید و مبارزه با طاغوت

معنویت یعنی توجه به باطن و اصل یک امر و این مهم در مکتب امام یک شاخصه اصولی و اساسی است. امام فریادگر معنویتی بود که نه تنها ایران را بلکه تمام مسلمین و حتی همه مستضعفین عالم را به سعادت برساند. اما در سخنان خویش همواره انسانها را به فطرت توحیدی خویش رهنمون می ساختند و راه سعادت را توجه به معنویات می دانستند. یکی از مواردی که به خوبی می توان این مهم را در سخنان امام پیدا کرد، پیامهای ایشان به مراسم حج است. امام با احیای مراسم برائت از مشرکین معنای تازه ای به حج بخشیدند و اجتماع عظیم حجاج را از انفعالی مرگ بار خارج نمودند. ایشان در پیامی به حجاج مرقوم داشتند:" (اسلام) دین فطرت و رهایی بخش از قید و بندهای طبیعت و وسواس شیاطین جنّ و انس در نهان و ظاهر است و دینِ سیاستِ مُدُن و راهنمای صراط مستقیمِ لا شرقیه و لا غَربیه است. دینی است که عباداتش توأم با سیاست، و سیاستش عبادت است.

اکنون که مسلمین کشورهای مختلف جهان به سوی کعبه آمال و حج بیت اللّه رو آورده ...

مسلمانان مبعوث از قِبَل خداوند تعالی باید علاوه بر محتوای عبادی، از

محتوای سیاسی و اجتماعی آن بهره مند شوند، و به صِرْف صورت قناعت نکنند.

همه کس می داند که برپا نمودن چنین کنگره عظیمی برای هیچ مقامی و هیچ دولتی امکان پذیر نیست. و این امر خداوند متعال است که این گردهمایی بزرگ را فراهم آورده، مع الأسف مسلمین در طول تاریخ نتوانستند از این نیروی آسمانی و کنگره اسلامی استفاده شایانی به نفع اسلام و مسلمین بنمایند". به صراحت اشاره معنویت و باطن حج و نیز خروج حاجیان از سکون و انفعال در کلام امام دیده می شود.

همچنین مسلمین را این گونه به جنبه های معنوی و متعالی حج توصیه می کنند:

" این پدرِ توحید و بت شکنِ جهان (حضرت ابراهیم) به ما و همه انسانها آموخت که قربانی در راه خدا، پیش از آنکه جنبه توحیدی و عبادی داشته باشد، جنبه های سیاسی و ارزشهای اجتماعی دارد. به ما و همه آموخت که عزیزترین ثمره حیات خود را در راه خدا بدهید و عید بگیرید. خود و عزیزان خود را فدا کنید، و دین خدا را و عدل الهی را برپا نمایید، این بت شکن و فرزند عزیزش، بت شکن دیگر، سید انبیا، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم به بشریت آموختند که بتها هر چه هست باید شکسته شود؛ و کعبه، که امّ القُری است، و آنچه از آن بسط پیدا کرده تا آخرین نقطه زمین، تا آخرین روز جهان، باید از لوث بتها تطهیرشود، بت هر چه باشد، چه هیاکل، چه خورشید، چه ماه، و چه حیوان، و انسان. و چه بتی بدتر و خطرناکتر از طاغوتهای در طول تاریخ از زمان آدم صفی اللّٰه، تا ابراهیم خلیل اللّٰه، تا محمد حبیب اللّٰه- صلی اللّٰه علیهم و آلهم اجمعین- تا آخر الزمان که بت شکن آخر از کعبه ندای توحید سر دهد.

مگر ابرقدرتهای زمان ما بتهای بزرگی نیستند که جهانیان را به اطاعت و کرنش و پرستش خود می خوانند، و با زور و زر و تزویر خود را به آنان تحمیل می نمایند؟

کعبه معظّمه یکتا مرکز شکستن این بتهاست. ابراهیم خلیل، در اول زمان، و حبیب خدا و فرزند عزیزش مهدی موعود- روحی فداه- در آخر زمان، از کعبه ندای

توحید سـردادند و می دهند". حضرت امام مبارزه با استکبار را امری می داند که با توحید به هم تنیده هستند و به مسلمین این نکته را گوشـزد می کنـد که نمی توان در کنار خانه خدا و مرکز توحید بود، ولی در مورد زورگویان عالم بی تفاوت ماند که این امر منقصتی در توحیـد و نیز در مراسم حـج است. حضـرت امام اصل بنای کعبه را برای توحیـد و ظلم ستیزی می داند و با اشاره به آیات قرآن به حجاج می فرماید:

" بیت اللّه الحرام، اول بیتی است که برای" ناس" بنا شـده. بیت همگانی است. هیـچ شخصـیتی و هیچ رژیمی و هیچ طایفه ای حـق تقـدم در آن را نـدارد. اهـل بـادیه و صحرانشـینان و خـانه بـه دوشـان بـا عاکفـان کعبـه و شهرنشـینان و دولتمردان در آن یکسانند. این بیت معظم برای ناس بنا شده، و برای قیام ناس و نهضت همگانی، و برای منافع مردمی. و چه نفعی بالاتر و والاتر از آنکه دست جبـاران جهـان و سـتمگران عـالم از سـلطه بر کشورهـای مظلوم کوتـاه شود، و مخازن عظیم کشورها برای مردم خود آن کشورها باشد. بیتی که برای قیام تأسیس شده است، آن هم قیام ناس و للناس، پس باید برای همین مقصد بزرگ در آن اجتمـاع نمود، و منـافع نـاس را در همین مواقف شـریف تأمین نمود، و رمی شـیاطین بزرگ و کوچک را در همین مواقف انجام داد".

و یا با صـراحت بیشتر عنوان می دارنـد:" مسـلماً روح و پیام حج چیز دیگری غیر از این نخواهد بود که مسـلمانان، هم دسـتور العمل جهاد با نفس را بگیرنـد و هم برنامه مبارزه با کفر و شـرک را". به هر حال اعلان برائت در حـج، تجدید میثاق مبارزه و تمرین تشـکل مجاهدان برای ادامه نبرد با کفر و شـرک و بت پرسـتها است و به شـعار هم خلاصه نمی شود که سـرآغاز علنی سـاختن منشور مبـارزه و سازمانـدهی جنود خـدای تعالی در برابر جنود ابلیس و ابلیس صـفتان است و از اصول اولیه توحیـد به شمـار می رود و اگر مسـلمانان در خـانه ناس و خانه خـدا از دشـمنان خـدا اظهار برائت نکننـد، پس در کجا می تواننـد اظهار نمایند؟ و اگر حرم و کعبه و مسجد و محراب، سنگر و پشتیبان سربازان خدا و مدافعان حرم و حرمت انبیا نیست، پس مأمن و

پناهگـاه آنـان در کجـاست؟" امام در جای جای پیامهای خود به حجاج به این مطالب تاکیـد کرده و تنها به این امر اکتفا نمی کند بلکه از حجاج می خواهد هر کدام حامل این پیامهای توحیدی برای ملتهای کشور خود باشند.

حج؛ مظهر عزت و عظمت امت اسـلامی در اندیشه امام خمینی" ره" حج کانون معارف الهی، پیام آور طرح و تأسـیس جامعه ای به دور از رذایـل مـادی و معنوی، تجلی و تکرار همه صـحنه های عشق آفرین زنـدگی یک انسان و یک جامعه متکامل در دنیاست. ایشان سـفر حج را سـفر به سوی خدای تبارك و تعالی دانسته که" برای نزدیک شدن و اتصال انسان به صاحب خانه است، حج تنها حرکات و اعمال و لفظها نیست و با کلام و لفظ و حرکت خشک، انسان به خدا نمی رسد؛ حج کانون معارف الهی است که از آن محتوای سیاست اسـلام را در تمامی زوایای زنـدگی بایـد جسـتجو نمود و مناسک حـج مناسک زندگی است و از آنجا که جامعه امت اسلامی از هر نژاد و ملیتی باید ابراهیمی شود تا به خیل امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پیونـد خورد و یکی گردد و یـد واحـده شود، حج تنظیم و تمرین و تشـکل این زندگی توحیدی است. نوشـته حاضـر به لحاظ اهمیت سیاسـی این فریضه الهی به رشته تحریر در آمده و در آن کوشیده شده به آیات قرآن کریم و سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه معصومین (علیهم السلام) به عنوان مبنای دیدگاه امام خمینی (ره) اشاره شود تا بر غنای آن افزوده گردد. در گام اول به بررسـی بعـد سیاسـی و اجتماعی حـج که یکی از ویژگیهای حـج ابراهیمی و چه بسا از منظر امام بر ابعاد دیگر نیز غلبه داشته، می پردازیم.

حج در حیات سیاسـی و اجتماعی مسلمانان، بلکه در سرنوشت بشر نقشی بسیار ارزنده دارد. نخستین خانه ای که برای مردم بنا گردیده و مشعل هدایت انسان خوانده شده، کعبه است. امام خمینی (ره) با توجه به این مسئله می فرماید:" یک همچو مجلس هایی که اسـلام درست کرد مثل حـج هیـچ قدرتی نمی تواند درست کند؛ هیچ قدرتی، همه ممالك اسـلامی و سـران ممالك اسلامی جمع بشوند که نیم میلیون جمعیت را یک جایی ببرند نخواهند موفّق شد ... این اجتماعات،

اجتماعات سیاسی است. باید در این اجتماعات گویندگان و نویسندگان همه بلاد مسلمین در آنجا مسائل اسلام را مسائل بلاد مسلمین، گرفتاری هایی که دارند، مسلمین از دست کی گرفتاری دارند و آن باید چه بکند، دولتهایی که با مسلمین چه می کنند با او چه بکند کوشش کنند" و یا در جای دیگر می فرمایند:" در حج باید بررسی از اوضاع مسلمین در هر سال بشود که مسلمین در چه حال هستند. این سفر حج برای این مسائل بوده است، برای قیام ناس بوده است، برای این بوده است که مسلمین مشکلات مسلمین را درک کنند و در رفعش کوشش کنند"

حج عرصه نمایش و سنجش استعدادها و توان مادی و معنوی مسلمانان است و از اینجا است که استمرار و قوام دین بر قیام کعبه پیوند می خورد. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:" دین پیوسته برپا خواهد بود تا زمانی که کعبه پابرجاست". از این رو دشمنان اسلام می کوشند تا اجتماع با عظمت مسلمانان را در مراسم حج کم رنگ و آن را از محتوای عالی سیاسی اجتماعی خالی کنند و آثار مهم و نقش عظیم آن را در عزّت بخشیدن به امت و استحکام دین الهی بی ثمر سازند.

قرآن کریم در دعوت مردم به حج، فلسفه آن را چنین بیان می دارد:" لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلى ما رَزَقَهُمْ ... یعنی حج گزاران از هر نقطه عالم بیایند تا بر منافع خودشان گواه باشند و در روزهای معینی یاد خدا بکنند. پس فلسفه حج این است که حاجیان در این کنگره عظیم شرکت کنند و بر منافع خود شاهد باشند. درباره این آیات نکاتی قابل ذکر است:

۱) طبق این آیه حج عملی چند بعدی است: عبادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و ... تنها یک عمل عبادی صرف نیست.

۲) شهادت بر منافع در این آیه کریمه نه تنها در مقابل یاد خدا آمده، بلکه مقدم ذکر شده است و از این تقدیم به نظر می آید که بُعد غیر عبادی حج بیش از بعد عبادی آن مورد توجه قرار گرفته و اهمیت دارد و این در حالی است که بعد عبادی حج در مقابل اعمال دیگر عبادی عظمت بسیار بزرگ دارد. چنانکه حضرت امام

(ره) در این مورد می فرماید:" فریضه حج در میان فرایض از ویژگی خاص برخوردار است و شاید جنبه سیاسی و اجتماعی آن بر جنبه های دیگرش غلبه داشته باشد با آنکه جنبه عبادی اش نیز ویژگی خاص دارد"" باید بدانند که حج ابراهیمی، محمدی (صلی الله علیه و آله و سلم) سال هاست غریب و مهجور است، هم از جهات" معنوی و عرفانی" و هم از جهات" سیاسی و اجتماعی". و حجاج عزیز تمامی کشورهای اسلامی باید بیت خدا را در همه ابعادش از این غربت درآورند، اسرار عرفانی و معنویش به عهده عرفای غیر محجوب. و ما اینک با بعد سیاسی و اجتماعی آن سر و کار داریم که باید گفت فرسنگها از آن دوریم. ما مأمور به جبران مافات هستیم. این کنگره سراپا سیاست که به دعوت ابراهیم و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) برپا می شود و از هر گوشه دنیا و از هر فجّ عمیق در آن اجتماع می کنند، برای منافع ناس است و قیام به قسط است و در ادامه بت شکنی های ابراهیم و محمد است و طاغوت شکنی ها و فرعون زدودن های موسی است، و کدام بت به پایه شیطان بزرگ و بتها و طاغوتهای جهانخوار می رسد که همه مستضعفان جهان را به سجده خود و ستایش خویش فرا خوانند و همه بندگان آزاد خدای تعالی را بنده فرمانبردار خویش دانند.

مجلس ۷۸ حسد و اثرات سوء آن.

حسادت و کینه توزی، یکی از صفات زشت و خانمان براندازیست که صاحب آن، طعم خوش زندگی را نچشیده، شب و روز در آتش شعله ور آن می سوزد.

خدا نکند کسی گرفتار این خصلت بد و بدبخت کننده باشد، زیرا حسود هیچ وقت، آرامش ندارد به کارهای خطرناک و هولناک دست می زند، اگر نتواند خود را کنترل کند، به کارهای هراسناکی، را پیش می آورد که آن سرش ناپیداست.

خداوند متعال در سوره فلق به پیامبرش دستور می دهد، از شر چند گروه، به او پناه ببرد از جمله حسودهاست.

حسد از منظر آیات قرآن

یکی از عمده ترین عوامل تخریب و فساد در جهان، تخریب و فسادی است که از ناحیه افراد حسود نشأت می گیرد و بدون شک ارتکاب هر گناهی برای تأمین یکی از خواسته های نفسانی است.

بعد از فرود آمدن جد بزرگوارمان آدم علیه السلام به روی زمین، زندگی نوپا با شرایط عادی، شروع شد و سنگ بنای بعضی از کارهای ناشایست هم، وسیله برخی از اولادش گذاشته شد که از جمله آنها قتل ناحق بود که وسیله پسر بزرگش قابیل، پایه گذاری شد که نتیجه اش، هرتعداد قتل ناحق، اتفاق افتد طبق بعض روایات، نصف گناه آن در نامه عمل او ثبت می گردد.

لذا قرآن حسادت را عامل نخستین قتلی که در روی کره زمین رخ داده است، معرفی کرده و در مورد آن در سوره مائده- ۳۲- ۲۷ چنین می فرماید:

۱- «وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قالَ إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (مائده ۲۷)

«داستان دو فرزند آدم را به حق بر آنها بخوان هنگامی که هر کدام عملی برای تقرب به پروردگار انجام دادند، اما از یکی پذیرفته شد و از دیگری قبول نشد و او گفت به خدا سوگند تو را خواهم کشت (دیگری) گفت: به درستی که خداوند از پرهیزکاران می پذیرد» ۲۸ اگر تو برای کشتن من، دست دراز کنی، من هرگز به قتل تو دست نمی گشایم، چون از پروردگار جهانیان می ترسم! ۲۹ من می خواهم تو با گناه من و خودت (از این عمل) بازگردی (و بار هر دو گناه را به دوش کشی)؛ و از دوزخیان گردی.

و همین است سزای ستمکاران! ۳۰ نفس سرکش، کم کم او را به کشتن برادرش ترغیب کرد؛ (سرانجام) او را کشت؛ و از زیانکاران شد. ۳۱ سپس خداوند زاغی را فرستاد که در

زمین، جستجو (و کندوکاو) می کرد؛ تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند. او گفت: «وای بر من! آیا من نتوانستم مثل این زاغ باشم و جسد برادرم را دفن کنم؟!» و سرانجام (از ترس رسوایی، و بر اثر فشار وجدان، از کار خود) پشیمان شد. ۳۲ به همین جهت، بر بنی اسرائیل مقرّر داشتیم که هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته؛ و هر کس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است. و رسولان ما، دلایل روشن برای بنی اسرائیل آوردند، اما بسیاری از آنها، پس از آن در روی زمین، تعدّی و اسراف کردند.

از آیه اول استفاده می شود که در زمان حضرت آدم مراسم قربانی وجود داشته و هابیل و قابیل که فرزندان حضرت آدم بودند، به دستور پدرشان عبادت قربانی را انجام دادند، ولی تنها، قربانی در باره اثبات حق وصایت هابیل پذیرفته شد و برادر دیگر که قربانی اش پذیرفته نشده بود، به شدت خشمگین شد و آتش حسادت به برادرش هابیل در دل او شعله کشید و سرانجام، او را به قتل رسانید.

۲- «قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ لا تَقْتُلُوا یُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِی غَیابَتِ الْجُبِّ یَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّیَّارَهِ إِنْ کُنْتُمْ فاعِلِینَ» (یوسف ۱۰)

«یکی از برادران گفت: یوسف را نکشید و اگر کاری می خواهید انجام دهید، او را در نهانگاه چاه بیفکنید تا بعضی از قافله ها او را بردارند و به مکان دوری ببرند»

یکبار دیگر تاریخ در حال اجرا بود و آن هم در مورد یوسف پیامبر، آنجا که برادران او به خاطر حسادت به یوسف، تصمیم به قتل او گرفتند و در نهایت او را در چاه انداختند.(۱)

۳- «وَدَّ کَثِیرٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ لَوْ یَرُدُّونَکُمْ مِنْ بَعْدِ إِیمانِکُمْ کُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ ....» «بسیاری از اهل کتاب دوست داشتند، که شما را بعد از

۱- مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۷۰، چاپ دهم، ج ۹، ص ۳۲۶.

ایمان آوردنتان از آن برگردانند، به خاطر حسادتی که بر ایمان شما در نفس خود داشتند، بعد از آنکه حق بر آنها روشن شده بود» (بقره ۱۰۹)

این آیه در مورد حسادت یهودیان به مسلمانان است، که چون خودشان ایمان نداشتند، می خواستند آنها را نیز از ایمان برگردانند.

خداوند در سوره فلق حسد را از بدترین و زشت ترین صفات برشمرده و دستور داده که از شر شخص حسود به خدا پناه ببرید:

۴- فلق: ۱ بگو: پناه می برم به پروردگار سپیده صبح، ۲ از شرّ تمام آنچه آفریده است؛ ۳ و از شرّ هر موجود شرور هنگامی که شبانه وارد می شود؛ ۴ و از شرّ آنها که با افسون در گره ها می دمند (و هر تصمیمی را سست می کنند)؛ (و پناه می برم به پروردگار سپیده صبح،) «مِنْ شَرِّ حاسِدٍ إِذا حَسَدَ» (فلق ۵) «از شر حسود، آنگاه که حسادت کند».

حسد در روایات

روایات در مورد حسود فراوان است به تعدادی از آنها توجه کنید.

۱- نشانه حسود

امام صادق علیه السلام: قالَ لُقمانُ لِابنِهِ: وَلِلحاسِدِ ثَلاثُ عَلاماتٍ: یَغتابُ إِذا غابَ وَیَتَمَلَّقُ إِذا شَهِدَ وَیَشمَتُ بِالمُصیبَهِ؛(۱) لقمان به فرزندش گفت: حسود را سه نشانه است: پشت سر غیبت می کند، روبه رو تملّق می گوید و به گرفتاری دیگران شماتت می کند.

۲- ماهیت حسادت، امام علی علیه السلام: الحَسَدُ عَیبٌ فاضِحٌ وَشُحٌّ فادِحٌ لایَشفی صاحِبَهُ إِلّا بُلوغُ آمالِهِ فیمَن یَحسِدُهُ؛(۲) حسادت عیبی رسوا و بخلی سهمگین است و حسود تا به آرزوی خود درباره محسودش نرسد آرام نمی گیرد.

۱- (خصال، ص ۱۲۱).

۲- غررالحکم، ج ۲، ص ۱۶۴، ح ۲۲۰۵).

۳- ویژگی های حسود، امام علی علیه السلام: الحَسودُ سَریعُ الوَثبِهِ، بَطی ءُ العَطفَهِ؛(۱) حسود زود خشمگین می شود و دیر کینه از دلش بیرون می رود.

۴- نتیجه حسادت، امام علی علیه السلام: الحَسَدُ لایَجلِبُ إلّا مَضَرَّهً وَغَیظا یوهِنُ قَلبَکَ وَیَمرِضُ جِسمَکَ؛(۲) حسادت نتیجه ای جز زیان و ناراحتی که دلت را سست و تنت را بیمار می گرداند به بار نمی آورد.

۵- حسد ابزار شیطان، امام صادق علیه السلام: یَقولُ إبلیسُ لِجُنودِهِ: أَلقوا بَینَهُمُ الحَسَدَ وَالبَغیَ، فَإِنَّهُما یَعدِلانِ عِندَ اللّه الشِّرکَ؛(۳)

شیطان به سپاهیانش می گوید: میان مردم حسد و تجاوزگری بیاندازید چون این دو، نزد خدا برابر با شرک است.

۶- نصیحت از حسود، امام صادق علیه السلام: النَّصیحَهُ مِنَ الحاسِدِ مُحالٌ؛(۴) نصیحت و خیرخواهی از حسود محال است.

۷- تلازم نعمت و حسد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: استَعینوا عَلی قَضاءِ حَوائِجِکُم بِالکِتمانِ، فَإِنَّ کُلَّ ذی نِعمَهٍ مَحسودٌ؛(۵)

در برآوردن نیازهای خود از پنهان کاری کمک بگیرید، زیرا هر صاحب نعمتی مورد حسد واقع می شود.

۸- آثار حسادت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: إیّاکُم وَالحَسَدُ، فَإِنَّهُ یَأکُلُ الحَسَناتِ کَما تَأکُلُ النّارُ الحَطَبَ؛(۶) از حسادت بپرهیزید، زیرا حسد نیکی ها را می خورد چنان که آتش هیزم را می خورد.

۹- حسادت و عدالت، امام علی علیه السلام: لِلّهِ دَرُّ الحَسَدِ ما اعدَلَهُ! بَدا بِصاحِبِهِ فَقَتَلَهُ؛(۷) آفرین بر حسادت! چه عدالت پیشه است! پیش از همه صاحب خود را می کشد.

۱- (بحارالأنوار، ج ۷۳، ص ۲۵۶، ح ۲۹).

۲- (بحارالأنوار، ج ۷۳، ص ۲۵۶، ح ۲۹).

۳- (کافی، ج ۲، ص ۳۲۷، ح ۲).

۴- (خصال، ص ۲۶۹).

۵- (شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۱۶).

۶- (جامع الأخبار، ص ۴۵۱).

۷- (شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۱۶).

۱۰- مومن و حسادت؟، امام صادق علیه السلام: سِتَّهٌ لاتَکونُ فِی المُؤمِنِ: العُسرُ وَالنَّکَهُ وَالحَسَدُ وَاللَّجاجَهُ وَالکَذِبُ وَالبَغیُ؛(۱) شش (صفت) در مؤمن نیست: سخت گیری، بی خیری، حسادت، لجاجت، دروغگویی و تجاوز.

۱۱- تاثیر حسد بر بدن، امام علی علیه السلام: الحَسَدُ یُضنِی الجَسَدَ؛(۲) حسد، بدن را فرسوده و علیل می کند.

۱۲- حسد ریشه چاپلوسی، امام علی علیه السلام: الثَّناءُ بِاکثَرَ مِنَ الاستِحقاقِ مَلَقٌ وَ التَّقصیرُ عَنِ الاستِحقاقِ عِیٌّ او حَسَدٌ؛(۳) تعریف بیش از استحقاق، چاپلوسی و کمتر از استحقاق، از ناتوانی در سخن و یا حسد است.

۱۳- تفاوت غبطه و حسادت امام صادق علیه السلام: إنَّ المُؤمِنَ یَغبِطُ وَ لایَحسُدُ وَ المُنافِقُ یَحسُدُ وَ لایَغبِطُ؛(۴) مؤمن غبطه می خورد و حسادت نمی ورزد، منافق حسادت می ورزد و غبطه نمی خورد.

(غبطه آن است که آرزو کنی آنچه دیگری دارد، داشته باشی بدون اینکه آرزوی نابودی نعمت دیگری را داشته باشی و حسد آن است که بخواهی نعمتی را که دیگری دارد، نداشته باشد).

۱۴- حسد نورزی به تو غبطه می خورند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: رَأی موسی علیه السلام رَجُلًا عِندَ العَرشِ فَغَبَطَهُ بِمَکانِهِ فَسَأَلَ عَنهُ فَقالَ: کانَ لایَحسُدُ النّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللّه مِن فَضلِهِ؛(۵) حضرت موسی علیه السلام مردی را نزد عرش دید و به جایگاه او غبطه خورد و در مورد او سؤال کرد. به او گفته شد که او به آنچه خداوند از فضل خود به مردم داده است حسد نمی برد.

۱۵- حسد انگیزه ای برای گناه، امام علی علیه السلام: الحِرصُ وَالکِبرُ وَالحَسَدُ دَواعٍ إلَی

۱- (تحف العقول، ص ۳۷۷).
۲- (غررالحکم، ح ۹۴۳).
۳- (نهج البلاغه، حکمت ۳۴۷).
۴- (کافی، ج ۲، ص ۳۰۷، ح ۷).
۵- (روضه الواعظین، ص ۴۲۴).

التَّقَحُّم فِي الذُّنوبِ؛(۱) حرص و تکبّر و حسادت، انگیزه های فرورفتن در گناهانند.(۲)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی ؛ ج ۲ ؛ ص۳۳۵

– به چه حسد نمی برند؟ امام حسن عسکری علیه السلام: التَّواضُعُ نِعمَهٌ لایُحسَدُ عَلیها؛(۳) تواضع و فروتنی نعمتی است که بر آن حسد نبرند.

۱۷– حسد ریشه چیست؟ امام صادق علیه السلام: ایّاکُم ان یَحسُدَ بَعضُکُم بَعضاً فَانَّ الکُفرَ اصلُه الحَسَد؛(۴) از حسد ورزی به یکدیگر بپرهیزید، زیرا ریشه کفر، حسد است.

۱۸– حسد ریشه کفر، امام صادق علیه السلام: اصولُ الکُفرِ ثَلاثَهٌ الحِرصُ وَ الاستِکبارُ وَ الحَسَدُ؛(۵) ریشه های کفر سه چیز است: حرص و بزرگ منشی نمودن و حسد ورزیدن.

۱۹– حسد آفت دین امام صادق علیه السلام: ۲۰– آفَهُ الدّینِ الحَسَدُ وَ العُجبُ وَ الفَخرُ؛(۶) آفت دینداری حسد و خودبینی و فخر فروشی است.

۲۱– پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم): «خداوند به موسی بن عمران فرموده همانا حسود از نعمتهای من ناراحت است و از قسمتی که برای بندگانم مقرر داشته ام رویگردان»

۲۲– امام باقر (علیه السلام): «حسد ایمان را می خورد، همانگونه که آتش هیزم را»(۷)

۲۳– امام صادق (علیه السلام): «از حسادت کردن به یکدیگر بپرهیزید؛ زیرا کفر، ریشه اش حسادت است»

محبت اثر دوری از حسادت امام صادق علیه السلام:

انَّ صاحِبَ الدّینِ فَکَّرَ فَعَلَتهُ السَّکینَهُ وَ استَکانَ فَتَواضَعَ وَ قَنِعَ فَاستَغنی وَ رَضیَ بِما اعطیَ وَ انفَرَدَ فَکُفیَ الخوانَ وَ رَفَضَ الشَّهَواتِ فَصارَ حُرّا وَ خَلَعَ الدُّنیا فَتَحامَی

۱– (نهج البلاغه، حکمت ۳۷۱).

۲– امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲جلد، سپهر آذین – قم – ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

۳– (تحف العقول، ص ۴۸۹).

۴– (تحف العقول، ص ۳۱۵).

۵– (جهاد النفس، ح ۵۵۰).

۶- (جهاد النفس، ح ۵۴۵).

۷- محمدی ری شهری، محمد؛ منتخب میزان الحکمه، مترجم حمیدرضا شیخی، نشردارالحدیث، ۸۳، ص ۱۵۳.

الشُّرورَ وَ اطَّرَحَ الحَسَدَ فَظَهَرتِ المَحَبَّهُ وَ لَم یُخِفِ النّاسَ فَلَم یَخفهُم وَ لَم یُذنِب الَیهِم فَسَلِمَ مِنهُم وَ سَخَت نَفسُهُ عَن کُلِّ شَی ءٍ ففازَ وَ استَکمَلَ الفَضلَ وَ ابصَرَ العافیَهَ فَامِنَ النَّدامَهَ؛(۱) آدم دین دار چون می اندیشد، آرامش بر جان او حاکم است. چون خضوع می کند متواضع است. چون قناعت می کند، بی نیاز است. به آنچه داده شده خشنود است. چون تنهایی را برگزیده از دوستان بی نیاز است. چون هوا و هوس را رها کرده آزاد است. چون دنیا را فرو گذارده از بدی ها و گزندهای آن در امان است. چون حسادت را دور افکنده محبتش آشکار است. مردم را نمی ترساند پس از آنان نمی هراسد و به آنان تجاوز نمی کند پس از گزندشان در امان است. به هیچ چیز دل نمی بندد پس به رستگاری و کمال فضیلت دست می یابد و عافیت را به دیده بصیرت می نگرد پس کارش به پشیمانی نمی کِشد.

حسود بسیار دور از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم:

الا اخبِرُکُم بِابعَدِکُم مِنّی شَبَها؟ قالُوا: بَلی یا رَسولَ اللّهِ. قالَ: الفاحِشُ المُتَفَحِّشُ البَذی ءُ، البَخِیلُ، المُختَالُ، الحَقودُ، الحَسُودُ، القاسِی القَلبِ، البَعِیدُ مِن کُلِّ خَیرٍ یُرجی، غَیرُ المَمونِ مِن کُلِّ شَرٍّ یُتَّقی؛(۲) آیا شما را از کم شباهت ترینتان به خودم آگاه نسازم؟

عرض کردند: چرا، ای رسول خدا! فرمودند: زشتگویِ بی آبرویِ بی شرم، بخیل، متکبر، کینه توز، حسود، سنگدل، کسی که هیچ امیدی به خیرش و امانی از شرش نیست.

تعریف حسد:

حسد" در لغت به معنی بدخواهی و خواستن زوال نعمت و سعادتِ دیگری است (۳) و در اصطلاح نیز به معنی آرزو کردن زوال و نیستی نعمت کسی که

۱- (امالی مفید، ص ۵۲، ح ۱۴).

۲- (کافی، ج ۲، ص ۲۹۱، ح ۹).

۳- قرشی، سید علی اکبر؛ قاموس قرآن، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۷۸، چاپ هشتم، ج ۱، ص ۱۳۱.

استحقاق آن نعمت را دارد.(۱) شخص حسود در واقع با خداوند متعال به خاطر اعطا و تدبیرش در نزاع است و راضی به کار خدا نیست.(۲)

انگیزه های حسد

می دانیم بسیاری از صفات رذیله از یکدیگر سرچشمه می گیرند، یا به تعبیر دیگر تاثیر متقابل دارند. حسد نیز از صفاتی است که از صفات زشت دیگری ناشی می شود و خود نیز سرچشمه رذایل فراوانی است!

علمای اخلاق برای حسد سرچشمه های زیادی ذکر کرده اند:

۱- از جمله عداوت و کینه است که موجب می شود انسان آرزوی زوال نعمت از کسی که مورد عداوت اوست کند.

۲- دیگر کبر و خودبرتربینی است، به همین جهت اگر ببیند دیگران مشمول نعمت های بیشتری شده اند آرزو دارد بلکه تلاش می کند که نعمت آنان زایل گردد تا برتری او را نسبت به دیگران به خطر نیفکند!

۳- حب ریاست است که سبب می شود آرزوی زوال نعمت دیگران کند، تا بتواند بر آنها حکومت نماید؛ زیرا اگر امکانات او از نظر مال و ثروت و قدرت او بیش از دیگران نباشد پایه های ریاست او سست می شود.

۴- از اسباب حسد ترس از نرسیدن به مقاصد مورد نظر است، چرا که گاه انسان تصور می کند نعمت های الهی محدود است اگر دیگران به آن دست یابند امکان

۱- خسروی حسینی، سیدغلامرضا؛ ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، نشر مرتضوی، تهران، ۷۵، چاپ دوم، ج ۱، ص ۴۸۷.
۲- مصطفوی تبریزی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۷۴، چاپ اول، ص ۲۱۳.

رسیدن او را به آن نعمت ها کم می کنند.

۵- سبب احساس حقارت و خود کم بینی است، افرادی که در خود لیاقت رسیدن به مقامات والایی را نمی بینند و از این نظر گرفتار عقده حقارتند آرزو می کنند دیگران هم به جایی نرسند تا همانند یکدیگر شوند!

۶- اسباب حسد بخل و خباثت نفس است

زیرا بخیل نه تنها حاضر نیست از نعمت های خود در اختیار دیگران بگذارد بلکه از رسیدن دیگران به نعمت های الهی نیز بخل می ورزد و ناراحت می شود، آری تنگ نظری، کوته بینی و رذالت طبع آدمی را به حسد می کشاند و گاه می شود که همه این امور دست به دست هم می دهند و گاه دو یا سه منشأ به هم ضمیمه می شوند و به همان نسبت، خطر حسد فزونی می یابد.

۷- منشأ کلی این صفت مذموم و انفعال روانی به مانند سایر رذائل، کوری قلب و انکار الطاف خداوندی است. و به عبارت دیگر صاحبان چنین صفت بدی به نوعی بیماری و مرض قلبی گرفتارند، که می بایست برای درمان آن از اخلاق اسلامی کمک بگیرند.

ولی فراتر از اینها حسد ریشه هایی در عقاید انسان نیز دارد، کسی که ایمان به قدرت خدا و لطف و عنایت او و حکمت و تدبیر و عدالتش دارد چگونه می تواند حسد بورزد؟

شخص حسود با زبان حال دارد به خداوند اعتراض می کند که چرا فلان نعمت را به فلان کس دادی؟ این چه حکمتی است و چه عدالتی؟ چرا به من نمی دهی؟ و نیز به زبان حال می گوید:

هرگاه خدا به دیگری نعمتی دهد ممکن است از دادن مثل آن به من العیاذ بالله عاجز باشد پس چه بهتر که نعمت از او سلب گردد تا به من برسد

بنابراین حسودان در واقع گرفتار نوعی تزلزل در پایه های ایمان به توحید افعالی پروردگار و حکمت و قدرت او هستند، چه اینکه انسانی که به این اصول مؤمن

باشـد می دانـد تقسـیم نعمت ها از سوی خداونـد حسابی دارد و بر طبق حکمتی است و نیز می دانـد خداونـد توانایی دارد که بیشتر و بهتر به او ببخشد، هرگاه آنها را شایسته نعمت بداند، پس باید کسب شایستگی کند.

به همین دلیل در حدیثی از زکریا (پیامبر بزرگ الهی) آمده است که خداوند می فرماید:

«الحاسد عدو لنعمتی، متسخط لقضائی، غیر راض لقسمتی التی قسمت بین عبادی

حسود دشمن نعمت من است، او خشمگین در برابر قضا و تقدیر من و ناراضی از قسمتی است که در میان بندگانم کرده ام»

شبیه همین معنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که می فرماید:

خداوند به موسـی بن عمران فرمود: «لاتحسدن الناس علی ما آتیتهم من فضـلی، و لاتمدن عینیک الی ذلک، و لاتتبعه نفسک، فان الحاسد ساخط لنعمی، ضاد لقسـمی الذی قسّـمت بین عبادی و من یک کذلک فلست منه و لیس منی ای موسی! هرگز در مورد آنچه به مردم از فضـلم عطـا کرده ام حسـد مورز و چشم به آنها نـدوز و آنها را در دل پیگیری نکن (و بر این امور خرده مگیر)؛ زیرا حسود نسـبت به نعمت هـای من خشـمگین و مخـالف تقسـیمی است که در میان بنـدگانم کرده ام، هر کس چنین باشد نه من از اویم و نه او از من است»

کوتـاه سـخن اینکه حسود در واقع پـایه هـای اعتقـادی محکمی نـدارد وگرنه می دانست حسـد ورزی نوعی انحراف از توحید است.

شاعر عرب در همین زمینه می گوید:

الا و قل لمن کان لی حاسدا*** أتدری علی من أسأت الادب؟!

أسأت علی الله فی فعله اذا*** أنت لم ترض لی ما وهب!

«به حسود من بگو آیا می دانی نسبت به چه کسی اسائه ادب می کنی؟ تو بی

ادبی در برابر خداوند نسبت به کارش داری، هرگاه راضی به بخشش خدا در باره من نشوی»

آثار سوء حسد از نظر امام علی (علیه السلام):

۱- حسود دائماً ناراحت است و این سبب بیماری جسمی و روحی او می شود.

۲- حسد ریشه ایمان را خورده و انسان را نابود می کند.

۳- حسد حجاب ضخیمی در برابر معرفت و شناخت حقایق است.

۴- فرد حسود به همه مردم حتی نزدیکانش حسادت می کند و این امر باعث از دست دادن دوستانش میع شود.

۵- حسود هرگز به سیادت و بزرگی نمی رسد.

۶- حسود بسیار حسرت و اندوه دارد و گناهانش پیوسته افزوده می شود.(۱)

درمان حسد

برای درمان هر یک از رذایل اخلاقی دو راه وجود دارد.

درمان علمی: انسان باید به پیامدها و آثار ویرانگر حسد در زندگی و روح و روان خود بنگرد و اینکه چقدر برای دین و دنیای او مضرّ است و در آن اندیشه کند، شاید متنبّه شود.

درمان عملی: مواظبت بر آثار خیرخواهی که ضد حسد است، یعنی به کسی که حسادت می کند، برعکس آن عمل کرده و دائماً صفات خوب و نیک او را بیان کرده، تا برای خودش ملکه شده و دست از حسادت بردارد.(۲)

۱- مکارم شیرازی، ناصر؛ اخلاق در قرآن، نشر مدرسه امام علی بن ابی طالب، قم، ۷۸، چاپ اول، ج ۲، ص ۱۴۰ تا ۱۴۳.

۲- مجتبوی، سید جلال الدین؛ علم اخلاق اسلامی(ترجمه جامع السعادات، نشر حکمت، سال ۶۶، چاپ دوم، ج ۲، ص ۲۵۵.

فضیل عیاض روایت کرده که حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: «همانا مؤمن غبطه می خورد و حسد نمی ورزد، ولی منافق حسد می ورزد و غبطه نمی خورد»(۱)

فرق بین «غبطه» و «حسادت»:

هنگامی که خداوند به برادر یا خواهر دینی انسان نعمتی عطا می فرماید، چه نعمت مادی باشد و چه نعمت معنوی از قبیل تقوا و علم، دو حالت برای انسان مؤمن پیش می آید:

۱- حسد حالتی است، انسان آن نعمت داده شده به دیگری را دوست نمی دارد و خواهان نابودی آن است، به این حالت حسد یا رشک گفته می شود، که این مذموم است،

۲- غبطه، حالتی است که انسان از اینکه مثل دیگران دارای فلان نعمت نیست، ناراحت است یعنی، از نداشتن خود و نه از بهره مندی دیگران. در نتیجه آرزو یا تلاش نمی کند که نعمت از دیگری سلب گردد بلکه از نعمت دیگران خوشحال است و آرزو و دعا و تلاش می کند که خود نیز به آن خوبی برسد و معمولًا در نعمتهای عبادی و معنوی، مثل حال خوش در نماز و سجده، نسبت به دیگران حالت غبطه به انسان دست می دهد.

به عبارت دیگر انسان مؤمن از وجود و دوام آن نعمت برای برادر و خواهر دینی خود نفرت ندارد، امّا مثل آن نعمت را از خداوند برای خود می خواهد، به این حالت غبطه و یا اشتیاق گفته می شود، که این ممدوح است، مصداق آیه قرآن کریم:

قال الله تعالی: وَ فِی ذلِکَ فَلْیَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ. (مطففین آیه ۲۶).

و غافلان برای این نعمت و شادمانی ابدی باید به شوق و رغبت بکوشند.

۱- کلینی، محمد؛ اصول کافی، ترجمه صادق حسن زاده، نشر قائم آل محمد، قم، ۱۸۵، چاپ دوم، ج ۳، ص ۶۴۷.

رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله دو مورد را از استثنائات حسد ذکر فرموده اند:

لا حسد الا فی اثنین، رجل اتاه الله مالا فسلّطه علی هلکته فی الحق و رجل اتاه الله علماً فهو یعمل به و یعلّمه الناس.(۱) حسادت جز در مورد دو نفر جایز نیست:

مردی که خداوند او را مال دهد و او را در آن مال، در راه حق مؤفق گرداند، و مردی که خداوند او را علم داده و او به آن علم، غافل باشد، و به مردم نیز بیاموزد.

در روایت آمده است که الحسود لا-یسود. کینه توز و حسود، هیچوقت آرامش نخواهد داشت و به سیادت و آقائی هم نمی رسد.

همسایه حسود خطرناک

در تاریخ آمده است یک نفر حسود در همسایگی مردی بود که خداوند به او نعمت هایش را، تمام کرده بود و این حسود هرچه به او حسادت می کرد، زندگی او مرفه تر می شد و قلب این در آتش سوزان حسادت می سوخت، در نهایت یک تصمیم خطرناکی گرفت و برای اجرای آن غلامی را، خریداری کرد و یک سال تمام به او خدمت کرد و هرچه از دستش می آمد درباره استراحت کامل او، مضایقه نمی کرد.

بعد از یک سال غلام را صدا زد و گفت: در مدت این یکسال هرچه از دستم می آمد، برای تو کم نگذاشتم؟ گفت: بلی گفت: می دانی برای چکاری ترا خریده و این همه خدمت را درباره تو انجام دادم؟ گفت: نه گفت: امشب باهم یواشکی میرویم پشت بام این همسایه، با این شمشیری که آن را تیز کرده ام، سرم را می برّی و آهسته به حیاط او می اندازی و در پاداش این کارت هم ترا آزاد کردم و هم این پول کلان را می بری به زندگیت سر وسامان می دهی!!!.

گفت: ای آقای من چرا این تصمیم را گرفته ای؟ گفت: من چندین سال است

۱- المحجه البیضاء، ج ۵ ص ۳۳۲.

هرچه منتظر مانده ام که زندگی این مرد آتش بگیرد و بسوزد، روز به روز خوشبخت تر می شود در آخر این کار به نظرم آمد که با دست تو به قتل برسم و دولت اورا بگیرد و به جرم قتل ناحق اعدامش کند!!.

گفت: آقا بعد از مرگ تو هربلائی به سر او آید، چه نفعی به حال تو دارد؟ گفت:

درزندگیم بیچارگی او را ندیدم بلکه بعد از مرگم با بدبخت شدن او روحم کیف کند و شاد شود!!!.

غلام باترتیبی که آقا دستور داده بود، او را سر برید و سر را با چاقو آهسته به داخل حیاط همسایه انداخت و فرار کرد ولی از شهر بیرون نرفت تا بقیه ماجرا را ببیند، همسایه از همه جا بی خبر صبح بیدار شد و رفت بیرون از خانه، کله را با شمشیر پیدا کرد و وحشت زده جریان را به کلانتری خبر داد و مأموران آمدند و جنازه را از پشت بام او پیدا کردند و بیچاره را دستگیر کرده و به قاضی تحویل دادند.

و قاضی نیز اورا به اتهام قتل به دلیل این که در پشت بام او به قتل رسیده و او لااقل ازخانه اش بیرون نیامده و حتما کشمکشی وجود داشته است، به اعدام محکوم کردند. جارچیان در سطح شهر جار می کشند آهای مردم برای تماشای اعدام کسی که همسایه خود را سر بریده حاضر شوید.

مردم ریختند به میدان اعدام و غلام نیز درمیان آنها حضور داشت، وقتی که طناب را به گردن مرد انداختند بکشند بالا، عذاب وجدان غلام را گرفت بابا این بیچاره که از هیچ چیز خبر ندارد، خود را وسط میدان انداخت و گفت: دست نگهدارید آن بیچاره از هیچ چیز خبر ندارد و او را من سر بریده ام!.

قاضی خود در آنجا برای اجرای حکم حضور داشت، غلام را آوردند و ماجرا را گفتند، قاضی هم از غلام بازجوئی کرد، وقتی جریان برایش محرز شد مرد را آزاد کردند و بادستور فرمانروا، تمام اموال او را به این مرد همسایه دادند و گفتند بگذارید روح او هم بسوزد و خاکستر شود.

عزیزان از خطرات حسودان به خدا پناه ببرید، آن گونه که خود دستور داده است.

و فراموش نکنید که تمام مصائب امامان بزرگوار ما، همه و همه به خاطر حسادت حسودان زمان خود بود، که به آن گرفتاری های بیشمار، تحمل کردند، مخصوصاً واقعه خونین کربلا و پیامدهای آن، در نتیجه حسادت حسودان از خدا بی خبر، به وقوع پیوست و عالم بشریت را، یکپارچه غرق در عزا و ریختن اشک چشم، نمودند، بطوری که حتی به بچه های کوچک و شیرخوار نیز رحم نکردند، علاوه براین که از نیم استکان آب از آن دریای فرات به طفل ششماهه ندادند، اورا روی دست پدر مظلومش باتیر سه شعبه، به شهادت رساندند.

می دانیم که انسان در روزهای گرفتاری و مصیبت، دوستان و آشنایان خود را آرزو می کند، این مصیبت به قدری در وجود امام حسین علیه السلام اثر گذاشت، در میان آن همه مصیبت های کربلا فقط در شهادت این طفل مظلوم، شیعیانش را آرزو کرد.

لیتکم فی یوم عاشورا جمیعاًتنظرونی*** کیف أستسقی لطفلی فأبوا أن یرحمونی.

کاش روز عاشورا (حاضر بودید) و می دیدید من برای بچه ام (یک جرعه) آب خواستم و آنها از دادن آب چگونه مضایقه کردند ألا لعنه اللّه علی القوم الظّالمین.

مجلس ۷۹ سخت گیری بر مقرّبان

در زندگی هرکسی برایش کم و بیش، پیش آمده است که بعضی ها در اثر فهمیدگی و درک خوب و بد و ریزه کاری های امور، مورد مؤاخذه و تنبیه شدید،

قرار گرفته اند و می گیرند و بعضـی ها به علت نفهمی و کودنی، در معرض عفو و بخش و چشم پوشـی قرار می گیرند و اگر کارهـای بر خلاف قـانون یا اجتماع، سـر زنـد باجمله بابا اوچیزی حالیش نیست یانفهم است و امثال این عبارت ها، از کنارش می گذرند!.

برخلاف آن هائی که با فهم و تشـخیص دهنده خوب و بدند هرچه موشکاف تر باشند، بیشتر مورد توجه و سختگیری و انتظار هستند، هم در قوانین و ادارات دولتی یااجتماعی و خانوادگی.

اگر عالمی در کردار و گفتارش خطا کند و اشتباه نماید، مسلّماً در نظرمردم، بیشتر از یک نادان مورد مؤاخذه، قرار می گیرد.

در تشکیلات خدائی و آسمانی هم کار بدین منوال است هرچه درک و فهم، بیشتر باشد، شدت عمل هم زیادتر خواهد بود.

این جمله قابل توجه و هشدار دهنده، مشـهور است که فرموده اند: حسـنات الأبرار سیّئات المقربین. خوبیها و کارهای پسندیده ابرار، از نظر عرفانی و مقامی، سیأت و کار ناپسند مقربین است.

حضـرت عیسـی علیه السـلام را به آسمان ها می بردند، در آسمان چهارم، دستور رسید که او را بازرسی نمایند که به چیزی از مال دنیا، علاقه داشـته است، دیدند یک سوزن در یخه اش هست که با آن سوراخ سـنبه و پاره گی های لباسـش را می دوخته است، فرمـان رسـید که اورا در همـان آسـمان چهـارم نگهداریـد اگر نبود علاقه او از مال دنیا به مقـدار این سوزن، تا آسـمان هفتم، شایستگی ارتقاء داشت!!.

این سخت گیری برای اشخاص عادی نیست بلکه؛

هرکهِ در این بزم مقرب تر است*** جام بلا بیشترش می دهند.

هرچه تقرب بیش باشد امتحان و ابتلاء و بازرسی و باز پرسی و. و. بیشتر و دقیقتر

خواهد بود.

در زمان تحصیلات بنده درنجف اشرف سال های هزار و سیصد و سی و چهار به

بالا شمسی مطابق با ۱۳۷۴ به بالای قمری، در میان دوستان صحبت بود که داماد یکی از مراجع بزرگ که خود نیز سید وعالم بزرگوار بود، نقل کرد روزی آقا (پدرخانم) به ما گفت: شاهد باشید که من مرجع تقلید نیستم و از فردا روز جمعه من روضه خوانی را شغل خود قرار می دهم!!.

پس از انقضاء چند هفته که خود آقا روضه مجلس را می خواند و توسل می کرد، روزی من با اصرار از آقا درخواست نمودم که علت این کارش را به ما توضیح دهد آخر چرا یک مرجع تقلید این کار را انجام می دهد، درنهایت به خاطر اصرار زیاد ما فرمود: شب آن هفته که من روضه خوانی را شروع نمودم، خوابیده بودم در خواب دیدم قیامت قیام نموده و دیدم، مردم دودسته در معرض حساب و کتاب و بازخواست قرار گرفته اند یک دسته خیلی سریع و بی وقفه محاسبه و راهی بهشت می شوند ولی دسته دوم آن اندازه سرپا درنوبت ایستاده اند و خیلی طول می کشد به حسابشان رسیدگی شود، پرسیدم چرا این دوگروه به این حد محاسبه شان متفاوت است؟ گفتند: آن دسته که سریع به حسابشان رسیدگی می شود، روضه خوان ها و عزاداران و اشک ریزان امام حسین علیه السلام هستند که حضرت با سرعت آنهارا رد می کند و معطلی ندارند ولی این یکی گروه علما و مراجع تقلیدند و به حسابشان امام صادق علیه السلام رسیدگی می کند، که دانه دانه فتواها را از روی چه مدرکی صادر نموده و دردست مردم قرار داده است.

من باشنیدن این حرف عمامه ام را از سرم برداشته و به گروه امام حسین علیه السلام ملحق شدم تا رسیدم نزد بازرسان، دست مرا گرفته و آن یکی گروه را به من نشان دادند که حساب و کتاب تو در آنجاست!!.

من دیدم طاقت آن همه سرپا ایستادن را ندارم باز قاطی گروه امام حسین شدم، باز دستم را گرفته و بیرونم کردند و این کار سه مرتبه تکر ار شد و من با وحشت و خستگی زیاد، از خواب بیدار شدم و باز برایتان می گویم آقایان من مجتهد نیستم و روضه خوان حسینم.

البته توجه داشته باشید از این جریان سوء استفاده نشود، که کسی با این بهانه، از ارتقاء به درجات علمی بالا، طفره رفته و خود را از رسیدن به مقام های بالای علمی، محروم نماید، حالا در صورت صحت این قضیه، یک خواب مقطعی برای هوشیاری آن آقا پیش آمده ولی این اصل مسلم است که حساب عالم باجاهل، و فهمیده با کم فهم متفاوت و جداست و تمام مراجع فتواهاشان را روی مدارکی که صحت آن را تشخیص می دهند، صادر می نمایند و پس از محاسبه امام صادق علیه السلام به مقامات ودرجات عالی نایل خواهند آمد، که خیلی، با آنهای دیگر فرق دارند، ما از شهداء عزیزتر و مورد قبول تر، کهِ را سراغ داریم که خداوند در سوره بقره و آل عمران و توبه و غیره، آنها را زنده و شاد و خوشحال و. و. اعلام نموده اما در مورد علماء، علاوه بر تکریم مقامشان در سوره های فاطر و حدید وغیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با صراحت هرچه تمام تر اعلام می دارد «مداد العلماء أفضل من دماء الشهداء» مداد و نوشته های علماء افضل از خونهای شهداست.

پس مقام علم و دانش، مافوق این مسایل است اگر حسابشان سخت و طولانی باشد، مقامشان هم خیلی بالاتر از این مسایل است، اگر نبود مداد و نوشته های علماء، چه چیزی در طول تاریخ، به دست ما می رسید مگر خون شهداء رضوان اللّه تعالی علیهم أجمعین، در اثر تربیتی و غیره مدادعلماء به وجود نمی آید؟!!.

بلی هیچوقت محاسبه روز رستاخیز علماء مانند اشخاص عادی نخواهد بود.

آیه الله مظاهری یکی از مراجع بزرگوار تقلید در درس اخلاق در این مورد این گونه شرح دادند.

ما از قرآن و روایات اهل بیت به خوبی استفاده می کنیم که حساب خواص غیر از حساب عوام است و آن سخت گیری ها که به خواص مردم است آن سخت گیری ها برای عوام مردم نیست که در روایات می خوانیم در روز قیامت ۷۰ گناه از جاهل آمرزیده می شود قبل از آنکه یک گناه از عالم آمرزیده بشود.

آن حسابی که روی علما باز می کنند غیر حسابی است که روی عموم مردم باز می کنند و قرآن نیز روی این حرف خیلی پافشاری دارد.

مردم ممکن است خیلی کارها بکنند که علما اصلًا و ابدا این کارها را نمی توانند و نباید بکنند یا کاری اگر برای آنها گناه باشد از برای ما گناهش خیلی بزرگ است.

قرآن شریف راجع به حضرت یوسف یک جمله ای دارد و انصافا برای ما تکان دهنده است کمرشکن است شما می دانید که حضرت یوسف در این امتحان ها که برایش پیش آمد همه را با معدل ۲۰ گذراند.

قرآن می فرماید «وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأى بُرْهانَ رَبِّهِ» یوسف: ۲۴ آن زن قصد او کرد؛ و او نیز- اگر برهان پروردگار را نمی دید- قصد وی می نمود! اینچنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود!

«رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنْ مِنَ الْجاهِلِينَ» یوسف: ۳۳ (یوسف) گفت:

«پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه اینها مرا بسوی آن می خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی، بسوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود!»

اینها همه نمره ۲۰ برای حضرت یوسف بوده است در آن مجلس کذایی به قول علامه طباطبایی این مرد بزرگ می فرماید: بیست و چهار زمینه پیدا شد، برای اینکه حضرت یوسف گناه بکند ولی با این فرض نکرد فرار کرد از دست زلیخا و بیست و چهار زمینه را در المیزان می شمارند مرحوم علامه طباطبایی، فرمود: حضرت یوسف یک جوانی بود عزب زیر دست زلیخا.

زلیخا یک زنی بود فوق العاده اشرافی آرایش کرده اگر حضرت یوسف به او می گفت بله نانش در روغن بود می گوید: نه، باید زجرش بکشد از آن طرف او می گفت «هَيْتَ لَكَ» و از آن طرف او التماس می کرد اینها همه زمینه ها برای تحریک شهوت بود برای انجام دادن آن کار.

در مورد دوم وقتی به مجلس زنان بزرگان مصر که زلیخا در قصرخود تشکیل داده

بود، وارد شد آن مجلس خیلی تحریک کننده بود برای همین زنهای جوان دستشان را بریدند آنها می گفتند: یوسف یوسف و رئیسشان زلیخا حسابی پر رویی می کرد می گفت: که این است شما می گفتید، بد کاری کردم ببینید بد کاری کردم یا نه حالا هم از این به بعد اگر تابع من شد که شد اگر نشد زندانی اش می کنم.

در این جلسه حضرت یوسف می گوید: «رب السجن احب یدعوننی الیه» «و الا تصرف عنی کیدهن أصب الیهن من و أکن من الجاهلین» یعنی خدایا زندان برای من بهتر است از آنچه که مرا به آن دعون می کنند.

زندان را خرید چندین سال در زندان بود برای چه؟ برای چه کسی؟ تا اینجا غیر پیغمبر، دیگر کسی دهانش سرد می شود که بگوید من هم می توانم از این کارها بکنم البته گفتنش خیلی آسان است ولی موقع ابتلاء خیلی مشکل است همان گونه که به مقدس اردبیلی گفتند، اگر یک زن پیش شما باشد در یک خانه ای که هیچ کس نیست شما زنا می کنید یا نه؟!. نگفت نه، گفت: پناه می برم به خدا چنین صحنه ای جلو بیاید.

برای حضرت یوسف جوان مجرد آن صحنه ها پیش آمد ولی همه را با نمره ۲۰ پشت سر گذاشت.

برای ما امتحانهای سخت پیش می آید این را هم بدانید امتحانهای ما غیر از امتحانهای عموم مردم است یک معلم اخلاقی که مقامش خیلی بالا بوده است در نجف، اسمش آقا عبدالزهرا بوده خیلی تعریفش را می کنند ایشان می گفتند: یک ظهری با بچه هایم بیرون زیر درخت نشستیم هوا خیلی گرم بود بنا کردم به گفتن این جمله ها الهی انا راض بما انت راض انا راض بما انت راض خدایا من راضیم به آنچه که تو راضی هستی، و حالی که پیدا کردم ناگهان از بالای درخت یک کندوی زنبور از آن زنبور زردها، افتاد روی زمین باد می آمد زنبورها را ریخت به جان همه ما به اندازه ای که احتیاج به دکتر پیدا کردیم که همه آنها را گذاشتم درماشین رفتیم در وسط راه ماشین تصادف کرد ماشین پرت شد زن و بچه ام طوری نشدند من گردنم

شکست دست و پـایم هم شـکست رفتیم بیمارسـتان بیمارسـتان گفت: که ما دکتر بیهوشـی فعلًا نـداریم حتما هم بایـد تو عمل بشوی و استخوان شکسته است پا شکسته است، عمل بکنند بدون بیهوشی.

حالا باید بگوئید انا راض بما انت راض الهی انا راض بما انت راض!

این امتحانهـا، برای همه مـا مخصوصاً برای ما علماها بیشتر می آیـد برای اینکه حساب خواص غیر از حساب عموم مردم است. امتحان دیگری برای حضـرت یوسف جلو آمد ولی نتوانست نمره ۲۰ بیاورد و این امتحان آن بود که آن دو تاهم بنـد زندانش خواب دیدند یکی دید، دارد انگور می فشارد دیگری دید طبقی نان بالای سرش و مرغان هوا، آن نان ها را تکه پاره می کنند به اولی گفت: تو ندیم شاه می شوی و به آن یکی گفت: که تو را می کشـند و بدارت می زنند مرغان درنده مغزسـرت را می خورند.

مأمورین آمدنـد آن دو تا را ببرنـد یکی را بکشـند دیگری را هم ببرنـد ندیم پادشاه بشود حضـرت یوسف که در زندان خیلی خسـته شـده بـود بـه او گفت: «اذْکُرْنِی عِنْـدَ رَبِّکَ» پیش شـاه از من یـادی بکن، البته این چیزی نیست این برای همه یـک چیز عادی است.

گفت وقتی رفتی آنجا بگو یک بی گناه در زندان است، او رفت جبرئیل آمد گفت:

چه کسـی تو را از دست برادرهـایت از چاه نجات داد؟ گفت: خـدا. چه کسـی تو را از دست زلیخا نجات داد؟ خـدا «لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ» چه کسـی تو را از آن جلسه کـذایی نجات داد که خودت گفتی «رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمَّا یَدْعُونَنِی إِلَیْهِ وَ إِلَّا تَصْـرِفْ عَنِّی کَیْـدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیْهِنَ» گفت خـدا گفت: اگر در همه این مراحـل خطرنـاک خـدا تو را نجات داده پس چرا اینجا گفتی «اذْکُرْنِی عِنْدَ رَبِّکَ»

خیلی پشیمان شد فهمید که نمره ۲۰ نیاورد ولی چه سود.

حالا اینجا مرادم هست قرآن می گویـد: بعـد از این «فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِـنِینَ» هشت سال در زندان فراموش شد! برای چه؟ این کلمه! برایش به هشت سال زندان

تمام شد؟! چون یوسف در توحید افعالی ضرر خورد، این سخت گیری برای عموم مردم که نیست و برای ما هم نیست زیرا برای ما از این کارها در بعضی اوقات از نظر فقهی واجب هم هست بکنیم راستی اگر ما یک بی گناهی باشیم صد در صد یک کسی بتواند ما را نجات بدهد خوب باید توسل به او پیدا کنیم ولی خواص چه؟ در این مورد توحید افعالی، حضرت یوسف نمره نیاورد رفوزه شد هشت سال هم در زندان از یادها رفت، این هفت و هشت سال زندان برای یک جمله پناه بر خدا، خدا خیلی به ما رحم دارد.

بنا شد قوم حضرت یونس برای ظلمهایی که به حضرت یونس کردند هلاک شوند، این که در قرآن شریف راجع به حضرت لوط راجع به حضرت ابراهیم و امثال اینها دارد که آمدند گفتند: تو با خانواده ات برو بیرون به حضرت نوح گفتند: که تو با خانواده ات سوار کشتی بشو به حضرت لوط گفتند: تو با خانواده ات برو بیرون این را به حضرت یونس نگفتند.

بدون اجازه پروردگار، از میان قوم رفت بیرون این چیزی نبود که نه ترک اولایی بود، نه العیاذ باللّه ترک واجبی بود، نه فعل مکروهی بود امّا به مقام حضرت یونس نمی خورد مقام حضرت یونس شامختر از اینها بود که در این صحنه ها بدون اجازه کار بکند بنا شد که کیفرش را ببیند رفت نشست در کشتی اصلًا فرار کند از این ده برود آن طرف، نهنگ آمد هر چه قرعه کشیدند به نام او آمد دفعه اول دوم سوم بالاخره انداختنش در دریا نهنگ او را بلعید خطاب شد که آقای نهنگ یعنی به جهاز هاضمه نهنگ خطاب شد، این را هضمش نکنی! زندان در شکم ماهی یعنی زندان سلول آن هم چه سلولی انفرادی!.

رفت در شکم ماهی ناگهان متوجه شد که گناه کردم گناه یونسی نه گناه ما گناه فقهی نه گناه عرفانی آن هم نه عرفان ما، عرفان پیغمبری لذا «وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً» تا آنجا که ذکر یونسیه شروع شد «لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّی كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ» تا اینجا درست هفت شبانه روز زندان بود از زندان آمد بیرون بدن چه ها

شـده بود بالاخره درخت کـدو برایش روئیـده شـده زیر درخت تا اینکه حال آمـد. آمد در میان قوم و قوم هم اتفاقا توبه کرده بود و عذاب نشده بودند.

در سوره صافات این جور می گویـد «فَلَوْ لا ـ أَنَّهُ کانَ مِنَ الْمُسَـبِّحِینَ لَلَبِثَ فِی بَطْنِهِ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ» توبه کرد و گرنه استحقاق داشت تا روز قیامت در این زندان نمناک تاریک تنگ بی غذا بماند.

بـدون اسـتحقاق که خـدا کاری نمی کنـد این چه جوری می شود یک فعل که به مقام شامخ یونس نمی خورد بالاخره زندان هفت شبانه روز حالا روایت می گویـد هفت شبانه روز قرآن نمی گویـد امّا آنکه قرآن می گوید ترحمش کردیم چون توبه کرد ذکر یونسیه را مـدام مرتب تکرار می کرد مـا ترحمش کردیم و الا اسـتحقاق همین زنـدان را داشت تا روز قیامت در آن بماند، یعنی حساب خواص غیر از حساب عموم مردم است.

مرحوم کلینی یک روایت نقل می کنـد روایت صـحیح سـند هم هست اینها حال یأس هم برای همه ما می آورد امّا بایـد توجه داشته باشیم یک پیغمبر خدا وارد شد.

در یک شـهری قبل از آنکه وارد بشود دیـد عالم آن شـهر که عالم زاهدی هم بوده است رفته است زیر دیوار مردم نمی دانند سرش بیرون مانده است مورچه ها سر او را خورده اند خیلی ناراحت شد.

یـک عالم، در طول یک عمر برای دین کار کرده است آن هم با تقوا حالا این جوری مرده است،! آمـد به شـهر، سلطان آنجا که حاکم ستمگر بود او هم مرده بود ولی یک تشییع جنازه خوب و مفصلی از او کردنـد، برای این دو قضیه متفاوت، خیلی تعجب کرد لذا کلید وصل را زد با خدا رابطه پیدا کرد خدایا دیگراین چرا؟

خطاب شـد که آقـا چنـد روز قبـل، این عالم زاهـد یک حاجت داشت به جای اینکه بگویـد خـدا خـدا پیش این ظالم آمـد و حـاجتش را گفت: آن ظـالم بـا یـک احترام خاصـی حـاجت او را بر آورد این فعـل او کیفر دارد فعـل او هم جزا دارد کیفرش اینکه ما نخواستیم به آخرت برسد.

در دنیا عالم را (به خاطر غفلتش از خدا و رفتنش به زیر پرچم ظالم ولو یک آن برای یک حاجت) این جور کشتیمش و نخواستیم مجازات او به آخرت برسد این هم کیفرش است، واین تشییع جنازه و آن احترام برای آن ظالم، بخاطر اینکه به یک عالم احترام کرده بود آن پاداشش است.

آخرش هم برایتان بگویم اینهایی که اگر برایش خون گریه کنیم جا دارد اگر انسان دق کند جا دارد حضرت داود را می خواستند امتحانش کنند پناه بر خدا از این امتحانهایش و این امتحانهائی که هر کسی را جوری با آن امتحان می کند.

یک امتحان سخت داودی پیش آمد دو نفر ملک آمدند سر نمازش هم آمدند یک دعوا یکی گفت: «إِنَّ هذا أَخِی لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِیَ نَعْجَةٌ واحِدَةٌ فَقالَ أَكْفِلْنِیها وَ عَزَّنِی فِی الْخِطابِ» می گوید من برادری دارم نود و نه تامیش دارد و من یکی، می گوید: یک میش خود را بده به من تا من بشوم صد تا تو هیچ و «عَزَّنِی فِی الْخِطابِ» و در این باره بمن سخت هم می گیرد می گوید که آخر تو نمی توانی یک گوسفند را اداره اش کنی بیاور در صد تای ما، صد تا را ما اداره می کنیم تو برو دنبال کارت تو برو دنبال نمازت!.

حضرت داود باید داودی حکم کند بگوید: آقا یک طرفه قاضی رفتن درست نیست ببینیم او چه می گوید تحریک عاطفه نشود اصلًا عقلش روی قضاوت کار بکند نه عاطفه گفت: «لَقَدْ ظَلَمَکَ بِسُؤالِ نَعْجَتِکَ» به تو ظلم می کند یک ظلم بالایی که می خواهد گوسفند تو را هم بگیرد و مال خودش کند او شود صد تا تو بشوی هیچ چیز.

این دو تا ملک یک نگاه به هم کردند ناگهان داود حس کرد گول خورد یعنی از امتحان نتوانست بیرون بیاید، حکم غیر از اینهاست، حضرت داود که حکم بی جا نمی کند.

قرآن می گوید داود درک کرد که چه خبر است به سجده افتاد گریه زاری. قرآن در سوره «ص» می فرماید: فَغَفَرْنا لَهُ ذلِکَ در این مورد اورا بخشیدیم.

امّا یک خطاب عجیبی هست که این خطاب اگر حضرت داود را ده سال کتکش می زدند به آتش می سوزاندند به اندازه این خطاب عتاب آمیز نبود که یک خطاب به او کردند.

این خطابها برای اینها خیلی اهمیت دارد خطاب شد یا داود «إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ» ص: ۲۶ ای داوود! ما تو را خلیفه و (نماینده خود) در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم بحق داوری کن، و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد؛ کسانی که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی بخاطر فراموش کردن روز حساب دارند!

این چه خطابی است این چه هوایی است این چه می خواهد بگوید. غیر از کتک به حضرت داود، دیگر هیچ جوری نمی شود تفسیرش کرد هیچ جور، که چرا تحریک عاطفه، تو را وا داشت حرف زدی چرا این جمله را گفتی انصاف قضیه اینکه نه حرام بود نه مکروه بود تحریک عاطفه شد گفت: که اگر یک کسی مظلوم باشد یک کسی ظالم این جوری است «لقد ظلمک بسؤال نعجتک» این خیلی بد کاری است کسی ۹۹ تا میش داشته باشد.

این به جای اینکه چهل تا بدهد به او پنجاه تا خودش داشته باشد حالا بگوید تو هیچ چیز من صد تا.

برادران بدانید حساب ما طلبه ها نیز غیر از حساب عموم مردم است زن ما دختر ما بچه های ما.

این رفت و آمدهای ما ممکن است که مثلًا یک موسیقی برای عموم مردم طوری نباشد یا مکروه باشد نمی دانم با یک ان قلتَ قلت درست شده باشد آیا برای ماهم همین است یعنی ما بنشینیم در مجلس موسیقی بزنند گوش بدهیم ممکن است یک کسی فتوا بدهد بگوید در مجالس عروسی موسیقی زدن طوری نیست تمبک زدن طوری نیست حالا ما هم در آن جلسه بنشینیم می شود؟!.

در ایام عید سال گذشته می گفتند: این تلویزیون هفت هشت ده تا دیوانه درست

کرده بودنـد دوازده روز در این تلویزیون شـبانه روز دیوانه بازی در می آوردنـد حالا ما بنشـینیم گوش بدهیم نگاه بکنیم، این دیوانه بازی ها که ممکن است برای عموم مردم طوری نباشد اما برای ما چه؟!.

مـا ذکر خـدا را، مطـالعه روایـات اهـل بیت را، اینهـا را رهـا کنیم بیائیم پای تلویزیون دو ساعت سه ساعت بنشـینیم با زن و بچه هایمان آیا درست است؟!.

در این رفت و آمدها آنها می گویند می خندند ما هم بگوییم بخندیم و همین جوری.

العیـاذ بـاللّه آنهـا غیبت می کننـد ما هم گوش بـدهیم آیا می شود؟ خیلی بایـد روی آن حساب کرد همه هم گیر هستیم، همه شماها که اینجا نشسته اید گیر هستید.

روایت دارد در دوران آخر زمان اگر کسی بخواهد دین را حفظ بکند برای او مشکل تر است از آتش کف دست گرفتن. بعد می فرماید که «یعیرونه المعیشه» (کمی درآمدش را) به او سـرزنش می کنند و می گویند: که ببین همسایه ات چه کسـی است ببین برادرت چه کارهـا می کنـد و تو چرا این جوری هستی آن هم برادر تو است ببین دائی ات چه کـار می کنـد ببین بابـایت چکار می کند همین است که پیغمبر فرمودند.

آتش را کف دست بگذار یا دینت را نگه بدار دین را نگه داشـتن مشکل تر است اگریک جوان یا آدم لاابالی به یک دختری به یـک زنی نگاه شـهوت آمیزی بکنـد، پیش آن زن طوری نیست، خودش را ساخته است برای اینکه به او نگاه بکننـد امّا اگر یک طلبه با این عمامه اش یک نگاه به او بکند او چه می گوید؟ می گوید: مرده شورترا ببرد با این عمامه ات تو چرا؟!

یادم نمی رود یک طلبه جوانی بودم پیش مرحوم آقای اشـنی فرائـد (الاصول) می خواندم ایشان به من خیلی لطف داشت خدا رحمتش کنـد، خیلی خوب بود همیشه همه چیزش خوب هم آدم بـا سوادی بود هم آدم محققی بود و آدم سـلیم النفسـی بود، در مجلس درس دو سه نفر بودیم بعد ایشان شاگرد خوب پیدا کرد تا

نشستم ایشان احوال پرسی کردند و گفتند: که دیروز در چهار سوق شما را دیدم می خواستم با شما حرف بزنم امّا نشد دیدم مدام مرتب در مغازه ها نگاه می کنید و نمی خواست ایشان بفهمد که ...

امّا بالاخره حرف خودش را زد یعنی من می رفتم در مغازه ها نگاه می کردم ایشان به من گفتند: در مغازه ها نگاه می کنید. چه خاطره شیرینی از این مرد برای من خاطره زیاد است من جوان بودم ریش هایم را کوتاه کرده بودم انصافا هم کوتاه کرده بودم آرایشگاه مرحوم حاج آقا مصطفی آیه اللّه زاده این مردی که خود آیه اللّه بود.

از همه جهت مرحوم آقا مصطفی از رفقای خاص من بود و انصافا از نظر درسی از نظر تقوا از نظر سلامت نفس خیلی بالا بود، مراد من اینجا است ایشان آمدند گفتند: به این بگو چرا ریشهایت را کوتاه کردی و اگر گفت که آرایشگر کرده بگو بله ما هم یک کسی را داشتیم ریشهایش را کوتاه می کرد تا به او می گفتیم.

که چرا؟ می گفت: که دست این آرایشگر بشکند که کوتاه کرده است یعنی این عذر پذیرفته نمی شود در حالی که ریش من ریش بود، امّا ریش یک طلبه با ریش یک بازاری فرق می کند.

می گویند: مرحوم آقا باقر بهبهانی با وضع خدمت کردن به دین و روحانیت که اسمش را گذاشته اند آقا این لقب را طلبه ها به او دادند مثل لقب مقدس که به مرحوم ملا احمد اردبیلی ما طلبه ها دادیم، این آقا در درسهای اخلاقی اش می گفت:

ای کاش طلبه نشده بودم این خیلی حرف است ها یعنی آقا باقر بهبهانی که روحانیت را از زمین به آسمان آورده است، حالا می گوید: ای کاش طلبه نشده بودم.

ما جیره خواران امام زمان هستیم این که بچه بازی نیست می گفتند:

آقا سید حسین قاضی می گفت: خدمت امام زمان رسیدم امام زمان فرمودند:

اگرمی خواهی حاجت تو مستجاب بشود خدا را به جیره خواران من قسم بده تا دعایت مستجاب بشود گفتم: جیره خواران شما چه کسانی هستند گفتند: طلبه ها، بزرگان مثل آقا سید حسین قاضی، خدا را قسم بدهند به من طلبه تا دعایش

مستجاب بشود حالاـ این توفیق آمده است توفیق خیلی بالا است در این چهار چوب باید مواظب خودمان باشیم یک روایت بخوانم تا ببینم بعد چه باید گفت «الحسن لکل أحد حسن و منک احسن لمکانک منا و القبیح لکل احد قبیح و منک اقبح لمکانک منا» کار خوب از هر کس سر بزند خوب است از تو خوب تر است چون منسوب به اهل بیت هستی منسوب به امام زمان هستی کار بد از هر کس سر بزند بد است از تو بدتر است چون منسوب به امام زمان هستی تقاضا دارم در ایام عید این نکته را توجه داشته باشید بعد از نماز شبهایتان وبعد از دعا و تبتل و تضرعتان از خدا بخواهید امتحان که می شویم لااقل نمره ده به آن طرف بیاوریم، رفوزه نشویم من تقاضا دارم از شما در دعاها مخصوصا در مظان استجابت دعاهایتان همین باشد.(۱)

معنای جمله «حسنات الابرار سیئات المقربین» این است که کارهای نیک خوبان برای مقربان عمل زشت محسوب می شود.

بنا به آنچه در روایات فراوان آمده است مراتب ایمان و تقرب به خداوند متفاوت است و ایمان دارای درجات می باشد به همین جهت عمل نیک فردی که در درجه اول ایمان است برای کسی که در درجه بالاتر قرار دارد عمل زشت و بد محسوب می شود چون به همان میزان که شخص در رتبه بالاتر قرار دارد از او عمل بهتر و بالاتری انتظار می رود. مانند این که نوشتن خط به شکل کلاس ابتدایی برای دیپلمه زشت می باشد در حالی که همین خط را کلاس اولی بنویسد زیبا می باشد و نویسنده آن مورد تشویق واقع می شود. بنابراین، کارهای نیک خوبان برای مقربان که در درجه بالاتری از لحاظ ایمان قرار گرفته اند دیگر حسنه نمی باشد بلکه در مقایسه با رتبه ایمانی او سیئه و عمل زشت محسوب می شود.

حضرت زکریا علیه السلام از دست تعقیب دشمنان به درخت تنومندی می رسد،

۱- پایگاه آیه الله مظاهری باویراستاری و تلخیص و تنظیم از مؤلّف.

درخت با امر خداوند به او پناه می دهد، شیطان گوشه عبایش را کشیده و در بیرون نگهمیدارد و درخت به حال عادی بر می گردد و دشمنان می رسند ولی زکریا را پیدا نمی کنند، با تعجب هرچه این طرف و آن طرف را نگاه می کنند، اثری از او نیست!.

شیطان ظاهر می شود و گوشه عبای اورا به آنها، نشان می دهد، آنها می روند ارّه بیاورند و درخت را ببرّند شیطان می گوید عجله نکنید، وجب می کند دقیقاً روی فلب زکریا می رسد و می گوید، از ایجا ببرید.

می برّند به قلب که می رسد و میخواهد ناله سر دهد، خطاب می رسد اگر آخ بگوئی از جرگه انبیاء بیرونت می کنم! چرا؟ چون از مقربین است، آزمایشش سنگین است و جام بلا بیشترش می دهند.

سالار شهیدان علیه السلام در گودی قتلگاه زیر پای شمر لعین، به این نکته دقیقاً متوجه است مواظب است در آخرین دقایق آزمون حرکت یاحرفی نزند که معبود را از خود برنجاند، با آن زخمهای بیشمار در نفسهای آخر، رو به آسمان گرفته و راز ونیاز و مناجات می کند «الهی رضاً بقضائك و تسلیماً لامرك و لا معبود سواك» خدایا به قضا و قدرت راضیم و به دستورت تسلیمم و جز تو معبودی نیست، در آن لحظات حساس، باز جلب رضای معبود و رضایت از حکم او، بعد برای اتمام حجت، رو به آن قوم بیدادگر فرمود: یاقوم أسقونی شربةً من الماء لقد نشفت قلبی من الظماء ای مردم جرعه آبی دلم از عطش آتش گرفته است!!،

هلال بن نافع گوید: پیش عمرسعد آمده و گفتم: ای امیر، میدانی حسین امگان زنده ماندن ندارد یك جرعه آب طلبید، میدانی دیگر نوشیدن آب او را زنده نمی کند اجازه بده آب به او برسانم، حرفی نزد جرعه آبی از فرات برداشته بالا می آمدم یك وقت دیدم زمین لرزید و طوفان درگرفت و از آسمان خون بارید و. و.

به خود گفتم حسین نفین کرد و بلا نازل شد و مردم را فرا گرفت، بالاتر آمدم دیدم شمر دامن خود را به دست گرفته و از آن خون می چکد و خودش هم می گرید!، پرسیدم یا شمر آن چیست در دامنت؟، باز کرد دیدم سر حسین است،

گفتم: گریه چرا اگر به او دلت می سوخت چرا کتیش؟ اگر نه چرا گریه؟!.

گفت دلم به نمی سوزد دو علت مرا به گریه انداخته است، ۱- خواستم که سر اورا از تن جدا نمایم صدای گریه زنی را شنیدم این طرف و آن طرف نگاه کردم کسی را ندیدم فهمیدم که مادرش زهراست حضور یافته است! ۲- هلال به گودال قتلگاه بنگر ببین چه خبر است دیدم خانم بلند قدی، دست دختری را گرفته و به دور آن بدن بی سر می چرخاند و گریه کنان می گوید حسین من با این بچه ها چکنم و آنها را به کهِ سپردی و رفتی؟!. ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

مجلس ۸۰ آنها را رها ساز

وجوب امر به معروف و نهی از منکر به اصطلاح تبلیغ کردن، شرایطی دارد که یکی از آنها، احتمال تأثیر در طرف مقابل است اگر چنانکه معلوم شود که طرف از او نخواهد پذیرفت، در این صورت وجوب، برداشته شده و کنار کشیدن و رها کردن آنها، ضرورت خواهد داشت، تا لجاجت و عناد فیما بین بیشتر نشود.

در آیات مکرر قرآن کریم، به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر ناراحتی و غمگین شدن از ایمان نیاوردن قوم، دلداری می دهد و فقط ابلاغ رسالت را، ازاو می خواهد و بقیه کارها را به خود خدا موکول نماید، اومی داند که بابندگانش چه رفتاری خواهد داشت، در این مورد به معنا و مفهوم این آیات توجه نمائید.

۱- فَذَرْهُمْ حَتَّى يُلاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِی فِيهِ يُصْعَقُونَ (۴۵) يَوْمَ لا يُغْنِی عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ (۴۶) طور: ۴۵ حال که چنین است آنها را رها کن تا روز مرگ خود را ملاقات کنند؛ ۴۶ روزی که نقشه های آنان سودی به حالشان نخواهد داشت و (از هیچ سو) یاری نمی شوند!

آنها را رها کن تا روز مرگ که سر آغاز مجازاتها و کیفرهای اخروی می باشد فرا رسد. جمله ذرهم (آنها را رها کن) امری است تهدید آمیز و منظور از آن ترک اصرار بر تبلیغ این گونه افراد غیر قابل هدایت است.

سپس به معرفی این روز پرداخته، می گوید: همان روزی که چاره- جوئی و نقشه های آنها سودی به حالشان نخواهد بخشید، و تمام راههای فرار به روی آنها بسته می شود، و از هیچ سو یاری نمی شوند (یَوْمَ لا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ).

آری هر کس می میرد قیامت صغرای او بر پا می شود (من مات قامت قیامته) و سرآغازی است برای پاداش و کیفرها که بخشی جنبه برزخی دارد و بخش دیگری در قیامت کبری یعنی قیامت عمومی انسانها دامانشان را می گیرد، و در هیچیک از این دو مرحله نه چاره جوئیها مؤثر است، و نه در برابر اراده الهی یار و یاوری وجود دارد.(۱)

برای اینکه روشن کند این گروه اهل استدلال و منطق نیستند، و حب دنیا و فراموش کردن یاد خدا آنها را در لجنزار این موهومات و خرافات غوطه ور ساخته، می فرماید

۲- فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنا وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَياةَ الدُّنْيا (۲۹) ذلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدى (۳۰) نجم: ۲۹ حال که چنین است از کسی که از یاد ما روی می گرداند و جز زندگی مادی دنیا را نمی طلبد، اعراض کن! ۳۰ این آخرین حدّ آگاهی آنهاست؛ پروردگار تو کسانی را که از راه او گمراه شده اند بهتر می شناسد، و (همچنین) هدایت یافتگان را از همه بهتر می شناسد!

این تعبیر مفهوم گسترده ای دارد که هر گونه توجه به خدا را چه از طریق قرآن، و دلیل عقل، و چه از طریق سنت، و یاد قیامت شامل می گردد.

۱- باتغییراتی از تفسیر نمونه ج: ۲۲ ص: ۴۶۴ ببعد.

ضمنا این نکته نیز از آیه استفاده می شود که رابطه ای در میان غفلت از یاد خدا، و اقبال به مادیات، و زرق و برق دنیا وجود دارد، و قابل توجه اینکه در میان این دو تاثیر متقابل است، غفلت از یاد خدا انسان را به سوی دنیاپرستی سوق می دهد، همانگونه که دنیاپرستی انسان را از یاد خدا غافل می سازد، و این هر دو با هواپرستی همراه است، و طبعا خرافاتی که هماهنگ با آن باشد در نظر انسان جلوه می کند و تدریجا تبدیل به یک اعتقاد می شود.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که امر به اعراض از این گروه هرگز منافاتی با تبلیغ رسالت که وظیفه اصلی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است ندارد، چرا چنانکه گفتیم: تبلیغ و انذار و بشارت مخصوص مواردی است که حداقل احتمال تاثیر وجود داشته باشد، آنجا که یقین به عدم تاثیر است نباید نیروها را به هدر داد، و بعد از اتمام حجت باید اعراض کرد این نیز قابل توجه است که این دستور مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست، بلکه همه منادیان راه حق را شامل می شود، تا نیروهای ارزشمند تبلیغی خود را تنها در زمینه هائی صرف کنند که امید اثر است، اما دنیا پرستان مغرور سیاه دلی که هیچ امیدی به هدایتشان نیست باید بعد از اتمام حجت آنها را به حال خود رها ساخت، تا خداوند در باره آنها داوری کند.

در آخرین آیه مورد بحث برای اثبات انحطاط فکری این گروه می افزاید: این است آخرین حد معلومات آنها! (ذلِکَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ).

آری اوج افکار آنها به اینجا منتهی شده که افسانه دختران خدا را در باره ملائکه طرح کنند، و در ظلمات اوهام و خرافات دست و پا زنند، و این است آخرین نقطه همت آنها که خدا را به فراموشی بسپارند و اقبال به دنیا کنند، و تمام شرف و حیثیت انسانی خود را با درهم و دیناری معاوضه نمایند.

و در پایان می گوید: پروردگار تو کسانی را که از راه او گمراه شده اند به خوبی می شناسد، و هدایت یافتگان را نیز از همه بهتر می داند (إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدی).

در دعای معروفی که در اعمال ماه شعبان از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده می خوانیم: و لا تجعل الدنیا اکبر همنا و لا مبلغ علمنا: خداوندا دنیا را بزرگترین مشغولیات فکری ما و نهایت علم و آگاهی ما قرار مده.

در پایان آیه اشاره به این حقیقت است که خداوند هم گمراهان را به خوبی می شناسد و هم هدایت یافتگان را، یکی را مشمول غضبش و دیگری را مشمول لطفش می سازد، و در قیامت هر کدام را بر طبق اعمالشان جزا خواهد داد.

قابل توجه اینکه در آیات فوق در عین اینکه برای دنیا پرستان علمی قائل شده آنها را گمراه می شمرد، این دلیل بر آن است که از دیدگاه قرآن علومی که هدف نهائیش تنها وصول به مادیات باشد، و در ماورای آن هدفی والاتر تعقیب نکند علم نیست، ضلالت و گمراهی است، و اتفاقا تمام بدبختی هائی که در دنیای امروز وجود دارد تمام جنگها و خونریزیها ظلمها و تجاوزها، فسادها و آلودگی ها، از همین علوم ضلالت آفرین سرچشمه می گیرد، از کسانی که مبلغ و منتهای علمشان همان حیات دنیاست، و افق دیدشان از نیازهای حیوانیشان فراتر نمی رود! آری تا علم ابزاری برای اهداف والاتری نشود جهل است، و تا سرچشمه نور ایمان و وسیله ای در مسیر آن نگردد ضلال است.(۱)

۳- فَذَرْنِی وَ مَنْ یُکَذِّبُ بِهذَا الْحَدِیثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ (۴۴) وَ أُمْلِی لَهُمْ إِنَّ کَیْدِی مَتِینٌ (۴۵) قلم: ۴۴ اکنون مرا با آنها که این سخن را تکذیب می کنند واگذار! ما آنان را از آنجا که نمی دانند به تدریج به سوی عذاب پیش می بریم. قلم: ۴۵ و به آنها مهلت (بازگشت) می دهم؛ چرا که نقشه های من محکم و دقیق است!

این تهدیدی است شدید از ناحیه خداوند قادر قهار که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می گوید:

نمی خواهد تو دخالت کنی، مرا با این تکذیب کنندگان لجوج و سرکش رها کن، تا آنچه مستحقند به آنها بدهم! فراموش نکنیم این را خداوندی می گوید: که بر همه

۱- باتغییراتی از تفسیر نمونه ج: ۲۲ ص: ۵۳۲ ببعد.

چیز توانا است، این تعبیر ضمنا مایه دلداری و قوت قلب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان در مقابل کارشکنی ها و توطئه های دشمنان است، سپس می افزاید: ما آنها را به زودی از آنجا که نمی دانند تدریجا به سوی عذاب پیش می بریم (سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ).

و به آنها مهلت می دهم، و در عذابشان عجله نخواهم کرد، چرا که نقشه های من محکم و دقیق و عذاب من شدید است (وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ).

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: (اذا احدث العبد ذنبا جدد له نعمه، فیدع الاستغفار فهو الاستدراج): گاه هنگامی که بندگان سرکش گناه می کنند خداوند به آنها نعمتی می دهد، آنها از گناه خود غافل می شوند، و توبه را فراموش می کنند، این همان استدراج و بلا و عذاب تدریجی است.

از این حدیث و احادیث دیگری که در این زمینه وارد شده استفاده می شود که گاه خداوند برای مجازات بندگان معاند و لجوج، در مقابل گناهانی که انجام می دهند نعمت می بخشد، آنها تصور می کنند این لطف الهی است که به خاطر شایستگی، شامل حالشان شده! و لذا در غرور و غفلت فرو می روند، اما ناگهان خداوند آنها را می گیرد و از میان ناز و نعمت به کام عذاب و بلا فرو می فرستد و این دردناکترین شکل عذاب است.

البته این در باره کسانی است که طغیان و سرکشی را به حد اعلی رسانده ولی افرادی که هنوز تا این حد پیش نرفته اند خداوند در برابر گناهانشان آنها را گوشمالی می دهد، و همان سبب بیداری و توبه آنها می گردد، و این لطف خدا در حق آنها است.

به تعبیر دیگر: هنگامی که انسان گناه می کند از سه حال بیرون نیست: یا خودش متوجه می شود و باز می گردد، و یا خداوند تازیانه بلا بر او می نوازد تا بیدار شود، و یا شایستگی هیچیک از این دو را ندارد، خدا به جای بلا نعمت به او می بخشد و این همان عذاب استدراج است که در آیات قرآن با این تعبیر، و یا به تعبیرات دیگر

به آن اشاره شده است.

لـذا انسان بایـد به هنگام روی آوردن نعمتهای الهی مراقب باشد، نکند این امر که ظاهرا نعمت است عذاب اسـتدراجی گردد، به همین دلیـل مسـلمانان بیـدار در اینگـونه مواقع در فکر فرو می رفتنـد، و به بـازنگری اعمـال خود می پرداختنـد، چنـانکه در حـدیثی آمـده است که یکی از یاران امام صادق علیه السـلام عرض کرد: من از خداوند مالی طلب کردم به من روزی فرمود، فرزنـدی خواسـتم به من بخشـید، خـانه ای طلب کردم به من مرحمت کرد، من از این می ترسم نکنـد این اسـتدراج باشـد امام فرمود: اگر اینها توأم با حمد و شـکر الهی است استدراج نیست (نعمت است) تعبیر به أُمْلِی لَهُمْ (آنها را مهلت می دهم) اشاره به این است که خداوند در مجازات ظالمان هرگز عجله نمی کند، کسـی عجله می کند که می ترسد فرصتها از دست او برود، امـا خداونـد قـادر متعـال که هر لحظه هر چه اراده کنـد صورت می گیرد از دست رفتن فرصت برای او مفهوم نـدارد، و به هر حـال این هشـداری است به همه ظالمـان و گردنکشـان که سـلامت و نعمت و امنیت هرگز آنها را مغرور نکنـد و هر لحظه در انتظار کیفر شدید خداوند باشند.(۱)

۴- فَذَرْهُمْ یَخُوضُوا وَ یَلْعَبُوا حَتَّی یُلاقُوا یَوْمَهُمُ الَّذِی یُوعَدُونَ (۴۲) یَوْمَ یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْداثِ سِراعاً کَأَنَّهُمْ إِلی نُصُبٍ یُوفِضُونَ (۴۳) خاشِعَهً أَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّهٌ ذلِکَ الْیَوْمُ الَّذِی کانُوا یُوعَدُونَ معارج: ۴۴ (در این آیـات که آخرین آیـات سوره معارج است به عنوان انذار و تهدید کافران سر سخت و استهزاء کننده و لجوج، می فرماید:)

۴۲- آنها را به حال خود واگـذار تا در باطل خود فرو روند، و بازی کنند، تا زمانی که روز موعود خود را ملاقات نمایند. ۴۳- همان روز که از قبرها به سـرعت خارج می شوند، گوئی به سوی بتهایشان می دوند! ۴۴- در حالی که چشمهای آنها از شدت وحشت به زیر افتاده، و پرده ای از ذلت و خواری آنها را پوشانده است (و به آنها گفته می شود

۱- باحذف و اضافاتی از تفسیر نمونه ج: ۲۴ ص: ۴۱۶ ببعد.

) این همان روزی است که به شما وعده داده می شد.

بیش از این استدلال و موعظه لازم نیست، آنها نه اهل منطقند و نه آمادگی برای بیدار شدن دارند، بگذار در اباطیل و اراجیف خود غوطه ور باشند، و همچون کودکان سرگرم بازی، تا روز موعود آنها، روز رستاخیز، فرا رسد، و همه چیز را با چشم خود ببینند! این آیه با همین تعبیر و بدون هیچگونه تفاوت در سوره زخرف آیه ۸۳ نیز آمده است.

سپس به معرفی آن روز موعود پرداخته، و نشانه هائی از این روز وحشتناك و هول انگیز را بیان می کند، و می فرماید: همان روزی که از قبرها به سرعت خارج می شوند، و چنان تند حرکت می کنند که گوئی به سوی بتهایشان می دوند!

چه تعبیر عجیبی؟ وضع حال آنها را در قیامت و هنگامی که به سوی دادگاه عدل الهی با سرعت حرکت می کنند تشبیه به هجوم آنها در یك روز جشن یا عزا به سوی بتهایشان می کند اما آن کجا و این کجا؟ و در حقیقت سخریه ای است نسبت به عقائد پوچی که در عالم دنیا داشتند.

سپس به نشانه های دیگری پرداخته می افزاید: این در حالی است که چشمهای آنها از شدت هول و وحشت به زیر افتاده و خاضعانه نگاه می کنند (خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ) و پرده ای از ذلت و خواری تمام وجود آنها را در بر گرفته (تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ).

و در پایان آیه می فرماید: این همان روزی است که به آنها وعده داده می شد

آری این همان روز موعود است که آن را به باد مسخره می گرفتند، و گاه می گفتند: به فرض که چنین روزی در کار باشد وضع ما در آن روز از مؤمنان هم بهتر است، ولی آن روز از شدت ترس و وحشت و شرمساری جرات ندارند سر بر آورند، گرد و غبار مذلت بر سر و روی آنها نشسته، و در هاله ای از غم و اندوه فرو رفته اند، مسلما آن روز نادم و پشیمان می شوند اما چه سود؟ خداوندا.

در آن روز هولناك ما را در پوشش رحمتت قرار بده.

پروردگارا! دامهای شیطان سخت، و هوای نفس غالب، و آرزوهای دور و دراز

فریبنده است، تو خودت بیداری و آگاهی و عدم انحراف از مسیر را به ما مرحمت فرما.(۱)

۵- وَ اصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِیلًا (۱۰) وَ ذَرْنِی وَ الْمُکَذِّبِینَ أُولِی النَّعْمَهِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلِیلًا (۱۱) مزمل: ۱۰- ۱۱ و در برابر آنچه (دشمنان) می گویند شکیبا باش و بطرزی شایسته از آنان دوری گزین! ۱۱ و مرا با تکذیب کنندگان صاحب نعمت واگذار، و آنها را کمی مهلت ده، و به این ترتیب در اینجا مقام صبر و هجران فرا می رسد، چرا که در مسیر دعوت به سوی حق، بدگوئی دشمنان، و ایذاء و آزار آنان، فراوان است، و اگر باغبان بخواهد گلی را بچیند باید در برابر زبان خار صبر و تحمل داشته باشد.

بعلاوه گاهی در اینجا بی اعتنائی و دوری لازم است، تا هم از شرشان در امان بماند، و هم درسی از این طریق به آنان بدهد، ولی این هجران و دوری نباید به معنی قطع برنامه های تربیتی، و تبلیغ و دعوت به سوی خدا باشد.

به این ترتیب آیات فوق نسخه جامع و کاملی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و تمام کسانی که در خط او گام بر می دارند می دهد که از عبادات شبانه و نیایش پروردگار در سحرگاهان، مدد بگیرند، و سپس این نهال را با آب یاد خدا و اخلاص و توکل و صبر و هجران جمیل، آبیاری کنند، چه نسخه جامع و جالبی؟!

هجر جمیل (دوری و جدائی شایسته) همانگونه که اشاره کردیم به معنی هجران توأم با دلسوزی و دعوت و تبلیغ به سوی حق است، که یکی از روشهای تربیتی در مقطع های خاصی محسوب می شود، و هرگز منافات با مساله جهاد در مقطع های دیگر ندارد که هر کدام جائی و هر نکته مقامی دارد، و به تعبیر دیگر این دوری، بی اعتنائی نیست، بلکه خود نوعی اعتنا است و به هر حال اینکه بعضی حکم آیه فوق را منسوخ با آیات جهاد دانسته اند صحیح نیست.

۱- تفسیر نمونه ج: ۲۵ ص: ۴۷ ببعد.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان در ذیل آیه می گوید: و فی هذا دلاله علی وجوب الصبر علی الاذی، لمن یدعو الی الدّین و المعاشره باحسن الاخلاق و استعمال الرفق لیکونوا اقرب الی الاجابه: این آیه دلالت می کند که مبلغین اسلام، و دعوت کنندگان به سوی قرآن، باید در مقابل نا ملائمات شکیبائی پیشه کنند، و با حسن خلق، و مدارا، با مردم معاشرت نمایند، تا سخنان آنها زودتر پذیرفته شود.(۱)

در آخرین آیه از آیات پیشین اشاره ای به کارشکنی ها و سخنان ناروا و اذیت و آزار دشمنان اسلام بود، آیات مورد بحث آنها را زیر رگباری از تهدیدات شدید، دائر به عذابهای دنیا و آخرت از سوی خداوند، قرار داده، و آنها را دعوت به تجدید نظر در برنامه های شوم خود می کند، و هم به مسلمانان صدر اول در برابر هجوم سخت این دشمنان دلداری می دهد، و پایمردی می بخشد.

می فرماید: مرا با این تکذیب کنندگان ثروتمند و صاحب نعمت واگذار، و آنها را کمی مهلت ده! (وَ ذَرْنِی وَ الْمُکَذِّبِینَ أُولِی النَّعْمَهِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلِیلًا).

یعنی طرف آنها تو نیستی، منم، مجازات و کیفر آنها را به خود من واگذار، و کمی به آنها مهلت ده، تا هم اتمام حجت گردد، و هم ماهیت خود را آشکار سازند، و پشت خود را از بار گناه سنگین کنند، آن گاه عذاب من گلوی آنها را خواهد فشرد! و می دانیم مدت کمی گذشت که مسلمانان نیرومند شدند، و ضربات سنگین و شکننده خود را در جنگهای بدر و حنین و احزاب و مانند آن بر پیکر دشمن وارد آوردند، و نیز مدت کمی بیشتر نگذشت که این گردنکشان از دنیا رفتند، و گرفتار عذاب الهی در برزخ شدند و عذاب قیامت نیز از آنها چندان دور نیست.

ضمنا تعبیر به أولی النعمه (صاحبان نعمت) اشاره به غرور و غفلت ناشی از فزونی مال و ثروت و امکانات مادی است که غالبا دامنگیر صاحبان آنها می شود و به همین دلیل در طول تاریخ انبیاء چنانکه قرآن شاهد و گواه است این دسته همیشه

۱- باحذف و اضافاتی از تفسیر نمونه ج: ۲۵ ص: ۱۸۰ ببعد.

در صف اول مخالفان قرار داشتند.

۶- ذَرْنِی وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِیداً (۱۱) (مدثر: ۱۱)

۱۱- مرا با کسی که او را تنها آفریدم واگذار!

هنگامی که آیات سوره الم سجده (سوره غافر) نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد الحرام (به نماز) ایستاده بود و ولید بن مغیره نزدیک حضرت بود و تلاوت او را می شنید، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متوجه این معنی شد تلاوت این آیات را تکرار کرد.

ولید بن مغیره مخزومی، مرد مورد توجه و احترام قریش، به مجلس قومش- طائفه بنی مخزوم- آمد و گفت: به خدا سوگند کلامی الان از محمد صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که نه شبیه سخن انسانهاست، و نه سخن جن، و ان له لحلاوه و ان علیه لطلاوه و ان اعلاه لمثمر، و ان اسفله لمغدق، و انه لیعلو و ما یعلی!: گفتار او شیرینی خاصی دارد، و زیبائی و طراوت مخصوصی، شاخه هایش پرمیوه، و ریشه هایش قوی و نیرومند، سخنی است که از هر سخن دیگر برتر می رود و هیچ سخنی بر آن برتری نمی یابد! این را گفت، و به منزلش بازگشت قریش به یکدیگر گفتند: به خدا سوگند او دلباخته آئین محمد شده، و از آئین ما بیرون رفته، و تمام قریش را منحرف خواهد کرد، و آنها به ولید ریحانه قریش (گل سرسبد قبیله قریش) می گفتند.

ابو جهل گفت من چاره این کار را می کنم، حرکت کرد و آمد و با چهره ای غمگین کنار ولید نشست.

ولید گفت: چرا غمگینی، فرزند برادرم؟! گفت: قریش بر تو با این سن و سال عیب می نهند، و گمان می کنند که تو سخن محمد را زینت بخشیدی، او همراه ابو جهل برخاست و به مجلس قوم در آمد، و گفت: شما گمان می کنید محمد دیوانه است؟ آیا هرگز آثار جنون بر او دیده اید؟ گفتند: نه گفت: فکر می کنید او کاهن است؟ آیا هرگز آثار کهانت بر او دیده اید؟ گفتند: نه.

گفت: تصور می کنید او شاعر است؟ آیا هرگز دیده اید لب به شعر بگشاید؟

گفتند: نه.

گفت: پس فکر می کنید او دروغگو است؟ آیا هرگز سابقه دروغی در باره او دارید؟ گفتند: نه، او نزد ما همیشه به عنوان صادق امین قبل از ادعای نبوتش شناخته شده

در اینجا قریش به ولید گفتند: پس به عقیده تو در باره او چه بگوئیم؟ ولید فکر کرد و نگاهی نمود، و چهره درهم کشید و گفت: او فقط مرد ساحری است، مگر ندیده اید میان مرد و خانواده و فرزندان و دوستانش جدائی می اندازد؟ (گروهی به او ایمان می آوردند و از خانواده خود جدا می شوند). بنابر این او ساحر است و آنچه می گوید سحری است جالب!.

از مجموع آیاتی که به محضرتان ارائه دادم، به دست می آید که تبلیغ دین حد و حدودی دارد، وقتی که از شنونده و عناد و لجاجت آنها، می بینیم که دگر سخن به او یا امثال او، اثری ندارد، باید از آنها دوریی کرد و آنها را رها ساخت، تا روزی رسد که خدایشان، خود به حساب آنها برسد.

ولی در تاریخ موارد زیادی هست که انبیاء یا مبلغین از آنها دوری می کردند و رها می ساختند ولی آنها دست بردار نبودند که نمونه بارز آن جریان امام حسین علیه السلام و واقعه کربلاست، که چندین مرتبه به حرّ در میان راه و به عمربن سعد شب عاشورا و در میدان میان دو لشکر پیشنهاد نمود که از او دست بردارند، تا به مدینه یا یک نقطه دور دست در کشور اسلامی و حتی به جائی بیرون از قلمرو اسلام، برود و از آنها دور شود، نپذیرفتند و کار را به جائی رسانیدند که تمام عزیزان آن حضرت به خاک و خون، کشیده شوند و خاندان رسالت، به اسارت رود و شهر به شهر و دیار به دیار بگردند و از سوی دشمنان زخم زبان وتوهین های غیر قابل تحمل نمایند.

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

مجلس ۸۱ بسی در نومیدی امید نهفته است

در روایت آمـده است که «العبـد یدبّر واللّه یقدّر» بنده تدبیر می کند وخداوند تقدیر، در طول عمر خود خیلی دیده ایم که در بـاره کـاری شب تاصبـح نمی خوابیم و نقشه می کشـیم که فردا این کـار را این جوری و آن جوری خواهم کرد ولی وقتی که صبـح می شود، یـا از آن تـدبیر و تـدبرها منصـرف می شویم و یـا چیزی پیش می آیـد که تمـام نقشه هـای ما، وارونه شـده و چیزهائی که به ذهن مان نمی آمد، پیش می آید، متوجه می شویم که نقاش کس دیگر است و تقدیر کننده، وجود دیگر.

و نیز خیلی دیده ایم برای رفع احتیاج یا اسـتقراض از کسـی، با امید می رویم، اما با نومیدی مواجه می شویم ولی از کسـی که هیچ امیدی نداریم، می بینیم، مشکل ما با دست او حل شد.

قُلْ یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ (۵۳) زمر: ۵۳ بگو: «ای بنـدگان من که بر خود اسـراف و سـتم کرده اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً (۵) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً (۶)

انشراح: ۵ به یقین با (هر) سختی آسانی است! ۶ (آری) مسلّماً با (هر) سختی آسانی است،

بعد از هر گریه خنده ایست و پس از هر خنده گریه ای.

درنومیدی بسی امید است*** پایان شب سیه سپیداست

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: کن لما لاترجوا أرجی منك لما ترجوا، فانّ موسی علیه السلام خرج

یقتبس لاـهله نـاراً فکلّمه الله فرجع نبیّاً و خرجت ملکه سبا کـافره فاسـلمت مع سـلیمان وخرجت سـحره فرعـون یطلبـون العزّه لفرعون، فرجعوا مؤمنین. به آن چیزی که امیـد نـداری، امیـدوارتر باش از آن چیزی که امید داشتی!. همانا موسـی علیه السـلام رفت برای عیالش آتش بیاورد تا گرم شود ولی بانبوت برگشت و ملکه سبا (بلقیس از خانه اش) کافر بیرون آمد ولی بادست سلیمان، مسلمان شد.

ساحران فرعون بیرون شدند و عزت را برای فرعون می جستند، ولی با ایمان برگشته و خود صاحب عزت شدند.

قـال أتی رجل أبا عبـدالله یقتضـیه و أنا عنـده، فقال لیس الیوم شـی ء ولکن یأتینا خطر و وسـمه فیباع و نعطیک انشاءالله فقال له الرّجل عدنی فقال علیه السـلام کیف أعدک و أنا لما لا أرجی أرجی منّی لما أرجوا. مردی پیش امام صادق علیه السلام آمد و تقاضـائی داشت (راوی گویـد من هم) نزد او بودم، فرمود: امروز چیزی نیست ولکن متـاع و کالائی برای ما می آیـد و بفروش می رسد و انشاءالله برایت چیزی می دهیم، مرد گفت:

وعده ده (که چه خواهی داد؟) فرمود: چگونه وعده دهم درحالی که من به آنچه که امید ندارم، امیدوارترم از آنچه امید دارم.

وقـال رجل لابی الحسن علیه السـلام عـدنی فقال کیف أعـدک و أنا لما لا أرجوا أرجی منّی لما أرجوا. مردی به ابالحسن علیه السلام گفت: برای من وعده ده (که چه خواهی داد؟) فرمود:

چگونه وعده دهم درحالی که من به آنچه که امید ندارم، امیدوارترم از آنچه امید دارم.(۱)

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: من أراد أن یکون أغنی النّاس فلیکن بما فی یـدالله أوثق منه بما فی ید غیره (۲) هرکس می خواهـد غنی ترین مردم باشـد پس به آنچه که در دست خداست (عقیده اش) محکمتر باشد از آنچه که در دست مردم است.

۱- لئالی الاخبار ۲/ ۵۰.

۲- لئالی الاخبار ۲/ ۵۰.

یاموسی مادمت لاتری کنوزی نفدت فلا تغتمّ بسبب رزقک.(۱) ای موسی مادام که ندیدی خزینه ها (ی روزی) من تمام نشده به سبب (رسیدن) رزقت غم نخور.

امام صادق علیه السلام فرمود: انّی لما لا أرجوا أرجی منّی لما أرجوا.(۲) من به آنچه امید ندارم امیدوارترم از آنچه امید دارم.

در طول عمر خود، نباید به کسی غیر از خدا دل بست و امیدوار بود، چون به حضرت موسی علیه السلام فرمود: «مادام که قدرت من از دستم نرفته، حل مشکلات (و برآوردن حاجات را) جز من از کس دیگر نخواه».

پس تنها ذات مقدس اوست که تمام کارها و مشکلات لاینحل مارا، حل و احتیاجات ما را برطرف و برآورده، می کند.

یکی از رفقای روحانی من ماجرائی دارد، با مطالب بالا بی ارتباط نیست،

می گفت: روزی با خانمم نشسته بودیم صحبت ما به اینجا رسید که خدا را شکر به زندگی بچه ها سرو سامان دادیم ولی دونفر از آنها که درشهر دیگر بود، ماندند، حال که پیر شده ایم و نیاز به پرستار وتر و خشک کننده ای داریم، چه بهتر که محل زندگیمان را به آن شهر انتقال دهیم، هم آن دورا متأهل کنیم و هم یکی از آنها دلسوزتر ومهربانتر، بود را درخرید خانه شریک خود قرار دهیم تا در زمان پیری به مابرسد و دست مارا بگیرد و کمک و یار ویاور ما باشد.

با این نیت، خانه را باخانه ای دو طبقه با ۴۶۰ متر زیربنا در آن شهر معاوضه کردیم و آن پسر صالح را هم درسند خانه با خود شریک نمودیم که به او زن بیاوریم و باهم دریک طبقه او و در طبقه دیگر، ما زندگی کنیم و به زنده و مرده ما او رسیدگی کند، با این تدبیر اورا متأهل کردیم و با شادی و خوشحالی، عروس آوردیم و چند روزی هم با خوشی و خرّمی سپری کردیم ولی عروس عزیزمابنای ناسازگاری گذاشت و یک سال در یک خانه حتی برای نمونه یک مرتبه هم از ما حال و احوالی

۱- لئالی الاخبار ۲/ ۵۰.

۲- لئالی الاخبار ۲/ ۵۰.

نپرسید هیچ، پسرمان را هم قدغن کرد با ما تماسی نداشته باشد و بعضاً که قاچاقی به ما سرمی زد کفشش را به داخل آورده و مخفی می کرد که مبادا عروس ناز ما ببیند و علم و شنگه راه بیاندازد بالاخره روزی خبردار شدیم که بیرون خانه در محله دور دست زیر زمینی اجاره کرده و از ملك خود نقل مکان کرده و رفته اند.

بعد از گذشت مدت کم، زمزمه فروش خانه که سه دانگ به نامشان بود، به گوش رسید و بالاخره به مبلغی فروخته شد که به نصف آن توانستم یك آپارتمان بخرم یعنی بعداز هفتاد و سه سال که اصلًا آپارتمان نشینی را در خواب ندیده بودیم، دیدیم و پس از گذشت شصت سال دونـدگی که صاحب یك خانه شده بودیم، بی خانه شدیم چرا؟! چون به آن پسرم دلبسته و درواقع توکل کرده بودیم، با دست او کمر مرا شکست، چون فرموده امیرمؤمنان علیه السلام را فراموش کردیم که «هرکس به کسی جز خدا متکی شود، خدا با دست همان کس کمر اورا خواهد شکست» یادر روایت آمده است که «العبد یدبّر واللّه یقدّر» بنده تدبیر می کند وخداوند تقدیر،

تقدیر خدا تدبیر مرا نقش بر آب کرد.

آن رفیقم می گفت البته ناگفته نماند من آن پسرم را بنا به دلایلی، مقصر نمی دانم،

۱- او در بحرانی گیر کرده بود که یا زنش را طلاق می داد و مارا می گرفت و یا ما را ترك می کرد و با عیالش می رفت هم ما و هم خودش راه دوم را انتخاب کردیم.

۲- ما باید قبول می کردیم، که دیگر زمان های قدیم ما گذشت، عروس متقاعد شود با پدر و مادر شوهر یك جا زندگی کند و برای رضای خدا و بادید پدر و مادر دوم، به آنها خدمت کند.

۳- برای ما تنبیه خدائی بود که برای دوران ناتوانی و پیری خود، به بنده او متکی شدیم و خدارا فراموش کردیم.

می گفت: بنا بر این ما از او ناراحت و ناراضی نیستسم، فعلًا در میان بچه هایم، باز او بیشتر به ما می رسد و کلًا زحمات خرید و کارهای دیگر ما با اوست و از او راضی هستیم و خدا از او راضی باشد.

با دقت در این جریان، عواملی دست به دست داد، این ماجرارا پیش آورد.

۱- ایشان کمی از خدا بی خبر شده و به پسرش متکی شد ۲- پسرش را با خودش شریک نموده و اختیارش را از دست داد ۳- عروس خانم بیوفائی کرده و دونفر پیر را تنها گذاشت و رفت. ۴- انسان ها به وظایف وجدانی و انسانی خود بی اعتنا شده اند.

یأس و نومیدی؛

یأس نسبت به کار، و آینده، و پیشرفت وبهبود امور، رنج جانفرسایی را برانسان تحمیل می کند. شخص ناامید زندگی پرتنشی دارد ونمی تواند درحال یاس نشاط وخوشی داشته باشد. افسردگی، و رنج نیز ازنتایج ناامیدی است.

من زنومیدی چنین افسرده ام*** خفته درخاکی وخاکی خورده ام

عطار:

اگرکسی نسبت به بهبود شرایط زندگی در جامعه اش مایوس گردد، نمی تواند آرامش، امنیت وراحتی خیال داشته باشد. این درحالی است که انسان امیدوارمعمولا احساس سعادت ورضایت مندی بیشتری نسبت به زندگی دارد.

برخی تصورمی کنند با ترک محیط وسفربه کشورهای دیگرمی توان برناامیدی غلبه کرد. اما به نظرمی رسد مشکل یأس صرفا با هجرت برطرف نمی شود. خود شخص وچگونگی نگاه او به تلخی وشیرینی های زندگی تاثیرفراوانی درمیزان یاس وامیدواریش دارد. تازمانی که افراد برای برطرف کردن ریشه های ناامیدی تلاش نکنند ودست به کارنشوند، زندگی تلخ وناگواری خواهند داشت. باید دانست که خداوند دررحمت رابرروی کسی نبسته است وازبندگانش می خواهد همیشه امید وارباشند" لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللَّهِ"." وبازمی فرماید:" وَ ما مِنْ دَابَّهٍ فِی الْأَرْضِ إِلَّا عَلَی اللَّهِ رِزْقُها"؛ وهیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر [اینکه] روزیش بر عهده خداست (سوره هود، ۶). فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً. با سختی آسانی هم هست (پس هرگریه خنده ای است).

انسان باید بداند که گاهی درپس نومیدی، امید فراوانی نهفته است. مهم این است که نگاه وبینش خودرا نسبت به زندگی وشرایط رسیدن به موفقیت وتحقق آروزها تغییردهد. اگرکسی گرفتارتخیل وآروزهای دور و دراز شود، نمی تواند موفق باشد. هیچ انسانی نیست که به همه آرزوهایش نائل آمده باشد. این درحالی است که اموری؛ چون تلاش، برنامه ریزی، آینده نگری، بهره گیری از دیگران وتحمل سختی های معقول، شرایط رسیدن به موفقیت را تسهیل می کنند. به قول نظامی ومولانا:

درنومیدی بسی امید است*** پایان شب سیه سفید است.

نظامی

بعد نومیدی بسی امیدهاست*** از پس ظلمت، دوصد خورشیدهاست.

مولانا

سعدی درگلستان خویش داستان زیبایی را ذکرکرده است که موید ابیات بالاست:

" پادشاهی را شنیدم به کشتن اسیری اشارت کرد بیچاره درآن حالت نومیدی ملک را دشنام دادن گرفت که گفته اند هر که دست از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید.

وقت ضرورت چو نماند گریز*** دست بگیرد سر شمشیر تیز

اذا یئسَ الانسانُ طالَ لِسانُهُ*** کَسنّورِ مغلوب یَصولُ عَلی الکلبِ

وقتی که انسان مأیوس شد زبانش دراز می شود مانند گربه ای که به سگ حمله می کند.

ملک پرسید چه می گوید یکی از وزرای نیک محضر گفت: ای خداوند همی گوید" وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ" ملک را رحمت آمد و از سر خون او در گذشت. وزیر دیگر که ضدّ او بود گفت: ابنای جنس ما را نشاید در حضرت

پادشاهان جز به راستی سخن گفتن. این ملک را دشنام داد و ناسزا گفت. ملک را روی ازین سخن در هم آمد و گفت: آن دروغ وی پسندیده تر آمد مرا زین راست که تو گفتی که روی آن در مصلحتی بود و بنای این بر خبثی و خردمندان گفته اند دروغی مصلحت آمیز به ز راستی فتنه انگیز"

به هرحال، باید از غلبه نومیدی برفکر و روان و زندگی جلوگیری کرد و به راه های موفقیت و گره گشایی ازمشکلات وبندهای زندگی خود و دیگران اندیشید وبرنامه ریزی کرد.

عزیزان با توجه به مطالب مذکور، معنای فرمایشات امامان علیهم السلام به ما روشن می شود که فرمودند: بسی در نومیدی امید و در امید نومیدی هست.

و در این مورد سرگذشت ها و جریان های زیادی درتاریخ و در مدت عمر خود دیده و شنیده ایم و نباید یأس و نومیدی را به مغز خود راه دهیم.

تمام گردن کشان و زور گویان عالم، به امید رسیدن به یک زندگی پایدار و ایده آل، نمرودها ابراهیم ها را به آتش انداختند که به فونداسیون و ریشه سلطنت خودشان، استحکام بخشند، ولی با پیشامدهای نسوختن و گلستان شدن آتش، تیشه به ریشه خود زده و از صفحه روزگار برچیده شوند، یحیاها را از دم تیغ گذراندند که فرمان روائی خود را، به کمال برسانند ولی باقدرت و نیروی مافوق بشری، ازمیان برداشته شدند.

حجاج ها کعبه و قبله مسلمین را، به آتش کشیدند و با فروریختن وسایل آتش زا، خواستند، بع فرمانروائی و تسلط خود ادامه دهند، ولی این آرزو هارا باخود به گوربردند.

یزید در دوران سه سال و اندی حکومت خود، مردم مدینه را، قتل عام نمود و نوامیس مردم را به لشکرش حلال نمود و کعبه را وسیله منجنیق های آتش زا، ویران ساخت و واقعه جانسوز و دلخراش کربلا را پیش آورد و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به اسارت برد و در مجلس خود به سر مطهر امام، چه جسارتها و لبخندهای

تمسخرآمیز که نکرد و در برابر چشمان خاندانش، چه زخم زبان ها که نزد، آخرش چه شد و نهایتا به کجا انجامید.

امام سجاد علیه السلام را به مسجد احضار نمود به امید اینکه، آن حضرت را در مقابل آن هم حاضران داخلی و خارجی و افراد لشکری و کشوری و در برابر دوست و دشمن، خورد کند و نابود نماید، اما تاریخ به ما میگوید با یک سخنرانی همین یک فرد اسیر و مریض و ناتوان، حقیقت برای تماشائیان و نظاره کنندگان آشکار و روشن شد، و کار به جائی رسید که خود رسوا شد و محو گردید و مسجد را ترک نمود و بخاطر ترس از شورش و قیام مردم دگر نتوانست اسیران خود را در شام نگهدارد و روانه مدینه کرد اما با ماندن یک دختر سه ساله در خرابه و با گذشت تاریخ، کاخ ستمش ویران و خرابه شام، تا ابد به میعادگاه عاشقان، تبدیل و آباد گردید!!. (پس بسی در امید نومیدی و در نومیدی امید نهفته است).

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

مجلس ۸۲ دنیاگذرگاه است نه اقامت گاه

اگر مسافر برای استراحت یا اقامت خود، درجائی منزل گرفته و در آن منزل فرود آید، در انتظار اینست کی وقتش تمام می شود و از آن منزل کوچ خواهد کرد و روزهائی که در استراحت گاهش، مستقر شده، هیچ وقت به مغزش خطور نمی کند که در آنجا برای خود خانه و کاشانه بسازد و یا اقامت دائمی نماید چون قطعاً می داند از آنجا دیر یازود، رفتنی است و وقتش به سر خواهد آمد.

یا کسی درطول سفر در مسیرش به پلی برسد و بخواهد روی آن پُل کمی استراحت نماید آیا به فکرش می رسد که روی پل برای خود منزل و مأوائی درست

کند و سکونت نماید.

دنیا را به آن منزل سر راه و پلی در مسیر تشبیه نموده و نصیحت نموده اند

ای آنـان که درمسـیر مسافرتش درفکر ساختن اقامت گاه دائمی و همیشـگی هستیـد و ای مسافر عابر از روی پل، خود را روی پل غرق در بازی های گوناگون نکن، آخر از آنجا عبور خواهی کرد و خواهی گذشت.

حضـرت عیسـی علیه السلام فرمود: (انّماالدّنیا قنطره فاعبروها و لاتعمروها) همانا دنیا گذرگاهیست، ازآن بگذرید و آن را آباد نکنید، (چون ازگذرگاه عبور می کنند و آن را محل اقامت قرار نمی دهند).

امیرمؤمنـان علیه السـلام فرمود: (انّماالـدّنیا دار ممرّ لاـ دار مقرّ والنـاس فیهـا صـنفان صـنف بـاع نفسه فأوبقها صـنف ابتاع نفسـه فأعتقها) دنیا خانه گـذر است نه قرار گاه و مردم در آن دو دسـته اند دسـته ای خود را به او فروخته و عبد کرده، و دسـته دیگر خود را (از آن) خریده و آزاد کرده است.

دسته اول خود را عبد ذلیل نموده و به دنیا بندگی می کند و از خدا بی خبر است و دست به هرکار خلافی می زند تا چیزی به دست آورد و بی خیال از این که من اینجائی نیستم.

دسـته دوم به دنیا پشت پا زده و خود را از آن رها کرده و به سوی منزل ابدیتش رهسپار گشته و برای آبادی آن دست و پا می کنـد چون در آنجا سـکونت کرده و به ابـدیت خواهـد پیوست. حال ببینیم ما از کـدام دسـته ایم و به کجا می رویم و چه باید بکنیم.

روزی حضـرت سلیمان علیه السلام با بساط یک فرسخ در یک فرسخ، در پهنه آسمان، در حرکت و گردش بود و جن و انس و پرنده و خزنده و چرنده در اختیار و تحت فرمانش بود، و روز دیگر در پشت بام قصرش به عصا تکیه زنان و سرپا، جانش را گرفته و قبض روحش می کننـد و یـک سال تمام سـرپا می مانـد و هیـچ کس جرئت نزدیـک شـدن به او را نـدارد و درنهایت موریانه ای ضعیفی نوک عصایش را خورده و

پوسانده، به سر می افتد و خداحافظ!!،

روزی اسکندر ذوالقرنین دنیا را دور می زند و به بیشتر کره زمین حکومت می کند و همه دربرابرش لرزان و افتان و خیزانند و روز دیگر روی دست چند نفر به خانه خاک رهسپار و دست ها از تابوت آویزان چون خود وصیت کرده بود پس از مردنم در خزینه هایم هرچه جواهرات هست روی طبق های زرّین در جلو تابوتم ببرید و ارتشیان قوی و دنیا گیر من، دست به قبضه اسلحه ها پشت سر تابوت بیایند و دستهایم را بیرون کرده و از تابوت بیاویزید!.

به وصیت عمل کردند، حکیمی در میان تشییع کنندگان بود و پرسید چرا این کار را کرده اید؟ گفتند: خود وصیت کرده است، پرسید می دانید چرا؟ گفتند: نه، گفت: او به بدرقه کنندگان جنازه و تابوتش می گوید ای مردم اگر باپول و ثروت از مرگ گریزی بود، من با این همه دارائی جلوی مرگ را می گرفتم!!.

و اگر با نیرو و قدرت نظامی می شد جلوی مرگ را گرفت، من با این همه نیرو و قدرت، می توانستم، اما ببینید با دست خالی می روم دیگر چیزی برایم نماند!!.

روزی نمرود روی بال شترمرغ یا کرکس ها به آسمان می رود و تیر کشیده و خدای آسمان ها را هدف قرار داده وشلیک می کند و روز دیگر در یک اطاقک فولاد در میان ارتش مسلح و آماده باش خود، روزهایش را سپری می کند که از مرگ نجات یابد و به قشونش دستور اکید داده هرکس به نزدیک اطاق پولاد من نزدیک شود بی درنگ اعدامش کنید، شب وروز مراقبند، یک روز پشه شکسته بالی درجلوی چشم آن همه نیرو، پرزنان از راه می رسد و ازروزنه اطاق فولاد داخل می شود و نمرود به سرزنان بیرون پریده و به پهلوان هایش دستورداد به سرم بکوبید و کسی جرئت نمی کند نزدیک شود در نهایت پهلوان نامی اش را فرا خوانده دستور نظامی می دهد به سرم بکوب مغزم می خوارد تحملش را ندارم محکم محکم تر سر شکافته می شود پشه ناتوان از میان مغزش به پرواز در آمده و به سوی آسمان بی نهایت رهسپار می گردد و نمرود مدعی الوهیت نقش برزمین می گردد!!.

روزی فرعون چهارصد سال ادعای الوهیت می کند و مناره درست می کند تا به آسمان رفته، خدای موسی را اعدام نماید و سال ها بچه های بنی اسرائیل را قتل عام می کند تا کشنده خودش را بکشد، غافل از این که قاتل خود را دردامن خود می پروراند، و روز دیگر جنازه اش در کنار رود نیل با آن زرق و برق خدائیش افتاده و یکی از آن زنان ناتوان اسرائیلی به او می رسد و به کندن جواهرات از ریش وپشمش می شود، ناگه کسی از بیابان به سمت او می آید زن از ترس این که مبادا از ارتشیان فرعون باشد، روی فرعون می نشیند و لباس بلند عربی اش را روی جنازه، پهن می کند تا آن مرد اورا نبیند شاید از لشکریان خود او باشد ولی آن تازه رسیده می گوید: خانم ازمن نترس من قاصد خدای موسی هستم روزی سر به آسمان گرفته به خدای موسی گفتی من از ظلم فرعون تعجب ندارم بلکه از صبرتو درشگفتم که این همه به او میدان داده ای حال از صبر خدا درتعجب نیستی که این همان فرعون است روی .... نشسته ای و جواهراتش را جمع آوری می کنی.

روزی ارتش محمد رضای پهلوی ارتش پنجم دنیا به حساب می آمد و انگشتش را به هر سو می گرفت آن ارتش و آن نیرو، به خود می لرزید و. و. و روز دیگر جنازه اش در ساحل عسفان مصر دراز کشیده و با فرعونیان مصر هم آغوش می گردد.

و روزی مادرش یعنی مادر شاه و زن شاه و ملکه ایران و. و. به همه این سرزمین، فرمانروائی می کرد وروز دیگر در آمریکا میان مردگان شهرداری پیدا می شود و بی هویت و ناشناخته در گورستان ناشناسان به خاک سپرده می شود.

عزیزان از این نمونه ها بی شمار است و بی انتها پس این سرا سرای بی وفا و گذر گاه بی عاطفه است به هوش باشیم و خود را نبازیم که فردا خیلی دیر است.

یک عده آن گونه خود را به دنیا فروختند، مردانی نیز در همین دار فانی، خود را خریده و آزاد کرده و به قله سعادت وسرافرازی دار باقی (آخرت) رسانیدند و گوی سبقت را بردند که یک نمونه از آن بزرگواران؛

(عَمرو بن حَمِق خُزاعی کعبی)

از اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است.

تولد و خردسالی

در تاریخ نـامی از تولـد عمرو بن حمق نیست؛ ولی از آنجـا که مورخـان مسـلمان به اتفـاق، شـهادت او را سال های ۵۰ و ۵۱ نگاشته اند، سال تولدش را نیز می توان در حدود سی سال پیش از هجرت دانست.

جـابر بن عبـدالله انصاری گفت: رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) سـریه ای را (به منطقه ای) گسـیل داشت و به آن ها فرمود: در فلان ساعت از شب به زمینی می رسـید که حرکت شـما در آن سـرزمین به طول نمی انجامـد. پس وقتی که بـدانجا رسـیدید، به سـمت چپ برویـد و در آن جا (در ساقیه) به مرد فاضل نیکوکاری برخورد می کنید و از او می خواهید که راه را به شـما نشان دهد و او از راهنمایی کردن شـما قبل از این که از طعامش بخورید، سـرباز می زند. گوسـفندی را برای شما ذبح می کنـد و به شـما طعام می دهـد و سـپس برخاسـته و راه را به شـما نشان می دهـد پس از قول من به او سـلام برسانید و به او بگوییـد که من در مـدینه ظهور کرده ام. آنها رفتند و هنگامی که در همان وقت معین به آن محل رسـیدند، راه را گم کردند. یکی از آنها گفت: آیا رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم به شما نفرمود که به سمت چپ بروید؟ و آنها چنین کردند و به مردی برخورد کردند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وصف نموده بود از او راه را پرسیدند.

مرد گفت: راه را به شما نشان نمی دهم، مگر این که از غذای من بخورید.

سپس برای آنهـا گوسـفندی ذبـح نمود و آنهـا از طعـامش خوردنـد و او برخاست و راه را به آنها نشان داد و گفت: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه ظهور کرده است؟

گفتند: بلی و سلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را به او رساندند. آن شخص، قیمی برای

کارهای خود قرار داد و به سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفت: او عمرو بن حمق خزاعی ... بود. مدتی نزد آن جناب ماند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: برگرد به آن محلی که از آن جا به سوی من هجرت کردی تا زمانی که برادرم امیرالمؤ منین (علیه السلام) به کوفه نزول اجلال فرماید و آن جا را دار هجرتش قرار دهد، آن گاه خدمت او (یعنی امیرالمؤ منین (علیه السلام)) بیا.(۱)

عمرو بن حَمِق بن کاهِن خُزاعی از یاران بزرگ پیامبر خدا(۲) و از همراهان استوارْگام علی علیه السلام (۳) و یار وفادار حسن بن علی علیهما السلام است.(۴).

ذی القعده سال ششم هجرت فرا رسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همراه هزار و ششصد تن از یارانش به سوی مکه حرکت کرد. در سرزمین حدیبیه با قریش پیمان صلح ده ساله بست. همزمان با این رخداد، عمروبن حمق با بسیاری از جنگجویان خزاعه به دین اسلام داخل شد. هرچند در گذشته نیز عمروبن حمق و دیگر مردان خزاعه در پیشبرد اسلام نقش زیادی داشتند؛ اما در این تاریخ آن را در فکر و عمل به عنوان آخرین و کامل ترین دین الهی پذیرفتند.

عمرو پس از صلح حدیبیه، به روایتی در حجه الوداع به مدینه آمد و یار و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شد. او حدود پنج سال در مدینه همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. در جنگ هایی که از آن پس رخ داد، شرکت جست. پیوسته به نزد حضرت می رسید و عاشقانه از چشمه زلال و بی پایان فضلش فیض می برد.

احادیثی را از پیامبر فرا گرفت، او پس از پیامبر خدا از معدود کسانی است که حقّ خلافت را پاس داشت و در کنار علی علیه السلام استوار ایستاد.(۵) او در

۱- قاموس الرجال: باب العین ترجمه عمروبن حمق.

۲- الطبقات الکبری: ۶: ۲۵، تهذیب الکمال: ۲۱: ۵۹۷: ۴۳۵۳، المعارف: ۲۹۱.

۳- رجال الطوسی: ۷۰: ۶۴۴.

۴- رجال الطوسی: ۹۵: ۹۴۰، مناقب آل أبی طالب: ۴: ۴۰.

۵- الاختصاص: ۷، رجال الکشّی: ۱: ۱۸۶: ۷۸.

خیزش مسلمانان علیه عثمان، شرکت کرد و فریاد حق را علیه وارونه کاری های ناهنجار در خلافت وی بیان کرد.(۱)

زن عمرو در زندان

آمنه زن عمروبن حمق نخستین زنی بودکه در اسلام به جرم مبارزات شوهر، به زندان افتاد. او فشار غل و زنجیرهای سنگین راتحمل کرد و ماه ها در یک اتاق تاریک به سربرد. پیکرش براثر رنج های فراوان و کمی آب و غذا بسیار نحیف شده بود. سرانجام دریکی از روزها چند مامور با شتاب و پرخاش به سوی او آمدند و جسم نسبتا سنگینی را به دامنش پرتاب کردند. نخست از شدت تعجب چیزی نفهمید. اما پس از چندی که به دقت نگریست، سر شوهر را در دامن دید. زن مدت کوتاهی خاموش بود و با حیرت به چهره خون آلود شوهرنگاه کرد. آمنه چهره خود راخراشید و در برابر ماموران معاویه گفت: «ای وای از مظلومیت تو در این دنیای پست و این تنگنای دردناکی که ستمگران برایت فراهم آورده اند! درود و سلام برهمسری که مراهمیشه دوست می داشت و امروز هم به دیدارمن آمده است، تا هرگز از یادش نبرم!»(۲)

همسر شجاع و وفادارش برای معاویه پیام فرستاد که: «جنایتی بس بزرگ مرتکب شدی و انسانی نیکوکار و پاک را به قتل رساندی.»

شهادت این صحابی بزرگ نیز توانست افکار عمومی را که با شهادت حجربن عدی کاملًا تحریک شده بود، به خود جلب نماید.

۱- الطبقات الکبری: ۶: ۲۵، أنساب الأشراف: ۶: ۲۱۹، تاریخ الطبری: ۴: ۳۹۳. در دو منبع اخیر آمده است:« او یکی از چهار نفری بود که به خانه عثمان، داخل شدند».

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۵؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۲۱۸.

۱- عن رفاعه قال: حدثنی اخی، عمروبن حمق قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: «مامن رجل امن رجلا علی دمه فقتله فانابریی ء من القاتل و ان کان المقتول کافرا»(۱)؛ رفاعه گفت: برادرم، عمروبن حمق برایم از زبان مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین گفت: «از مردانگی به دور است که فردی، مردی را درپناه خود گیرد (به او امان دهد.) و زنده بودنش را تعهد کند، آن گاه او را بکشد. من از چنین کشنده ای بیزارم، هرچند مقتول کافر باشد.»

رفاعه بن شداد، راوی دوم حدیث، پرورش یافته مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام است و ازعمروبن حمق استفاده علمی فراوانی برده وتاواپسین لحظات عمرو همراه او بوده است.

۲- حدثنا ابویوسف عن عبدالرحمن بن شریح المعافری عن عمیره بن عبدالله المعافری یقول: حدثنی ابی انه سمع عن عمروبن الحمق انه قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «تکون فتنه اسلم الناس فیها اوقال: خیرالناس فیها الجند العربی قال عمرو فلذالک قدمت علیکم»؛(۲) ابویوسف ازعبدالرحمن بن شریح معافری و او ازپسرعموی خود عمیره بن عبدالله معافری و اواز قول پدرش نقل کرد: شنیدم که عمروبن حمق خزاعی گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «فتنه ای خواهد آمد که سالم ترین مردم یابهترین آنان در آن فتنه، سپاه عرب هستند.» عمرو گفت:

برای همین فرموده حضرت بود که من نزد شما آمدم.

عمروبن حمق درعصر «ممنوعیت حدیث» می زیست ولی همواره احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم راآشکارا باز می گفت و مردم را با کلام و زندگی آن حضرت آشنا می کرد. او از صحابه ای است که امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان نخستین ایمان

۱- التهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۲، ص ۴۸۶.

۲- الاصابه فی تمییزالصحابه، ج ۴، ص ۶۲۶؛ المعرفه و التاریخ، ج ۱، ص ۳۳۰.

آورنده یاد کرده (۱) و از راویان مشهورحدیث غدیر است.(۲)

عمرو گوید: روزی در مسجد الحرام با پیامبر خدا نشسته بودم، آن حضرت فرمود: ای عمرو، آیا می خواهی مردی از اهل بهشت و مردی از اهل جهنم را ببینی؟ گفتم: پدر و مادرم فدایت! آری، آنها را به من نشان ده. مدتی نشستیم تا علی بن ابی طالب وارد شد، سلام کرد و نشست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای عمرو، این مرد و قومش، نشانه های اهل بهشت هستند. مدتی گذشت و بعد «معاویه بن ابوسفیان» وارد شد، جلو آمد و سلام کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این مرد و قومش، نشانه های اهل دوزخ می باشند.

عمروبن حمق در نگاه معصومین علیهم السلام

عمروبن حمق از آغاز پذیرش اسلام، لحظه ای قرار نداشت. قلبش مالامال از عشق به خدا بود. نام خدا زبانش را به خود مشغول می داشت. چون زبانش از ذکر باز می ایستاد، ندای حق روحش را بر می انگیخت و تسبیح الله از سینه اش به گوش می رسید. سعادت رادر پیروی از پیامبر و اهل بیت او می دید. هوش و تلاش او باعث گشت تا به سرعت درردیف بزرگ ترین صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرارگیرد و از دعای مخصوص پیامبرصلی الله علیه وآله بهره مند گردد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حضوریاران خویش، عمرو را این گونه دعا فرمود: «اللهم امتعه بشبابه»؛ خداوندا! به جوانی اش برکت ده! دراثر همین دعای آن حضرت بودکه عمروبن حمق در هشتادسالگی هیچ موی سفیدی در سر و صورتش یافت نمی شد.(۳)

حضرت علی علیه السلام در جنگ صفین درباره اش فرمود: «اللهم نوّر قلبه بالتّقی و اهدنا الی صراط المستقیم.»؛ پروردگارا! قلب او را به نورتقوا روشن کن و ما

۱- الصحیح فی سیره النبی، ج ۲، ص ۲۱۸.-

۲- الغدیر، ج ۱، ص ۵۸.

۳- الاصابه، ج ۴، ص ۶۲۴؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۲۱۸؛ التهذیب و التهذیب، ج ۸، ص ۲۲؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۵۲.

را به راه راست هدایت فرما. ای عمرو! کاش صدنفر مانند تو در لشگر من بود.(۱)

در حدیثی نقل شده که: مقام و منزلت او در پیشگاه علی بن ابیطالب (علیه السلام)، مانند منزلت سلمان فارسی بود نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.

سخن حسین بن علی (علیهما السلام) درباره او:

امام حسین علیه السلام، در زمان امامت خود، در جواب، در نامه ای اعتراض آمیز به معاویه ضمن بیان حقایق زیادی از جنایات معاویه در حق شیعیان امام علی علیه السلام به او، چنین نوشت. «اولست قاتل عمروبن حمق صاحب رسول الله صلی الله علیه وآله العبدالصالح الذی ابلته العباده فنحل جسمه واصفرلونه.

(حلفت له و أمنته أماناً لو أمنته) طائرا انزل علیک من راس الجبل ثم قتلته جرأه علی ربک استخفافا بذالک العهد.»؛ آیا تو قاتل «عمروبن حمق خزاعی» نیستی؟ او که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و عبادت، او را ضعیف کرده و چهره او را تغییر داده و جسم او را لاغر کرده بود؟ با آن که به او امان داده و چنان با قسم های شدید، عهد و پیمان بسته بودی که اگر به پرنده ای می دادند، از فراز کوهها به زیر می آمد. تو او را کشتی و بر خدا بی پروا شدی و عهد و پیمان او را سبک شمردی. ای عمرو، خدایت رحمت کند. آنچه در راه عقیده ات بر عهده تو بود، ادا کردی و از آن پاسداری نمودی.)(۲)

سخن امام حسین علیه السلام اشاره به امانی است که معاویه در صلح با امام حسن علیه السلام به شیعیان داده بود.

معاویه، در آخرین لحظات حیات ننگین خود، دائما نگرانی خودش را از ریختن خون او و حجربن عدی ابراز و اظهار پشیمانی می کرد.(۳)

۱- الفتوح، ص ۴۹۸؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۶۰.

۲- تعلیقات، ص ۲۴۶، رجال الکشّی: ۱: ۲۵۳: ۹۹، الاحتجاج: ۲: ۹۰: ۱۶۴.

۳- تاریخ خلفا رسول جعفریان ۲- امام علی بن ابیطالب احمد رحمانی همدانی ۳- منتهی الامال ۴- اصحاب امیرالمؤمنین سید محمد بحرالعلوم ۵- دائره المعارف تشیع به نقل از: رجال شیخ طوسی، الدرجات الرفیعه، الغدیر و ... ۶- طبقات ابن سعد ج ۶ ۷- زندگانی امام حسن مجتبی(ع) ۸- سیمای کارگزاران علی(ع) ۹- فروغ ولایت ۱۰- قاموس الرجال

شهادت عمروبن حمق

او در کوفه زندگی می کرد و در جنگ های جمل و صفین و نهروان در رکاب امام علی شمشیر زد.

او در نبردهای علی علیه السلام سختکوش و استوار، شرکت کرد.(۱) این همراهی، آن اندازه ارجمند بود که علی علیه السلام به او فرمود:

«ای کاش در میان پیروان من، صد تن چُونان تو می بود!».(۲)

باری! عمرو، ره یافته و ژرف نگر بود و بصیرتش بدان گونه بود که خود را فانی در علی علیه السلام می دانست و هوشمندانه و مؤمنانه می گفت:

چون تو فرمان دهی، ما را رأیی نخواهد بود.

بعد از شهادت علی (علیه السلام) در مدتی که «مغیره بن شعبه» حاکم کوفه بود (یعنی تا اول دهه پنجاه) به عنوان آزادی نسبی، در مسجد نسبت به امام علی (علیه السلام) بدگویی می شد، او و «حجر بن عدی» که رهبر شیعیان بودند به شدت به او اعتراض می کردند. وی در زمان امامت، امام حسن مجتبی علیه السلام، از یاران خاص آنحضرت بود و همراه با «حجر بن عدی» سرسختانه، از حریم ولایت دفاع کرد و

۱- الطبقات الکبری: ۶: ۲۵، تهذیب الکمال: ۲۱: ۵۹۷: ۴۳۵۳، المعارف: ۲۹۱.

۲- وقعه صفّین: ۱۰۴، الاختصاص: ۱۵.

چون آن زمان، با حکومت «معاویه» مقارن بود، از این رو، معاویه برخوردهای سخت و سنگینی با آنها می کرد و با بی رحمی خاصی و مواضع تند و بی حساب و کتاب، می خواست چهره این عنصر پاک را مخدوش نموده و تا مرز کشتن او و دیگر شیعیان علی (علیه السلام) پیش رود. او نیز، از دشمنی و نفرت با معاویه چشم پوشی نکرد، چون از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم شنیده بود که: (معاویه، نشانه و مظهر اهل جهنم است). و در راه مبارزه حق علیه باطل، نایستاد و هرگز یار و مددکار باطل نشد.

بعد از شهادت حضرت علی (علیه السلام) و امام مجتبی (علیه السلام)، و پس از عزل مغیره و نصب زیاد بن ابیه، معاویه دستور داد که یاران و شیعیان خاص آن بزرگواران را تعقیب کنند. او بعد از شهادت علی علیه السلام به حجربن عدی که یاران امام را رهبری می کرد پیوست. از این رو، «زیاد بن ابیه» که حاکم کوفه بود، بیشتر از هر کس، به دنبال «عمروبن حمق» و بعضی از برادران مجاهدش، فرستاد. درگیری های مختصری بین آنها و مأموران «زیاد» رخ داد ولی عمرو، توانست با «رفاعه بن شداد»، یکی دیگر از یارانش، بطرف مدائن و بعد از آن به کوههای شهر «موصل»، فرار کند.

آنجا به غاری پناه برد.

حاکم منطقه، مأمورینی در پی آنها فرستاد، رفاعه گریخت ولی عمرو، دستگیر شد و به نزد «عبدالرحمان بن عبدالله بن عثمان ثقفی»، حاکم موصل، برده شد. او از «رؤسایش» کسب تکلیف کرد، و معاویه، طی نامه ای دستور قتل او را داد.

تا رسیدن جواب نامه معاویه، عمرو در زندان بود و شدیدترین شکنجه ها را تحمل می کرد. عبدالرحمن، بیشتر اوقات او را از زندان بیرون می آورد و در حالی که بند و زنجیر، بدن او را آزرده کرده بود، می خواست تا او علی (علیه السلام) را دشنام داده و از پیروان او، بیزاری جوید و از دوستی و محبت معاویه گوید. ولی تنها پاسخ عمرو، مسخره کردن معاویه و زیاد و بیزاری از این فرماندهان ظالم بود و لذا، دائما با دستور عبدالرحمان، او به شدت با شلاق و تازیانه و سوزاندن بدنش، مواجه و با وضع خونین به زندان برگردانده می شد.

تا اینکه نامه چنین رسید: در مورد عمروبن حمق خزاعی، روی گردان طاعت امویان و دوستدار ابوتراب: او را به گزینش یکی از این دو، امر است. یا از علی (علیه السلام) بیزاری جسته و او را دشنام دهد و امویان را ستایش کرده و خدمات و نیکی هایشان را بازگوید. یا با نه ضربه خنجر، او را بکشید.

عمرو، با تمام صلابت و شکوه، ثبات عقیده اش را ابراز کرده و جواب داد:

پندارهایتان تباه شد و آرزوهایتان نابود گشت که من از علی بیزاری جویم! آن هم در حالی که می دانم او بر حق است و معاویه بر باطل.

نه، هرگز! و در مورد قتل، من آماده و پذیرای مرگ هستم و فردا در هنگامه محشر، در پیشگاه خدا و رسولش خواهم ایستاد و علی (علیه السلام)، قصاص مرا خواهد کرد.

سپس مهلت ۲ رکعت نماز خواست، ولی آن بی خبران از خدا، مهلت ندادند و جلاد معاویه، حکم را در موردش اجرا کرد و با خنجر او را به شهادت رساند (سال ۵۰ یا ۵۱ هجری قمری) عبدالرحمن بن ام الحکم ملعون، از تخت پایین آمد و خودش، سر او را از بدن جدا کرد و برای «زیاد» فرستاد. به نقلی سر او را در بازار گرداندند. و بعد «زیاد» سرش را به شام، نزد معاویه فرستاد. و در اسلام این اولین سری بود که از شهری به شهر دیگر منتقل شد و علی (علیه السلام) از عاقبت امر او خبر داده بود.(۱)

شهادت عمروبن حمق، یاروفادار حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از رخدادهای دردناک جهان اسلام بود. مؤمنان آگاه از شنیدن آن به سوگ نشستند و برغربت اسلام اشک ریختند. موج اعتراضات بالا گرفت. سخنان انتقادآمیز مسلمانان، به ویژه صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دربارد مشق رسید و خیال معاویه را پریشان نمود. او که تا آن لحظه ازکشتن عمروبن حمق باافتخار سخن می گفت و مردم را از هرسو به تماشای

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۲، الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۷۳، قصه کربلا، ص ۴۴.

سربریده وی فرا می خواند؛ ناگهان تغییر روش داد و مرگ عمروبن حمق را بر اثر «مارگزیدگی» اعلام کرد.

متأسفامه از مورخان نیز تعدادی از روی غفلت و یاتعصبات سیاسی و مذهبی از گفتار معاویه پیروی کرده و نوشته اند: «دخل غارافنهشته حیه فقتله. فبعث الی الغار فی طلبه فوجد میتا»؛ عمرو داخل غاری شد. ماری وی راگزید و از دنیا رفت. چون برای دستگیری اش آمدند، او را مرده یافتند.

از میان مورخان مسلمان، تنها ابن قتیبه وابن عبدالبرقرطبی به دام چنین ترفندی نیفتاده اند.

پیامد شهادت عمروبن حمق برای فرزند هند چنان سنگین بود که درواپسین لحظات زندگی برخود می پیچید و از انجام آن می نالید. ابن اعثم کوفی می نویسد:

«معاویه دربستر مرگ با رنج و اندوه می گفت: مرا باتو چه افتاده بود ای حجربن عدی ونیز چه افتاده بودمرا با تو ای عمروبن حمق خزاعی. چرا با توخلاف کردم، ای پسرابوطالب! و چندان بی قراری کرد تا ازهوش رفت.»(۱)

مقبره عمرو

به دستور معاویه، سرازتن عمروبن حمق جداکردند و پیکرش را در کنار شهر موصل، بربالای تپه ای گذاردند. کسی جرات دفن کردن پیکر او را نداشت. سرانجام پس از چندروز بدنش، در همان شهر (موصل)، توسط «زاهر بن عمرو کندی» که غلام عمروبن حمق بود، از شهادت اربابش آگاه شد، بدن پاک آن شهید راه امامت را به خاک سپرد. او در واقع از هم پیمانان و هم سنگران عمرو و از انقلابیونی بود که از ترس معاویه و کارگزارانش به سمت منطقه «جزیره» فرار نموده و تا موقع شهادت

۱- مطالب مذکور خلاصه ای از کتاب های الفتوح، ص ۸۰۹. الطبقات الکبری: ۶: ۲۵، أنساب الأشراف: ۵: ۲۸۲، تاریخ الإسلام: ۴: ۸۸. اسد الغابه: ۴: ۲۰۶: ۳۹۱۲. تهذیب الکمال: ۲۱: ۵۹۷: ۴۳۵۳، المعارف: ۲۹۲ و ۲۹۱، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۲، الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۷۳، و ج ۳: ۲۵۸: ۱۹۳۱، قصه کربلا، ص ۴۴.

عمرو، او را یاری کرد.

قبرعمرو هم اکنون در بیرون شهر موصل واقع شده و سیف الدوله سال ۳۳۶ ه. ق، گنبد و بارگاهی مجلل بر آن بنا کرد که همیشه زیارتگاه پاکان و شیعیان می باشد.

معزالدوله دیلمی در قرن پنجم هجری برای عمروبن حمق مقبره ای ساخت وخادمی نیز برآن گماشت. هم اکنون مزارعمروبن حمق در غرب شهر موصل، زیارتگاه شیعیان و مورد احترام سایر مسلمانان است.(۱)

زاهر غلام عمروبن حمق

زاهر، غلام عمروبن حمق خزاعی نیز ازشیفتگان خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود.

محمدبن سنان زاهری، محدث معروف شیعی از نسل اوست. زاهر در سال ۶۰ ه. ق. برای انجام حج و زیارت کعبه به مکه رفت وامام حسین علیه السلام را ملاقات کرد و از عزم آن حضرت برای سفر به سوی عراق آگاه گردید. اوکه شوق جهاد و عشق به شهادت در راه معبود را از دوران بسیار دور، در مکتب سرخ علوی از ارباب فداکار خود، عمروبن حمق خزاعی به نیکی آموخته بود، بی درنگ به کاروان امام حسین علیه السلام پیوست.

(زاهر در سال ۶۱ ه. ق در کربلا، در رکاب امام حسین صلی الله علیه و آله و سلم صبح عاشورا در حالی که در صف نخست یاران امام حسین علیه السلام قرار داشت، در نبردی دلاورانه، در اولین هجوم سپاه یزید به شهادت رسید.

حضرت مهدی علیه السلام در زیارت ناحیه مقدسه می فرماید: السلام علی زاهر مولاعمروبن حمق خزاعی. سلام بر زاهر! غلام آزاده شده عمروبن حمق خزاعی.(۲)

۱- مراقدالمعارف، ج ۳، ص ۹۳.

۲- ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۲۴؛ منتهی الآمال، ص ۲۸۳.

این بود نمونه هایی از مردان خدا که در این گذرگاه دنیا، گفتند رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا.

پروردگار ماخداست وسپس استقامت کردند و در عقیده خود پایداری نمودند و سرافرازانه عبور کردند و رفتند.

و از این گذرگاه کوچ کرده و به سوی معبود شتافتند صلوات اللّه و سلامه علیهم أجمعین.

مجلس ۸۳ شراب و قمار

برای هیچ فرد منصف و با وجدان، قابل انکار نیست که از گرفتاری های خانمانسوز و ریشه برانداز، شراب و قمار است که درهر خانه و یاجامعه، رواج پیدا کند، آن جامعه و خانه، را آتش زده و نابود خواهد کرد.

و در وجود هرکس ریشه دواند، اورا به تباهی کشیده و خاکستر نشین نموده و نابود خواهد ساخت!!!.

برای اثبات این ادعا، به اقامه دلیل و برهان نیازی نیست، چون مطلب بگونه ای روشن و واضح است، اگرکسی کوچکترین عقل و شعور منصفانه داشته باشد، درباره رد این ادعاء فکر نخواهد کرد.

تمام انبیاالهی و شرایع آسمانی، انجام و اقدام به آن دو را، تحریم و مردود دانسته و اجازه نداده اند فرد یا گروهی، با اشتغال و سرگرم و غرق در آن دو، خود را از کسب و کار و فعالیت انداخته، و خانه و جامعه را به تعطیلی بکشانند.

در مورد تحریم شراب و قمار چون اکثریت جامعه آن روز، گرفتار بودند، مسئله بطور تدریج تا پس از آماده ساختن افکار عمومی، به مرحله تحریم قطعی رسید توجه فرمائید.

چگونگی تحریم تدریجی:

روشن است که اگر اسلام می خواست بدون رعایت اصول روانی و اجتماعی با این بلای بزرگ عمومی به مبارزه برخیزد ممکن نبود، و لذا از روش تحریم تدریجی و آماده ساختن افکار و اذهان برای ریشه کن کردن میگساری که به صورت یک عادت ثانوی در رگ و پوست آنها نفوذ کرده بود، استفاده کرد، به این ترتیب که نخست در بعضی از سوره های مکی اشاراتی به زشتی این کار نمود، چنانکه در آیه ۶۷ سوره نحل می خوانیم وَ مِنْ ثَمَراتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَراً وَ رِزْقاً حَسَناً از میوه های درخت نخل و انگور، مسکرات و روزیهای پاکیزه فراهم می کنید.

در اینجا سکر یعنی مسکر و شرابی را که از انگور و خرما می گرفتند،

درست در مقابل رزق حسن قرار داده است، و آن را یک نوشیدنی ناپاک و آلوده شمرده است.

ولی عادت زشت شرابخواری از آن ریشه دارتر بود، که با این اشاره ها ریشه کن شود بعلاوه شراب بخشی از درآمدهای اقتصادی آنها را نیز تامین می کرد لذا هنگامی که مسلمانان به مدینه منتقل شدند و نخستین حکومت اسلامی تشکیل شد، دومین دستور در زمینه منع شرابخواری به صورت قاطعتری نازل گشت، تا افکار را برای تحریم نهائی آماده تر سازد، در این موقع بود که آیه ۲۱۹ سوره بقره نازل گردید يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِما إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُما أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِما- در این آیه ضمن اشاره به منافع اقتصادی مشروبات الکلی برای بعضی از جوامع همانند جامعه جاهلیت، اهمیت خطرات و زیانهای بزرگ آن را که به درجات از منافع اقتصادی آن بیشتر است یادآوری می شود.

به دنبال آن در آیه ۴۳ سوره نساء یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُكارى حَتَّى تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ به مسلمانان صریحا دستور داده شد که در حال مستی هرگز نماز نخوانند تا بدانند با خدای خود چه می گویند.

البته مفهوم این آیه آن نبود که در غیر حال نماز، نوشیدن شراب مجاز بود، بلکه برنامه همان برنامه تحریم تدریجی و مرحله به مرحله بود، و به عبارت دیگر این آیه

نسبت به غیر حال سکوت داشت و صریحا چیزی نمی گفت.

آشنائی مسلمانان به احکام اسلام و آمادگی فکری آنها برای ریشه کن ساختن این مفسده بزرگ اجتماعی که در اعماق وجود آنها نفوذ کرده بود، سبب شد که دستور نهائی با صراحت کامل و بیان قاطع که حتی بهانه جویان نیز نتوانند به آن ایراد گیرند نازل گردید، که همین آیه مورد بحث بوده باشد.

جالب توجه اینکه در این آیه با تعبیرات گوناگون ممنوعیت این کار مورد تاکید قرار گرفته است:

۱- آیه با خطاب یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا شروع شده اشاره به اینکه مخالفت با این حکم با روح ایمان سازگار نیست.

۲- بعد از آن کلمه إِنَّمَا که برای حصر و تاکید است به کار رفته.

۳- شراب و قمار همردیف انصاب بتهائی که شکل مخصوصی نداشتند و تنها قطعه سنگی بودند) ذکر شده است و نشان می دهد، خطر شراب و قمار به قدری زیاد است که در ردیف بت پرستی قرار گرفته، به همین دلیل در روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم شارب الخمر کعابد الوثن: شرابخوار همانند بت پرست است:

۴- شراب و قمار و همچنین بت پرستی و از لام (یک نوع بخت آزمائی) همگی به عنوان رجس و پلیدی شمرده شده اند (إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ).

۵- تمام این اعمال جزء اعمال شیطانی قلمداد شده است (مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ

۶- سرانجام فرمان قاطع برای اجتناب از آنها را صادر کرده و می فرماید (فَاجْتَنِبُوهُ ضمنا باید توجه داشت که اجتناب مفهومی رساتر از نهی دارد، زیرا معنی اجتناب فاصله گرفتن و دوری کردن و نزدیک نشدن است که بمراتب از جمله ننوشید رساتر می باشد.

۷- در پایان این آیه می گوید: این دستور به خاطر آن است که شما رستگار شوید

(لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ). یعنی بدون آن رستگاری ممکن نیست.

۸- در آیه بعد به پاره ای از زیانهای آشکار شراب و قمار پرداخته نخست می گوید: شیطان می خواهد از طریق شراب و قمار در میان شما تخم عداوت و دشمنی بپاشد و از نماز و ذکر خدا باز دارد

۹- در پایان این آیه به عنوان یک استفهام تقریری، می گوید: آیا شما خود داری خواهید کرد؟ (فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ).

یعنی پس از اینهمه تاکید باز جای بهانه جوئی یا شک و تردید در مورد ترک این دو گناه بزرگ باقی مانده است؟! و لذا می بینیم که حتی عمر که تعبیرات آیات گذشته را بخاطر علاقه ای که (طبق تصریح مفسران عامه) به شراب داشت وافی نمی دانست پس از نزول این آیه، گفت که این تعبیر کافی و قانع کننده است.

۱۰- و در آیه سوم به عنوان تاکید این حکم نخست به مسلمانان دستور می دهد که خدا و پیامبرش را اطاعت کنند و از مخالفت او بپرهیزند (وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ احْذَرُوا).

و سپس مخالفان را تهدید می کند که اگر از اطاعت فرمان پروردگار سر باز زنند، مستحق کیفر و مجازات خواهند بود و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وظیفه ای جز ابلاغ آشکار ندارد (فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّما عَلى رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبِينُ).

بادر نظر گرفتن این مقدمه، به توضیحاتی در مورد آیات خمر و میسر، عنایت بفرمائید.

گروهی از یاران پیامبر خدمتش آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حکم شراب و قمار را که عقل را زائل و مال را تباه می کند بیان فرما! این آیه در جواب سؤال آنها نازل شد و به آنها پاسخ داد.

۱- يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِما إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُما أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِما) بقره ۲۱۹- درباره شراب و قمار از تو سؤال می کنند، بگو: در آنها گناه و زیان بزرگی است، و منافعی (از نظر مادی) برای مردم در بر دارد، (ولی) گناه آنها از

نفعشان بیشتر است.

در این آیه از دو سؤال درباره شراب و قمار شروع می شود، می فرماید: از تو درباره شراب و قمار سؤال می کنند.

خمر به گفته راغب به معنی پوشانیـدن چیزی است، از آنجا که شراب عقـل انسـان را می پوشانـد به آن خمر گفته شـده زیرا سبب مستی است و مستی پرده ای بر روی عقل می افکند و نمی گذارد انسان خوب و بد را تشخیص دهد.

خمر در اصطلاح شرع به معنی شراب انگور نیست بلکه به معنی هر مایع مست کننده است خواه از انگور گرفته شده باشد و یا از کشـمش یا خرما و یا هر چیز دیگر، میسر از ماده یسر گرفته شده که به معنی سهل و آسان است، و از آنجا که قمار در نظر بعضی از مردم وسیله آسانی برای به دست آوردن مال و ثروت است به آن میسر گفته شده است.

سپس در جواب می فرمایـد: بگو در این دو گنـاه بزرگی است و منـافعی (از نظر ظاهر و جنبه مادی) برای مردم دارد ولی گناه آنها از نفعشان بیشتر است.

چنانکه گفتیم: اثر خمر و میسر (شراب و قمار) هر دو مایه تباهی اموال، و فساد جامعه، و انواع بیماریهای جسم و جان انسان ها هستند.

با توجه به اینکه جامعه عرب جاهلی بسـیار آلوده به شـراب و قمار بوده حکم تحریم این دو به طور تـدریجی و در چنـد مرحله نازل شده و اگر نرمش و مدارائی در لحن آیه مشاهده می شود به خاطر همین معنی است.

در این آیه منـافع و زیانهای این دو با هم مقایسه شـده و برتری زیانها و گناه سـنگین آن بر منافع آنها مورد تصـریح قرار گرفته است مسـلما منـافع مـادی که احیانـا از طریق فروش شـراب یـا انجـام قمار حاصل می شود و یا منافع خیالی که به خاطر تخـدیر حاصل از مستی شـراب و غفلت از هموم و غموم و انـدوهها به دست می آید در برابر زیانهای فوق العاده اخلاقی و اجتماعی و بهداشتی این دو بسیار ناچیز است.

بنابر این هیچ انسان عاقلی به خاطر آن نفع کم به این همه زیان تن در نمی دهد.

زیانهای اقتصادی مشروبات الکلی:

یکی از روان پزشکهای معروف می گوید: متاسفانه حکومتها حساب منافع و عایدات مالیاتی شراب را می کنند، ولی حساب بودجه های هنگفت دیگری را که صرف ترمیم مفاسد شراب می شود، نکرده اند، اگر دولتها حساب های ازدیاد بیماریهای روحی را در اجتماع و خسارتهای جامعه منحط، و اتلاف وقتهای گرانبها و تصادفات رانندگی در اثر مستی، و فساد نسلهای پاک، و تنبلی و بی قیدی و بی کاری، و عقب ماندن فرهنگ و زحمات و گرفتاریهای پلیس، و پرورشگاهها جهت سرپرستی اولاد الکلیها و بیمارستانها، و تشکیلات دادگستری برای جنایات آنها و زندانها برای مجرمین از الکلیها، و دیگر خسارتهای ناشی از میگساری را یک جا بکنند خواهند دانست در آمدی که به عنوان عوارض و مالیات شراب عاید می گردد، در برابر خسارت نامبرده، هیچ است، بعلاوه نتایج اسف انگیز صرف مشروبات الکلی را تنها با دلار و پول نمی توان سنجید، زیرا مرگ عزیزان، و به هم خوردن خانواده ها، و آرزوهای بر باد رفته و فقدان مغزهای متفکر انسانی، به هیچ وجه قابل مقایسه با پول نمی باشد.

خلاصه ضررهای الکل آنقدر زیاد است که به گفته یکی از دانشمندان اگر دولت ها ضمانت کنند در نیمی از میخانه ها را ببندند می توان ضمانت کرد که از نیمی از بیمارستانها و تیمارستانها بی نیاز شویم.

از آنچه گفته شد، معنی آیه مورد بحث به خوبی روشن می گردد که اگر در تجارت مشروبات الکلی سودی برای بشر باشد و یا فرضا چند لحظه بی خبری و فراموش کردن غمها برای او سودی محسوب شود، زیان آن به درجات بیشتر، وسیع تر و طولانی تر است بطوری که این دو با هم قابل مقایسه نیستند.

این ها شمه ای از آثار زشت و خانمان برانداز الکل بود.(۱)(۲)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی ؛ ج ۲ ؛ ص۳۹۸

۱- زیانهـای نوشـابه های الکلی الف- اثر الکل در عمر: یکی از دانشـمندان مشـهور غرب اظهار می دارد که هر گاه از جوانان ۲۱ ساله تا ۲۳ ساله معتاد به مشروبات الکلی ۵۱ نفر بمیرند در مقابل از جوانهای غیر معتاد ده نفر هم تلف نمی شوند. دانشمند مشـهور دیگری ثابت کرده است که جوانهای بیست ساله که انتظار می رود پنجاه سال عمر کنند در اثر نوشـیدن الکل بیشتر از ۳۵ سـال عمر نمی کننـد. بر اثر تجربیاتی که کمپانیهای بیمه عمر کرده انـد ثابت شـده است که عمر معتادان به الکل نسبت به دیگران ۲۵ الی ۳۰ درصـد کمتر است. آمار گیری نشان می دهـد که حـد متوسط عمر معتادان به الکل در حـدود ۳۵ الی ۵۰ سال است، در صورتی که حـد متوسط عمر با رعایت نکات بهداشتی از ۶۰ سال به بالا است. ب- اثر الکل در نسل: کسـی که در حین انعقاد نطفه مست است ۳۵ درصد عوارض الکلیسم حاد را به فرزند خود منتقل می کند و اگر زن و مرد هر دو مست باشند، صددرصد عوارض حاد در بچه ظاهر می شود برای اینکه به اثر الکل در فرزندان بهتر توجه شود آماری را در اینجا می آوریم: کودکانی که زودتر از وقت طبیعی به دنیا آمده اند از پدران و مادران الکلی ۴۵ درصد، و از مادران الکلی ۳۱ درصد، و از پـدران الکلی ۱۷ درصـد، بوده انـد. کودکانی که هنگام تولـد توانائی زنـدگی را ندارنـد، از پدران الکلی ۶ درصـد، و از مادران الکلی ۴۵ درصـد، کودکانی که کوتاه قـد بوده انـد از پدران و مادران الکلی ۷۵ درصـد و از مادران الکلی ۴۵ درصد بوده است، کودکانی که فاقـد نیروی کافی عقلانی و روحی بوده اند از مادران و از پدران الکلی نیز ۷۵ درصد بوده است. ج- اثر الکل در اخلاق: در شـخص الکلی عاطفه خانوادگی و محبت نسبت به زن و فرزنـد ضـعیف می شود بطوریکه مکرر دیده شده که پدرانی فرزندان خود را با دست خود کشـته اند یا فروخته اند، چون رگ غیرت آنها به بی غیرتی، تبدیل می شود. د- زیانهای اجتماعی الکل: طبق آماری که انستیتوی پزشکی قانونی شهر نیون در سال ۱۹۶۱ تهیه نموده است جرایم اجتماعی-

۲- امینی گلسـتانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

و اما آثار شوم قمار

کمتر کسی را می توان یافت که از زیانهای گوناگون قمار بی خبر باشد، برای توضیح بیشتر گوشه ای از عواقب شوم و خانمان برانداز آن را بطور فشرده یادآور می شویم:

الف- قمار بزرگ ترین عامل هیجان:

کلیه روان شناسان و دانشمندان پیسیکولوژی، معتقدند که هیجانات روانی عامل اصلی بسیاری از بیماریهاست، مثلا کم شدن ویتامینها، زخم معده، جنون و دیوانگی، بیماریهای عصبی روانی به صورت خفیف و حاد و مانند آنها در بسیاری از موارد ناشی از هیجان می باشند، و قمار بزرگترین عامل پیدایش هیجان است تا آنجا که یکی از دانشمندان امریکا می گوید: در هر سال در این کشور فقط دو هزار نفر در اثر هیجان قمار می میرند، و

بطور متوسط قلب یک پوکرباز (یک نوع بازی قمار) متجاوز از صد بار در دقیقه می زند، قمار گاهی سکته قلبی و مغزی نیز ایجاد می کند، و قطعا عامل پیری زودرس خواهد بود.

بعلاوه به گفته دانشمندان شخصی که مشغول بازی قمار است، نه تنها روح وی دستخوش تشنج است بلکه تمام جهازات بدن او در یک حالت فوق العاده بسر می برند، یعنی ضربان قلب بیشتر می شود، مواد قندی در خون او می ریزد، در ترشحات غدد داخلی اختلال حاصل می شود، رنگ صورت می پرد، دچار بی

اشتهایی می شود، و پس از پایان قمار به دنبال یک جنگ اعصاب و حالت بحرانی به خواب می رود، و غالبا برای تسکین اعصاب و ایجاد آرامش در بدن متوسل به الکل و سایر مواد مخدر می شود، که در این صورت زیانهای ناشی از آن را نیز باید به زیانهای مستقیم قمار اضافه کرد.

از زبان دانشمندان دیگری می خوانیم: قمارباز، انسانی مریض است که دائما احتیاج به مراقبت روانی دارد، فقط باید سعی کرد به او فهماند که یک خلأ روانی وی را به سوی این عمل ناهنجار سوق می دهد، تا در صدد معالجه خویش بر آید.

ب- رابطه قمار با جنایات:

یکی از بزرگترین مؤسسات آمارگیری جهانی ثابت کرده است که: ۳۰ درصد جنایتها با قمار رابطه مستقیم دارد، و از عوامل به وجود آمدن ۷۰ درصد جنایات دیگر نیز بشمار می رود

ج- ضررهای اقتصادی قمار:

در طول سال میلیون ها بلکه میلیاردها از ثروت مردم جهان در این راه از بین می رود گذشته از ساعات زیادی که از نیروی انسانی در این راه تلف می شود، و حتی نشاط کار مداوم را در ساعات دیگر سلب می کند، مثلا در گزارشها چنین آمده است: در شهر مونت کارلو که یکی از مراکز معروف قمار در دنیا است، یک نفر در مدت ۱۹ ساعت قمار بازی ۴ میلیون تومان ثروت خود را از دست داد، وقتی درهای قمارخانه بسته شد یک راست به جنگل رفت، و با یک گلوله مغز خویش را متلاشی کرد، و به زندگی خود خاتمه داد، گزارش دهنده اضافه می کند، جنگلهای مونت کارلو بارها شاهد خودکشی این پاک باخت ها بوده است.

اگر بخواهیم یک تعریف جامعی برای قمار تهیه کنیم، باید بگوییم: قمار یعنی قربانی کردن مال و شرف برای بدست آوردن مال غیر به خدعه و تزویر و احیانا به

عنوان تفریح و نرسیدن به هیچکدام.(۱)

۱- زیانهـای اجتمـاعی قمـار: بسیاری از قماربـازان به علت اینکه گاهی برنـده می شونـد و در یک ساعت ممکن است هزاران تومان سـرمایه دیگران را به جیب خود بریزنـد، حاضـر نمی شوند تن به کارهای تولیدی و اقتصادی بدهند، در نتیجه چرخهای تولید و اقتصاد به همان نسبت لنگ می شود، و درست اگر دقت کنیم می بینیم که، تمام قماربازان و عائله آنان سـربار اجتماع هسـتند، و بدون اینکه کمترین سودی به این اجتماع برسانند از دست رنج آنها استفاده می کنند، و گاهی هم که در بازی قمار باختند، برای جبران آن دست به سرقت می زنند. خلاصه زیانهای ناشی از قمار بحدی است که حتی بسیاری از کشورهای غیر مسـلمان آن را قانونـا ممنوع اعلـام داشـته انـد اگر چه عملاـ بطور وسـیع آن را انجام می دهنـد. مثلا انگلسـتان در سال ۱۸۵۳، امریکا در سال ۱۸۵۵، شوروی در سال ۱۸۵۴ و آلمـان در سال ۱۸۷۳ قمـار را ممنوع اعلام نمودنـد. در این بحث اشاره به این موضوع جـالب به نظر می رسـد، که طبق آمـاری که بعضـی از محققـان تهیه کرده انـد جیب بری ۹۰ درصـد، فساد اخلاق ۱۰ درصد، ضرب و جرح ۴۰ درصد، جرایم جنسی ۱۵ درصد، طلاق ۳۰ درصد و خودکشی ۵ درصد، معلول قمار است. در اینجا لازم است نکاتی را یاد آور شویم، این نکات مجموعه ای است از آمارهای مختلف که هر کدام به تنهائی به اندازه یک بحث مشروح برای بیان عمق و عظمت این زیانها گویا است: ۱- به موجب آماری که در انگلسـتان درباره جنون الکلی انتشار یافت، و این جنون بـا جنونهـای دیگر در آن مقایسه شـده بود، چنین بـدست آمـده که در برابر ۲۲۴۹ دیوانه الکلی فقـط ۵۳ دیوانه به علل دیگر وجود داشته است! ۲- به موجب آمار دیگری که از تیمارسـتانهای آمریکا بدست آمده ۸۵ درصد از بیماران روانی آنها را بیماران الکلی تشـکیل می دهد! ۳- یکی از دانشـمندان انگلیسـی به نام بنتام می نویسد: مشروبات الکلی در کشورهای شمـالی انسـان را کودن و ابله، و در کشورهـای جنوبی دیوانه می کنـد، سـپس می افزایـد: آئین اسـلام تمـام انواع نوشابه های الکلی را تحریـم کرده است و این یکی از امتیـازات اسـلام می باشـد. ۴- اگر از کسـانی که در حـال مستی دست به انتحـار یا جنـایت زده و خـانه هـائی را ویران سـاخته و خانمانهائی را بر باد داده انـد آماری تهیه شود، رقم سـرسام آوری را تشـکیل می دهد. ۵- در فرانسه، هر روز ۴۴۰ نفر جان خود را فـدای الکل می کنند! ۶- طبق آمـار دیگری تلفات بیماریهای روانی آمریکا در یکسـال دو برابر تلفـات آن کشـور در جنـگ جهـانی دوم بـوده اسـت و به عقیـده دانشـمندان در بیماریهـای روانی آمریکا مشـروبات الکلی و سیگار نقش اساسی داشته اند! ۷- به موجب آماری که توسط یکی از دانشـمندان به نام هوگر به. مناسـبت بیسـتمین سالگرد مجله علوم ابراز شـد ۶۰ درصـد قتلهای عمدی، ۷۵ درصد ضـرب و جرح، ۳۰ درصـد جرائم ضد اخلاقی (از جمله زنا با محارم!) ۲۰ درصد جرائم سرقت مربوط به الکل و مشروبات الکلی بوده است و به موجب آماری از همین دانشمند ۴۰ درصـد از اطفال مجرم دارای سابقه اثر الکلیت هسـتند. ۸- از نظر اقتصادی تنها در انگلسـتان زیانهای ناشـی از طریق غیبت کـارگران از کـار به خـاطر الکلیسم به ۵۰ میلیون دلاـر در سـال برآورد شـده است، که این مبلغ بتنهـائی می توانـد هزینه ایجـاد هزاران کودکسـتان و دبسـتان و دبیرسـتان را تامین کند ۹- به موجب آمـاری که در بـاره زیانهای مشـروبات الکلی در فرانسـه انتشار یافته: الکل ۱۳۷ میلیارد فرانک در سال بر بودجه فرانسه غیر از خسارات شخصی به شرح زیر تحمیل می کند: ۶۰ میلیارد فرانک خرج دادگستری و زندانها. ۴۰ میلیارد فرانک خرج تعاون عمومی و خیریه. ۱۰ میلیارد فرانک مخارج بیمارستانها برای الکلیها. ۷۰ میلیارد فرانک هزینه امنیت اجتماعی! و به این ترتیب روشن می شود که تعـداد بیماران روانی و بیمارسـتانها و قتلها

و نزاعهـای خونین و سـرقتها و تجاوزها و تصادفها با تعـداد میخانه ها تناسب مسـتقیم دارد ۱۰- بزرگترین مؤسسات آمارگیری آمریکـا ثـابت کرده است که قمار در ۳۰ درصـد جنایتهـا دخـالت مسـتقیم دارد. و به موجب آمـار دیگری که در زمینه جرائم قماربازان منتشـر شده با نهایت تاسف می بینیم که ۹۰ درصد جیب بری. ۵۰ درصد جرائم جنسی. ۱۰ درصد فساد اخلاق. ۳۰ درصد از طلاقها. ۴۰ درصد از ضرب و جرحها. و ۵ درصد از خودکشیها بخاطر قمار صورت گرفته است. با حذف و اضافاتی از تفسیر نمونه ج: ۵ ص: ۶۹.

لازم است به یک نکته ای توجه کنیم، و آن اینکه: چرا خداوند به هنگام سرزنش و نهی از شرابخواری به منافع آن اشاره کرده است، در حالی که می دانیم منافع آنها در برابر زیان آنها بسیار ناچیز است.

ممکن است نکته آن این باشد که اولا در عصر جاهلیت، معامله شراب و بهره برداری از قمار، بسیار رواج داشت و اگر به این موضوع اشاره نمی شد شاید بعضی از کوتاه فکران تصور می کردند، مسئله به صورت یک جانبه بررسی شده.

به علاوه همیشه افکار انسان بر محور سود و زیان دور می زند، و برای نجات او از چنگال مفاسد اخلاقی بزرگ باید از همین منطق استفاده کرد.

ضمنا آیه مورد بحث به پاره ای از گفته های پزشکان که مشروبات الکلی را در مبارزه با بعضی از بیماریها مفید می دانند، نیز عملا پاسخ گفته است که این گونه منافع اجتماعی هیچ گاه با زیانهای ناشی از آن قابل مقایسه نیست، یعنی اگر روی یک بیماری اثر مثبت داشته باشد، ممکن است سرچشمه بیماریهای خطرناکتری گردد و این که در پاره ای از روایات وارد شده که خداوند در مشروبات الکلی شفا نیافریده است، شاید اشاره به همین حقیقت باشد.(۱)

تا اینجا در توضیح آیه مذکور از مضرات شراب و قمار، از نظر دانشمندان سخن گفتیم: اما از نظر آیات و روایات، مسئله فراتر از اینهاست.

۲- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُكارى حَتَّى تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ نساء: ۴۳ ای کسانی که ایمان آورده اید در حالی که مست هستید به نماز نزدیک نشوید تا بدانید چه می گوئید.

حکم فقهی

۱- باتغییراتی از تفسیر نمونه ج: ۲ ص: ۱۱۶ ببعد.

تحریم نماز در حال مستی، یعنی افراد مست نمی توانند مشغول اداء فریضه نماز شوند و نماز آنها در این حال باطل است، فلسفه آن هم روشن است، زیرا نماز گفتگوی بنده و راز و نیاز او با خدا است و باید در نهایت هوشیاری انجام گردد و افراد مست از این مرحله دور و بیگانه اند.

با توجه به اینکه اوقات پنجگانه نماز مخصوصا در آن زمان که معمولا در پنج وقت انجام می شد فاصله چندانی با هم ندارند، خواندن نماز در حال هشیاری، لازمه اش این است که در فاصله این اوقات از نوشیدن مایعات مست کننده به کلی صرف نظر شود زیرا غالبا مستی آن تا موقع نماز ادامه می یابد، و حالت هشیاری پیدا نمی شود، بنا بر این حکم آیه شبیه یک تحریم همیشگی و مستمر است.

این موضوع نیز لازم به یادآوری است که در روایات متعددی که در کتب شیعه و اهل تسنن وارد شده آیه به مستی خواب تفسیر شده یعنی در حالی که هنوز کاملا بیدار نشده اید، شروع به نماز نکنید تا بدانید چه می گوئید.

ولی چنین به نظر می رسد که این تفسیر از مفهوم حَتَّی تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ استفاده شده است اگر چه در معنی سکاری داخل نباشد.

به عبارت دیگر از جمله تا بدانید چه میگوئید استفاده می شود، نماز خواندن در هر حالی که انسان از هشیاری کامل برخوردار نباشد، ممنوع است، خواه حالت مستی باشد یا باقیمانده حالت خواب.

ضمنا از این جمله نیز می توان استفاده کرد که بهتر است در حال کسالت و کمی توجه نیز انسان نماز نخواند، زیرا حالت فوق به صورت ضعیف در او وجود دارد و شاید به همین جهت است که در روایتی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود در حالتی که کسل هستید یا چرت آلود یا سنگین، مشغول نماز نشوید زیرا خداوند مؤمنان را از نماز خواندن در حال مستی نهی کرده است.(۱)

۱- با تغییراتی از تفسیر نمونه ج: ۳ ص: ۳۹۵.

۳- یـا أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَـا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِـرُ وَ الْأَنْصـابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَـلِ الشَّیْطـانِ فَـاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ إِنَّما یُرِیدُ الشَّیْطانُ أَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَداوَهَ وَ الْبَغْضاءَ فِی الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِـرِ وَ یَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلاهِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ (مائده: ۹۱) مائده: ۹۰ ای کسانی که ایمان آورده اید! شـراب و قمار و بتها و ازلام [/ نوعی بخت آزمایی]، پلید و از عمل شـیطان است، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید! ۹۱ شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خـدا و از نماز بازدارد. آیا (با این همه زیان و فساد، و با این نهی اکیـد،) خودداری خواهیـد کرد؟! ۹۲ اطاعت خدا و اطاعت پیامبر کنیـد! و (از مخالفت فرمان او) بترسـید! و اگر روی بر گردانید، (مسـتحق مجازات خواهید بود؛ و) بدانید بر پیامبر ما، جز ابلاغ آشکار، چیز دیگری نیست (و این وظیفه را در برابر شما، انجام داده است).

در تفسـیر درّالمنثور از سـعد بن وقاص چنین نقل شـده که می گویـد: این آیه در باره من نازل گردیـد، مردی از انصار غذائی تهیه کرده بود و ما را دعوت کرد، جمعی در مجلس میهمانی او شـرکت کردند، و علاوه بر صـرف غذا شـراب نوشیدند و این قبل از تحریم شـراب در اسـلام بود، هنگامی که مغز آنها از شـراب گرم شد شـروع به ذکر افتخارات خود کردند، کم کم کار بالا گرفت و به اینجا رسـید که یکی از آنها استخوان شتری را برداشت و بر بینی من کوبید و آن را شکافت، من خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدم و این جریان را عرض کردم در این موقع آیه مورد بحث نازل شد.

بعضی از مورخان می گویند عشق عرب جاهلی در سه چیز خلاصه می شد:

شعر و شـراب و جنـگ!، و نیز از روایـات اسـتفاده می شود که حتی بعـد از تحریم شـراب مساله ممنوعیت آن برای بعضـی از مسلمانان فوق العاده سنگین و مشکل بود، تا آنجا که می گفتند: ما حُرّم علینا شی ء اشدّ من الخمر: هیچ حکمی بر ما

سنگینتر از تحریم شراب نبود.

در نهایت به این نکته هم توجه شود که علت جنایات بی شمار شراب و قمار، در جوامع بشری، معلول و نتایج غرق در این دو صفت خانمان برانداز، انسان ها و اثرات منفی گرفتار شدن در آنهاست، یکی از مصداق های روشن آن واقعه جانسوز کربلاست.

تاریخ به روشنی نشان می دهد که یزید و عوامل او، دائم الخمر و بیشتر اوقاتشان در شراب خواری و قمار بازی، سپری می شد، علاوه براین دو ساعت های شبانه روز آنها در زنا و عیش و عشرت و تماشای رقاصه ها و هوس بازی با آنها می گذشت، بطوری که دیگر جائی برای خوف از عذاب خدا و سوختن در آتش جهنم، برای آنها مفهومی نداشت، بدینجهت دستورهای ناجوان مردانه و گفتارهای غیر وجدانی، از آنها صادر می شد، مانند آتش زدن خیمه ها و سوزاندن هرچه در آنهاست نعره می کشید و فریاد می زد، أحرقوالخیام و من فیها خیمه هارا آتش بزنید و هرکس که در آن است (از بزرگ و کوچک و زن و مرد و. و.).

راوی گوید: خیمه ها که آتش گرفت بچه ها به این خیمه که آتش می رسید، به آن یکی پناهنده می شدند و به آنجا می رسید به دیگری تا اینکه عقیله بنی هاشم أم المصائب حضر زینب علیها السلام خود را به خیمه حجت الهی امام زین العابدین علیه السلام رسانید که از امام زمان خود کسب تکلیف نماید، امام که خود در بستر بیماری، در محاصره شعله های آتش بود، چشم باز کرد و فرمود: عمّتی علیکنّ بالفرار عمه بگریزید (به بیابان ها و خود را از آتش نجات دهید) با این دستور همه رو به فرار گذاشتند ولی راوی گوید: دیدم یک خانم بلند قامت خود را به شعله آتش می زند و دست خالی بیرون می آید، به خیال خود گفتم خدایا این زن چقدر به مال دنیا علاقمند است که خود را می سوزاند تاچیزی را گیر بیاورد دفعه دیگر که از میان آتش بیرون آمد، رو به سوی گودی قتلگاه کرد و با چشم گریان فریاد زد، حسین آخر فرزندت در آتش سوخت، فهمیدم کسی در میان آتش مانده است و این خانم به

خاطراو خود را به خطر می انـدازد منتظر ماندم آخر چه خواهد کرد دیدم دامنش را جمع کرد و به داخل آتش رفت و با لحظه ای درنگ دیدم جوان بیماری را به سینه چسبانده و بیرون آمد و اورا از سوختن نجات داد.

ألا لعنهاللّه علی القوم الظّالمین.

مجلس ۸۴ سنجش شخصیت با ثروت

از قدیم الایام در میان مردم این فرهنگ غلط جاافتاده است که شخصیت اشخاص را با دارائی و ثروت او، می سنجند!.

اگر کسـی دارای همه گـونه مراتب علم و فضـیلت باشـد امـا لباسـش منـدرس و کهنه شود، آن کس از نظر اکـثریت اجتمـاع، مسـتحق و دارای احترام نمی باشـد، ولی کسـی ولو به هر انـدازه کودن و بی شخصـیت باشد، اگر لباس تنش تازه وزیبا باشد و دارای ثروت و مال شود، او در جامعه محترم و قابل اعتماد می گردد!!.

یکی از علما ودانشـمندان بزرگ وارد مجلس ناشناسـی شد، اورا به علت داشتن لباس مندرس، در کفش کن جادادند و غذای برگشته از مردم را، بانفرت، به جلویش گذاشتند.

او از آن مجلس مرخص شـد و از دوسـتانش لباس نو و زرق و برق دار، عاریه گرفت و فردا به همان مجلس وارد شـد، همه به احترام آقا بلنـد شدنـد و در صدر مجلس جادادند و غذای اختصاصـی به جلویش گذاشـتند، و صاحب مجلس با احترام بعرض می رساند که آقا سفره را افتتاح بفرمائید همه منتظر حضرتعالی هستند تا به خوردن غذا شروع نمایند.

آقا دامن خودرا به دست می گیرد و جلوی غذا می برد با صدای بلند می گوید:

بخور بخور، همه باتعجب نگاه می کننـد، آقا چرا این کار را می کنـد، جواب می دهـد که آقایان من همان آدم لباس مندرس دیروزیم که در کفش کن جاداده و بانفرت یک لقمه غـذا به جلویم گذاشتید ولی امروز چون این لباس نو و پرزرق وبرق تنم هست که این احترام خاص را قائلید پس این آستین و دامن میل بفرماید نه من!!.

چون اکثریت انبیاء هم از طبقه نـدارها و فقرا بودنـد بـدینجهت، آنها را قبول نمی کردند و تکذیبش می کردند و عذرشان هم این بود اینها مال و منال و ثروت ندارند که ما اورا بپذیریم. به آیات ذیل توجه نمائید.

۱- فَلَعَلَّکَ تارِکٌ بَعْضَ ما یُوحی إِلَیْکَ وَ ضائِقٌ بِهِ صَدْرُکَ أَنْ یَقُولُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ کَنْزٌ أَوْ جاءَ مَعَهُ مَلَکٌ إِنَّما أَنْتَ نَذِیرٌ وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ وَکِیلٌ هود:

۱۲ شاید (ابلاغ) بعض آیاتی را که به تو وحی می شود، (بخاطر عدم پذیرش آنها) ترک کنی (و به تأخیر اندازی)؛ و سینه ات از این جهت تنگ (و ناراحت) شود که می گویند:

«چرا گنجی بر او نـازل نشـده؟! و یـا چرا فرشـته ای همراه او نیامـده است؟!» (ابلاـغ کن، و نگران و ناراحت مباش! چرا که) تو فقط بیم دهنده ای؛ و خداوند، نگهبان و ناظر بر همه چیز است (و به حساب آنان می رسد)!

برای این آیات دو شأن نزول نقل شده که ممکن است هر دو صحیح باشد:

نخست اینکه گروهی از رؤسای کفار مکه نزد پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم آمدند و گفتند: اگر راست میگوئی که پیامبر خدا هستی کوههای مکه را برای ما طلا کن! و یا فرشـتگانی را بیاور که نبوت تو را تصدیق کنند! این آیات نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

شان نزول دیگری از امام صادق علیه السـلام نقل شده و آن اینکه پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم به علی علیه السلام فرمود: من از خدا خواسـته ام که میان من و تو برادری بر قرار سازد و این درخواست قبول شد و نیز خواسته ام که تو را وصی من کند این درخواست نیز اجابت گردید، هنگامی که این سـخن به گوش بعضـی از مخالفان رسید (از روی عداوت و دشمنی) گفتند به خـدا سوگند یک من خرما در یک مشک خشـکیده از آنچه محمد صـلی الله علیه و آله و سـلم از خدای خود خواسـته بهتر است (اگر راست می گوید) چرا از خدا نخواست

فرشته ای برای یاری او بر دشمنان بفرستد و یا گنجی که او را از فقر نجات دهد- آیات مذکور نازل شد و به آنها پاسخ داد.

قرآن معجزه جاویدان

از این آیات چنین بر می آید که گاهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بخاطر شدت مخالفت و لجاجت دشمنان ابلاغ بعضی از آیات را به آخرین فرصت موکول می کرده است، لذا خداوند در نخستین آیه مورد بحث پیامبرش را با این بیان، از این کار نهی می کند: گویا ابلاغ بعضی از آیاتی که بر تو وحی می شود ترک می کنی و سینه تو از آن نظر تنگ و ناراحت می شود (از این ناراحت می شوی که مبادا آنها معجزات اقتراحی از تو بخواهند و بگویند چرا گنجی بر او نازل نشده؟ و یا چرا فرشته ای همراه او نیامده؟

البته همانگونه که از آیات دیگر قرآن مانند سوره اسراء آیه ۹۰ تا ۹۳ بر می آید آنها با این تقاضاهای خود درخواست معجزه برای پذیرش حق و پی بردن به صدق دعوت او نمی کردند، بلکه هدفشان بهانه جوئی و لجاجت و عناد بوده است.

لذا بلافاصله اضافه می کند: تو تنها بیم دهنده و انذار کننده ای (إِنَّما أَنْتَ نَذِيرٌ).

یعنی خواه آنها بپذیرند، یا نپذیرند و مسخره کنند و لجاجت بخرج دهند.

و در پایان آیه می گوید: خداوند حافظ و نگهبان و ناظر بر هر چیز است (وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ وَكِيلٌ).

یعنی از ایمان و کفر آنها پروا مکن و این به تو مربوط نیست وظیفه تو ابلاغ است خداوند خودش می داند با آنها چگونه رفتار کند و او است که حساب کار آنان را دارد.(۱)

چرا این پیامبر گنجها و باغها ندارد؟

۱- باتغییراتی از تفسیر نمونه ج: ۹ ص: ۳۶ ببعد.

۲- وَ قالُوا ما لِهـٰذَا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعامَ وَ یَمْشِی فِی الْأَسْواقِ لَوْ لا أُنْزِلَ إِلَیْهِ مَلَکٌ فَیَکُونَ مَعَهُ نَذِیراً فرقان: ۷ و گفتند: «چرا این پیامبر غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟! (نه سنّت فرشتگان را دارد و نه روش شاهان را!) چرا فرشته ای بر او نازل نشده که همراه وی مردم را انذار کند (و گواه صدق دعوی او باشد)؟!

۳- أَوْ یُلْقی إِلَیْهِ کَنْزٌ أَوْ تَکُونُ لَهُ جَنَّةٌ یَأْکُلُ مِنْها وَ قالَ الظّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلّا رَجُلًا مَسْحُوراً (۸) فرقان: ۸ یا گنجی (از آسمان) برای او فرستاده شود، یا باغی داشته باشد که از (میوه) آن بخورد (و امرار معاش کند)؟!» و ستمگران گفتند: «شما تنها از مردی مجنون پیروی می کنید!»

در روایتی از امام حسن عسکری (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: از پدرم امام دهم سؤال کردم: آیا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با یهود و مشرکان در برابر سرزنشها و بهانه گیریها یشان به بحث و گفتگو و استدلال می پرداخت؟ پدرم فرمود: آری، بارها چنین شد، از جمله اینکه روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در کنار خانه خدا نشسته بود، عبد الله بن ابی امیه مخزومی در برابر او قرار گرفت و گفت: ای محمد تو ادعای بزرگی کرده ای، و سخنان وحشتناکی می گوئی! تو چنین می پنداری که رسول پروردگار عالمیانی، اما پروردگار جهانیان و خالق همه مخلوقات شایسته نیست، رسولی مثل تو- انسانی همانند ما- داشته باشد، تو همانند ما غذا می خوری، و همچون ما در بازارها راه می روی! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرضه داشت: بار پروردگارا تو همه سخنان را می شنوی و به هر چیز عالمی، آنچه را بندگان تو می گویند می دانی (خودت پاسخ آنها را بیان فرما) در این هنگام آیات مذکور نازل شد و به بهانه گیریهای آنها پاسخ داد.

در آیات مورد بحث بخش دیگری را که مربوط به رسالت شخص پیامبر است مطرح کرده و پاسخ می گوید.

می فرماید: آنها گفتند چرا این رسول، غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟!

این چه پیامبری است که همچون افراد عادی نیاز به تغذیه دارد، و در بازارها

برای کسب و تجارت، و یا خرید نیازمندیهای خود راه می رود، این نه سنت رسولان است، و نه شیوه ملوک و پادشاهان! در حالی که او می خواهد هم ابلاغ دعوت الهی کند و هم بر همه ما حکومت نماید!.

اصولاـ آنها معتقد بودند افراد با شخصیت نباید شخصا برای رفع حوائج خود به بازارها گام بگذارند، باید ماموران و خدمتگذاران را به دنبال این کار بفرستند.

سپس افزودند: چرا لااقل فرشته ای از سوی خدا بر او فرستاده نشده که به عنوان گواه صدق دعوتش، همراه او، مردم را انذار کند؟!.

بسیار خوب به فرض که قبول کنیم رسول خدا می تواند انسان باشد، ولی آخر چرا یک انسان تهی دست و فاقد مال و ثروت؟ چرا گنجی از آسمان برای او نفرستاد، و یا لااقل چرا باغی ندارد که از آن بخورد و امرار معاش کنند؟!

و باز به اینها قناعت نکردند و سرانجام با یک نتیجه گیری غلط او را متهم به جنون ساختند چنانکه در پایان همین آیه می خوانیم: و ستمگران گفتند ای مردمی که به او ایمان آورده اید شما تنها از یک انسان مجنون و کسی که مورد سحر ساحران قرار گرفته است پیروی می کنید! چرا که آنها معتقد بودند ساحران می توانند در فکر و هوش افراد دخالت کنند و سرمایه عقل را از آنها بگیرند!.

از مجموع آیات مذکور چنین استفاده می شود که آنها در واقع چند ایراد واهی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم داشتند که مرحله به مرحله از گفتار خود عقب نشینی می کردند

نخست معتقد بودند اصلا او باید فرشته باشد، اینکه غذا می خورد و در بازارها راه می رود مسلما فرشته نیست! بعد گفتند: بسیار خوب اگر فرشته نیست لااقل فرشته ای به عنوان معاونت همراه او از سوی خدا اعزام گردد.

باز هم از این هم تنزل کردند و گفتند: به فرض که پیامبر خدا بشر باشد باید گنجی از آسمان به سوی او انداخته شود!، تا دلیل بر این باشد که او مورد توجه خدا است! و در آخرین مرحله گفتند: به فرض که هیچیک از اینها را نداشته باشد لااقل باید آدم فقیری نباشد، مانند یک کشاورز مرفه، باغی در اختیارش باشد که از آن زندگی خود را

تـامین کنـد! امـا متاسـفانه او فاقـد همه اینهـا است و بـاز هم می گویـد پیغمبرم!! و در پایـان نتیجه گیری کردنـد که این ادعای بزرگ او در چنین شرائطی دلیل بر آن است که عقل سالمی ندارد!

آیه بعـد پاسـخ همه اینهـا را در یـک جمله کوتـاه چنین بیـان می کنـد: ببین چگونه برای تو مثلهـا زدنـد، و به دنبال آن گمراه شدند، آنچنان که قدرت پیدا کردن راه را ندارند

(انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثالَ فَضَلُّوا فَلا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا).

این جمله تعبیر گویـائی است از این واقعیت که آنهـا در مقابـل دعوت حق و قرآنی که محتوای آن شاهـد گویـای ارتباطش با خدا است به یک مشت سخنان واهی و بی اساس دست زده و می خواهند با این حرفهای بی پایه، چهره حقیقت را بپوشانند.

این درست به این ماند که شخصی در مقابل استدلالات منطقی ما به یک مشت بهانه جوئی ها که آثار سستی آن کاملا نمایان است دست بزند، ما بی اینکه بخواهیم تک تک از سـخنان او را پاسخ دهیم می گوئیم ببین با چه حرفهای واهی می خواهد در مقابل دلیل منطقی بایستد؟! و براستی سخنان آنها در تمام قسمتهایش چنین بود، زیرا:

اولاـ: چرا پیامبر از جنس فرشـتگان باشـد؟ بلکه به عکس عقل و دانش می گویـد بایـد انسان رهبر انسان باشـد، تا همه دردها، خواسـتها، نیازها، مشـکلات و مسائل زنـدگی او را کاملا درک کنـد، تا یک سـرمشق عملی برای او در همه زمینه ها باشـد، تا مردم بتواننـد از او در همه برنـامه هـا الهـام گیرنـد، اگر فرشـته ای نازل می شـد مسـلما این هـدفها تامین نمی گشت، مردم می گفتند: اگر او سـخن از زهد و بی اعتنائی به دنیا می گوید فرشته است و نیازی ندارد، اگر دعوت به پاکدامنی و عفت می کند از طوفان غریزه جنسی خبر ندارد، و دهها اگر همانند آن.

ثانیا: چه لزومی دارد همراه بشر فرشته ای برای تصدیق او بیاید؟ مگر

معجزات، مخصوصا معجزه بزرگی همچون قرآن برای درک این واقعیت کافی نیست؟!

ثالثا: غـذا خوردن هماننـد سایر انسانها و راه رفتن در بازارها، سـبب می شود که بیشتر با مردم بیامیزد و در اعماق زنـدگی آنها فرو برود و رسالت خود را بهتر انجام دهد، این ضرری ندارد بلکه کمک او است.

رابعا: عظمت و شخصـیت پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم به گنج و گنجینه نیست، و به باغهای خرم و سرسبز میوه نمی باشد، این طرز تفکر انحرافی کفـار است که شخصـیت و حتی قرب به خـدا را در سـرمایه دار بودن می دانـد، در حـالی که پیـامبران آمده اند تا بگویند ای انسان ارزش وجود تو با اینها نیست با علم و ایمان و تقواست.

خامسا: با چه معیاری او را مسـحور و مجنون می دانسـتند؟! کسـی که عقلش به شـهادت تاریـخ زنـدگی و انقلاب بزرگ او و بنیانگذاری تمدن اسـلامی به وسـیله او فوق العاده بود چگونه می توان او را با این برچسـبهای مسخره متهم ساخت؟ مگر اینکه بگوئیم بت شـکنی کردن و کورکورانه دنبـال نیاکـان نیفتـادن دلیـل بر جنون است! بنـا بر آنچه گفتیم روشن شـد که امثال در اینجا، بخصوص با قرائن موجود در آیه، به معنی سـخنان سست و بی پایه است، و تعبیر به امثال شاید به خاطر آنست که آن را در لباس حق و مثل و مانند دلیل منطقی در آورده اند در حالی که واقعا چنین نیست.

به این نکته نیز باید توجه کرد که دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گاهی او را به ساحر بودن و گاه مسحور بودن متهم می کردند، گرچه بعضـی از مفسـران احتمال داده اند که مسـحور به معنی ساحر بوده باشد (زیرا گاه اسم مفعول به معنی فاعل آمده است) ولی ظاهر این است که این دو با هم فرق دارند.

اگر ساحرش می خواندنـد به خاطر نفوذ فوق العاده کلام او در دلها بود، چون نمی خواسـتند این حقیقت را بپذیرنـد متوسل به اتهام ساحر بودن می شدند.

اما مسـحور به معنی کسـی است که ساحران در عقلش دخل و تصـرف کرده و مایه اختلال حواس او را فراهم ساخته انـد، این اتهام از آنجا ناشی می شد که او سنت شکن بود و مخالف عادات و رسوم خرافی و مصلحت اندیشی های فردی گام

برمی داشت. پاسخ همه این اتهامات از سخنان گفته شده روشن گردید.(۱)

۴- وَ قالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طالُوتَ مَلِكاً قالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ قالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ (۲۴۷) بقره: ۲۴۷- و پیامبرشان به آنها گفت:

خداوند (طالوت) را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است، گفتند:

چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟! گفت: خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است.

خداوند، ملکش را به هر کس بخواهد، می بخشد، و احسان

خداوند، وسیع است، و (از لیاقت افراد برای منصب ها) آگاه است.

فراز عبرت انگیزی از تاریخ بنی اسرائیل

پیش از آنکه به تفسیر این آیات بپردازیم، لازم است به گوشه ای از تاریخ بنی اسرائیل که این آیات ناظر به آن است اشاره کنیم: قوم یهود که در زیر سلطه فرعونیان ضعیف و ناتوان شده بودند بر اثر رهبریهای خردمندانه موسی علیه السلام از آن وضع اسف انگیز نجات یافته و به قدرت و عظمت رسیدند.

خداوند به برکت این پیامبر نعمتهای فراوانی به آنها بخشیده که از جمله صندوق عهد بود- که در باره تاریخچه و محتویات آن جداگانه بحث خواهیم کرد.

قوم یهود با حمل این صندوق در جلوی لشکر یک نوع اطمینان خاطر و توانائی روحی پیدا می کردند و این قدرت و عظمت تا مدتی بعد از موسی (علیه السلام) ادامه داشت ولی همین پیروزی ها و نعمت ها کم کم باعث غرور آنها شد و تن به قانون

۱- با تغییراتی از تفسیر نمونه ج: ۱۵ ص: ۲۶ ببعد.

شکنی دادند، سرانجام به دست فلسطینیان شکست خورده و قدرت و نفوذ خویش را همراه صندوق عهد از دست دادند به دنبال آن چنان دچار پراکندگی و اختلاف شدند که در برابر کوچک ترین دشمنان قدرت دفاع نداشتند تا جائی که دشمنان گروه کثیری از آنها را از سرزمین خود بیرون راندند و حتی فرزندان آنها را به اسارت گرفتند.

این وضع سالها ادامه داشت تا آنکه خداوند پیامبری به نام اشموئیل را برای نجات و ارشاد آنها برانگیخت آنها نیز که از ظلم و جور دشمنان به تنگ آمده بودند و دنبال پناهگاهی می گشتند گرد او اجتماع کردند و از او خواستند رهبر و امیری برای آنها انتخاب کند تا همگی تحت فرمان و هدایت او یک دل و یک رأی با دشمن نبرد کنند تا عزت از دست رفته را باز یابند.

اشموئیل که به روحیات و سست همتی آنان به خوبی آشنا بود در جواب گفت از آن بیم دارم که چون فرمان جهاد در رسد از دستور امیر و رهبر خود سرپیچی

کنید و از مقابله و پیکار با دشمن شانه خالی نمائید.

آنها گفتند: چگونه ممکن است ما از فرمان امیر سرباز زنیم و از انجام وظیفه دریغ نمائیم در حالی که دشمن ما را از وطن خود بیرون رانده و سرزمینهای ما را اشغال نموده و فرزندان ما را به اسارت برده است! اشموئیل که دید جمعیت با تشخیص درد به سراغ طبیب آمده اند و گویا رمز عقب ماندگی خود را درک کرده اند.

به درگاه خداوند روی آورده و خواسته قوم را به پیشگاه وی عرضه داشت، به او وحی شد که طالوت را به پادشاهی ایشان برگزیدم.

اشموئیل عرض کرد خداوندا من هنوز طالوت را ندیده و نمی شناسم.

وحی آمد ما او را به جانب تو خواهیم فرستاد، هنگامی که او نزد تو آمد فرماندهی سپاه را به او واگذار و پرچم جهاد را به دست وی بسپار.

طالوت کیست؟

طالوت مردی بلند قامت و تنومند و خوش اندام بود اعصابی محکم و نیرومند داشت از نظر قوای روحی نیز بسیار زیرک، دانشمند و با تدبیر بود بعضی علت انتخاب نام طالوت را برای وی همان طول قامت او می دانند ولی با این همه شهرتی نداشت و با پدرش در یکی از دهکده ها در ساحل رودخانه ای می زیست و چهار پایان پدر را به چرا می برد و کشاورزی می کرد.

روزی بعضی از چهار پایان در بیابان گم شدند طالوت به اتفاق یکی از دوستان خود به جستجوی آنها در اطراف رودخانه به گردش در آمد این وضع تا چند روز ادامه یافت تا اینکه به نزدیک شهر صوف رسیدند.

دوست وی گفت: ما اکنون به سرزمین صوف شهر اشموئیل پیامبر رسیده ایم بیا نزد وی رویم شاید در پرتو وحی و فروغ رأی به گم شده خویش راه یابیم، هنگامی که وارد شهر شدند با اشموئیل برخورد کردند همین که چشمان اشموئیل و طالوت به یکدیگر افتاد میان دلهای آنان آشنائی بر قرار شد.

اشموئیل از همان لحظه طالوت را شناخت و دانست که این جوان همان است که از طرف خداوند برای فرماندهی جمعیت تعیین شده هنگامی که طالوت سرگذشت خود را برای اشموئیل شرح داد گفت: اما چهار پایان هم اکنون در راه دهکده رو به باغستان پدرت روانه هستند از ناحیه آنها نگران مباش ولی من تو را برای کاری بسیار بزرگتر از آن دعوت می کنم خداوند تو را مامور نجات بنی اسرائیل ساخته است طالوت نخست از این پیشنهاد تعجب کرد و سپس با خوش وقتی آن را پذیرفت اشموئیل به قوم خود گفت: خداوند طالوت را به فرماندهی شما برگزیده لازم است همگی از وی پیروی نمائید و خود را برای جهاد با دشمن آماده سازید.

بنی اسرائیل که برای فرمانده و رئیس لشکر امتیازاتی از نظر نسب و ثروت لازم می دانستند و هیچکدام را در طالوت نمی دیدند در برابر این انتصاب سخت به حیرت افتادند زیرا به عقیده آنها وی نه از خاندان لاوی بود که سابقه نبوت داشتند و نه از خاندان یوسف و یهودا که دارای سابقه حکومت بودند بلکه از خاندان

بنیامین گمنام بود و از نظر مالی تهی دست لذا به عنوان اعتراض گفتند: او چگونه می تواند بر ما حکومت کند ما از او سزاوارتریم؟! اشموئیل که آنان را سخت در اشتباه می دید گفت: خداوند او را بر شما امیر قرار داده و شایستگی فرماندهی و رهبری به نیروی جسمی و قدرت روحی است که هر دو به اندازه کافی در طالوت هست و از این نظر بر شما برتری دارد ولی آنها نشانه ای که دلیل بر این انتخاب از ناحیه خدا باشد مطالبه کردند.

اشموئیل گفت نشانه آن این است که تابوت (صندوق عهد) که از یادگارهای مهم انبیاء بنی اسرائیل است و مایه دلگرمی و اطمینان شما در جنگها بوده در حالی که جمعی از فرشتگان آن را حمل می نمایند به سوی شما باز می گردد و چیزی نگذشت که صندوق عهد بر آنها ظاهر شد آنها با دیدن این نشانه فرماندهی طالوت را پذیرفتند.

طالوت زمام امور کشور را به دست گرفت!

طالوت فرماندهی سپاه را به عهده گرفت و در مدتی کوتاه لیاقت و شایستگی خود را در اداره امور مملکت و فرماندهی سپاه به اثبات رسانید سپس آنها را برای مبارزه با دشمنی که همه چیز آنها را به خطر انداخته بود دعوت کرد و به آنها تاکید کرد تنها کسانی با من حرکت کنند که تمام فکرشان در جهاد باشد و آنها که بنائی نیمه کاره یا معامله ای نیمه تمام و امثال آن دارند در این پیکار شرکت نکنند.

به زودی جمعیتی به ظاهر زیاد و نیرومند جمع شدند و به جانب دشمن حرکت کردند.

بر اثر راهپیمایی در برابر آفتاب همگی تشنه شدند، طالوت برای این که به فرمان خدا آنها را آزمایش و تصفیه کند گفت: به زودی در مسیر خود به رودخانه ای می رسید خداوند بوسیله آن شما را آزمایش می کند کسانی که از آن بنوشند و سیراب شوند از من نیستند و آنها که جز مقدار کمی ننوشند از من هستند! همین که چشم آنها به نهر آب افتاد خوشحال شدند و به سرعت خود را به آن رسانیدند و

سیراب گشتند.

تنها عده معدودی بر سر پیمان باقی ماندند.

طالوت متوجه شد که لشکر او از اکثریتی بی اراده و سست عهد و اقلیتی از افراد با ایمان تشکیل شده است از این رو اکثریت بی انضباط و نافرمان را رها کرد و با همان جمع قلیل با ایمان از شهر بیرون آمد و به سوی میدان جهاد پیش رفت.

سپاه کوچک طالوت از کمی نفرات متوحش شده به طالوت گفتند: ما توانائی در برابر این سپاه قدرتمند جالوت را نداریم اما آنها که ایمان راسخ به رستاخیز داشتند و دلهایشان از محبت خدا لبریز بود، از زیادی و نیرومندی سپاه دشمن و کمی عده خود نهراسیدند، با کمال شجاعت به طالوت گفتند: تو آنچه را صلاح می دانی فرمان ده ما نیز همه جا همراه تو خواهیم بود و به خواست خدا با همین

عدد کم با آنها جهاد خواهیم کرد، چه بسا جمعیت های کم که به اراده پروردگار بر جمعیت های زیاد پیروز شدند و خدا با استقامت کنندگان است.

طالوت با آن عده کم اما مؤمن و مجاهد آماده کارزار شد، آنها از درگاه خداوند در خواست شکیبائی و پیروزی کردند، همین که آتش جنگ شعله ور شد، جالوت از لشکر خویش بیرون آمد و در بین دو لشکر مبارز طلبید، صدای رعب آور وی دلها را می لرزاند و کسی را جرأت میدان رفتن او نبود.

در این میان نوجوانی به نام داوود که شاید بر اثر کمی سن برای جنگ هم به میدان نیامده بود، بلکه برای کمک به برادران بزرگتر خود که در صف جنگجویان بودند از طرف پدرش ماموریت داشت، ولی با این حال بسیار چابک و ورزیده بود، با فلاخنی که در دست داشت یکی دو سنگ آن چنان ماهرانه پرتاب کرد که درست بر پیشانی و سر جالوت کوبیده شدند و او در میان وحشت و تعجب سپاهیانش به زمین سقوط کرد و کشته شد، با کشته شدن جالوت ترس و هراس عجیبی به سپاهیانش دست داد و سرانجام از برابر صفوف لشکر طالوت فرار کردند و بنی اسرائیل پیروز شدند.

اکنون به تفسیر آیه باز می گردیم:

در هر صورت پیامبرشان، طبق وظیفه ای که داشت به در خواست آنها پاسخ گفت، و طالوت را به فرمان خدا برای زمامداری آنان برگزید و به آنها گفت: خداوند طالوت را برای زمامداری شما برانگیخته است (وَ قالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طالُوتَ مَلِكاً).

مطابق این آیه انتخاب طالوت به عنوان زمامداری و فرماندهی لشکر بنی اسرائیل از سوی خدا بوده و شاید جمله قد بعث (برانگیخت) اشاره به همان چیزی باشد که در شرح این داستان گذشت که حوادث غیر منتظره ای طالوت را به شهر آن پیامبر اشموئیل علیه السلام و مجلس او کشانید، و این انتخاب الهی صورت گرفت، ضمنا از تعبیر ملکا چنین بر می آید که طالوت، تنها فرمانده لشکر نبود بلکه زمامدار کشور هم بود.

از اینجا مخالفت شروع شد، گروهی گفتند: چگونه او بر ما حکومت داشته باشد با اینکه ما از او شایسته تریم، و او ثروت زیادی ندارد (قالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ).

این نخستین اعتراض و پیمان شکنی بود که بنی اسرائیل در برابر آن پیامبر علیه السلام کردند، و با اینکه او تصریح کرده بود انتخاب طالوت از طرف خدا است آنها در واقع به انتخاب خداوند اعتراض کردند که ما از او سزاوارتریم زیرا دارای دو شرط لازم برای زمامداری هستیم، نسب عالی و ثروت فراوان و همان طور که قبلا در شرح داستان آمده طالوت جوانی از یک قبیله گمنام بنی اسرائیل و از نظر مالی یک کشاورز ساده بود.

ولی قرآن پاسخ دندان شکنی را که آن پیامبر به گمراهان بنی اسرائیل داد چنین بازگو می کند گفت: خداوند او را بر شما برگزیده و علم و (قدرت) جسم او را وسعت بخشیده

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ).

اینکه می بینید خداوند او را برگزیده و زمامدار شما قرار داده به خاطر این

است که از نظر هوش و فرزانگی و علم، پر مایه است و از نظر نیروی جسمانی، قوی و پر قدرت.

یعنی اولا این گزینش خداوند حکیم است و ثانیا شما سخت در اشتباهید و شرایط اساسی رهبری را فراموش کرده اید، نسب عالی و ثروت، هیچ امتیازی برای رهبری نیست چون هر دو امر اعتباری و بیرون ذاتی است، ولی علم و دانش و نیروی جسمانی دو امتیاز واقعی و درون ذاتی است که تاثیر عمیقی در مساله رهبری دارد. رهبر باید با علم و دانش خود، مصلحت جامعه ای را که در رأس آن است تشخیص دهد و با قدرت خود آن را به موقع اجرا در آورد، با علم و تدبیر خود نقشه صحیح برای پیکار با دشمن بکشد و با نیروی جسمانی آن را پیاده کند.

تعبیر به بسطه (گسترش) اشاره به این است که وسعت وجودی انسان در پرتو علم و قدرت است، هر قدر اینها افزوده شود هستی انسان گسترده تر می شود.

در اینجا گسترش علم بر گسترش نیروی جسمانی، مقدم داشته شده، زیرا شرط اول علم و آگاهی است.

ضمنا از این تعبیر استفاده می شود که امامت و رهبری، گزینش الهی است، و او است که شایستگی ها را تشخیص می دهد، اگر در فرزندان پیامبر این شایستگی را ببیند امامت را در آنجا قرار می دهد، و اگر در جای دیگر، در آنجا قرار می دهد، و این همان چیزی است که دانشمندان شیعه به آن معتقدند و از آن دفاع می کنند.

سپس می افزاید: خداوند، ملک خود را به هر کس بخواهد می بخشد و خداوند (احسانش) وسیع و گسترده و دانا (به لیاقت و شایستگی افراد) است (وَ اللَّهُ یُؤْتِی مُلْکَهُ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ).(۱)

از مجموع آیاتی که ذکر گردید و توضیحات آن ها، کاملًا متوجه می شویم که این

۱- باتغییراتی از تفسیر نمونه ج: ۲ ص: ۲۳۰ ببعد.

فرهنگ ثروت پرستی و سنجش شخصیت افراد را با آن، درامت های قدیم بوده و هست و تاظهور ناموس دهر و سبب خلقت کون ومکان حضرت بقیّه اللّه الاعظم روحی و أرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء نیز، خواهد بود.

و نیز فهمیدیم که درتشکیلات خداوندی، انتخاب او و برای اداره یک کشور، علم و نیروی جسمانی، حرف اول را می زند و دارای ارزش است و بس.

بدینجهت است که اکثریت قریب به اتفاق انبیاء و اولیاء. از طبقات به ظاهر پائین و کم درآمد و گمنام ولی صاحبان علم و قدرت جسمانی انتخاب شده اند، خلاصه کلام آنچه به انسان شخصیت و بها می دهد، علم و دانش و نیروی مقابله بادشمن جسمی و روحیست، نه مال و ثروت و نسب.

مجلس ۸۵ خطرات دنیای تک قطبی

در دوران زندگی خود بسیار دیده و شنیده ایم که اگر در روستا یا شهر ویا کشوری یک نفر به طور استبداد و خود اختیار به اصطلاح، مطلق العنان، فرمان روائی بکند، ظلم وستم و حق کشی و اجحاف و تجاوز و. و. نیز در آن جامعه، حکمرانی خواهد کرد.

اما اگر چند نفر در یک سطح یا قریب الافق باشند از همدیگر حساب می برند و سرکشی و خود اختیاری را، کنار می گذارند و با حسن تفاهم، زندگی می کنند.

در کل روی زمین یا قسمتی از آن هم، مسئله این گونه است،

وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لکِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَی الْعالَمِینَ بقره: ۲۵۱ و اگر خداوند، بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد، زمین را فساد فرامی گرفت، ولی خداوند نسبت به جهانیان، لطف و احسان

دارد.

خداوند نسبت به جهانیان لطف و مرحمت دارد که جلو همه گیر شدن و همگانی شدن فساد را در روی زمین می گیرد.

درست است که سنت پروردگار بر این قرار گرفته که در این دنیا اصل آزادی اراده و اختیار، حکومت کند و انسانها در انتخاب راه خیر و شر آزاد باشند ولی هنگامی که طغیان ستمگران جهان را در معرض فساد و تباهی عمومی قرار دهد، خداوند جمعی از بندگان خود را برمی انگیزد و یاری می کند که جلو طغیان آنها را بگیرند و حالت اهریمنی آنها را در هم بکوبند و این یکی از الطاف پروردگار بر بندگان است.

شبیه همین معنی در آیه ۴۰ سوره حج نیز آمده است، می فرماید: وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ: اگر خداوند به وسیله بعضی از بندگان خود، بعض دیگر را دفع نکند، صومعه ها و کلیساها و معابد یهود و مساجد مسلمین ویران می گردد.

و این آیات، بشارت است برای مؤمنان که در مواقعی که در فشار شدید از

سوی طاغوتها و جباران قرار می گیرند در انتظار نصرت و پیروزی الهی باشید.

آیا این آیه اشاره به مساله تنازع بقاء دارد؟

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه آیا این آیه اشاره به مساله تنازع بقا که یکی از اصول چهارگانه فرضیه داروین در مساله تکامل انواع است نمی باشد؟

فرضیه ای که می گوید باید جنگ و تنازع همواره در میان بشر باشد و اگر نباشد رکود و سستی و فساد، همه را فرا خواهد گرفت و نسل بشر به عقب بر خواهد گشت ولی تنازع و جنگ دائمی سبب می شود که نیرومندان بمانند و ضعیفان در این نظام پایمال شوند و از میان بروند، و به این ترتیب انتخاب اصلح صورت گیرد.

پاسخ:

این تفسیر در صورتی امکان دارد که ما رابطه آیه را به کلی از ما قبل آن قطع کنیم و حتی آیه همانند آن را در سوره حج از نظر دور داریم، ولی با توجه به آنها روشن

می شود که آیه مورد بحث، ناظر به مبارزه با افراد طغیانگر و ستمکار است که اگر خداوند از طرق مختلف جلو آنها را نگیرد، تمامی روی زمین به فساد کشیده می شود، بنابر این جنگ را به عنوان یک اصل کلی در زندگی انسانها، مقدس نمی شمرد.

به علاوه آنچه به عنوان قانون تنازع بقاء گفته می شود و یادگار اصول چهارگانه داروین در مساله تکامل انواع است نه تنها یک قانون مسلم علمی نیست بلکه فرضیه ای است ابطال شده و حتی طرفداران تکامل انواع امروز به هیچ وجه روی اصل تنازع بقاء تکیه نمی کنند و تکامل جانداران را مربوط به مساله جهش می دانند از همه اینها گذشته به فرض این که فرضیه تنازع بقاء را یک اصل علمی بدانیم باید از آن فقط در مورد زندگی جانوران استفاده کرد و زندگی انسان هرگز نمی تواند بر اساس آن بنا شود زیرا تکامل انسان در پرتو تعاون بقاء است نه تنازع بقاء! چنین به نظر می رسد که تعمیم فرضیه تنازع بقاء به جهان انسانیت یک نوع طرز تفکر استعماری است که بعضی از جامعه شناسان سرمایه داری برای توجیه جنگهای خونین و نفرت انگیز حکومت های خود به آن متوسل شده اند و خواسته اند جنگ و نزاع را یک ناموس طبیعی و یک وسیله برای تکامل و پیشرفت جوامع انسانی معرفی کنند و به این ترتیب بر روی جنایات خود یک سرپوش علمی بگذارند، کسانی که ناآگاه تحت تاثیر افکار ضد انسانی آنها قرار گرفته و آیه مذکور را بر آن تطبیق کرده اند مسلما از تعلیمات قرآنی دور افتاده اند، زیرا قرآن صریحا می گوید: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِی السِّلْمِ کَافَّةً (ای افراد با ایمان همگی داخل در صلح و صفا شوید).

جای تعجب است که بعضی از مفسران اسلامی مانند نویسنده المنار و همچنین مراغی در تفسیر خود چنان تحت تاثیر این فرضیه واقع شده اند که آن را یکی از سنن الهی پنداشته و آیه مورد بحث را به آن تفسیر نموده اند و چنین پنداشته اند که این فرضیه از ابداعات قرآن است و نه از ابتکارات داروین! ولی همانگونه که گفتیم

نه آیه نـاظر به آن است و نه این فرضـیه اصـل و اساسـی دارد بلکه اصـل حـاکم بر روابـط انسانهـا تعـاون بقـاء است و نه تنازع بقاء!(۱)

الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيراً حج: ۴۰ همانها که از خانه و شهر خود، به ناحق رانده شدند، جز اینکه می گفتند:

«پروردگار ما، خـدای یکتاست!» و اگر خداونـد بعضـی از مردم را بوسـیله بعضـی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه ها، و معابد یهود و نصارا، و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می شود، ویران می گردد! و خداوند کسانی را که یاری او کنند (و از آیینش دفاع نمایند) یاری می کند؛ خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

خداوند به چه کسانی وعده یاری داده است؟

این تصور اشـتباه است که وعـده پیروزی و یـاری خـدا و دفـاع از مؤمنان که در آیات مـذکور و سایر آیات قرآن آمـده اسـت خارج از سـنت آفرینش و قوانین حیات می باشد، چنین نیست، این وعده را خداوند تنها به کسانی داده است که تمام نیروهای خود را بسـیج کننـد، و با همه توان به میـدان آینـد، و لذا در تعبیر آیات مذکور می خوانیم: لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ بنـابر این دفع ظالمـان را خـدا تنها با نیروهای غیبی و قـدرت صاعقه و زلزله (جز در موارد اسـتثنائی) نمی کنـد، بلکه به وسـیله مؤمنان راستین دفع شر آنها را می نماید، تنها چنین کسانی را زیر پوشش حمایت خود قرار می دهد.

بنـابر این وعـده هـای الهی نه تنهـا نبایـد سـبب سـستی و برداشـتن بـار مسؤلیت از دوش شود بلکه بایـد موجب تحرک بیشتر و فعالیت دامنه دارتر گردد، و البته در این

۱- تفسیر نمونه ج: ۲ ص: ۲۴۸

صورت پیروزی از ناحیه خدا تضمین شده است.

و نیز یـاد آوری می شود که این گروه از مؤمنـان تنهـا قبـل از پیروزی به در خـانه خـدا نمی رونـد، بلکه بعـد از پیروزی هم به مقتضای الَّذِينَ إِنْ مَكَّنّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ ... نیز رابطه خود را با او همچنان محکم می دارنـد، و پیروزی بر دشـمن را وسیله ای برای نشر حق و عدالت و فضیلت قرار می دهند.

در بعضـی از روایات اسلامی آیه مورد بحث به حضرت مهدی (عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف.) و یارانش، یا آل محمد (صلی الله علیه و آله و سـلم) به طور عموم تفسـیر شده است، چنانکه از حدیثی از امام باقر (علیه السـلام) می خوانیم که در تفسیر آیه الَّذِينَ إِنْ مَكَّنّاهُمْ فِي الْأَرْضِ ... فرمود: این آیه تا آخر از آن آل محمـد و مهـدی و یاران او است یملکهم الله مشارق الارض و مغاربهـا، و یظهر الـدین، و یمیت الله به و بأصـحابه البـدع و الباطـل، کمـا أمـات الشـقاه الحق، حتی لا یری این الظلم، و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر:

خداوند شـرق و غرب زمین را در سـیطره حکومت آنها قرار می دهد، آئینش را آشکار می سازد، و به وسیله مهدی (عجّل اللّه تعالی فرجه الشّـریف.) و یارانش، بـدعت و باطل را نابود می کنـد آنچنان که تبهکاران حق را نابود کرده بودند، و آنچنان می شـود کـه بر صـفحه زمیـن، اثری از ظلـم دیـده نمی شـود (چرا کـه) آنهـا امر به معروف و نهی از منکر می کننـد در این زمینه احادیث دیگری نیز وارد شده است.

امـا همـانگونه که بارها گفته ایم این احادیث بیان کننـده مصـداقهای روشن و آشـکار است و مانع عمومیت مفهوم آیه نیست، بنابر این مفهوم گسترده آیه همه افراد با ایمان و مجاهد و مبارزه را شامل می شود.

پس نتیجه این است که در دنیای تک قطبی، دائم زورگوئی و بی بند وباری، رواج خواهد داشت.

در زمان خود می بینیم آن روز که دوقطب متضاد (آمریکا و شوروی)، در کره زمین، سر قدرت بودند، از همدیگر حساب می بردند و از خود انعطاف نشان می دادند ولی پس از فروپاشی شوروی، مسئله بکلی وارونه شد آمریکا یکه تاز و

سر به هوای کره زمین و کشورها شده است و هیچ گونه، راه آمدی در کار نیست مگر این که به نفع خودش تمام شود.

در تاریخ بشریت از دوران خود آدم ابوالبشر هم، کار بدین منوال بود، قابیل برادرش هابیل را بناحق کشت، چون کسی جلودارش نبود یا تک تک گردن کشان عالم در برابر انبیاء علیهم السلام ایستادگی کرده و به حرفشان، گوش نمی دادند، مسئله همین

اخبار اجلاس جنبش عدم تعهد ۵۲۳

استاد مرکزعلوم سیاسی دانشگاه اسلامی" علیگر" هند، سخنان مقام معظم رهبری در اجلاس سران جنبش غیرمتعهدها را ازلحاظ بین المللی بسیار مهم و حائز اهمیت خواند و گفت که رهبری ایران از خطر واقعی دنیای تک قطبی تحت سلطه آمریکا پرده برداشت.

به گزارش خبرگزاری اهل بیت (علیهم السلام) ابنا «عرشی خان» استاد مرکزعلوم سیاسی دانشگاه اسلامی" علیگر" هند، روز پنجشنبه اظهار داشت: همانطور که حضرت آیت الله خامنه ای اشاره کردند، اوضاع فعلی جهان بخاطر سیاست سلطه جویانه آمریکا و غرب دچار ناامنی است.

این استاد هندی که سیاست بین المللی را از نزدیک دنبال می کند، گفت: هیچ شک و تردیدی نیست که اکنون دنیا زیر فشار سیاست سلطه جویانه آمریکا و غرب قرار گرفته و رهایی جهان از وضعیت تک قطبی، نه تنها برای کشورهای شرقی و در حال توسعه بلکه برای سراسر جهان لازم و ضروری است.

عرشی خان اظهارداشت: حضرت آیت الله خامنه ای بر ضرورت چند قطبی بودن جهان تاکید کردند و واقعیت همین است که در غیر این صورت، برقراری صلح و امنیت در مناطق مختلف دنیا امکان پذیر نیست.

این کارشناس ارشد امور بین المللی اظهارداشت: سازمان ملل متحد تحت فشار آمریکا قرار گرفته و طبق خواسته آن عمل می کند و رهبری معظم جمهوری اسلامی

ایران بر ضرورت اصلاح این سازمان جهانی نیز تاکید کرد که برای حفظ صلح و امنیت و پیشرفت جهان ضروری است.

این استاد هندی گفت: رهبر ایران در باره خطر بزرگ، یعنی دخالت آمریکا و شبکه صهیونیستی در کشورهای مختلف جهان نیز اشاره کرد و از کشورهای عضو جنبش غیرمتعهدها خواستند که به منظور جلوگیری از این روند خطرناک باهم متحد شوند و با یکدیگر همکاری کنند.

مقام معظم رهبری روز پنجشنبه درشانزدهمین اجلاس سران غیرمتعهدها درتهران، شرایط حساس جهان را تشریح کرده و نکات مهمی برای برون رفت ازمشکلات سیاسی و اقتصادی جامعه جهانی ایراد کردند.

دنیای تک قطبی رخت بر می بندد!.

استقلال روزافزون کشورهای آمریکای لاتین و آمریکای جنوبی و تغییر معادلات حاکم بر قاره آسیا و نزدیک شدن کشورهای این دو قاره به یکدیگر، به بسیاری از معادلات حاکم بر جهان تک قطبی آسیب رسانیده است. رفتارهای خلاف منافع ایالات متحده، از سوی کشورهایی چون کوبا، ونزوئلا، بولیوی و ... در آمریکای لاتین و افزایش نقش کشورهایی چون چین، هند، ایران و ... در قاره آسیا، همه و همه نمایانگر متزلزل شدن بنیان های دنیای تک قطبی به محوریت ایالات متحده است.

از جنگ جهانی دوم به بعد، چشم انداز حرکت آسیا و اروپا به سوی استقلال بیشتر، طراحان ایالات متحده را نگران ساخته است. نگرانی هایی که همواره درباره شکل گیری یک «نظم سه قطبی»- اروپا، آمریکای شمالی و آسیا- وجود داشت، در حال تحقق یافتن است. آمریکای لاتین نیز هر روز مستقل تر از گذشته می شود. در حالی که ابرقدرت کنونی جهان یعنی ایالات متحده، با گرفتاری های خود در خاورمیانه، در حال به تحلیل بردن خود است، آسیا و آمریکای لاتین در حال تحکیم روابط خود هستند. از منظر ایالات متحده، پیوندهای منطقه ای در آسیا و آمریکای لاتین، موضوعی واقعاً مهم است که بیانگر خارج شدن جهان از کنترل

آنهاست. البته، مسأله انرژی نیز عاملی تعیین کننده است که در همه جا به موضوعی برای نزاع ها و جدال ها تبدیل شده است.

برخلاف اروپا، چین در برابر ایالات متحده مرعوب نشده است و همین مسأله رعب طراحان آمریکا را به همراه داشته است و آنها را بر سر دو راهی قرار داده است، چرا که هرگونه مواجهه ای می تواند بازار رو به رشد شرکت های آمریکایی در چین را با تهدید مواجه سازد.

به گزارش نشریه وال استریت، در ژانویه ۲۰۰۶، ملک عبدالله پادشاه عربستان سفری به چین داشت که انتظار بر آن است تا به پیمانی بین چین و عربستان بینجامد که حاصل آن سرمایه گذاری و مشارکت بیشتر این دو کشور در حوزه نفت، گاز طبیعی و سرمایه گذاری های مشترک است. هم اکنون عمده نفت ایران به چین صادر می شود و چین نیز ایران را به تسلیحات مختلف تجهیز می سازد که البته از منظر هر دو کشور، این اقدام به عنوان نوعی عامل بازدارنده در برابر طرح های ایالات متحده است. هند نیز گزینه هایی پیش رو دارد. شاید به سوی آمریکا کشیده شود و شاید هم به بلوک مستقل کشورهای آسیایی بپیوندد و روابط خود را با تولیدکنندگان نفت خاورمیانه تحکیم نماید. چندی پیش سیدهارث وارادارجان، معاون سردبیر نشریه هندو در مطلبی نوشت: «اگر قرن بیست و یکم بخواهد قرن آسیا باشد، باید به انفعال آسیا در حوزه انرژی پایان داد». همکاری و مشارکت چین و هند موضوعی اساسی است. پیمان ژانویه ۲۰۰۶ بین این دو کشور، راه را نه تنها در حوزه فن آوری بلکه در بخش کشف و تولید هیدروکربن ها گشود.

گام دیگر، تمایل بازار نفت آسیا به انجام معاملات خود با یورو است. چرا که تأثیر نظام مالی بین الملل و توازن قدرت های جهانی، موضوعی اساسی است و از این رو جای تعجب نیست که چرا بوش در دیدار خود از هند به مشوق هایی چون همکاری هسته ای روی آورد. به علاوه در آمریکای لاتین هم دولت های چپ گرا، از ونزوئلا تا آرژانتین گسترش یافته اند و مردم فعال تر و اثرگذارتر شده اند؛ به ویژه در

بولیوی و اکوادور که در راه استقلال و ملی شدن صنعت نفت تلاش جدی دارند.

ونزوئلا یعنی مهم ترین تولید کننده نفت در این منطقه، نزدیک ترین رابطه با چین را در بین کشورهای آمریکای لاتین دارد و به نقطه عطفی در گسترش یک بلوک تجاری و شکل دادن به فصل جدیدی در اتحاد منطقه بازی می کند. ونزوئلا جدای از تأمین سوخت آرژانتین، در سال ۲۰۰۵ اقدام به پرداخت حدود یک سوم بدهی های این کشور نمود و این خود تلاشی در راستای رهایی آنها از صندوق بین المللی پول می باشد. صندوقی که قوانین آن از سوی نهادهای مالی بین المللی آمریکا تحمیل می گردد. انتخابات دسامبر در بولیوی، خود گامی در جهت تقویت اتحاد کشورهای آمریکای جنوبی بود؛ انتخاباتی که به انتخاب اولین رئیس جمهور بولیوی انجامید.

مورالز بلافاصله در حوزه انرژی با ونزوئلا همراه و همگام شد.

روابط کوبا و ونزوئلا هم روز به روز در حال گسترش است و هر یک به امتیازات دیگری اتکا نموده اند. در حالی که ونزوئلا به تأمین نفت ارزان قیمت کوبا اقدام می نماید، کوبا هم با فرستادن هزاران معلم، پزشک و متخصص به دور افتاده ترین و فقیرترین مناطق ونزوئلا، در حال انجام طرح های سلامت و گسترش سواد در این کشور است.

همکاری و مشارکت کوبا در بخش پزشکی و امداد به این منطقه خلاصه نشده است و کمک های این کشور در زلزله اکتبر ۲۰۰۵ پاکستان، بزرگ ترین کمک در این نوع به حساب می آید. به واسطه این حرکت بود که پرویز مشرف تشکر عمیق خود را از فیدل کاسترو به خاطر روحیه و همراهی تیم های پزشکی این کشور اعلام نمود؛ تیم هایی که مجموعاً شامل هزار نیروی آموزش دیده بود و هنوز هم بخشی از آنها در روستاهای دور افتاده و در شرایط سخت آب و هوایی به سر می برند و این در حالی است که گروه های امدادی غربی همگی به کار خود پایان داده و این کشور را ترک کرده اند. جنبش های رو به فزاینده مردمی که عمدتاً در کشورهای جنوب شاهد آن هستیم و البته همراهی برخی کشورهای ثروتمند صنعتی را به دنبال داشته،

اساس بسیاری از رویدادها و تحولات است که استقلال بیشتر و توجه به نیازهای اکثریت جمعیت جهان را سرلوحه کار خود قرار داده است.

مجلس ۸۶ پیشگوئی از رادیو و تلویزیون

۱- وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخاسِرِینَ (۸۵) آل عمران: ۸۵ و هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق،) آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت، از زیانکاران است.

۲- الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً فَمَنِ اضْطُرَّ فِی مَخْمَصَهٍ غَیْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۳) مائده:

۳ امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم- امّا آنها که در حال گرسنگی، دستشان به غذای دیگری نرسد، و متمایل به گناه نباشند، (مانعی ندارد که از گوشتهای ممنوع بخورند؛) خداوند، آمرزنده و مهربان است.

این دو آیه مبارکه و آیاتی که در این زمینه نازل شده است، اعلام میدارد، چون دین اسلام را به ما کامل نموده، هرکس جز اسلام دین دیگر را قبول کند، از او پذیرفته نخواهد شد.

حال این سؤال پیش می آید، با این پیشرفت های سرسام آور علمی وترقیات و اختراعات و اکتشافات علمی، پیغمبر اسلام، دارای چه مقام و رتبه ای در علم و دانش دارد و قرآن دارای چگونه قوانین است که تا انقراض عالم و برچیده شدن نظام فعلی جهان، کره زمین را مدیریت کرده و اداره نماید؟!

پاسخ: این پرسش بااین بیان کوتاه مشخص می شود.(۱)

اخبار از آینـدگان و اختراعات آنان، و بیان اسـرار جهان آفرینش، از علوم ومقام اختصاصـی است که از سوی خدای متعال، به امامـان و انبیاء علیهم السـلام اعطا گردیـده است، روایات فراوان در بیان این مقام آنها، چنین آمـده است، که آینـده و حوادث واقعه در طول تاریـخ تـا روز قیـامت، در برابر چشم آن بزرگان، ماننـد یک سـینی است که به آن اشـراف و به همه جوانب آن تسلّط کامل دارند و از رموز فورمول های آنها آگاهند.

لـذا در زمـان و دوران زنـدگی خود، به حوادث آینـده و اوضاع و علوم آینـدگان، خبرهائی داده انـد که با گـذر زمان، متناوباً پیش می آید و خواهد آمد.

راجع به اعجازهای علمی قرآن کریم مطالب بیشـماری هست به قول عبـداللّه بن عباس، دانشـمند تفسـیر و علوم قرآن که گفته است: القرآن یفسّرِه الزّمان قرآن را گذشت زمان تفسیر خواهد کرد، من نمونه هائی از اخبار به غیب آن بزرگواران را به سمع حضّار محترم می رسانم.

۱- از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده است: أنّه یمشی فی خارج الکوفه معه کمیل بن زیاد حتّی وصل الی موضع فوقف فیه و قال: یاکمیل بن زیاد هاهنا موضع قبرک ثمّ أشار بیده المبارکه یمیناً وشـمالًا و قال سـتبنی من هاهنا و هاهنا دور وقصور ما من بیت فی ذلک الزّمان الّا و فیه شیطاناً أریل.(۲) همانا آن حضـرت در خارج کوفه راه می رفت و کمیل ابن زیاد نخعی همراه او بود تا به محلی رسـیدند: حضـرت در آن ایسـتاد و فرمود: ای کمیل بن زیاد! اینجا محل قبر تواست سپس با دست مبارکش به راست

۱- من در جواب این سؤال کتابی به نام(اسـلام فراتر از زمان) در ۶۸۸ صـفحه در قطع وزیری نوشته و چاپ کرده و در اختیار عزیزان قرار داده ام که طالبین می توانند از کتابفروشی مسجد مقدس جمکران و بوستان کتاب در قم، به دست آورند.

۲- « اسلام فراتر از زمان» مؤلّف از کتاب بیان الأئمّه: ۱/ ۲۰۵ از مجموعه خطی شیخ محمدعلی قاضی

و چپ اشاره نمود و فرمود: به زودی از اینجا تا اینجا خانه ها و قصرهائی ساخته می شود که «خانه ای نیست در آن زمان مگر این که در آن شیطان أریل خواهد بود».

شب چهارشنبه ۱۱/ ۹/ ۱۳۸۷ شمسی با پسر کوچکم آقای استاد طاهر امینی گلستانی: راجع به این گونه روایات صحبت می کردم از جمله روایت بالا را عنوان نمودم که حضرت به صحابه بزرگوارش کمیل قدس سره این طوری فرموده است: پس از شنیدن این سخن، سه مرتبه از من اکیداً پرسید بابا واقعاً حضرت این طوری فرموده است؟! گفتم: بلی این روایت بیا خودت بخوان، تعجب کرد پرسیدم چرا این همه در رابطه با این روایت کنجکاوی می کنی؟ (چون خودش استاد زبان انگلیسی در مدارس «مرکز جهانی علوم اسلامی برای طلاب خارجی است» گفت: آخر حضرت در این روایت از کلمه «أریل» که استفاده فرموده است: این کلمه انگلیسی است، به آنتن یا گیرنده «أریال» می گویند:! حضرت که می فرماید: «خانه ای نیست در آن زمان مگر این که در آن شیطان أریل خواهد بود» یعنی در بالای هر خانه آنتن نصب می شود و معلوم است که آنتن برای تلویزیون یا دستگاه پیشرفته تر در این زمینه مانند ماهواره و غیره در آن خانه ها خواهد بود که اکثراً یکی از مصداق تشکیلات شیطانی است!.

در زمانی که نه از آنتن و گیرنده و ماهواره، خبری بود و نه از رادیو و تلویزیون: این کلمات از زبانی بیرون آمده و با نام انگلیسی کنونی آن، بعد از ۱۴ قرن: بیان گردیده است.

در زمان تحصیل ما (۱۳۳۴ شمسی ببعد) مابین کوفه ونجف اشرف یک فرسخ بیابان شن زار بود و قبر کمیل هم در مسیر راه در محلی به نام «ثویه» قرار داشت ما که برای شنا و استفاده از آب شط فرات به کوفه می رفتیم قبر کمیل قدس سره از دور در وسط بیابان دیده می شد.

اخیراً که به زیارت عتبات عالیات مشرف بودیم در سال های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷ و بعدهای شمسی، نجف و کوفه به هم متصل و یک شهر شده است.

در زمانی که بیابان و شنزار بود حضرت از بناهای خانه ها و قصرهاو اختراعاتی خبر داده است که وجود خارجی نداشت ای بنازم به عظمت و بزرگواریت ای علی علیه السلام.

در محاورات عامه عربی هم به رادیو می گویند: «أریل المذیاع» یعنی آنتن رادیو،

یا منظور نصب گیرنده های ماهواره و سایر رسانه های گروهی باشد.

۲- رسول خدا صلی الله علیه و آله به سلمان فارسی ضمن حدیثی فرمود: ... و أهل المغرب یسمعون صوت أهل المشرق، و أهل المشرق یسمعون صوت أهل المغرب ...،(۱) و اهل مغرب می شنوند صدای اهل مشرق و اهل مشرق می شنوند صدای اهل مغرب را ...

۳- امام صادق علیه السلام فرمود: یأتی: علی الناس زمان یری و یسمع من یعیش فی المشرق صوره و صوت من فی المغرب و کلّ قوم یسمعون الصّوت بلغتهم».(۲) می آید زمانی بر مردم، می بینند و می شنود کسی که در مشرق است، صورت و صدای کسی را که در مغرب است، و تمام مردم می شنوند صدارا با لغت خودشان.

۴- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یاسلمان عندها تتکلّم الرویبضه قال سلمان ماالرّویبضه یارسو اللّه فداک أبی وأمّی؟ قال: یتکلّم فی أمرالعامّه من لم یتکلّم.(۳) ای سلمان آن وقت رویبضه سخن گوید، سلمان گفت: رویبضه چیست پدر و مادرم فدایت باد؟! فرمود: سخن می گوید در کار عموم آن کس که سخن نگوید، سخن گوید، (یعنی کسانی که شایستگی سخن گفتن ندارند به سخن آیند یا رادیو و تلویزیون که خود سخنگو نیستند به سخن آیند و در امور مردم حرف می زنند).

۵- امام صادق علیه السلام فرمود: «ینادی مناد باسم القائم علیه السلام قلت خاص أو عام؟ قال

۱- « اسلام فراتر از زمان» مؤلّف ازبیان الأئمّه: ۱/ ۱۵۳ از مجموعه خطی شیخ محمدعلی قاضی ازکتاب« زین الفتی»(کرمانی) مرسلًا.

۲- « اسلام فراتر از زمان» مؤلّف از بحارالأنوار: چاپ قدیم ج ۱۳ ص ۱۳۵.

۳- « اسلام فراتر از زمان» مؤلّف از بحارالأنوار: ۶/ ۳۰۹- ۳۰۶.

علیه السلام: کلّ قوم بلسانهم».(۱) منادی ندا می کند به نام قائم علیه السلام، گفتم: (ندای) عام است یا خاص؟ فرمود: هرقومی با لغت خود.

۶- ابی ربیع شامی گفت: شـنیدم أبا عبد اللَّه (علیه السـلام) می فرمود: إن قائمنا إذا قام مدّ اللَّه لشیعتنا فی أسماعهم و أبصارهم، حتی (لا) یکون بینهم و بین القائم برید یکلّمهم فیسـمعون و ینظرون إلیه، و هو فی مکانه.(۲) همانا زمانی که قائم ما قیام نمود، خدا نیرو دهد (و مدد نماید) بر گوش ها و چشـمان شـیعیان ما تا نباشد میان آنها و قائم علیه السلام قاصد (و نامه بری)، با آنها (به صورت زنده) سخن می گوید، پس صدایش را می شنوند و به او می نگرند و او در جای خودش باشد.

۷- ابن مسـکان، گفت شـنیدم أبا عبداللَّه علیه السلام می فرمود: إن المؤمنین فی زمان القائم و هو بالمشرق لیری أخاه الذی فی المغرب، و کـذا الـذی فی المغرب یری أخاه الذی فی المشـرق.(۳) مؤمنان در زمان قائم علیه السـلام او در مشـرق باشـد، البته برادرش را می بیند که در مغرب است و همچنین در مغرب، می بیند برادرش را که در مشرق است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سیأتی: زمان علی امّتی یخربون قباب الأئمّه بالبنادیق (۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به زودی می آیـد زمـانی بر امت من قبه (و گنبـد) هـای امامان را با بنـدق ها (یعنی بانارنجک یا بمب) ویران می سازند!!.

البته می دانیـد این فرمـایش در زمانی صادر شـده نه امامی مرده بود و نه قبه و بارگاهی، برای آنها ساخته شـده بود که شصـت سال پیش گنبد ائمه بقیع را تخریب و اخیرا نیز گنبد، سامرارا، منفجر کردند، تا درآینده چه پیش آید. (در این مورد سـخنان و گفتارهائی در مجلس دیگر مشروحاً داشتم).

۱- « اسلام فراتر از زمان» مؤلّف ازاوضاع در آخرالزّمان: ۱/ ۱۷۹.

۲- « اسلام فراتر از زمان» مؤلّف از بحارالأنوار:: ج ۵۲ ص ۳۳۶.

۳- « اسلام فراتر از زمان» مؤلّف ازبحارالأنوار: ج ۵۲ ص ۳۹۱.

۴- بیـان الأئمّه: ۲/ ۴۴۱ بنقل از وقایع الـدهور: للشیـخ ابوالحسن المرنـدی از عبـدالرؤف المصـری المیناوی الشافعی و از شـیخ الشهید الفقیه احمد الثانی در کتاب الحقایق فی حدیث الخلایق.

پیشرف علوم در آینده این نوع روایت ها را با وجه صحیح و پیشرفته تر معنا و حل خواهد کرد.

دجال یک چشم!

یکی از علائم آخر الزمان ظهور دجال یک چشم است که یک چشم بر روی پیشانی دارد و بر الاغی سوار می شود که یک گوشش در مشرق و یک گوشش در مغرب است، آهنک و موسیقی می زند و مردم در کوچه و خیابان بدنبال او راه می افتند و کسانی از پنجره ها سرشان را بیرون می آورند که تا از او لذت ببرند، شاخ در می آورد وو ..،

اخبار در مورد دجال، گوناگون و از متشابهات است، بدینجهت تعریف ها و احتمالات مختلف، مطرح شده است از جمله احتمالات که اخیراً ابراز گردیده این است که دجال: معرّب دیجیتال باشد که اشاره به تلویزیون و کامپیوتر و ماهواره ها شود که یک چشم بر پیشانی دارد و با آهنگ نواختن و برنامه های لهو و لعب مردم را در شرق و غرب، به دنبال خود می کشاند و اما این که اگر کسی بخواهد به آن توجه کند و از آن لذت ببرد شاخ در می آورد شاید اشاره به آنتن هاباشد که به شکل شاخ گوزن هستند و بدون آنها نمی شود از تلویزیون استفاده و لذت برد و یکی از مفاهیم و مؤید این حرف این است که کدام الاغی است که یک گوشش در مشرق و یک گوشش در مغرب باشد و یا بر سر انسان شاخ بروید بلکه طبق این نظریه این تعابیر:

اشاره به فرستنده ها و گیرنده های ماهواره ای و دیجیتالی است که در شرق و غرب عالم، قرار دارد و چون در آن زمان: صحبت از تکنولوژیها و ابزارها امروزی، برای مردم قابل فهم نبود، برای تقریب ذهن، تعبیر به محسوس شده است.

اخبار از وسایل نقلیه گوناگون

در ادامه سخنرانی در باره علوم غیبیه و غیب گوئی، بزرگان و آورندگان دین، به چند مورد نیز اشاره می کنم.

وَ الْخَیْلَ وَ الْبِغالَ وَ الْحَمِیرَ لِتَرْکَبُوها وَ زِینَةً وَ یَخْلُقُ ما لا تَعْلَمُونَ (۸)(۱)

(و همچنین) اسبها و استرها و الاغها را آفرید تا بر آنها سوار شوید و هم مایه زینت شما باشد و چیزها (و وسائل نقلیه دیگری) می آفریند که شما نمی دانید!

در پایان آیه به مسأله مهمتری اشاره کرده و افکار را به وسائل نقلیه و مرکبهای گوناگونی که در آینده در اختیار بشر قرار می گیرد و بهتر و خوبتر از این حیوانات می تواند استفاده کند متوجه می سازد، و می گوید: (وَ یَخْلُقُ ما لا تَعْلَمُونَ).

گر چه بعضی از مفسران پیشین این جمله را اشاره به حیواناتی گرفته اند که در آینده آفریده می شود و رام بشر می گردد.

ولی همانگونه که در تفسیر مراغی و تفسیر فی ظلال آمده است درک مفهوم این جمله برای ما که در عصر ماشین و وسائل و مرکبهای سریع السیر زندگی می کنیم، ساده و آسان است.

و اگر ملاحظه می کنید که تعبیر به یخلق (می آفریند) کرده است دلیلش واضح است زیرا کار انسان در این اختراعات در حقیقت چیزی جز جفت و جور کردن و به هم پیوستن نیست، اساس آنها که مواد اصلی را تشکیل می دهد، تنها با آفرینش خداوندی است، از این گذشته آن ابتکاری که بشر در طریق اختراع این وسائل به کار می برد آن هم مولود استعدادی است که خدا در وجود انسان آفریده و در مغز او قرار داده است.(۲)

اخبار از هوا پیماهای بمب افکن و .. راههای دور، نزدیک می شود

در روزگارانی که از آهن غیر از شمشیر و آلات جنگ ابتدائی چیزی را نمی شناختند صدور این جملات از رهبران دینی برای شخص منصف، جائی برای شک باقی نمی گذارد که از چه منبعی به آنها وحی یا الهام شده بود.

۱- نحل: ۸.

۲- « اسلام فراتر از زمان» مؤلّف ازتفسیر نمونه ج: ۱۱ ص: ۱۶۲.

... و الحدیـد یجری علی ظهر الهوی و تمطر علیهم نـاراً و یموت من أهـل الأرض من السّـبعه خمس و یکون موتهم بالطّاعون و الموت الأحمر ... و آهن جریان پیـدا می کنـد بر پشت هوا و بر آنها آتش می بارد، و می میرنـد از اهل زمین پنـج هفتم، و می باشد مرگ آنها با طاعون (ناشی از جنگ و غیره) و مرگ سرخ (با اسلحه های کشنده).(۱)

این روایت به صراحت از وسائل نقلیه هواپیمای بمب افکن و سایر تسلیحات نظامی هوائی سخن به میان آورده است و ازکشتار بی در و پیکر این وسایل و از بین رفتن پنج هفتم مردم روی زمین خبر داده است

۲- امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «اذا رکب الحدید علی الحدید قرب البعید».(۲) زمانی که آهن به آهن ترکیب داده شد، دور نزدیک شود.

با یک جمله کوتاه به تمام وسایل ساخته شده از آهن، از فضاپیما گرفته، تا راه آهن و ماشین، اشاره کرده و منافع بی شمار آن و وسائل حمل و نقل را تماماً بیان نموده است.

اخبار از خلق زیاد در آسمان

امیر مؤمنان و سـید تمام اوصیاء، علیه السلام برابر تاریخ گویا، کراراً در مجامع عمومی و خصوصی در مسجد و منبر می فرمود: «سلونی قبل أن تفقدونی» پیش از گم کردن (واز دست دادن من)، همه گونه نیازهای خود را، از من بپرسید، به خدا قسم، من راههای آسـمان ها را، بیشتر و بهتر از زمین بلـد هسـتم، و هرکس غیراز من این ادعا را بنمایـد رسوا خواهـد شد! زیرا از جواب سؤال کنندگان (و پاسخ پرسشکران عاجز و) ناتوان خواهد ماند(۳)

۱- « اسلام فراتر از زمان» مؤلّف ازبیان الأئمّه: ۱/ ۱۵۳ از مجموعه خطی شیخ محمدعلی قاضی از کتاب« زین الفتی»(کرمانی) مرسلًا.

۲- « اسلام فراتر از زمان» مؤلّف ازاوضاع آخرالزّمان: ۱/ ۱۸۰ از بحارالأنوار.

۳- تاریخ، چندین مورد از مدعیان این سـخن(مانند ابن جوزی و آن عالم سـنی وو ...) را ضـبط کرده و رسوائی آنها را، حتی در برابر سؤال یک زن، به یاد گار گذاشته است که استشهاد و آوردن مشروح آنها به طول می انجامد.

و می فرمود: سلونی (عمّادون العرش) فانّی لا أسأل عن شیی ء دون العرش، الّا أجبت فیه لایقولها بعدی الّاجاهل مدّع أوکذّاب مفتر ...(۱) از من بپرسید از پائین تر از عرش، به یقین من از چیزی پائین تر از عرش سؤال نشوم مگر اینکه بر آن جواب می دهم، و این را کسی جز من نمی گوید مگر نادان و ادعا کننده یا دروغگوی افترازن ...

بلی امیر والائیان و استاد امین وحی جبرئیل (۲)، درباره زمین و آسمان و کهکشان های بیشمار، خطبه ها خوانده و سخن سرائی های فراوان نموده و بیان های بیرون از احصاء، فرموده است که نهج البلاغه و خطبه های آتشین آن نمونه کوچکی از اطلاعات لدنّی آن امام زمینیان و آسمانیان و انس و جن و فرشتگان است.(۳)

۱- « اسلام فراتر از زمان» مؤلّف ازبحارالأنوار: ۵۷/ ۳۳۸ ح ۲۸ از المحتضر.

۲- جبرئیل را تعلیم نمود تا به پاسخ سؤال خداوند« من أنا و من أنت» من کیم و تو کیستی؟! پس از سه بار تکرار سؤال و ناتوانی جبرئیل از جواب، علی علیه السلام از دریائی(دریای، علم یانور، یا هر دریائی که خدا می داند) ظاهر شد و به جبرئیل گفت: بگو« أنت الرّبّ الجلیل و أنا عبدک الذّلیل و إسمی جبرئل،» و روایتی که یکی از جنّیان در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود امیر علیه السلام را که، دید کوچک و کوچکتر شد حضرت سبب ترس اورا پرسید؟ عرض کرد ای رسول خدا ما جنیان که از اطراف سلیمان بن داود پراکنده شدیم، همین جوان، مارا گرفته و با ذلّت و خواری جلوی تخت سلیمان می افکند.(از مباهله تاعاشوراء) از همین مؤلف بخش ۳(مولود کعبه) ص ۳۰۲ قسمت پاورقی بحارالأنوار: ۱۸ / ۱۷۶؛ همان مصدر از کمال الدین: ص ۱۹۷.

۳- برای اطلاعات بیشتر برای نمونه در بخش ۱۱ درباره اشخاص کتاب« اسلام فراتر از زمان» مؤلّف، فصل گفتار امیرمؤمنان و امام سجّاد ۸ با منجّم و یا خطبه های آن حضرت در بخش ۸ یا مجلدات(السّماء والعالم) بحارالأنوار را دقیقاً مطالعه نمائید.

گفتارهائی از حضرت علی علیه السلام درباره زندگی در کرات دیگر!

امروزه یکی از دغدغه های بزرگ بلکه بزرگترین هدف دانشمندان فضایی این است که آیا در کرات دیگر حیات و ذیحیاتی وجود دارد یانه؟! و به دنبال این موضوع می گردند و پژوهش می کنند در حالی که در ۱۳۸۹ سال پیش از این، حضرت علی علیه السلام خبر از وجود شهرهایی مثل شهرهای کره زمین در ستاره ها را داده است که شاید در آینده علم به آن دست یابد و برسد.

۱- روایتی از آن حضرت آمده است که (و فی النجوم مدائن کمدائنکم) و در ستاره ها شهرهائی مانند شهرهای شما وجود دارد.

۲- ابن أبی عمیر، از بعض أصحاب ما، از أبی عبداللّه علیه السلام فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: هذه النجوم التی فی السماء مدائن مثل المدائن التی فی الأرض مربوطه کل مدینه إلی عمود من نور، طول ذلک العمود فی السماء مسیره مأتین و خمسین سنه.(1) این ستاره هائی که در آسمان است، شهرهائی است مانند شهرهائی که در زمین است هرشهری بسته به استوانه ای از نور است، طول آن استوانه در آسمان به مسافت دویست و پنجاه سال است.

توجه: درمورد این روایت به دو مطلب که هردو فراتر بودن اسلام از زمان را بیان می کند، توجه داشته باشسد.

الف. این که روایت اشاره به فاصله سالیانه بین ستاره ها می کند که قبل از کشف تلسکوپ و ساخت فضا پیماها برای بشر امکان نداشت ولی این روایت قرنها پیش از روی یکی از اسرار آفرینش ستاره ها پرده برمی دارد.

ب- این که عبارت روایت در مصدرش (تفسیرقمی) به جای هذه النّجوم (لهذه النّجوم) آمده است. یعنی براین ستاره ها شهرهائی مانند شهرهای شماهست، این

۱- « اسلام فراتر از زمان» مؤلّف ازبحار الأنوار: ۵۵/ ۹۱: از تفسیر علی بن ابراهیم فی المصدر: لهذه النجوم.

حدیث از وجود شـهرهایی مثل شـهرهای زمینی و حیات و زندگی در آن را، بیان می کند که علم به صورت جدی بدنبال آن بوده و هزینه های گزافی را در این راه خرج کرده و حتی امواجهای رادیویی به فضا می فرسـتند که اگر موجودات متمدنی در آسمانها باشد، دریافت و اعلام موجودیت کنند.

بعضـی هاگفته انـد که اکتشافات اخیرنشان داده که یک سلسـله امواج نیرومند رادیویی از فضاهای دور دست، مرتباً پخش می شـود کـه می تـوان آنهـا را در کره زمیـن بـا دسـتگاههای گیرنـده مخصـوص به خـوبی گرفت، هیـچ کس بـدرستی نمی داند سرچشـمه این امـواج فـوق العـاده نیرومنـد کجـاست؟ ولی دانشـمندان می گوینـد احتمـال قـوی دارد که در کرات دور دسـت آسـمانی موجودات زنده فراوانی هسـتند که از نظر تمدن از ما بسـیار پیشـرفته ترند و به همین دلیل می خواهند اخبارشان را در جهان پخش کنند و در آن اخبار مسائلی است که برای ما تازگی دارد، موجوداتی که آنها را پری می نامیم می کوشند، از این امواج استفاده کنند، ولی اشعه نیرومندی آنها را بدور می راند.

عبدالرحمن بن کثیر از ابی عبداللّه علیه السلام فرمود: انّ من وراء عین شمسکم هذه أربعین عین شمس فیها خلق کثیر، و انّ من وراء قمرکم أربعین قمراً فیهـا خلق کـثیر، لاـ یـدرون أنّ اللّه خلق آدم أم لم یخلقه ألهموا إلهامـاً لعنه فلاـن و فلاـن.(۱) همانا از پشت این خورشید شـما چهل خورشـید هست که در آن مخلوق زیادیست، و از پشت ماه شما چهل ماه وجود دارد که در آن آفریده زیادی است که نمی دانند آدم خلق شده یانه و بر آنها الهام یقینی شده است لعنت کردن به فلان و فلان!.

این روایت از خلقی خبر می دهـد که ماننـد انسـان حرف می زنـد زیرا کلمه (بر آنهـا لعنت فلانی ها الهام شـده) است آنها نیز مانند انسان ها، مکلف به تولی و تبرّی (دوستی با دوستان و دشمنی با دشمنان اهل بیت علیهم السلام، مأموریت دارند).

۱- « اسلام فراتر از زمان» مؤلّف ازبحارالأنوار: ۵۷/ ۳۲۹ ح ۱۳ از البصائر.

مجلس ۸۷ سلول های زنده و سخن گفتن آنها

خداونـد در چندین آیه قرآن کریم، سـخن گفتن اعضا و جوارح بدن رادر قیامت، به میان کشـیده و استشـهاد از آنها را مطرح فرموده است، در روزگـارانی که از این کشـفیات خـارق العـاده خبری نبود، محتوای این آیـات برای خیلی ها قابل قبول نبود و مفسـرین نیز نسبت به اقتضای زمان و برداشت خود، در باره آن آیات مطالبی را ابراز داشته اند تا این که تشکیل یافتن اعضای بـدن از مولکول هاو سـلولهای زنـده کشف شـد و معنای علمی این آیات خود به خود روشن و تفسـیر گردیـد و معلوم شد که اسـلام بیش از چهارده قرن پیش، وجود سـلول های زنـده را خبر داده و افتخار این کشف را، به خود اختصاص داده است ولی ما بی خبر بودیم، بنا به گفته عبداللّه بن عباس «القرآن یفسّره الزّمان» قرآن را گذشت زمان تفسیر خواهد کرد، به معنا و مفهوم آیات در این مورد توجه نمائید.

۱- الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلی أَفْواهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنا أَیْدِیهِمْ وَ تَشْـهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَکْسِـبُونَ یس: ۶۵ امروز (قیـامت) بر دهانشان مُهر می نهیم، و دستهایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان کارهایی را که انجام می دادند شهادت می دهند!

این آیه چگونگی حال گروه زیادی را در دادگاه بزرگ خدا مشـخص کرده می گوید: آنها عذاب عظیمی دارند، در آن روز که زبانهای آنها و دستها و پاهایشان بر ضد آنان به اعمالی که مرتکب شدند گواهی می دهند.

زبان آنها بی آنکه خودشان مایل باشـند به گردش در می آیـد و حقائق را بازگو می کنـد این مجرمان بعد از مشاهده دلائل و شواهد قطعی جرم بر خلاف میل باطنی

خود صریحا اقرار به گناه کرده و همه چیز را فاش می سازند چرا که جائی برای انکار نمی بینند.

دست و پای آنها نیز به سخن در می آید و حتی طبق آیات قرآن پوست تن آنها سخن می گوید، گوئی نوارهای ضبط صوتی هستند که همه صداهای انسان را ضبط کرده و آثار گناهان در طول عمر در آنها نقش بسته است، آری در آنجا که یوم البروز و روز آشکار شدن همه پنهانیها است ظاهر می شوند.

ممکن است در آغاز زبانها از کار بیفتد و سایر اعضا شهادت دهند، و هنگامی که شهادت دست و پا حقائق را برملا کرد زبان به حرکت در آید و گفتنی ها را بگوید و به گناهان اعتراف کند.

آری در آن روز دیگر اعضای انسان تسلیم تمایلات او نیستند، آنها حساب خود را از کل وجود انسان جدا کرده تسلیم پروردگار می شوند، و بر آستان مقدس او سر فرود می آورند، و حقایق را با شهادت خود آشکار می سازند، و چه دادگاه عجیبی است که گواه آن اعضای پیکر خود بدن انسان است، همان ابزاری است که گناه را با آن انجام داده! شاید گواهی اعضا بخاطر آن باشد که این مجرمان هنگامی که به آنها گفته می شود کیفر شما در برابر اعمالی که انجام دادید دوزخ است به انکار برمی خیزند، به گمان اینکه دادگاه دنیاست، و حقایق از طریق پشت هم اندازی قابل انکار است، گواهی اعضا شروع می شود، و تعجب و وحشت سراسر وجود او را می گیرد و تمام راههای فرار به روی او بسته می شود.

در اینکه کیفیت نطق اعضا چگونه است؟ امروز علم به ما ثابت کرده است، تمام اعضا و جوارح از سلول های زنده، تشکیل یافته است، دلیلش نیز روشن و واضح است، اگر سوزنی به یکی از اعضا فرو رود، درد می کشیم و این درد را بخوبی حس می نماییم یا دست به سوی آتش می بریم، سوختنش را حس کرده، پس می کشیم و. و. پس این اعضا از موجودات ریز متراکم زنده به نام سلول یامولکول تشکیل گردیده که همه خوب و بد وسرد و گرم و. و. را درک می کند ولی این سلول

هافعلًا قادر به سخن گفتن نیستند اگرچه ممکن است در آینده علم و دانش در اثر کشف فورمول های آنها، به حرف زدن درآورند ولی در قیامت چون در اختیار آفریدگارشان هستند، او به خوبی آن ها را به سخن گفتن وامی دارد و هیچ شک و شبهه ای در آن نیست ولی مفسرانی که پیش از این اکتشافات می زیستند و هنوز از این علوم خبری نبود، در این مورد، احتمالاتی داده اند:

۱- خداوند در آن روز درک و شعور و قدرت سخن گفتن در یک یک اعضا می آفریند، و آنها به راستی سخن می گویند، و هیچگونه جای تعجب نیست؟ زیرا آن کسی که این قدرت را در قطعه گوشتی به نام زبان یا مغز آدمی آفریده می تواند در سایر اعضا نیز بیافریند.

۲- آنها از درک و شعوری بهره مند نمی شوند، ولی خداوند آنها را به سخن گفتن وا می دارد و در حقیقت اعضا محل ظهور سخن خواهند بود، و حقایق را به فرمان خدا آشکار می کنند.

۳- اعضای بدن هر انسانی آثار اعمالی را که در تمام طول عمر انجام داده مسلما با خود خواهد داشت، چرا که هیچ عملی در این جهان نابود نمی شود،

مسلما آثار آن روی یک یک اعضای بدن، و در فضای محیط باقی می ماند، آن روز که روز بُروز و آشکار شدن است، این آثار نیز بر دست و پا و سایر اعضا ظاهر می شود، و ظهور این آثار به منزله شهادت آنها است.

این تعبیر در سخنان روزمره و تعبیرات ادبا نیز فراوان است مثلا می گویند: عینک تشهد بسهرک: چشمت گواه بی خوابی تو است! یا می گوئیم: الحیطان تبکی علی صاحب الدار: دیوارها بر صاحب این خانه گریه می کنند! به هر حال گواهی اعضا در قیامت مسلم است، اما اینکه هر عضوی خصوص کاری را که انجام داده است باز گو می کند، یا همه کارها را؟ بدون شک مناسب احتمال اول است، لذا در آیات دیگر قرآن سخن از شهادت گوش و چشم و پوست بدن به میان آمده است.

این نکته نیز قابل توجه است که در یک جا می گوید: زبانهای آنها گواهی می دهد

(مانند آیه سوره نور) و در آیه یس می فرماید: ما مهر بر زبانشان می نهیم.

ممکن است این تعبیر به خاطر آن باشد که نخست بر زبان آدمی مهر نهاده می شود و اعضای او به سخن در می آیند، هنگامی که او شهادت اعضا را می بیند زبانش باز می شود و چون جای انکار نیست زبان نیز اعتراف می کند.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از شهادت زبان تکلم معمولی نباشد بلکه تکلمی همچون تکلم سایر اعضا از درونش بر خیزد نه از برون!

۲- یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَیْدِیهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ (نور: ۲۴) در آن روز زبانها و دستها و پاهایشان بر ضدّ آنها به اعمالی که مرتکب می شدند گواهی می دهد!

۳- حَتَّی إِذا ما جاؤُها شَهِدَ عَلَیْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ فصلت: ۲۰ وقتی به آن می رسند، گوشها و چشمها و پوستهای بدنشان به آنچه می کردند گواهی می دهند.

۴- وَ قالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَیْنا قالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِی أَنْطَقَ کُلَّ شَیْ ءٍ وَ هُوَ خَلَقَکُمْ أَوَّلَ مَرَّهٍ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ فصلت: ۲۱ آنها به پوستهای تنشان می گویند:

چرا برضدما گواهی دادید؟! آنها جواب می دهند همان خدائی که هرموجودی را به سخن در آورده مارا گویا ساخته است و او شمارا برای نخستین بار آفرید و بازگشتشان به سوی اوست.

۵- وَ ما کُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ یَشْهَدَ عَلَیْکُمْ سَمْعُکُمْ وَ لا أَبْصارُکُمْ وَ لا جُلُودُکُمْ وَ لکِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لا یَعْلَمُ کَثِیراً مِمَّا تَعْمَلُونَ فصلت: ۲۲ شما اگر گناهانتان را می پوشاندید، نه به خاطر این بود که از شهادت گوش و چشمها و پوستهای تنتان بیم داشتید بلکه شماگمان می کردید که خداوند بسیاری از اعمالی را که انجام می دهید نمی داند.

جمعی از مفسران شان نزولی برای این آیه نقل کرده اند که سه نفر از کفار قریش و طایفه بنی ثقیف که جمجمه هائی کوچک و شکمی بزرگ داشتند در کنار خانه کعبه اجتماع کرده بودند، یکی از آنها به دیگران گفت: آیا شما فکر می کنید خداوند

سخنان ما را می شنود؟! دیگری افزود: آهسته! اگر بلند بگوئیم می شنود و اگر آهسته تکلم کنیم نمی شنود.

دیگری اضافه کرد: من فکر می کنم اگر صدای بلند را بشنود حتما صدای آهسته را هم می شنود! اینجا بود که این آیه نازل شد.

به هر حال در آیه بعد می افزاید:

وَ ذلِکُمْ ظَنُّکُمُ الَّذِی ظَنَنْتُمْ بِرَبِّکُمْ أَرْداکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخاسِرِینَ

فصلت: ۲۳ آری این گمان بدی بود که درباره پرورگارتان داشتید و این موجب هلاکت شما گردید و سر انجام از زیانکاران شدید.

سلول های چشم

أَ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَیْنَیْنِ ... سوره بلد: ۸ .... آیا برایش دو چشم قرار ندادیم ..

در توضیح این آیه فرموده اند که عدسه هر چشم از ۷۵ میلیون سلول زنده تشکیل یافته است، و در دو عدسه چشم ۱۵۰ سلول زنده متمرکز است، فردا روز قیامت این تعداد مأمور اطلاعات خداوند به آنچه را در مدت عمر خود دیده اند و به اعمال هرکسی شهادت خواهند داد.

پس در دورانی که نه از کشف سلول خبری بود و نه از موجود زنده بودن آن، خداوند برای هشدار دادن انسان این جمله را تذکر داده است که ای انسان چگونه می توانی از تشکیلات اطلاع رسانی خدائی جان به در بری، علاوه بر این که در روز قیامت اعضا و جوارح انسان بر اعمال او شهادت خواهند داد، تنها در حدقه دو چشم تو ۱۵۰ میلیون شاهد زنده وجود دارد.

چه شاهدان عجیبی؟ که عضو پیکر خود انسانند، و شهادتشان به هیچوجه قابل انکار نیست، چرا که در همه صحنه ها حاضر و ناظر بوده، و به فرمان الهی به سخن آمده اند! البته: شهادت اعضا از این طریق است که خدا سلول ها را به سخن می آورد یا درک و شعور و قدرت سخن در آنها می آفریند؟ یا همانند درختی است که خدا در میان آن برای موسی ایجاد صوت کرد؟ و یا آثار گناهان که در طول عمر

در آنها نقش بسته در آنجا که یوم البروز و روز آشکار شدن اسرار نهانی برملا می شود؟ در تعبیرات معمولی نیز گاهی از این گونه آثار تعبیر به نطق یا اخبار می شود، و می گوئیم رنگ رخساره خبر می دهد از سر درون! همه این تفسیرها قابل قبول است، و در لابلای سخنان مفسران نیز کم و بیش آمده.

منظور از جلود: پوستها (به صیغه جمع) چیست؟ ظاهر این است که منظور پوست های قسمت های مختلف تن است، پوست دست و پا و صورت و غیر آن، و اگر در بعضی از روایات تفسیر به فروج شده است، در حقیقت از قبیل بیان مصداق است، نه منحصر بودن مفهوم جلود در آن.

این سؤال مطرح می شود که چرا از میان اعضای بدن تنها چشم و گوش و پوستها گواهان آن دادگاهند؟ آیا گواهان منحصر به اینهاست؟ یا اعضا دیگر نیز گواهی می دهند؟ آنچه از آیات دیگر قرآن استفاده می شود این است که علاوه بر اینها گواهان دیگری نیز از اعضای بدن وجود دارد، در آیه ۶۵ سوره یس گفتیم دستهای آنها با ما سخن می گویند، و پاهای آنها به اعمالشان گواهی می دهند.

در آیه ۲۴ سوره نور سخن از شهادت زبان و دست و پا به میان آمده.

بنا بر این به نظر می رسد که اعضای دیگر نیز هر کدام به نوبه خود گواهی دهند، اما چون بیشترین اعمال انسان به کمک چشم و گوش انجام می گیرد و پوستهای تن نخستین اعضائی هستند که با اعمال تماس دارند گواهان صف مقدمند.

به هر حال آن روز، روز رسوائی بزرگ است، روزی است که تمام وجود انسان به سخن در می آید، تمامی اسرار او را فاش می کنند، که تمام گنهکاران را در وحشت عمیقی فرو می برد، اینجاست که رو به پوستهای تن خود کرده، فریاد می زنند: چرا شما بر ضد ما گواهی دادید؟! (وَ قالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنا) ما که سالیان دراز شما را نوازش دادیم، از سرما و گرما حفظ کردیم، شستشو و نظافت و پذیرائی نمودیم، شما چرا اینچنین؟! آنها در پاسخ می گویند: همان خدائی که هر موجودی را به نطق در آورده، ما را به سخن در آورده است (قالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي

أَنْطَقَ کُلَّ شَیْ ءٍ).

خداونـد ماموریت افشاگری را در این روز و این دادگاه بزرگ بر عهـده ما گذارده، و ما چاره ای جز اطاعت فرمان او نداریم، آری همان کس که قدرت نطق را در موجودات ناطق دیگر آفریده در ما نیز این توانائی را قرار داده است.

جالب اینکه آنها تنها از پوست تنشان این سؤال را می کنند نه از سایر گواهان، مانند چشم و گوش.

ممکن است به خاطر این باشد که گواهی پوست از همه عجیبتر و شگفت انگیزتر، و از همه گسترده تر و وسیع تر است، همان پوستی که خود باید قبل از همه اعضاء طعم عذاب الهی را بچشد به چنین گواهی برمی خیزد، و این راستی برای ما حیرت آور است.

ولی خداونـد خود در همه جـا شاهـد و نـاظر بر اعمال ماست، و از اسـرار درون و برون ما آگاه است، و هم ماموران مراقبت او همه جا با ما هستند، آیا هرگز می توانیم پنهان از چشم و گوش و حتی پوست تنمان عملی انجام دهیم؟!

آیا احتمال نمی دهیم خداونـد دوربین های مخفی بنام فرشـته یا اسـتخوان برآمده طرفین ترقوه و یا غیر آن را در بدن خودمان، قرار داده، شب و روز و وقت و بی وقت در زمین و آسـمان و کوه و دشت و خشـکی و دریا و. و. مراقب مایند و اعمال مارا به تصویر می کشند و فیلم برداری می کنند!!!.

آری ما چنان در قبضه قدرت او و مراقبان مخفی و آشکارش قرار داریم که حتی ابزارهای گناه ما گواهانی هستند بر ضد ما!.

به نکاتی در این مورد توجه نمائید:

۱- حسن ظن و سوء ظن به خدا

آیات مذکور به خوبی گواهی می دهد که گمان بد در باره خداوند به قدری خطرناك است که گاه موجب هلاکت و عذاب ابدی انسان می گردد، نمونه آن گمان گروهی از کفار بود که گمان می کردند خدا اعمال آنها را نمی بیند، و سخنان آنها را

نمی شنود، همین سوء ظن سبب خسران و هلاکتشان شد.

به عکس حسن ظن در باره خداوند موجب نجات در دنیا و آخرت است، چنانچه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: ینبغی للمؤمن ان یخاف الله خوفا کأنّه یشرف علی النار و یرجوه رجاء کأنّه من اهل الجنه، انّ الله تعالی یقول: وَ ذٰلِکُمْ ظَنُّکُمُ الَّذِی ظَنَنْتُمْ بِرَبِّکُمْ ... ثم قال ان الله عند ظن عبده: ان خیرا فخیر، و ان شرا فشر: سزاوار است بنده مؤمن آنچنان از خدا بترسد که گوئی در کنار دوزخ قرار گرفته و مشرف بر آتش است، و آنچنان به او امیدوار باشد که گوئی اهل بهشت است، چنانکه خداوند متعال می فرماید: این گمانی است که شما به خدا پیدا کردید و سبب هلاکتان شد، سپس امام علیه السلام افزود: خداوند نزد گمان بنده خویش است اگر گمان نیک ببرد نتیجه اش نیک و اگر گمان بد ببرد نتیجه اش بد است.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: آخرین کسی را که دستور داده می شود به سوی دوزخ ببرند ناگهان به اطراف خود نگاه می کند، خداوند بزرگ دستور می دهد او را برگردانید، او را بر می گردانند، خطاب می کند: چرا به اطراف خود نگاه کردی؟ و در انتظار چه فرمانی بودی؟ عرض می کند: پروردگارا! من در باره تو اینچنین گمان نمی کردم، می فرماید: چه گمان می کردی؟ عرض می کند: گمانم این بود که گناهان مرا می بخشی و مرا در بهشت خود جای می دهی! خداوند می فرماید: یا ملائکتی! لا، و عزتی و جلالی و آلائی و علوّی و ارتفاع مکانی، ما ظنّ بی عبدی هذا ساعه من خیر قط، و لو ظنّ بی ساعه من خیر ما ودّعته بالنار، اجیزوا له کذبه و ادخلوه الجنه!: ای فرشتگان من! به عزت و جلال و نعمتها و مقام والایم سوگند، این بنده ام هرگز گمان خیر در باره من نبرده، و اگر ساعتی گمان خیر برده بود من او را به جهنم نمی فرستادم، گرچه او دروغ می گوید ولی با این حال اظهار حسن ظن او را بپذیرید، و او را به بهشت برید، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هیچ بنده ای نیست که نسبت به خداوند متعال گمان خیر ببرد مگر اینکه خدا نزد گمان وی خواهد بود، و این همان است که می فرماید: (وَ

ذلِکُمْ ظَنُّکُمُ الَّذِی ظَنَنْتُمْ ...).

۲- گواهان در دادگاه قیامت:

هنگـامی که می گوئیم در جهان دیگر همه انسانها محاکمه می شود ممکن است دادگاههائی را همچون دادگاههای عالم دنیا تـداعی کند، که هر کس با پرونده ای کوچک یا بزرگ با شاهدانی همچون شاهدان این دادگاهها در برابر قضات حاضـر می شوند، و سؤال و جوابی صورت می گیرد، و حکم نهائی صادر می شود.

ولی هر گـاه اشـاراتی را که در آیـات قرآن و روایـات پیشوایـان معصوم وارد شـده مورد توجه قرار می دهیم حقـایقی برای ما کشف می شود که از عظمت و عمق زنـدگی در آن جهـان اجمالا پرده بر می دارد، و نشان می دهـد که دادگاه رسـتاخیز چه دادگـاه عجیبی است مثلاـ هنگـامی که گفته می شود میزان عمـل ممکن است این تصور پیـدا شود که اعمال ما در آن روز به صورت اجسـام سبک و سـنگینی در می آیـد که در ترازوهای دو کفه ای وزن می شود، اما هنگامی که در روایات معصومین می خوانیم علی (علیه السـلام) میزان اعمـال است، یعنی ارزش اعمـال و شخصـیت افراد بـا مقیـاس وجودی این بزرگمرد عـالم انسـانیت سـنجیده می شود، و هر انـدازه به آن شبیه و نزدیـک است وزن بیشتری دارد، و هر قـدر بی شـباهت و دور است وزن کمتری دارد متوجه می شویم که میزان عمـل در آنجـا یعنی چه؟! در مورد مساله گواهان نیز آیات قرآن پرده از روی حقایقی برداشـته، و پـای گواهی اموری را به میـان کشـیده که در دادگاههـای دنیـا مطلقا مطرح نیسـتند، ولی در آنجا نقش اساسـی را دارند.

به طور کلی از آیات قرآن استفاده می شود که هفت نوع گواه برای آن دادگاه وجود دارد.

۱- از همه برتر و بالاـتر ذات پـاک خداونـد است: در هر حـال که باشـی و هر آیه ای از قرآن که بخوانی و هر کاری را انجام دهید ما گواه بر شما هستیم هنگامی که در آن

وارد می شوید.(۱)

البته همین گواهی برای همه چیز و همه کس کافی است، ولی لطف خداوند و مقام عدالت او ایجاب کرده که گواهان دیگری نیز معین فرموده است.

۲- پیامبران و اوصیاء.

قرآن می گوید: چگونه خواهد بود آن روز که از هر امتی گواهی می آوریم، و تو را گواه بر آنها قرار می دهیم (نساء- ۴۱).(۲)

در حدیثی در ذیل همین آیه در کتاب اصول کافی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: نزلت فی امه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) خاصه، فی کل قرن منهم امام منا، شاهد علیهم، و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) شاهد علینا: فرمود: این در باره امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده که در هر قرنی برای آنها امامی از ما خواهد بود گواه بر آنان و محمد صلی الله علیه و آله و سلم گواه بر همه ما است.

۳- زبان و دست و پا و چشم و گوش نیز گواهی می دهند.

قرآن می گوید: در آن روز زبانها و دستها و پاهایشان بر ضد آنها نسبت به اعمالی که مرتکب شدند گواهی می دهد (نور- ۲۴).(۳)

از آیات مورد بحث نیز استفاده می شود که چشم و گوش در زمره گواهانند، و از پاره ای از روایات بر می آید که همه اعضای تن به نوبه خود اعمالی را که انجام داده اند گواهی می دهند.

۴- پوستهای تن نیز گواهی می دهند.

آیات مورد بحث با صراحت از این موضوع سخن می گفت، و حتی اضافه

۱- وَ ما تَکُونُ فِی شَأْنٍ وَ ما تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَ لا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا کُنَّا عَلَیْکُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِیضُونَ فِیهِ وَ ما یَعْزُبُ عَنْ رَبِّکَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّهٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ وَ لا أَصْغَرَ مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْبَرَ إِلَّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ.(یونس- ۶۱)
۲- فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئْنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً.
۳- یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَیْدِیهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ:

می کنـد که گنهکـاران که هرگز انتظـار نداشـتند پوسـتهای تن آنها به صورت گواهانی بر ضـد آنان در آینـد آنها را مخاطب ساخته می گویند: چرا شما بر ضد ما گواهی.

دادید؟ آنها پاسخ می دهند: خدائی که همه چیز را به نطق در آورده ما را به سخن در آورده است (فصلت- ۲۱).

۵- فرشتگان.

قرآن می گوید: وَ جاءَتْ کُلُّ نَفْسٍ مَعَها سائِقٌ وَ شَهِیدٌ (ق- ۲۱) در آن روز هر انسانی وارد صحنه محشر می شود در حالی که فرشته ای با او است که او را به سوی حساب سوق می دهد و گواهی از فرشتگان است که بر اعمال او شهادت می دهد.

۶- زمین.

آری زمین که زیر پای ما قرار دارد، و ما همیشه میهمان آن هستیم، و با انواع برکاتش از ما پـذیرائی می کنـد، نیز دقیقا مراقب ما است، و در آن روز همه گفتنی ها را می گویـد، چنانکه می خوانیم: یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها: در آن روز زمین اخبار خود را بازگو می کند (زلزال- ۴).)

۷- زمان نیز از شهود است.

گرچه در متن آیـات قرآن به این امر اشـاره نشـده، ولی در روایـات معصـومین شاهـد بر آن وجـود دارد چنـانکه از علی (علیه السلام) می خوانیم: ما من یوم یمرّ علی ابن آدم الا قال له ذلک الیوم یا ابن آدم! انا یوم جدید، و انا علیک شهید، فقل فیّ خیرا و اعمل فی خیرا، أشهد لک یوم القیامه: هیچ روزی بر فرزند آدم نمی گذرد مگر اینکه به او می گوید:

ای فرزنـد آدم! من روز تـازه ای هسـتم و بر تو گواهم، در من سـخن خوب بگو، و عمـل نیک انجام ده، تا در قیامت به نفع تو گواهی دهم.

به راستی عجیب است این همه گواهان حق، و شاهدان آن دادگاه بزرگ.

از زمـان و مکـان گرفته، تـا فرشـتگان و اعضای پیکر ما و انبیا و اولیا، و برتر از همه ذات پاک خـدا، مراقب اعمال ما هسـتند و گواه بر ما، و ما چه بیخبریم؟! آیا ایمان به وجود چنین مراقبانی کافی نیست که انسان را کاملا در مسیر حق و عدالت و پاکی

و تقوا قرار دهد.

حال عزیزان آیاتی را که به عرض رساندم، با دقت بخوانید و خود قضاوت نمائید چه مطالبی را مطرح نموده است که بعد از گذشت چهارده قرن، فورمول آن بیان ها، کشف گردیده است.

البته توجه داشته باشید، گواهان در آن دادگاه عظیم، و چگونگی گواهی آنان مربوط به کفار و مجرمان است، و گرنه مؤمنان حسابشان روشن است، لذا در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: لیست تشهد الجوارح علی مؤمن، انما تشهد علی من حقّت علیه کلمه العذاب، فاما المؤمن فیعطی کتابه بیمینه، قال الله عز و جل «فَمَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ فَأُولئِکَ یَقْرَؤُنَ کِتابَهُمْ وَ لا یُظْلَمُونَ فَتِیلًا (اسراء: ۷۱): اعضای پیکر انسان بر ضد مؤمن گواهی نمی دهد، بلکه گواهی بر ضد کسی می دهد که فرمان عذاب بر او مسلم شده، و اما مؤمن نامه اعمالش را به دست راست او می دهند (و خودش آنرا می خواند) همانگونه که خداوند متعال فرموده: آنها که نامه اعمالشان به دست راستشان داده شد (با سرفرازی و افتخار) نامه اعمال خود را می خوانند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد.

یکی از پنج چیزی را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابو ذر توصیه فرمود که دوران جوانی را قبل از پیری غنیمت بشمار: اغتنم خمسا قبل خمس: شبابک قبل هرمک، صحتک قبل سقمک، و غناک قبل فقرک، و فراغک قبل شغلک و حیاتک قبل موتک: پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت بشمر، جوانیت را قبل از پیری، و سلامتت را قبل از بیماری، و بی نیازیت را قبل از فقر، و زندگیت قبل از مرگ، و فراغت خاطر را قبل از گرفتاری.

یا به گفته شاعر:

چنین گفت روزی به پیری جوانی*** که چون است با پیریت زندگانی؟

بگفتا در این نامه حرفی است مبهم*** که معنیش جز وقت پیری ندانی!

تو به کز توانائی خویش گوئی*** چه می پرسی از دوره ناتوانی

متاعی که من رایگان دادم از کف*** تو گر می توانی مده رایگانی!

مجلس ۸۸ مطالبی شگفت آور از آیات و اخبار

۱- عکس العمل مولکول های آب

در سخنرانی امشب می خواهم، مطالب نوظهوری را به عرض عزیزان برسانم که حکایت از اعجاز قرآن و آیات آن دارد.

پس از انتشار کتاب «سرچشمه حیات» از نوشته های اینجانب از جاهای مختلف:

از قم و سبزوار تلفنی از من به خاطر نوشتن این کتاب تشکر کردند حتی تلفن سبزوار گفت: در کشور «ژاپن» پس از اطلاع از این کتاب: اظهار می داشتند (ما باور نمی کردیم در اسلام این همه مطالب برای آب و در باره آب) وجود داشته باشد!؛

بعد ادامه داد در ژاپن در باره آب تحقیقاتی داشته اند از جمله می گفتند: ما اگر سخنان خوب و پاک و خوشحال کننده به یک ظرف آب، بگوییم: در زیر میکروسکوب می بینیم که مولکول های آب انبساط پیدا می کنند و به وَجد می آیند و اگر حرفهای بد و سخنان زشت بگوئیم، می بینیم افسرده ومنقبض شده و جمع می گردند؛

سپس یک آدرس انترنتی به من داد، باز کردم دیدم تعداد زیادی عکس از حالات مختلف مولکول های آب: به انترنت داده اند که واقعاً تماشائی بود؛

من پس از شنیدن این مطالب و دیدن آن عکس ها: بلافاصله به یاد آن دعاها و آیات افتادم که بزرگان دین و علماء از قرنها پیش می خواندند و به آب فوت میکردند و برای شفای مریضان به بیماران می دادند و اثر خوبی در بیماری آنها به وجود می آورد؛ یا روایاتی درباره آب نیسان که رسول خدا علیه السلام از جبرئیل امین نقل

می کنـد که حمد و سوره و معوذتین و آیت الکرسـی و قل یا أیها الکافرون را اگر هر یک هفتاد مرتبه بخوانی و به آب نیسان فوت کنی، و یک هفته صبح و شام از آن آب یک جرعه بنوشـی، هر مرضـی داشـته باشـی خداوند شفا می دهد(۱) وروایات بسیار دیگر در این زمینه.

به فکر فرو رفته و پیرامون این عملیـات پرس و جو می کردم که آن زمـان هـا هنوز نه از کشف مولکول آب خبری بود و نه از واکنش آن اثری، اما پیشـینیان ما از منابع وحی آسمانی این را یادگرفته بودند که اگر فلان آیه و فلان دعا را بخوانی و به آب فوت کنی، مولکولهـای آن آب به وَجـد در آمـده و در وجود بیمـار اثر مثبت می گـذارد ای بنـازم به این دین و آورنـده و در نهایت به فرستنده آن.

۲- خشکانیدن طول موجی از صوت گیاه و غبره را

کشف دانشجوی اراکی

در تلویزیون دانشـجوی مبتکر اراکی را معرفی کردنـد که بـا الهام از یک آیه قرآن به ابتکار و نوآوری جالبی دست زده بود و جـایزه ویژه ای را گرفته است، و آن عبـارت بود از کشف: طول موجی از صوت را که بـا آن طول موج: گیـاه سبز را: خشـک می کرد و این ابتکار را از دو آیه شریفه الهام گرفته است.

۱- (إِنَّا أَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ (۱۹) تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ سوره قمر: ۲۰- ۱۹. ما تندباد وحشـتناک و سـردی را در یک روز شوم مسـتمر بر آنان فرستادیم مردم را همچون تنه های نخل ریشه کن کرده و از جا برمی کند!

۲- (وَ أَمَّا عادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عاتِيَةٍ (۶) سَخَّرَها عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيالٍ وَ ثَمانِيَةَ

۱- مهج الدعوات: ۴۴۴ و ۴۴۷؛ بحارالأنوار: ۶۶/ ۴۷۶ ح ۱ ببعد.

أَیّام حُسُوماً فَتَرَی الْقَوْمَ فِیها صَرْعی کَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ خاوِیَةٍ سوره الحاقه: ۷ و امّا قوم «عاد» با تندبادی طغیانگر و سرد و پرصدا به هلاکت رسیدند* خداوند این تند باد بنیانکن را هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنها مسلط ساخت و (اگر آنجا بودی (می دیدی که آن قوم همچون تنه های پوسیده و تو خالی درختان نخل در میان این تند باد روی زمین افتاده و هلاک شده اند.

(صرصر) در لغت عرب به معنی (صدای شدید) است.(۱)

۳- تغییر جنسیت دهندگان

در ادامه سخنرانی در باره علوم غیبیه و غیب گوئی، بزرگان و آورندگان دین، به چند مورد نیز اشاره می کنم.

روزگارانی که بانوان جامعه، در پوشش و حجاب سنگین قرار داشتند، اگر زنی به پوشش خود کم توجهی می کرد: پیش از بستگانش: افراد جامعه او را مورد عتاب و مؤاخذه قرار داده و تذکر میدادند که خود را جمع و جور نماید.

در چنین محیطی که این سختگیری ها وجود داشت: رسول خدا صلی الله علیه و آله از زمانی خبر می دهد که زنها خود را به صورت مردان در می آورند و لباس مردانه پوشیده و روی زین و صندلی ها نشسته و رانندگی می کنند و به پستها و مقامات عالیه می رسند، یا مردها لباس زنانه خواهند پوشید و موی صورت خود را که نشانه مردانگی است، می تراشند و خود را شبیه بانوان می سازند وو ...

شاید بالاتر از همه این ها با تشکیلات تغییر جنسیت و با تزریق هورمون های زنانه و مردانه: خود را زن و یامردخواهند نمود و یا باگذشت زمان با وسایل دقیق تر و علمی تر واقعاً خود را به صورت زن و مرد در می آورند.

توجه داشته باشید در روایت ذیل و مشابه آن کلماتی به کار رفته که معنای خیلی وسیعی دارد که هرچه زمان بگذرد و علم و دانش بشری پیشرفت نماید: باز هم

۱- لسان العرب ج ۴ ص ۴۵۰، مجمع البیان ج ۹ ص ۱۳.

قابل تطبیق و مقایسه خواهد بود.

۱- ... و فیهنّ قال رسول اللَّه صلی الله علیه و آله لعن اللَّه المتشبّهین من الرّجال بالنّساء و المتشبّهات من النّساء بالرّجال و هم المخنّثون واللّاتی ینکحن بعضهنّ بعضاً.(۱) در باره این زنها، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا لعنت کند به تشبیه کنندگان خود از مردان به زنان و تشبیه کنندگان از زنان خود را بر مردان، آن مردانند که خود فروشند و آن زنانند که بعضی بعضی را، نکاح می کنند (همجنس بازی می نمایند و یا مانند کشورهای آمریکاو بعضی کشورهای اروپائی با همدیگر به صورت قانونی ازدواج می کنند و به عقد هم جنس خود در می آیند).

تابه حال معنای حدیث مذکور را به مردان ریش تراش و زنان لباس مرد پوشان و امثال اینها: تطبیق و تفسیرمی کردیم: ولی علاوه بر آن تغییر جنسیت دهندگان با تزریق هورمون زنانه بر مردان و هورمون مردانه برزنان: جنسیت خود را تغییر می دهند: حالا اول راه است ممکن است در زمان های نه چندان دور و با پیشرفت علوم: واقعاً جنس خود را تغییر دهند.

می بینیم در بیش از چهارده قرن پیش: رسول خدا صلی الله علیه و آله با بیان این جریان: از تغییر جنسیت دهندگان خبر می دهد که بعد از ۱۴ قرن تفسیرش شروع شده است.

مطالبی مناسب در بخش ۷ فصل ۱۴ «اسلام فراتر از زمان» مؤلّف ازدواج مردان با همدیگر (همجنس بازی) تفصیلًا ذکر گردیده است.

۴- انتقال هورمون

دانشمندان می گویند: هرگوشتی را بخوری، هورمونهایش در وجود تو اثر می گذارد.

دین اسلام، ۱۴۰۰ سال پیش مصرف گوشت خوک را اکیداً قدغن کرده است، زیرا خوک در میان حیوانات بی غیرت ترین حیوان است!، تمام حیوانات نسبت به

۱- « اسلام فراتر از زمان» مؤلّف ازوسائل الشّیعه: ۲۰/ ۳۴۶؛ از المحاسن: ۱۹۸.

جفت و ماده خود تعصب و غیرت نشان داده و از آن دفاع می کنـد، ولی خوک علاوه بر اینکه دفاع نمی کنـد بلکه دیگران را برای جفت گیری با ماده خود، تشویق می کند، بدینجهت اسلام خوردن گوشت اورا حرام نموده است تا با انتقال هورمونهای آن، خورنـده آن بی غیرت ببار نیاید: آن گونه که در کشورهای خورنده گوشت خوک و بی غیرتی آنان را آشکارا می بینیم و مشاهده می کنیم.

۵- حضور و احضار در آن واحد از مسافت دور

تلویزیون اخیراً اعلام کرد، دانشمندان کوشش و پژوهش می کنند که چیزی را در زمان واحد: در جائی غایب و در دیگر جا حاضر و ظاهر نماینـد، و اعلام کردنـد که در حـد ذره میکرون، موفق به کشف فورمول آن شـده انـد و بر روی اندازه بزرگتر تلاش می کننــد. قرآن کریـم پیش از هزار و چهارصـد و ۲۹ سـال قبـل، خـبر داده است که آصف بن برخیـاء، وزیر حضـرت سلیمان علیه السلام تخت بلقیس، ملکه سبا را از (سبا) پایتخت یمن در اصطخر فارس (پایتخت) حضرت سلیمان علیه السلام در یک چشم بهم زدن حاضر نمود.

آیه مبارکه، « (امّا) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: «پیش از آنکه چشم بهم زنی، نزد تو خواهم آورد!» و هنگامی که (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود ثابت و پابرجا دیـد گفت: «این از فضل پروردگار من است، تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را بجا می آورم یا کفران می کنم؟! و هر کس شکر کنـد، به نفع خود شکر می کند؛ و هر کس کفران نماید (بزیان خویش نموده است، که) پروردگار من، غنیّ و کریم است!».(۱)

از امام صادق علیه السلام پیرامون این آیه روایت آمده است که آصف بن برخیا از ۷۳

۱- قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی أَ أَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ وَ مَنْ شَکَرَ فَإِنَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ کَرِیمٌ. سوره نمل: آیه ۴۰.

اسم اعظم فقط یکی را می دانست که این کار را انجام داد، ما ۷۲ اسم اعظم را می دانیم، ببین تفاوت ره زکجاست تا بکجا.

۶- سخن گفتن کفش و حیوانات با انسان

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قسم به کسی که جانم در دست اوست برپا نشود ساعت (ظهور) تا این که حیوانات درنده با آدم سخن گویند و حتی بند تازیانه و بند کفش با او سخن گویند و خبر دهند به آنچه اهلش بجا آورده اند بعد از خودش.(۱)

۲- قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: «والّذی نفس محمد بیده لا تقوم السّاعه حتّی یکلّم شراک نعله و عذب سوطه ممّا فعله أهله».(۲) سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست ساعت برپا نشود تا حرف بزنند بند نعلین و تازیانه اش بر آنچه که اهل خانه اش انجام داده اند.

۳- یکی از علامات ظهور سخن گفتن تازیانه است با انسان.(۳)

۴- پیشاپیش ساعت (ظهور) باشد که مردی از خانه اش بیرون می رود پس برنگردد مگر این که کفش و تازیانه اش اورا خبر دهند به آنچه اهل بیتش انجام داده اند بعد از خودش.(۴)

در زمان ما، این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله معنا شده و مصداق پیدا کرده است وسایل ارتباط مکالمه معمولی یا جاسوسی در کفش و کمر بند و داخل ساعت مچی و دسته کلید نصب و جا سازی شده است و هر لحظه به صدا در می آید و ارتباط برقرار می شود یا در تبلیغات و سایل مدرن ارتباطی می گویند (اگر می خواهید از خانه محل کار و از کارخانه، خانه خود را ببینید فلان دستگاه را برایتان نصب می کنیم) این پیشرفت ها واین جهش های علمی نشان می دهد که این

۱- کنزالعمال: ۱۴/ ۲۱۲؛ مستدرک حاکم: ۴/ ۴۶۷ یأتی علی النّاس ..: ۳۴۵ از آن

۲- « اسلام فراتر از زمان» مؤلّف ازاوضاع در آخرالزّمان: ۱/ ۱۶۵ از تفسیر طنطاوی: ۹

۳- « اسلام فراتر از زمان» مؤلّف از مستدرک حاکم: ۴/ ۴۳۶؛ یأتی علی النّاس ..: ۱۵۵ از آن.

۴- کنزالعمال: ۱۴/ ۲۳۵؛ یأتی علی النّاس ..: ۱۵۵ از آن

روایات در آینده نزدیک با اکتشافات و اختراعات پیشرفته تر، معنای دیگری به خود خواهد گرفت.

۷- شبیه سازی از مغز استخوان!

یکی از روایاتی که تا این اواخر قبل از اقدام به شبیه سازی: مورد انتقاد و استهزای دانشمندان بود این روایت بود که حضرت حوا از دنده چپ آدم خلق شده است و آنها این ادعا را مسخره می کردند که چطور اسلام فراتر از زمان است در حالی که مسئله به این سادگی را نمی داند که خلق انسان از سلول جنسی فقط امکان پذیر بود اما با کشف علم شبیه سازی تعجب همه دانشمندان برانگیخته می شود که اسلام چقدر از از زمان فراتر است مخصوصا این که اخیرا اعلام کردند که بهترین عضو برای شبیه سازی، مغز استخوان و ناف جنین است که دنده انسان نیز از قسمت استخوانها است.

در قرآن کریم می فرماید: و از نشانه های خداوند اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید ودر میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه هائی است برای گروهی که تفکّر می کنند.(۱)

روایاتی می گوید: از دنده چپ آدم حوارا به وجود آورد؛ و روایتی مانند روایت ذیل، با کلمه ابداع (نوآوری) ذکر نموده و سومین نظر از زیادی گِل آدم است.

زراره بن أعین: از أبی عبد اللّه علیه السلام- ضمن حدیثی- فرمود: إنّ اللّه عزّوجلّ خلق آدم من طین ثمّ ابتدع له حواء فجعلها فی موضع النقره التی بین ورکیه، و ذلک لکی تکون المرأه تبعاً للرجل ...، بدرستی که خدای عزّوجلّ آدم را از گِل آفرید سپس برایش حوّا را ابداع نمود (و به وجود آورد) و او را در میان انتهای دو ران آدم قرار داد تا (از نظر خلقت) زن تابع مرد شود ...،!.(۲)

۱- روم: آیه ۲۱.

۲- « اسلام فراتر از زمان» مؤلّف ازعلل الشرائع: ۱۷/ ۱ باب ۱۷ من لایحضره الفقیه: ۳: ۲۳۹/ ۱۱۳۳، وسائل الشّیعه: ۲۰/ ۱۴ باب ۱ ح ۱/ ۲۴۸۹۱.

خدای متعال این زن جوان را برابر دسته ای از روایات، از وجود خود آدم علیه السلام پدید آورد بلی از دنده آدم: از استخوان یـا مغز آن که آزمایش های علم روز ثابت کرده است برای «شبیه سازی» از میان تمامی اعضای بـدن جانـداران: مغز اسـتخوان مناسب و خوب جواب می دهد.

۸- لقاح آزمایشگاهی!

در ایران و کشورهای دیگر، مسئله لقاح آزمایشگاهی جا افتاده و انجام می گیرد، یعنی بانوانی که باردار نمی شونـد، با تلقیح نطفه با متدهای نوین، باردار می شوند؛

البته نفس انجام این کار خود مسئله ساز است که نطفه تلقیحی و تزریقی، چهِ و از کهِ باشـد، اگر این خانم از طریق همبستری عادی روی مسائل و جهات پزشکی، بچه دار نمی شود، ولی نطفه شوهرش را بگیرند و تزریق نمایند، چون بچه آینده از نطفه شوهر شرعی خود خانم، به وجود می آید، به او منتسب است و از او ارث می برد وو .. اشکال ندارد، اما اگر از نطفه مرد دیگر و نامحرم تلقیح انجام گیرد، بلا اشکال حرام است و جایز نیست، زیرا در آینده این بچه ربطی به شوهر این خانم ندارد و مانند زنا و حکم زنازاده به او متوجه خواهد شد.

در اینجا بحث ما در مورد حلال و حرامی این عمل نیست زیرا تکلیف آن را کتاب های فقهی و استنباطی تعیین می کند، بلکه کشف مسئله و فورمول تلقیح است که ببنیم، این جریان امکان دارد یانه! البته شکی نیست که با تکنیک های فعلی این عمل، انجام یـافته و نـتیجه داده است ولی بحث در این است که اگر زمـانی بـدون تزریق نطفه مرد (یعنی اسپرماتوزوئیـد) آیـا از نظر علمی امکان تولد فرزند بدون پدر و تنها از مادر وجود دارد؟ و آیا مخالف تحقیقات دانشمندان در این زمینه نیست؟

بدون شک این مسأله قبلًا از طریق اعجاز صورت گرفته است مانند تولد حضـرت عیسـی علیه السلام، بدون دخالت پدر، تحقق یافته است؛ ولی علم امروز نیز امکان چنین

امری را نفی نکرده بلکه تصریح به ممکن بودن آن نموده است.

مخصوصا موضوع بکرزائی در میان بسیاری از حیوانات دیده شده و با توجه به اینکه مسأله انعقاد نطفه، اختصاصی به انسانها ندارد امکان این امر را به طور عموم اثبات می کند.

دکتر الکسیس کارل فیزیولوژیست و زیست شناس معروف فرانسوی در کتاب انسان موجود ناشناخته چنین می نویسد: هنگامی که به میزان سهمی که هر یک از پدر و مادر در تولید مثل دارند فکر می کنیم باید آزمایشهای لوب و باتایون را به خاطر بیاوریم که از یک تخمک بارور نشده قورباغه، بدون دخالت اسپرماتوزوئید بوسیله تکنیکهای خاصی، قورباغه جدیدی می توان به وجود آورد.

به این ترتیب که ممکن است یک عامل شیمیائی یا فیزیکی را جانشین سلول نر کرد ولی در هر حال همیشه وجود یک عامل ماده ضروری است.

بنا بر این آنچه از نظر علمی برای تولد فرزند قطعیت دارد وجود نطفه مادر (اوول) می باشد و گرنه در مورد نطفه نر (اسپرماتوزوئید) عامل دیگری می تواند، جانشین آن گردد، به همین دلیل مسأله بکرزائی واقعیتی است که در جهان امروز مورد قبول پزشکان قرار گرفته. هر چند بسیار نادر اتفاق می افتد.

از این گذشته این مسأله در برابر قوانین آفرینش و قدرت خداوند، حل شده است و موجودات بی نر و ماده، از حیوانات در مسیر طبیعی زیاد به وجود آمده و می آید، مانند حشراتی که از ماندن لجن و پهِن و مدفوع انسان و چیزهای دیگر، به وجود می آیند ولی آیا از انسان هم این کار عملی و ساخته است یانه؟! به آیه ذیل توجه نمائید!. قرآن می گوید: إِنَّ مَثَلَ عِیسی عِنْدَ اللَّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ (۵۹)(۱) مثل عیسی در نزد خدا همچون آدم است که او را از خاک آفرید سپس به او فرمان داد موجود شو او هم موجود (کاملی) شد، یعنی این خارق عادت از

۱- آل عمران- ۵۹.

آن خارق عادت مهمتر نیست.

البته به خاطر داشته باشید مسأله اعجاز غیر از مسأله محال است، یعنی محال به هیچ وجه قابل اجرا نیست مانند بزرگ نشدن سوراخ سوزن و کوچک نشدن حجم شتر که با آن هیکل از سوراخ سوزن رد شود این محال است!؛ ولی اعجاز به چیزهای ممکن تعلق می گیرد منتهی نه از طریق عادی بلکه با علم و تخصص استاد فن که با پیاده کردن فورمول آن قابل حل می باشد و محال نیست مانند تولد حضرت عیسی یا سخن گفتن او در روز اول نوزادی اش و همچنین سخن گفتن بچه شیر خواره برای تبرئه حضرت یوسف علیه السلام یاشهادت بچه یک روزه بر بیگناهی جُریح عابد بنی اسرائیل که در مجلسی جریان آن را بیان کرده ام.

می نماید و قسمتی از نمونه های فراوان آن را، باز گو می کند.

مجلس ۸۹ نهضت کربلا و نقش امام حسین علیه السلام در احیای اسلام

یکی از ویژگی ها و امتیازات اسلام بر سایر مکاتب، برچیدن نظام طبقاتی و برقراری نظام برابری و برادری است. قرآن کریم می فرماید:

«یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ: سوره حجرات: ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و شما را تیره ها و قبیله ها دادیم تا یکدیگر را بشناسید. همانا گرامی ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست. خداوند دانا و آگاه است.»

پیش از ظهور اسلام و گسترش آن، کشورهای موجود در دنیای آن روز چنانکه می دانیم، همه با تفاوتهایی در شکل و صورت، نوعی نظام طبقاتی داشته اند: ایران بگونه ای، روم بگونه ای، هند و چین بگونه دیگر، و اعراب نیز که از تمدن و

حکومت بی بهره بودند، نظام طبقاتی را در قبیله و با ریاست شیخ قبیله اجرا می کردند.

اسلام می گوید: همه شما از یک پدر و مادر هستید، و شعبه و تیره و قبیله تنها برای آن است که همدیگر را بشناسید و بس، برتری و امتیاز از آنِ پرهیزکاران است.

اسلام و دعوت اسلامی با ندای: «یا أَیُّهَا النّاسُ» آغاز و گسترش یافت. یعنی: همه مردمان را مخاطب ساخت و همه را در ردیف هم قرار داد؛ ولی خلیفه دوم با شروع خلافت خویش، در اسلام نیز به اجتهاد خود نظام طبقاتی ایجاد کرد، چگونه؟

آغاز نظام طبقاتی در اسلام

۱ امتیازات مالی

آنچه در اسلام به نام «بیت المال» یعنی: «اموال عمومی» خوانده می شد، در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در حکومت دو ساله ابوبکر بالسویه میان مسلمانان تقسیم می شد. عمر این شیوه را نپسندید و گفت: «باید برای افراد به ویژه حاضران در مدینه متناسب با شئونات هر یک، مقرری سالیانه وضع گردد»، سپس نزد خود افراد را طبقه بندی کرد و گفت: «امّ المؤمنین عایشه به دلیل تقرّب به پیامبر سالی دوازده هزار درهم، سایر زنان پیامبر هر یک ده هزار درهم، کسانی که در جنگ بدر حضور داشتند پنج هزار درهم، حاضران در جنگ احد چهار هزار، در خندق گویا دو هزار و پانصد و بدینگونه تقسیم کرد تا رسید به افرادی که سهمشان تنها دویست درهم شد.» ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟! خوب، از این تقسیم بندی چه پدید می آید؟ روشن است، طبقه اشراف! همان که قبل از اسلام در مکه بود دوباره زیر لوای اسلام پدیدار شد. طلحه ها، زبیرها، عبدالرحمن عوف ها عثمان ها و دیگران و دیگران بسیار!

۲ امتیازات نژادی (۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی ؛ ج ۲ ؛ ص۴۶۳

دقت در مسیر کودتای سقیفه به خوبی دانسته می شود که سردمداران قبیله

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

قریش با حذف بنی هاشم بسیار دقیق و حسابگرانه حکومت را ربوده و آن را تنها در میان خود دست بدست می کردند، به گونه ای که خلیفه دوم در شورای شش نفره حتی یک نفر از غیر قریش را جای نداد. آنها انصار را که آن همه برای اسلام فداکاری کرده بودند به گونه ای کنار گذاشتند که حتی فرماندار شهر خودشان مدینه هم نباشند و تنها در دوران «امام علی علیه السلام بود که «سهل بن حنیف انصاری» فرماندار مدینه شد و نیز، در زمان «عمربن عبدالعزیز» که یکی دیگر از انصار فرماندار مدینه گردید.

آری، قریش همه مناصب قدرت و امکانات را ویژه خود کرد و در مسیر امتیازات قبیلگی و تحریف اسلام به کار گرفت. چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام در سخنانی که در جمع خواص شیعه بیان فرموده به گوشه ای از این انحرافات و تحریفات اشاره کرده و می فرماید:

«حاکمان پیش از من، دانسته و از روی عمد با رسول خدا مخالفت کردند.

پیمانش را شکسته و سنتش را تغییر دادند. حال، اگر بخواهم مردم را از روش خلفای پیشین برگردانم و امور حکومت را در همان مسیری که در دوران رسول خدا بود قرار دهم، سپاهیانم از گرد من پراکنده می شوند و فقط اندکی از شیعیانم که برتری و وجوب امامتم را از کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شناخته اند با من همراه می گردند. آیا می دانید اگر فرمان دهم «مقام ابراهیم علیه السلام را به همان جائی بازگردانند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن را نهاده بود، و «فدک» را به وارثان فاطمه برگردانم ... و دفاتر عطا و بخشش را ببندم و بیت المال را بهمان گونه که رسول خدا به مساوات تقسیم می نمود تقسیم کنم و آن را دست گردان ثروتمندان نگذارم ... و مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به حالت اول درآورم و درهای باز شده ی در آن را ببندم و درهای بسته شده را باز گشایم، و مسح کشیدن در وضو بر پاپوش را ممنوع نمایم و برخورنده نبیذ حدّ شرب خمر جاری سازم. و متعه حج و نساء را حلال بدارم و در نماز میت به پنج تکبیر فرمان دهم و مردمان را به آشکار گفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ

الرَّحِیمِ» در نمازها وادار کنم و. و .. آری، اگر به این امور فرمان دهم یقیناً از گرد من پراکنده گردند.

به خدا سوگند! من مردم را فرمان دادم که در ماه رمضان تنها نمازهای واجب خود را به جماعت بگزارند و به آنان آموختم که به جماعت گزاردن نمازهای مستحبی بدعت است، که ناگهان برخی از افراد سپاهم که در جنگ مرا همراهی می کردند فریاد برآوردند: «ای اهل اسلام! سنّت عمر دگرگون شد او ما را از نماز گزاردن مستحبی در ماه رمضان منع می کند!؛ راستی را که ترسیدم در جناحی از سپاهیانم شورش پدید آورند. آه که چه کشیدم از این امت! از تفرقه شان و از پیروی از پیشوایان! ...(۱)

باری، امام شکوه می کند و با صراحت می فرماید: «در باز گرداندن امت اسلامی به سنت پیامبرشان موفق نبوده است»، او در این راه به قدری خون دل می خورد که در نهایت آرزوی مرگ می کند و می فرماید: «چه چیز شقی ترین شما را باز داشته تا فرا رسد و مرا آسوده گردانید، خدایا! من اینها را خسته کردم، اینها نیز مرا خسته کردند، آنان را از من و مرا از آنان آسوده گردان!(۲)

خلافت عثمان و سیطره ی بنی امیه

شورای شش نفره مرکب از «علی و عثمان و عبدالرحمان بن عوف و سعدبن وقاص و طلحه و زبیر»، به دستور خلیفه عمر که ضربت خورده بود، گرد هم آمدند و عبدالرحمان بن عوف با برنامه ای از پیش تعیین شده عثمان را به خلافت رسانید(۳)

۱- روضه کافی ص ۶۳ ۵۸.

۲- ارشاد مفید با ترجمه سید هاشم رسولی، ص ۲۷۶ و ۲۷۸.

۳- مشروح جریان را در جزء ۹ کتاب نقش ائمه در احیای دین ص ۷۸ ج ۸۶ ملاحظه نمایید.

عثمـان که به خلافـت رسـید، شـش سـال اول حکومت خود را به نرمی و مـدارا با مردم سپری کرد. ولی در نیمه دوم حکومت خویش همان گونه که خلیفه دوم عمر پیش بینی کرده بود، بنی امیه را به سـختی بر دوش مردم سوار کرد. ابن ابی الحدیـد در شرح نهج البلاغه گوید:

«فراست و پیش گویی عمر دربـاره ی عثمـان درست بود. زیرا عثمـان بنی امیه را بر گردن هـای مردم سوار کرد و ایـالت هـای قلمرو اسـلامی را در اختیار آنها نهاد و املاك و کشتزارها و امکانات زیادی را تیول آنها داد. خمس غنایم ارمنسـتان را که در زمان او فتح شد یکجا به پسر عمویش «مروان حکم» بخشید و «عبدالله بن خالدبن اسید» را که از او بخششی خواسته بود، چهار صـد هزار درهم ارزانی داشت و «حکم بن ابی العاص» را که پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم تبعید کرده بود و ابوبکر و عمر نیز حاضر نشدند او را برگردانند، به مدینه بازگردانید و صد هزار درهم به وی عطا کرد. بخشی از بازار مدینه به نام «نهروز» را که پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم وقـف مسـلمانان کرده بود به «حـارث بن حکم» برادر مروان بخشـید و «فـدك» را که از فاطمه علیها السلام ستانده بودند به مروان هدیه کرد.

مراتع اطراف مـدینه را از دسترس مسـلمانان خارج نمود و در اختیار احشام بنی امیه گذاشت و به انحصار ایشان درآورد. غنایم فتح آفریقا از طرابلس تا طنجه را یکجا به «عبدالله بن ابی سرح» بخشید و یک نفر از مسلمانان را در آن سهیم نکرد.

در روزی که یکصد هزار درهم به «مروان» بخشید یکصد هزار هم به «ابوسفیان» داد.

او کارهـای دیگری نیز مرتکـب شـد که از جمله آنهـا: تبعیـد «ابوذرغفـاری» به «ربـذه» و زدن و مضـروب سـاختن «عبـدالله بن مسعود» به گونه ای که پهلوهایش در هم شکست همچنین تعطیل حدود و احکام اسلام و ممانعت از ردّ مظالم و گماردن افراد ناصالح برای تنبیه رعایا بود که آخرین آن نامه ای بود که به «معاویه» نوشت و در آن دستور داد گروهی از مسلمانان را به قتل برساند. همه اینها باعث شد تا بسیاری از مردم مدینه همراه با افرادی که از مصر آمده بودند تا بدعت های او را به

اطلاعش برسانند، همگی جمع شدند و او را به جرم کردارش به قتل رساند(۱)

عثمان در مقابله با «سنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خدا به آنچه گذشت بسنده نکرد. او «تمیم داری» راهب نصرانی را به خدمت گرفت و وی را که به ظاهر اسلام آورده و در دوران عمر اجازه یافته بود تا سخنران پیش از خطبه نماز جمعه باشد، امتیاز ویژه بخشید و به او اجازه داد تا هفته ای دو روز سخنرانی نماید و اسرائیلیات خویش را به جای «حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که بیان و نشر آن ممنوع بود در جامعه اسلامی ترویج نماید.(۲)

خلافت معاویه و آغاز طرحی نو در مقابله با اسلام

پس از خلفای ثلاثه و حکومت حضرت علی علیه السلام، معاویه زمام امور را به دست گرفت و به اصطلاح (خلیفه شد). وی در عصر جاهلیّت لحظه ای از سردمداران کفر دوری نگزید و حتی آن روز که می دید پدرش ظاهراً به اسلام گرویده است، او را با اشعاری ملامت آمیز مخاطب قرار داد و گفت: «ای صَخر، اسلام را نپذیر که ما را به رسوایی دچار خواهی ساخت!

بعد از مرگ عزیزانی که در جنگ بدر پاره پاره شدند.

دایی و عمویم و نیز عموی مادرم، که سومین فرد آن کشتگان بود.

و حنظله برادر خوبم، آنها که خواب سحرگاه ما را به بیداری مبدل ساختند.

یک لحظه نیز به اسلام میل مکن که بر گردن ما بار ننگ می گذارد!

سوگند به شترانی که با شتاب به سوی مکه روانند و حاجیان را به مکه می آورند مرگ برای ما آسان تر است از ملامت دشمنان که بگویند:

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱ ص ۶۷ ۶۶.

۲- مراجعه کنید: به کتاب نقش ائمه در احیای دین جزء دوم بخش:« در جبهه حق و حقیقت».

فرزند حَرب، ابوسفیان، از روی ترس و وحشت، از بُت عُزّی روی گردانید.(۱)

معاویه بعد از فتح مکه، در میان سایر افرادی که اسلام آوردند، به ظاهر به این دین گروید و از سهم «مؤلفه قلوبهم»(۲) از غنائم جنگ حُنَین، که ویژه ی جلب قلوب تازه مسلمانان و سست ایمانان بود، صد شتر و مقدار زیادی نقره نصیب برد. پس از آن به مدینه رفت و بیش از دو سال و اندی، عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در مدینه درک نکرد.(۳)

پس از فتح شام در سال بیستم هجری از طرف عمر و سپس از جانب عثمان والی شام شد و در سال چهلم هجری خلیفه شد و مرکز حکومتش دمشق بود.

شام در آن روز عبارت بود از کشورهای سوریه و اردن و فلسطین و لبنان امروزی.

مردم آن مرز و بوم از اسلام، تنها آن چیزی را نمی دانستند که معاویه به ایشان معرفی کرده بود.

درباره معاویه همانند دربار حکومت قیصرِی روم پیش از فتح شام بود و مانند حکومت خلفا در مدینه نبود. همچنین معاویه می کوشید که نگذارد صحابه پیامبر در شام بمانند و اهل شام را با فرهنگ اسلامی آشنا کنند.

۱- مراجعه کنید: شرح نهج البلاغه(۱۰۲/ ۲) و تذکره خواصّ الامّه، ص ۱۱۵ و جمهَره الخُطَب(۱۱۲/ ۲). اصل شعر معاویه به زبان عربی چنین است: یا صَخرُلا تُسلِمَن یوماً فَتَفضَحنا بَعدَ الَّذینَ بِبَدرِ اصبَحُوا فِرَقاً خالی وَ عَمّی وَ عَمُّ الامِّ ثالِثُهُم وَ حَنظَلُ الخَیرِ قَد اهدی لَنَا الارَقا لا تَرکَنَنَّ الی امرٍ تُکَلِّفُنا وَ الرّاقِصاتِ بِهِ فی مَکَّه الخُرُقاّ فَالمَوتُ اهوَنُ مِن قَولِ العُداه لَقَد عادَ ابنُ حَربٍ عَنِ العُزّی اذاً فرقاً

۲- اسلام، سهم« مؤلفه قلوبهم» را برای ظاهر بینانی قرار داد که به ظاهر اسلام آورده بودند امّا حقائق دین کاملًا روح ایشان را تسخیر نکرده بود، و بدین وسیله می خواست دلهای ایشان نسبت به آئین خدا نرم و متمایل گردد.

۳- التنبیه و الاشراف، ص ۲۸۳ ۲۸۲، چ بیروت، مکتبه خیاط ۱۹۶۵.

از جمله برخوردهـای معـاویه بـا صـحابه پیـامبر، بر خورد وی بـا «عُباده بن صّامت» بود. عُباده از جمله انصاری بود که در بیعت انصـار بـا پیـامبر «عقبه منی» شـرکت کرده بود و پیامبر او را یکی از دوازده نقیب انصار معین فرموده بود.(۱) یک بار عُباده در زمان خلیفه ی دوم با معاویه بر سـر ربا خواری در گیر شـد(۲) و بار دیگر مشک های شـراب را که باربر شتران بود و به قصـر معاویه برده می شد با کارد درید.(۳)

«ابوذر» را نیز، که بر حیف و میـل معـاویه در اموال بیت المـال اعتراض داشت، به دسـتور عثمان بر شتری بی پوشـش از شام به مدینه روانه کرد.(۴) آن زمان که عثمان قاریان و مفسران اهل کوفه را به شام تبعید کرد معاویه با ایشان درگیر شد و به دستور عثمان، ایشان را از پایتخت خود به شهر حمص بیرون راند.(۵)

شوم ترین ضـربه ای که معاویه بر اسـلام وارد آورد، دسـتور او به «حـدیث سازی» و نسـبت دادن آن حـدیث های ساختگی به ساحت مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود.

انگیزه معاویه در حدیث سازی

طبری می نویسد: «معاویه، مُغیره بن شُعبه را به حکومت کوفه منصوب داشت.

امّا پیش از آنکه او به سوی مرکز حکومت خویش عزیمت کند وی را به حضور طلبید و بدو گفت:

«من می خواسـتم سفارشـهای فراوان و وصایای زیادی با تو در میان گذارم که به سـبب بینش و درک زیاد تو از آن خودداری می کنم و عمـل آن را به فهم خـودت وا می گـذارم! امـا من هرگز سـفارش به یـک چیز را ترک نمی کنم: در مرحله ی اول، هرگز

۱- الاستیعاب، ۴۱۲/ ۱؛ اسـد الغابه، ۱۰۶/ ۳؛ تهـذیب ابن عساکر، ۲۰۶/ ۷ و ۲۱۴؛ الاصابه، ۲۶۰/ ۲؛ سیراعلام النُبَلاء، ۵۱/ ۲؛ صحیح مسلم، ۴۶/ ۵

۲- صحیح مسلم، ۴۶/ ۵؛ تهذیب ابن عساکر، ۲۱۲/ ۵.

۳- تهذیب، ۲۱۱۲۱۲/ ۷؛ النبلاء، ۴۳/ ۲؛ مسند احمد، ۳۲۵/ ۵.

۴- انسابُ الاشراف بلاذری، ۵۳/ ۵.-

۵- انسابُ الاشراف بلاذری، ۵۳/ ۵.

نکوهش و بـدگویی از علی را فراموش مکن و همیشه برای عثمـان از خداونـد رحمت بخواه و مغفرت طلب کن.(۱) در مرحله ی دوم، از عیب جویی اصـحاب و یاران علی و سختگیری درباره ی ایشان به هیچ وجه روی گردان مباش و در مقابل، دوستان عثمان را به خود نزدیک گردان و بدیشان مهربانی ها کن!» مُغیره گفت:

«من امتحـان خـویش را داده ام و در این زمینه تجربه هـا دارم. قبـل از تو برای دیگران مـأموریت هـا انجـام داده ام و کسـی مرا نکوهش نکرده است! تو نیز امتحـان خواهی کرد، حـال یا می پسـندی و سـتایش می کنی و یا کار من برایت ناپسـند جلوه می کند و مرا مذمّت خواهی کرد!»

معاویه گفت: «نه! ان شاء الله تو را ستایش خواهم کرد!»(۲)

مَدائنی درکتاب احداث می نویسد:

«معاویه پس از بدست آوردن خلافت، فرمانی بدین مضمون به همه عمّال و کارگزاران خویش نگاشت؛ «هر کس چیزی را در فضل ابوتراب و خانـدانش باز گویـد حرمتی برای خون و مالش نیست و خونش هدر خواهد بود!»(۳) در این میان مردم کوفه، دوستداران خاندان علوی، بیش از دیگران زجر و بلا کشیدند.

دیگر بـار معـاویه به کـارگزاران خویش در تمـام آفاق، طی فرمانی نوشت: «شـهادت هیـچ یک از شـیعیان علی و خانـدانش را نپذیرند.» و نیز فرمان داد: «هر که را که از دوسـتداران عثمان و علاقه مندان اوست و آن کسانی را که روایاتی در فضـیلت وی نقل می کنند و در سـرزمین تحت فرمانروائی شما زندگی می کنند به خود نزدیکشان گردانید و اکرامشان کنید. آن گاه آنچه را که این گـونه افراد در فضـیلت عثمـان روایت می کننـد برای من بنویسـد و اسم گوینـده و نـام پـدر و خانـدانش را یـاد آور شوید!»

۱- مقصود معـاویه این است که از عثمـان در مجالس عمومی، ماننـد مجلس حکومتی و بر فراز منبرها وخطبه های نماز جمعه، به نام نیک یاد شود و در مقابل از علی علیه السلام در آن شرایط بدگویی شود.

۲- طبری، ۱۴۱/ ۶؛ حوادث سال ۵۱؛ ابن اثیر؛ ۳/ ۱۷۸.

۳- أن بَرِئَتِ الذِّمَّه مِمتَن رَوی شَیئاً مِن فَضلِ أبی تُرابٍ وَ اَهلِ بَیتِه

این فرمان اجرا گشت و خود فروختگان و هوسرانان برای رسیدن به حُطام دنیوی به جعل حدیث پرداختند و فضائل عثمان فزونی گرفت! زیرا معاویه پول و خلعت و املاک و آنچه در دست داشت، پی دریغ، در این راه به کار گرفته بود. هر شخص ناشناخته و بی ارزشی که نزد کارگزاران معاویه می رفت و چیزی را به عنوان حدیث در منقبت و فضیلت عثمان نقل می کرد، مورد توجه قرار می گرفت؛ نامش را می نوشتند و مقام و منزلتی در دستگاه حکومت می یافت.

پس از مدتی فرمان دیگر معاویه صادر شد که به کارگزاران خویش دستور داده بود: «اینک روایات فضائل عثمان فراوان شده و در همه شهرها به گوش می رسد! پس چون نامه ی من به شما رسد، مردم را دعوت کنید که فضائل صحابه و خلفای اوليّه را روایت کنند و حدیثی در فضیلت ابوتراب نباشد مگر آنکه روایتی همانند آن را در فضل خلفای نخستین و صحابه برای من بیاورید یا ضد آن را روایت کنید. این کار نزد من محبوب تر است و مرا بیش از پیش شادمان می کند و برای شکست دلایل و براهین ابوتراب و شیعیان وی وسیله ای قوی تر و برنده تر است! و برای آنها از روایت هائی که در مناقب عثمان نقل شده دشوارتر است و کوبندگی بیشتری خواهد داشت!»

فرمان معاویه بر مردم خوانده شد، و به دنبال آن، روایات دروغین فراوانی در فضائل صحابه پدید آمد که به هیچ وجه بوئی از حقیقت نداشت. مردم ساده دل نیز این احادیث را به دیده ی قبول می پذیرفتند. رفته رفته این احادیث چنان شهرت یافت که بر منابر بازگو می شد و به دست معلمان مکاتب داده شد تا کودکان بر طبق آن آموزش یافتند و جوانان با آن خو گرفتند. تا آنجا که، همان طور که قرآن را می آموختند، این احادیث دروغین را هم حفظ می کردند. آن گاه از مجامع مردان گذشت و به مکاتب و مجامع درسی زنان رسید و معلمان، آنها را به دختران و زنان مسلمان نیز آموختند، و همچنین در میان غلامان وخادمان خود هم نشر دادند.

جامعه اسلامی بدین گونه سالیان درازی از حیات خویش را گذرانید، و بدین

سبب احادیث دروغین و ساختگی فراوان برای نسل های بعد به یادگار ماند تا فقها و دانشمندان و قضات و فرمانداران، همه و همه، آ نها را فرا گرفتند و باور کردند و به کار بستند.»(۱)

ابن عَرفَه معروف به نَفطَوَیه که از بزرگان و نامداران علم حدیث است، در تاریخ خویش مطالبی را یادآور می شود که با گفته مدائنی مطابقت دارد، او می نویسید:

«بیشتر احادیث دروغین که فضائل صحابه را بازگو می کند، در ایّام بنی امیّه ساخته و پرداختند شده است، آن هم به خاطر اینکه گوینده و سازنده ی آن به دستگاه خلافت تقرّب جوید و مورد توجه و علاقه بنی امیّه قرار گیرد. امویان می خواستند بدین وسیله دماغ بنی هاشم را به خاک سایند.»(۲)

معاویه در سیاست حدیث سازی اش هدفی شوم تر از آنچه بیان شد نیز داشت، چنانچه «زُبیربن بَکّار»، در کتاب خویش «المُوَفَقیّات» از مُطَرَّف فرزند مُغِیره بن شُعبه نقل می کند که گفت: «من همراه پدرم مُغیره به مسافرت شام رفته و بر معاویه وارد شده بودیم. پدرم هر روز به نزد معاویه می رفت و مدتی با او سخن می گفت و هنگامی که به خانه باز می گشت با شگفتی فراوان از معاویه و فِراست و کیاست او سخن می گفت و از آنچه از وی دیده بود با تعجّب یاد می نمود. اما یک شب، پس از آنکه از نزد معاویه به خانه بازگشت، از غذا خوردن امتناع ورزید، و من او را سخت دُژم و پریشان دیدم. ساعتی درنگ کردم، زیرا می پنداشتم ناراحتی پدرم به خاطر اعمالی است که از ما سرزده یا به خاطر حوادثی است که در کار ما پیش آماده است. هنگامی که از او سؤال کردم: «چرا در این شب این قدر ناراحت هستی؟» گفت: «فرزندم، من از نزد خبیث ترین و کافر ترین مردم بازگشته ام!»

گفتم: «هان! برای چه؟

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳ ص ۱۵ ج ۱۶.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳ ص ۱۵ ج ۱۶.

گفت: «مجلس معاویه خالی از اغیار بود و من بدو اظهار داشتم: «ای امیر المؤمنان، تو به آرزو ها و آمالت رسیده ای، حال اگر با این کهولت سن به عدل و داد دست زنی و با دیگران به مهربانی رفتار نمایی، چه قدر نیکوست! اگر نظر لطفی به خویشاوندانت (بنی هاشم) کنی و با ایشان صِله رحم نمایی نام نیکی از خود به یادگار خواهی گذاشت. به خدا سوگند، امروز اینان چیزی که ترس و هراس تو را برانگیزد ندارد.» (یعنی بنی هاشم دیگر از خلافت دور شده اند.) معاویه پاسخ داد:

«چه دور است، چه دور است آنچه می گویی! ابوبکر به حکومت رسید و عدالت ورزید و آن همه زحمت ها را تحمل کرد و به خدا سوگند، تا مُرد نامش نیز به همراهش مُرد، مگر آنکه گوینده ای بگوید ابوبکر! آن گاه عمر به حکومت رسید.

کوشش ها کرد و در طول ده سال رنج ها کشید. چند روزی بیش از مرگش نگذشت که هیچ چیز از او باقی نماند، جز اینکه گاه و بیگاه گوینده ای بگوید عمر!

سپس برادر ما عثمان به خلافت رسید. مردی که از نظر نَسَب چون او وجود نداشت! و کرد آنچه کرد، و با او کردند آنچه کردند. اما تا کشته شد، به خدا سوگند، نامش نیز مرد و اعمال و رفتارش نیز فراموش شد. در حالی که نام این مرد هاشمی (پیامبر) را هر روز پنج بار در سراسر جهان اسلام به فریاد بر می دارند و به بزرگی یاد می کنند و می گویند: «اشهَدُ أَنَّ مُحَمّداً رَسُولُ اللهِ» تو فکر می کنی چه عملی با این حال باقی می ماند و چه نام نیکی پایدار است، ای بی مادر؟! نه به خدا سوگند، آرام نخواهم نشست مگر اینکه این نام را دفن کنم و آن را محو سازم!!»(۱)

آری، سینه معاویه از شهرت عامّ نام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، که برادر و دایی و جدّ و دیگر

۱- « فَأَیَّ عَمَلٍ یَبقی مَعَ هذا؟ لاـ امَّ لَکَ! لاـ وَ اللهِ الّا دَفناً دَفناً.» در روایتی آمده است که معاویه این عبارت را بر زبان جاری ساخت:« وَ انَّ ابنَ ابی کَبشَه لَیُصاحُ بِهِ یَومیاً خَمسَ مَرّات لا وَ اللهِ الّا دَفناً دَفناً.» مروج الذهب بهامش ابن الثیر، ۴۹/ ۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۴۶۳/ ۱؛ الموفقیات، زبیربن بکّار، ص ۵۷۷- ۵۶۷ چ عراق.

خویشاوندان وی را در جنگ بدر به خاک هلاکت انداخته بود، چون کانونی از آتش شعله ور بود. او می خواست، به خیال خود، این نام را دفن کند و برای رسیدن به این مقصود دو برنامه داشت:

طرح اول معاویه در این جمله خلاصه می شد: «نباید حتی یک تن از بنی هاشم زنده بماند!» این تنها استنباط ما نیست؛ امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز در این باره چنین فرموده اند «به خدا سوگند، معاویه خواهان آن است که حتی یک فرد هم از بنی هاشم زنده نماند. او بدین وسیله می خواهد نور خدا را خاموش کند. اما خداوند جز به اتمام نور خویش راضی نمی شود اگر چه کافران از خواست او خشنود نباشد.»(۱)

معاویه سوگند یاد کرده بود که نام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دفن کند. و عوامل و ایادی حدیث سازی او شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در روایت های جعلی و ساختگی خود از مقام خلفای ثلاثه تنزل دادند، چنان که روایت کردند: «پیامبر به ساز و آواز گوش می داد و دختركان نزد حضرتش می رقصیدند و دَف می زدند، لیکن ابوبکر و عمر از آن کارها پرهیز و نهی می کردند و رقاصان و دف زنان از ایشان فرار می کردند.»

و روایت کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این باره فرمود: «شیطان از عمر فرار می کند.» و روایت کردند که: «پیامبر در مجلس عروسی زنان بیگانه حاضر می شد.» و این که «پیامبر در حال خشم مؤمنان را لعن می کرد و می فرمود: «من از خدا خواسته ام لعن های بیجای مرا بر مؤمنان مایه پاکیز گی و طهارت ایشان قرار دهد.» و به نخل پروران اهل مدینه فرمود: «نخل خرما را گرده افشانی نکنید که خرمایش بهتر شود.» در آن سال گرده افشانی نکردند، خرمای آن سال فاسد شد. به پیامبر خبر دادند.

فرمود: «انتُم أعلَمُ بِامُورِ دُنیاکُم مِنّی» یعنی: «شما در کارهای دنیاتان از من داناترید.» و نیز روایت کردند که پیامبر، آن گاه که سوره ی وَ النَّجْمِ را در خانه ی خدا تلاوت

۱- مروج الذهب، ۳/ ۲۸؛ در ذکر ایّام معاویه، تحقیق محمّد محبی الدّین

می نمود به آیه أَ فَرَأَيْتُمُ اللّاتَ وَ الْعُزّى وَ مَناةَ الثّالِثَةَ الْأُخْرى؛ رسید، شیطان بر دهان پیامبر گذاشت تا بگوید: تِلكَ الغَرانیقُ العُلی مِنها الشَّفاعَه تُرتَجی؛ یعنی: «آن بت ها خوبرویان والا مقامی هستند که به ایشان امید شفاعت است.»(۱) و در ذَمِّ حضرت علی علیه السلام تا آنجا خبرهای دروغ نقل کردند و روایت های دروغ به نام پیامبر در میان مسلمانان پخش کردند که معاویه توانست لعن حضرتش را جزو واجبات خطبه نماز جمعه مسلمانان قرار دهد!

از طرف دیگر توانست مسلمانان را معتقد کند که دین داری در اطاعت از خلفاست و بس. و از اینجا بود که معاویه و خلفای بعد از او هر چه دستور می دادند، مسلمانان اطاعت می کردند. و به همین دلیل نیز توانست برای یزید متجاهر به فسق و شراب خواری از مسلمانان بیعت ولایت عهدی بگیرد.

خلاصه، جامعه اسلامی در آن روز چنان شده بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قبلًا از آن خبر داده و فرموده بود: «سَیَأتی عَلی امَّتی زَمانٌ لا یَبقی مِنَ القُرآنِ الّا رَسمُهُ وُ مِنَ الاسلامِ الا اسمُهُ ...» یعنی: «زمانی بر امت من پیش آید که از اسلام جز نام و از قرآن جز نقش کلمات بر صفحه کاغذ چیزی باقی نماند.»(۲)

آری، جامعه اسلامی و مردم مسلمان در چنین شرایطی بودند که معاویه در سال شصتم هجری از دنیا رفت و یزیدبن معاویه» جایگزین او گردید.

مسأله اطاعت از خلیفه

بنا بر آنچه گذشت، معاویه مسلمانان را چنان تربیت کرده بود که دین اسلام را در اطاعت از خلیفه وقت می دانستند و عمده مشکلات از اینجا بود. نکته دیگر این که تا قبل از معاویه، مرکز حکومت اسلامی مدینه بود و مسلمانانِ کشورهای اسلامی

۱- رجوع شود به کتاب نقش ائمه در احیاء دین، جزء ۴، ص ۳۷۶.

۲- نقش ائمه در احیاء دین، ج ۱، ص ۶۰، به نقل از صدوق: ثواب الاعمال، ص ۳۰۹، حدیث ۴، و بحار الانوار، ج ۵۲ ص ۱۹۰

در آنجا بعضی صحابه و تابعین را می دیدند و می توانستند چیزهایی را از ایشان درباره عقاید و احکام اسلامی بشنوند. معاویه مرکز را شام قرار داد و اهل شام را چنان بار آورد که به جز انجام نماز و روزه، چندان فرقی بین حکومت او و حکومت قیصری پیش از او نمی دیدند.

یکی از نتایج اعتقاد به آن که هرچه خلیفه می گوید دین است و دین آن است که خلیفه می گوید، در زمان «یزید» آشکار شد، آن گاه که ارتش خود را برای جنگ با «عبدالله بن زبیر» به مکه فرستاد، آنجا که سپاهیان او و رو به کعبه که قبله شان بود می ایستادند و نماز می خواندند؛ و سپس همان قبله خود را با منجنیق به توپ می بستند! همچنین هنگامی که «عبدالملک» لشکری دیگر به سرکردگی «حجّاج» به جنگ عبدالله بن زبیر فرستاد، گاهی که لشکریان سستی می کردند، حجّاج فریاد می زد: «الطاعَه، الطاعَه» یعنی: «اطاعت خلیفه، اطاعت خلیفه». و آنان می گفتند:

«اجتَمَعتِ الطّاعَه وَ الحُرمَه فَغَلَبَتِ الطّاعَه الحُرمَه» یعنی: «اطاعت خلیفه با حرمت خانه ی خدا جمع شد، اما اطاعت خلیفه بر حرمت خانه خدا برتری یافت.» خلیفه دستور داده است که ما خانه خدا را به توپ ببندیم و ما هم به توپ می بندیم.(۱) و باز به سبب فرمانبرداری از خلیفه بود که چون مردم مدینه در سال دوم حکومت یزید شورش کردند، او ارتشی به مدینه فرستاد و تا سه روز جان و مال و ناموس اهل مدینه را بر آنها حلال کرد.(۲) تا هر چه می خواهند بکنند. آنان نیز چنان کردند که خون در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جاری شد و هزار زن بعد از آن واقعه فرزندانی به دنیا آوردند که پدرانشان معلوم نبود.(۳) و فرمانده لشکر که «مُسلم» نام داشت و در تاریخ او را «مُسرِف» می گویند، پس از آن جنایت هولناک، وقتی با لشکر خود از

۱- تاریخ یعقوبی، ۲۵۲ /۲۵۱ /۲.

۲- تاریخ طبری، ۷/ ۱۱؛ ابن اثیر، ۳/ ۴۷؛ ابن کثیر، ۸/ ۲۲۰؛ یعقوبی، ۶/ ۲۵۱.

۳- تاریخ ابن کثیر، ۸/ ۲۲.

مـدینه به طرف مکّه روانه شـد تا با عبـدالله بن زبیر بجنگد و در بین راه وفات کرد، در مرض مرگش گفت: «خدایا اگر بعد از اطاعت از خلیفه و کشتار اهل مـدینه را به جهنم ببری معلوم می شود که من خیلی بـدبختم.»(۱) یعنی من کشتار اهل مدینه را در راه اطاعت خلیفه انجام دادم و بدین وسیله به خدا تقرب جستم.

با توجه به مطالب مـذکور در این مجلس نهضت و قیام و شـهادت امام حسـین علیه السـلام در موقعیتی پیش آمد که میرفت از اسـلام خبری نمانـد و در زیر خـاک دفن شود، این بزرگوار بـا بـذل جـان و مـال و جوانـان خود و به اسارت دادن اهـل حرم، تشـکیلات اسـتبدادی را، بهم ریخت و کاخ ظلم و سـتم را به لرزه در آورد و بساط یزید و یزیدیان را برچید و تخت نظام خود خواهانه آنان را واژگون ساخت.

از یک طرف اطاعت مسلمانان از خلیفه به این حـد رسـیده بود که شـمربن ذی الجَوشن، وقتی بعـد از شـهادت حضـرت سـید الشـهداء علیه السـلام مورد سـرزنش قرار گرفت، در جواب گفت: «وای بر شـما، کـار مـا اطـاعت از خلیفه بود. اگر مـا اطاعت خلیفه نمی کردیم، مثل این چهارپایان بودیم!(۲)

یزیـد کسـی بود که خیال می کرد بعد از شـهادت حضـرت سـید الشـهداء علیه السـلام همه چیز اسـلام تمام شده است و دیگر کسـی نیست تا در مقابل او بتواند قیام کند و در آن مجلس که سـر حضـرت سید الشهداء علیه السلام را آوردند، حقیقت خود را با خواندن این اشعار اظهار کرد:

«لَعِبَت هاشِمُ بِالمُلکِ فَلا خَبَر جاءَ وَلا وَحیٌ نَزَلَ

لَستُ مِن خِندِفَ أن لَم انتَقِم مِن بَنی أحمَدَ ما کانَ فَعَلَ

قَد قَتلنا القَرم مِن ساداتِهِم وَ عَدَلنا مَیلَ بَدرٍ فاعتَدَلَ»(۳)

۱- تاریخ یعقوبی، ۲/ ۲۵۱؛ تاریخ ابن کثیر، ۸/ ۲۲۵.

۲- تاریخ الاسلام ذهبی، ۳/ ۱۸ ج ۱۹.

۳- ابن اعثم و خوارزمی و ابن کثیر نقل کرده انـد که وقتی یزیـد با سـر اباعبدالله علیه السـلام رو به رو شد به ابیات زیر، که در اصل سروده ی ابن زِبَعری است، تمثل جُست. ۱ لیت اشـیاخی ببدر شهدوا*** جزع الخزرج من وقع الاسل ۲ لا هلّوا و استهلّوا فرحـا*** ثم قالو یا یزیـد لا تشل ۳ قـد قتلنا القرم من ساداتهم*** و عـدلنا میل بـدر فاعتـدل ابن اعثم گویـد: پس از سه بیت مذکور، یزید بیت زیر را از خود انشاء کرد: ۴ لست من عقبه ان لم انتقم*** من بنی احمد ما کان فعل صاحب تذکره خواص الامّه گوید: در جمیع روایات تاریخی این نکته مشـهور است که وقتی یزید سـر ابا عبدالله الحسین را در برابر خود قرار داد اهل شـام را جمع کرد و در حـالی که با خیزرانی که در دست داشت به سیر حسـین علیه السـلام می زد این اشـعار ابن زبعری را بر زبان رانـد: لیت اشـیاخی ببدر شـهدوا*** جزع الخزرج من وقع الاسل قد قتلنا القرن من ساداتهم*** و عدلنا میل بدر فاعتدل

صاحب تـذکره از قول شـعبی می گویـد: که پس از ابیات مذکور، یزید ابیات زیرا را خود بر آن افزود: ۵ لعبت هاشم بالملک فلا*** خبر جاء و لا وحی نزل لست من خنـدف ان لم انتقم*** من بنی احمـد ما کان فعل در اینجا ذکر چنـد نکته ضـروری است: الف) اشـعار ابن زبعری بسـیار مشهور بوده است چنان که راویان، قبل از آنکه یزید به بعضی از آنها تمثل جوید، آنها را ذکر کرده بودنـد. یزیـد تنها بیت دوم و چهارم و پنجم را از خود بر آن ابیات افزوده است. البتّه راویان بعدی از او این ابیات را گرفته اند و بر آنچه که اصلًا از ابن زبعری بوده، افزوده اند و در نتیجه این در الفاظ روایات به وجود آمده است. ب) ابیات ابن زبعری در سیره ی ابن هشام (۳/ ۹۷) و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (۲/ ۳۸۲) وارد شده است. در فتح ابن اعثم (۵/ ۲۴۱) و تاریـخ ابن کثیر (۸/ ۱۹۲) چنین آمـده که یزیـد پس از بیت دوم، به بیت زیر که بـاز از اشـعار ابن زبعری است تمثیل جست: حسـین القت بقیاء برکها*** و استحر القتل فی عبد الاشل در مقتل خوارزمی (۲/ ۴۸) قبـل از بیت اوّل، دو بیت زیر را دارد: - یا غراب البین ما شـئت فقل*** انّما تنـدب امرا قـد فعل کل ملک ونعیم زائل*** و بنات الـدّهر یلعبن بکل و در کتاب فوق و نیز در کتاب اللهوف، ص ۶۹ پس از بیت چهارم، بیت زیر آمـده است. لعب هاشم بالملک فلا*** خبر جاء و لا وحی نزل در تاریـخ ابن کثیر (۸/ ۲۰۴) بیت چهـارم افتـاده است و او آنهـا را از تاریـخ ابن عسـاکر از قول «ربـا» که پرسـتار یزیـد در دوران طفولیتش بوده، نقـل می کنـد و تنهـا به ذکر بیت اوّل اکتفا می کنـد. همچنین ابو الفرج اصـفهانی در مقاتل الطالبیّین، ص ۱۲۰ بیت اوّل و سوم را ذکر کرده است. نیز رک به طبقات فحول الشـعراء، ص ۲۰۰ و سمط النجوم العوالی، ۳/ ۱۹۹ و امالی ابوعلی قالی، ۱/ ۱۴۲-

«آن مرد هاشمی با حکومت بازی کرد و إلّا نه وحیی در کار بود و نه خبری.

یزید از جّد و آبائش نباشد چنانچه از بنی احمد (آل پیامبر) انتقام کاری را که پیامبر در روز بدر کرد، نگیرد.

مـا بزرگـان و سـادات ایشـان را کشتیم و ترازوی روز بـدر که عُتبه و شَـیبه و حَنظله کشـته شدنـد را بـاربر کردیم و سـر به سـر شدیم!».

یزیـد بـا گفتن این اشـعار، ورفتـارش خیـال می کرد که فـاتحه اسـلام را خوانـده است، غافل از اینکه با این کارهاو کردارها و گفتارش، فاتحه خود را خوانده و تا ابدالدهر، رسوای جهان گردیده است.

مجلس ۹۰ عاقبت به خیری

«خیر» به معنای نیک و پسـندیده به هر چیز و یا امری اطلاق می شود که برای انسان سود محض و یا سود بیش تری را برسانـد. از این رو امری که دارای منفعت و سود باشد را خیر می شمارند. کسی که خیرخواه است می کوشد تا به چیزی دست

یابد که او را در مسیر کمالی یاری رساند و در زندگی مادی ومعنوی اش به او سودمند باشد.

در روایات آمده است که یک گروه از نسل شیطان که آنها را شیاطین عدیله گویند، مأموریت دارند، در آخرعمر انسان ها و هنگام احتضار و جان دادن، با آوردن آب زلال در لیوان بلورین، جلوی چشم محتضر که از شدت جان دادن تشنه گی شدید دارد، می گیرند و می گویند به من سجده کن تا این آب سرد رابدهم نوش جان کنی! اگر ایمانش قوی باشد، بالعن، اورا ازخود دور می سازد و اگر ضعیف الایمان باشد می گوید: من در این حال، قادر به سجده کردن که نیستم، می گوید: پلک هایت را به قصد سجده بزن برایم بس است، پلک هایش را که بهم زد او هم جام آب را به زمین می زند و گوید برو خسرالدنیا و الاخره.

بدین جهت خیلی تأکید شده که با جملاتی مانند أللّهمّ اجعل عواقب أمورنا خیراً خدایا عاقبت کارهای مارا ختم بخیرکن، دعاکنیم.

در روایت است که هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از وضعیت شهادت وی خبر می دهد آن حضرت می پرسد که آیا بر ایمان و حق هستم یا نه؟

این پرسش به خوبی نشان می دهد که چرا آن حضرت (علیه السلام) از عاقبت به خیری و یا به شری در هراس بوده و همگان را در خطر عظیم می دید.

این مطلب را بارها پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره شهادت امیرمؤمنان مطرح می کند که یکی از معروف ترین آن ها حدیث مربوط به خطبه شعبانیه است.

حضرت علی (علیه السلام) با آن که در مقام کشف و شهود نشسته و می فرماید: لو کشف الغطاء لما ازددت یقینا؛ اگر پرده ها همه به کنار رود و همانند روز رستاخیز شود چیزی به یقین من افزوده نمی شود؛ زیرا در مقام مخلصین (به فتح لام) نشسته است که مقام عصمت است، ولی با این همه از چگونگی ختم عاقبت خود می هراسد و خشیت دارد که در آزمونی سخت شکست بخورد.

بنابراین انسان ها حتی اگر به مقام مخلصین (به کسر لام) هم برسند می بایست همانند مخلصان (به فتح لام) در هراس باشند و در بند غرور و تکبر نیفتند که بسیاری از علوم و دانش های حتی نوری هم در مواقعی، حجاب اکبر است.

راهکار خوش فرجامی و عاقبت بخیری

از نظر قرآن، دنیا با همه ناپایداری ها و بی ارزش بودن آن نسبت به آخرت و لهو و لعب بودن زندگی در دنیا، نمی توان از مزرعه ای برای آخرت بودن آن چشم پوشی کرد. از این رو گفته اند دنیا مقام تکلیف و عمل، و آخرت مقام پاداش است.

دنیا چون فصل کشت و کشتزاری است که می بایست در این مدت محدود زمانی و مکانی، هر کسی بذر خویش را بکارد، محافظت و نگه داری کند تا در آخرت نتایج آن را برداشت کند، چرا که در آخرت دیگر فرصت کشت به کسی داده نمی شود. از این رو، هر کسی گام به سرای آخرت بلکه حتی گام در بخش مقدماتی آن یعنی برزخ بگذارد به او فرصت بازگشت داده نمی شود و در آخرت نیز که ریشه و پنبه دنیا زده می شود و چیزی از دنیا باقی و برقرار نمی ماند و به حکم «یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ وَ السَّماواتُ؛ زمانی که زمین و آسمان تبدل می یابد»، در آن زمان اگر کسی بخواهد بازگردد تا کشتی دیگر بکارد، ندای کلا (هرگز) می شنود و در پاسخ «لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً» نفی ابدی به او داده می شود؛ زیرا پرونده دنیا در آخرت به کلی بسته می شود و چیزی به عنوان دنیا جز سابقه ای از وجود آخرتی آن باقی و برقرار نمی ماند.

بر این اساس هر کسی اگر می خواهد به فرجام خوشی برسد و پرونده اعمال وی را در دست راست بگذارند و یا بی حساب و کتاب چون سابقون وارد بهشت شود می بایست دنیای خویش را آباد کند. از این رو گفته اند آبادی حقیقی دنیا چیزی جز آبادانی واقعی و حقیقی آخرت نیست. انسان برای این که عاقبت به خیر شود باید شاکله وجودی خویش را از همان آغاز به درستی بسازد.

کسی که به همه احکام و آموزه های اسلامی به شکل کامل و مطلق عمل کند و به قول آیت الله بهجت به تمامی توضیح المسائل پای بند باشد، امید آن می رود که انسان کاملی شود که در مقام قرب الفرایض نشسته و به همه هستی ربوبیت می کند.

چنین شخصی چون به حکم «موتوا قبل ان تموتوا» و «زنوا قبل ان توزنوا» و «حاسبوا قبل ان تحاسبوا» عمل کرده، در همین دنیا اهل بصیرت و مکاشفه وجود و معرفتی نسبت به آخرت است به این معنا که هم آخرت و همه هستی را به احاطه عملی می داند و چیزی به عنوان علم غیب و یا عالم غیب برای او معنا و مفهومی ندارد و هم خود در همه حضرات و عوالم هستی سیر می کند و در همه آن عوالم و نشآت حضور وجودی دارد و هیچ عالمی نسبت به او در بسته نیست. او کسی است که در طول عمر خویش هر روز در شامگاه بر محاسبه نفس می نشست و یکایک اعضا و جوارح خویش را بازخواست می کرد و پیش از آن که روز قیامتی برسد تا دهان ها مهر شود و اعضای بدن او بازخواست شوند، خود به بازخواست تک تک اعضا می پردازد. آن گاه بر ترازوی عمل می رود و وزن کشی می کند تا ببیند که در این یک روز، سبک شده و خَفَّتْ مَوازِینُهُ رخ داده و یا این که سنگین شده و ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ تحقق یافته است و از نظر وجودی سنگین تر و پربارتر شده است. این که شبانه روز به محاسبه نفس مشغول و به وزن کشی می پردازد تا اشکالات خویش را برطرف کند و براساس موازین الهی و معیارهای خداوندی وزن کشی می کند، به مقامی می رسد که پیش از مرگ ناخواسته و طبیعی، خود را به مرگ اختیاری می میراند. در این مرگ اختیاری است که کشف و شهود معرفتی برای او رخ می نماید و روز به روز که وزن و اعتبارش افزوده می شود کشف و شهود وجودی رخ می دهد و سیر عوالم و حضرات می کند.

این گونه است که پیش از مرگ، از آخرت و آخرتیان خبر می یابد و خود جزئی از اهل آخرت می شود. نفیر و شیون دوزخیان را می شنود و با اهل بهشت و بهشتیان از حور و جن و غلمان محشور می باشد و از میوه های بهشتی بهره مند می شود.

این همه زمانی رخ می دهد که انسان به معنای واقعی کلمه اهل تقوا و مغفرت باشد؛ یعنی راهی را برود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان معصوم (علیهم السلام) رفته اند که راه کمالی و به تعبیر قرآن، اسوه کامله است. از این راه انسانهای بسیاری رفته اند که از جمله آنها یکی را در این جا از اصول کافی بیان می کنیم.

مرحوم کلینی در اصول کافی، داستان زیدبن حارثه را چنین نقل نموده- گرچه اسم زید را بیان نکرده- رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد ازنماز صبح جوانی را که در حال چرت زدن، با رنگ زرد، چشم های گود رفته و بدن لاغر و نحیف بود مشاهده کرد و فرمود: چگونه صبح کردی؟

عرض کرد: صبح کردم در حالی که به یقین رسیده ام.

حضرت خوشش آمد. فرمود: هر چیزی حقیقتی دارد، حقیقت یقین تو چیست؟

عرض کرد: یقینم موجب نگرانی و ترسم و سبب شب زنده داری و تشنگی روزم شده است. (یعنی روزها روزه ام) به این سبب دل از دنیا و هرچه در آن است بریده ام؛ گویا عرش الهی را می بینم که برای حساب آماده شده است و مردم همه برای آن محشور شده اند و من هم یکی از آنان هستم؛ گویا نگاه به اهل بهشت می کنم که در ناز و نعمت اند و با صمیمت تکیه بر تخت های بهشتی زده اند و اهل آتش را می بینم که در عذاب گرفتارند و گویا الان صدای غرش آتش در گوشم صدا می کند.

حضرت فرمود: هذا عبد نوّر الله قلبه بالایمان؛ این بنده ای است که خدا دلش را به نور ایمان منور کرده است. به او فرمود: آفرین، بر همین حال باش.

عرض کرد: یا رسول الله دعا کنید شهادت روزی ام شود. و حضرت دعا فرمود.

طولی نکشید که در یکی از غزوات دهمین نفر بود که شهید شد.

کوتاه سخن آنکه کسی که آرزوی عاقبت بخیری و با فرجام خوش رفتن از این دنیا را دارد بایستی تقوا را در همه ابعاد و شرایط آن در زندگی عملی خود پیاده کند و تقوا چیزی نیست جز عمل به آموزه های دینی و قرآنی و در یک کلام عمل به

واجبات و پرهیز از محرمات و البته تقوای الهی به توکل و تسلیم و تفویض امر الی الله کامل می شود و قرآن همه چیز را در گرو ایمان درست و عمل صالح می داند که تقوای الهی بخشی از این مجموعه کلان است.

با همه این اوصاف شخص باید همواره به درگاه خداوند دعا و زاری کند که او را از غرور و امتحان و بلاهای مختلف نجات داده و عاقبت او را ختم بخیر کند. به عبارت دیگر هر چند ما موظفیم تقوا را در همه مراحل و ابعاد زندگی مراعات کنیم و خود را پاك و مبرا از دلبستگی های دنیوی، آماده رفتن به جهان آخرت کنیم اما با این همه نباید خویشتن را بی نیاز از التماس و درخواست به درگاه خداوندی برای عاقبت بخیری بدانیم و باید همواره ختم بخیری را از آن یگانه هستی مسألت کنیم.

خوش فرجامی، دغدغه بشری

یکی از دغدغه های هر کسی در هر کاری دست یابی به فرجام خیر و نیك است.

هر بازرگانی بلکه هر شخصی که به سوی مقصود و مقصدی از مادیات و یا معنویات حرکت کند می کوشد آن را به تمام و کمال به دست آورد. از این رو می توان گفت که فرجام خوش کارها و امور تنها اختصاص به مومنان ندارد، بلکه هر شخصی می کوشد تا در هدف خویش به کمال و فرجام خوشی دست یابد.

البته دغدغه مومنان، از همگان بیش تر و تاکید آنان بر دست یابی به فرجام خوش و سرانجامی نیك، فزون تر از دیگران است.

شاید بارها از خود و یا از دیگران شنیده اید که در هنگام دعا این عبارت را زمزمه می کنند: اللهم و فقنا لما تحب و ترضی و اجعل عواقب امورنا خیرا؛ خداوندا! ما را به آنچه که خشنودی و دوستی تو در آن است موفق کن و سرانجام کارهای ما را خیرگردان.

حجت الاسلام قرائتی در یکی از برنامه های تلویزیونی خود نقل می کرد که در سالهای گذشته در صحن امام رضا (علیه السلام) در سه زمان متفاوت سه تن از علما و

مراجع بزرگ را ملاقات کردم و جداگانه از آنان یک سوال پرسیدم و آن اینکه اگر خداوند حق یک دعای مستجاب به شما بدهد آن دعا چه خواهد بود؟ و آن سه بزرگوار تاکید کردند که از خداوند عاقبت بخیری خواهیم خواست.

پرسش این گفتار این است که چرا عاقبت به خیری این اندازه مهم و اساسی است که تکیه گاه دعا و نیایش بزرگان و همگان است و اگر شخص تنها حق داشته باشد یک خواسته از خدای خویش داشته باشد عاقبت به خیری را به عنوان تنها خواسته خویش بر می شمارد. شگفت این که بسیاری از کسانی که اهل مقامات و کرامات هستند و درعاقبت به خیری ایشان از منظر دیگران شک و تردیدی نیست، این دعا را همواره بر زبان دارند و آن را از خدا طلب می کنند

بزرگان در خطر عظیم

در روایت درباره این خطر آمده است: الناس کلهم هالکون الا العالمون و العالمون کلهم هالکون الا العاملون و العاملون کلهم هالکون الا المخلصون و المخلصون علی خطر عظیم.

این حدیث مراتب رشد انسان را در عبودیت نشان می دهد و انتظاراتی را که از فرد متناسب با مرحله عبودیت او وجود دارد، بیان می دارد.

در این روایت مخلصان در عالی ترین مراتب معنوی و مقامات کمالی انسانی نشسته اند ولی ترس از این که عاقبت به خیر نشوند در ایشان قوی است. از این رو از عنوان خطر عظیم سخن به میان می آید؛ زیرا در گزارش های قرآنی بسیاری آمده است که کسانی در عالی ترین مقامات سقوط و هبوط کرده اند. از جمله این افراد می توان به سه نفر به شکل خاص اشاره کرد. قرآن در داستان ابلیس و سامری و بلعم باعورا به این خطر عظیم اشاره می کند.

یکی از داستان های معروف در مسئله عاقبت به خیری سرگذشت شیخ صنعان است. سرگذشت شیخ صنعان برای اولین بار در ادبیات ایران در منطق الطیر شیخ فریدالدین عطار نیشابوری آمده که طویل ترین و دل آویزترین داستانی است که در

آن کتاب سروده شده است. قهرمان آن داستان، پیری است فرتوت به نام شیخ صنعان که پس از سال ها عبادت و تقوی و پنجاه سال اعتکاف در کعبه و رسیدن به مقام کشف و شهود و داشتن چهارصد مرید سالک، شبی در خواب می بیند بتی را در دیار روم سجده می کند:

شیخ صنعان برای درک تعبیر آن با مریدان به سوی روم رفت و اتفاقا به دختری مسیحی دل بست و از شریعت و طریقت گسست و به جای خانه کعبه، این بار معتکف کوی یار شد.

پند مریدان سودی نبخشید و شیخ را به حال خود رها ساختند. دختر از حال شیخ آگاه شد و چون ناله ها و زاری های او بشنید به او گفت که اگر در عشق استواری، باید چهار کار اختیار کنی:

- سجده بر بت آری- قرآن بسوزی- خمر بنوشی- دیده از ایمان بدوزی.

شیخ، خمر بنوشید و از سرمستی آن، سه کار دیگر نیز بکرد و زنار بست و به دیر نشست. جمله یاران از وی روی گردان شده و بازگشتند و شیخ چون چیزی نداشت ناچار شد برای کابین دختر مدت یک سال خوک بانی کند.

شیخ در عشق دختر، رسوای عالم شد، یکی از مریدان وی در هنگام رفتن او به دیار روم غایب بود، چون بازآمد و از ماجرای او آگاه شد دیگر مریدان را ملامت کرد که چرا شیخ خود را در روم تنها گذاشتید، این رسم حق شناسی و وفاداری نیست و به اصرار او مریدان بسوی روم آمدند و همه، چهل شبانه روز معتکف بنشستند و بناله و زاری پرداختند تا خداوند دری از رحمت بگشاید و بر حال شیخ ببخشاید و او را از این گمراهی برهاند.

پس از چهل شب آن مرید پاکباز، محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) را بخواب دید که فرمود: از دیرگاه غباری بس سیاه در میان شیخ و حق بود و من آن غبار ظلمت را به شبنم شفاعت فرونشاندم، مرید نیک نفس پس از بیداری نزد شیخ رفت تا خواب و تعبیر آن را به شیخ بازگو کند ولی در این وقت بود که حجاب ضلالت از برابر شیخ به

یک سو رفت و دگر باره نور معرفت جایگزین آن شد.

در این داستان دختر مسیحی بعد از آن، در اثر خوابی که دید مسلمان شد و شیخ، اسلام را بر وی عرضه نمود، پس از مسلمان شدن، دختر از گناه پاک شده بلافاصله جان به جان آفرین تسلیم کرد.

اینکه شیخ صنعان کهِ بود و آثار وجودی آن افسانه ای یا حقیقی است، موضوعی است که درباره آن سخن ها گفته اند و حتی اشاره به آنها هم از حوصله این مجلس خارج است.

هدف شیخ عطار از داستان شیخ صنعان، بیان مقاصد اخلاقی و عرفانی است.

در طول تاریخ داستان های زیادهست که عده ای خوش عمل و خوش ظاهر حتی اسم اعظم دان بودند و بدعاقبت دنیا را ترک کردند.

سامری گمراه گر

از انسان ها نیز دو نفر به عنوان کسانی که با سیر و سلوک معنوی به مقامات عالی رسیده اند در قرآن سخن به میان آمده است. یکی از آن دو سامری است. قرآن بیان می کند که حضرت موسی (علیه السلام) برای دریافت کتاب و شریعت به مدت ۳۰ روز به سوی کوه طور می رود. موسی (علیه السلام)، هارون (علیه السلام) برادرش را در میان قوم به جانشینی گذاشت تا به فرمان او زندگی کنند. به فرمان خدا وعده ۳۰ روزه او به مدت ۴۰ روز طول کشید که در آیات قرآنی به عنوان «أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ» از آن سخن گفته شده. در این هنگام سامری، بنی اسرائیل را گرد خود آورد و گفت موسی با هفتاد تن از میان شما بیرون رفته است و همه هلاک شدند. اکنون می خواهم خدای موسی را به شما بنمایانم. وی که در مراتب سیر و سلوک به مقامی دست یافته بود که می توانست جبرئیل را یا آثار او را ببیند با بهره گیری از علم بصیرت خویش خاکی را از اثر رسول (جبرئیل) برمی گیرد و با طلاجات و زیور قوم، گوساله ای زرین می سازد و از آن با خاک، بانگی برمی آورد و می گوید که این خدای مجسم موسی (علیه السلام) است.

بدین ترتیب براثر علم و دانش خویش مردم به گمراهی می افتند و به سبب تأخیر حضرت موسی (علیه السلام) که برای امتحان و آزمون قوم بوده است آنان این گونه به گمراهی دچار می شوند.

سامری درباره توانمندی و اهل بصیرت بودن خویش می گوید: «به چیزی که [دیگران] به آن پی نبردند، پی بردم و به قدر مشتی از رد پای فرستاده [خدا، یعنی جبرئیل] برداشتم و آن را در پیکر [گوساله] انداختم، و نفس من برایم چنین فریبکاری کرد.» (طه آیه ۹۶)

سامری پس از آن که مورد سرزنش حضرت (علیه السلام) قرار می گیرد و گوساله وی سوخته و به باد داده می شود به نفرین موسوی گرفتار شده و از مردم می گریزد و به بیابان می رود و همواره می گفت از من دور شوید. (طه آیه ۹۷)

بلعم باعورا، عبرت آیندگان

داستان دیگری که بیانگر در خطر بودن صاحب مقامات معنوی و اهل بصیرت می باشد داستان بلعم باعورا است که در آیه ۱۷۶ سوره اعراف به آن اشاره شده است. خداوند درباره بلعم باعورا از اهل بصیرت عصر حضرت موسی (علیه السلام) و جریانش مشهور است که به جنگ موسی (علیه السلام) به همراه فرعون رفت می فرماید: و اگر می خواستیم، قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می بردیم، اما او به زمین [دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد. از این رو داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله ور شوی زبان از کام برآورد و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآورد. این، مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند. پس این داستان را [برای آنان] حکایت کن، شاید که آنان بیندیشند.

درباره بلعم باعورا گفته اند: وی معاصر حضرت موسی (علیه السلام) بود و با تلاش بسیار به مقامی والا ازنظر معنوی دست یافت چنان که امام رضا (علیه السلام) می فرماید:

بلعم باعورا اسم اعظم الهی را می دانست و دعایش مستجاب بود؛ ولی روی به دستگاه فرعون نهاد و عالم دربار شد. چون فرعون- موسی و مؤمنان را تعقیب کردو

آنان گریختند، فرعون از بلعم خواست که دعا کند موسی و یارانش به چنگ او افتند.

بلعم به خواسته فرعون تن داد و بر الاغ خویش نشست تا برود و موسی را نفرین کند. الاغ از حرکت سرباز زد و به زبان درآمد و گفت: تو توقع داری که من تو را ببرم تا بر پیامبر خدا نفرین کنی؟!

بلعم الاغ را آنقدر زد تا جان سپرد. در این هنگام اسم اعظم نیز از خاطرش رفت.

بنابراین اگر می شنویم که «بلعم» دارای این اسم اعظم بود و آن را از دست داد، مفهومش این است که براثر خودسازی، ایمان، آگاهی و پرهیزگاری به چنان مرحله ای از تکامل معنوی رسیده بود که دعایش نزد خدا رد نمی شد، ولی براثر لغزش ها- که آدمی از آن ها مصون نیست- هواپرستی و قرار گرفتن در خدمت فراعنه و طاغوت های زمان، آن روحیه را از دست داد و از آن مرحله سقوط کرد.

این ها نمونه های تاریخی از کسانی است که به مقامات عالی معنوی رسیده بودند ولی به سبب غرور و تکبر و پیروی از هوا و هوس های نفسانی و یا دست یابی به مقام رهبری مردم و ملت (سامری) خود را به هلاکت افکندند.

در بعض روایت او بعد از وفات حضرت موسی علیه السلام به خاطر زنی که از لشکریان دشمن هارون برادر آن حضرت بود درمیان دو لشکر بالای تلی رفت و برای نفرین دهن باز کرد ولی خداوند اسم اعظم را ازیاد او برد وزن هم قسمتش نشد و خسر الدنیاو الاخره شد در سوره اعراف دربیان جریان او می فرماید: فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ اعراف ۱۷۶ مثل او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز، و زبانش را برون می آورد، و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می کند؛ (گویی چنان تشنه دنیاپرستی است که هرگز سیراب نمی شود! (این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛ این داستانها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند)!

فرآن کریم این بدعاقبت را به سگ تشبیه میکند، با اینکه در خود قرآن فرموده

است وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ به همدیگر لقب زشت پرتاب نکنید اما در مورد این بد عاقبت در پستی به جائی تنزل یافت که به سگ نجس العین تشبیه می کند.

یاکسانی که با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرمؤمنان علیه السلام زانو به زانو نشسته بودند و مدتها در خدمتشان بودند و در نهایت، ملعون از دنیا رفتند مانند شمر که در جنگ صفین از لشکریان امیرمؤمنان علیه السلام بود و امثال شیوخ نهروان و جنگ جمل و صفین برپا کنندگان که ذکر آنها به طول می انجامد.

یا اساسا خود شیطان مگر شخصیت و مقام عرفانی کمی داشت که در نهایت کارش به کجا انجامید.

سقوط ابلیس

ابلیس جنی از جنیان بوده است که به سبب عبادت هزاران ساله خویش به مقامات عالی می رسد. وی که همانند انسان از اهل اختیار بوده و می توانست هر یکی از راه رشد و گمراهی را برگزینند. وی سال های طولانی با انتخاب عبادت و قرار گرفتن در سیر و سلوک معنوی به جایی می رسد که از همه مقامات برتر می رود تا جایی که در مقام فرشتگان درمی آید و با ایشان به عبادت خداوند می پردازد. هر چند که قرآن مراتب کمالی وی را درحد فرشتگان می شمارد ولی به خوبی معلوم می شود که وی در مقام فرشتگان عالین چون جبرئیل و اسرافیل و مکائیل و عزرائیل وارد نمی شود و از مقام روح عظیم بسیار دور است ولی در مقام فرشتگان غیرعالین قرار می گیرد.

اما این بنده خداوندی به سبب گرفتاری به غرور و تکبر، از همه مقامات معنوی سقوط می کند و در آزمونی که عبارت از سجده به آدم بود، از آن سر باز می زند و کفر خویش را آشکار می کند.

در داستان ابلیس که در سوره های مختلف به تفصیل گزارش شده این نکته مورد توجه و تأکید است که رسیدن به مقام، وی را به گونه ای فریفت که می فرماید: أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ؛ من بهتر از آدم هستم.

این تفکر و غرور و خودبزرگ بینی در سایه عبادت و دست یابی به مقامات معنوی بوده است که موجب تباهی و نابودی وی می شود.

و گروه دیگر نیز برعکس اینها بدکاره و بد عمل بودند ولی درنهایت، عاقبت بخیر از دنیا رفتند، چنین انسان هائی همواره دغدغه کمال جویی دارند و دمی از رسیدن به آن آرام نمی نشینند. این همان چیزی است که خداوند به شکل حرکت و تلاش بی پایان بشر برای ملاقات به خداوند از آن یاد می کند. به این معنا که می فرماید: يا أَيُّهَا الْإِنْسانُ إِنَّکَ کادِحٌ إِلى رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلاقِيهِ؛ ای انسان تو در تلاش و کوشش سخت و بی پایانی هستی تا به ملاقات پروردگار خویش برسی. (انشقاق/ ۶)

همه در معرض خطرند

در روایت است که هر چه انسان از نظر مقامات معنوی بالاتر می رود خطر و ابتلا و امتحان، بیش تر و سخت تر است. به این معنا که شخص با گفتن شهادتین در جاده امتحان و آزمون قرار می گیرد تا دانسته شود که چه کسی أَحْسَنُ عَمَلًا و نیکوکارتر و صادق تر در ایمان است.

بزرگان در کتب عرفانی اسلامی، حجاب علم را سخت تر دانسته اند زیرا دانش که نور است می تواند خود حجاب نوری شود که شخص را از خدا در پرده نگه دارد.

انسان تا در جهان است همواره در خطر است و کسی نمی تواند خود را از خطر گمراهی درونی و بیرونی و وسوسه های شیطانی و هواهای نفسانی در امان داند؛ زیرا برای هر کسی دامی مناسب گسترده است. شاید داستان شیخ اعظم انصاری صاحب کتاب مکاسب را شنیده اید: یکی از شاگردان مرحوم شیخ انصاری می گوید: زمانی که در نجف در محضر شیخ به تحصیل علوم اسلامی اشتغال داشتم یک شب شیطان را در خواب دیدم که بندها و طنابهای متعددی در دست داشت.

از شیطان پرسیدم: این بندها برای چیست؟ پاسخ داد: اینها را به گردن مردم می

افکنم و آنها را به سوی خویش می کشانم و به دام می اندازم. روز گذشته یکی از این طنابهای محکم را به گردن شیخ مرتضی انصاری انداختم و او را از اتاقش تا اواسط کوچه ای که منزل شیخ در آنجا قرار دارد کشیدم ولی افسوس که علیرغم تلاشهای زیادم شیخ از قید رها شد و رفت.

وقتی از خواب بیدار شدم در تعبیر آن به فکر فرو رفتم. پیش خود گفتم: خوب است تعبیر این رؤیا را از خود شیخ بپرسم. از این رو به محضر معظم له مشرف شده و ماجرای خواب خود را تعریف کردم.

شیخ فرمود: آن ملعون (شیطان) دیروز می خواست مرا فریب دهد ولی به لطف پروردگار از دامش گریختم.

جریان از این قرار بود که دیروز من پولی نداشتم و اتفاقاً چیزی در منزل لازم شد که باید آنرا تهیه می کردم. با خود گفتم: یک ریال از مال امام زمان (عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف.) در نزدم موجود است و هنوز وقت مصرفش فرا نرسیده است. آنرا به عنوان قرض برمی دارم و انشاء الله بعداً ادا می کنم. یک ریال را برداشتم و از منزل خارج شدم. همین که خواستم جنس مورد احتیاج را خریداری کنم با خود گفتم: از کجا معلوم که من بتوانم این قرض را بعداً ادا کنم؟

در همین اندیشه و تردید بودم که ناگهان تصمیم قطعی گرفته و از خرید آن جنس صرف نظر نمودم و به منزل بازگشتم و آن یک ریال را سرجای خود گذاشتم.

یا مانند آن معمر ششصد ساله زمان حضرت موسی علیه السلام که با شرک زندگی کرد و در گوشه افتاده بود، روزی حضرت موسی از کنارش می گذشت گفت: ای موسی می گویند خدائی هست و تو با او صحبت می کنی؟!، فرمود: بلی، گفت: به آن خدایت بگو من عارم می آید تو خدای من شوی و به من هم روزی نده رزق تورا نمی خواهم.

حضرت پس از مناجات خجالت کشید سفارش او را برساند، خطاب آمد ای موسی سفارش امانت است چرا سفارش بنده مرا به من نمی رسانی!.

سفارش را به عرض رسانید فرمود: به او بگو اگر برای تو ننگ است من خدای تو شوم من عارم نیست تو بنده من شوی و اگر رزق مرا نمی خواهی من روزیت را تادم مرگ خواهم داد!.

حضرت برگشت و آن پیر پرسید ای موسی سفارش مرا رساندی؟ فرمود: بلی، خدایت چه گفت، فرمود جواب خدای من این بود.

پیرمرد به فکر فرورفت و گفت: ای موسی خدای تو مهربان است من به رسالت تو و خدائی او شهادت می دهم، شهادتین گفت، و همان جا هم جان داد و ازدنیا رفت، نه نمازی خواند و نه روزه ای گرفت و. و. ولی عاقبت بخیر از دنیا رفت،

ابوسعید ابوالخیر روزی به مسجدی وارد شد که برای مردم سخنرانی کند در این هنگام شخصی برای این که، امکان نشستن همه مردم در مسجد فراهم شود از مردم خواست بلند شوند و یک قدم به جلوتر بروند که در این هنگام، ابو سعید از منبر پایین آمد و گفت، حرف حق را همین مرد زد و دیگر نیازی به موعظه نیست، چون باید بلند شد و یک قدم به جلو حرکت کرد تا روز به روز به خدا نزدیک تر شویم.

جهانگیرخان قشقایی و تحول درونی او

آیت الله جهانگیرخان قشقایی، استاد بسیاری از مراجع تقلید از جمله آیت الله بروجردی (ره)، آیت الله سیدجمال گلپایگانی (ره)، آیت الله نجفی قوچانی (ره)، آیت الله غلامرضا یزدی (ره) و آیت الله میرزا رحیم ارباب بودند که تا حدود چهل سالگی تار میزد، روزی برای تعمیر تار به اصفهان آمد و از پیرمردی آدرس تعمیر گر تار را پرسید آن پیرمرد نیز آدرس را داد و در آخر گفت: گاهی انسان نیز به تعمیر نیاز دارد که این جمله تحول شگرفی در وجود ایشان ایجاد کرد و در همان موقع به مدرسه علمیه ملا عبدالله یزدی رفت و از عرفا و فلاسفه با عظمت شد.

داستان امام موسی کاظم (علیه السلام) و بشر حافی، معروف است، گاهی اوقات یک نصیحت و حرف معنی دار می تواند مسیر زندگی افراد را عوض کند و ما نیز باید

عادت کنیم، هر هفته یک نصیحت و موعظه گوش کنیم.

یا جوان نصرانی که در کربلا برای بریدن سر امام حسین علیه السلام وارد گودی قتگاه شد و بادیدن امام علیه السلام نور سعادت بردلش تابید و شهادتین گفت و برگشت و باکوفیان جنگید و شهید شد و جزء شهدای کربلا قرار گرفت.

یا آن زن بدکاره که همسایه حسینیه خانم عزادار حضرت سیدالشّهداء علیه السلام بود روزی می بیند آن خانم را خواب برده و هنوز هیزم چائی عزاداران را روشن نکرده و می آید هیزم ها را روشن می کند و فوت می کند که زود آتش بگیرد، در اثر دود هیزم، اشک از چشمش جاری می شود و چائی را دم می کند و برمیگردد و می خوابد در خواب می بیند قیامت برپا شده و همه درپای حسابند و این خانم بدکاره هم محکوم به جهنم می شود، یک وقت می بیند آقائی سر رسید و فرمود: اورا برگردانید به سوی بهشت!!. مأمورین عرض کردند آقا این زن بدکاره است، فرمود: می دانم ولی او موقع آماده کردن چائی عزاداران من، اشک از چشمش جاری شده و من از خدا خواستم که اورا ببخشد، ناگاه آن زن از خواب بیدار شده خود را به عزاخانه می رساند و گریه کنان خوابش را نقل می کند و از کارهای زشتش توبه کرده و عاقبت بخیر می شود.

یا آن کدخداکریم نیاری

هم محل و هم روستائی مقدس اردبیلی قدس سرّه در روزهائی که مرحوم مقدس اردبیلی در زادگاهش بوده کدخدا کریم ازدنیا می رود از بس که بد عمل بوده کسی به نماز میت او حاضر نمی شود و از مقدس دعوت می کنند که نماز میت او را بخواند، او هم نمی پذیرد و می گوید: آخر من در نماز او چگونه شهادت دهم که خدایا ما جزخیر و خوبی از او سراغ نداریم، درحالی که او برعکس این کارهاست.

شب می خوابد و در خواب به او دستور می دهند فردا برو به کدخدا کریم نماز میت بخوان، مقدس اردبیلی از خواب بیدار می شود و با تعجب به خانه او می آید و از زن کدخدا می پرسد این مرد درخفا و پنهانی چه عمل خوبی داشت؟!.

جواب داد من که زنشم او در پنهان و آشکار عمل نیکی نداشت، فرمود: باز فکر کن گفت: به خدا هیچ عمل خوبی از او سراغ ندارم و هنگام جان دادن او،

از خویش و اقوام و بیگانه هم کسی بالای سرش حاضر نشد حتی من که زن اوبودم دم درِ خانه نشستم و از او رو برگرداندم او که این رفتار من و اقوامش را دید، لحاف از سرش کنار زد و رو به آسمان نمود و این جمله را گفت: یاکریم بخشیدن مانند مقدس اردبیلی برایت افتخار ندارد آنها در سایه عمل خود بخشیده می شوند ولی برایت این افتخار دارد کدخدا کریم را ببخشی، این را گفت، و جان داد!. مقدس فرمود: با یک کلمه هدف را زده (و خودش را نجات داده است) من مأمورم برای او نماز میت بخوانم، مردم روستای نیار را فرا خواند و باهم به قبر کدخدا کریم نماز خواندند.

حضرت ابراهیم علیه السلام بدون مهمان، غذا نمی خورد، روزی برایش مهمان نیامد گرسنه ماند و خود بلند شد و پی مهمان گشت و پیر مردی را دید و او را دعوت نمود با او غذا بخورد، در طول راه از صحبت های او فهمید که مشرک است و با او نمی تواند هم سفره شود و عذرش را خواست، پیر مرد که از او جدا شد از طرف خدای مهربان، خطاب رسید ای ابراهیم چرا آن بنده مرا دل شکسته برگرداندی؟! عرض کرد خدایا مشرک بود، فرمود: او بنده من است یاتو، خدایا بنده تواست. آیا به من شرک قرار می دهد یا به تو؟! خدایا به تو. آیا روزی اورا من می دهم یاتو؟! خدایا تو. فرمود: بنده من و به من نافرمانی کرده و هفتادسال رزق او را می دهم، حتی یک وعده غذای اورا نبریده ام ولی یک وعده غذایش را به تو حواله دادیم و اورا رنجانیدی!!!.

حضرت ابراهیم پشت سر او دوید و دعوت کرد باهم غذا بخورند، پیر گفت ای ابراهیم خودت مرا دعوت کردی و برگرداندی، دوباره برای چه آمده ای؟! فرمود:

خداوند به خاطر تو مرا توبیخ نمود، ماجرا را شرح داد، پیر گفت: ای ابراهیم خدای تو چقدر مهربان است من به او ایمان آوردم اما غذای بامنت تورا نمی خورم،

غذای کسی را می خورم که هیچ منتی به سر نمی گذارد.

در زمان حضرت موسی علیه السلام عابدی با فریب شیطان به درِ زن زناکاری آمد و درخواست نمود که با او همبستر شود!. زن بادیدن قیافه عابد، فهمید اهل آن کار نیست و اورا از زنا نهی کرد و برگرداند و زن همانشب وفات نمود به حضرت موسی علیه السلام خطاب رسید برود نماز میت اورا بخواند، عرض کرد خدایا آن زن در زنا مشهور است؟! فرمود: چون او یکی از بندگان مرا از زنا باز داشت، من هم اورا بخشیدم.

حرّ بن یزید ریاحی اولش چه و که بود و آخرش بکجا رسید یا وهب بن عبدالله کلبی که جزء شهدای کربلا قرار گرفتند، و. و.

وهب بن عبداللّه کلبی

یکی از مسیحیان بود با مادر وزنش به کربلا آمده و بادست مبارک امام حسین علیه السلام مسلمان شد در روز عاشورا مادر اورا صدا زد و گفت: پسرم من ازتو راضی نمی شوم تا مانند شهداء که شهید شدند، بخون خودت آغشته شوی! او به میدان رفت و جنگید و بیست نفر از لشکریات ابن سعد را به هلاکت رسانید و آغشته به خون خود شد.

به خیمه ها آمد دید مادر در بالای تل مراقب اوست، گفت: أرضیتِ عنّی یا أمّاه مادر ازمن راضی شدی؟! گفت: نه پسرم مگر این که مانند شهداء شهید شوی، گفت: پس به من اجازه بده بروم با زنم خدا حافظی کنم، گفت برو اما به گریه وزاری او اعتنا نکن که ترا از سعادت دنیا و آخرت محروم نماید، پسرم امروز فرصتی است که به دستت آمده، فرصت را از دست نده و غفلت نکن، به خیمه خانمش آمد که چند روز بیشتر نبود عروسی کرده بودند، مادر آمد درِ چادر ایستاد که اگر دیر کرد صدایش کند و بیرون آورد.

وهب با خانمش بیرون آمدند و گفت: مادر این خانم می گوید من در محضر امام حسین علیه السلام با تو حرفها دارم، آمدند محضر امام عرض کرد آقا این صاحب من است و چند روز بیشتر نیست به خانه او آمده ام و آرزوها داشتم ولی حال که او به میدان

می رود تمام آمال و آرزوهایم نابود می گردد با او شرطی دارم تا از او دست بردارم و آن این که او شهید می شود و خداوند حوریان بهشتی را به او خواهد داد آنها را که دید مرا در قیامت فراموش نکند!.

وهب گفت: قبول کردم، خانمش گفت: آقا باتو هم سخنی دارم آقا می دانید که من و مادر شوهرم، سرپرستی غیر از این جوان نداریم شما هم شهید می شوید پس ما می مانیم بی سرپر ست و سرگردان، آقا از شماهم خواهشی دارم، به خانم زینب سفارش مارا بکنید که بعد از شما، مارا از خودشان دور نکنند هر جا رفتند و یا هر مصیبتی دیدند ماهم با آنها باشیم و شریک شویم، اشک امام جاری شد و قول داد، خانم وهب گفت: حالا آزادی برو و جانت را فدای امام بکن.

وهب رهسپار میدان گشت و مشغول کارزار شد و زنش به میدان آمد چون هردو دست وهب از تن جداشده بود، با دندانش پیرهن خانمش را می کشید که به خیمه برگرداند ولی موفق نشد و رو به سوی امام گرفت و گفت: اقا شما دستور دهید به خیمه بر گردد و او بادستور حضرت به خیمه برگشت وهب نیز پس از جنگ و کشتن عده ای، به شهادت رسید.

مادر ستون خیمه را کشید و به میدان رفت، دونفر را کشته بود که امام دستور داد برگردد در اسلام جنگ برای خانمها جایز نیست.

اوبرگشت وخانم وهب رفت و خود را به جنازه وهب رسانید و سرش را به سینه او گذاشت و می گریست، شمر پرسید این زن با این جوان چه نسبتی دارد؟! گفتند عروسش است، به غلامش دستور داد برو او را هم بکش!!، غلام عمود را به سر او فرود آورد و سردر سینه وهب به شهادت رسید و خود نیز در دسته شهداء قرار گرفت از وهب قول فراموش نشدنش رامی گرفت اماخود نیز از شهدای کربلا گردید.

اینها نمونه هائی از بدعاقبتان و ختم به خیران بیشماری بود که به عرضتان رسید.

خدایا به احترام مقربین درگاهت عاقبت ما را ختم بخیر کن و ما را هم ببخش و

بیامرز و ازگناهان ما درگذر ای بخشنده امثال کدخدا کریم ها آمین یارب العالمین.

مجلس ۹۱ عجایب خلقت آدمیان

در دنیا، خـدای قادر مطلق همه جور قدرت نمائی کرده و عجایب بی شـمار از خود نشان داده است، به هرسوی پهنه گیتی نظر بینـدازیم؟، از عجـائب خلقت، مشـحون است و به هرکجای این مجموعه آفرینش دقت کنیم، پر از شـگفتی هاست، اگر تنها به این آدم نیم وجبی و زوایـای ساختمـان وجودی او ونظم و انسـجام او را، بر رسـی نمـاییم، از یک مشت پی به نام مغز گرفته تا موی رگ ریزی را، زیر نظر بگیریم، می بینیم عقل متحیر و خرد سرگردان است.

چرا؟ چون دیگر در زمان چنـد قرن پیش، زندگی نمی کنیم که یک شن کوچک یا ماسه ریز نه بلکه یک کاهی را، نمی شـد در هوا نگهـداشت قوه جـاذبه زمین، آنرا به سوی خود می کشـید و جـذب می کرد. الان می بینیم هزاران تن بار و انسان را در داخـل پرنـده آهنی که وزن خود نیز هزاران تن است، در پهنه آسـمان سـاعت هـا به پرواز در می آورنـد و قـدرت جاذبه نمی تواند کاری کند.

نه بلکه این موجود کوچـک به نـام انسان، راه به فضای لایتناهی، گشوده و به پرواز در می آیـد و اوج می گیرد تاکرات دیگر را تسخیر کرده و در آن فرمان روائی نماید.

در کراتی مانند ماه و مریخ در منظومه شمسـی پیاده شده و نمونه برداری می کند و در آینده نه چندان دور درکرات یا منظومه های دیگر، خواهـد نشـست، زیرا خـدای متعال می داند که چه اعجوبه ای آفریده و در میان این همه جهان آفرینش، فقط پس از خلقت انسـان بـا جمله «فَتَبـارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ» به خود می بالـد و عظمت وجودی او را، آشـکار می سازد و در سوره مبارکه (رحمان: ۳۳) دستور می دهد ای

گروه جنّ و انس! اگر می توانید از (از قطر و) مرزهای آسـمانها و زمین (نفوذ کنید و) بگذرید، پس بگذرید، ولی هرگز نمی توانید، مگر با نیرویی (فوق العاده و با تسلط کامل.)!(۱)

باید سفینه های فضائی اختراع کنید و با ترکیب میلیون ها قطعات ریز ودرشت، بهمدیگر و با تنظیم رشته های بی شمار لوازم الکترونیکی و. و. این فضا پیماها را ساخته و با موشک های پیچیـده و نیرومند، آنها را از قوه جاذبه زمین عبور داده و به فضای لایتناهی، رها سازید و با دستگاه قوی، از زمین و از داخل آن، آن را هدایت کنید، تا به مقصد برسد و. و.

یا همین انسان شگفتی ها آفرین از مسافت شش هزار کیلومتر آن طرف دنیا به وسایل مربوطه لیزری و غیره، در این طرف دنیا عمل جراحی انجام می دهد!!.

این عجایب از یک موجود کم توان که حتی با فرو رفتن یک سوزن در بـدن او، جیغش به آسـمان می رود و یا باوزیـدن یک باد گرم و یاسرد و. و. توانش را از دست داده، آخ واخش، همه جا را فرا می گیرد، سر می زند و به وجود می آید،

پس ببین آفریدگارش چکارها می کند و می تواند بکند.

حال چند نمونه از کارهای شگفت آور او را در آفرینش آدمیان، گوش دهید و به خاطر بسپارید.

۱- آدم علیه السلام را،

بی پدر و مادر می آفریند.

۱- رحمان: ۳۳ یامعشر الجن و الانس ان استطعتم أن تنفذوا من أقطار السموات والا رض فانفذوا لاتنفذون الا بسلطان.

وَ إِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَهِ إِنِّی خالِقٌ بَشَراً مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ ساجِدِینَ فَسَجَدَ الْمَلائِکَهُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِیسَ أَبی أَنْ یَکُونَ مَعَ السَّاجِدِینَ حجر: ۲۸ و (به خاطر بیاور) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گل خشکیده ای که از گل بدبویی گرفته شده، می آفرینم. ۲۹ هنگامی که کار آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید!» ۳۰ همه فرشتگان، بی استثنا، سجده کردند ... ۳۱ جز ابلیس، که ابا کرد از اینکه با سجده کنندگان باشد.

آدم علیه السلام را از گل بد بو، می آفریند و جفتش را نیز با شرایط خاصی از او، به وجود می آورد و کره به این مساحت را در مدت کمی، از نسل او، پر نموده، و استفاده از مزایای بی انتهای آن، در ختیارش قرار می دهد!!.

۲- عیسی علیه السلام را

بی پدربه وجود می آورد

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجاباً فَأَرْسَلْنا إِلَيْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِيًّا (مریم: ۱۷) قالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنْکَ إِنْ کُنْتَ تَقِيًّا (۱۸) قالَ إِنَّما أَنَا رَسُولُ رَبِّکِ لِأَهَبَ لَکِ غُلاماً زَکِيًّا (۱۹) قالَتْ أَنَّی یَکُونُ لِی غُلامٌ وَ لَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ وَ لَمْ أَکُ بَغِيًّا (۲۰) قالَ کَذلِکِ قالَ رَبُّکِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَ لِنَجْعَلَهُ آيَهً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَهً مِنَّا وَ کانَ أَمْراً مَقْضِيًّا سوره مریم: ۱۷ ببعد. و میان خود و آنان حجابی افکند (تا خلوتگاهش از هر نظر برای عبادت آماده باشد). در این هنگام، ما روح خود را بسوی او فرستادیم؛ و او در شکل انسانی بی عیب و نقص، بر مریم ظاهر شد! ۱۸ او (سخت ترسید و) گفت: «من از شرّ تو، به خدای رحمان پناه می برم اگر پرهیزگاری! ۱۹ گفت: «من فرستاده پروردگار توام؛ (آمده ام) تا پسر پاکیزه ای به تو ببخشم!» ۲۰ گفت: «چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد؟! در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته، و زن آلوده ای هم نبوده ام!» ۲۱ گفت:

«مطلب همین است! پروردگارت فرموده: این کار بر من آسان است! (ما او را می آفرینیم، تا قدرت خویش را آشکار سازیم؛) و او را برای مردم نشانه ای قرار دهیم؛ و رحمتی باشد از سوی ما! و این امری است پایان یافته (و جای گفتگو ندارد)!».

عیسی علیه السلام را از مادر جوانی، بدون جفت، به دنیا می آورد و در روز بلکه ساعت اول به سخن گفتن وا می دارد و خود مراقبت می کند و زیر نظر خود، پرورش می دهد و به جائی می رساند، مریض پیس و بیمار خوره ای و سرطانی را شفا می دهد و مرده زنده می کند و هرچه در خانه های مردم از اسرار زندگی هست، خبر می دهد و برای هدایت و به صراط مستقیم آمدن بندگانش راهنمائی، و در واقع قدرت نمائی و اظهار قدرت می کند.

۳- اسحاق علیه السلام را

از مادر عقیم و نازا

فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قالُوا لا تَخَفْ وَ بَشَّرُوهُ بِغُلامٍ عَلِيمٍ (۲۸) فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِی صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَها وَ قالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ (۲۹) قالُوا كَذلِكَ قالَ رَبُّكِ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ذاریات: ۲۸ و از آنها احساس وحشت کرد، گفتند: «نترس (ما ر سولان و فرشتگان پروردگار توایم)!» و او را بشارت به تولّد پسری دانا دادند. ۲۹ در این هنگام همسرش جلو آمد در حالی که (از خوشحالی و تعجّب) فریاد می کشید به صورت خود زد و گفت: («آیا پسری خواهم آورد در حالی که) پیرزنی نازا هستم؟!» ۳۰ گفتند:

«پروردگارت چنین گفته است، و او حکیم و داناست!»

وآیات دیگر در این زمینه.

این شخصیت بزرگوار را، پس از یأس و نومیدی پدر و مادر از بچه دار شدن و به سن نازائی رسیدن مادر، خبر او به وجود آمدن اورا می دهد و مادر از تعجب و

شگفتی به صورت می زنـد و سـر به دیوار می کوبـد!! و با جملات تعجب آور فریاد می کشـد، از من نازا و عقیم و از پـدر از کار افتاده و فرتوت!!!.

ولی پیام آور از طرف خداوند به او ابلاغ می کند، این کارها برای خدا آسان است و نگران نباش و آرامش خود را حفظ کن.

۴- یحیی علیه السلام

از پدر و مادر عقیم و نازا

بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

کهیعص ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیَّا إِذْ نادی رَبَّهُ نِداءً خَفِیًّا (۳) مریم: ۱۵- ۱

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

کهیعص مریم: ۱ (این) یادی است از رحمت پروردگار تو نسبت به بنـده اش زکریا ... ۲ در آن هنگـام که پروردگارش را در خلوتگاه (عبادت) پنهان خواند ... ۳

۴ گفت: «پروردگـارا! اسـتخوانم سـست شـده؛ و شـعله پیری تمام سـرم را فراگرفته؛ و من هرگز در دعای تو، از اجابت محروم نبوده ام! ۵ و من از بسـتگانم بعـد از خودم بیمناکم (که حق پاسـداری از آیین تو را نگاه ندارنـد)! و (از طرفی) همسـرم نازا و عقیم است؛ تو از نزد خود جانشینی به من ببخش ... ۶ که وارث من و دودمان یعقوب باشـد؛ و او را مورد رضایتت قرار ده!» ۷ ای زکریا! ما تو را به فرزندی بشارت می دهیم که نامش «یحیی» است؛ و پیش از این، همنامی برای او قرار نداده ایم!

۸ گفت: «پروردگـارا! چگونه برای من فرزنـدی خواهـد بود؟! در حالی که همسـرم نازا و عقیم است، و من نیز از شـدّت پیری افتاده شده ام!» ۹ فرمود: «پروردگـارت این گونه گفته (و اراده کرده)! این بر من آسان است؛ و قبلًا تو را آفریـدم در حالی که چیزی نبودی!» ۱۰ عرض کرد: «پروردگـارا! نشـانه ای برای من قرار ده!» فرمـود: «نشـانه تو این است که سه شـبانه روز قـدرت تکلّم (با مردم) نخواهی داشت؛ در حالی که زبانت سالم است!» ۱۱ او از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد؛ و با اشاره به آنها گفت:

(«بشکرانه این موهبت،) صبح و شام خدا را تسبیح گویید!» ۱۲ ای یحیی! کتاب (خدا)

را با قوّت بگیر! و ما فرمان نبوّت (و عقل کافی) در کودکی به او دادیم!

۱۳ و رحمت و محبتّی از ناحیه خود به او بخشیدیم، و پاکی (دل و جان)! و او پرهیزگار بود! ۱۴ او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود؛ و جبّار (و متکبّر) و عصیانگر نبود! ۱۵ سلام بر او، آن روز که تولّد یافت، و آن روز که می میرد، و آن روز که زنده برانگیخته می شود!(۱)

وَ زَكَرِيَّا إِذْ نادى رَبَّهُ رَبِّ لا تَذَرْنِي فَرْداً وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوارِثِينَ فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ يَحْيى وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كانُوا يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ وَ يَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ كانُوا لَنا خاشِعِينَ انبیاء: ۸۹ و زکریا را (به یاد آور) در آن هنگام که پروردگارش را خواند (و عرض کرد): «پروردگار من! مرا تنها مگذار (و فرزند برومندی به من عطا کن)؛ و تو بهترین وارثانی!» ۹۰ ما هم دعای او را پذیرفتیم، و یحیی را به او بخشیدیم؛ و همسرش را (که نازا بود) برایش آماده (بارداری) کردیم؛ چرا که آنان (خاندانی بودند که) همواره در کارهای خیر بسرعت اقدام می کردند؛ و در حال بیم و امید ما را می خواندند؛ و پیوسته برای ما (خاضع و) خاشع بودند.

۱- قالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْباً وَ لَمْ أَكُنْ بِدُعائِكَ رَبِّ شَقِيًّا وَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوالِيَ مِنْ وَرائِي وَ كانَتِ امْرَأَتِي عاقِراً فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا يا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلامٍ اسْمُهُ يَحْيى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا قالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلامٌ وَ كانَتِ امْرَأَتِي عاقِراً وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا قالَ كَذلِكَ قالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَ قَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَكُ شَيْئاً قالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَ لَيالٍ سَوِيًّا فَخَرَجَ عَلى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرابِ فَأَوْحى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَ عَشِيًّا يا يَحْيى خُذِ الْكِتابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْناهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا وَ حَناناً مِنْ لَدُنَّا وَ زَكاةً وَ كانَ تَقِيًّا وَ بَرًّا بِوالِدَيْهِ وَ لَمْ يَكُنْ جَبَّاراً عَصِيًّا وَ سَلامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا مریم: ۱۵- ۱

یحیی را برای والـدین از کار افتاده و عقیم، یک تحفه بزرگ و با ارزش، اهـداء می کند و با عبارت هاو سفارشـهای «سـلام بر او، آن روز کـه تولّـد یـافت، و آن روز کـه می میرد، و آن روز کـه زنـده برانگیختـه می شـود!» اورا مفتخر و سـرفراز کرده و درجات و مقام های خدادی او را آشکار می کند.

پس ای عزیزان خـدای توانـا که به انجـام همه نوع کارهـای شـکفت آور و محیّر العقول توانـائی و قـدرت دارد، در مشـکلات فراوان زندگی، هیچ وقت اورا فراموش نکرده و ازیاد نبریم، چون حلّال مشـکلات اوست و شب و روز و در خواب و بیداری و در برّ وبحر و زمین و آسمان، در کنار ما و باماست، چنانکه به حضرت موسی علیه السلام فرمود، یا موسی تا توان و قدرت من از دسـتم نرفته، حـاجت و نیـازت را از کس دیگر نخواه و در قرآن کریم آیـات فراوان نـازل کرده و به مـا ابلاـغ نموده است، ازرگ گردن به ما نزدیک تر و هرجا باشیم با ماست و میان قلب و خود ما حایل است.

۵- یا اساساً خود انسان

که تاج وَ لَقَـدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِ‍یلًا (اسـراء: ۷۰) اسراء: ۷۰ مـا آدمیزادگـان را گرامی داشتیم؛ و آنهـا را در خشـکی و دریـا، (بر مرکبهـای راهوار) حمل کردیم؛ و از انواع روزیهای پاکیزه به آنان روزی دادیم؛ و آنها را بر بسـیاری از موجوداتی که خلق کرده ایم، برتری بخشـیدیم. بر سرش گذاشته و مدال برتری دادن بر انسان را، به گردنش آویخته است.

انسان این موجود ناشـناخته جهان آفرینش که هرچه زمان می گـذرد، به گوشه ای از میلیاردها اسـرار وجودی او پی می برنـد، خودش از عجایب مخلوقات و وجودش مشحون از اسرار لایتناهی خدا دادیست که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای انسان آیا گمان می کنی تو جرم (وموجود) کوچکی هستی در حالی که در وجود تو عالم

بزرگی نهفته است، یا آن فرمایش دوجمله تاریخی که در باره انسان فرمود، من عرف نفسه فقد عرف ربّه هرکس خود را شناخت خدایش را می شناسد، فرمایشیست که یک دنیا معنا در آن متراکم شده است.

واقعاً اگر کسی بتواند خود را بشناسد، بی شک خدایش را می شناسد، زیرا می فهمد که این مجموعه کوچک وجود او و هر آدمی، به چه اسرار و شگفتی ها داراست که عقل و خرد در درک نهائی آن به گِل نشسته و ره به جائی نمی برد، حال به توضیح مختصری در باره آیه مبارکه مورد بحث توجه فرمائید.

انسان گل سر سبد موجودات

از آنجا که یکی از طرق تربیت و هدایت، همان دادن شخصیت به افراد است، قرآن مجید به دنبال بحثهائی که مشرکان و منحرفان در آیات قبل ازین آیه داشت،

در اینجا به بیان شخصیت والای نوع بشر و مواهب الهی نسبت به او می پردازد، تا با توجه به این ارزش فوق العاده به آسانی گوهر خود را نیالاید و خویش را به بهای ناچیزی نفروشد، می فرماید: ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم سپس به سه قسمت از مواهب الهی، نسبت به انسانها اشاره کرده می گوید: ما آنها را با مرکبهای مختلفی که در اختیارشان قرار داده ایم در خشکی و دریا حمل کردیم دیگر اینکه آنها را از طیبات روزی دادیم.

با توجه به وسعت مفهوم کلمه طیّب که هر موجود پاکیزه ای را شامل می شود، گستردگی این نعمت بزرگ الهی آشکار می گردد.

سوم اینکه ما آنها را بر بسیاری از مخلوقات خود فضیلت و برتری دادیم (وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِیلًا).

به چند نکته در مورد این آیه مبارکه توجه و دقت کنید.

۱- مرکب، نخستین نعمت انسان

در اینجا این نکته جلب توجه می کند که چرا خداوند از میان تمام مواهبی که به

انسان بخشیده نخست به مساله حرکت او در خشکی و دریا اشاره می کند؟ این ممکن است به آن جهت باشد که بهره گیری از طیبات و انواع روزیها بدون حرکت امکان پذیر نیست و حرکت انسان بر صفحه زمین نیاز به مرکب راهوار دارد، آری حرکت مقدمه هر گونه برکت است.

و یا به این جهت که می خواهد سلطه او را بر کل پهنای زمین، اعم از دریا و صحرا مشخص کند چرا که هر یک از انواع موجودات بر قسمتی از محدوده زمین سلطه دارند، تنها انسان است که بر کل این کره خاکی حکومت می کند، بر دریا، صحرا، و فراز هوا.

۲- گرامی داشت انسان از سوی خداوند

در اینکه خداوند انسان را به چه چیز گرامی داشته که در آیه مذکور به طور سربسته می گوید ما انسان را گرامی داشتیم، در میان مفسران گفتگو است، بعضی به خاطر اعطای قوه عقل و نطق و استعدادهای مختلف و آزادی اراده می دانند.

بعضی اندام موزون و قامت راست.

بعضی موهبت انگشتان که انسان با آن بسیار کارهای ظریف و دقیق را می تواند انجام دهد و همچنین قدرت بر نوشتن دارد.

بعضی به اینکه انسان تقریبا تنها موجودی است که می تواند غذای خود را با دست بخورد.

بعضی به خاطر سلطه او بر تمام موجودات روی زمین.

و بعضی به خاطر شناخت خدا و قدرت بر اطاعت فرمان او می دانند.

ولی روشن است که این مواهب در انسان جمع است، و هیچگونه تضادی با هم ندارند، بنا بر این گرامیداشت خدا نسبت به این مخلوق بزرگ با همه این مواهب و غیر این مواهب است.

خلاصه اینکه انسان امتیازات فراوانی بر مخلوقات دیگر دارد که هر یک از دیگری جالبتر و والاتر است.

و روح انسان علاوه بر امتیازات جسمی مجموعه ای است از استعدادهای عالی و توانائی بسیار برای پیمودن مسیر تکامل بطور نامحدود.

۳- تفاوت کرمنا و فضلنا.

در اینکه میان این دو چه تفاوتی است؟ نظرات گوناگونی اظهار شده است.

بعضی گفته اند کَرَّمْنا اشاره به مواهبی است که خدا ذاتا به انسان داده است، و فَضَّلْناهُمْ اشاره به فضائلی است که انسان به توفیق الهی، اکتساب می کند.

این احتمال نیز بسیار نزدیک به نظر می رسد که جمله کَرَّمْنا به جنبه های مادی اشاره می کند و فَضَّلْناهُمْ به مواهب معنوی، زیرا کلمه فضلنا غالبا در قرآن به همین معنی آمده است.

۴- معنی کَثِیرٍ در اینجا چیست؟

بعضی از مفسران این آیه را دلیل بر فضیلت فرشتگان بر کل بنی آدم دانسته اند، چرا که قرآن می گوید ما انسانها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری دادیم، و طبعا گروهی در اینجا باقی میماند که انسان برتر از آنها نیست و این گروه جز فرشتگان نخواهند بود.

ولی با توجه به آیات آفرینش آدم و سجود و خضوع فرشتگان برای او و تعلیم علم اسماء به آنها از سوی آدم، تردیدی باقی نمی ماند که انسان از فرشته برتر است، بنا بر این، کثیر در اینجا به معنی جمیع خواهد بود و به گفته مفسر بزرگ طبرسی در مجمع البیان، در قرآن و مکالمات عرب، بسیار معمول است که این کلمه به معنی جمیع می آید.

طبرسی می گوید: معنی جمله این است انّا فضلناهم علی من خلقناهم و هم کثیر: ما انسان را بر سایر مخلوقات برتری بخشیدیم و سایر مخلوقات بسیارند.

قرآن در باره شیاطین می گوید: وَ أَكْثَرُهُمْ كاذِبُونَ (سوره شعراء آیه ۲۲۳) بدیهی است که شیاطین همه دروغگو هستند نه اکثر آنها.

و به هر حال اگر این معنی را خلاف ظاهر بدانیم آیات آفرینش انسان قرینه

روشنی برای آن خواهد بود.

۵- چرا انسان برترین مخلوق خدا است؟

پاسخ این سؤال چندان پیچیده نیست، زیرا می دانیم تنها موجودی که از نیروهای مختلف، مادی و معنوی، جسمانی و روحانی تشکیل شده، و در لابلای تضادها می تواند پرورش پیدا کند، و استعداد تکامل و پیشروی نامحدود دارد، انسان است حدیث معروفی که از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده نیز شاهد روشنی بر این مدعا است: خداوند خلق عالم را بر سه گونه آفرید: فرشتگان و حیوانات و انسان، فرشتگان عقل دارند بدون شهوت و غضب، حیوانات مجموعه ای از شهوت و غضبند و عقل ندارند، اما انسان مجموعه ای است از هر دو تا کدامین غالب آید، اگر عقل او بر شهوتش غالب شود، از فرشتگان برتر است و اگر شهوتش بر عقلش چیره گردد، از حیوانات پست تر.

در اینجا یک سؤال باقی میماند و آن اینکه آیا همه انسانها از فرشتگان برترند؟

در حالی که گروهی بی ایمان و شرور و ستمگر هستند که از پست ترین خلق خدا محسوب می شوند و به تعبیر دیگر آیا بنی آدم در آیه مورد بحث همه انسانها را شامل می شود یا تنها گروهی از آنها را.

پاسخ این سؤال را در یک جمله می توان خلاصه کرد، و آن اینکه: آری همه انسانها برترند، اما بالقوه و بالاستعداد، یعنی همگی این زمینه و شایستگی را دارند، حال اگر از آن استفاده نکنند، و سقوط نمایند مربوط به خودشان است.

گر چه برتری اساسی انسان بر سایر موجودات روی جنبه های معنوی و انسانی او است ولی بی مناسبت نیست که بدانیم به گفته دانشمندان انسان حتی از نظر نیروهای جسمانی در بعضی از جهات از سایر جانداران قویتر و نیرومندتر است

(هر چند از پاره ای جهات ضعیفتر به نظر می رسد).

الکسیس کارل نویسنده کتاب «انسان موجود ناشناخته» می گوید: بدن انسان دارای استحکام و ظرافت فوق العاده ای می باشد و در مقابل هر نوع حادثه

استقامت می ورزد، همچنین در مقابل بی غذائی، بیخوابی، خستگی، غصه افراطی، درد، بیماری، رنج، پرکاری و در مورد حفظ موازنه و تعادل حیرت انگیز بدن و روح خویش، تحمل عجیبی از خود نشان می دهد، حتی می توان گفت که انسان از تمام حیوانات پردوامتر، پرتلاشتر است، با این توانائی جسمی و فکری شگرفش توانسته است، اینهمه امور، صنایع، و تمدن کنونی را به وجود آورد و برتریش را بر همه جانداران به اثبات رساند.

پس انسان از نظر قرآن برترین موجودات جهان و گل سرسبد آنهاست اگر از استعدادهای خدا دادی خود، بطور صحیح استفاده نماید و از اعمال برخلاف رضای خدا دوری کند.

اما بنی آدمی که در وادی ضلالت و خود کامگی قدم زند و در شهوات و خواسته های نفسانی خود، فرو رود و پیرو دشمن آشکار خود (شیطان) گردد، از بدترین موجودات جهان خواهد بود مانند آنهائی به خاطر ریاست چند روزه دنیا و حفظ موقعیت خود و حراست از آن، خود را به مرحله ای از پستی تنزل دهد، حتی از دادن نیم استکان آب که مانند دریا در دشت کربلا، جریان داشت، مضایقه کن و گلوی طفل شیر خوار ششماهه را در روی دست پدر، هدف تیر قرار داده و بر دلش آتش زند و با خجالت از مادر چشم براهش، روانه خیمه نماید، زهی بی مروتی و بیرحمی!.

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

مجلس ۹۲ دو چیز حد و مرز ندارد!

ایمان و خداشناسی، مرز و بومی و حد و حدودی و اندازه و عرض و طولی ندارد و هیچوقت هم نمی شود محدود به حدود نمود و برایش حد و مرزی تعیین کرد.

نه عرب و عجم و نه سیاه و سفید و نه سید قرشی و عبد حبشی و نه کوتاه و بلند و. و. نمی شناسد.

در این مجلس اختصاصاً در باره مرز و بوم نبودن برای ایمان و خداشناسی، صحبت خواهم کرد.

ابی لهب عموی پیغمبر و عبداللّه افطح فرزند امام صادق علیه السلام وجعفر کذاب پسر امام و برادر امام و عموی امام، در اثر عصیان و نافرمانی، از دائره دودمان نبوت و امامت، خارج و مطرود اما امیرمؤمنان علیه السلام در باره محمد بن ابی بکر فرمود: محمد پسر من بود اما از صلب ابی بکر بیرون آمد و در باره سلمان عجمی و ایرانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: السّلمان منّا أهل البیت جبرئیل نازل شده و می گوید خدا فرمود:

سلمان بنده خاص من است. داخل دردودمان و اهل بیت علیهم السلام می شوند.

یا پس از شنیدن شهادت مالك اشتر نخعی کوفی قدس سره درباره او امیرمؤمنان علیه السلام روضه می خواند «لیهدّنّ موتک عالماً و لیفرّحن عالماً، رحم اللّه مالکاً ما مالك لوکان من جبل لکان فنداً ولوکان من حجر لکان صلداً هل قامت النّساء عن مثل مالك، کان مالك لی کما کنت لرسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم» البته مرگ تو عالمی (علی و کوفه علی) را شکسته و خورد کرده و عالمی (معاویه و شام معاویه) را خوشحال می نماید، خدا رحمت کند مالك را مالك چه مالکی اگر ازکوه هامی بود، کوه شامخ و اگر صخره و سنگها بود،

صخره نشکن ومحکم بود؛

خـدا رحمت کند مالک را آیا زن ها (و مادر) ها از روی شخصـیتی مانند مالک، بلند شده اند؟! (با یک جمله تاریخی در باره مالـک سـنگ تمام گـذاشت فرمود:) مالک برای من مانند من بودم برای رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم. این عبارت خیلی پر معنا و بی انتهاست، مقایسه کنید مقام آن حضرت را در پیش پیامبر با مقام مالک پیش علی علیه السلام ای بنازم به تو ایمان و خدا و امام شناسی!.

یا محمد بن نعمان (شـیخ مفید رضوان اللّه علیه) که از طرف حجت الهی چندمین بار، نامه به او رسیده بود و در عنوان یکـی از نامه ها مرقوم فرموده بود، للأخ السّدید و الولی الرّشـید الشیخ المفید أدام اللّه اعزازه، به برادر محکم و دوست رشید شیخ مفید خدا عزت اورا پایدار نماید (برسد، به اهمیت جمله ها دقت نمائید) بعد از وفات او که لقب مفید را به او، نثار کننده (یعنی امام زمان عجّل اللّه فرجه الشّـریف و روحی له الفداء) را می بینند در کنار مزارش، دست به کمر گذاشـته و فرمود: مرگ تو پشـت مرا شـکست!!!. یا علامه حلی مرحوم که محرمانه از شهر حلّه در عراق راهی کربلاشده برای زیارت سرور و سالار شهیدان، در مسیرش عربی از نخلستان بیرون می آید و سلام می کند و فرصت را غنیمت می شمارد و دلتنگی تنهائی بدر آید، از اخاالعرب مسـائلی سـبک وزنی را مطرح می کنـد که نردبـانی به راه بگـذارد، برادر عرب جواب علامـه را می دهـد، دوباره و سه باره و چنـدمین بار تا از مشـکلات مسائل فقهی مطرح و پاسخ می شـنود، فقط در یک مسـئله که خود با قواعد کلی فقهی حل نموده بود، می بینـد اخـاالعرب، برخلاـف او فتوی داد، گفت برادر در این مورد از معصوم روایتی نـداریم و قواعـد هم بر خلاف نظر شماست!!.

اخـاالعرب جواب داد چرا از معصوم روایت نیست در کتـاب تهـذیبکه داری در فلان صـفحه و فلان سـطر از اما روایت هست، صحبت که به اینجـا رسـید علامـه را هیبت و ترس برداشت که این آقـا از کجـا می دانـد من کتاب تهـذیب دارم و باچه خطی نوشته شده است باسطرش بیان نمود که من این روایت را ندیده ام به خود لرزید و

خواست مؤدبانه بشناسد اخاالعرب کیست، سؤال نمود آقا علماء در باره دیدن امام زمان علیه السلام را در زمان غیبت اختلاف نظر دارند عده ای می گویند حضرت را می شود دید و گروهی می گویند نمی شودنظر شما چیست؟!.

این را گفت: تازیانه از دستش افتاد، دید اخاالعرب خم شد و تازیانه را از زمین برداشت و دو دستی بلند کرد به طرف او گرفت و فرمود: چگونه نمی شود دید در حالی که در رکاب تو پیاده می رود!!!.

علامه سرش گیج رفت وقتی به خودش آمد دید نه اخاالعربی هست نه کس دیگر!!!.

من چند مجلس در باره این شخصیت های بزرگوار صحبت کرده و خواهم کرد که اگر نبود و نباشد این وجودهای ملکوتی و عرفانی، زمین در برابر این فسادهای نامتنهائی مردم بهم می ریزد و نابود می شود.

حجت الاسلام والمسلمین مسعود عالی در برنامه اعتقادی «طرح تابستانه» در جمع مردم گلپایگان با اشاره به زندگی مرحوم طیب حاج رضایی اظهارداشت: این مرد اوایل زندگی در خط ارزش های اخلاقی و الهی نبود ولی با همه بدی هایش دو خصلت خوب داشت، اول این که با دستگاه امام حسین (علیه السلام) قهر نبود و ویژگی دوم جوانمردی او بود که به افتادگان لگد نمی زد و به آنها رحم می کرد؛ روزی یکی از سادات تهران را دید که کنار اسباب و اثاثیه اش نشسته بود، وقتی سبب را جویا شد، شنید که صاحب خانه اش او را از خانه بیرون کرده سپس، سید را به خانه ای نوساز برد و اثاثیه اش را در آن خانه قرار داد و خانه ای که برای خودش ساخته بود به نام سید کرد و گفت که به مادرت بگو در آخرت یک خانه به من هدیه کند.

سخنران این مراسم در ادامه گفت: مرحوم حاج رضایی ماه خرداد از جنوب شهر تهران دسته ای به هواداری از امام (ره)، راه انداخت، وقتی او را دستگیر کردند، او را تحت بدترین شکنجه ها قرار دادند و از او خواستند اگر اعلام کند که امام (ره)، با وعده پول، از او خواسته این حرکت را انجام دهد، وی را آزاد کنند که در این

لحظه اعلام کرد، من بخاطر جد این آقا به میدان آمدم و هرگز چنین کاری نخواهم کرد و سپس او را اعدام کردند؛ وی در آخر عمر از طریق برادرش پیامی به امام راحل فرستاد که اولا من به شما خیانت نکردم و از آقا بخواهید که من را در آخرت شفاعت کند، امام راحل نیز به شدت از شنیدن خبر اعدام ایشان ناراحت شدند و فرمودند؛ ایشان در آن دنیا کارشان درست است و نیازی به شفاعت ما ندارند؛ او شناخت زیادی از دین نداشت ولی پای همان باور اندکی که از دین داشت، به خوبی ایستاد و جزو شهدای اول قیام اسلامی مردم ایران لقب گرفت.

اصحاب کهف

اصحاب کهف یک دسته چند نفری از فرزندان وزرا بودند در تشکیلات استبداد دقیانوس رومی، با درایت و به کار بستن عقل و خرد خود، خدای خود را شناختند و به همدیگر گفتند:

دیدید با رسیدن خبر لشکر کشی پادشاه ایران، دقیانوس چگونه رنگ انداخت و خود ر ا باخت، اگر او خدا بود که این گونه دست و پایش را گم نمی کرد؟!.

در اثر این استنباط بدون این که واعظی آنها را موعظه یا راهنمائی کند، خود را رساندند به جائی که خداوند با بیان حالات آنها، درسوره ای به نام آنها (کهف) از آیه ۹ تا ۲۶، (که شرح می دهم،) هم از آنها تقدیر نموده و هم به عالمیان شناساند و پس از ظهور یگانه منجی عالم بشریت حضرت بقیه اللّه الاعظم روحی و أرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء، نیز از یاران باوفای آن امام همام خواهند بود.

اما از نظر قرآن کریم. کهف: ۲۶- ۹ آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند؟! ۱۰ زمانی را به خاطر بیاور که آن جوانان به غار پناه بردند، و گفتند:

«پروردگارا! ما را از سوی خودت رحمتی عطا کن، و راه نجاتی برای ما فراهم ساز!» ۱۱ ما (پرده خواب را) در غار بر گوششان زدیم، و سالها در خواب فرو رفتند.

۱۲ سپس آنان را برانگیختیم تا بدانیم (و این امر آشکار گردد که) کدام یک از آن دو گروه، مدّت خواب خود را بهتر حساب کرده اند. ۱۳ ما داستان آنان را بحق برای تو بازگو می کنیم؛ آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند، و ما بر هدایتشان افزودیم. ۱۴ و دلهایشان را محکم ساختیم در آن موقع که قیام کردند و گفتند:

«پروردگار ما، پروردگار آسمانها و زمین است؛ هرگز غیر او معبودی را نمی خوانیم؛ که اگر چنین کنیم، سخنی بگزاف گفته ایم. ۱۵ این قوم ما هستند که معبودهایی جز خدا انتخاب کرده اند؛ چرا دلیل آشکاری (بر این کار) نمی آورند؟! و چه کسی ظالمتر است از آن کس که بر خدا دروغ ببندد؟!» ۱۶ و (به آنها گفتیم:) هنگامی که از آنان و آنچه جز خدا می پرستند کناره گیری کردید، به غار پناه برید؛ که پروردگارتان (سایه) رحمتش را بر شما می گستراند؛ و در این امر، آرامشی برای شما فراهم می سازد! ۱۷ و (اگر در آنجا بودی) خورشید را می دیدی که به هنگام طلوع، به سمت راست غارشان متمایل می گردد؛ و به هنگام غروب، به سمت چپ؛ و آنها در محل وسیعی از آن (غار) قرار داشتند؛ این از آیات خداست! هر کس را خدا هدایت کند، هدایت یافته واقعی اوست؛ و هر کس را گمراه نماید، هرگز ولیّ و راهنمایی برای او نخواهی یافت! ۱۸ و (اگر به آنها نگاه می کردی) می پنداشتی بیدارند؛ در حالی که در خواب فرو رفته بودند! و ما آنها را به سمت راست و چپ میگرداندیم (تا بدنشان سالم بماند). و سگ آنها دستهای خود را بر دهانه غار گشوده بود (و نگهبانی می کرد). اگر نگاهشان می کردی، از آنان می گریختی؛ و سر تا پای تو از ترس و وحشت پر می شد! ۱۹ این گونه آنها را (از خواب) برانگیختیم تا از یکدیگر سؤال کنند؛ یکی از آنها گفت: «چه مدّت خوابیدید؟!» گفتند:

«یک روز، یا بخشی از یک روز!» (و چون نتوانستند مدّت خوابشان را دقیقاً بدانند) گفتند: «پروردگارتان از مدّت خوابتان آگاهتر است! اکنون یک نفر از خودتان را با این سکّه ای که دارید به شهر بفرستید، تا بنگرد کدام یک از آنها غذای پاکیزه تری دارند، و مقداری از آن برای روزی شما بیاورد. امّا باید دقّت کند، و هیچ کس را از وضع شما آگاه نسازد ... ۲۰ چرا که اگر آنان از وضع شما آگاه شوند، سنگسارتان می کنند؛ یا شما را به

آیین خویش بازمی گردانند؛ و در آن صورت، هرگز روی رستگاری را نخواهید دید!» ۲۱ و اینچنین مردم را متوّجه حال آنها کردیم، تا بدانند که وعده خداوند (در مورد رستاخیز) حقّ است؛ و در پایان جهان و قیام قیامت شکّی نیست! در آن هنگام که میان خود درباره کار خویش نزاع داشتند، گروهی می گفتند: «بنایی بر آنان بسازید (تا برای همیشه از نظر پنهان شوند! و از آنها سخن نگویید که) پروردگارشان از وضع آنها آگاهتر است!» ولی آنها که از رازشان آگاهی یافتند (و آن را دلیلی بر رستاخیز دیدند) گفتند: «ما مسجدی در کنار (مدفن) آنها می سازیم (تا خاطره آنان فراموش نشود.)» ۲۲ گروهی خواهند گفت: «آنها سه نفر بودند، که چهارمین آنها سگشان بود!» و گروهی می گویند:

«پنج نفر بودند، که ششمین آنها سگشان بود.»- همه اینها سخنانی بی دلیل است- و گروهی می گویند: «آنها هفت نفر بودند، و هشتمین آنها سگشان بود.» بگو: «پروردگار من از تعدادشان آگاهتر است!» جز گروه کمی، تعداد آنها را نمی دانند. پس درباره آنان جز با دلیل سخن مگو؛ و از هیچ کس درباره آنها سؤال مکن! ۲۳ و هرگز در مورد کاری نگو: «من فردا آن را انجام می دهم» ...

۲۴ مگر اینکه خدا بخواهد! و هرگاه فراموش کردی، (جبران کن) و پروردگارت را به خاطر بیاور؛ و بگو: «امیدوارم که پروردگارم مرا به راهی روشنتر از این هدایت کند!» ۲۵ آنها در غارشان سیصد سال درنگ کردند، و نه سال (نیز) بر آن افزودند. ۲۶ بگو:

«خداوند از مدّت توقفشان آگاهتر است؛ غیب آسمانها و زمین از آن اوست! راستی چه بینا و شنواست! آنها هیچ ولیّ و سرپرستی جز او ندارند! و او هیچ کس را در حکم خود شرکت نمی دهد!»

داستان اصحاب کهف از زبان امام صادق علیه السلام

خصوصیات داستان را ارباب احادیث و تفاسیر، مختلف ذکر کرده اند. و ما شرح این قضیه را طبق روایت وارده در «تفسیر علی بن إبراهیم قمی» ذکر می کنیم:

علی بن ابراهیم میگوید: حدیث کرد برای من پدرم از ابن ابی عمیر از ابوبصیر از حضرت امام صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: سبب نزول سوره کهف این

است که طائفه قریش، سه نفر را بسوی نجران فرستادند تا از یهود و نصاری مسائلی را یاد بگیرند، تا آن مسائل را از رسول الله سؤال کنند.

آن سه تن عبارت بودند از نضربن حارث بن کلده و عقبه بن ابی معیط و عاص بن وائل.

این سه نفر حرکت کردند بسوی نجران، و به نزد علماء یهود در آنجا رفتند و در خواست تعلم مسائلی را از آنها نمودند.

علماء یهود گفتند: شما از محمد از سه مسأله پرسش کنید؛ اگر طبق مدارکی که در نزد ماست به شما پاسخ گفت، پس بدانید که او صادق و راستگو است؛ و سپس از یک مسأله واحد دیگری نیز سؤال کنید؛ اگر مدعی شد که میداند، بدانید که او کاذب و دروغگو است!

آن سه تن قرشی گفتند: آن مسائل چیست؟

علماء یهود گفتند: از محمد بپرسید که آن جوانان و جوانمردانی که در زمان پیشین بوده اند، و از میان قوم و اهل شهر خود خارج شدند و غیبت نمودند و خوابیدند؛ چقدر خوابشان به طول انجامید تا آنکه از خواب بیدار شدند؟ و تعداد آنها چند نفر بوده است؟ و با آنها از غیر آنان چه بوده است؟ و داستان و قصه آنها چیست؟

و دیگر بپرسید از موسی علیه السلام در وقتی که خداوند او را امر کرد که از آن عالم پیروی کند، و از او تعلم کند و فرا گیرد؛ آن عالم که بود؟ و چگونه از او تبعیت کرد؟ و داستان او با آن عالم چیست؟

و دیگر بپرسید از مردی که در گردش بود، و از محل غروب خورشید تا محل طلوع آنرا بپیمود تا به سد یأجوج و مأجوج رسید؛ آن مرد که بود؟ و داستان و قصه او چیست؟

و سپس مفصلا آنها شرح این سه مسأله را برای آن سه نفر املاء کردند و گفتند:

اگر محمد پاسخ شما را طبق آنچه ما برای شما شرح دادیم بیان کرد پس بدانید که او

صادق است، و اگر بر خلاف این بیان کرد بدانید که کاذب است و تصدیق او را ننمائید!

قریش پرسیدند: پس آن مسأله چهارم کدام است؟

یهود گفتند: از او بپرسید که قیامت چه موقع بر پا خواهد شد! اگر مدعی شد که من هنگام فرا رسیدن قیامت را میدانم، بدانید که دروغگو است! چون وقت قیامت را غیر از ذات خداوند تبارک و تعالی هیچکس نمیداند.

آن سه تن از نجران باز گشتند، و به نزد ابوطالب در مکه آمدند و گفتند: ای أبوطالب! فرزند برادر تو چنین می پندارد که از أخبار غیبیه آسمان بر او نازل میشود، و ما مسائلی داریم؛ اگر پاسخ ما را داد میدانیم که در دعوای خود صادق است، و اگر پاسخ نداد میدانیم که کاذب است!

أبوطالب گفت: از هر چه میخواهید از این مسائلی که مورد نظر شماست از او سؤال کنید. قریش از آن سه مسأله از رسول الله سؤال نمودند.

رسول الله بدون آنکه جواب را مقرون به اراده و مشیت خدا کند و «إن شاء الله» بگوید فرمود: من فردا جواب شما را میدهم. (به امید آنکه تا فردا جبرائیل امین می آید و پاسخ این مسائل را از ناحیه مقدس ذات حق تعالی می آورد.)

در این حال مدت چهل روز، وحی از رسول خدا منقطع و مختفی شد، تا به سرحدی که رسول خدا را غم و اندوه فرا گرفت، و صحابه که ایمان آورده بودند و پیوسته با آن حضرت بودند، در شک و تردید افتادند. و قریش خوشحال شدند، و پیامبر و مؤمنین را مسخره و اذیت میکردند. و حزن و اندوه أبوطالب فزونی گرفت.

چون چهل روز به پایان رسید، بر پیامبر اکرم سوره کهف نازل شد.

رسول خدا از جبرئیل پرسید: درنگ کردی! و در پاسخ این سؤالات کندی و تأمل کردی!

جبرائیل گفت: ما ابدا چنین توانائی را در خود نداریم که بدون اذن و فرمان خدا فرود آئیم! در این حال خداوند این آیات را فرستاد:

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كانُوا مِنْ آياتِنا عَجَباً.

و سپس قصه و داستان را برای رسول الله بیان کرد و گفت:

إِذْ أَوَى الْفِتْيَهُ إِلَى الْكَهْفِ فَقالُوا رَبَّنا آتِنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَهً وَ هَيِّئْ لَنا مِنْ أَمْرِنا رَشَداً.

با نزول این سوره مبارکه به تمام سؤالات قریش و یهودیان نجران پاسخ داده شد.

پس حضرت صادق علیه السلام فرمودند: اصحاب کهف و رقیم در زمان پادشاه جابر و سرکشی بودند که تمام اهل مملکت خود را به پرستش بتها فرا میخواند، و کسی که دعوت او را اجابت نمی نمود او را می کشت.

و آن جوانان گروهی از ایمان آورندگان به خدای تعالی بودند که پیوسته خداوند عز وجل را عبادت میکردند. و پادشاه در دروازه شهر افرادی را گماشته بود که نمی گذاشتند کسی از شهر خارج شود مگر آنکه برای بت ها سجده کند.

آن جوانان به بهانه صید خارج شدند. و در راه، عبورشان به چوپانی افتاد و او را به طریقه و آئین خود و به مرام و مقصود خود دعوت کردند.

آن چوپان دعوت آنانرا اجابت نکرد؛ لیکن سگ آن چوپان دعوت را اجابت نمود، و با آنان به راه افتاد.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هیچکدام از بهائم داخل بهشت نمی شوند مگر سه عدد از آنها که عبارتند از: خر بلعم باعورا و گرگ یوسف و سگ اصحاب کهف.

باری، اصحاب کهف از شهر خود به بهانه شکار خارج شدند؛ چون از دین و آئین پادشاه در ترس و هراس بودند. و چون شب فرارسید، داخل در غاری شدند؛ و آن سگ نیز با آنان معیت داشت.

خداوند پینکی و حالت خواب آلودگی را بر آنان مستولی ساخت؛ همچنانکه فرماید: فَضَرَبْنا عَلَى آذانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَداً.

آنان در آن غار آرمیدند و به خواب عمیق فرو رفتند؛ تا زمانی که خداوند آن پادشاه طاغی و یاغی و باغی را هلاک نمود؛ و تمام افراد آن مملکت را نیز بمیرانید،

و اهل آن زمان منقرض شدند و زمان دیگری پدید آمد و اهل دیگری در آن زمان به ظهور رسیدند.

در این حال اصحاب کهف از خواب بیدار شدند، و بعضی از آنان به بعضی دیگر گفتند: چقدر زمان گذشته است که ما در اینجا خوابیده ایم؟

دیگران نگاهی به خورشید افکندند و دیدند که بالا آمده است، لذا در پاسخ گفتند: درنگ ما در اینجا یک روز یا مقداری از یک روز بوده است.

و سپس به یک نفر از میان خود گفتند: که این ورق پول را بگیر، و بطوری وارد شهر شو که کسی تو را نشناسد، و متنکرا برای ما طعامی خریداری کن و بیاور! چون اهل شهر اگر ما را بشناسند و از احوال ما مطلع شوند، بدون شک ما را خواهند پکشت، یا به دین و آئین خود وارد خواهند ساخت.

آن مرد برای خریداری غذا از کهف بسوی شهر رهسپار شد. دید شهر غیر از آنی است که در خاطر خود معهود داشت، و جماعتی را دید که همه به خلاف زی و عادت سابقین هستند.

او آنها را نشناخت و با زبان و تکلم آنها نیز آشنا نبود، و آنان نیز از زبان او خبری نداشتند.

بدو گفتند: تو که هستی؟ و از کجا آمده ای؟

آن مرد، آنان را از قضیه و داستان خود آگاه کرد.

پادشاه آن شهر با تمام یاران و اعوان خود برای کشف این قضیه به خارج شهر حرکت کردند، و آن مرد نیز همراه آنان بود. و آمدند تا به در غار رسیدند. و میخواستند که وارد شوند و از خصوصیات باخبر شوند.

بعضی از آنان می گفتند که: این جماعت سه نفر هستند و چهارمی آنان سگ همراه آنهاست. و بعضی دگر می گفتند: ایشان مجموعا پنج نفر هستند و ششمی آنان سگ آنهاست. و بعضی دیگر می گفتند: ایشان هفت نفرند و هشتمین آنها سگ آنهاست.

و چنان خداونـد عز وجل به حجابی از رعب و ترس آنانرا پوشانیـده بود که ابدا قدرت بر دخول و ورود در غار را نداشـتند، و غیر از همان یک نفر که از خود اصحاب کهف بود احدی قادر بر دخول نبود.

آن یک تن چون وارد شـد، دیـد که یاران خود که در غارند همه در خوف و هراسـند و چنین پنداشـته اند که جماعتی که دَرِ غار اجتماع نموده اند، یاران همان پادشاه طاغی و سرکش سابق یعنی دقیانوس هستند (و اینک قصد دارند آنها را بکشند).

آن یـک نفر رفقـای خود را مطمئن سـاخت که چنین نیست؛ بلکه دقیانوس و تمام اهل شـهر مرده انـد، و اینان جماعت دگری هستند. و متوقفین در کهف که یاران او هستند در این مدت طولانی همگی به خواب عمیق فرو رفته اند؛ و خداوند آنانرا آیه و نشانه توحید و قدرت برای مردم قرار داده، و برای معاد و روز بازپسین شاهد صادقی مقرر داشته است.

در این حـال همگی به گریه در آمدنـد، و از خـدای خود مسألت نمودنـد که آنـانرا به خوابگـاه هایشان برگردانـد؛ و آنان بار دیگر نیز به خواب روند.

پادشـاه آن زمـان که از مؤمنین بود گفت: سـزاوار است که اینـک مـا در این محـل مسـجدی بنا کنیم، و برای دیـدار و زیارت مسجد بدین نقطه بیائیم؛ چون این جماعت کهف از مؤمنان هستند.

و از برای اصـحاب کهف در هر سـالی دوبـار انتقال و از پهلو به پهلو شـدن است؛ شـش ماه بر پهلوی راست خود میخوابنـد، و شش مـاه دیگر بر پهلـوی چپ. و سـگ آنـان نیز همیشه ملازم آنهـاست بطـوریکه دو دست خود را در آسـتانه غـار گسـترده است.(۱)

علامه طباطبایی بعد از نقل این روایت گفته اند: این روایت از نقطه نظر متن از

۱- (تفسیر علی بن ابراهیم قمی طبع سنگی از ص ۳۹۲ تا ۳۹۴) معادشناسی ۵/ ۲۸۸ از آن.

واضحترین روایات وارده در این مقام است، و نیز از سالمترین و دورترین آنهاست از اضطراب و تشویش؛ لیکن معذلک دلالت دارد بر آنکه آن کسانی که در تعداد اصحاب کهف اختلاف کردند همان افرادی هستند که بر در کهف اجتماع کرده بودند، و این خلاف ظاهر آیه است.

و دیگر دلالت دارد بر آنکه اصحاب کهف برای بار دوم نمرده اند، بلکه به خواب اولیه خود برگشتند. و نیز سگ آنان زنده و در خواب است؛ و در هر سال دو بار پهلو به پهلو می شوند از راست به چپ و از چپ به راست؛ و آنان فعلا بر همان هیئت و قیافه خود در غار هستند؛ و ما فعلا در روی زمین غاری را سراغ نداریم که در آن جماعتی بدینگونه و به این هیئت خوابیده باشند. (المیزان ج ۱۳ ص ۳۰۰)(۱)

از جمله الطاف خاص الهی به جوانمردان کهف این است که ایشان در دولت حقه قائم آل محمد، علیه السلام برانگیخته می شوند و در رکاب حضرتش خواهند بود.

چنانکه امام صادق، علیه السلام هنگامی که یاران قائم را بر می شمرند، اصحاب کهف را نیز از جمله یاران خاص آن حضرت معرفی می کنند: «اصحاب الکهف سبعه نفر مکسلمینا و اصحابه»، اصحاب کهف که هفت نفرند، منظور مکسلمینا و همراهانش

۱- اسامی اصحاب کهف: در روایات اسامی آنان مختلف آمده است ولی گفته تفسیر المیزان را می آوریم. علامه طباطبائی گفته اند: در روایات یونانیه و سریانیه که روایات اسلامیه به آنها منتهی میشود، اسامی آنها را چنین گفته اند: مکس منیانوس(میلیانوس)maxi milianos (اول) امیلخوس ملیخاIamblichos (دوم) مرتیانوس مرطلوس مرطولس martinos martelos(((سوم ذوانیوس دوانیوانس دنیاسیوس dionysios (چهارم) ینیوس یوانیس نواسیس Joannes (پنجم) اکساکدثو دنیانوس کسقسططیونس اکسقوسطط کشفوططExa koustodianos (ششم) انطونس(افطونس) اندونیوس انطینوس Antonios (هفتم) و سگ آنها قطمیر نام داشته است. و بعضی گفته اند: اسماء عربی آنها از قبطیه اخذ شده و قبطیه از سریانیه گرفته شده است.(المیزان ج ۱۳ ص ۳۰۹ و ۳۱۰)

می باشد، و همچنین در آثار مفسران متعدد اشاره به این موضوع شده که آنها در نخستین روز ظهور رجعت و در اولین روز اعلام ظهور با امام مهدی علیه السلام، بیعت می کنند.

پس آنها از ذخایر دولت کریمه آقا امام زمان، عجّل الله تعالی فرجه الشّریف، هستند که برای او محفوظ خواهند ماند. چنانچه امام صادق، علیه السلام، می فرماید: «یاران صاحب الامر، علیه السلام، برای او محفوظ هستند، حتی اگر تمام مردم از بین بروند، خداوند یاران مهدی را نزد او می آورد.»

غار مخوف اصحاب کهف در کجا واقع شده است؟

شهری که اصحاب کهف در آن ساکن بودند بنا بر روایتی که در بحارالانوار از حضرت علی، علیه السلام، نقل شده است «افسوس» نام داشت که افسوس پیش از میلاد مسیح یکی از شهرهای معروف جهان بوده که معبد معروف «دیانا» که از عجایب هفتگانه بوده در این شهر قرار داشت. که این معبد از طرف مرد شهرت طلبی به نام «اروسترات» در سال ۳۵۶ ق. م طعمه حریق شده تا بدین وسیله نام او در تاریخ جاویدان بماند.

این شهر کلا از بین رفته و بر خرابه های آن دهکده «آیاسلوغ» به وجود آمده که آیاسلوغ در استان «آیدین» ترکیه در ۶۵ کیلومتری «ازمیر» و ۵ کیلومتری دریای اژه قرار دارد. در یک کیلومتری «آیاسلوغ» غاریست که مردم ترکیه برای آن اهمیت فراوانی قایل هستند و آنجا را بعنوان مرقد مطهر اصحاب کهف زیارت می کنند، اما اخیرا غار دیگری در کشور اردن در ۸ کیلومتری عمان (پایتخت اردن) کشف شده که نشانه های غار اصحاب کهف بر آن منطبق تر است.

همچنین غار دیگری در نزدیکی شهر دمشق در کشور سوریه منتسب به اصحاب کهف است. لازم به ذکر است علامه طباطبایی، قدس سره، پس از تحقیقات ارزنده ای به این نتیجه رسیده اند که نشانه های یادشده در قرآن کریم از غار اصحاب کهف بر غار «افسوس» در ترکیه منطبق تر است.

و همچنین از ابن عباس نقل می کنند که معاویه در جنگ مضیق نزدیک روم رفته بود و به غاری که اصحاب کهف در آن مدفون اند نزدیک شد. معاویه اصرار داشت که از درون غار مطلع شود. قبلا چند نفر را برای کاووش به داخل آن فرستاد ولی تندباد شدیدی وزید که نتوانستند پیش بروند. ناچار معاویه از این فکر منصرف شد.

بیست و هفت نفر از قوم حضرت عیسی (علیه السلام) یعنی همان کسانی که به حق هدایت می یابند و بدان باز می کردند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون و ابودجانه انصاری و مقداد بن اسود و مالک اشتر، این گروه در کنار حضرت (قائم عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف روحی و أرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء) عنوان یاران و حکمرانان (اطراف حضرت) می باشند.

پس با دقت در مطالب گذشته، می بینیم که علم و ایمان حد و مرز نمی شناسد.

مجلس ۹۳ هر گونه محبتی را بهتر

و بیشتر از آن پاسخ گوئید

در آداب و اخلاق اجتماعی ما، بنا بر این است که اگر کسی درباره ما خدمتی یا نیکی کرد، ما هم دربرابر آن سعی کنیم بهتر از آن یا حداقل مانند آن را درباره او، انجام دهیم حتی رعایت این صفت حسنه آن قدر اهمیت دارد که خداوند در قرآن کریم شخصاً به این موضوع پرداخته و می فرماید:

۱- وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ حَسِيباً (۸۶) نساء: ۸۶ هرگاه به شما تحیّت گویند، پاسخ آن را بهتر از آن بدهید؛ یا (لااقل) به همان گونه پاسخ گویید! خداوند حساب همه چیز را دارد.

تحیّت در لغت از ماده حیات و به معنی دعا برای حیات دیگری کردن است

خواه این دعا به صورت سلام علیک (خداوند تو را به سلامت دارد) و یا حیاک الله (خداوند تو را زنده بدارد) و یا مانند آن، باشد ولی معمولا از این کلمه هر نوع اظهار محبتی را که افراد بوسیله سخن، با یکدیگر می کنند شامل می شود که روشنترین مصداق آن همان موضوع سلام کردن است.

ولی از پاره ای از روایات، همچنین تفاسیر، استفاده می شود که اظهار محبت های عملی نیز در مفهوم تحیت داخل است، در تفسیر علی بن ابراهیم از امام باقر و امام صادق علیهما السلام چنین نقل شده که: المراد بالتحیه فی الایه السلام و غیره من البر: منظور از تحیت در آیه، سلام و هر گونه نیکی کردن است.

و نیز در روایتی در کتاب مناقب چنین می خوانیم کنیزی یک شاخه گل خدمت امام حسن علیه السلام هدیه کرد، امام در مقابل آن وی را آزاد ساخت، و هنگامی که از علت این کار سوال کردند، فرمود: خداوند این ادب را به ما آموخته آنجا که می فرماید: وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها و سپس اضافه فرمود: تحیت بهتر، همان آزاد کردن او است! و به این ترتیب آیه یک حکم کلی درباره پاسخ گوئی به هر نوع اظهار محبتی اعم از لفظی و عملی می باشد.

تا آنجا که می دانیم تمام اقوام جهان هنگامی که به هم می رسند برای اظهار محبت به یکدیگر نوعی تحیت دارند که گاهی جنبه لفظی دارد و گاهی به صورت عملی است که رمز تحیت می باشد، در اسلام نیز سلام یکی از روشنترین تحیت ها است، و آیه فوق گرچه معنی وسیعی دارد اما یک مصداق روشن آن سلام کردن است، بنا بر این طبق این آیه همه مسلمانان موظفند که سلام را به طور عالیتر و یا لااقل مساوی جواب گویند.

از آیات قرآن نیز استفاده می شود که سلام یکنوع تحیت است.

در سوره نور آیه ۶۱ می خوانیم: فَإِذا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَكَةً طَيِّبَةً هنگامی که وارد خانه ای شدید بر یکدیگر تحیت الهی بفرستید تحیتی پر برکت و پاکیزه.

در این آیه سلام به عنوان تحیت الهی که هم مبارک است و هم پاکیزه معرفی شده است و ضمنا می توان از آن استفاده کرد که معنی سلام علیکم در اصل سلام الله علیکم است، یعنی درود پروردگار بر تو باد، یا خداوند تو را به سلامت دارد، و در امن و امان باشی به همین جهت سلام کردن یکنوع اعلام دوستی و صلح و ترک مخاصمه و جنگ محسوب می شود.

از پاره ای از آیات قرآن نیز استفاده می شود که تحیت اهل بهشت نیز سلام است أُوْلئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَهَ بِما صَبَرُوا وَ یُلَقَّوْنَ فِیها تَحِیَّهً وَ سَلاماً.

اهل بهشت در برابر استقامتشان از غرفه های بهشتی بهره مند می شوند و تحیت و سلام به آنها نثار می شود (فرقان- ۷۵)

و در آیه ۲۳ سوره ابراهیم و آیه ۱۰ سوره یونس درباره بهشتیان نیز می خوانیم تَحِیَّتُهُمْ فِیها سَلامٌ: تحیت آنها در بهشت سلام است.

و نیز از آیات قرآن استفاده می شود که تحیت به معنی سلام (یاچیزی معادل آن) در اقوام پیشین بوده است چنانکه در سوره ذاریات آیه ۲۵ در داستان ابراهیم می گوید هنگامی که فرشتگان مامور مجازات قوم لوط به صورت ناشناس بر او وارد شدند به او سلام کردند و او هم پاسخ آنها را به سلام داد: إِذْ دَخَلُوا عَلَیْهِ فَقالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ قَوْمٌ مُنْکَرُونَ.

از اشعار عرب جاهلی نیز استفاده می شود که تحیت به وسیله سلام در آن ایام بوده است.

هر گاه بی طرفانه این تحیت اسلامی را که محتوی توجه به خدا و دعا برای سلامت طرف و اعلام صلح و امنیت است با تحیت های دیگری که در میان اقوام مختلف معمول است مقایسه کنیم ارزش آن برای ما روشنتر می گردد.

در روایات اسلامی تاکید زیادی روی سلام شده تا آنجا که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده: من بدء بالکلام قبل السلام فلا تجیبوه: کسی که پیش از سلام آغاز به سخن کند پاسخ او را نگوئید.

و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که خداوند می فرماید: البخیل من یبخل بالسلام: بخیل کسی است که حتی از سلام کردن بخل ورزد.

و در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: ان الله عز و جل یحب افشاء السلام: خداوند افشاء سلام را دوست دارد منظور از افشای سلام، سلام کردن به افراد مختلف است.

در احادیث، آداب فراوانی درباره سلام وارد شده از جمله اینکه: سلام تنها مخصوص کسانی نیست که انسان با آنها آشنائی خاصی دارد، چنانکه در حدیثی داریم که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سوال شد ایّ العمل خیر؟: کدام عمل بهتر است؟

فرمود: تطعم الطعام و تقرء السلام علی من عرفت و من لم تعرف: اطعام طعام کن و سلام بگو به کسانی که می شناسی و نمی شناسی، و نیز در احادیث وارد شده که سواره بر پیاده، و آنها که مرکب گرانقیمت تری دارند به کسانی که مرکب ارزانتر دارند، سلام کنند، و گویا این دستور یک نوع مبارزه با تکبر ناشی از ثروت و موقعیت های خاص مادی است، و این درست نقطه مقابل چیزی است که امروز دیده می شود که تحیت و سلام را وظیفه افراد پائین تر می دانند و شکلی از استعمار و استعباد و بت پرستی به آن می دهند، و لذا در حالات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم که او به همه حتی به کودکان سلام می کرد.

البته این سخن منافات با دستوری که در بعضی از روایات وارد شده که افراد کوچکتر از نظر سن بر بزرگتر سلام کنند ندارد، زیرا این یکنوع ادب و تواضع انسانی است و ارتباطی با مسئله اختلاف طبقاتی و تفاوت در ثروت و موقعیت های مادی ندارد.

در پاره ای از روایات دستور داده شده است که به افراد رباخوار، فاسق، منحرف و مانند آنها سلام نکنید و این خود یکنوع مبارزه با فساد است، مگر اینکه سلام کردن به آنها وسیله ای باشد برای آشنائی و دعوت به ترک منکر.

ضمنا باید توجه داشت که منظور از تحیت به احسن آن است که سلام را با

عبارات دیگری مانند و رحمه الله و مانند و رحمه الله و برکاته تعقیب کنند.

در تفسیر درّ المنثور می خوانیم شخصی به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد السلام علیک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: السلام علیک و رحمه الله، دیگری عرض کرد السلام علیک و رحمه الله پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و علیک السلام و رحمه الله و برکاته نفر دیگری گفت: السلام علیک و رحمه الله و برکاته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: و علیک و هنگامی که سؤال کرد که چرا جواب مرا کوتاه بیان کردید فرمود: قرآن می گوید:

تحیت را به طرز نیکوتری پاسخ گوئید اما تو چیزی باقی نگذاشتی! در حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد نفر اول و دوم تحیت به نحو احسن گفت اما در مورد شخص سوم به مساوی زیرا جمله علیک مفهومش این است که تمام آنچه گفتی بر تو نیز باشد.(۱)

۲- لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا الْحُسْنی وَ زِیادَهٌ وَ لا یَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَ لا ذِلَّهٌ أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَنَّهِ هُمْ فِیها خالِدُونَ یونس: ۲۶ کسانی که نیکی کردند، پاداش نیک و افزون بر آن دارند؛ و تاریکی و ذلّت، چهره هایشان را نمی پوشاند؛ آنها اهل بهشتند، و جاودانه در آن خواهند ماند.

رو سفیدان و رو سیاهان

آیه مورد بحث و آیات بعد از آن، سرنوشت نیکوکاران و آلودگان به گناه را در آنجا تشریح می کند نخست می گوید: کسانی که کار نیک انجام دهند پاداش نیک و زیاده بر آن دارند

(لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا الْحُسْنی وَ زِیادَهٌ).

در اینکه منظور از زیاده در این جمله چیست میان مفسران گفتگو است ولی با توجه به اینکه آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند، اشاره به پاداشهای مضاعف و فراوانی است که گاهی ده برابر و گاهی هزاران برابر (به نسبت اخلاص و پاکی و تقوا

۱- با تغییراتی از تفسیر نمونه ج: ۴ ص: ۴۶ ببعد.

و ارزش عمل) بر آن افزوده می شود، در آیه ۱۶۰ سوره انعام می خوانیم مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَهِ فَلا یُجْزی إِلَّا مِثْلَها وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ کسی که کار نیکی انجام دهد ده برابر به او پاداش داده خواهد شد.

و در جای دیگر می خوانیم: وَ أَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَیُوَفِّیهِمْ أُجُورَهُمْ وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ الظَّالِمِینَ (آل عمران:

۵۷) اما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند خداوند پاداش آنها را بطور کامل می دهد و خداستمگران را دوست ندارد. در آیات مربوط به انفاق در (سوره بقره آیه ۲۶۱) نیز سخن از پاداش نیکوکاران تا هفتصد برابر و یا چند مقابل آن به میان آمده است.

نکته دیگر که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که کاملا امکان دارد، که این اضافه در جهان دیگر مرتبا افزایش یابد، یعنی هر روز موهبت و لطف تازه ای از ناحیه خداوند به آنها ارزانی داشته شود و این در واقع نشان می دهد که زندگی جهان دیگر یکنواخت نیست و به سوی تکامل در یک شکل نا محدود پیش می رود.

روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر این آیه نقل کرده اند که منظور از زیاده توجه به جلوه ذات پاک پروردگار و استفاده از این موهبت بزرگ معنوی است ممکن است اشاره به همین نکته باشد.

در پاره ای از روایات که از ائمه اهلبیت علیهم السلام نقل شده زیاده به نعمت های دنیا تفسیر شده است که خداوند علاوه بر پاداش جهان دیگر نیکوکاران را از آن بهره مند می سازد.

ولی هیچ مانعی ندارد که کلمه زیاده در آیه مذکور اشاره به همه این مواهب بوده باشد.

سپس اضافه می کند نیکوکاران در آن روز چهره های درخشانی دارند و تاریکی و ذلت، صورت آنها را نمی پوشاند (وَ لا یَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَ لا ذِلَّهٌ).

یرهق از ماده رهق به معنی پوشاندن قهری و اجباری است و قتر به معنی غبار و یا دود است.

و در پایان آیه می فرماید: این گروه یاران بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند

(أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَنَّهِ هُمْ فِیها خالِدُونَ).

تعبیر به اصحاب اشاره به تناسبی است که میان روحیه این گروه و محیط بهشت وجود دارد.

در آیه بعد سخن از دوزخیان به میان می آید که در نقطه مقابل گروه اولند می گوید: کسانی که مرتکب گناهان می شوند جزای بدی به مقدار عملشان دارند (وَ الَّذِینَ کَسَبُوا السَّیِّئاتِ جَزاءُ سَیِّئَهٍ بِمِثْلِها یونس: ۲۶).(۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی ؛ ج ۲ ؛ ص۵۲۹

اینجا سخنی از زیاده در کار نیست، چرا که در پاداش زیاده، فضل و رحمت است اما در کیفر، عدالت ایجاب می کند که ذره ای بیش از گناه نباشد.

ولی آنها به عکس گروه اول چهره هائی تاریک دارند و ذلت، صورت آنها را می پوشاند (و ترهقهم ذله).

ممکن است سؤال شود که عدالت ایجاب می کند بیش از گناهشان کیفر نبینند و این تاریکی چهره و گرد و غبار مذلت بر آن نشستن چیز اضافه ای است.

اما باید توجه داشت که این خاصیت و اثر عمل است که از درون جان انسان به بیرون منعکس می گردد، درست مثل این است که بگوئیم افراد شرابخوار باید تازیانه بخورند و در عین حال شراب انواع بیماریهای معده و قلب و کبد و اعصاب را ایجاد می کند.

به هر حال ممکن است بدکاران گمان کنند راه فرار و نجاتی خواهند داشت و یا بتها و مانند آنها می توانند برایشان شفاعت کنند اما جمله بعد صریحا می گوید که هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند آنها را از مجازات الهی دور نگه دارد (وَ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّهٌ ما لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عاصِمٍ یونس: ۲۷).

تاریکی چهره های آنها به اندازه ای زیاد است که گوئی پاره هائی از شب تاریک و ظلمانی، یکی پس از دیگری بر صورت آنها افکنده شده است (کَأَنَّما أُغْشِیَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اللَّیْلِ مُظْلِماً یونس: ۲۷).

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

آنها اصحاب آتشند و جاودانه در آن می مانند (أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ (یونس: ۲۷).(۱)

در تاریخ جریان هائی ثبت شده است که درگذشته کسانی بوده اند اگر کسی به او خوبی و نیکی کرده بوده و سالیان طولانی از هم دور افتاده و سنّی از آنها گذشته بوده، اتفاقاً روزی پس از صحبت همدیگر را می شناسند، و پس از به آغوش گرفتن یکدیگر، به هر صورتی بوده، با ارائه خدمات استثنائی، از خجالت در می آید.

در دوران خلافت امیرمؤمنان علیه السلام عبیداللّه بن زیاد به زندان افتاد، روزی امام حسین علیه السلام از دَرِ زندان می گذشت عبید اورا دید و با التماس از حضرت درخواست نمود که او را از زندان نجات دهد، امام علیه السّلام وساطت نمود و اورا از زندان بیرون آورد او با ارادت کامل عرض (ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کاش نمی مردم روزی از این خجالت شما بیرون می آمدم) بلی آن روز رسید که این امام بزرگوار با اهل و عیال خود گرفتار سیطره این نمک نشناس شد و خوب از خجالت بیرون آمد.

هرگونه پیشنهاد مسالمت آمیز این بزرگوار را رد نمود و خود امام با جوانانش را به شهادت رسانید و حرایم عصمت را به اسارت برد و در مجلس استبداد خود سر مطهر آن بزرگوار را توی طشت در برابرش قرار داد و با لبخند تمسخرآمیز گفت: ای حسین تو که سنی ازتو نگذشته، چرا موهات سفید شده و به این روز افتادی؟!.

در برابر چشمان حریم رسالت برلبهائی که بوسه گاه جدّ بزرگوارس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خدا بود، چوب می زد و افتخار می کرد.

تا اینکه مردی بنام زیدبن ارقم از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در مجلس حضور داشت بلند شد و فریاد زد ارفع قضیبک عن هاتین الشّفتین فواللّه لقد رأیت رسول اللّه کان یقبّلهما چوب تعلیمت را از آن دولب بردار به خدا قسم باچشمان خودم دیدم رسول خدا آن دولب را می بوسید.

۱- باتغییراتی از تفسیر نمونه ج: ۸ ص: ۲۶۵ ببعد.

ابن زیاد دستور داد آن مرد را برپشت گردن زنان از مجلس بیرون کردند.

مجلس متشنج شد.

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

مجلس ۹۴ خداوند رزق خود را

برای هر کس بخواهد گسترده یا تنگ می سازد؟!

ما اعتقاد کامل داریم که تمام کارهای دنیا و آخرت، در دست خداست و به مشیت او بستگی دارد، عمر ما هوا و فضای تنفسی ما حرکت و سکون ما و زندگی و مردگی و مسائل بی شمار پس از مرگ ما و بالاخره رزق و اکل و شرب ما و. و. همه و همه، دردست قدرت اوست.

اوست که وسیله زندگی و رزق ما را فراهم می کند، به ما دستور حرکت و فعالیت در راه تأمین معاش داده شده است که بیکار ننشسته و تنبلی را شیمه خود قرار ندهیم و سربار جامعه نشویم و به وظایف محوله در این مورد را انجام دهیم، چنانچه امام صادق علیه السلام به یک نفر دستور داد «افتح بابک و أبسط بساطک، فقد قضیت ما علیک» درِ مغازه ات راباز کن و کالایت را پهن نما تا اینجا وظیفه ات را انجام دادی بقیه کارها (روزی رساندن) مربوط به خداست.

چه بسیارند افراد شایسته ای که در زندگی محروم و منزوی هستند، و چه بسیار افراد ضعیف و ناتوانی که از هر نظر متنعم اند، اگر پیروزی های مادی همگی در سایه تلاش و کوشش خود افراد و لیاقت های آنها به دست می آمد نباید شاهد چنین صحنه هائی باشیم.

این خود می رساند که در پشت عالم اسباب دست نیرومند دیگری است که آن را طبق برنامه حساب شده ای اداره می کند.

درست است که انسان باید در زندگی تلاش و کوشش کند، درست است که جهاد و کوشش کلید حل بسیاری از مشکلات است، اما این اشتباه بزرگی است که ما مسبب الاسباب را فراموش کنیم و تنها چشم به اسباب بدوزیم و مؤثر واقعی را خودمان بدانیم.

یکی از اسرار ناکام ماندن جمعی از آگاهان لایق، و کامیاب شدن جمعی از جاهلان بی کفایت همین است که هشداری برای همه مردم باشد تا در عالم اسباب گم نشوند و تنها به نیروی شخصی خود تکیه نکنند.

حال به چند آیه از آیات فراوان و روایات زیاد در این مورد توجه فرمائید.

- وَ قالُوا لَوْ لا نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنُ عَلی رَجُلٍ مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظِیمٍ أَ هُمْ یَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّکَ نَحْنُ قَسَمْنا بَیْنَهُمْ مَعِیشَتَهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِیَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِیًّا وَ رَحْمَتُ رَبِّکَ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ زخرف: ۳۱- و گفتند چرا این قرآن بر مرد بزرگی (مرد ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟! ۳۲- آیا آنها رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟ ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میان آنان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را تسخیر و با هم تعاون کنند، و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع آوری می کنند بهتر است.

چرا قرآن بر یکی از ثروتمندان نازل نشده؟

در آیات قبل از این آیه سخن از بهانه جوئی های مشرکان در برابر دعوت پیامبران بود، گاه آن را سحر می خواندند و گاه به تقلید نیاکانشان متوسل شده به سخن خدا پشت می کردند در آیات مورد بحث به یکی دیگر از بهانه های واهی و بی اساس آنان اشاره کرده می فرماید: آنها گفتند چرا این قرآن بر مرد بزرگی از این دو شهر

(مکه و طائف) مردی ثروتمند و سرشناس! نازل نشده است؟!.

آنها از یک نظر حق داشتند سراغ چنین بهانه هائی بروند، زیرا از دیدگاه آنها معیار ارزش انسانها مال و ثروت و مقام ظاهری و شهرت آنان بود، این سبک مغزان تصور می کردند ثروتمندان و شیوخ ظالم قبائل آنها مقرب ترین مردم در درگاه خدا هستند لذا تعجب می کردند که این موهبت نبوت و رحمت بزرگ الهی، چرا بر یکی از این قماش افراد نازل نشده است؟ و به عکس بر یتیم و فقیر و تهیدستی به نام محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شده، این باور کردنی نیست! آری آن نظام ارزشی نادرست چنین استنباطی هم به دنبال داشت، و بلای بزرگ جوامع بشری و عامل اصلی انحراف فکری آنها همین نظامات ارزشی غلط است که گاه حقایق را کاملا واژگون نشان می دهد.

حامل این دعوت الهی باید کسی باشد که روح تقوی سراسر وجودش را پر کرده باشد، انسانی آگاه، با اراده، مصمم، شجاع، عادل، و آشنا به درد محرومان و مظلومان، این است ارزشهائی که برای حمل این رسالت آسمانی لازم است، نه لباسهای زیبا و قصرهائی گرانبها و مجلل و انواع زینتها و تجملات، مخصوصا هیچیک از پیغمبران خدا دارای چنین شرائطی نبودند، مبادا ارزشهای اصیل با ارزشهای دروغین اشتباه شود.

در اینکه منظور بهانه جویان کدام شخص در مکه و طائف بود؟ در میان مفسران گفتگو است، ولی غالبا ولید بن مغیره را از مکه و عروه بن مسعود ثقفی را از طائف شمرده اند، هر چند بعضی نام عتبه بن ربیعه از مکه و حبیب بن عمر ثقفی از طائف را نیز به میان آورده اند.

ولی گفتار آنها ظاهرا روی شخص معینی دور نمی زد بلکه هدف آنها اشاره به یکی از افراد پرپول و سرشناس و قوم و قبیله دار بوده است.

قرآن مجید برای کوبیدن این طرز تفکر زشت و خرافی پاسخهای دندان شکنی می گوید، و دیدگاه الهی و اسلامی را کاملا مجسم می سازد، نخست می گوید: آیا آنها رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟! (أَ هُمْ یَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّکَ).

تا به هر کس بخواهند نبوت بخشند، و کتاب آسمانی بر او نازل کنند، و به هر کس مایل نباشند نکنند، آنها اشتباه می کنند، رحمت پروردگار تو را خود او تقسیم می کند، و او از همه کس بهتر می داند چه کسی شایسته این مقام بزرگ است، چنانکه در آیه ۱۲۴ سوره انعام نیز آمده است اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ خدا بهتر می داند رسالت خود را در کجا قرار دهد.

از این گذشته اگر تفاوت و اختلافی از نظر سطح زندگی در میان انسانها وجود دارد هرگز دلیل تفاوت آنها در مقامات معنوی نیست، بلکه: ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میان آنان تقسیم کردیم، و بعضی را بر بعضی برتری دادیم، تا آنها یکدیگر را تسخیر کنند به یکدیگر خدمت نمایند.

آنها فراموش کرده اند که زندگی بشر یک زندگی دستجمعی است، و اداره این زندگی جز از طریق تعاون و خدمت متقابل امکان پذیر نیست، هر گاه همه مردم در یک سطح از نظر زندگی و استعداد، و در یک پایه از نظر مقامات اجتماعی باشند اصل تعاون و خدمت به یکدیگر و بهره گیری هر انسانی از دیگران متزلزل می شود.

بنابر این نباید این تفاوت آنها را بفریبد، و آن را معیار ارزشهای انسانی پندارند.

بلکه رحمت پروردگار تو از تمام آنچه گردآوری می کنند (از مال و جاه و مقام) برتر و بهتر است (وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ).

بلکه تمام این مقامها و ثروتها در برابر رحمت الهی و قرب پروردگار به اندازه بال مگسی وزن و قیمت ندارد.

تعبیر به رَبِّكَ که در این آیه دو بار تکرار شده اشاره لطیفی است به لطف خاص پروردگار در مورد پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و پوشاندن لباس نبوت و خاتمیت بر قامت رسای او.

پاسخ به دو سؤال مهم

در اینجا سؤالهائی مطرح است که غالبا به هنگام مطالعه آیه مورد بحث، به نظر می رسد، و از سوی دشمنان اسلام نیز دستاویزی برای حمله به جهان بینی اسلامی

شده است.

نخست اینکه چگونه قرآن استخدام و تسخیر انسان را به وسیله انسان امضا کرده؟، آیا این قابل قبول نظام طبقاتی اقتصادی (طبقه استثمار کننده و استثمار شونده) نیست.

از این گذشته اگر ارزاق و معیشتها از سوی خدا تقسیم شده، و تفاوتها همه از ناحیه او است، پس تلاش و کوششهای ما چه ثمری می تواند داشته باشد آیا این به معنی خاموش شدن شعله های تلاش و جهاد برای زندگی نیست؟

پاسخ این سؤالها با دقت در متن آیه روشن می شود: کسانی که چنین ایرادی می کنند تصورشان این است که مفهوم آیه چنین است که گروه معینی از بشر گروه دیگری را مسخر خود سازد، آنهم تسخیر به معنی بهره کشی کردن ظالمانه، در حالی که مطلب چنین نیست بلکه منظور استخدام عمومی مردم نسبت به یکدیگر است، به این معنی که هر گروهی امکانات و استعدادها و آمادگیهای خاصی دارند که در یک رشته از مسائل زندگی می توانند فعالیت کنند، طبعا خدمات آنها در آن رشته در اختیار دیگران قرار می گیرد، همانگونه که خدمات دیگران در رشته های دیگر در اختیار آنها قرار می گیرد، خلاصه استخدامی است متقابل، و خدمتی است طرفینی، و به تعبیر دیگر هدف تعاون در امر زندگی است و نه چیز دیگر.

ناگفته پیداست که اگر همه انسانها از نظر هوش، و استعداد روحی و جسمی، یکسان باشند هرگز نظامات اجتماعی سامان نمی یابد، همانگونه که اگر سلولهای بدن انسان از نظر ساختمان و ظرافت و مقاومت همه شبیه هم بودند نظام جسم انسان مختل می شد، سلولهای بسیار محکم استخوان پاشنه پا کجا و سلولهای ظریف شبکه چشم کجا؟، هر کدام از این دو ماموریتی دارند که بر طبق آن ساخته شده اند.

مثال زنده ای که برای این موضوع می توان گفت همان استخدام متقابلی است که در دستگاه تنفس، و گردش خون، و تغذیه، و سایر دستگاههای بدن انسان است

که مصداق روشن لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِيًّا است (منتها در شعاع فعالیتهای داخلی بدن) آیا چنین تسخیری می تواند اشکال داشته باشد؟!.

و اگر گفته شود جمله رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ دلیل بر عدم عدالت اجتماعی است، می گوئیم این در صورتی است که عدالت به معنی مساوات تفسیر شود، در حالی که حقیقت عدالت آن است که هر چیز در یک سازمان در جای خود قرار گیرد، آیا وجود سلسله مراتب در یک لشکر یا یک سازمان اداری، و یک کشور دلیل بر وجود ظلم در آن دستگاه است.

ممکن است افرادی در مقام شعار کلمه مساوات را بدون توجه به مفهوم واقعی آن در همه جا به کار برند، ولی در عمل هرگز نظم بدون تفاوتها امکان پذیر نیست، اما هرگز وجود این تفاوتها نباید بهانه ای برای استثمار انسان به وسیله انسان گردد، همه باید آزاد باشند که نیروهای خلاق خود را به کار گیرند و نبوغ خود را شکوفا سازند و از نتائج فعالیتهای خود بی کم و کاست بهره گیرند، و در مورد نارسائیها باید آنها که قدرت دارند برای بر طرف ساختن آن بکوشند.

و اما در مورد سؤال دوم که چگونه ممکن است با وجود معین بودن روزی شعله جهاد و تلاش و کوشش را روشن نگاهداشت؟ اشتباه از اینجا پیدا شده که گاه گمان کرده اند خداوند برای تلاش و کوشش انسان هیچ نقشی قائل نشده است.

درست است که خداوند استعدادها را برای فعالیتهای مختلف به طور متفاوت آفریده، و درست است که عواملی بیرون از اراده انسان در مسیر زندگی او مؤثر است، ولی با اینحال یکی از عوامل بنیادی را نیز تلاش و کوشش او قرار داده است و با بیان اصل أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما سَعى (نجم- ۳۹) این مطلب را روشن ساخته که بهره انسان در زندگی ارتباط نزدیکی با سعی و تلاش او دارد.

به هر حال نکته باریک و دقیق اینجاست که انسانها همچون ظروف یکدستی نیستند که در یک کارخانه ساخته می شود، یک شکل، یک نواخت، یک اندازه، و با یک نوع فایده، و اگر چنین بود حتی یکروز هم نمی توانستند با هم زندگی کنند.

و نه مانند پیچ و مهره های یک ماشین هستند که سازنده و مهندسش آنرا تنظیم کرده و به طور اجباری به کار خود ادامه دهند، بلکه هم آزادی اراده دارند، و هم مسئولیت و وظیفه، در عین تفاوت استعدادها و شایستگی ها، و این معجون خاصی است که انسانش می نامند، و خرده گیریها و ایرادها غالبا از عدم شناخت این انسان سرچشمه می گیرد.

کوتاه سخن اینکه خداوند هیچ انسانی را بر انسانهای دیگر در تمام جهات

امتیاز نبخشیده، بلکه جمله رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ اشاره به امتیازهای مختلفی است که هر گروهی بر گروه دیگر دارد، و تسخیر و استخدام هر گروه نسبت به گروه دیگر درست از همین امتیازات سرچشمه می گیرد و این عین عدالت و تدبیر و حکمت است.(۱)

۲- أَ وَ لَمْ یَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ (۵۲) زمر: ۵۲ آیا آنها ندانستند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده یا تنگ می سازد؟! در این، آیاتٍ و نشانه هایی است برای گروهی که ایمان می آورند.

در پایان آیه می افزاید در این، آیات و نشانه هائی است برای گروهی که ایمان می آورند. نشانه هائی برای شناختن ذات پاک خدا

چه بسیارند افراد شایسته ای که در زندگی محروم و منزوی هستند، و چه بسیار افراد ضعیف و ناتوانی که از هر نظر متنعمند، اگر پیروزیهای مادی همگی در سایه تلاش و کوشش خود افراد و لیاقتهای آنها به دست می آمد نباید شاهد چنین صحنه هائی باشیم.

این خود می رساند که در پشت عالم اسباب دست نیرومند دیگری است که آن را طبق برنامه حساب شده ای اداره می کند.

۱- تفسیر نمونه ج: ۲۱ ص: ۴۹.

درست است که انسان باید در زندگی تلاش و کوشش کند، درست است که جهاد و کوشش کلید حل بسیاری از مشکلات است، اما این اشتباه بزرگی است که ما مسبب الاسباب را فراموش کنیم و تنها چشم به اسباب بدوزیم و مؤثر واقعی را خودمان بدانیم.

یکی از اسرار ناکام ماندن جمعی از آگاهان لایق، و کامیاب شدن جمعی از جاهلان بی کفایت همین است که هشداری برای همه مردم باشد تا در عالم اسباب گم نشوند و تنها بر نیروی شخصی خود تکیه نکنند.

لذا در پایان آیه می افزاید در این، آیات و نشانه هائی است برای گروهی که ایمان می آورند.

نشانه هائی برای ذات پاک خدا همانگونه که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: عرفت الله بفسخ العزائم و حل العقود و نقض الهمم: من خدا را به وسیله بر هم خوردن تصمیمها، گشوده شدن گره ها و در هم شکستن اراده ها شناختم.

و نشانه هائی است از ضعف و ناتوانی انسان تا خود را گم نکند و گرفتار غرور و خودبینی نگردد.(۱)

۳- وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبادِهِ لَبَغَوْا فِی الْأَرْضِ وَ لکِنْ یُنَزِّلُ بِقَدَرٍ ما یَشاءُ إِنَّهُ بِعِبادِهِ خَبِیرٌ بَصِیرٌ (شوری ۲۷ هرگاه خداوند روزی را برای بندگانش وسعت بخشد، در زمین طغیان و ستم می کنند؛ از این رو بمقداری که می خواهد (و مصلحت می داند) نازل می کند، که نسبه به بندگانش آگاه و بیناست!

از خباب بن ارت صحابی معروف نقل شده که آیه نخست (وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ ...) در باره ما نازل شد، و این به خاطر آن بود که ما به اموال فراوان طوایف بنی قریظه و بنی نظیر و بنی قینقاع از یهود نظر افکندیم، و آرزو داشتیم که ایکاش ما هم چنین اموالی داشتیم، آیه نازل شد و به ما هشدار داد که اگر خداوند روزی را برای

۱- تفسیر نمونه ج: ۱۹ ص: ۴۹۷.

بندگانش گسترده کند طغیان خواهند کرد.

در تفسیر درّ المنثور حدیث دیگری نقل شده و آن اینکه این آیه در مورد اصحاب صفه نازل گردید، چرا که آنها آرزو داشتند دنیایشان رو به راه شود.

مرفهین طغیانگر!

پیوند این آیات با آیات گذشته ممکن است از این نظر باشد که در آخرین آیه از آیات پیشین آمده بود که خداوند درخواست مؤمنان را اجابت می کند، و به دنبال آن این سؤال پیش می آید که پس چرا در میان آنها گروهی فقیرند،

و هر چه درخواست می کنند به جائی نمی رسد؟ می فرماید: هر گاه خداوند روزی را برای بندگانش وسعت بخشد در زمین طغیان و سرکشی و ستم می کنند

و لذا به مقداری که می خواهد و مصلحت می بیند روزی را نازل می کند (وَ لکِنْ یُنَزِّلُ بِقَدَرٍ ما یَشاءُ).

و به این ترتیب مساله تقسیم روزی بر اساس حساب دقیقی است که پروردگار در باره بندگان دارد چرا که او نسبت به بندگانش آگاه و بیناست (إِنَّهُ بِعِبادِهِ خَبِیرٌ بَصِیرٌ او پیمانه و ظرفیت وجودی هر کس را می داند و طبق مصلحت او به او روزی می دهد، نه چندان می دهد که طغیان کنند، و نه چندان که از فقر فریادشان بلند شود.

شبیه این معنی در آیه ۶ و ۷ سوره علق آمده است إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی انسان طغیان می کند هرگاه احساس بی نیازی و غنی نماید.

و به راستی چنین است، و مطالعه در حال انسانها گواه صادق این واقعیت است که وقتی دنیا به آنها روی می آورد و صاحب زندگی مرفه می شوند و مسیر حوادث بر وفق مراد آنها است، دیگر خدا را بنده نیستند، به سرعت از او فاصله می گیرند، در دریای شهوات غرق می شوند، و آنچه ناگفتنی است آن می کنند، و هر گونه ظلم و ستم و فساد را در زمین گسترش می دهند.

در تفسیر دیگری از ابن عباس در مورد این آیه می خوانیم که منظور از بغی در اینجا ظلم و ستم و طغیان نیست بلکه بغی به معنی طلب است، یعنی اگر خداوند روزی را برای بندگانش گسترده سازد باز طلب بیشتر می کنند و هرگز سیر نخواهند شد! ولی تفسیر اول که از سوی بسیاری از مفسران انتخاب شده صحیحتر به نظر می رسد چرا که تعبیر یَبْغُونَ فِی الْأَرْضِ کرارا در آیات قرآن به معنی فساد و ظلم در زمین آمده است، مانند فَلَمَّا أَنْجاهُمْ إِذا هُمْ یَبْغُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِ

(یونس- ۲۳) إِنَّمَا السَّبِیلُ عَلَى الَّذِینَ یَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ یَبْغُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِ (آیه ۴۲ همین سوره).

درست است که بغی به معنی طلب نیز آمده، اما هنگامی که با فِی الْأَرْضِ همراه شود به معنی فساد و ظلم در زمین است.

در اینجا دو سؤال پیش می آید:

نخست اینکه اگر برنامه تقسیم روزی چنین است، پس چرا گروهی را می بینیم که روزی فراوان دارند و طغیان و فساد کرده اند و دنیا را به تباهی کشانده اند و خداوند جلو آنها را نگرفته، هم در مقیاس افراد و هم در مقیاس دولتهای غارتگر زورگو.

در پاسخ این سؤال باید به این نکته توجه داشت که گاه گسترش روزی وسیله ای است برای امتحان و آزمایش، چرا که همه انسانها باید در این جهان آزمایش شوند گروهی نیز با ثروت آزمایش می شوند.

و گاه به خاطر این است که هم خودشان و هم انسانهای دیگر بدانند که ثروت خوشبختی نمی آفریند، شاید راه را پیدا کنند، و به سوی خدا باز گردند، هم اکنون جامعه هائی را می بینیم که غرق انواع نعمت و ثروت و رفاهند و در عین حال گرفتار انواع مصائب و بدبختیها می باشند، ناامنی، کشتار، آلودگی فراوان اخلاقی، اضطراب و انواع نگرانیها جسم و روح آنها را فرا گرفته است.

گاهی نیز ثروت بی حساب یک مجازات الهی است که خدا بعضی را گرفتار آن

می سـازد، دورنمـای زنـدگانیشان دل انگیز، اما اگر از نزدیک نگاه کنیم می بینیم از خودشان بـدبخت تر خودشاننـد!، در این زمینه سرگذشتهای فراوانی از سلاطین ثروت دنیا وجود دارد که بسیاری شنیده اند، و نقل آنها سخن را به درازا می کشد.

سؤال دیگر اینکه: آیـا مفهوم این سـخن این نیست که هرگاه انسان فقیر و محروم است نبایـد دست و پائی برای وسـعت روزی کند، به احتمال اینکه خدا مصلحت او را در این دانسته است؟ در پاسخ این سؤال نیز باید توجه داشت که گاهی کمبود روزی به خـاطر سـستی و تنبلی خود انسان است، این کمبودها و محرومیتها خواست حتمی خداونـد نیست، بلکه نتیجه اعمال او اسـت که دامنگیرش شده، و اسـلام بر اساس اصل سـعی و کوشـش که هم در آیات قرآن منعکس است و هم در سـنت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمه هدی (علیهم السلام) همه را دعوت به تلاش و جهاد کرده است.

ولی هر گاه انسان نهایت تلاش خود را به کار گرفت در عین حال درها به روی او بسـته شـد، بایـد بداند در این امر مصـلحتی بوده، بیتابی نکند، مایوس نشود، زبان به کفران نگشاید، و به تلاش خود ادامه دهد، و تسلیم رضای الهی نیز باشد.

این نکته نیز قابـل ذکر است که تعبیر به عبـاده (بنـدگانش) هرگز منافاتی با طغیان آنها در صورت گسترش روزی نـدارد، چرا که این تعبیر در مورد بندگان خوب و بد و متوسط الحال همه به کار می رود، مانند قُلْ یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللَّهِ: بگو ای بندگان من! که در باره خویش اسراف کرده اید از رحمت خدا نومید نشوید.

درست است که خداونـد روزی را با حساب نازل می کنـد تا بنـدگان طغیان نکننـد اما چنان نیست که آنها را محروم و ممنوع سازد، لذا در آیه بعد می افزاید: او کسی است که باران نافع را بعد از آنکه مردم مایوس شدند نازل می کند.

۴- أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّ اللَّهَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ روم: ۳۷ آیا ندیدند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده یا

تنگ می سازد؟! در این نشانه هایی است برای گروهی که ایمان می آورند.

بعضی از کم ظرفیتان با روی آوردن نعمت، مغرور و با مواجه شدن بلا، مأیوس می شوند، چنین می فرماید: آیا آنها نمی دانند که خداونـد روزی را برای هر کس بخواهد گسترده و برای هر کس بخواهد تنگ می سازد، نه ظهور نعمت ها باید مایه غرور و فراموشکاری و طغیان شود، و نه پشت کردن آن مایه یأس و نومیـدی که وسعت و ضیق روزی به دست خدا است، گاهی مصلحت را در اول می بیند و گاه در دوم.

درست است که عالم، عالم اسباب است و آنها که تلاشگرند و سختکوشند معمولا بهره بیشتری از روزیهارا دارند و آنها که تنبل اند و سست و کم تلاش، بهره کمتری، ولی در عین حال این یک قاعده کلی و همیشگی نیست، چرا که گاه افراد بسیار جدی و لایقی را می بینیم که هر چه می دوند به جائی نمی رسند، و به عکس گاه افراد کم دست و پا را مشاهده می کنیم که درهای روزی از هر سو به روی آنها گشوده است!.

این استثناها گویا برای این است که خداونـد نشان دهـد با تمام تاثیری که در عالم اسباب آفریـده، نبایـد در عالم اسباب گم شوند، و نباید فراموش کنند که در پشت این دستگاه، دست نیرومند دیگری است که آن را می گرداند.

گاه چنان سخت می گیرد که هر چه انسان می کوشد و به هر دری می زند، همه درها را به روی خود بسته می بیند، و گاه آنچنان آسان می گیرد که هنوز به سراغ دری نیامده در برابر او باز می شود!.

این امر که در زندگی خود کم و بیش با نمونه های آن روبرو بوده ایم علاوه بر اینکه با غرور نعمت و یاس ناشی از فقر مبارزه می کند، دلیلی است بر اینکه در ماورای اراده و خواست ما دست نیرومند دیگری در کار است.

لذا در پایان آیه می گوید: در این نشانه هائی است از قدرت و عظمت خدا برای قومی که ایمان می آورند (إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ).

بعضـی از مفسـران سخنی به این مضمون نقل کرده اند که از عالمی پرسیدند: ما الدلیل علی انّ للعالم صانعا واحدا؟: چه دلیلی داریم که عالم را خالقی یکتا است؟

گفت: به سه دلیل: ذل اللبیب، و فقر الادیب، و سـقم الطبیب!: عقب ماندگی افراد هوشـیار، و تنگدستی افراد هنرمند و سخنور، و بیماری طبیبان!.

آری وجـود ایـن اسـتثناها نشـانه این است که کـار به دست دیگری است، چنـانکه در حـدیث معروفی از علی علیه السـلام می خوانیم: عرفت الله سـبحانه بفسـخ العزائم و حل العقود و نقض الهمم: من خداوند سـبحان را از آنجا شـناختم که (گاه) تصـمیم های قطعی، فسخ می شود و گاه گره های کور خود بخود گشوده و اراده های قوی نقض می گردد و ناکام می ماند.

و از آنجـا که هر نعمت و موهبتی، وظـائف و مسـئولیت هائی را همراه می آورد، در آیه بعـد روی سـخن را به پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم کرده، می گویـد: چون چنین است حق بستگان و نزدیکان را ادا کن، و همچنین مسـکینان و درراه ماندگان را) (وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ وَ الْمِسْکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ).

به هنگام وسـعت روزی فکر نکن آنچه داری از آن تو است، بلکه دیگران نیز در اموال تو حق دارنـد، از جمله خویشاونـدان و افراد مسـتمندی که از شـدت فقر زمین گیر شده اند، و همچنین افراد آبرومندی که دور از وطن بر اثر حوادثی در راه مانده اند و محتاجند.

تعبیر به «حقه» بیـانگر این واقعیت است که آنها در اموال انسان شـریکند و اگر چیزی انسان می پردازد حق خود آنها را ادا می کند و منتی بر گردن آنان ندارد.

جمعی از مفسـران، مخاطب را در این آیه منحصـرا پیامبر گرامی اسـلام صـلی الله علیه و آله و سـلم دانسـته اند و ذی القربی را خویشاوندان او، در روایت معروفی از ابو سعید خدری و غیر او چنین نقل شده: هنگامی که آیه مذکور نازل شد پیغمبر گرامی اسـلام صلی الله علیه و آله و سلم فدک را به فاطمه بخشید و تسلیم وی نمود (لما نزلت هذه الایه علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم أعطی فاطمه فدکا و سلّمه الیها).

عین این مضمون از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده است.

این معنی در روایت بسیار مشروحی ضمن بیان گفتگوی بانوی اسلام فاطمه زهراء علیها السلام با ابو بکر از امام صادق علیه السلام آمده است.

ولی جمعی دیگر از مفسران خطاب را در این آیه عام گرفته اند و شامل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و غیر او می دانند، طبق این تفسیر همه مردم موظفند که حق خویشاوندان و ذی القربی خود را فراموش نکنند.

البته این دو تفسیر منافاتی با هم ندارد و قابل جمع است، به این ترتیب که مفهوم آیه مفهوم گسترده ای است و پیامبر و خویشاوندان او مخصوصا فاطمه زهرا علیها السلام مصداق اتمّ آن است.

و از اینجا روشن می شود که هیچیک از این تفاسیر با مکّی بودن این سوره منافات ندارد چرا که مفهوم آیه یک مفهوم جامعی است که هم در مکه می بایست به آن عمل شود و هم در مدینه و حتی اعطای فدک به فاطمه علیها السلام بر اساس این آیه کاملا قابل قبول است.

تنها چیزی که در اینجا باقی می ماند جمله لمّا نزلت هذه الایه ... در روایت ابو سعید خدری است که ظاهرش این است اعطای فدک بعد از نزول آیه و در مدینه بوده است، ولی اگر لمّا را در اینجا به معنی علت بگیریم نه به معنی زمان خاص، این مشکل نیز حل می شود، و مفهوم روایت این خواهد بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر این دستور الهی فدک را به فاطمه عطا کرد، به علاوه گاه آیاتی از قرآن دو بار نازل شده است.

اما اینکه چرا از میان همه افراد نیازمند و صاحب حق تنها این سه گروه ذکر شده اند ممکن است به خاطر اهمیت آنها باشد، زیرا حق خویشاوندان از هر حقی بالاتر است، و در میان محرومان و نیازمندان، مساکین و واماندگان در راه از همه نیازمندترند.

و یا به خاطر نکته ای است که فخر رازی در اینجا آورده، او می گوید: اصناف

هشتگانه ای که می بایست زکات را به آنها پرداخت، در صورت وجوب زکات است، ولی سه گروهی که در آیه ذکر شده اند حتی در صورت تعلق نگرفتن زکات نیز کمک به آنها لازم است، چرا که بعضی از خویشاوندان واجب النفقه انسانند و مسکین فقیر محرومی است که اگر به او کمک نشود چه بسا جانش به خطر بیفتد و همچنین ابن السبیل ممکن است در شرائطی باشد که با نرسیدن کمک تلف شود، ترتیبی که در ذکر این سه گروه در آیه رعایت شده نیز متناسب با ترتیب اهمیت آنها است.(۱)

بلی یکی از عوامل ستم ستمگران بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از غصب همین اعطاء فدک سرچشمه گرفت، برای این که امیرمظلومان را در تنگنای مالی قرار دهند و محاصره اقتصادی نمایند تا امکان مالی نداشته باشد که نیرو فراهم کند، فدک ر ا به زور از مادر مظلومه امامان علیهم السلام غاصبانه گرفتند و در کوچه به خاطر دفاع از حقش، سیلی زدند و بابدن مجروح در اثر ماندن پشت در و دیوار، افتان و خیزان، خود ر ا به قبر پدر رساند و زبان به شکوه گشود و اشک از چشمان پژمرده اش سرازیر نموده و با رنگ پریده، با پدر، درد دل می کند،

من روزی در سایه احمد دارای احترام خاصی بودم** امروز ستمگران خود را با دامنم از خود دور می سازم.

اگر مرغان قمری شب هابالای شاخه درختان با سوز دل ناله** کنند من هم صبحگاهان ناله سر می دهم

پدر بعد از تو مصائبی برایم هجوم آوردند** اگرروی روز روشن می ریخت، روز شب می شد

تعدادی از زنان از او عیادت کرده و حالش را می پرسند کیف أصبحت یا بنت رسول اللّه چگونه روزهاتو می گذرانی؟! بدین گونه پاسخ می شنوند أصبحت بحمد

۱- باتغییراتی از تفسیر نمونه ج: ۱۶ ص: ۴۴۰ ببعد.

اللّه عافیاً عن دنیاکم و قالیاً لرجالکم ستایش خدارا که از دنیای شما رو گردانم (و به سوی خدا می روم) و بر مردان شما غضبناک (و از آنها شاکیم).

این بانوان می گویند، جسم زهراء بگونه ای آب شده بود که زیر ملافه چیزی رانمی دیدیم مگر سرمبارکش (آن هم درچه مدت و به چه قیمتی، دوماه ونیم یا سه ماه بعد ازپدر در اثر درد جسم و غم مظلومیت ولایت و اندوه امامت).

اف بر این دنیای بیوفاو تف بر آن روهای بیحیا و مظلوم کش که بانوی بانوان دو عالم و مادر امامان و حجت ال هی بر آنها که امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: نحن حجج اللّه علی الخلق و أمّنافاطمه حجّه اللّه علینا(۱) ما حجت های خدا بر خلق خدا و مادر ما فاطمه حجت الهی بر ما (امامان) است.

این مادر ۱۸ ساله با ۴ فرزند نیم قد و مصیبت زده، با چشمان اشکبار از فراق و مظلومیت مولا و امامش و اندوه فراوان از جدائی فرزندانش و با تأکید بر امحاء و نابود کردن اثر قبرش (بنا به گفته خودش که معصوم است و اغراق نمی گوید) باهزاران غم و مصیبتی که اگر به روی روز روشن می ریخت شب تاریک می شد و. و.

به سوی معبود و به دیدار پدر و به آغوش مادر مهربانش خدیجه پرکشید و رفت.

امشب دل سنگ کوچه ها می نالد** یک شهر خموش و بی صدا می نالد

تشییع جنازه مظلومه زهراست** تابوت به حال مرتضی می نالد

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

۱- فاطمه الزّهراء مهجه قلب المصطفی: ص ۱.

مجلس ۹۵ زنا

در میان گناهان کبیره، خـدای متعال بعضـیهارا اکیـداً نهی کرده و دوری از آن و پرهیز از انجام آن را، تأکید نموده و خواسـته است که بایـد حواسـمان شـشدانگ جمع باشـد، از جمله شـرک و قتل نفس و ربا و ریاء و عاق والـدینی و ترک نماز وغیره و همچنین عمل زشت زنا و دوری از آن و نزدیک شدن یا فکر کردن در باره آن را شدیداً نهی نموده است.

وَ لا تَقْرَبُوا الزِّنی إِنَّهُ کانَ فاحِشَهً وَ ساءَ سَبِیلًا اسراء: ۳۲ و نزدیک زنا نشوید، که کار بسیار زشت، و بد راهی است!

گناه بزرگی که آیه به آن اشاره می کند مساله زنا و عمل منافی عفت است، در این بیان کوتاه به سه نکته اشاره شده.

الف- نمی گوید زنا نکنید، بلکه می گوید: حتی به این عمل شـرم آور نزدیک نشوید، این تعبیر علاوه بر تاکیدی که در عمق آن نسـبت به خود این عمل نهفته شـده، اشاره لطیفی به این است که آلودگی به زنا غالبا مقدماتی دارد که انسان را تدریجا به آن نزدیک می کنـد، چشم چرانی یکی از مقـدمات آن است، برهنگی و بی حجابی مقـدمه دیگر، کتابهای بدآموز و فیلمهای آلوده و نشریات فاسد و کانونهای فساد هر یک مقدمه ای برای این کار محسوب می شود.

همچنین خلوت با اجنبیه (یعنی بودن مرد و زن نامحرم در یک مکان خالی و تنها) عامل وسوسه انگیز دیگری است.

بالاـخره ترک ازدواج برای جوانان، و سـخت گیریهای بی دلیل طرفین در این زمینه، همه از عوامل قرب به زنا است که در آیه مذکور با یک جمله کوتاه همه آنها

را نهی می کند، و در روایات اسلامی نیز هر کدام جداگانه مورد نهی قرار گرفته است

ب- جمله إِنَّهُ كانَ فاحِشَةً که مشتمل بر سه تاکید است (انّ و استفاده از فعل ماضی (كانَ) و تعبیر به فاحشه) عظمت این گناه آشکار را آشکارتر می کند.

ج- جمله ساءَ سَبِيلًا (راه زنا بد راهی است) بیانگر این واقعیت است که این عمل راهی به مفاسد دیگر در جامعه می گشاید.

فلسفه تحریم زنا

۱- در جامعه ای که فرزندان نامشروع و بی پدر فراوان گردند روابط اجتماعی که بر پایه روابط خانوادگی بنیان شده سخت دچار تزلزل می گردد.

برای پی بردن به اهمیت این موضوع کافی است یک لحظه چنین فکر کنیم که چنانچه زنا در کل جامعه انسانی مجاز گردد و ازدواج برچیده شود، فرزندان بی هویتی که در چنین شرائطی متولد شوند تحت پوشش حمایت کسی نیستند، نه در آغاز تولد و نه به هنگام بزرگ شدن.

از این گذشته از عنصر محبت که نقش تعیین کننده ای در مبارزه با جنایتها و خشونتها دارد محروم می شوند، و جامعه انسانی به یک جامعه کاملا حیوانی توأم با خشونت در همه ابعاد، تبدیل می گردد.

۲- این عمل ننگین سبب انواع برخوردها و کشمکشهای فردی و اجتماعی در میان هوسبازان است، داستانهائی را که بعضی از چگونگی وضع داخل محله های بدنام و مراکز فساد نقل کرده و نوشته اند به خوبی بیانگر این واقعیت است که در کنار انحرافات جنسی بدترین جنایات رخ می دهد.

۳- تجربه نشان داده و علم ثابت کرده است که این عمل باعث اشاعه انواع بیماریها است و با تمام تشکیلاتی که برای مبارزه با عواقب و آثار آن امروز فراهم کرده اند باز آمار نشان می دهد که تا چه اندازه افراد از این راه سلامت خود را از دست داده و می دهند.

۴- این عمل غالبا سبب سقط جنین و کشتن فرزندان و قطع نسل می گردد، چرا

که چنین زنانی هرگز حاضر به نگهداری اینگونه فرزندان نیستند، و اصولا وجود فرزند مانع بزرگی بر سر راه ادامه اعمال شوم آنان می باشد، لذا همیشه سعی می کنند آنها را از میان ببرند.

و این فرضیه کاملاـ موهوم که می توان اینگونه فرزندان را در مؤسساتی زیر نظر دولتها جمع آوری کرد شکستش در عمل روشن شده، و ثابت گردیده که پرورش فرزندان بی پدر و مادر به این صورت چقدر مشکلات دارد، و تازه محصول بسیار نامرغوبی است، فرزندانی سنگدل: جنایتکار بی شخصیت و فاقد همه چیز!

۵- نباید فراموش کرد که هدف از ازدواج تنها مساله اشباع غریزه جنسی نیست، بلکه اشتراک در تشکیل زندگی و انس روحی و آرامش فکری، و تربیت فرزندان و همکاری در همه شئون حیات از آثار ازدواج است که بدون اختصاص زن و مرد به یکدیگر و تحریم زنان هیچیک از اینها امکان پذیر نیست.

امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) در حدیثی می گوید: از پیامبر شنیدم چنین می فرمود: فی الزنا ست خصال: ثلث فی الدنیا و ثلث فی الاخره: فاما اللواتی فی الدنیا فیذهب بنور الوجه، و یقطع الرزق، و یسرع الفناء.

و اما اللواتی فی الاـخره فغضب الرب و سوء الحساب و الدخول فی النار- او الخلود فی النار-: در زنا شش اثر سوء است، سه قسمت آن در دنیا و سه قسمت آن در آخرت است.

اما آنها که در دنیا است یکی این است که صفا و نورانیت را از انسان می گیرد روزی را قطع می کند، و تسریع در نابودی انسانها می کند.

و اما آن سه که در آخرت است غضب پروردگار، سختی حساب و دخول- یا خلود- در آتش دوزخ است.(۱)

وَ لا یَزْنُونَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ أَثاماً فرقان ۶۸ و زنا نمی کنند؛ و هر کس چنین کند،

۱- تفسیر نمونه ج: ۱۲ ص: ۱۰۳ ببعد.

مجازات سختی خواهد دید!

قابل توجه اینکه در این آیه، که در مقام بیان اوصاف بندگان خداست، نخست از مساله شرک، سپس قتل نفس، و بعد از آن زنا سخن به میان آمده، از بعضی از روایات استفاده می شود که این سه گناه از نظر ترتیب اهمیت به همین صورت که در آیه آمده اند می باشد.

ابن مسعود از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل می کند عرض کردم: أیّ الذنب اعظم؟ قال ان تجعل لله ندا و هو خلقک، قال قلت ثم أیّ؟ قال ان تقتل ولدک مخافه ان یطعم معک، قال قلت: ثم ای؟ قال ان تزانی حلیله جارک، فانزل الله تصدیقها وَ الَّذِینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ- الی آخر الایه: کدام گناه از همه گناهان بزرگتر است؟ فرمود: این که برای خدا شبیهی قرار دهی در حالی که او تو را آفرید، عرض کردم بعد از آن کدام گناه؟

فرمود: اینکه فرزند خود را از ترس اینکه مبادا با تو هم غذا شود به قتل برسانی!، باز عرض کردم بعد از آن کدام گناه؟ فرمود: اینکه به همسر همسایه ات خیانت کنی در این هنگام خداوند تصدیق سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در این آیه نازل کرد: وَ الَّذِینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ ....

گرچه در این حدیث سخن از نوع خاصی از قتل و زنا به میان آمده، ولی با توجه به اطلاق مفهوم آیه، این حکم درباره همه انواع آن می باشد و مورد روایت مصداق واضحتری از آن است.

از آنجا که این سه گناه نهایت اهمیت را دارد باز در آیه بعد روی آن تکیه کرده می گوید: کسانی که مرتکب این امور شوند عذاب آنها در قیامت مضاعف می گردد، و با خواری، جاودانه در عذاب خواهد ماند (یُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ یَخْلُدْ فِیهِ مُهاناً).

در اینجا دو سؤال پیش می آید: نخست اینکه چرا عذاب این گونه اشخاص مضاعف می گردد؟ چرا به اندازه گناهشان مجازات نشوند؟ آیا این با اصول عدالت سازگار است؟ دیگر اینکه در اینجا سخن از خلود و عذاب جاویدان است، در

حالی که می دانیم خلود تنها مربوط به کفار است، و از سه گناهی که در این آیه ذکر شـده تنها گناه اول کفر می باشـد، و اما قتل نفس و زنا نمی تواند سبب خلود گردد؟

مفسـران در پاسخ سؤال اول، بحث بسیار کرده اند، آنچه صحیحتر به نظر می رسد این است که منظور از مضاعف شدن عذاب این است که بر هر یـک از این گناهـان سه گـانه که در این آیه مـذکور است مجـازات جـداگانه ای خواهـد شـد که مجموعا عذاب مضاعف است.

از این گذشته گاه یک گناه سرچشمه گناهان دیگر می شود، مانند کفر که سبب ترک واجبات و انجام محرمات می گردد، و این خود موجب مضاعف شدن مجازات الهی است.

به همین جهت بعضـی از مفسـران این آیه را دلیـل بر این اصـل معروف گرفته انـد که کفار همانگونه که مکلف به اصول دین هستند، به فروع نیز مکلف می باشند (الکفار مکلفون بالفروع کما انهم مکلفون بالاصول).

و اما در پاسـخ سؤال دوم می توان گفت که بعضـی از گناهان به قـدری شدیـد است که سـبب بی ایمان از دنیا رفتن می شود. مانند قتل عمد مذکور در آیه ۹۳ سوره نساء.

در مورد زنا مخصوصا اگر زنای محصنه باشد نیز ممکن است چنین باشد.

این احتمـال نیز وجود دارد که خلود در آیه مـذکور در مورد کسانی است که هر سه گناه را با هم مرتکب شونـد، هم شـرک، هم قتـل نفس و هم زنا، شاهـد بر این معنی آیه بعـد است که می گویـد إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً: مگر کسـی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و به این ترتیب مشکلی باقی نخواهد ماند

قابـل توجه اینکه در اینجـا علاوه بر مساله مجازات معمولی، کیفر دیگری که همان تحقیر و مهانت است و جنبه روانی دارد نیز ذکر شـده است که خود می توانـد تفسـیری بر مساله مضاعف بودن عذاب بوده باشد، چرا که آنها هم عذاب جسـمی دارند و هم روحی.

ولی از آنجا که قرآن مجید هیچگاه راه بازگشت را به روی مجرمان نمی بندد و گنهکاران را تشویق و دعوت به توبه می کند، در آیه بعد چنین می گوید: مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند گناهانشان را می بخشد و سیئات اعمال آنها را تبدیل به حسنات می کند، و خداوند آمرزنده و مهربان است (إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً).

همانگونه که دیدیم در آیه قبل، سه گناه از بزرگترین گناهان ذکر شده بود جائی که در توبه را به روی این گونه افراد باز بگذارد دلیل بر این است که هر گنهکار پشیمانی می تواند به سوی خدا بازگردد، مشروط به اینکه توبه اش حقیقی باشد که نشانه آن عمل صالح جبران کننده است که در آیه آمده، و گرنه مجرد استغفار به زبان، با پشیمانی زودگذر به قلب، هرگز دلیل توبه نیست.

مساله مهم در مورد این آیه این است که چگونه خداوند سیئات آنها را تبدیل به حسنات می کند؟

تبدیل سیئات به حسنات را اگر یادتان باشد قبلا در دو مورد (مجلس ۴ می بخشم و از کسی ترس ندارم) در تفسیر آیه ۳۳ زمر و در تفسیر آیات بیان کننده (صفات بندگان خدا در سوره مبارکه فرقان) بیان کردیم به تکرار نیازی نیست.

بطور خلاصه هر جامعه ای که در آن زنا شایع شود، روی سعادت و خوشبختی و

خوشوقتی را، نمی بیند، کانون خانواده ها بهم می خورد اعتماد و اطمینان از بین، می رود، بچه های سقط فراوان سطل آشغال شهرداری ها، همه جا را فرا می گیرد، هوسبازی های مقطعی، رخت بر می بندد و روسیاهی و شرمندگی، به همه جا حکم فرما می شود، آبرو و شرف خانواده ها، نابود می گردد، شناخت انسان ها و معنا و مفهوم پدریت و فرزندیت، محو می گردد، بچه به کهِ پناهنده شوند و از کهِ یاری طلبند و در آغوش گرم چکسی بیارامد و ناز کند و شیطونی نماید و. و.

این ها همه شیرینی های زندگیست که با رواج عمل زشت و شنیع زنا، به دست

فراموشی، سپرده می شود.

دین مقدس اسلام با در نظر گرفتن همه این موارد، در مورد زنا سخت گیری خاص دارد.

اگر مرد زن دار یا زن شوهر دار، اقدام به زنا کند و برای قاضی شرع، ثابت شود، بدون سؤال و جواب باید هر دو سنگسار و اعدام شوند، و اگر مجرّد باشند، باید صد تازیانه، در ملأعام و جلوی چشم مردم، زده شود اگر دوباره اقدام نماید باز صد تازیانه و بار سوم او نیز، محکوم به اعدام است.

حال ممکن است کسی بگوید این سخت گیری چرا با یک لحظه کیف کردن جانش را از دست بدهد، جواب این است اگر این خشونت و سختگیری نشود علاوه بر مواردی که در بالا شمردیم، نظم و نظامهای خانوادگی و اجتماعی، محکوم به فنا می گردد، راستی از این گوینده می پرسیم آیا خودت رضایت می دهی، با خواهر و مادر و زنت، این کار را بکنند؟!!.

وانگهی از نظر فنّی به اثبات رسیده است که هیچ وقت جامعه از زنا زاده، روی خوشی ندیده است اگر به اصل جنایت ها بر رسی کنی می بینی تمامی آنها به یک زنا زاده منتهی می شود.

اثر حرام

هرچیزی را خداوند آفریده هم اثر وضعی دارد هم اثر تکوینی خوردنی ها و آشامیدنی ها از این قانون مستثنی نیست تا برسد به زنا که اثر وضعی ووجودی او این است که حرام زاده در زندگی اش، به ستمها و جنایت هائی دست می زند که آن سرش ناپیداست.

با صرف نظر از جنایت های قبل از اسلام، مگر در تواریخ اسلامی ما همه این مصائب و کارهای ظالمانه، با دست حرام زاده ها، پیاده نشده است؟!.

مگر زیاد بن ابیه یا یزید و. و. از مادران مشهوره به زنا و زنان معروفه به دنیا، نیامده بودند که آنهمه مصیبت ها را ببار آوردند و عالمی را، به عزا نشانیدند.

واقعاکدام فردی به درستی این عمل صحه می گذارد و امضاء می کند که یزید برای خوشخوابی خود، سر پدر دختر سه ساله ای را برایش بفرستد تا ساکت شود و او به استراحت مشغول شود به بهانه این که او بچه است به مرده و زنده فرقی نمی گذارد ولی همان سه ساله سر مطهر پدر را به سینه می چسباند و با کلماتی (أبتاه مَن بعدک للنّساء الحاسرات و عمّاتی المسلوبات) بابا کیست بعد از تو به زنهای بی سرپرست و عمه های غارت شده ام سرپرستی کند و ناله های جگرسوز از این قبیل، سردهد و لبهای تازیانه خورده پدر را بوسید و گریست و خسته شد و خوابید، خانم ها برای این که این دختر خسته از خواب بیدار نشود، آهسته گریه می کنند ولی وقتی بیدار شدنش طول کشید و او بیدار نشد، حرکت دادند، دیدند سر پدر در سینه، جان داده و از دنیا رفته است، حال آن منظره را جلوی چشمتان مجسم کنید آن بانوان حرایم عصمت، چهِ کردند و با مرده آن دختر یتیم چه رفتاری از خود نشان دادند و چگونه گریستند و چگونه به خاک سپردند و هنگام حرکت از شام چگونه او را تنها گذاشتند و رفتند؟!!.

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

مجلس ۹۶ ادای امانت

امانت داری و ادای امانت، از صفات نیک و برجسته انسانی و اسلامی است که بسیار مورد تمجید و تشویق قرار گرفته است و سفارش بسیار در باره آن شده است.

إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها وَ إِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا یَعِظُکُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ کانَ سَمِیعاً بَصِیراً نساء: ۵۸ خداوند به شما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید! و هنگامی که میان مردم داوری می کنید، به

عدالت داوری کنید! خداوند، اندرزهای خوبی به شما می دهد! خداوند، شنوا و بیناست.

شان نزول:

در تفسیر مجمع البیان و بعضی دیگر از تفاسیر اسلامی نقل شده که این آیه زمانی نازل گردید که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با پیروزی کامل وارد شهر مکه گردید، عثمان بن طلحه را که کلید دار خانه کعبه بود احضار کرد و کلید را از او گرفت، تا درون خانه کعبه را از وجود بتها پاک سازد، عباس عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از انجام این مقصود تقاضا کرد که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با تحویل کلید خانه خدا به او، مقام کلیدداری بیت الله که در میان عرب یک مقام برجسته و شامخ بود، به او سپرده شود (گویا عباس میل داشت از نفوذ اجتماعی و سیاسی برادرزاده خود به نفع شخص خویش استفاده کند) ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر خلاف این تقاضا پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بتها در خانه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که آیه مورد بحث را تلاوت می نمود إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها ...

دو قانون مهم اسلامی

آیه مورد بحث گرچه همانند بسیاری از آیات در مورد خاصی نازل شده ولی بدیهی است یک حکم عمومی و همگانی از آن استفاده می شود، و صریحا می گوید: خداوند به شما فرمان میدهد که امانتها را به صاحبان آنها بدهید.

روشن است امانت معنی وسیعی دارد و هر گونه سرمایه مادی و معنوی را شامل می شود و هر مسلمانی طبق صریح این آیه وظیفه دارد که در هیچ امانتی نسبت به هیچکس (بدون استثناء) خیانت نکند، خواه صاحب امانت، مسلمان باشد یا غیر مسلمان، و این در واقع یکی از مواد اعلامیه حقوق بشر در اسلام است که تمام انسان ها در برابر آن یکسانند، قابل توجه اینکه در شان نزول فوق، امانت تنها یک امانت مادی نبود و طرف آن هم یکنفر مشرک بود.

در قسمت دوم آیه، اشاره به دستور مهم دیگری شده و آن مسئله عدالت در

حکومت است.

آیه می گوید: خداوند نیز به شما فرمان داده که به هنگامی که میان مردم قضاوت و حکومت می کنید، از روی عدالت حکم کنید (وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ

سپس برای تاکید این دو فرمان مهم میگوید: خداوند پند و اندرزهای خوبی بشما میدهد

(إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ) باز تاکید می کند و می گوید: در هر حال خدا مراقب اعمال شما است، هم سخنان شما را می شنود و هم کارهای شما را می بیند (إِنَّ اللَّهَ كانَ سَمِيعاً بَصِيراً) این قانون نیز، یک قانون کلی و عمومی است و هر نوع داوری و حکومت را چه در امور بزرگ و چه در امور کوچک بوده باشد شامل می شود، تا آنجا که در احادیث اسلامی می خوانیم: روزی دو کودک خردسال، هر کدام خطی نوشته بود، و برای داوری در میان آنها و انتخاب بهترین خط به حضور امام حسن (علیه السلام) رسیدند، علی (علیه السلام) که ناظر این صحنه بود فورا به فرزندش گفت: یا بُنیّ انظر کیف تحکم فان هذا حکم و الله سألك عنه یوم القیامه فرزندم! درست دقت کن، چگونه داوری می کنی، زیرا این خود یک نوع قضاوت است و خداوند در روز قیامت در باره آن از تو سؤال میکند! این دو قانون مهم اسلامی (حفظ امانت و عدالت در حکومت) زیربنای یک جامعه سالم انسانی است و هیچ جامعه ای خواه مادی یا الهی بدون اجرای این دو اصل، سامان نمی یابد.

اصل اول می گوید: اموال، ثروتها، پستها، مسئولیتها، سرمایه های انسانی، فرهنگها و میراثهای تاریخی همه امانتهای الهی است که بدست افراد مختلف در اجتماع سپرده می شود، و همه موظفند که در حفظ این امانات و تسلیم کردن آن به- صاحبان اصلی آن بکوشند، و به هیچ وجه در این امانتها خیانت نشود.

از طرفی همیشه در اجتماعات، برخوردها و تضادها و اصطکاک منافع وجود دارد که باید با حکومت عادلانه، حل و فصل شود تا هر گونه تبعیض و امتیاز نابجا و ظلم و ستم از جامعه برچیده شود.

همانطور که در بالا گفته شد، امانت منحصر به اموالی که مردم به یکدیگر می سپارند نیست، بلکه دانشمندان نیز در جامعه امانت دارانی هستند که موظفند حقایق را کتمان نکنند، حتی فرزندان انسان امانتهای الهی هستند که اگر در تعلیم و تربیت آنان کوتاهی شود، خیانت در امانت شده، و از آن بالاتر وجود و هستی خود انسان و تمام نیروهائی که خدا به او داده است امانت پروردگارند که انسان موظف است در حفظ آنها بکوشد، در حفظ سلامت جسم و سلامت روح و نیروی سرشار جوانی و فکر و اندیشه کوتاهی نکند و لذا نمی تواند دست به انتحار و یا ضرر به- خویشتن بزند، حتی از بعضی از احادیث اسلامی استفاده می شود که علوم و اسرار و ودایع امامت که هر امامی باید به امام بعد بسپارد در آیه مذکور داخل است.

قابل توجه اینکه در این آیه، مسئله ادای امانت، بر عدالت، مقدم داشته شده، این موضوع شاید به خاطر آن است که مسئله عدالت در داوری، همیشه در برابر خیانت لازم می شود، زیرا اصل و اساس این است که همه مردم امین باشند، ولی اگر فرد یا افرادی از این اصل منحرف شدند نوبت به عدالت می رسد که آنها را به وظیفه خود آشنا سازد.

اهمیت امانت و عدالت در اسلام

وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلى سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كاتِباً فَرِهانٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمانَتَهُ وَ لْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لا تَكْتُمُوا الشَّهادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ بقره: ۲۸۳ و اگر در سفر بودید، و نویسنده ای نیافتید، گروگان بگیرید! (گروگانی که در اختیار طلبکار قرار گیرد.) و اگر به یکدیگر اطمینان (کامل) داشته باشید، (گروگان لازم نیست، و) باید کسی که امین شمرده شده (و بدون گروگان، چیزی از دیگری گرفته)، امانت (و بدهی خود را بموقع) بپردازد؛ و از خدایی که پروردگار اوست. بپرهیزد! و شهادت را کتمان نکنید! و هر کس آن

را کتمان کند، قلبش گناهکار است. و خداوند، به آنچه انجام می دهید، داناست.

در منابع اسلامی به قدری در باره امانت و امانت داری، تاکید شده که در مورد سایر احکام کمتر دیده می شود، احادیث کوتاه زیر روشنگر این واقعیت است:

۱- از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: لا تنظروا الی طول رکوع الرجل و سجوده فان ذلک شی ء اعتاده فلو ترکه استوحش و لکن انظروا الی صدق حدیثه و اداء امانته: (برای شناخت ایمان انسان هاتنها) نگاه به رکوع و سجود طولانی افراد نکنید، زیرا ممکن است عادتی برای آنها شده باشد که از ترک آن ناراحت شوند، ولی نگاه به راستگوئی در سخن و اداء امانت آنها کنید.

رعایت حقوق دیگران و پرهیز از ظلم، از مهم ترین وظایف انسان برای رستگار شدن است به خصوص در امور مربوط به کسب و کار و روابط اجتماعی؛

در واقع مومن بودن انسان ها در رعایت حقوق انسان هاست.

۲- در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: اگر علی (علیه السلام) آن همه مقام در نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیدا کرد به خاطر راستگوئی در سخن و اداء امانت بود.

۳- در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده که به یکی از دوستان خود فرمود: انّ ضارب علیّ بالسیف و قاتله، لو ائتمننی و استنصحنی و استشارنی ثم قبلت ذلک منه لأدّیت الیه الامانه: اگر قاتل علی (علیه السلام) امانتی پیش من می گذاشت و یا از من نصیحتی می خواست و یا با من مشورتی می کرد و من آمادگی خود را برای این امور اعلام می داشتم، قطعا حق امانت را ادا می نمودم.

۴- در روایاتی که در منابع شیعه و اهل تسنن از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده این گفتار بزرگ می درخشد: آیه المنافق ثلاث اذا حدث کذب و اذا وعد اخلف و اذا ائتمن خان: نشانه منافق سه چیز است دروغگوئی، پیمان شکنی، و خیانت در امانت.

۵- پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هنگامی که طرفین نزاع نزد تو می آیند حتی در

نگاه کردن به آن دو، و مقدار و چگونگی سخنان که به آنها می گوئی، مساوات و عدالت را رعایت کن (سَوّ بین الخصمین فی لحظک و لفظک).

! از امام زین العابدین علیه السلام در بیان اهمیت ادای امانت روایت آمده است که فرمود: اگر شمشیری را که با آن سر امام حسین را ذبح نمودند، پیش من امانت بگذارند، آن را به صاحبش پس می دهم (و به آن خیانت نمی کنم).(۱)

با توجه ودقت در مفاد این روایات، باید حساب کار در مورد امانت، به دست آید و در مورد امانات بیشمار خداوندی در به دست آوردن و مصرف و به محل صحیح رساندن آنها، احتیاط و دقت کامل و کافی داشته باشیم.

امانات مانند گناه و معصیت، از نظر کیفیت کوچک و بزرگ ندارد، همه امانت و معصیت و نافرمانی به خداست.

به خود امانت و گناه نباید نگاه کرد، بلکه به آن کس که نافرمانی یا خیانت در امانتش می کنیم (یعنی خدا)، بنگریم.

پس خیانت در امانت و در معصیت، از جهت کیفی فرق ندارد بلکه از نظر کمّی بزرگ و کوچک دارد، مثلا زنا نسبت به نگاه به نامحرم بزرگ است ولی نظربه زن اجنبیه، خود در جای خود، گناه بزرگ است، در مورد امانت نیز بدین منوال است، خیانت به یک جفت کفش یا یک دستمال، نسبت به خیانت در یک کیلو طلای ناب، کوچک است، اما آن هم در جای خود خیانت است و بزرگ.

در مورد اشخاص و امانت دهنده هم این گونه است، خیانت به امانت یک عالم و دانشمند با خیانت در امانت یک فرد نادان و جاهل متفاوت است، اما نسبت به خود امانت، تفاوتی ندارد.

در طول سالهای نبوت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخصوص هنگام رحلت از این دنیای فانی، دو امانت مهم برای تمام امت سپرد و رفت و نسبت به وفادار بودن و خیانت

۱- تفسیر نمونه ج: ۳ ص: ۴۳۰ ببعد.

نکردن به آن دو، توصیه ها و سفارشات اکید کردند و فرمودند: انّی تارکٌ فیکم الثّقلین کتاب اللّه و عترتی أهل بیتی، لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض. من در (میان) شما دو وزنه سنگین (و مهم) ترک کرده (و می روم) کتاب خدا (قرآن) و اهلبیت و عترتم را، اینها از همدیگر جدا نمی شوند تا در حوض (کوثر) بمن وارد شوند (و پیش من آیند).

حال عزیزان در باره امانت گذار و خود امانت ها و اهمیت آنها، فکر کنید، امانت گذار پیامبر الهی و امانت قرآن و عترت، این امت دربار ۰ آنها چهِ کرد و چهِ رفتار نمود وچگونه امانت داری کردند، قسمت اعظم امت قرآن را گرفتند و اهل بیت را رها ساختند در حالی که علاوه براینکه ابدا قابل تفکیك نبودند اگر به آیات نازل شده در خود قرآن درباره ذی القربی و مزد رسالت رسول خدا و آیه تطهیر و. و. عمل می کردند، نباید از اهلبیت دست برمی داشتند و بانورچشم و پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه زهراء علیها السلام آن رفتارها را نمی کردند و کار را به جائی نمی رسانیدند که ناله اش بلند شود و بفرماید:

قد کنت ذات حِمیً بظلّ محمد*** فالیوم أدفع ظالمی بردائیا فاذا بکت قمریّه فی لیلها*** شجناً علی غصنٍ بکیت صباحیا

صبّت علیّ مصائب لو أنّها*** صبّت علی الأیّام صرن لیالبا

من در سایه محمد حمایت شونده بودم*** امروز ستمگرانم را با ردایم، دور می سازم

زمانی که قمری هادر شبها ناله سردهند*** با دلسوختگی در شاخصارها، من هم بامدادان می گریم

آن قدر مصیبتها به سرم سرازیر شد*** اگر به روی روزها می ریخت همگی شب می شدند

دلبند رسالت و افتخار نبوت، حامی ولایت و فدائی امامت، در اثر جراحت های جسمی و شکست های روحی و سیلی های کفری و ضربات شرکی، به روزی افتاد

که توان حرکت و جا بجاشدن را از دست داد و بیش از دوماه و نیم یا سه ماه، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این دنیای فانی نماند و در سن ۱۸ سالگی، با هزاران درد و رنج امام مظلومش را تنها گذاشت و به سوی ملکوت اعلی پرکشید و رفت.

ای بسوزی حب ریاست و بی ایمانی و شقاوت، چه ستمها به این امانت های نبوت و رسالت، روا نداشتی که در اثر میان در و دیوار ماندن و لگد بر پهلو خوردن، چهار بچه قد و نیم قد را بی مادر کردی و مولای مظلومان را بی همدم، و مظلوم تاریخ را غرق در اندوه و غم نمودی، تا جائی که رو به سوی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرفته و اشک بریزد و درد دل نماید ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این امانت توست ببین به چه صورتی به پیشت فرستادند، فاحفها السؤال و استخبرها الحال جریان های بعد از تو و مصیبات وارده به او و مرا، از او بپرس و خبر احوال و سر گذشت ما را، از او دریافت کن.

اف برتو ای ستمگری و مظلوم کُشی، علی فاتح خیبر را به روزی انداختی که با چشمان اشکریزان، جسم ناتوان زهراء را در آرامگاه نامعلوم و پنهان، به خاک سپرد و خود در خانه تاریک، چهل شبانه روز تمام درش را بست و با چهار کودک، گریست و اشک ریخت، تا آن سه چهار نفر اصحاب وفادارش، مقداد را فرستادند و تقاضا کردند در را بگشاید و بیش از این آنها را از نور جمالش محروم نسازد!!!.

برعالمیان رحمت رحمان زهراست** برخلق جهان سرور نسوان زهراست

نوری که دهد شاخه طوبی از اوست** کوثر که خدا گفته به قرآن زهراست

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أیّ منقلب ینقلبون.

مجلس ۹۷ شق القمر

یکی از اعجازهای دوران نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکافتن ماه و شق القمر است.

طبق روایات مشهور که بعضی ادعای تواتر آن نیز کرده اند مشرکان نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و گفتند: اگر راست می گوئی و تو پیامبر خدائی ماه را برای ما دو پاره کن! فرمود: اگر این کار را کنم ایمان می آورید؟ عرض کردند آری- و آن شب، شب چهاردهم ماه بود- پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از پیشگاه پروردگار تقاضا کرد آنچه را خواسته اند به او بدهد ناگهان ماه به دو پاره شد، و رسول الله آنها را یک یک صدا می زد و می فرمود: ببینید!.

مشرکین و قریش گفتند: یا محمد ما نمیدانیم چشمان ما را سحر کردی و این دو نیم شدن، واقعیت دارد یانه؟ صبر کن تاجران و مسافران ما، از شام و یمن برسند و بپرسیم و ببینیم این کار تو درست است یانه، تجار و مسافرین، پیش از آن که اینها سر سخن باز کنند، به سخن آمدند که در شب چهارده، راه می آمدیم و هوا صاف بود، ناگهان دیدیم ماه دو نیم شد و دوباره به حال اولیه برگشت، قریش بجای این که ایمان آورند به آنها پرخاش کردند که اشتباه می کنید چشمانتان عوضی دیده اند.

نویسنده تفسیر «کاشف» گوید: طبق مطالعاتی که بر روی تحقیقات سازمان «ناسا» در این رابطه انجام داده ام متوجه شده ام که آن ها سه نوع شکاف را در روی کره ماه شناسایی کرده اند؛ اول شکاف های دایره ای که توسط ریزش سنگ ها به وجود آمده است، دوم شکاف های مارپیچ و سوم شکافی به صورت کمربندی، آن ها در بررسی این شکاف ها برای هر کدام از دو شکاف اولیه یک علتی را یافته اند اما در رابطه با شکاف کمربندی به پاسخ علمی دست نیافته اند؛ زیرا این امر معجزه و از امور خرق عادت است.(۱)

مؤلف گوید: بنا به نقل یکی از فامیل های نزدیک در این مورد اظهار داشت: در تلویزیون اعلام نمود در فرانسه برای کره ماه که بر رسی می کردند دیدند در وسط

۱- انتقال از انترنت.

کره ماه یک خط دایره وجود دارد مانند بریدن یک هندوانه: خاک آن دایره را آزمایش کردند دیدند ایجاد این خط تقریباً به هزار و چهارصد سال و اندی برمی گردد؛ باز علت ایجاد این خط در آن تاریخ را بررسی کردند دیدند درست به زمانی بر می گردد که مشرکین قریش از رسول خدا شق القمر (دونیم کردن ماه) را درخواست نموده بودند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ وَ كُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ قمر:

آیه ۱

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱- قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت.

۲- و هر گاه نشانه و معجزه ای را ببینند اعراض کرده می گویند: این سحری است مستمر!

۳- آنها (آیات خدا را) تکذیب کردند و از هوای نفسشان پیروی نمودند و هر امری قرارگاهی دارد.

ماه شکافته شد!

در آیه نخست از دو حادثه مهم سخن به میان آمده: یکی نزدیک شدن قیامت است که عظیمترین دگرگونی را در عالم آفرینش همراه دارد و سرآغازی است برای زندگی نوین در جهان دیگر، جهانی که عظمت و گستردگی آن برای ما زندانیان عالم دنیا قابل درک و توصیف نیست.

و حادثه دیگر معجزه بزرگ شق القمر است که هم دلیلی است بر قدرت خداوند بزرگ بر هر چیز و هم نشانه ای است از صدق دعوت پیغمبر گرامیش.

می فرماید: قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت! (اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ).

قابل توجه اینکه سوره قبل از این (سوره نجم) با جمله هائی پیرامون نزدیکی قیامت پایان گرفت (أَزِفَتِ الْآزِفَةُ) و این سوره با همین معنی آغاز می شود و این

تاکیـدی است بر این موضوع که قیـامت نزدیـک است گرچه در مقیـاس عمر دنیـا ممکن است هزاران سال طول بکشـد، اما با توجه به مجموع عمر این جهان از یکسو و با توجه به اینکه تمام عمر دنیا در برابر قیامت لحظه زودگذری بیش نیست منظور از این تعبیر روشن می شود.

ذکر این دو حادثه با هم، همانگونه که جمعی از مفسـران گفته انـد، به خاطر آن است که اصولا ظهور پیامبر اسـلام (صـلی الله علیه و آله و سـلم) که آخرین پیامبران الهی است خود از نشانه های نزدیکی قیامت است، لـذا در حدیثی از خود پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) می خوانیم که فرمود: بعثت انا و الساعه کهاتین مبعوث شـدن من و قیامت همچون این دو است اشاره به دو انگشت مبارکش که در کنار هم قرار گرفته).

از سوی دیگر شـکافتن مـاه خود دلیلی است بر امکان به هم ریختن نظام کواکب و نمونه کوچکی است از حوادث عظیمی که در آسـتانه رستاخیز در این جهان رخ می دهد، چرا که تمامی کواکب و ستارگان و زمین در هم می ریزند و عالمی نو به جای آنها ایجاد می شود.

در اینکه چگونه ممکن است این کره عظیم آسـمانی شـکافته شود، و وجود چنین حادثه ای چه تاثیراتی بر کره زمین و منظومه شمسـی می گذارد؟ و چگونگی جذب دو نیمه ماه بعد از شـکافتن، و اینکه چگونه ممکن است چنین حادثه ای رخ داده باشد و تواریـخ جهـان ذکری از آن به میان نیاورنـد؟ و سؤالات دیگری در این زمینه به خواست خـدا در ادامه بحث مشـروحا از آن سخن خواهیم گفت.

سپس قرآن می افزایـد: مخالفان لجوج هنگامی که نشان و معجزه ای را بر صـدق دعوت تو می بینند اعراض کرده، می گویند این سحری است مستمر! (وَ إِنْ یَرَوْا آیَهً یُعْرِضُوا وَ یَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ).

تعبیر به مسـتمر اشاره به این است که آنها معجزات مکرری از پیامبر اسـلام (صـلی الله علیه و آله و سـلم) دیـده بودنـد که شـق القمر ادامه آن بود، آنها همه را بر تداوم سحر حمل می کردند، و آنرا سحری مستمر می پنداشتند، هر چند این تهمت بهانه ای بود برای

ص: ۵۶۵

عدم تسلیم در مقابل حق.

بعضی از مفسران مستمر را به معنی قوتمند تفسیر کرده اند (چنانکه می گویند حبل مریر یعنی طناب محکم) و بعضی آنرا به معنی گذرا و ناپایدار تفسیر نموده ولی ظاهر همان تفسیر اول است.

در آیه بعد به نکته مخالفت آنها، و همچنین به نتیجه شوم این مخالفت، اشاره کرده، می افزاید: آنها تکذیب کردند، و از هوای نفسشان پیروی نمودند، و هر امری قرارگاهی دارد

(وَ کَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ وَ کُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ).

سرچشمه مخالفت آنها و تکذیب پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) یا تکذیب معجزات و دلائل او، و همچنین تکذیب رستاخیز و قیامت، پیروی از هوای نفس بود، تعصبها و لجاجتها و خودخواهی ها به آنها اجازه نمی داد که در برابر حق تسلیم شوند،

و از سوی دیگر علاقه به بی بند و باری برای کامجوئی از لذات بدون هیچ قید و شرط، و آلودگی به هر گناه و ستم، مانع از این بود که دعوت حق را پذیرا شوند، چرا که قبول این دعوت مسئولیت آفرین بود.

آری همیشه چنین بوده، و همواره چنان خواهد بود که مانع بزرگ در مسیر حق هواپرستی است.

منظور از جمله وَ کُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ: هر چیز قرارگاهی دارد این است که هر کس به سزای عمل خویش می رسد، قرارگاه نیکی نیکانند، و قرارگاه شر بدانند.

این تعبیر احتمالا اشاره به این حقیقت است که هیچ چیز در این عالم از میان نمی رود، و هر کار نیک و بدی ثابت و باقی می ماند تا انسان جزای آنرا ببیند.

این احتمال نیز در تفسیر آیه فوق داده شده است که تکذیبها و اتهامات نمی تواند برای همیشه چهره حق را بپوشاند، بلکه همه چیز به سوی قرارگاه خویش پیش می روند، و چیزی نمی گذرد که چهره زیبای حق آشکار، و چهره زشت و منفور باطل نیز ظاهر می گردد، و این یک سنت الهی در عالم هستی است.

این تفسیرها منافاتی با یکدیگر ندارد، و ممکن است همه آنها در مفهوم آیه جمع باشد.

شق القمر یک معجزه بزرگ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)

چیزی که ذکر آن در اینجا لازم است اینکه بعضی از مفسران که تحت تاثیر پاره ای از القائات سوء قرار گرفته اند، و هر گونه انجام عمل خارق عادتی را (جز قرآن) برای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) منکر شده اند، با توجه به وضوح آیه مذکور و کثرت روایاتی که در این زمینه در کتب علمای اسلام نقل شده به زحمت افتاده اند که چگونه این خارق عادت را توجیه کنند و طوری از کنار آن بگذرند که جنبه اعجاز آن نفی شود.

و اصرار دارند که این معجزه را طوری توجیه کنند که از صورت یک خارق العاده خارج شود، چنانکه گفته اند: آیه مذکور از آینده خبر می دهد، و مربوط به اشراط ساعت یعنی حوادث قبل از قیامت است، ولی قرائن متعددی در آیه وجود دارد که تاکید بر وقوع یک اعجاز می کند، از جمله ذکر این موضوع به صورت فعل ماضی که نشان می دهد شق القمر واقع شده است، همانگونه که نزدیکی رستاخیز با ظهور آخرین پیامبر نیز تحقق یافته.

ولی حق این است که مساله شق القمر به صورت اعجاز انجام گرفته، و آیات بعد شواهد روشنی بر این امر در بر دارد، چه خوب بود آنها در آن اعتقاد نادرست تجدید نظر می کردند تا بدانند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز معجزات و خارق عادتی داشته، و اگر آیاتی از قرآن آنرا نفی می کند اشاره به معجزات اقتراحی است که گروهی بهانه جو مطرح می کردند، نه قصد پذیرش حق داشتند، و نه بعد از انجام آن تسلیم حق می شدند، ولی معجزاتی که برای تحقیق حقیقت مطالبه می شد از سوی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) انجام می گرفت، و شواهد فراوانی بر این امر در تاریخ زندگی آن

حضرت وجود دارد.

بعلاوه اگر سخن از معجزه نباشد هیچ تناسبی با نسبت سحر به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که در آیه بعد آمده است ندارد، و همچنین با جمله وَ کَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ که خبر از تکذیب آنها می دهد هماهنگ نیست.

افزون بر اینها روایات فراوانی در کتب اسلامی در زمینه وقوع این اعجاز نقل شده که در حد شهرت یا تواتر است، و لذا قابل انکار نمی باشد در اینجا به گفتاری از فخر رازی و طبرسی دو مفسر معروف اهل سنت و شیعه اشاره می کنیم، فخر رازی می گوید: عموم مفسران معتقدند مراد از آیه این است که ماه شکافته شد، و روایات صحیحی نیز بر این معنی دلالت می کند، و امکان عقلی آن نیز جای تردید نیست، و از سوی دیگر پیامبر صادق (صلی الله علیه و آله و سلم) از آن خبر داده، بنابر این باید آنرا پذیرفت، اما داستان عدم خرق و التیام در افلاک (طبق عقیده ابطال شده بطلمیوسی) مطلبی بی اساس و غیر علمی است، چرا که با دلائل عقلی ثابت شده که خرق و تخریب در آسمانها کاملا ممکن است.

مرحوم طبرسی نیز در مجمع البیان می گوید: مفسران این آیه را مربوط به معجزه شق القمر در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می دانند، سپس تنها کسی را که در جهت مخالف این عقیده نام می برد عطا و حسن و بلخی است که با بی اعتنائی از قول آنها می گذرد.

بعضی نقل کرده اند که حذیفه صحابی مشهور داستان شق القمر را در حضور جمع کثیری در مسجد مدائن نقل کرد و هیچکس بر او ایراد نگرفت، با اینکه بسیاری از حاضران عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را درک کرده بودند (این حدیث را

درّ المنثور و قرطبی در ذیل آیه مورد بحث آورده اند).

بنابر این نه با توجه به خود آیه و قرائن موجود در آن، و نه از نظر روایات، و اقوال مفسران، موضوع شق القمر قابل انکار نیست، البته در اینجا سؤالاتی وجود دارد که به پاسخ آن می پردازیم.

شق القمر از نظر علوم روز

از سؤالات مهمی که در این بحث مطرح است این است که وقوع انشقاق و شکاف در اجرام آسمانی اصولا- امکان دارد؟ یا اینکه علم آنرا به کلی نفی می کند؟

پاسخ این سؤال با توجه به مطالعات و اکتشافات دانشمندان فلکی چندان پیچیده نیست، زیرا اکتشافات می گوید: چنین چیزی نه تنها محال نیست، بلکه بارها نمونه های آن مشاهده شده، هر چند در هر کدام عوامل خاصی مؤثر بوده است.

به تعبیر دیگر: کرارا در دستگاه منظومه شمسی و سایر کرات آسمانی انشقاقها و انفجارهائی روی داده است که برای نمونه موارد زیر را یادآور می شویم:

الف- پیدایش منظومه شمسی- این نظریه از سوی همه دانشمندان پذیرفته شده است که تمام کرات منظومه شمسی در آغاز جزء خورشید بود که بعدا از آن جدا شده، و هر یک در مدار خود به گردش درآمده است.

منتها در باره عامل این جدائی گفتگو است: لاپلاس معتقد است عامل این جدائی نیروی گریز از مرکز در منطقه استوائی خورشید بوده، به این معنی که در آن هنگام که خورشید به صورت توده گاز سوزانی بود (و هم اکنون نیز چنین است) و به دور خود گردش می کرد سرعت این گردش در منطقه استوائی سبب شد که قطعاتی از آن جدا گردد، و در فضا پراکنده شود، و به دور مرکز اصلی یعنی خورشید به گردش درآید.

ولی تحقیقات بعضی دیگر از دانشمندان بعد از لاپلاس منتهی به فرضیه دیگری شده که عامل این جدائی را وقوع جزر و مدهای شدیدی در سطح خورشید بر اثر عبور یک ستاره عظیم از نزدیکی آن می شمرد.

طرفداران این فرضیه که حرکت وضعی خورشید را در آن روزگار کافی برای توجیه جدائی قطعاتی از آن نمی دانند دست به سوی این فرضیه دراز کرده، می گویند: این جزر و مد، امواج عظیمی در سطح خورشید به وجود آورد، درست همانند سقوط قطعه سنگ عظیمی در یک اقیانوس، و بر اثر آن قطعاتی از خورشید

یکی پس از دیگری به خارج پرتاب شد، و به گرد کره مادر به گردش درآمد.

در هر حال عامل جدائی هر چه باشد مانع از این نیست که همه معتقدند پیدایش منظومه شمسی از طریق انشقاق و جدائیها صورت گرفته است.

ب- آستروئیدها

- استروئیدها قطعات سنگهای عظیم آسمانی هستند که به دور منظومه شمسی در گردشند، و گاهی از آنها به کرات کوچک و شبه سیارات تعبیر می کنند، بزرگی چنان است که قطر آن به ۲۵ کیلومتر می رسد، ولی غالبا از این کوچکترند.

دانشمندان عقیده دارند آستروئیدها بقایای سیاره عظیمی هستند که در مداری میان مدار مریخ و مدار مشتری در حرکت بوده، سپس بر اثر عوامل نامعلومی منفجر و شکافته شده است.

تاکنون بیش از ۵ هزار آستروئید کشف و مشاهده شده، و عده زیادی از آنها که بزرگتر هستند نامگذاری، و حجم و مقدار و مدت حرکت آنها به دور خورشید محاسبه شده است، بعضی از فضاشناسان برای آستروئیدها اهمیت خاصی قائلند، و معتقدند احیانا می توان از آنها به عنوان پایگاهی برای مسافرت به نقاط دور دست فضا استفاده کرد! این نمونه دیگری از انشقاق در اجرام آسمانی است.

ج- شهابها

- شهابها سنگهای بسیار کوچک آسمانی هستند که گاه از اندازه فندق تجاوز نمی کنند، و به هر حال با سرعت شدیدی در مدار خاصی بر گرد خورشید در گردشند، و گاه که مسیر آنها با مدار کره زمین تقاطع پیدا می کند، به سوی زمین جذب می شوند.

این سنگهای کوچک بر اثر شدت برخورد با هوائی که زمین را احاطه کرده، به خاطر سرعت سرسام آوری که دارند، داغ و برافروخته و مشتعل می شوند، و ما به صورت یک خط نورانی زیبا در لابلای جو زمین آنها را مشاهده می کنیم، و از آن به

تیر شهاب تعبیر می نمائیم.

و گاه تصور می کنیم که ستاره دور دستی است که سقوط می کند، در حالی که شهاب کوچکی است که در فاصله بسیار نزدیکی آتش گرفته، و سپس خاکستر می شود.

مدار گردش شهابها با مدار زمین در دو نقطه تماس دارد، به همین دلیل در مردادماه و آبانماه که دو نقطه تقاطع دو مدار است شهابها بیشتر دیده می شوند.

دانشمندان می گویند: اینها بقایای ستاره دنباله داری است که بر اثر حوادث نامعلومی منفجر و از هم شکافته شده است.

این هم نمونه دیگری از انشقاق در کرات آسمانی.

به هر حال مساله انفجار و انشقاق در کرات آسمانی امری بی سابقه نیست، و هرگز از نظر علم محال نمی باشد تا گفته شود اعجاز به محال تعلق نمی گیرد.

اینها همه در مورد انشقاق است ولی بازگشت آن به حال معمولی بر اثر نیروی جاذبه ای که میان دو قطعه وجود دارد کاملا امکان پذیر است.

گرچه در هیئت قدیم که بر محور عقیده بطلمیوس و افلاک نه گانه پوست پیازی اش، دور می زد، چنان این افلاک بلورین به هم پیوسته بودند که خرق و التیام آنها از نظر جمعی محال بود، و لذا پیروان این عقیده هم معراج جسمانی را منکر بودند، و هم شق القمر را، چرا که موجب شکافته شدن و سپس التیام در افلاک بود، ولی امروز که فرضیه هیئت بطلمیوسی به دست افسانه ها و اسطوره های خیالی سپرده شده، و اثری از آن افلاک نه گانه باقی نمانده، زمینه ای برای این سخنان باقی نیست.

شاید این نکته نیاز به یادآوری ندارد که شق القمر تحت یک عامل طبیعی معمولی صورت نگرفت، بلکه جنبه اعجاز داشت، ولی چون اعجاز به محالات تعلق نمی گیرد منظور در اینجا بیان امکان این مطلب بود (دقت کنید).

شق القمر از نظر تاریخی

ایراد دیگری که بعضی از ناآگاهان به مساله شق القمر دارند این است که اگر این امر حقیقتی داشت با آن همه اهمیتی که دارد باید در تواریخ جهان ثبت گردد، در حالی که چنین نیست.

ولی برای اینکه روشن شود این ایراد تا چه حد قابل اهمیت است، باید تجزیه و تحلیلی روی جهات مختلف این مساله صورت گیرد:

الف- باید توجه داشت که ماه همواره در نیمی از کره زمین قابل رؤیت است، نه در تمام آن، بنابر این نیمی از مردم روی زمین از این حساب خارجند.

ب- در نیمی از همین نیم کره نیز اکثریت قریب به اتفاق آنها در خوابند، زیرا بعد از نیمه شب است، به این ترتیب تنها یک چهارم مردم جهان می توانند از چنین حادثه ای با خبر شوند.

ج- در بخش قابل رؤیت نیز هیچ مانعی ندارد که قسمتهای قابل توجهی از آسمان ابری، و چهره ماه با ابر پوشیده شده باشد.

د- حوادث آسمانی در صورتی جلب توجه افراد می کند که یا مانند صاعقه ها توأم با سر و صدای شدید باشد، یا مانند خسوف و کسوف کلی نور به طور کامل قطع شود، آن هم برای یک مدت نسبتا طولانی.

به همین دلیل در خسوفهای جزئی و ماه گرفتگیهای مختصر اگر قبلا از طرف منجمین اعلام نشود کمتر کسی با خبر می گردد، و حتی گاه بسیاری از مردم از خسوف کلی نیز بی خبر می مانند.

تنها دانشمندانی که اجرام آسمانی و ماه را رصد می کنند و یا کسانی که تصادفا چشم آنها به آسمان بیفتد ممکن است از چنین جریانی با خبر شوند، و عده ای دیگر را نیز با خبر سازند.

بنابر این چنین حادثه کوتاه مدتی آنطور که ابتدا تصور می شود مایه جلب توجه عمومی مردم جهان نیست، مخصوصا مردم آن زمان که اصولا برای اجرام آسمانی اهمیت کمتری قائل بودند.

ه- بعلاوه وسائل ثبت مطالب در تاریخ و نشر آن در آن زمانها محدود بود، و حتی تعداد باسوادها بسیار کم بودند، و کتابها خطی بود، مثل امروز نبود که حوادث مهم، برق آسا به وسیله رادیوها و تلویزیونها و مطبوعات در سراسر جهان نشر شود.

با توجه به این جهات و جهات دیگر هرگز نمی توان از عدم ذکر این حادثه در غیر تواریخ اسلامی تعجب کرد، و آنرا دلیل بر نفی آن گرفت.

تاریخ وقوع این معجزه بزرگ

در اینکه شق القمر در مکه و قبل از هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) واقع شده در میان مفسران و روات حدیث بحثی نیست، ولی از بعضی روایات استفاده می شود این امر در آغاز بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده در حالی که از بعضی دیگر برمی آید که این امر نزدیک هجرت و در اواخر دوران مکه روی داده است، آنهم بنا به تقاضای حقیقت جویانی بود که از مدینه خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و در عقبه با او بیعت کردند.

و نیز در بعضی روایات می خوانیم که علت پیشنهاد شق القمر به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این بود که می گفتند سحر در امور زمینی اثر می گذارد، ما می خواهیم مطمئن شویم که معجزات محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) سحر نیست.

حتی جمعی از متعصبان لجوج بعد از دیدن این معجزه بزرگ گفتند ما قبول نخواهیم کرد مگر اینکه کاروانهای شام و یمن فرا رسند، و از آنها سؤال کنیم: آیا آنها در مسیر خود چنین چیزی را دیده اند، اما هنگامی که مسافران گفتند دیده ایم باز ایمان نیاوردند!.

آخرین نکته ای که ذکر آن نیز در اینجا لازم است اینکه: این معجزه بزرگ همانند بسیاری از معجزات دیگر در تواریخ و روایات ضعیف با خرافاتی آمیخته شده که چهره آنرا در نظر اندیشمندان دگرگون ساخته است، مانند فرود آمدن قطعه ای از

ماه به روی زمین، ولی باید با دقت این خرافات را از آن جدا کرد تا چهره اصلی معجزه که جنبه علمی دارد لوث نشود.(۱)

مجلس ۹۸ پنج دستور برای موفقیت

در اجرای حکم خداو یک هشدار

در طول زندگی، بشر همیشه دست به گریبان حل مشکلات و موفقیت برای رسیدن به خواسته های خود است، هر وقت کوچک ترین سستی یا تنبلی نماید، رشته کار از دست رفته و در نهایت با ندامت و پشیمانی، روبرو خواهد شد.

حال این مشکلات در مورد کارهای دنیوی باشد، از قبیل کسب مال و تأمین معاش و تنظیم برنامه های زندگی حتی درباره تحصیل علم و اختراعات و صنایع و پشتکار برای به دست آوردن، یا اجرای آنهاست، یا در مورد مسائل دینی و مذهبی باشد، مانند تبلیغ و عبادت و پیشبرد مقاصد معنوی و غیره.

در این آیات که تلاوت می کنم، به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پنج دستور می دهد تا برای پیشبرد اهداف خویش، آنها را به اجرا در آورد. دقت کنید.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً وَ اذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا (انسان: ۲۶ - ۲۳) مسلما ما قرآن را بر تو نازل کردیم. ۲۴- پس در (تبليغ و اجرای) حکم پروردگارت شکیبا باش، و از هیچ گنهکار و کافری از آنان اطاعت مکن. ۲۵- و نام

۱- با اضافات و تغییرات از تفسیر نمونه ج: ۲۳ ص: ۸

پروردگارت را هر صبح و شام به یاد آور. ۲۶- و در شبانگاه برای او سجده کن، و مقداری طولانی از شب، او را تسبیح گوی.

آیات سوره انسان از آغاز تاکنون در باره خلقت انسان و سپس معاد و رستاخیز او سخن می گفت، در آیات مورد بحث روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کرده، دستورات مؤکدی برای هدایت انسانها و صبر و مقاومت در این راه به او می دهد، در واقع این آیات راه وصول به آنهمه نعمتهای بی مانند را نشان داده است که تنها از طریق تمسک به قرآن و پیروی از رهبری چون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و الهام گرفتن از دستورات او امکان پذیر است.

نخست می فرماید: مسلما ما قرآن را بر تو نازل کردیم (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا).

بعضی از مفسران تنزيلا را که به صورت مفعول مطلق در این آیه آمده اشاره به نزول تدریجی قرآن دانسته اند که اثر تربیتی آن روشن است، و بعضی اشاره به عظمت مقام این کتاب آسمانی و تاکیدی بر نزول قرآن از ناحیه خداوند، مخصوصا با توجه به تاکیدات دیگر که در آیه آمده (تاکید به وسیله انّ و نحن و جمله اسمیه) می دانند و در حقیقت پاسخی است به کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به کهانت و سحر و افترا بر خداوند متهم می کردند.

سپس پنج دستور مهم به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می دهد که

۱- دعوت به صبر و استقامت است، می فرماید: اکنون که چنین است در طریق تبلیغ و اجرای احکام پروردگارت صابر و شکیبا باش (فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ) از مشکلات و موانع راه و کثرت دشمنان و سرسختی آنها ترس و هراسی به خود راه مده، و همچنان به پیش حرکت کن.

قابل توجه اینکه: دستور به استقامت را (با توجه به فاء تفریع در فَاصْبِرْ) فرع بر نزول قرآن از سوی خدا می گیرد، یعنی چون پشتیبان تو خدا است قطعا در این راه استقامت کن، و تعبیر به ربّ اشاره لطیف دیگری به همین معنی است.

۲- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از هر گونه سازش با منحرفان بر حذر داشته می گوید: از هیچ گنهکار و کافری از آنها اطاعت مکن (وَ لا ـ تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً): در حقیقت این حکم دوم تاکیدی است بر حکم اول چرا که جمعیت دشمنان تلاش می کردند که از طرق مختلف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در مسیر باطل به سازش بکشانند، چنانکه نقل شده که عتبه بن ربیعه و ولید بن مغیره به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند از دعوت خود باز گرد، ما آنقدر ثروت در اختیار تو می گذاریم که راضی شوی، و زیباترین دختران عرب را به همسری تو در می آوریم، و پیشنهادهای دیگری از این قبیل، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان یک رهبر بزرگ راستین باید در برابر این وسوسه های شیطانی، یا تهدیداتی که بعد از بی اثر ماندن این تطمیعات عنوان می شود، صبر و استقامت به خرج دهد نه تسلیم تطمیع گردد، و نه تهدید.

درست است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هرگز تسلیم نشد، ولی این تاکیدی است بر اهمیت این موضوع در مورد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و سرمشقی است جاودانی برای سایر رهبران راه خدا.

گرچه بعضی از مفسران آثم را به عتبه بن ربیعه و کفور را به ولید بن مغیره یا ابو جهل که هر سه از مشرکان عرب بودند تفسیر کرده اند، ولی روشن است که آثم

(گنهکار) و کفور (کافر و کفران کننده) مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که همه مجرمان و مشرکان را شامل می گردد، هر چند این سه نفر از مصداقهای روشن آن بودند.

این نکته نیز قابل توجه است که آثم مفهوم عامی دارد که کفور را نیز شامل می شود، بنابر این ذکر کفور از قبیل ذکر خاص بعد از عام و برای تاکید است.

ولی از آنجا که صبر و استقامت در برابر هجوم این مشکلات عظیم کار آسانی نیست و پیمودن این راه را دو توشه خاصی لازم دارد، در آیه بعد می افزاید:

۳- نام پروردگارت را هر صبح و شام به یاد آور (وَ اذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا).

۴- و شبانگاه برای او سجده کن،

۵- و مقدار زیادی از شب او را تسبیح گوی (وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا تا در سایه آن ذکر و این سجده و تسبیح، نیروی لازم و قدرت معنوی و پشتوانه کافی برای مبارزه با مشکلات این راه فراهم سازی.

بُكْرَةً (بر وزن نکته) به معنی آغاز روز است و اصیل نقطه مقابل آن یعنی شامگاهان و آخر روز است.

بعضی گفته اند اطلاق این واژه بر آخر روز با توجه به اینکه از ماده اصل گرفته شده، به خاطر آن است که آخر روز اصل و اساس شب را تشکیل می دهد.

از بعضی از تعبیرات استفاده می شود که اصیل گاه به فاصله میان ظهر و غروب اطلاق می گردد (مفردات راغب).

و از بعضی دیگر بر می آید که اصیل به اوائل شب نیز گفته می شود، زیرا که آن را به عشی تفسیر کرده اند و عشی آغاز شب است چنانکه نماز مغرب و عشا را عشائین می گویند، حتی از بعضی کلمات استفاده می شود که عشی از زوال ظهر تا صبح فردا را نیز شامل می شود.

ولی با توجه به اینکه اصیل در آیه شریفه در مقابل بکره (صبحگاهان) قرار گرفته، و بعد از آن نیز سخن از عبادت شبانه به میان آمده، روشن می شود

که منظور همان طرف آخر روز است.

به هر حال این دو آیه در حقیقت بیانگر لزوم توجه شبانه روزی و مستمر به ذات مقدس پروردگار است.

بعضی آنرا به خصوص نمازهای پنجگانه، یا به اضافه نماز شب، یا خصوص نماز صبح و عصر و مغرب و عشا تفسیر کرده اند، ولی ظاهر این است که این نمازها مصداقهائی از این ذکر مستمر الهی، و تسبیح و سجده در پیشگاه مقدس اوست.

تعبیر به لَيْلًا طَوِيلًا اشاره به این است که مقدار زیادی از شب را تسبیح خدا کن، در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) در تفسیر آن آمده که در پاسخ این سؤال که منظور از این تسبیح چیست؟ فرمود: منظور نماز شب است!.

ولی بعید نیست که این تفسیر نیز از قبیل بیان مصداق روشن باشد، چرا که نماز شب در تقویت روح ایمان، و تهذیب نفوس، و زنده نگهداشتن اراده انسان در طریق اطاعت خدا، تاثیر فوق العاده ای دارد.

در اینجا باید به این نکته توجه داشت که دستورهای پنجگانه آیات مورد بحث گرچه به صورت برنامه ای برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ذکر شده، ولی در حقیقت سرمشقی است برای همه کسانی که در مسیر رهبری معنوی و انسانی جامعه بشری گام بر می دارند.

آنها باید بدانند بعد از اطمینان و ایمان کامل به هدف و رسالتی که دارند لازم است صبر و استقامت پیشه کنند، و از انبوه مشکلات راه، وحشت نداشته باشند، چرا که هدایت یک جمعیت به خصوص زمانی که در مقابل انسان افراد ناآگاه و دشمنان لجوج وجود داشته باشند، همیشه توام با مشکلات عظیم بوده و هست،

و اگر صبر و استقامت رهبران نباشد هیچ رسالتی به ثمر نمی رسد.

و در مرحله بعد باید در برابر وسوسه های شیاطینی که مصداق آثم و کفور ند، و با انواع حیل و تزویر سعی در منحرف ساختن رهبران و پیشوایان می کنند، تا رسالت آنها عقیم ماند، با کمال قدرت مقاومت کنند، نه فریب تطمیع بخورند و نه واهمه ای از تهدید به خود راه دهند.

و در تمام مراحل برای کسب قدرت روحی، و نیروی اراده، عزم راسخ، و تصمیم آهنین، هر صبح و شام به یاد خدا باشند، و پیشانی را بر درگاهش بسایند، مخصوصا از عبادتهای شبانه و راز و نیاز با او مدد گیرند که اگر این امور رعایت شود پیروزی حتمی است.

و اگر در پاره ای از مراحل مصیبت و شکستی رخ دهد در پرتو این اصول می توان آنها را جبران کرد، برنامه زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و دعوت و رسالت او سرمشق مؤثری برای رهروان این راه است.

این یک هشدار است، و انتخاب راه با شماست!

إِنَّ هؤُلاءِ يُحِبُّونَ الْعاجِلَهَ وَ يَذَرُونَ وَراءَهُمْ يَوْماً ثَقِيلًا نَحْنُ خَلَقْناهُمْ وَ شَدَدْنا أَسْرَهُمْ وَ إِذا شِئْنا بَدَّلْنا أَمْثالَهُمْ تَبْدِيلًا إِنَّ هذِهِ تَذْكِرَهٌ فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلى رَبِّهِ سَبِيلًا وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيماً حَكِيماً يُدْخِلُ مَنْ يَشاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً (انسان: ۳۱- ۲۷) ۲۷- آنها زندگی زودگذر دنیا را دوست دارند در حالی که پشت سر خود روز سخت و سنگینی را رها می کنند. ۲۸- ما آنها را آفریدیم و پیوندهای وجودشان را محکم کردیم، و هر زمان بخواهیم جای آنان را به گروه دیگری می دهیم. ۲۹- این یک تذکر و یاد آوری است و هر کس بخواهد (با استفاده از آن) راهی به سوی پروردگارش انتخاب می کند. ۳۰- و شما چیزی را نمی خواهید مگر اینکه خدا بخواهد، خداوند عالم و حکیم است. ۳۱- هر کس را بخواهد (و شایسته ببیند) در رحمت خود وارد می کند، و برای ظالمان عذاب دردناکی فراهم ساخته است.

در آیات گذشته به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هشدار داده شده که تحت تاثیر افراد آثم و کفور

(مجرم و کافر) هرگز واقع نشود، و به شهادت تاریخ، آنها کسانی بودند که به پندار خامشان برای نفوذ در اراده و تصمیم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خواستند از تطمیع به مال و مقام و زنهای زیبا کمک بگیرند.

آیات مورد بحث معرفی بیشتری از آنها کرده، می گوید: آنها زندگی زود گذر این جهان را دوست دارند، در حالی که در پشت سر خود روز سخت و سنگینی را رها می کنند و نادیده می گیرند! (إِنَّ هؤُلاءِ يُحِبُّونَ الْعاجِلَهَ وَ يَذَرُونَ وَراءَهُمْ يَوْماً ثَقِيلًا).

افق افکار آنها از خور و خواب و شهوت فراتر نمی رود، و آخرین نقطه دید آنها همین لذائد بی قید و شرط مادی است، و عجب اینکه می خواهند روح بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نیز با همین مقیاس بسنجند.

اما این بی خبران کوردل توجه ندارند که چه روز سنگینی در پیش دارند؟!،

سنگین از نظر مجازاتها، سنگین از نظر محاسبه، و سنگین از نظر طول زمان و فضاحت و رسوائی سنگین.

تعبیر به وراءهم (پشت سرشان) با اینکه باید قاعدتا پیش روی آنها گفته شود به خاطر آن است اینها آن روز را به دست فراموشی می سپارند،

گوئی پشت سر انداخته اند، ولی به گفته بعضی از مفسران کلمه وراء گاه به معنی پشت سر، و گاه به معنی پیش رو به کار می رود.

در آیه بعد به آنها هشدار می دهد که از نیرو و قدرت خود مغرور نشوند که اینها را همه خدا داده، و هر زمان بخواهد به سرعت باز پس می گیرد، می فرماید: ما آنها را آفریدیم، و پیوندهای وجودشان را محکم کردیم، به آنها قوت و قدرت بخشیدیم، و هر زمان بخواهیم آنها را می بریم و گروه دیگری را جانشینشان می سازیم (نَحْنُ خَلَقْناهُمْ وَ شَدَدْنا أَسْرَهُمْ وَ إِذا شِئْنا بَدَّلْنا أَمْثالَهُمْ تَبْدِيلًا).

اسر (بر وزن عصر) در اصل به معنی بستن چیزی با زنجیر است، و اسیران را از این جهت اسیر نامیده اند که آنها را می بندند، ولی اسر در اینجا اشاره به استحکام پیوندهای وجودی انسان است که قدرت حرکت و توانائی فعالیتهای مهم به او می دهد.

به راستی قرآن در اینجا انگشت روی نقطه حساسی گذارده، و آن پیوندهای مختلف اجزای وجود بشر است از عصبهای کوچک و بزرگ که همچون طنابهای آهنین عضلات را به یکدیگر مربوط می سازد گرفته، تا رباطها و عضلات مختلف،

آنچنان قطعات کوچک و بزرگ استخوان و گوشتهای اندام انسان را به یکدیگر محکم بسته که از مجموع آنها یک واحد کاملا منسجم که آماده انجام هر گونه فعالیتی است ساخته، اما رویهمرفته این جمله کنایه از قدرت و قوت است.

این آیه در ضمن غنا و بی نیازی ذات پاک خدا را، از آنها، و از اطاعت و ایمانشان، روشن می سازد، تا بدانند اگر اصراری برای ایمان آنها است، در حقیقت لطف و رحمتی است از ناحیه پروردگار.

نظیر این معنی در آیه ۱۳۳ سوره انعام نیز آمده است، آنجا که می فرماید: وَ رَبُّکَ الْغَنِیُّ ذُو الرَّحْمَهِ إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَ یَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِکُمْ ما یَشاءُ: پروردگار تو بی نیاز و مهربان است، اگر بخواهد همه شما را می برد، و هر کس را بخواهد جانشین شما می سازد.

سپس به کل بحثهائی که در این سوره آمده است که مجموعا یک برنامه جامع سعادت را ارائه می دهد اشاره کرده، می گوید: این یک تذکر و یادآوری است، و هر کس بخواهد با استفاده از آن راهی به سوی پروردگارش انتخاب می کند (إِنَّ هذِهِ تَذْکِرَهٌ فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلی رَبِّهِ سَبِیلًا).

وظیفه ما نشان دادن راه است، نه اجبار بر انتخاب، این شما هستید که باید با عقل و درک خود، حق را از باطل تشخیص دهید، و با اراده و اختیار خود تصمیم بگیرید

این در حقیقت تاکیدی است بر آنچه در آغاز سوره گذشته که فرمود:

إِنَّا هَدَیْناهُ السَّبِیلَ إِمَّا شاکِراً وَ إِمَّا کَفُوراً: ما راه را به او نشان دادیم، خواه پذیرا شود و شکر این نعمت را بجا آورد، یا اعراض و کفران کند.

و از آنجا که ممکن است افراد کوته فکر از تعبیر این آیه نوعی تفویض و واگذاری مطلق به بندگان تصور کنند، در آیه بعد برای نفی این توهم می افزاید: شما چیزی را نمی خواهید مگر اینکه خدا بخواهد (وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ).

چرا که خداوند عالم و حکیم است (إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیماً حَکِیماً).

و این در حقیقت اثبات اصل معروف الامر بین الامرین است، از یکسو می فرماید: خدا راه را نشان داده و انتخاب با شما است و از سوی دیگر می افزاید:

انتخاب شما منوط به مشیت الهی است یعنی شما استقلال کامل ندارید بلکه قدرت و توان و آزادی اراده شما همه به خواست خدا و از ناحیه او است، و هر زمان اراده کند می تواند این قدرت و آزادی را سلب کند.

به این ترتیب نه تفویض و واگذاری کامل است و نه اجبار و سلب اختیار، بلکه

حقیقتی است دقیق و ظریف در میان این دو، یا به تعبیر دیگر: نوعی آزادی وابسته به مشیت الهی است، که هر لحظه بخواهد می تواند آن را باز پس گیرد، تا هم بندگان بتوانند بار تکلیف و مسؤولیت را که رمز تکامل آنهاست بر دوش گیرند و هم خود را بی نیاز از خداوند تصور نکنند.

خلاصه این تعبیر برای آن است که بندگان، خود را بی نیاز از هدایت و حمایت و توفیق و تایید ذات مقدس او ندانند، و در عین تصمیم گیری در کارها، خود را به او بسپارند، و تحت حمایت او قرار دهند.

از اینجا روشن می شود اینکه بعضی از مفسران جبری مسلک مانند فخر رازی به این آیه چسبیده اند به خاطر پیشداوریهائی است که در این مساله داشته اند، او می گوید: و اعلم ان هذه الایه من جمله الایات التی تلاطمت فیها امواج الجبر و القدر!: بدان که این آیه از آیاتی است که امواج جبر در آن متلاطم است!.

آری، اگر این آیه را از آیات قبل جدا کنیم جای این توهم وجود دارد ولی با توجه به اینکه در یک آیه بیان تاثیر اختیار شده، و در یک آیه دیگر بیان تاثیر مشیت پروردگار به خوبی مساله الامر بین الامرین تثبیت می گردد.

عجیب است طرفداران تفویض به همان آیه ای می چسبند که سخن از اختیار مطلق می گوید، و طرفداران جبر به آیه ای که به تنهائی بوی جبر می دهد، و هر کدام می خواهند پیشداوریهای خود را با آن توجیه کنند، در حالی که فهم صحیح کلام الهی (و هر کلام دیگر) ایجاب می کند که همه را در کنار هم بگذارند، و بدون تعصب و پیشداوری قبلی قضاوت کنند.

ذیل آیه که می فرماید: إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیماً حَکِیماً نیز ممکن است اشاره به همین معنی باشد چرا که علم و حکمت خدا ایجاب می کند بندگان را در پیمودن راه تکامل آزاد بگذارد، و گرنه تکامل اجباری و تحمیلی تکامل نیست، بعلاوه علم و حکمت او اجازه نمی دهد که افرادی را مجبور به کار خیر و افرادی را مجبور به کار شر، کند، و بعد گروه اول را پاداش دهد، و گروه دوم را مجازات کند.

و سـرانجام در آخرین آیه این سوره، به سرنوشت نیکوکاران و بدکاران در یک جمله کوتاه و پرمعنی اشاره کرده، می فرماید: خـدا هر کس را بخواهـد در رحمتش وارد می کنـد، و برای ظالمـان عـذاب دردناکی فراهم ساخته است (یُـدْخِلُ مَنْ یَشاءُ فِی رَحْمَتِهِ وَ الظّالِمِینَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً أَلِیماً).

جالب اینکه در آغاز آیه می گوید: هر کس را بخواهد در رحمت خود وارد می کند ولی در پایان آیه، عذاب را روی ظالمان متمرکز می سازد، و این نشان می دهد که مشیت او بر عذاب به دنبال مشیت انسان بر ظلم و گناه است، و به قرینه مقابله روشن می شود که مشـیت او در رحمت نیز به دنبال اراده انسان در ایمان و عمل صالـح و اجرای عـدل است، و جز این از حکیم نمی توان انتظار داشت.

عجب اینکه با این قرینه روشن باز افرادی مانند فخر رازی صدر آیه را دلیل بر مساله جبر گرفته اند بی آنکه ذیل آیه را که در باره آزادی اراده و عمل ظالمان سخن می گوید مورد توجه قرار دهند!

خداوندا! ما را در رحمتت داخل کن، و از عذاب الیمی که در انتظار ظالمان است برهان.(۱)

۱- با تغییرات و اضافاتی از تفسیر نمونه ج: ۲۵ ص: ۳۷۵ ببعد.

مجلس ۹۹ جعفر بن ابیطالب

مشهور به جعفر طیار برادر امیرالمؤمنین علیه السلام

دوست دارم دو مجلس در باره برادر گرامی و بزرگوار امیرمؤمنان علیه السلام، شهید راه حق، حضرت جعفر طیّار علیه السلام و نماز هدیه ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، به آنحضرت، صحبتی نمایم که برای برآورده شدن حاجات، خیلی مؤثّر است.

أبو عبد الله جعفر بن أبی طالب بن عبد المطلب القرشی الهاشمی او پسر عموی رسول الله ۶، وشبیه اودر خلقت و اخلاق بود، چنانکه در حدیث صحیح ثبت گردیده است.

او مشهور به" جعفر طیار" پسرعموی پیغمبر و از شهدای بزرگ صدر اسلام! پدرش ابی طالب و مادرش فاطمه بنت اسد و برادرش عقیل، طالب، و علی علیه السلام است. جعفربن ابیطالب ۲۰ سال بعد از عام الفیل در مکه به دنیا آمد. آن زمان که خشکسالی مکه بود، جعفر به دلیل معیشت سخت و تنگ پدرش، در خانه عمویش عباس بزرگ شد و همچنان نزد او ماند تا در سال اول بعثت پیغمبر اسلام، اندکی بعد از برادرش علی علیه السلام مسلمان شد و اسلام آورد.

او در عصر جاهلیت به داشتن چهار خصلت، متمایز بود. پرهیز از شرابخواری، دروغ، فحشاء، و بت پرستی. جعفر خطیبی توانا و مردی شجاع، سخاوتمند، بردبار و متواضع و شخصیتی نافع داشت و دارای عقل و درایت و هوش زیاد و اراده قوی بود. این سردار برجسته، آگاه به مسائل دینی و آشنا به فنون و اصول جنگ بود و از سابقین در اسلام بود. درباره فضایل او روایاتی از پیامبر نقل شده که جعفر در ردیف

بهترین مردم و بـا پیـامبر از یک طینت و سـرشت و از نظر خلق و خوی شبیه ترین افراد به پیغمبر بوده است. هم چنین پیغمبر، او را به" ابوالمسـاکین" یعنی پـدر بینوایان لقب دادنـد، زیرا او بسیار به فقرا و مسـتمندان رسـیدگی میکرد و اموالش را میان آنها تقسـیم نمود. ارادت و علاقه اش به برادر خود، علی بن ابیطالب علیهما السـلام هم بسیار زیاد بود. او از پیامبر روایت نقل کرده و پسرش عبدالله، ابوموسی اشعری، عبدالله بن مسعود، عایشه، ام سلمه و دیگران هم از او نقل حدیث کرده اند.

جعفر طیار یکی از اصحاب پیامبر اسلام بود.

هجرت به حبشه

وی در سـال ۵ هجرت، بر اثر فشـار زیـاد و شـکنجه کفـار قریش و بنـا بر توصـیه پیغمبر به مسـلمانان، برای مهاجرت از مکه به حبشه، جعفر با همسـرش اسماء بنت عمیس، به حبشه رفت. پیغمبر نامه ای برای نجاشی پادشاه حبشه به دست جعفر داد و او را دعوت به اسـلام کرد و از نجاشـی خواست تا به اوضاع جعفر (امیر و سـرپرست تمام مسـلمانان مهاجر) و همراهانش رسـیدگی کنـد. از آنطرف کفـار قریش هم، چنـد نفر را بـا هـدایایی نزد نجاشـی فرسـتادند تـا مسـلمانان مهاجر را به مکه برگردانـد ولی سخنان جعفربن ابیطالب در دل نجاشی اثر کرد.

او در جلسات مناظره ای که با کفار قریش داشت، به خوبی مواضع و دیدگاه اسـلام را بیان کرد تا جایی که نجاشـی و اسـقف هایش را متقاعد کرد و کفار قریش، ناامید به مکه برگشتند. نقل است که نجاشی بعد از سخنان جعفر، مسلمان شد.

جعفر در حبشه صاحب چنـد فرزنـد شد که از آن جمله عبدالله، محمد، عون بودند و اولین مولود مسـلمان در حبشه عبدالله بود که بعدها، داماد امیرالمؤمنین علی علیه السـلام و شوهر حضـرت زینب سـلام الله علیها شد. سال شـشم هجرت، جعفر به دسـتور پیامبر مسـلمانان را به مـدینه برگردانـد که در سال هفتم بعـد از جنگ خیبر به مـدینه رسـیدند. وقتی پیغمبر جعفربن ابیطالب را دید، او را در برگرفت و میان دو چشمش را بوسید و با خوشحالی گفت: به خدا قسم نمی دانم از آمدن جعفر

خوشحال شوم یا از فتح خیبر! آنگاه پیغمبر، خانه ای در کنار مسجد به او اختصاص داد و از غنائم غزوه خیبر به او و مهاجران همراهش سهمی دادند.

مرحوم علّامه مجلسی می نویسد:

به سند معتبر از حضرت امام زین العابدین علیه السّلام منقول است که چون جعفر طیّار، برادر امیرالمؤمنین علیه السلام، از هجرت حبشه مراجعت نمود، در روزی رسید که فتح خیبر بر دست امیرالمؤمنین علیه السّلام شده بود. حضرت رسول صلّی الله علیه وآله به قدر مسافت یک تیر پرتاب، به استقبال او شتافت.

چون جعفر نظرش بر جمال عدیم المثال آن حضرت افتاد، مشتاقانه به جانب آن حضرت دوید. حضرت او را در بر گرفت و دست در گردن او آورد و ساعتی با او سخن گفت. پس بر ناقه غضبا سوار شد و جعفر را ردیف خود ساخت، و چون ناقه به راه افتاد، حضرت فرمود که: ای جعفر، ای برادر، می خواهی بخشش بزرگی کنم نسبت به تو؟ می خواهی تو را عطیّه گران بهایی بدهم؟ می خواهی تو را برگزینم؟

مردم گمان کردند که مال جزیل از غنایم خیبربه او عطا خواهد فرمود. جعفر گفت:

بلی، پدر و مادرم فدای تو باد. پس حضرت نماز تسبیح (نماز جعفرطیار) را تعلیم نمود به او.(۱)

شهادت در جنگ مؤته

در سال هشتم هجرت، زمانی که فرستاده پیغمبر در مقابل پادشاه بصری در روستای «مؤته» به شهادت رسید، پیغمبر بسیار ناراحت شد، سپاه سه هزار نفری بنام سپاه «امرا» تشکیل داد و فرماندهی آن را به ۳ نفر از صحابه داد که اولین فرمانده آن، جعفر بود. این سپاه در مقابل سپاه دویست هزار نفری رومیان جنگید، جعفر در این نبرد، هر دو دستش قطع شد ولی نگذاشت که پرچم روی زمین بیفتد و خودش

۱- ربیع الاسابیع، ص ۱۸۱ به نقل از جمال الاسبوع.

در همین جنگ «موته» شهید شد. از این رو پیغمبر فرمود: خداوند به جعفر دو بال داده و او با فرشتگان در بهشت به هر جا که می خواهد پرواز می کند. به همین سبب او را «جعفر طیار» و «ذوالجناحین» می گویند. در همان روز شهادت جعفر، پیغمبر از طریق وحی آگاه و بسیار غمگین شدند، آنگاه مردم مدینه را جمع کرده و واقعه موته و چگونگی شهادت سه سردار سپاه را برای آنها گفتند، سپس برای آنها آمرزش خواست و آنان را" شهید" خواند.

حاکم نیشابوری در المستدرک از ابن عباس روایت کرده است روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته و اسماء بنت عمیس نیز نزدیک حضرت بود، جواب سلام داد و فرمود: ای اسماء اینک جعفربن ابی طالب با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بما سلام کردند و جواب سلام آنها را بده و به من خبر داد از مشرکین در جنگ به او چه رسید، و گفت: من از مشرکان در قسمت جلوی بدنم هفتاد و سه زخم تیر و ضربت نیزه و شمشیر خورده امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: سپس پرچم را به دست راستم گرفتم و آن را قطع کردند به دست چپم گرفتم و آن را نیز قطع کردند پس خدای متعال عوض آن دودستم دوبال به من عطا نمود با جبرئیل و میکائیل پرواز می کنم و در هرجای بهشت بخواهم، نزول می کنم و از میوه های هرچه بخواهم می خورم.

اسماء گفت: گوارا باد برتو ای جعفر آنچه را که خدا بتو داده است از خیر (و برکت ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می ترسم مردم از من بیان این فضایل را نپذیرند به منبر رفته خود این جریان ها را بیان فرمائید.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به منبر رفته و پس از حمد و ثنا گفت: ای مردم همانا جعفر با جبرئیل و میکائیل که خدا دوبال عوض دو دستش به او داده است، به من سلام کرد و سپس تمام جریان ها را به مردم خبر داد.

جعفر پس از آن روز به «طیّار فی الجنّه» نامیده شد.(۱)

۱- این حدیث را حاکم در مستدرک و شعیب الأرناؤوط در تخریج أحادیث سیر أعلام النبلاء للإمام الذهبی آورده است.

عبـدالله فرزند جعفر می گوید: من به یاد دارم که وقتی خبر شـهادت پدرم جعفر به مدینه رسـید پیامبر اکرم به خانه ما آمدند و تسلیت گفتنـد و دست مبـارک بر سـر من و برادرم کشیدند و بر روی مـا بـوسه زدنـد در حـالی که اشـک ایشـان روان بود و فرمودنـد: که جعفر به بهترین ثواب رسـید و تا سه روز هر روز به خانه ما می آمدنـد و ما را تسلی می دادند و به مادرم اسـماء بنت عمیس فرمودند: غم مخور که من ولی شمایم در دنیا و آخرت.(۱)

قبر وی در مؤته است.

بنا بر قول مشـهور، او در هنگام شهادت ۴۱ یا صی و چند سال (۲) داشت و در همان منطقه (موته) شـهید شد و مزار او و سایر شهـدای موته، در منطقه ای معروف به شـهر مزار در اطراف موته (شـهری در اسـتان کرک اردن) قرار دارد. ظاهرا قبر آنها قبلا مخفی بود ولی امروزه شـناخته شده و امروز زیارتگاه است. گفته می شود که" ظاهر بیترس اول" چهارمین سـلطان مصـر، مزار جعفر را تجدید بنا کرد و اوقاف بسیاری به آن اختصاص داد.(۳)

فرزندان او محمّد بن جعفر و عون بن جعفر همگی در نبرد کربلا شهید شدند.

نوه های جعفر فرزندان عبدالله نیز در عاشورا حاضر بوده و به شهادت رسیدند:

۱- منابع: منتهی الامال، و منابع دیگر.

۲- وقـد استشـهد جعفر رضـی الله عنه وعمره بضع وثلاـثون سـنه فقط، وانظرترجمته العطره فی الإصابه والاستیعاب وسـیر أعلام النبلاء، وغیر ذلک من کتب السیر والتاریخ.

۳- ولی متأسّـفانه اخیرا گروههـای تکفیری وهـابی ناصبی ها، ازپیروان ابن تیمیه و محمـد عبـدالوهاب، ناصبی های از خـدا بی خبر، قبر شریف آن حضرت را مانند قبر عمّار یاسر و بلال حبشی اصحاب بزرگوار و حجر بن عدی یار فداکار امیرمؤمنان علیه السلام وسایر بزرگان و امامان قبرستان بقیع و سامرا، تخریب نمودند.

محمّد بن عبداللّه بن جعفر طیّار- عون بن عبداللّه بن جعفر طیّار- عبید اللّه بن عبد اللّه بن جعفر طیّار.(۱)

نمازجعفرطیار و فضیلت آن

مقدمه

بسیاری از ما انسان ها، دچار مشکلات و اضطراب هایی هستیم که زندگی را بر ما تیره می کند و از طرفی، دعاها و خواهش هایی مادی و معنویی داریم که آرزومند برآورده شدن آنیم. می دانیم که بلاها و گرفتاری های ما، با توجه به سطح ایمان ما، گاهی برای ارتقاء درجه ایمانی، گاهی برای امتحان یا نتیجه و اثر لغزش ها و گناهان ما است و روایات زیادی به این مطلب تصریح می کند.(۲)

همچنین کوتاهی های ما در بندگی حضرت حق باعث می شود استحقاق برآورده شدن آرزوهایمان را نداشته باشیم. این جا است که به وسیله ای نیازمندیم که هم برطرف کننده گناهان و آثار شوم آن ها باشد و هم بر استحقاق ما در درگاه الهی بیفزاید، تا آرزوهایمان برآورده شود.

خداوند مهربان، از روی رحمت گسترده خود، انواع این وسایل را از طریق اولیای الهی به ما بخشیده و ما را به بهره گیری از آن ها فرا خوانده است.(۳)

یکی از مؤثرترین آن ها نماز آسمانی و گرانسنگ جعفر طیارعلیه السلام است؛ نمازی که به دلیل غنای محتوایی آن باید در حال انجام آن طمأنینه و آرامش ویژه ای

۱- جلد یکم منتهی الامال، ویکی پدیای انگلیسی، بامداد اسلام، عبدالحسین زرّین کوب. اسلام شناسی(مشهد) علی شریعتی،(معین، جلد پنجم).

۲- میزان الحکمه، محمدی ری شهری، ج ۲، ص ۴۰، باب البلاء؛ عدل الهی، مرتضی مطهری، ص ۱۶۶.

۳- اشاره به آیه شریفه:« یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَهَ ...»، سوره مائده: ۳۵.

داشته باشی و مدتی را مانند بنده و گدایی بر در سلطان، روی پا بایستی و سپس تعظیم کنی و به خاک بیفتی. همین ایستادن و خم شدن و به خاک افتادن طولانی، همراه آرامش و تسبیح گفتن، باعث می شود غبار گناهان بزرگ از آیینه وجود ما پاک شود و ظرفیت و استحقاق ما در درگاه با عظمت الهی بیشتر گردد، و در نهایت، به خواسته خود- در صورت صلاحدید الهی- برسیم؛ از همین رو بزرگان و اولیای الهی که هم به مشکلات ما و ریشه های آن، واقف بوده اند و هم به درمان های متناسب با آن آگاهی داشته اند، نماز جعفر طیار را به عنوان یک نسخه کاملًا مجرب و همگانی، سفارش می کرده اند و خود نیز به آن ملتزم بوده اند.

یکی از امور بسیار مهم که باید عنایت ویژه ای به آن داشته باشیم، توسل است.

توسل خیلی اثر دارد. گدایی کردن از در خانه خدا و ائمه اطهار علیهم السلام تجارتی است که سرمایه نمی خواهد. یکی از توسلاتی که بزرگان به آن سفارش می کردند، نماز جعفر طیار است که گره های بسیار مهم را با آن می توان باز کرد. البته شرایطی دارد که رعایت آن ها، اثر گذاری اش را بیشتر می کند. بهترین وجهش این است که روز چهارشنبه و پنج شنبه و جمعه را انسان روزه بگیرد و در عصر جمعه نماز جعفر طیار را بخواند و بعد هم مبلغی را هر چند اندک باشد، برای سلامتی حضرت بقیه الله الاعظم عجل اللّه تعالی فرجه الشّریف صدقه بدهد و حاجتش را از خدا تقاضا کند که فرموده اند: ممکن نیست حاجت او رد شود. اغلب افراد در ماه مبارک رمضان موفق به خواندن نماز جعفر طیار می شوند؛ چون در این سه روز، روزه دارند و عموماً شرطش در ماه مبارک رمضان موجود است.(۱)

درباره نماز جعفر طیّار

۱- مجله خُلُق، شماره ۸.

یکی از بزرگان اهل معنا می فرماید:

اگر بخواهـد معنویت در زنـدگی ما تعریف شود، یک فداکاری و گذشت لازم دارد و یک اشـتغال شدید می خواهد. ما برای پی گیری هـای معنوی و رشـدمان بایـد بیش از این هزینه کنیم و وقت و نیرو صـرف نمـائیم. یک عمل عبادی قوی را در طول شبانه روز باید ملتزم باشیم و یک جهت مراقبه ای قوی را در رأس کار قرار دهیم.

مثلًا در اعمال عبادی بعضـی مشـغول به ذکر می شونـد که پیچیدگی خاص خود را دارد. اشـتغال و عدم اشـتغال، کیفیت ذکر، شرائط ذکر که آثار عجیبی در زندگی انسان می گذارد که بابش مفصل است. ولی منظور ما از ذکر، یک اشـتغال است. نماز امـام زمـان عجـل اللّه تعـالی فرجه الشـریف، و نمـاز جعفر طیار، این ها چیزهایی بوده که اعجاز می کرده است. مخصوصاً اگر یک جنبشی می شد که انسان علاقه مند به این قضایا، مدتی را به نماز جعفر طیار اشتغال پیدا می کرد، برکاتش زود محسوس می شود. و برای انسان فتـح باب می کند. گویا این عمل عبادی نماز جعفر طیار حکم کیمیا دارد. بعضـی اهمال می کنند؛ مثلًا سریع دو رکعت می خواننـد و اذکارش را بعـد می گوینـد، این گونه، آثارش کم می شود. نماز جعفر طیار در سـلوک عملی، یک سر بوده است. آقا علی بن موسی الرضاعلیه السلام از مدینه که عازم طوس شدند، مرتب این نماز را مشغول بوده اند.(۱)

با این که خودشان امام هستند و خودشان نماز دارند؛ اما نماز جعفر را ملتزم بوده اند.

این نماز، آثار و برکاتی را در زندگی و در ارتقاء معنویت انسان می گذارد. مشکل و خطری که الآن با آن مواجهیم این است که نکند آرام آرام سـیره بزرگان، فراموشـمان بشود. و اشـتغال به یک اموری پیدا کنیم که با سـیره علما و بزرگان دین فاصـله داشته باشد؛ این نماز جعفر از جمله سنت هایی است که از اهل بیت علیهم السلام به علمای اهل

۱- بحارالانوار، ج؟؟، ص؟؟.

معنویت منتقل شده که دیگر واسطه نداشته است. این نماز جعفر طیار، مدتی التزام می خواهد. خیلی از این عبادت ها به گونه ای است که اگر انسان مدت زمانی ملتزم باشد، بهره اش را می گیرد؛ از جمله این نماز است. البته حداقل یک حول)] سال] کامل می خواهد، اگر کسی حاجتی را در نظر گرفت و حاجتش زودتر برآورده شد که چه بهتر. این نماز، در بین علمای نجف مجرب بوده است. علمای اهل معنایی که بعضی از اعمال عبادی را به هیچ وجه ترک نمی کردند از جمله آن عبادات، نماز جعفر طیار بوده است.

بعضی از دوستان مدتی به این نماز مشغول می شدند و آثار و برکاتی می دیدند که واقعاً بهت آور است. برخی که از نظر پزشکی برای فرزنددار شدن مأیوس شده بودند مشغول به خواندن این نماز شدند و نتیجه گرفتند. البته اکابر و بزرگان، فقط برای حوائج مادی نماز جعفر را نمی خوانده اند؛ بلکه ضمیمه اش می کرده اند و اصل را حوائج معنوی قرار می دادند؛ ولی اگر نماز جعفر طیار در برنامه عبادی کسی قرار گیرد یک قدس و یک نور همیشه همراه او خواهد بود. یکباره ساختار روحی او تغییر می کند؛ یعنی یک بهاء و نور پیدا می کند. این نماز، خیلی جای کار دارد؛ یعنی ارزش دارد که انسان وقت بگذارد و ملتزم باشد و هرچه می خواهد از این نماز بخواهد. البته حوائج هم متفاوت هستند و انسان باید بداند که کدام حاجت چه مقدار ادامه می خواهد. هر حاجتی یک مقدار حد نصابی از تکرار عمل را دارد.

گاهی حد نصاب، بالا است؛ یک وقت یک نفر یک قضیه معنوی را که اکابر، چهل سال دنبالش می دویده اند مد نظر قرار می دهد می خواهد نماز جعفر طیار بخواند و فکر می کند بعد از دو سه ماه هم باید به آن برسد که این، خطا است؛ ولی گاهی حوائج را باید از هم تفکیک کرد. گاهی ما مشکلاتی در زندگی مان هست که اصلًا راه معنویت را بر ما بسته است. این موارد، جای نماز جعفر طیار است که شخص؛ می خواند و راه برای او باز می شود. قدم به قدم پیش می رود و استمداد می کند از الطاف حق تعالی. به هرحال، نماز جعفر طیار در برهه هایی از طلب در زندگی مادی

و معنوی، به داد انسان می رسد و انسان را رشد می دهد.(۱)

سیره و گفتار بزرگان

در مورد نماز جعفر علیه السلام

۱- شیخ اعظم انصاری قدس سره

عباداتی که شیخ انصاری از سن بلوغ تا آخر عمر به آن ها مواظبت داشت- گذشته از فرائض و نوافل شبانه روز و ادعیه و تعقیبات- عبارت بوده است از قرائت یک جزء قرآن و نماز جعفر طیار و زیارت جامعه و عاشورا در هر روز.(۲)

۲- حضرت آیت الله بهجت در این رابطه می فرماید:

مرحوم شیخ انصاری با این که یک چشم داشت و شب نمی توانست مطالعه کند، در روز این همه درس، تألیف و عبادت داشت، هر روز زیارت عاشورا را با صد لعن و سلام، در بالاسر مرقد حضرت امیر علیه السلام نیم ساعت ایستاده می خوانده، و نماز جعفر، و یک جزء قرآن را همراه با توفیق معنوی انجام می داده است.(۳)

۳- مرحوم آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی

حضرت آیت الله بهجت که از شاگردان ایشان بود، درباره استاد خود چنین می فرمود:

مرحوم آقا شیخ محمّد حسین، طوری بود که اگر کسی به فعالیت های علمی اش توجّه می کرد، تصوّر می کرد در شبانه روز هیچ کاری غیر از مطالعه و تحقیق ندارد، و

۱- سخنرانی ایشان در جمع طلاب حوزه علمیه، قم، مؤسسه فرهنگی دارالهدی، ۸۸/ ۷/ ۱۲.

۲- سیمای فرزانگان، رضا مختاری ج ۱۶، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۶، ص ۱۳۹.

۳- در محضر آیت الله بهجت، محمد حسین رخشاد، نشر سماء، ج ۳، قم، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۴۹.

اگر کسی از برنامه های عبادی ایشان اطّلاع پیدا می کرد، فکر می کرد غیر از عبادت به کاری نمی پردازد. در کنار این فعالیت های علمی، آن قدر مقیّد به برنامه های عبادتی بودند که هر کس این ها را می دید، فکر می کرد که اصلًا به هیچ چیز غیر از عبادت نمی رسد. هر روز زیارت عاشورا و هر روز نماز جعفر طیّار از برنامه های عادی ایشان بود. روزهای پنج شنبه- طبق سنّتی که علمای نجف دارند و معمولًا روز پنج شنبه یا جمعه یک روضه هفتگی دارند- ضمن توسل به اهل بیت علیهم السلام که زمینه ای بود برای دیدار دوستان و استادان و شاگردان با همدیگر، مرحوم آقا شیخ محمد حسین در این روضه شان مقید بود که خود پای سماور بنشیند، و خود او همه کفش ها را جفت کند، و در عین حال، زبانش مرتّب در حال حرکت بود؛ خیلی تند تند یک چیزی را می خواندند. ما متوجّه نمی شدیم که این چه ذکری است که ایشان این قدر در نشستن و برخاستن به گفتن آن مقید است.(۱)

۴- حاج شیخ عباس قمی

مرحوم حاج شیخ عباس قمی از این نماز به عنوان «اکسیر اعظم و کبریت احمر» یاد کرده و فرموده است:

از جمله نمازها، نماز حضرت جعفر طیار است که اکسیر اعظم و کبریت احمر است و به سندهای معتبره با فضیلت بسیار که عمده، آمرزش گناهان عظیمه است، وارد شده است.(۲)

۵- آیت الله سید محمد کاظم یزدی

این عالم بزرگوار نیز فرموده است:

هی من المستحبات الأکیده و مشهوره بین العامّه و الخاصّه و الأخبار متواتره فیها؛

۱- برگی از دفتر آفتاب، رضا باقی زاده، نشر مشهور، ج دهم، قم، ۱۳۸۲، ص ۲۰۴.

۲- مفاتیح الجنان، ص ۴۷ نماز جعفر طیار.

این نماز، از مستحبات مورد تأکید و بین شیعه و سنی مشهور است و روایات درباره آن، در حد تواتر می باشد.(۱)

۶- آیت الله حاج شیخ محمد حسن نجفی (صاحب جواهر)

این عالم کم نظیر، در این باره می فرماید:

مستحب بودن نماز جعفر طیار، اجماعی می باشد و بین شیعه و سنی مشهور است و اخبار مربوط به آن، متواتر است و اهل بیت: پیوسته آن را می خوانده اند.(۲)

آیت الله بهجت

۷- یکی از خصوصیات بارز آیت الله بهجت، اصرار بر خواندن نماز جعفر طیار و نماز خواندن با توجه قلبی و چشم گریان بود.(۳)

خدمت حضرت آیت الله بهجت گاهی همین سؤال می شد که: «در فرصت های مناسب، چه عملی زودتر انسان را به آن توجهات می رساند؟» ایشان سفارش می کردند: «این نماز جعفر طیار، تجربه شده برای این که می بُرد انسان را از مشاغل زیاد و انسان را متوجه خدا می کند»(۴)

ایشان در خصوص حل مشکل ازدواج، به خواندن نماز جعفر طیار و دعایی که در کتاب زادالمعاد مجلسی آمده است، سفارش فرمودند.

از محضر آیت الله بهجت در مورد مشکل ازدواج دختری سوال شد، آن بزرگوار در جواب سؤال اظهار داشت:(۵)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی ؛ ج ۲ ؛ ص۵۹۴

از جعفر طیار بخواند و پس از آن، دعایی که در کتاب زادالمعاد مجلسی آمده که در این هنگام خوانده شود، بخواند و در پی آن، به سجده رود و تلاش کند که

۱- العروه الوثقی(للسید الیزدی)، ج ۲، ص ۱۰۵.

۲- جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۱۲، ص ۱۹۹.

۳- حجت الاسلام حسین دانی در گفتگو با خبرنگار اجتماعی باشگاه خبری فارس.

۴- حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ جعفر ناصری حفظه الله، نوار سخنرانی(در جمع معتکفین مسجد المحمود خانه اصفهان واقع در شهر اصفهان)، ۸۵/ ۵/ ۱۸.

۵- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳

ه.ش.

حتما گریه کند- گرچه به مقدار کم- و همین که چشمش را اشک گرفت، حاجتش را از خدا بخواهد.

۸- آیت الله ناصری حفظه الله

این عالم فرزانه و بزرگوار در این باره می فرماید:

یکی از نمازهای مستحبی که اهل بیت علیهم السلام و بزرگان خیلی سفارش کرده اند- به خصوص برای حاجت های خیلی مهم- نماز جعفر طیار است. انسان، هر مشکلی که دارد، نماز جعفر طیار بخواند، بسیار عالی است. برای هر حاجت مهمی که دارید، این نماز را بخوانید.(۱)

۹- امام خمینی چنین می فرماید:

یکی از نمازهای مستحبی که استحبابی مؤکد دارد و بین شیعه و سنی از نمازهای معروف است، نماز جعفر بن ابی طالب علیهماالسلام است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله وسلّم آن را به وی هنگامی که از سفر حبشه بر می گشت، عطا کرد، تا با این وسیله، محبت و کرامت خود نسبت به او را اظهار بدارد ....

مطالبی در باره این نماز

بسم الله الّرحمن الرّحیم

۱- نماز جعفر طیّار، هدیّه ی رسول خدا صلّی الله علیه و آله به جناب جعفر بن أبی طالب علیه السلام

مرحوم علامه مجلسی در ربیع الأسابیع می نویسد: بدان که این نماز از جمله متواترات است و خاصّه و عامّه به سندهای بسیار روایت کرده اند، و مخالفان نیز

۱- متن سخنرانی آیت الله ناصری، مسجد کمرزرین اصفهان، رمضان المبارک، ۱۳۸۵ ه ش.

این نماز را مستحبّ می دانند مگر نادری از ایشان، امّا اکثر ایشان به اعتبار عداوت باطنی که با امیرالمؤمنین علیه السّلام و اقارب آن حضرت دارند، این نماز را به عبّاس عموی پیغمبر صلّی الله علیه وآله نسبت داده اند.(۱)

ام البنین علیها السلام مادر نمونه که چهار فرزند شجاع و یک نوه ۱۷ ساله را در دشت کربلا، با این که خود حضور نداشت به امام زمان خود تقدیم نمود، بزرگ شدگان تحت تربیت این مادر با لب تشنه وارد شریعه فرات می شود و به خاطر عطش مولایش، لب تشنه از شریعه بیرون می آید تا آب مشک پر شده اش را به لب تشنگان مولایش برساند، ولی با از دست دادن دودست و جان خود مانند عمیش جعفر طیّار علیهما السلام، به سوی عرش به پرواز در می آید و مقام باب الحوائج الی اللّه ی به او اعطا می شود و سردوشی رحم اللّه عمّی العباس را، از آن یکی مولای حاضر در صحنه کربلارا (امام زین العابدین علیه السلام، تصاحب می نماید.

مادر پس از به مدینه برگشتگان از اسارت و ملاقات با آنان و شنیدن بعضی از وقایع بصورت رمز و سربسته در ناله های مادرانه خود، چنین می گوید:

یامن رأی العبّاس کرّ علی جماهیر النّقد*** و وراه من أبناء حیدر کلّ لیث ذی لبد

أنبئت بأنّ ابنی أصیب برأسه ضرب العمد*** لوکان سیفه فی یدیه لما دنا منه أحد

(ای کسی که دید عباس به گروه های مسلح هجوم برد و پشت سر او از فرزندان حیدر شیران بیشه شجاعت (به دشمنان) حمله بردند.

به من خبر می دهند که ضربت عمود به سرش فرود آمده است اگر شمشیر در دستش بود کسی جرئت نزدیک شدن به اورا نداشت، زیرا من اورا بزرگ کرده ام و من قدرت جنگی اورا می دانم پس معلوم می شود دستی نداشته از نزدیک شدن دشمن، دفاع نماید، می گفت و ناله می کردو افتخار می نمود که چنین فرزندانی را به مولایش در راه خدا، فدا کرده و دو دستی به بارگاه ملکوتیش تقدیم داشته است.

۱- ربیع الاسابیع، ص ۱۸۱- ۱۸۰.

باز ادب اخلاص خود را از دست نمی دهد و صورت پنج قبر را در بقیع می سازد و به چهارتای آنها، می گوید پسرم به تو نمی گریم، چون مادرت زنده است به تو خواهد گریست،! ولی می گریم به عزیزی که مادر ندارد فرزندم حسین بتو می گریم و اشک می ریزم چون مادر (جوان مرگت) در حال حیات نیست حسینم به تو ناله سر می دهم.

ألالعنه علی القوم الظالمین"

مجلس ۱۰۰ کیفیت خواندن نماز جعفر علیه السلام

و برخی از احکام آن

بهترین وقت انجام آن، هنگام بلند شدن آفتاب در صبح جمعه است و جائز است که مکلف، آن را جزء نافله های شب و یا روز خود حساب کند که در این صورت هم به عنوان نماز جعفر و هم به حساب نافله های او محسوب می شود همان طور که در روایت آمده است.(۱)

مثلًا اگر مکلف خواست آن را بعد از نماز مغرب بیاورد، می تواند به عنوان نافله مغرب نیت کند.

این نماز، چهار رکعت با دو سلام است؛ یعنی دو نماز دو رکعتی است که در هر رکعت حمد و سوره را می خواند و پس از تمام شدن سوره، پانزده بار می گوید:

«سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أکبر». آن گاه به رکوع می رود و این ذکر را

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۵۴.

در رکوع ده بار می گوید و پس از سر برداشتن از آن، ده بار می گوید و همچنین در سجده و بعد از سربرداشتن از سجده و همچنین در سجده دوم و بعد از سر برداشتن از سجده، ده بار همین ذکر را بگوید که در نتیجه، در یک رکعت، هفتاد و پنج بار و در چهار رکعت، سیصد بار این ذکر را گفته است. و ظاهراً می تواند در رکوع و سجود، به همین ذکر اکتفا نموده، ذکر خاص رکوع و سجود را نگوید؛ لکن نزدیک تر به احتیاط، آن است که به گفتن آن اکتفا ننموده، ذکر رکوع و سجود را نیز بگوید. در این نماز، سوره خاصی معین نشده و هر سوره ای می تواند بخواند؛ ولی، بهتر آن است که در رکعت اول، سوره «إذا زلزلت»، و در رکعت دوم، سوره «عادیات» و در رکعت سوم «إذا جاء نصر الله» و در رکعت چهارم، سوره «قل هو الله أحد» را بخواند.(۱)

مسأله ۱. جائز است در صورتی که عجله داشته باشد، تسبیحات را بعد از نماز بگوید. [یعنی دو تا دو رکعت نماز بخواند مانند نماز صبح و بعداً ۳۰۰ بار ذکر تسبیحات اربعه را بگوید] ۱ همچنان که جائز است در صورتی که حاجتی ضروری دارد، اصل نماز جعفر را دو قسمت نموده یک دو رکعتی را بیاورد و دو رکعت دیگر را بعد از بر آمدن حاجتش بخواند.

مسأله ۲. اگر بعضی از تسبیحات را در جای خودش فراموش کند، اگر در محل های دیگر به یادش آمد؛ در همان جا قضایش را به جا می آورد و تسبیحات همان محل را نیز می خواند.(۲)

بنابراین اگر تسبیحات رکوع را فراموش کرد و بعد از سربرداشتن از آن، به یادش آمد، در همان جا ده تسبیح رکوع را قضا نموده، تسبیح خود آن محل را نیز می خواند و همچنین در محل ها و در احوال دیگرِ نماز. و اگر بیادش نیامد، تا از نماز فارغ شد، بهتر و به احتیاط نزدیک تر، آن است که تسبیحات فراموش شده را به امید ثواب

۱- ر. ک: کافی، ج ۳، ص ۴۶۶.

۲- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۶۱.

بیاورد.(۱)

ثواب نماز جعفر طیّار

(یا نماز تسبیح)

مرحوم علّامه مجلسی در ربیع الاسابیع می ع نویسد: بعد از نوافل شبانه روزی، نمازی به حسب صحّت سند و کثرتِ ثواب به این نماز نمی رسد.(۲)

ابوحمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه وآله به جعفر بن ابی طالب فرمود: آیا نمی خواهی به تو نمازی را یاد دهم که اگر بخوانی و مقدار گناهان تو به تعداد ریگ بیابان و کف دریا باشد آمرزیده شوی؟ عرض کرد: بله ای رسول خدا.(۳)

ابراهیم بن ابی البلاد نقل می کند که از امام رضا علیه السّلام ثواب نماز جعفر را پرسیدم، فرمود: اگر گناهان کسی که این نماز را می خواند به تعداد شن های بیابان و به مقدار کف دریا باشد، خداوند وی را می آمرزد! ابراهیم گفت: پرسیدم: این آمرزش، اختصاص به شیعیان دارد؟ فرمود: بله، اختصاص به شما دارد.(۴)

اسحاق بن عمّار از حضرت صادق علیه السّلام سؤال نمود: اگر کسی نماز جعفر را بخواند، آیا خداوند همان ثوابی که رسول خدا صلّی الله علیه وآله برای جعفر بیان نمود، برای این فرد نیز می نویسد؟ فرمود: به خدا قسم بله!(۵)

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: هرکس هر روز نماز جعفر را بخواند، کارهای بد برای او نوشته نمی شود، و به ازای هر تسبیحی که در نماز بگوید، برای او حسنه ای نوشته می شود، و درجه وی در بهشت بالا می رود.(۶)

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی: ج ۱، ص ۲۴۳؛ و بنگرید: العروه الوثقی(للسید الیزدی)، ج ۲، ص ۱۰۷. تهیه و تنظیم توسط موسسه فرهنگی، اخلاقی دارالهدی- قم

۲- ربیع الاسابیع، ص ۱۸۱

۳- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۵۲

۴- ثواب الأعمال، ص ۴۰.

۵- کافی، ج ۳، ص ۴۶۷.

۶- مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۲۲۴ به نقل از فقه الرّضا.

حضرت باقر علیه السّلام به ابوحمزه ثمالی فرمود: در هر رکعت نماز جعفر، ۷۵ مرتبه تسبیحات خوانده می شود که جمعاً می شود ۳۰۰ تسبیح در چهار رکعت.

خداوند این تسبیحات را مضاعف کرده، و به ازای آن، برای تو دوازده هزار حسنه می نویسد که هر حسنه معادل کوه احد و بزرگ تر از آن می باشد.(۱)

۳- زمان های مناسب برای خواندن نماز جعفر طیّار

ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: در هر زمان از شب یا روز که خواستی، نماز جعفر را بخوان ... اگر خواستی نماز جعفر را در شب بخوان و آن را بخشی از نمازهای نافله شب خود قرار بده، و اگر خواستی این نماز را در روز بخوان و آن را بخشی از نمازهای نافله روز خود قرار بده.(۲)

احمد بن علی انصاری از رجاء بن ابی ضحّاک نقل می کند که گفت: مأمون مرا فرستاد که علیّ بن موسی علیه السّلام را از مدینه به خراسان بیاورم، و سفارش نمود که من شخصاً مراقب و مواظب او باشم. هم چنین امر کرد که در طول شبانه روز از او جدا نشوم و محافظ او باشم تا ایشان را به نزد مأمون برسانم. لذا من پیوسته با حضرت بودم و از ایشان جدا نمی شدم. به خدا قسم کسی را ندیدم که نسبت به خداوند متعال از او متّقی تر باشد، و یا بیش تر از او یاد خدا باشد، و یا خدا ترس تر از وی باشد. آن حضرت هر شب چهار رکعت نماز جعفر طیّار می خواند و آن را بخشی از نماز شب محسوب می نمود.(۳)

حضرت صاحب الامر علیه السّلام در یکی از توقیعات صادره فرمود: بهترین زمان برای خواندن نماز جعفر، آغاز روز جمعه می باشد، البته در هر زمانی که

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۵۳.

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۵۴.

۳- عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۱- ۱۸۰.

خواستی و یا هر وقتی از شب و روز که خواستی، خواندن نماز جعفر جائز است.(۱)

حسن بن فضّال گفت: از حضرت رضا علیه السّلام درباره شب نیمه شعبان پرسیدم و عرض کردم: آیا برای این شب نمازی به غیر از نمازِ دیگر شب ها وجود دارد؟ حضرت فرمود: نماز واجبی برای این شب نیست، اما اگر دوست داری که در این شب عمل مستحبّی انجام دهی، تو را به نماز جناب جعفر بن ابی طالب علیه السّلام توصیه می کنم.(۲)

۴- زمان های توصیه شده برای تکرار نماز جعفر طیّار

ابوحمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه وآله به جعفر بن ابی طالب فرمود: هرگاه خواستی چهار رکعت نماز بخوان، اگر خواستی هر شب، اگر خواستی هر روز، اگر خواستی جمعه به جمعه، اگر خواستی ماه به ماه، و اگر خواستی سال به سال.(۳)

رسول خدا صلّی الله علیه وآله به جناب جعفر فرمود: من به تو عملی را اعطا می کنم که اگر آن را هر روز انجام دهی، برای تو از دنیا و آن چه در آن است بهتر است، و اگر یک روز در میان انجام دهی، گناه مابین آن دو روز آمرزیده خواهد شد، یا اگر در هر جمعه یا هر ماه یا هرسال انجام دهی، خداوند گناهان مابین آن دو را می آمرزد، هرچند گناهان تو به تعداد ستارگان، به تعداد برگ درختان، و به تعداد ریگ های بیابان باشد.(۴)

حضرت صادق علیه السّلام از پدران گرامی خویش نقل می کند که امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله به جعفر چنین فرمود: اگر توانستی،

۱- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۶ به نقل از احتجاج.

۲- بحارالأنوار: ج ۹۷، ص ۸۵- ۸۴ به نقل از امالی صدوق.

۳- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۵۲.

۴- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۳ به نقل از کتاب المقنِع.

هر روز این نماز را بخوان. اگر نتوانستی هر روز بخوانی، در هر جمعه بخوان. اگر در هر جمعه نتوانستی بخوانی، در هر ماه بخوان. اگر در هر ماه نتوانستی بخوانی، در هر سال بخوان. اگر در هر سال نتوانستی بخوانی، یک بار در عمرت بخوان. اگر چنین کنی، خداوند گناهان کبیره و صغیره، گناهان غیر عمد و عمد، و گناهان قدیم و جدید تو را می آمرزد.(۱)

۵- مکان های توصیه شده برای خواندن نماز جعفر طیّار

مرحوم علّامه مجلسی در بحارالانوار می نویسد: به خطّ مرحوم شیخ حسین بن عبدالصّمد عاملی؛ پدر شیخ بهایی دیدم که از شیخ ابوالطّیّب رازی چنین نقل کرده است:

هرکس حضرت رضا علیه السّلام یا یکی از ائمّه علیهم السّلام را زیارت کند، و نزد او نماز جعفر بخواند، برای او به ازای هر رکعت نمازی که خوانده است، ثواب هزار حجّ، هزار عمره، آزاد ساختن هزار بنده، و هزار جهاد در راه خدا هم راه با پیامبر مُرسل نوشته می شود. هم چنین به ازای هر قدمی که برداشته است، ثواب صد حج، صد عمره، آزاد سازی صد بنده در راه خدا منظور می شود، و برای او صد حسنه نوشته می شود، و از او صد عملِ بد، پاک می شود.(۲)

۶- طریقه خواندن نماز جعفر طیّار

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله به جعفر بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: چهار رکعت نماز می خوانی (دو نماز دو رکعتی)؛ در هر رکعت بعد از قرائت یعنی خواندن حمد و سوره ۱۵ بار می گویی: «سُبْحَانَ اللهِ،

۱- مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۲۲۳- ۲۲۴ بن نقل از جعفریات/ روایت مشابه: مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۲۲۶- ۲۲۷ به نقل از نوادر راوندی.

۲- بحارالأنوار، ج ۱۰۰، ص ۱۳۸- ۱۳۷/ مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۲۳۲- ۲۳۳.

وَ الْحَمْـدُ لِلهِ، وَ لَـا إِلَهَ إِلّـا اللهُ، وَ اللهُ أَكْبَر» تسـبحات اربعه بعـد به ركوع می ع روی و ۱۰ بار تسـبحات اربعه می گویی. بعـد از برخاسـتن از رکوع ۱۰ بـار تسبیحـات اربعه می گویی. در سـجده اوّل ۱۰ بـار تسبیحـات اربعه می گویی. بعـد ازآن که سـر از سجده اوّل برداشتی ۱۰ بار تسبیحات اربعه می گویی. در سجده دوم ۱۰ بار تسبیحات اربعه میگویی و سرانجام، بعد از آن که سر از سجده دوم برداشتی ۱۰ بار تسبیحات اربعه می گویی.(۱)

در مورد خواندن سوره ای که در هر رکعت بعد از سوره حمد خوانده می شود، روایات مختلفی نقل شده است که به هر یک از آن ها می توان عمل کرد، هرچند بزرگان فقها و محدّثین انجام دو مورد اوّل از روایات ذیل را توصیه نموده اند.(۲)

حضـرت رضـا علیه السّـلام فرمود: در رکعت اوّلِ نمـاز جعفر سوره زلزال، در رکعت دوم سوره عادیات؛ در رکعت سوم سوره نصر؛ و در رکعت چهارم سوره توحید خوانده شود.(۳)

ابراهیم بن أبی بلاد از حضـرت کاظم علیه السّـلام نقل می کند که فرمود: در نمازجعفر، سوره های زلزال، نصـر، قدر و توحید را بخوان.(۴)

حضرت صادق علیه السّلام به عبدالله بن مغیره فرمودند: در نماز جعفر علیه السّلام، دو سوره توحید و کافرون را بخوان.(۵)

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله به جعفر علیه السّلام فرمود: در هر رکعت این نماز، دو سوره توحید و کافرون را بخوان.(۶)

رسول خدا صلّی الله علیه وآله به جناب جعفر فرمود: در این نماز می توانی در هر رکعت سوره توحید را بخوانی.(۷)

۱- کافی، ج ۳، ص ۴۶۶- ۴۶۵.

۲- ربیع الاسابیع، ص ۱۹۳

۳- کافی، ج ۳، ص ۴۶۵.

۴- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۵۳- ۵۵۴.

۵- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۵۳.

۶- تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۸۷.

۷- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۳ به نقل از کتاب مقنع.

روایت شده است که در هر رکعت از نماز جعفر، می توانی سوره حمد و سوره توحید را بخوانی.(۱)

۷- طریقه مختصر کردن نماز جعفر طیّار با گفتن تسبیحات بعد از نماز

ابان گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: هرکس عجله دارد، می تواند نماز جناب جعفر را بدون تسبیحات بخواند، سپس تسبیحات را در حالی که به دنبال حاجتش (کارهای خود) می رود بگوید!.(۲)

حضرت صادق علیه السّلام به ابابصیر فرمود: اگر عجله داشتی، نماز جعفر را بدون تسبیحات بخوان و سپس قضای تسبیحات را به جا آور.(۳)

مرحوم آیت الله محمّد تقی موسوی اصفهانی (متوفّی ۱۳۴۸ ه ق) در کتاب سراج القبور می نویسد: اگر فردی کار تعجیلی دارد، جایز است که اصل نماز (جعفر) را بی تسبیحات بخواند، و بعد از نماز تسبیحات را بخواند اگر چه در حال راه رفتن باشد.(۴)

مرحوم آیت الله میرزا محمّد باقر فقیه ایمانی (متوفّی ۱۳۷۰ ه ق) در کتاب فوز اکبر و پس از تأکید بر خواندن نماز جناب جعفر علیه السّلام در شب نیمه شعبان می نویسد: یک قسم مختصر و آسان این نماز آن است که ۴ رکعت به دو سلام خوانده شود، و بعد از چهار رکعت، سی صد مرتبه بگویند: «سُبْحَانَ اللهِ، وَ الْحَمْدُ لِلهِ، وَ لَا إِلَهَ إِلّا اللهُ، وَ اللهُ أَكْبَر».(۵)

۸- اذکار آخرین سجده هر رکعت از نماز جعفر طیّار- توجّه: خواندن ادعیه واذکاری که در سجده ی دوم هر رکعت، یا در سجده ی آخر نماز، یا در بعد از نماز توصیه شده است، جهت

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۵۳.
۲- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۶۰ به نقل از کافی
۳- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۶۰- ۶۱
۴- سراج القبور، فصل ۱۱.
۵- فوز اکبر، ص ۲۰۳.

بالابردن ثواب نماز جعفر طیّار است و خواندن این ادعیه یا اذکار الزامی نیست.

مرحوم شیخ صدوق در" هدایه" می نویسد: در پایان هر رکعت- احتمالًا این ذکر در سجده ی دوم هر رکعت و بعد از گفتن تسبیحات خوانده می شود.

از نماز جعفر چنین بگو:" یَا مَنْ لَبِسَ الْعِزّ وَ الْوَقَارَ، یَا مَنْ تَعَطّفَ بِالْمَجْدِ وَ تَکَرّمَ بِهِ، یَا مَنْ لَا یَنْبَغِی التّسْبِیحُ إِلّا لَهُ، یَا مَنْ أَحْصَی کُلّ شَیْ ءٍ عِلْمُهُ، یَا ذَا النّعْمَهِ وَ الطّوْلِ، یَا ذَا الْمَنّ وَ الْفَضْلِ، یَا ذَا الْقُدْرَهِ وَ الْکَرَمِ، أَسْأَلُکَ بِمَعَاقِدِ الْعِزّ مِنْ عَرْشِکَ، وَ مُنْتَهَی الرّحْمَهِ مِنْ کِتَابِکَ، وَ بِاسْمِکَ الْأَعْظَمِ الْأَعْلَی وَ کَلِمَاتِکَ التّامّاتِ، أَنْ تُصَلّیَ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِ مُحَمّدٍ، وَ أَنْ تَفْعَلَ بِی کَذَا وَ کَذَا (به جای کذا و کذا حاجتت را بگو)".(۱)

۹- اذکار آخرین سجده نماز جعفر طیّار

حضرت صادق علیه السلام فرمود: در رکعت آخرِ نمازِ تسبیح یا نماز جعفر، در آخرین سجده بعد از گفتن تسبیحات چنین بگو:" سُبْحَانَ مَنْ لَبِسَ الْعِزّ وَ الْوَقَارَ، سُبْحَانَ مَنْ تَعَطّفَ بِالْمَجْدِ وَ تَکَرّمَ بِهِ، سُبْحَانَ مَنْ لَا یَنْبَغِی التّسْبِیحُ إِلّا لَهُ، سُبْحَانَ مَنْ أَحْصَی کُلّ شَیْ ءٍ عِلْمُهُ، سُبْحَانَ ذِی الْمَنّ وَ النّعَمِ، سُبْحَانَ ذِی الْقُدْرَهِ وَ الْکَرَمِ، اللّهُمّ إِنّی أَسْأَلُکَ بِمَعَاقِدِ الْعِزّ مِنْ عَرْشِکَ، وَ مُنْتَهَی الرّحْمَهِ مِنْ کِتَابِکَ، وَ اسْمِکَ الْأَعْظَمِ، وَ کَلِمَاتِکَ التّامّهِ الّتِی تَمّتْ صِدْقاً وَ عَدْلًا، صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ، وَ افْعَلْ بِی کَذَا وَ کَذَا (به جای کذا و کذا حاجتت را بگو)".(۲)

ابان از حضرت صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: در آخرین رکعت نماز جعفر بن ابی طالب علیه السّلام چنین بگو:" سُبْحَانَ اللهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ، سُبْحَانَ اللهِ الْأَحَدِ الصّمَدِ، سُبْحَانَ اللهِ الّذِی لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ، سُبْحَانَ اللهِ الّذِی لَمْ یَتّخِذْ صَاحِبَهً وَ لَا وَلَداً، سُبْحَانَ مَنْ لَبِسَ الْعِزّ وَ الْوَقَارَ، سُبْحَانَ مَنْ تَعَظّمَ

۱- مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۲۳۰

۲- کافی، ج ۳، ص ۴۶۷

بِالْمَجْدِ وَ تَكَرَّمَ بِهِ، سُبْحَانَ مَنْ أَحْصَى كُلَّ شَيْ ءٍ عِلْمُهُ، سُبْحَانَ ذِي الْفَضْلِ وَ الطَّوْلِ، سُبْحَانَ ذِي الْمَنِّ وَ النِّعَمِ، سُبْحَانَ ذِي الْقُدْرَهِ وَ الْأَمْرِ، سُبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ وَ الْمَلَكُوتِ، سُبْحَانَ ذِي الْعِزِّ وَ الْجَبَرُوتِ، سُبْحَانَ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ، سُبْحَانَ مَنْ سَبَّحَتْ لَهُ السَّمَاءُ بِأَكْنَافِهَا، سُبْحَانَ مَنْ سَبَّحَتْ لَهُ الْأَرَضُونَ وَ مَنْ عَلَيْهَا، سُبْحَانَ مَنْ سَبَّحَتْ لَهُ الطَّيْرُ فِي أَوْكَارِهَا، سُبْحَانَ مَنْ سَبَّحَتْ لَهُ السِّبَاعُ فِي آجَامِهَا، سُبْحَانَ مَنْ سَبَّحَتْ لَهُ حِيتَانُ الْبَحْرِ وَ هَوَامُّهُ، سُبْحَانَ مَنْ لَا يَنْبَغِي التَّسْبِيحُ إِلَّا لَهُ، سُبْحَانَ مَنْ أَحْصَى كُلَّ شَيْ ءٍ عِلْمُهُ، يَا ذَا النِّعْمَهِ وَ الطَّوْلِ، يَا ذَا الْمَنِّ وَ الْفَضْلِ، يَا ذَا الْقُوَّهِ وَ الْكَرَمِ، أَسْأَلُكَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ، وَ مُنْتَهَى الرَّحْمَهِ مِنْ كِتَابِكَ، وَ بِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الْأَعْلَى، وَ كَلِمَاتِكَ التَّامَّاتِ كُلِّهَا، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَ كَذَا (به جای کذا و کذا حاجتت را بگو)".(۱)

۱۰- ادعیه پس از نماز جعفر طیّار

مفضّل بن عمر گفت: حضرت صادق علیه السّلام را دیدم که بعد از نماز جعفر دستانش را بالا برد و چنین دعا کرد: يَا رَبِّ يَا رَبِّ، و تـا نفس داشت تکرار کرد. يَا رَبَّاهْ يَا رَبَّاهْ و تا نفس داشت تکرار کرد. يَا رَحِيمُ يَا رَحِيمُ و تا نفس داشت تکرار کرد. يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ و تا نفس داشت تکرار کرد. يَا حَيِّ يَا حَيِّ و تا نفس داشت تکرار کرد. يَا رَحِيمُ يَا رَحِيمُ و تا نفس داشت تکرار کرد.

پس هفت بار گفت: يَا رَحْمَانُ يَا رَحْمَانُ. پس هفت بار گفت: يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

سپس گفت: اللَّهُمَّ إِنِّي أَفْتَتِحُ الْقَوْلَ بِحَمْدِكَ، وَ أَنْطِقُ بِالثَّنَاءِ عَلَيْكَ وَ أُمَجِّدُكَ، وَ لَا غَايَهَ لِمَدْحِكَ، وَ أُثْنِي عَلَيْكَ، وَ مَنْ يَبْلُغُ غَايَهَ ثَنَائِكَ وَ أَمَدَ مَجْدِكَ؟! وَ أَنَّى لِخَلِيقَتِكَ كُنْهُ مَعْرِفَهِ مَجْدِكَ؟! وَ أَيَّ زَمَنٍ لَمْ تَكُنْ مَمْدُوحاً بِفَضْلِكَ، مَوْصُوفاً بِمَجْدِكَ، عَوَّاداً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِحِلْمِكَ؟! تَخَلَّفَ سُكَّانُ أَرْضِكَ عَنْ طَاعَتِكَ، فَكُنْتَ عَلَيْهِمْ عَطُوفاً بِجُودِكَ،

۱- مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۲۲۸- ۲۲۹ به نقل از جمال الاسبوع

جَوَاداً بِفَضْلِکَ، عَوّاداً بِکَرَمِکَ، یَا لَا إِلَهَ إِلّا أَنْتَ الْمَنّانُ، ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِکْرَامِ.

حضرت صادق علیه السلام به مفضّل فرمود: ای مفضّل! اگر حاجت مهمّی داشتی، نماز جعفر را بخوان، سپس این دعا را بخوان و حاجت خود را درخواست کن. اگر چنین کنی، خداوند حاجتت را برآورده می ع سازد.(۱)

عبدالملک بن مروان ازحضرت صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: روز چهارشنبه، پنج شنبه و جمعه روزه بگیر و در آخر روز پنج شنبه به ده مسکین یک مُدّ طعام- یک مدّ حدودا ۷۵۰ گرم گندم، جو و ... است.

صدقه بده. روز جمعه غسل کن و به صحرا برو و نماز جناب جعفر بن أبی طالب علیه السّلام را بخوان. سپس دو زانوی خود را برهنه کن و روی زمین قرار بده و بگو:

«یَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِیلَ وَ سَتَرَ عَلَیّ الْقَبِیحَ، وَ یَا مَنْ لَمْ یُؤَاخِذْ بِالْجَرِیرَهِ وَ لَمْ یَهْتِکِ السّتْرَ، یَا عَظِیمَ الْعَفْوِ، یَا حَسَنَ التّجَاوُزِ، یَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَهِ، یَا بَاسِطَ الْیَدَیْنِ بِالرّحْمَهِ، یَا صَاحِبَ کُلّ نَجْوَی وَ مُنْتَهَی کُلّ شَکْوَی، یَا مُقِیلَ الْعَثَرَاتِ، یَا کَرِیمَ الصّفْحِ، یَا عَظِیمَ الْمَنّ یَا مُبْتَدِئاً بِالنّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا». سپس هر یک از اذکار زیر را ده بار تکرار کن:

یَا رَبّاهْ، یَا رَبّاهْ/ یَا اللهُ، یَا اللهُ/ یَا سَیّدَاهْ، یَا سَیّدَاهْ/ یَا مَوْلَاهْ، یَا مَوْلَاهْ/ یَا رَجَایَاهْ/ یَا غِیَاثَاهْ/ یَا غَایَهَ رَغْبَتَاهْ/ یَا رَحْمَانُ/ یَا رَحِیمُ/ یَا مُعْطِیَ الْخَیْرَاتِ.

پس ده بار بگو: «صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِ مُحَمّدٍ کَثِیراً طَیّباً] مُبَارَکاً [کَأَفْضَلِ مَا صَلّیْتَ عَلَی أَحَدٍ مِنْ خَلْقِکَ» و حاجت خود را درخواست کن.(۲)

پس با توجه به فضیلت نماز جعفر طیار و هدیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن بزرگوار، هم اهمیت خود نماز و هم بزرگواری و شخصیت وزین خود جعفر طیّار علیه السلام ر. شن می شود که نیاز به شرح و توضیح بیش ازین نیست.

ولی چیزی که باید که باید مورد توجه قرار گیرد مقاومت آن حضرت در برابر

۱- مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۲۳۲- ۲۳۳ به نقل از مصباح المتهجد و جمال الاسبوع

۲- مصباح المتهجّد، ص ۳۳۱- ۳۳۰

دشـمن و بر پا نگهداشـتن پرچم اسلام تا آخرین لحظات و دادن دو دست خود در راه خدا و عطای خداوند دو بال برای پرواز در بهشت و. و. همه مشعر بر آنست که هم خداونـد و هم رسول او، چه عظمت و مقامی را به او قائل شـده انـد که عین همین جریـان برای برادر زاده اش، حضـرت بـاب الحوائـج اباالفضـل العبـاس علیه السـلام هم پیش آمـد او هم بـا کمال اسـتقامت، تا آخرین لحظات عمرش، پرچم اسـلام را با، باقیمانده دوبازوی بی دسـتش، به سـینه چسبانید و از حرایم عصمت و مولایش امام حسـین علیه السـلام دفاع کرد و در نهایت با ریختن آب مشکش با تیر دشمن دگه، از هوس رفتن به خیمه ها باز ماند و باتوجه به عالم معنا، مادرش زهرا علیها السلام دید بازوانش را باز کرده تا فرزندش را بگیرد و به خاک کربلا فرود آورد آنجا بود که مولایش را با کلمه أخا أدرک أخاک برادر برادرت را درک کن و خودت را به من برسان، صـدا دزد، زیرا طبق تربیت خاص مادرش أم البنین، خود را شایسـته مقام برادری با امام را نمی دانست و همیشه با عبارات سیّدی و مولای، امام را صدا می زد امـا در این مقـام مولای خود را با کلمه برادر، صـدا زد چون مادرش حضـرت زهراء را، در روبروی خود و پـذیرفته شـدنش به مقـام فرزنـدی آن بـانوی هردو عـالم، را درک نمود و امـام را برادر خطاب نمود و امام هم با سـرعت هرچه تمام تر خود را به برادر علمدارش رسانید و با جملات جانسوز و بیان اهمیت مقام و وجود برادرش، شروع کرد،

الان انکسر ظهری و قلّت حیلتی الان کمرم شکست و راه چاره امیرمؤمنان ۷ فرمود: کم گردید.

(ألیوم نامت أعین بک لم تنم*** و تسهّرت الاخری و قلّ منامها

امروز راحت خوابیـد چشـمانی که بـا وجـود تو، راحت نمی خوابیدنـد، و چشـمهائی که بـا بودنت راحت می خوابیدنـد، دیگر راحت نمی خوابند و شب بیداری و کم حوابیشان شروع شد.

یعنی برادر حرایم عصـمت که بـا وجـود تـو راحت می خوابیدنـد، دیگر راحت نمی خوابنـد ولی آنهـائی که از ترس وجـودت آرامش نداشتند، با شهادت تو آرام

گرفتند.

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

مجلس ۱۰۱ تخریب قبور ائمه علیهم السلام

روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله است فرمود:

سیأتی: زمان علی امّتی یخربون قباب الأئمّه بالبنادیق (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

به زودی می آید زمانی بر امت من قبه (و گنبد) های امامان را با بندق ها (یعنی بانارنجک یا بمب) ویران می سازند!!.

دقت کنید این کلام در زمانی گفته شده است نه امامی وفات یافته و در جائی مدفون شده بود و نه از گنبد حرمها و اختراع بمب خبری بود که پس از گذشت چهارده قرن و اندی این فرمایش در سامرای عراق به عینیت رسید و مصداق پیدا کرد و در حرم امام حسین و باب الحوائج و صحن کاظمین علیهم السلام بمب و نارنجک به کار می بندند و بیش از شصت سال است که گنبد قبور ائمه بقیع علیهم السلام را وهابی ها نابود کردند. در کتاب فجایع الدهور: فی علائم الظهور از کتاب (اثبات وجود الحجه) علیه السلام سید بن طاووس از عبدالوهاب الشّعرانی از کمیل بن زیاد نخعی از امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: من علائم (الظهور) خروج بنی الحسن من مکّه و قتل رجل فاطمیّ عند جسر الکوفه و تغییر السنن و تخریب قبور الأئمه و انقراض سلطنه الأسلامیّه و سلطنه

۱- بیان الأئمّه: ۲ / ۴۴۱ بنقل از وقایع الدهور: للشیخ ابوالحسن المرندی از عبدالرؤف المصری المیناوی الشافعی و از شیخ الشهید الفقیه احمد الثانی در کتاب الحقایق فی حدیث الخلایق.

رجل طبرسیّ و تبدیل الألبسه الإسلامیّه و تمایل الناس الی مذهب المزدکیّه.(۱) از علائم ظهور، بیرون رفتن بنی الحسن از مکه است، شاید مراد از بنی الحسن، (از نسل هاشمی، پادشاهان عراق که آخر آنها فیصل دوم بود، آنها را از مکه فراخواندند یک برادر در کشوراردن و برادر دیگر در عراق به سلطنت نشستند که در نهایت نسل برادر ساکن در عراق با کودتای عبدالکریم قاسم قتل عام شدند و عراق تبدیل به جمهوریت شد.)

(این وقایع در تاریخ ۸/ ۹/ ۱۳۳۸ شمسی ذیحجه الحرام ۱۳۷۷ قمری، در زمان تحصیلات من در نجف اشرف به وقوع پیوست که از خاطرات فراموش نشدنی زندگی من است و جریان آن را با اختصار ولی مفید در کتاب «خاطرات زندگی یا رؤیاهای تلخ و شیرین من» نوشته ام).

و کشته شدن مرد فاطمی نزد جسر کوفه، (هنوز شناخته نشده و پیش نیامده است) و تغییر سنتها (که روشن است قوانین غیر اسلامی وضع گردیده و سنت ها تغییر یابد) و تخریب قبور امامان هم از بقیع و سامراء شروع شده و آخر به کجا می انجامد خدا می داند و انقراض سلطنت اسلامی هنوز تطبیق نگردیده است و مراد از سلطنت مرد طبرستانی به احتمال قوی همان رضا شاه و پسرش محمد رضا باشد چون طبرستان نام قدیم مازندران فعلی است که آنها از آن دیار بودند و لباس اسلامی چادرزنان و لباس و کلاه مردان را تغییر دادند و در این باره کشتارها نمودند که یک نمونه آن قتل عام مردم در مسجد گوهر شاد مشهد مقدس رضوی علیه السلام بودکه عوامل رضاشاه مردم را به خاک و خون کشیدند.

و تمایل مردم به مزدکیه منظور مذهب زرتشتی و آتش پرستی است واللّٰه العالم.(۲)

۱- بیان الأئمّه: ۱/ ۳۴۲ از منابع فوق.

۲- قسمت مهم این تطبیق از بیان الأئمه: ج ۱ ص ۳۴۲ برگرفته شده است. در تاریخ ۲۷/ ۲/ ۱۳۸۸ شمسی تلویزیون اعلام نمود در انترنت برای ثبت نام زوار عتبات عالیات، اقدام می شود و زیارت حرمین عسکریین علیهما السلام نیز به روی زوار باز شده است، و عکس گنبد جدید و حرم مطهر را نیز نشان داد، چشم دشمنان و بد خواهانشان کور باد انشاءاللّٰه.

به شرح جریان های بعدی توجه فرمائید.

دست جنایتکار باز فاجعه آفرید!!

در روزهـائی که کتـاب (سـیمای جهـان در عصـر امام زمان علیه السـلام» آماده رفتن به زیر چاپ بود، جنایت هولناک و داهیه عظمائی به وقوع پیوست که خلاصه آن را، ذیلًا می آوریم. از آنجا که اسـتبداد جهانی و اشغالگران نظامی آمریکا و انگلیس و رژیم اشـغالگر قدس و اذنابشان برای ادامه اشـغال کشور عراق: مجوّز قانونی بین المللی پیدا کنند و از طرف دیگر می خواهند مسـلمانان (شـیعه و سنّی) را بجان هم انـداخته و تضـعیف نموده و از آب گل آلود ماهی بگیرنـد، و از سوی دیگر چون مردم عراق مراحل بحرانی رفراندوم قانون اساسی و انتخاب نمایندگان ملت و سایر انتخابات را، با موفّقیّت کامل پشت سر گذاشته و می رفت دولت قانونی آن کشور تشـکیل گردیـده و کشور را به سوی آرامش و سازنـدگی بسـیج نماید و در این صورت بود که ماندن اشـغال گران در سـر زمین عراق، از نظر قوانین بین المللی صحیح نبوده و متجاوز به شمار می آمدند، به این جهت با طرح و اجرای جنـایت های مکرّر و پشت سـرآن رسانه های گروهی شان با بوق و کرنا، شـروع به تبلیغات دروغین کردنـد که کشور عراق در آسـتانه جنگ داخلی قرار گرفته است و ما نمی توانیم اینجا را با این مشکلات ترک نمائیم، حضور خود را در آن سر زمین مظلوم: موجّه جلوه داده و صورت قانونی بدهند، همزمان با کشت و کشتار خود، گاه فاجعه روز عاشورا در کربلا که سبب به شـهادت رسـیدن و زخمی شـدن عده زیادی از زوار و اقشار مختلف گردید و گاهی کشـتار حرم مطهر کاظمین و شکسته شدن نرده های جسر بغداد و

غرق شدن بیش از سیصد نفر در شط دجله منجر شد و اخیراً نیز با ویران ساختن حرم مطهّر سامرّا، و به شهادت رساندن یک صد و پنجاه نفر، ماهیّت کثیف خود را آشکار و علناً تروریست دولتی بودن و زیر پا گذاشتن قوانین بین المللی را، به جهانیان نشان دادند! اما خدا را شکر تا به حال به هیچ یک از اهداف شوم خود نرسیده و جز رسوائی و زبونی بهره ای عایدشان نگردید.

روز چهارشنبه سوم اسفند ماه یک هزار و سیصد و هشتاد و چهار ۳/ ۱۲/ ۱۳۸۴ شمسی برابر با بیست و دوم ماه محرّم الحرام یک هزار و چهار صد و بیست و هفت ۲۲/ ۱/ ۱۴۲۷ قمری ساعت شش و نیم صبح گروهس جنایتکار باروی بسته و مسلّح با تسلیحات نظامی به حرم مطهر و بارگاه ملکوتی عسکریّین امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام یورش برده و پس از دستگیری خدّام و زوّار موجود در حرم، با چند فروند بمب قوی: بارگاه با آن عظمت را در یک چشم بهم زدن به تلّی از خاک تبدیل نمودند و گنبد مطهّر فروریخت و دیوارها و سقفها و سایر ابنیه متعلقه ویران گردید!!. پس از انعکاس این خبر و مخابره آن به سراسر جهان، در سرتاسر کره زمین در هرجا که مسلمانی وجود دارد (اعم از شیعه و سنّی) بلافاصله به خیابانها ریخته و دست به تظاهرات و اعتراض زده و از دولت عراق خواستار دستگیری و مجازات عاملین این جنایت شدند. از همان ساعات اولیه وقوع این جنایت، ستاد باز سازی عتبات عالیات در کشور اهل بیت علیهم السلام «ایران» برای نوسازی این مکان مقدس و ایجاد ساختمان باعظمت و با شکوه و دشمن شکن تر از قبل، شماره حساب بانکی اعلان نمود که عاشقان خاندان وحی و جان به کفان اهل بیت عصمت و طهارت برای واریز کردن اموال خود، به گونه ای به سوی بانکها هجوم بردند که در اثر صفهای فشرده و طولانی، به سختی نوبت اهداء نقود خود را به دست آورده و هزینه حرم مطهر را به بانکها واریز می کنند انشاءاللّه به کوری دشمنان، هرچه زودتر شروع و به پایان خواهدرسید. اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد و آل محمد علیهم السّلام و آخر تابع لهم علی ذالک اللّه مّ العن العصابه الّتی

جاهدت الحسین (ع) و شایعت و بایعت علی قتله اللّه مّ العنهم جمیعا و عذّبهم عذاباً شدیداً آمین یاربّ العالمین.

این هم فاجعه دیگر

در تاریخ ۲۳/ ۳/ ۱۳۸۶ روز چهار شنبه ساعت ۲ اخبار تلویزیون اعلام کرد در عراق ساعت ۹ محلی عراق دو مناره حرمین شریفین عسکریین علیهما السلام و سقف سرداب مقدس محل غیبت حضرت امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف را با بمب منفجر و بکلی ویران ساختند!!؛ در مشروح خبر گفتند: که تروریست ها وارد حرم و سرداب شده و شش ساعت مشغول نصب بمب ها در جاهای مخصوص بوده اند: با این که نیروهای اشغال گر آمریکا در آنجا حضور داشته اند: عکس العملی از خود نشان نداده اند؛

این بی تفاوتی آنها نشان می دهد که خود آنها و اذنابشان، مسبّب این جنایت بوده اند: فردای آن روز نوری مالکی نخست وزیر عراق از محل وقوع جنایت بازدید به عمل آورد و اظهار داشت خادمین حرمین شریفین نیز در این جنایت دست داشته اند؛ البته این جنایت درست ۱۶ ماه پس از تخریب گنبد مطهر به عمل آمد!!.

باز هم جنایت خونین دیگر

درتاریخ ۲۹/ ۳/ ۱۳۸۶ برابربا چهارم جمادی الاخر یک روز بعد از سالروز شهادت حضرت زهراء علیها السلام در بغداد در کنار حرم محمدبن عثمان بن سعید عمروی سومین نایب خاص حضرت بقیّهاللّه الأعظم روحی و أرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء یک کامیون پر از مواد منفجره کار گذاشته: هنگام خروج مردم ازنماز منفجر شده و ۸۷ نفر کشته و ۲۱۰ نفر مجروح به جای گذاشت!!.

این جنایت های زنجیره ای نشان می دهد که تروریست ها دقیقاً جاهای مربوط به

امام زمان علیه السلام را هدف گیری کرده و می خواهند نور خدا را خاموش سازند اماکور خوانده اند این نور هیچ وقت خاموش نخواهد شد زیرا در طول تاریخ در این مورد از این جنایت ها زیاد به وقوع پیوسته است متوکل ها بیست سال تمام دست وپای زوار امام حسین علیه السلام را قطع نمود و کشتند و بنی العباس ها و بنی امیه ها وو .. به هدف شوم خود نرسیدند و نخواهند رسید بلکه این نور پاک درخشان تر می شود و خواهد شد انشاءاللّٰه.

خلاصه مطالب بالا

در تاریخ ۳/ ۱۲/ ۱۳۸۴ شمسی گنبد مطهر امامین بزرگوار حضرت امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام را در زمان اشغال خاک عراق با نظامیان آمریکا و اذنابش:

جنایت کاران تاریخ با بمب کار گذاشته شده ویران کردند و در تاریخ ۲۳/ ۳/ ۱۳۸۶ شمسی مجدداً بابمب گذاری جانیان وهابیت و همدستانشان، مناره ها و باقیمانده گنبد را ویران نمودند و هنوز هم که تاریخ ۴/ ۹/ ۱۳۸۷ شمسی این سطور را می نویسم: تجدید بنای آنها به اتمام نرسیده است زیرا هنوز عراق در اشغال آمریکا و هم پیمانانش است و هیچ کدام از دولت های ایران و عراق کمر همت را نبسته اند و یا جریان های سیاسی اجازه نمی دهد خدای متعال روزی را برساند که جنایتکاران آمریکا و وهابیون خاک کشور این مردم مظلوم را، تخلیه و کار اداره کشور را به صاحبان و مردم کشور بسپارند آمین.

بمب گذاری روز عاشورا

سردسته ستون پنجم، پس از رحلت جانگداز رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشتن اخبار و احادیث و تاریخ را اکیداً ممنوع کرد و در این باره به خیلی از صحابه ها، تازیانه زد و تنبیه نمود و نگذاشت این جنایتها و درج آنها، از تاریخ معاصر خود فراتر رود تا به دست فراموشی سپرده شود و آیندگان از آن بی خبر بمانند ولی غافل از این که

یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ (۸)(۱) آنـان می خواهنـد نور خـدا را با (باد) دهان خود خاموش سازند؛ ولی خدا نور خود را کامل می کند هرچند کافران خوش نداشته باشند.

یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ یَأْبَی اللَّهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ (۳۲)(۲) آنها می خواهنـد نورِخدارا با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند، هرچند کافران نا خوشنود باشند.

با آنهمه شـدت عملها و سـختگیری ها باز سـینه ها و قلمهای خداجو و خداترس در بیغوله ها و زیر زمین ها و دشت ها و بیابان ها و کوه ها و دره ها وو ... به گونه ای تاریخ این مظلومیت ها و حق کشی ها و حق بردن ها و فضایل آنهارا حفظ کردند تا به دست آیندگان برسد و با وجدان سالم خود به قضاوت بنشینند و ایرادگیری و اشکال تراشی نکنند که (آخر این جریانها درچه تاریخی و چه روزی اتفاق افتاده که تاریخ آنها را به طور کامل ضبط نکرده است) مگر رئیس گروه فشار و خواهان و پیروانان گمراه آنها درطول تاریخ اجازه ثبت و ضبط آنها را می دادند.

مگر أتباع آنها نبودند که تا دیروز شیعیان را قتل عام می کردند؟! و اجازه ابراز عقیده به آنها نمی دادند و دَم زدن آنها مساوی بود با اعدام؟!

مگر عزاداران بیگنـاه سـرور شـهیدان، چه گنـاهی کرده بودنـد، در روز عـاشورای سال ۱۴۲۵ هجری قمری مطابق بـا ۱۲/ ۱۲/ ۱۳۸۲ هجری شمسـی در کربلاـی معلّی در مکانهـای مختلف حرمین شـریفین و حرم کـاظمین علیهما السـلام در چنـدین مورد بمب گذاری کرده و با پرتاب راکت های متعدد میان زوارهای چند میلیونی که در این دو شـهر مشغول عزاداری بودند، گروه زیادی را به خاک و خون کشیدند و شهید و مجروح ساختند(۳). مگر هنوز هم هنوز است که در پاکستان و أفغانستان کسانی با

۱- صف: ۸

۲- توبه: ۳۲

۳- در آن روز خـونین، کینـه هـا بروز کرد و دمـل کهنـه و چرکیـن عـداوتهای ۱۴ قرنی، منفجر گشت و بـا این عمـل خلاـف انسانیت خود، عده زیادی از زن و بچه و پیر و جوان را تکه پاره کرده و به شـهادت رساندند؛ بگونه ای که خیلی از شـهداء در اثر پودر شـدن و خرد شـدن، شـناخته نشدند و حتّی تکه هایشان که به دیوارهای صـحنین چسبیده بود، برای دفن هم به دسـت نیامـد؛ چرا این جنایت را کردنـد چون در آن سال علاوه براینکه میلیونها زائر و عاشق سالار شـهیدان أبا عبـد اللَّه الحسـین علیه السلام از ایران و سایر کشورها در اماکن مقدسه عراق جمع شده و پروانه وار گرد شمع خود می گشتند و بال و پر خود را می سوزاندنـد، دولت ایران نیز، سه روز تمـام مرزهـارا بـاز گـذاشت تا این دلسوخته گان خود را به کربلا برساننـد اما متأسّـفانه، با قیماندگان أحزاب، جنایتی را ببار آوردند که ننگ بشریت و رسوای تاریخ گشتند.

عنوان

(سپاه صحابه) و گروه (القاعده) و (طالبان) از وهّابیون عربستان الهام گرفته، شیعیان و عزاداران، اهل بیت را به رگبار نمی بندند و کشتن آنها را واجب نمی دانند؟ و پستانهای هزاران نفر از زنان شیعه را در «مزار شریف» افغانستان نبریدند و با پولهای فراوان که، در اختیار اینها قرار می دهند املاک و سرزمینهای شیعیان را با پول گزاف خریداری کرده و آنهارا جلای وطن نمی کنند؟!

مگر نسخه دوم جایگزینی صهیونستها در سر زمین فلسطین را، در نوار مرزهای ایران و آذربایجان، به اجرا در نمی آورند؟!.

همین حالا هم هیچ گونه انعطافی از خود نشان نمی دهند، أحزاب گوناگون برای براندازی شیعیان قد علم کرده وبا دلارهای نجومی، شروع به تبلیغات علیه شیعه ودر رسانه های گروهی زمان از انترنت گرفته تا تلویزیون و رادیو و مجلات و روزنامه ها، شیعه زدائی می کنند!! و از هیچ گونه سرمایه گذاری علیه شیعه، فروگذار نیستند. اگر قوانین بین المللی اینها را مهار نمی کرد، مگر می گذاشتند پیروانان اهل بیت، با آرامش خاطر زندگی کنند.

مگر در بادکوبه پایتخت آذربایجان، با چه سرعتی مسجد می سازند و در مرز ایران اهلبیت علیهم السلام، نفوذ کرده و در مدارس آن سامان، شیعیان آن دیار را به سوی

وهابیت، سوق نمی دهند، شب وروز با پول های بی حساب سعودیها و کمک کشور ترکیه، در فعالیتند تا علاقمندان علی و اولاد علی علیهم السلام را نابود کرده و عقاید حقه آنان را از میان بردارند، و سایر اماکن فراوان که وهابیت تکفیری در تکاپویند که کلمه (شیعه) را از تاریخ بشریت، پاک کرده و به افسانه تبدیل نمایند، ولی خدای علی و اولاد او، اجازه نخواهد داد آنها موفق شوند اگر برفرض در جائی به هدفشان برسند در چندین جای دیگر حتی در خود اوروپا و آمریکا و سایر کشورها و مناطق کره زمین، این عقیده حقه طلوع نموده و نور افشانی خواهد کرد.

در کتابهای تفسیر و تاریخ و سایر نوشتارهایشان هر وقت به مناسبتی خواسته اند از شیعه نامی به میان آورند، مگر با جمله های زهر آگین قالت الرّوافضه لعنهم اللّه و یا قالت الرّوافض قبّحهم اللّه و امثال آن، آنها را بمباران نکرده اند؟!

مگر کسی جرئت داشت از فاطمه و مظلومیت او و شوهر مظلومش و بچه های شهدای راه دین، را نام برده و سرگذشت آنها را به رشته تحریر در آورده و به صفحه کاغذ بنشاند؟! مگر عمر نوشتن و ثبت احادیث را به شدت ممنوع نکرد؟! تا احادیث وارده در مناقب اهل بیت علیهم السلام و مطاعن دشمنان آنها، به دست فراموشی سپرده شود!. همانطور که می دانید، این ممنوعیت تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز (تقریباً یک صد سال) طول کشید، در این مدت طولانی همه اصحاب و بیشتر تابعین از دنیا رفته بودند و با از بین رفتن آنها دیگر چه باقیمانده بود،

مخصوصاً در دوران سیاه اولین خلفای بنی أمیه که، جوامع اسلامی در اثر سکه های زرّین، از روایتهای ساختگی فراوانی که، از حلقوم خود فروختگان و اشخاص دنیا طلب، و از چنته أبناء زر و سیم بیرون آمده بود، و در مغزهای بیمار مردم کاشته بودند، چه مدرکی پیدامی شد تا به آن استناد شود.

مگر خدایان زر و زور مهلت دادند تا دوستداران اهل بیت علیهم السلام ابراز عقیده نموده و سخنشان را به مردم برسانند وو ...

مگر کسانی که بچه اش را علی می نامید، حقوقش را قطع کرده و اسمش را از

دفتر (دیوان حکومتی) محو و نابود نمی کردند.

جنایت وحشتناک دیاله عراق

در تاریخ ۴/ ۲/ ۱۳۸۸ شمسی که این سطور را می نویسم، در اخبار ساعت دو بعد از ظهر تلویزیون پخش کرد که دیروز در دیاله عراق، زائرین ایرانی عتبات عالیات در رستورانی مشغول خوردن غذا بودند، ناگهان بمبی قوی وسیله یک نفر که بر جمع زوار نفوذ کرده بود به صورت انتحاری، منفجر شده و ۵۳ نفر از زائرین شهید و ۶۳ نفر مجروح به جای گذاشت.

با این که نیروهای اشغالگر آمریکا در آنجا حضور داشتند که این جنایت واقع گردیده است؛ اولًا من نمی دانم این وهابیان از خدا بی خبر مانند شیوخ نهروان دوران امیر مظلومان علی علیه السلام که به نام دین، این کارها را انجام می دهند، خود را به چه فرهنگی و یا دینی، منتسب می کنند و فرداروز قیامت در برابر دادگاه عدل الهی چه جوابی خواهند داد؟! و ثانیاً در حضور نیروهای بیگانه، امثال این فجایع در جایجای کشور عراق، به وقوع می پیوندد، آیا این ها به مراکز مربوطه بین المللی، چه جوابی دارند و با چه دستاویزی، حضور خود را در یک کشور بیگانه، توجیه می کنند، اینها که قدرت محافظت از مردم ستمدیده عراق را ندارند و یا دارند تسامح می کنند، یا اساساً این جنایت ها با طراحی خود این جانیان تاریخ، به مرحله اجرا در می آید، چرا این کشور را از حضور نحس خود، تخلیه نکرده و مملکت را به دست افراد و مسئولین خود کشور، نمی سپارند؟!.

کشتار کاظمین

در پی جنایت دیروز ۴/ ۲/ ۱۳۸۸ شمسی، تلویزیون اعلام کرد، امروز نیز دو نفر به صورت انتحاری و با بستن بمب قوی بر خود، در باب المراد و دَرِ دیگر حرمین شریفین کاظمین، خود را منفجر کرده و پنجاه شهید از عراقی ها و ده شهید

هم از زائرین ایرانی با یک صد مجروح، آن مکان مقدس را به خاک و خون تبدیل کردند، خداوند مسببین و طراحان این جنایت ها را در دنیا ذلیل و در آخرت به عذاب ابدی گرفتار نماید آمین

این است سند جنایت وهابی ها و وابستگان آنها با پشتیبانی آمریکای جنایت پیشه و اسرائیل سفاک و نژاد پرست. أللّهمّ عجّل و قرّب فی فرج مولانا و صاحبنا حجّه بن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه الطّیبین الطّاهرین آمین ربّ العالمین.

درتاریخ ۱۱/ ۴/ ۱۳۸۸ شمسی طبق توافق نامه فی مابین دولتین عراق و آمریکا، ارتش آمریکا از شهرهای عراق به پادگان های خارج شهر منتقل و شهرها را تخلیه ودراختیار نیروهای امنیتی عراق قرار دادند و نیروها عراق امنیت کشور را به دست گرفتند و خداراشکر یک قدم عقب نشینی کردند.

ولی چه سود چند ماه است که باز تکفیری ها هر روز شهرهای مختلف و پایتخت عراق را به خاک و خون می کشند و امنیت کشور را بهم ریخته اند درتاریخ ۱۳۹۲/ ۱۰/ ۲۲ که این مطالب را می نویسم هر روز جنایات وحشتناکی مانند سوریه و کم وبیش در لبنان، به وقوع می پیوندد که واقعا مایه تأسف و تأثر است.

مجلس ۱۰۲ راسخون در علم

در این مجلس در باره یکی از آیات قرآن کریم، بحث علمی خواهیم داشت که هم دانستن منظور آیه ضرورت دارد و هم دفع شبهاتی که، پیرامون آن، به وجود می آید، لذا استدعا دارد، در فهم این مطالب دقت بیشتری داشته باشید.

هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَهِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِیلِهِ وَ ما یَعْلَمُ

تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا وَ ما يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبابِ (آل عمران: ۷) او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات محکم [صریح و روشن] است، که اساس این کتاب می باشد، (و هر گونه پیچیدگی در آیات دیگر، با مراجعه به اینها، بر طرف می گردد).

و قسمتی از آن، متشابه است [آیاتی که به خاطر بالا بودن سطح مطلب و جهات دیگر، در نگاه اول، احتمالات مختلفی در آن می رود، ولی با توجه به آیات محکم، تفسیر آنها آشکار می گردد].

در تفسیر نور الثقلین جلد اول صفحه ۳۱۳ از کتاب معانی الاخبار از امام باقر (علیه السلام) حدیثی به این مضمون نقل شده که: چند نفر از یهود به اتفاق حی بن اخطب و برادرش، خدمت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و حروف مقطعه الم را دست آویز خود قرار داده، گفتند: طبق حساب ابجد الف مساوی یک و لام مساوی ۳۰ و میم مساوی ۴۰ می باشد و به این ترتیب خبر داده ای که دوران بقای امت تو بیش از هفتاد و یک سال نیست! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای جلوگیری از سوء استفاده آنها فرمود:

شما چرا تنها الم را محاسبه کرده اید مگر در قرآن المص و الر و سایر حروف مقطعه نیست، اگر این حروف اشاره به مدت بقاء امت من باشد چرا همه را محاسبه نمی کنید؟! (در صورتی که منظور از این حروف چیز دیگری است) سپس آیه مذکور نازل شد.

در تفسیر فی ضلال القرآن شان نزول دیگری نیز برای آیه نقل شده که از نظر نتیجه با شان نزول ذکر شده هم آهنگ است و آن اینکه جمعی از نصارای نجران خدمت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و تعبیر قرآن در باره مسیح و کلمته و روح منه ...

را دستاویز خود قرار داده و می خواستند برای مسأله تثلیث و خدائی مسیح از آن سوء استفاده کنند و آن همه آیاتی که با صراحت تمام هر گونه شریک و شبیه را از خداوند نفی می کند نادیده انگارند، آیه مذکور نازل شد و به آنها پاسخ قاطع داد.

محکم و متشابه در قرآن

در آیات پیش از این آیه، سخن از نزول قرآن به عنوان یکی از دلایل آشکار نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به میان آمده بود، و در این آیه یکی از ویژگیهای قرآن و چگونگی بیان مطالب در این کتاب بزرگ آسمانی آمده است، نخست می فرماید:

او کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن آیات محکم (صریح و روشن) است که اساس و شالوده این کتاب است، (و آیات پیچیده دیگر را تفسیر می کند) و بخشی از آن متشابه است آیاتی که به خاطر بالا بودن سطح مطلب یا جهات دیگر، در آغاز پیچیده به نظر می رسد (هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ).

این آیات متشابه محکی است برای آزمایش افراد که عالمان راستین و فتنه گران.

اما آنها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال متشابهات اند، تا فتنه انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند)، و تفسیر (نادرستی) برای آن می طلبند، در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی دانند.

(آنها که به دنبال فهم و درک اسرار همه آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی) می گویند: ما به همه آن ایمان آوردیم، همه از طرف پروردگار ماست.

و جز صاحبان عقل، متذکر نمی شوند (و این حقیقت را درک نمی کنند).

نکات مهم این آیات

در این آیه مباحث مهمی است که باید هر یک به طور مستقل مورد بحث قرار گیرد.

۱- منظور از آیات محکم و متشابه چیست؟

واژه محکم در اصل از احکام به معنی ممنوع ساختن، گرفته شده است و به همین دلیل به موجودات پایدار و استوار، محکم می گویند، زیرا عوامل انحرافی را می زدایند و نیز سخنان روشن و قاطع که هر گونه احتمال خلاف را از خود دور

می سازد محکم می گویند (راغب در مفردات می گوید: حکم (و حکمه) در اصل به معنی منع است) و دانش را از این جهت حکمت می گویند که انسان را از بدیها باز می دارد.

بنابر این مراد از آیات محکمات آیاتی است که مفهوم آن به قدری روشن است که جای گفتگو و بحث در آن نیست، آیاتی همچون قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بگو او است خدای یگانه، لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ هیچ چیز همانند او نیست، اللَّهُ خالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ خداوند آفریننده و آفریدگار همه چیز است، لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ سهم ارث پسر معادل سهم دو دختر است و هزاران آیه مانند آنها در باره عقاید و احکام و مواعظ و تواریخ همه از محکمات می باشند.

این آیات (محکمات) در قرآن امّ الکتاب نامیده شده، یعنی اصل و مرجع و مفسر و توضیح دهنده آیات دیگر است.

واژه متشابه در اصل به معنی چیزی است که قسمت های مختلف آن، شبیه یکدیگر باشد، به همین جهت به جمله ها و کلماتی که معنی آنها پیچیده است و گاهی احتمالات مختلف در باره آن داده می شود، متشابه می گویند، و منظور از متشابهات قرآن همین است، یعنی آیاتی که معانی آن در بدو نظر پیچیده است، و در آغاز، احتمالات متعددی در آن می رود، اگر چه با توجه به آیات محکم، تفسیر آنها روشن است.

برای نمونه آیات متشابه، قسمتی از آیات مربوط به صفات خدا و چگونگی معاد را می توان ذکر کرد، مانند یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ دست خدا بالای دستهای آنها است که درباره قدرت خداوند می باشد وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ خداوند شنوا و دانا است که اشاره به علم خدا است و مانند وَ نَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَهِ ترازوهای عدالت را در روز رستاخیز قرار می دهیم که در باره وسیله سنجش اعمال سخن می گوید: بدیهی است نه خداوند دست (به معنی عضو مخصوص) دارد و نه گوش (به همین معنی) و نه ترازوی سنجش اعمال، شبیه ترازوهای ماست، بلکه

اینها اشاره به مفاهیم کلی قدرت و علم و وسیله سنجش می باشد.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که محکم و متشابه، به معنی دیگری نیز در قرآن آمده است، در اول سوره هود می خوانیم کِتابٌ أُحْکِمَتْ آیاتُهُ در این آیه تمام آیات قرآن، محکم قلمداد شده است، و منظور از آن ارتباط و به هم پیوستگی آیات قرآن است.

و در آیه ۲۳ سوره زمر می خوانیم کِتاباً مُتَشابِهاً ... یعنی کتابی که تمام آیات آن، متشابه است، متشابه در اینجا یعنی همانند یکدیگر از نظر درستی و صحت و حقانیت.

از آنچه در باره محکم و متشابه گفتیم معلوم شد که یک انسان واقع بین و حقیقت جو برای فهم کلمات پروردگار، راهی جز این ندارد که همه آیات را در کنار هم بچیند و از آنها حقیقت را دریابد، و اگر در ظواهر پاره ای از آیات، در ابتدای نظر، ابهام و پیچیدگی بیابد، با توجه به آیات دیگر، آن ابهام و پیچیدگی را برطرف سازد و به کنه آن برسد.

در حقیقت، آیات محکم از یک نظر همچون شاهراههای بزرگ و آیات متشابه همانند جاده های فرعی هستند، روشن است که اگر انسان در جاده های فرعی، احیانا سرگردان شود، سعی می کند خود را به نخستین شاهراه برساند و از آنجا مسیر خود را اصلاح کرده و راه را پیدا کند.

تعبیر از محکمات به أُمُّ الْکِتابِ نیز مؤید همین حقیقت است، زیرا واژه امّ در لغت به معنی اصل و اساس هر چیزی است و اگر مادر را ام می گویند به خاطر این است که ریشه خانواده و پناهگاه فرزندان در حوادث و مشکلات می باشد و به این ترتیب، محکمات، اساس و ریشه و مادر آیات دیگر محسوب می گردد.

۲- چرا بخشی از آیات قرآن، متشابه اند؟

با اینکه قرآن نور و روشنائی و سخن حق و آشکار است و برای هدایت عموم مردم آمده، چرا آیات متشابه دارد؟ چرا محتوای بعضی از آیات آن پیچیده است

که موجب سوء استفاده فتنه انگیزها شود؟ این موضوع بسیار با اهمیتی است که شایان دقت است، بطور کلی ممکن است جهات ذیل، فلسفه وجود آیات متشابه در قرآن باشد:

الف) الفاظ و عباراتی که در گفتگوهای انسانها به کار می رود تنها برای نیازمندیهای روزمره به وجود آمده، و به همین دلیل، به محض اینکه از دایره زندگی محدود مادی بشر خارج می شویم و مثلا سخن در باره آفریدگار که نامحدود از هر جهت است به میان می آید، به روشنی می بینیم که الفاظ ما قالب آن معانی نیست و ناچاریم کلماتی را به کار بریم که از جهات مختلفی نارسائی دارد، همین نارساییهای کلمات، سرچشمه قسمت قابل توجهی از متشابهات قرآن است، آیات یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ یا الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی یا إِلی رَبِّها ناظِرَهٌ که تفسیر هر کدام در جای خود گفته شده است، از این نمونه است و نیز تعبیراتی همچون السَّمِیعُ و بَصِیرٌ همه از این قبیل می باشد که با مراجعه به آیات محکم، تفسیر آنها به خوبی روشن می شود.

ب) بسیاری از حقایق مربوط به جهان دیگر، یا جهان ماورای طبیعت است که از افق فکر ما دور است و ما به حکم محدود بودن در زندان زمان و مکان، قادر به درک عمق آنها نیستیم، این نارسائی افکار ما و بلند بودن افق آن معانی، سبب دیگری برای تشابه قسمتی از آیات است، مانند بعضی از آیات مربوط به قیامت و امثال آن

و این درست به آن می ماند که کسی بخواهد برای کودکی که در عالم جنین زندگی می کند، مسائل این جهان را تشریح کند، اگر سخنی نگوید، کوتاهی کرده و اگر هم بگوید ناچار است مطالب را به صورت سربسته ادا کند زیرا شنونده در آن شرایط، توانائی و استعداد بیشتر از این را ندارد.

ج) یکی دیگر از اسرار وجود متشابه در قرآن، به کار انداختن افکار و اندیشه ها و به وجود آوردن جنبش و نهضت فکری در مردم است، و این درست به مسائل فکری پیچیده ای می ماند که برای تقویت افکار اندیشمندان، طرح می شود تا بیشتر

به تفکر و اندیشه و دقت و بررسی در مسائل بپردازند.

د) نکته دیگری که در ذکر متشابه در قرآن وجود دارد و اخبار اهل بیت (علیهم السلام) آنرا تایید می کند، این است که وجود این گونه آیات در قرآن، نیاز شدید مردم را به پیشوایان الهی و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اوصیای او روشن می سازد و سبب می شود که مردم به حکم نیاز علمی به سراغ آنها بروند و رهبری آنها را عملا به رسمیت بشناسند و از علوم دیگر و راهنماییهای مختلف آنان نیز استفاده کنند، و این درست به آن می ماند که در پاره ای از کتب درسی، شرح بعضی از مسائل به عهده معلم و استاد گذارده می شود، تا شاگردان، رابطه خود را با استاد قطع نکنند و بر اثر این نیاز، در همه چیز از افکار او الهام بگیرند و در واقع قرآن، مصداق وصیت معروف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که فرمود: انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و اهل بیتی و انهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض): دو چیز گرانمایه را در میان شما به یادگار می گذارم: کتاب خدا و خاندانم و این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در قیامت در کنار کوثر به من برسند.

ه) مساله آزمایش افراد و شناخته شده فتنه انگیزان از مؤمنان راستین نیز فلسفه دیگری است که در آیه به آن اشاره شده است.

۳- تأویل چیست؟

در باره معنی تأویل سخن بسیار گفته اند، آنچه به حقیقت نزدیک تر است این است که تاویل در اصل لغت به معنی بازگشت دادن چیزی است، بنابر این هر کار و یا سخنی را که به هدف نهایی برسانیم تاویل نامیده می شود، مثلا اگر کسی اقدامی کند و هدف اصلی اقدام او روشن نباشد و در پایان آن را مشخص کند این

کار را تاویل می گویند، همانطور که در سرگذشت موسی (علیه السلام) و آن مرد دانشمند می خوانیم که او کارهائی در سفر خود انجام داد که هدف آن روشن نبود

(مانند شکستن کشتی) و به همین دلیل موسی ناراحت و متوحش گردید، اما

هنگـامی که هـدف خود را در پایـان کـار و به هنگـام جـدائی برای او تشـریح کرد و گفت منظورش نجـات کشتی از چنگـال سلطان غاصب و ستمگری بوده است اضافه کرد:

ذلِكَ تَأْوِيلُ ما لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً.

این هدف نهایی کاری است که تو در برابر آن صبر و تحمل نداشتی.

همچنین اگر انسان خوابی می بیند که نتیجه آن روشن نیست سپس با مراجعه به کسـی، یا مشاهده صحنه ای تفسیر آن خواب را دریابد به آن تاویل گفته می شود، همانطور که یوسف (علیه السـلام) پس از آنکه خواب مشهورش در خارج تحقق یافت و به اصطلاح به نهایت بازگشت، گفت: هذا تاویل رؤیای من قبل این تفسیر و نتیجه و پایان خوابی است که دیدم.

و نیز هر گاه انسان، سـخن بگوید و مفاهیم خاص و اسراری در آن نهفته باشد که هدف نهایی آن سخن را تشکیل دهد به آن تاویل می گویند.

در آیه مورد بحث، منظور از تاویـل همین معنی است یعنی در قرآن آیـاتی است که اسـرار و معـانی عمیقی دارد، منتها افرادی که افکارشان منحرف است، و اغراض فاسدی دارند از پیش خود، تفسیر و معنی نادرستی برای آن ساخته و برای اغفال خود یا دیگران، روی آن تکیه می کنند.

بنابر این منظور از جمله وَ ابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ این است که آنها می خواهند تاویل آیات را به شکلی غیر از آنچه هست منعکس سازند (و ابتغاء تاویله علی خلاف الحق).

ماننـد آنچه در شـان نزول آیه خوانـدیم که جمعی از یهـود، از حروف مقطعه قرآن، سوء اسـتفاده کرده، آن را به معنی کوتـاه بـودن مـدت آیین اسـلام تفسـیر کرده بودنـد و یـا مسـیحیان کلمه روح منه را دسـتاویز قرار داده و برای الـوهیت عیسـی به آن اسـتدلال کرده بودنـد، تمـام اینهـا از قبیـل تاویـل به غیر حق و بازگشت دادن آیه به هـدفی غیر واقعی و نادرست محسوب می شود.

۴- راسخون در علم چه کسانی هستند؟

در قرآن مجید در دو مورد، این تعبیر به کار رفته است یکی در اینجا و دیگری در سوره نساء آیه ۱۶۲ آنجا که می فرماید: لکِنِ الرَّاسِـخُونَ فِی الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ یُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ، دانشمندان و راسخان در علم از اهل کتاب، به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل گردیده است ایمان می آورند.

همانطور که از معنی لغوی این کلمه استفاده می شود منظور از آن، کسانی هستند که در علم و دانش، ثابت قدم و صاحب نظرند.

البته مفهوم این کلمه یک مفهوم وسیع است که همه دانشمندان و متفکران را در بر می گیرد، ولی در میان آنها افراد ممتازی هستند که درخشندگی خاصی دارند و طبعا در درجه اول، در میان مصادیق این کلمه قرار گرفته اند و هنگامی که این تعبیر ذکر می شود قبل از همه نظرها متوجه آنان می شود.

و اگر مشاهده می کنیم در روایات متعددی راسخون فی العلم به پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه هدی (علیهم السلام) تفسیر شده، روی همین نظر است، زیرا بارها گفته ایم که آیات و کلمات قرآن مفاهیم وسیعی دارد که در میان مصادیق آن افراد نمونه و فوق العاده ای دیده می شود که گاهی در تفسیر آنها تنها از آنان نام می برند.

در اصول کافی از امام باقر یا امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود:

پیامبر خدا بزرگ ترین راسخان در علم بود و تمام آنچه را خداوند بر او نازل کرده بود از تاویل و تنزیل قرآن می دانست، خداوند هرگز چیزی بر او نازل نکرد که تاویل آن را به او تعلیم نکند و او و اوصیای وی همه اینها را می دانستند.

روایات فراوان دیگری در کتاب اصول کافی و سایر کتب حدیث در این زمینه آمده است که نویسندگان تفسیر نور الثقلین و تفسیر برهان در ذیل این آیه آنها را جمع آوری نموده اند و همانطور که اشاره شد تفسیر الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمه هدی (علیهم السلام) منافاتی با وسعت مفهوم این تعبیر ندارد، لذا از ابن عباس نقل شده که می گفت: من هم از راسخان در علم هستم

منتهـا هر کس به انـدازه وسـعت دانشـش از اسـرار و تاویـل آیـات قرآن، آگـاه می گردد، و آنـان که علمشان از علم بی پایان پروردگار سرچشـمه می گیرد طبعا به همه اسرار و تاویل قرآن آشنا هستند در حالی که دیگران تنها قسمتی از این اسرار را می دانند.

۵- راسخان در علم از معنی متشابهات آگاهند

در اینجا بحث مهمی در میان مفسـران و دانشـمندان دیـده می شود که آیا و الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ آغاز جمله مسـتقلی است و یا عطف بر إِلَّا اللَّهُ می باشد، و به عبارت دیگر آیا معنی آیه این است که: تاویل قرآن را جز خدا و راسـخون در علم نمی دانند و یـا معنی آن این است که تاویل قرآن را فقط خـدا می دانـد، اما راسـخون در علم می گوینـد گرچه تاویل آیات متشابه را نمی دانیم، اما در برابر همه آنها تسلیم هستیم و همه از طرف پروردگار ما است.

طرفداران هر یک از این دو نظر برای اثبات عقیده خود شواهدی آورده اند، اما آنچه با قرائن موجود در آیه و روایات مشـهور هماهنگ می باشد آن است که و الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ عطف بر اللَّهُ است زیرا:

اولا بسیار بعید به نظر می رسد که در قرآن آیاتی باشد که اسرار آن را جز خدا نداند.

مگر این آیات برای تربیت و هـدایت مردم نازل نشده است چگونه ممکن است حتی پیامبری که قرآن بر او نازل شده از معنی و تاویـل آن بی خبر باشـد؟! این درست به آن می مانـد که شخصـی کتـابی بنویسـد که مفهوم بعضـی از جمله های آن را جز خودش هیچکس نداند!

ثانیا همانطور که مرحوم طبرسـی در مجمع البیان می گوید: هیچگاه در میان دانشمندان اسلام و مفسران قرآن دیده نشده است که از بحث در باره تفسیر آیه ای خودداری کننـد و بگوینـد این آیه از آیاتی است که جز خـدا معنی نهایی آن را نمی دانـد، بلکه دائما برای کشف اسرار و معانی قرآن همگی تلاش و کوشش

داشته اند.

ثالثا اگر منظور این باشد که راسخون در علم در برابر آنچه نمی دانند، تسلیم هستند مناسب تر این بود که گفته شود: راسخون در ایمان چنین هستند، زیرا راسخ در علم بودن متناسب با دانستن تاویل قرآن است نه با ندانستن و تسلیم بودن.

رابعا روایات فراوانی که در تفسیر آیه نقل شده همگی تایید می کند که راسخون در علم، تاویل آیات قرآن را می دانند، بنابر این باید عطف بر کلمه الله باشد.

تنها چیزی که در اینجا باقی می ماند این است که از جمله ای در خطبه اشباح از نهج البلاغه استفاده می شود که راسخون در علم تاویل آیات را نمی دانند، و به عجز و ناتوانی خود معترف اند: و اعلم ان الراسخین فی العلم هم الذین اغناهم عن اقتحام السدد المضروبه دون الغیوب الاقرار بجمله ما جهلوا تفسیره من الغیب المحجوب:

بدان راسخان در علم، کسانی هستند که اعتراف به عجز در برابر اسرار غیبی و آنچه از تفسیر آن عاجزند، آنان را از کاوش در پیرامون آنها بی نیاز ساخته است.

ولی علاوه بر این که این جمله با بعضی از روایات که از خود آن حضرت نقل شده، که راسخون در علم را بر الله معطوف دانسته و آنها را آگاه از تاویل قرآن معرفی نموده، سازگار نیست، با دلایلی که به عرض رسید، نیز تطبیق نمی کند بنابر این باید این جمله از خطبه اشباح را چنان توجیه و تفسیر کرد که با مدارک دیگری که در دست ما است منافات نداشته باشد.

۶- نتیجه سخن در تفسیر آیه

از مجموع آنچه درباره تفسیر آیه مورد بحث گفته شد چنین استفاده می شود که:

آیات قرآن بر دو دسته هستند مفهوم قسمتی از آیات آن چنان روشن است که جای هیچگونه انکار و توجیه و سوء استفاده در آن نیست، و آنها را محکمات گویند و قسمتی به خاطر بالا- بودن سطح مطلب یا گفتگو در باره عوالمی که از دسترس ما بیرون است مانند عالم غیب، و جهان رستاخیز و صفات خدا، چنان هستند که

معنی نهایی و اسرار و کنه حقیقت آنها نیاز به سرمایه خاص علمی دارد که آنها را متشابهات گویند.

افراد منحرف معمولاـ می کوشند این آیات را دستاویز قرار داده و تفسیری بر خلاف حق برای آنها درست کنند، تا در میان مردم، فتنه انگیزی نمایند، و آنها را از راه حق گمراه سازند، اما خداوند و راسخان در علم، اسرار این آیات را می دانند و برای مردم تشریح می کنند، آنها در پرتو علم وسیعشان آیات متشابه را همانند آیات محکم درک می کنند و به همین دلیل در مقابل همه تسلیم اند و می گویند: همه آیات از طرف پروردگار ما است، چه اینکه همه آنها اعم از محکم و متشابه در پرتو علم و دانش آنان روشن است چنانکه در متن آیه آمده است: یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا و به این ترتیب رسوخ در علم سبب می شود که انسان هر چه بیشتر از اسرار قرآن آگاه گردد.

و البته آنها که از نظر علم و دانش در ردیف اولند (همچون پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه هدی (علیهم السلام) از همه اسرار آن آگاهند در حالی که دیگران هر یک به اندازه دانش خود از آن چیزی می فهمند، و همین حقیقت است که مردم حتی دانشمندان را به دنبال معلمان الهی برای درک اسرار قرآن می فرستد.

۷- جمله وَ ما یَذَّکَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبابِ که در پایان آیه آمده، اشاره به این است که این حقایق را تنها اندیشمندان می دانند، آنها هستند که می فهمند چرا قرآن باید آیات محکم و متشابه داشته باشد، و آنها هستند که می فهمند باید آیات متشابه را در کنار آیات محکم چید و اسرار آنها را کشف نمود، و لذا از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) نقل شده که فرمود: من ردّ متشابه القرآن الی محکمه هُدِیَ الی صراط مستقیم، کسی که آیات متشابه را به آیات محکم باز گرداند به راه راست هدایت شده است.(۱)

۱- تفسیر نمونه ج: ۲ ص: ۴۳۰.

مجلس ۱۰۳ کسب معیشت با معصیت!

دین مقدس اسلام برای هرکار ازکارهای دنیا (ریز یادرشت) مقررات و قوانینی دارد که برای اجرا (امر) یا عدم بکار بستن (نهی) آن، دستورات و راهنمائی هائی دارد که انسان با بکار بستن آن، راه صحیحی را پیموده و رضای خدا را جلب نموده است.

یکی از آن کارها کسب و به دست آوردن سرمایه زندگی است که هرکسی موظف به به کار بستن آن یعنی رعایت قوانین حلال و حرام در مورد کسب معیشت است که عمل کردن به آنها، در دنیا و آخرت، آدمی را بیمه می کند و خوشبخت.

امادر روایات اخبار از آیندگان، آمده است که زمانی پیش خواهد آمد از عمل به این فرامین و دستورات، خبری نخواهد بود و مانند جواهرات و برلیان های پر قیمت. کمیاب و پیدا کردنش مشکل خواهد شد. در این باره با دقت در روایاتی که به عرض می رسانم، خیلی ازین مطالب به دست می آید.

۱- کمیاب تر از کبریت احمر!

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(سیأتی: علیکم زمان لا یکون فیه شئ أعزّ من ثلاثه: درهم حلال او أخ تستأنس به او سنّه یعمل بها)(۱) به زودی می آید بر شما زمانی چیزی در آن کمیاب تر از سه

۱- « اسلام فراتر از زمان» ازالأحادیث الغیبیه: ۱/ ۴۸۳ ح ۳۳۸ بنقل از المعجم الأوسط: ۱/ ۹۶ ح ۸۸؛ حلیه الأولیاء: ۷/ ۱۲۷؛ الفردوس دیلمی: ۲/ ۳۲۰ ح ۳۴۴۹؛ مجمع الزوائد: ۱/ ۱۷۲؛ جمع الجوامع ۱/ ۹۰۴؛ کنزالعمال: ۱۱/ ۱۲۶ ح ۳۰۸۸۶؛ جمع الفوائد: ۱/ ۴۱ ح ۱۴۴.

چیز نمی شود، ۱- درهمی از حلال، ۲- برادری که بـا او مأنوس شوی، (و به وی از هرجهت اعتماد نمائی)، ۳ سنّتی که به آن عمل شود.

۲- رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: اقل ما یکون فی آخر الزمان أخ یوثق به، أو درهم من حلال.(۱) کمیاب ترین چیزی در آخر زمـان می باشـد، برادر مورد وثوق و اطمینـان و یا درهمی از حلال. (در بخش یأتی مشابه این روایت و نیز در فصل لا تقوم السّاعه حدیثی در این مورد خواهد آمد).

کیست دینش را به یک مشت درهم بفروشد

۳- أنس از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: «لاتـذهب الایّام و اللّیـالی حتّی یقوم القـائم فیقول: من یبیعنا دینه بکفٍّ من الدّراهم»(۲) روزها و شبها نمی گذرد تا کسی بلند شده و می گوید: کیست بفروشد به ما دینش را به یک کف از درهم ها.

۴- امام صادق علیه السلام فرمود:

یـأتی: علی النـاس زمان لیس فیه شـئ اعز من اخ انیس، وکسب درهم حلال.(۳) می آیـد بر مردم زمـانی، نیست چیزی در آن کمیاب تر از برادر انیس (و قابل اطمینان) و کسب درهمی از حلال. (به این مضـمون در بخش سـیأتی هم چند روایت گذشت و

۲- بی اعتنائی به منبع در آمد

۱- مقبری از ابی هریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- تحف العقول: ۵۴ بحارالأنوار: ط کمبانی ج ۱۷/ ۴۵، وجدید ج ۷۷/ ۱۵۷- مستدرک سفینهالبحار- الشیخ علی النمازی ج ۱ ص ۴۲۷:.

۲- الکامل لابن عدی: ۳/ ۱۰۴۷، میزان الاعتدال: ۴/ ۲۴۱، المطالب العالیه: ۴/ ۲۶۷ ح ۴۴۰۶، الأحادیث الغیبیه: ۱/ ۴۲۷ ح ۲۷۶ از آنها.

۳- « اسلام فراتر از زمان» ازبحارالأنوار: ط کمبانی ج ۱۷/ ۱۸۶، وبحارالأنوار: جدید ج ۷۸/ ۲۵۱ ح ۱۰۲.

«یأتی: علی الناس زمان لایبالی المرء بالحلال اخذ المال او بالحرام».(۱) می آید برای مردم زمانی، مرد بی اعتنا می شود مال را از حلال به دست آورده یا از حرام.

۲- ابن عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: والّذی بعثنی بالحق لیکوننّ بعدی فتره فی امّتی یبتغی فیها المال من غیر حلّه، و یسفک فیها الدّماء، و یستلذّ بهاالشّعر، و یترک القرآن».(۲) قسم به کسی که مرا به حق مبعوث نموده است، حتماً بعد از من فترتی در امتم پیش آید در آن، مال از غیر حلال به دست می آید، و در آن خون ها ریخته شود و از شعر لذت برند و قرآن ترک گردد.

۳- سلام بن أمجد از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«یأتی: علی الناس زمان لا تطاق المعیشه فیهم الّا بالمعصیه حتی یکذب و یحلف، فاذا کان کذلک الزمان فعلیکم بالهرب الی اللّه و الی کتابه و الی سنّه نبیّه محمد صلی الله علیه و آله».(۳) می آید برای مردم زمانی، معیشت در آن ها به دست نیاید مگر با معصیت حتی به دروغ هم قسم می خورند!، پس وقتی که این زمان پیش آمد، برشما باد فرار کردن (و گرایش پیدا کردن) به سوی خدا و قرآن و سنت پیغمبرش محمد صلی الله علیه و آله.

۱- « اسلام فراتر از زمان» ازالأحادیث الغیبیه: ۱/ ۴۳۲ ح ۲۸۲ از ۲۸ مصادر باعبارت متفاوت گوناگون ازجمله السنن الکبری للبیهقی: ۵/ ۲۶۴؛ شعب الإیمان: ۴/ ۴۰۶ ح ۵۵۶۶؛ دلائل النّبوه للبیهقی: ۶/ ۵۳۵؛ مصابیح السّنه: ۸/ ۱۷ ح ۲۰۳۳؛ الحدائق لإبن جوزی ۲/ ۳۰۱؛ مسندابن الجعد: ۲/ ۱۰۱۶ ح ۲۹۴۳؛ سنن الدارمی:/ ۲ ۳۲۱ ح ۲۵۳۶؛ السن الکبری للنسائی: ۴/ ۳ ح ۶۰۴۱؛ عوالی اللئالی: ۳/ ۴۷۴ ح ۸؛ تمییزالطیّب من الخبیث: ۱۵۵ ح ۱۱۴۳؛ الجمع بین الصحیحین للصّاغانی: ۵۳۹ ح ۱۹۹۵ و مدارک دیگر.

۲- « اسلام فراتر از زمان» ازالفردوس للدیلمی: ۴/ ۳۷۸ ح ۷۰۹۹؛ جمع الجوامع: ۱/ ۸۶۴؛ کنزالعمال: ۱۱/ ۱۸۷ ح ۳۱۱۵۸؛ الأحادیث الغیبیه: ۱/ ۴۳۴ ح ۲۸۳.

۳- « اسلام فراتر از زمان» ازالفردوس للدیلمی: ه ۴۴۴ ح ۸۶۸۷؛ جمع الجوامع: ۱ ۹ ۸۵؛ کنزالعمال: ۱/ ۱۹۸ ح ۹۹۸؛ الأحادیث الغیبیه: ۱/ ۴۵۲ ح ۳۰۲.

۴- امـام صادق علیه السـلام فرمود: ... و رأیت الرجل معیشـته من بخس المکیال والمیزان ..(۱) و دیـدی که زندگی مرد از کم فروشی اداره می شود.

۵- امام صادق علیه السلام فرمود: ... و رأیت الحلال یذم و یُعیّر و طالب الحرام یمدح و یعظم ...(۲) و دیدی که هرکس روزی حلال جوید مورد سرزنش قرار می گیرد و جوینده حرام ستایش و تعظیم می شود.

۶- امام صادق علیه السـلام فرمود: ... و رأیت الناس همهم بطونهم و فروجهم، لا یبالون بما اکلوا و ما نکحوا ...(۳) و دیدی که تمام همّ و غم (و همت) مردم شکم و عورتشان است باکی ندارند بر آنچه می خورند و با چه (کسی) آمیزش (جنسی) کنند.

۳- بی اعتنائی به تلف شدن دین

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

یأتی: علی الناس زمان لا یبالی الرجل ما تلف من دینه اذا سلمت له دنیاه.(۴) می آید برای مردم زمانی مرد از تلف شدن دینش باکی ندارد اگر دنیایش سالم بماند.

شکمها خدایانشان و ۹ صفات دیگر

۱- « اسلام فراتر از زمان» ازروضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶- ۴۲ و بحارالأنوار: ۵۲/ ۲۵۴- ۲۶۰.

۲- « اسلام فراتر از زمان» ازروضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶- ۴۲ و بحارالأنوار: ۵۲/ ۲۵۴- ۲۶۰.

۳- « اسلام فراتر از زمان» ازروضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶- ۴۲ و بحارالأنوار: ۵۲/ ۲۵۴- ۲۶۰.

۴- اسـلام فراتر از زمـان ازتحف العقول: ۵۲ بحارالأنوار: ۷۷/ ۱۵۹ ح ۱۳۶ از تحـف العقول: ۵۲؛ الأحادیث الغیبیه: ۱/ ۴۲۴ ح ۲۷۲

باز به فرازهائی از اخبار غیبیه رهبران اسلام توجه نمائید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سیأتی (یأتی:) علی الناس زمان به زودی می آید برمردم زمانی؛

۱- بطونهم آلهتهم شکمهایشان خدایان آنها؛

۲- ونساؤهم قبلتهم، و زنانشان قبله هایشان؛

۳- و دنانیرهم دینهم، و دینارهایشان دین شان؛

۴- و شرفهم متاعهم، و شرفشان متاعشان، باشد؛

۵- لا یبقی من الایمان الا اسمه، نمی ماند از ایمان مگر اسمش؛

۶- ولا من الاسلام الا رسمه، و از اسلام مگر رسمش؛

۷- ولا من القرآن الا درسه، و از قرآن مگر درسش،

۸- مساجدهم معموره من البناء، مسجدهایشان از جهت بنا آباد؛

۹- وقلوبهم خراب عن الهدی، و دلهایشان ازهدایت ویران،

۱۰- علماؤهم شر خلق اللّٰه علی وجه الارض، علمایشان بدترین خلق خدا در روی زمین می باشند؛

حینئذ ابتلاهم اللّٰه فی هذا الزمان باربع خصال: جور من السلطان، وقحط من الزمان، وظلم من الولاه والحکام در این هنگام خداوند آنها را به چهار خصلت گرفتار سازد، ظلم از سلطان و قحطی در زمان و ستم از فرمانروایان وحاکمان،

فتعجبت الصحابه فقالوا: یا رسول اللّٰه ایعبدون الاصنام؟ قال: نعم، کل درهم عندهم صنم (۱) اصحاب تعجب نمودند پس گفتند: ای رسول خدا آیا به بت ستایش می کنند؟! فرمود: بلی هر درهمی نزد آنها بتی خواهد شد.

مخفی نماند منظور از کلمه علمادر این روایت و روایات مشابه آنها، عالمانیست

۱- اسلام فراتر از زمان از بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۴۵۳ بنقل از جامع الاخبار: ۱۳۰- ۱۲۹. مستدرک الوسائل: ۱۱ ص ۳۷۶ ح ۱۳۳۰۰:

که از اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منحرف و از صدر اسلام تا به امروز با علمای اهلبیت و مبلغین و فدائیان آنان مخالفت نموده و هزاران نفرشان را در سیاه چالها و بیغوله ها به کام مرگ، فرستاده اند وهنوز هم به این اعمال غیر انسانیشان شدت بخشیده و ادامه می دهند و تکفیر می نمایند.

با توجه در متون و مفاهیم احادیث مذکوره، در باره کسب و به دست آوردن معیشت زندگی، مطالب زیادی به دست می آید که تشریح قسمتی از آنها ضرورت دارد. از نظر قرآن و شریعت اسلامی، برای به دست آوردن معیشت و کسب و کار صحیح و حلال، دستورات و قوانین مربوط به آن زیاد آمده است از جمله؛

۱- پرهیز از ربا و معاملات ربوی که به مرتکبین آن در قرآن کریم اعلام جنگ داده و بمنزله محاربه با خدا و رسول او قرار داده است.

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ... بقره: ۲۷۹ اگر (چنین) نمی کنید، بدانید خدا و رسولش، با شما پیکار خواهند کرد! ... در این مورد در یکی ازمجالس گذشته صحبت مفصلی داشتیم.

۲- پرهیز از کم فروشی و اجحاف در حقوق مردم

وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا اكْتالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَ إِذا كالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ أَ لا يَظُنُّ أُولئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعالَمِينَ مطففين: ۱ وای بر کم فروشان!

۲ آنان که وقتی برای خود پیمانه می کنند، حق خود را بطور کامل می گیرند؛

۳ امّا هنگامی که می خواهند برای دیگران پیمانه یا وزن کنند، کم می گذارند!

۴ آیا آنها گمان نمی کنند که برانگیخته می شوند،

۵ در روزی بزرگ.

۶ روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان می ایستند.

امام صادق علیه السلام فرمود: ... و رأیت الرجل معیشته من بخس المکیال والمیزان ..(۱) و دیدی که زندگی مرد از کم فروشی اداره می شود.

۳- پرهیز از دزدی و سرقت اموال مردم چه آشکار و چه پنهان

وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَهُ فَاقْطَعُوا أَیْدِیَهُما جَزاءً بِما کَسَبا نَکالًا مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۳۸) مائده: ۳۸ دست مرد دزد و زن دزد را، به کیفر عملی که انجام داده اند، بعنوان یک مجازات الهی، قطع کنید! و خداوند توانا و حکیم است.

۴- پرهیز از فروش جنس نامرغوب بجای جنس مرغوب و از بی اطلاعی وعدم آشنائی مردم به اجناس و قیمت آنها. که آن را (غشّ) گویند، در واقع نوعی کلاهبرداری و مدیون بودن به مردم است.

۵- پرهیز از فروش اجناس حرام از قبیل شراب و میته و جنس نجس و غیره.

و رأیت الشراب یباع ظاهرا لیس له مانع. و دیدی که شراب فروخته شودآشکا را وبرآن مانعی نیست (۲)

۶- پرهیز از برد وباخت و گیر آوردن مال حرام از طریق قمار و غیره.

و رأیت القمار قد ظهر. و دیدی که قمار آشکار شود.(۳)

و رأیت الخمر یتداوی بها ویوصف للمریض ویستشفی بها. و دیدی که با شراب مداواکنند و برای بیمار نسخه نمایند و بدان بهبودی جویند.(۴)

۷- پرهیز از فروش اموالی که وجوهات شرعی به آن تعلق گرفته است از قبیل

۱- « اسلام فراتر از زمان» ازروضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶- ۴۲ و بحارالأنوار: ۵۲/ ۲۵۴- ۲۶۰.

۲- .« اسلام فراتر از زمان» ازروضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶- ۴۲ و بحارالأنوار: ۵۲/ ۲۵۴- ۲۶۰.

۳- .« اسلام فراتر از زمان» ازروضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶- ۴۲ و بحارالأنوار: ۵۲/ ۲۵۴- ۲۶۰.

۴- .« اسلام فراتر از زمان» ازروضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶- ۴۲ و بحارالأنوار: ۵۲/ ۲۵۴- ۲۶۰.

خمس و زکات و غیره که پیش از پرداخت وجوه شرعی آنر ا فروخته و منفعتی ببرد.

۸- پرهیز خود فروشی و از راههای حرام مالی به دست آوردن

وَ لا تَقْرَبُوا الزِّنی إِنَّهُ کانَ فاحِشَهً وَ ساءَ سَبِیلًا (أسراء ۳۲)

اسراء: ۳۲ و نزدیک زنا نشوید، که کار بسیار زشت، و بد راهی است!.

امام صادق علیه السلام فرمود: ... و رأیت الناس همهم بطونهم و فروجهم، لا یبالون بما اکلوا و ما نکحوا ...(۱) و دیدی که تمام همّ و غم (و همت) مردم شکم و عورتشان است باکی ندارند بر آنچه می خورند و با چه (کسی) آمیزش (جنسی) کنند.

و رأیت الغلام یعطی ماتعطی المرأه. و دیدی که پسر نوجوان همان عطا کند که زن می کند.(۲)

و رأیت الرجل معیشته من دبره و معیشه المراه من فرجها. و دیدی که گذران زندگی مرد از نرم خوئی خود و زندگی زن از اندام جنسی اوست.(۳)

و رأیت الرجل یأکل من کسب امرأته من الفجور، یعلم ذلک ویقیم علیه.(۴)

و دیدی که مرد از کسب زنش از هرزگی نان می خورد و، می داند و به آن تن می دهد.

و رأیت المرأه تقهر زوجها، وتعمل ما لا یشتهی وتنفق علی زوجها.(۵)

۱- « اسلام فراتر از زمان» ازروضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶- ۴۲ و بحارالأنوار: ۵۲/ ۲۵۴- ۲۶۰.

۲- .« اسلام فراتر از زمان» ازروضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶- ۴۲ و بحارالأنوار: ۵۲/ ۲۵۴- ۲۶۰.

۳- .« اسلام فراتر از زمان» ازروضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶- ۴۲ و بحارالأنوار: ۵۲/ ۲۵۴- ۲۶۰.

۴- .« اسلام فراتر از زمان» ازروضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶- ۴۲ و بحارالأنوار: ۵۲/ ۲۵۴- ۲۶۰.

۵- .« اسلام فراتر از زمان» ازروضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶- ۴۲ و بحارالأنوار: ۵۲/ ۲۵۴- ۲۶۰.

و دیدی که زن بر مرد خود مسلط شود و کاری را که مرد نمی خواهد انجام دهد و به شوهر خود خرجی می دهد.

و رأیت الرجل یکری امرأته وجاریته ویرضی بِالدَّنیّ من الطعام والشراب.

و دیدی که مرد: زن و کنیزش را (برای زنا) کرایه می دهد و به خوردنی و نوشیدنی پستی تن در می دهد.(۱)

و رأیت النساء یبذلن انفسهن لأهل الکفر. و دیدی که زنان مسلمان خود را در اختیار کافران می گذارند.(۲)

۸- پرهیز از شکم پرستی وهمه چیز را فدای شکم کردن. بطونهم آلهتهم شکمهایشان خدایان آنها؛

امـام صـادق علیه السـلام فرمود: ... و رأیت النـاس همهم بطونهم و فروجهم، لاـ یبالون بما اکلوا و ما نکحوا ...(۳) و دیدی که تمام همّ و غم (و همت) مردم شکم و عورتشان است باکی ندارند بر آنچه می خورند و با چه (کسی) آمیزش (جنسی) کنند.

و رأیت السحت قد ظهر یُتنافس فیه. و دیدی که کسبهای حرام شیوع یافته و بر سر آن رقابت کنند.

۹- بطور کلی پرهیز از خریـد و فروشـهائی که در شـریعت اسـلامی و سایر شـرایع آسـمانی، تحریم و اقدام به آن، ممنوع اعلام گردیده است که تشریح همه آنها در چند مجلس، میسر نیست.

۱- .« اسلام فراتر از زمان» ازروضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶- ۴۲ و بحارالأنوار: ۵۲/ ۲۵۴- ۲۶۰.

۲- .« اسلام فراتر از زمان» ازروضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶- ۴۲ و بحارالأنوار: ۵۲/ ۲۵۴- ۲۶۰.

۳- « اسلام فراتر از زمان» ازروضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶- ۴۲ و بحارالأنوار: ۵۲/ ۲۵۴- ۲۶۰.

طبق روایاتی که به عرض رسید، زمان هائی خواهد آمد، مردم بهمه این محرمات اقدام کرده و صرفا برای جمع مال خواهند پرداخت، و معیشت خود را ازحرام تأمین خواهند نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

یأتی: علی الناس زمان لا یبالی الرجل ما تلف من دینه اذا سلمت له دنیاه.(۱) می آید برای مردم زمانی مرد از تلف شدن دینش باکی ندارد اگر دنیایش سالم بماند. که اگر کمی دقت کنیم، آن زمان ها فرا رسیده و در این زمان، مصداق پیدا کرده است.

به این نکته توجه نمائید که از اثرات منفی این لقمه های حرامست که عده ای از خدا دور شده و رضایت او را پشت سر انداخته و دست به جنایاتی می زنند که آن سرش نا پیداست، مانند به شهادت رساندن حجّت های الهی و به اسارت بردن خاندان آنها و زجر دادن های بی پایان و جگرسوز و به آتش کشیدن خیمه های آنان و شعله ور ساختن آتش در جلوی دَرِ شخصیت دوم جهان آفرینش که به فرمانده این جنایت گفتند انّ فیها لفاطمه فاطمه در آن خانه است قال و انْ اگرچه اوهم باشد (بگذارید او هم با آتش بسوزد که مدافع سر سخت علی اوست!!!) و به خاکستر نشاندن ناموس او و غصب نمودن حق او و صدها جنایت که فقط به فرزندش حضرت بقیّه اللّه الاعظم روحی لتراب مقدم الفداء تسلیت عرض نموده و شریک بودن در درد و غم او را به محضرمبارکش بلاغ می نمائیم.

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

۱- اسلام فراتر از زمان ازتحف العقول: ۵۲ بحارالأنوار: ۷۷/ ۱۵۹ ح ۱۳۶ از تحف العقول: ۵۲؛ الأحادیث الغیبیه: ۱/ ۴۲۴ ح ۲۷۲

مجلس ۱۰۴ نقّاش اوست!

در دوران زندگی خود، به این مطلب، زیاد برخورد کرده ایم که از پدر و مادر خوشگل و زیبا، بچه زشت و بد گل، به وجود می آید و بالعکس، حال سؤال اینست که چرا این گونه می شود و آیا سبب اصلی این تفاوت ها از کجاست؟! آیا.

۱- از نطفه ایست که پدر قبل از آن از غذاهاو میوه های گوناگون استفاده کرده است؟.

۲- از غذاهاو میوه هائیست که مادر در دوران بارداری و یا شیر دادن، خورده است؟.

۳- از تأثیر آب و هوای محیط زیست والدین است؟.

۴- یا آفریدگار این گونه خواسته است، اگرچه سه علت بالا را هم می توان به خدا منتسب نمود، زیرا خواص همه اشیاء را نیز خداوند در آن قرار داده است.

به تعدادی از آیات فراوان خلقت انسان و کیفیت آن در سوره های مختلف با تعابیر گوناگون، دقت نمائید تا جواب روشن شود.

۱- هُوَ الَّذِی یُصَوِّرُکُمْ فِی الْأَرْحامِ کَیْفَ یَشاءُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ

آل عمران: ۶ او کسی است که شما را در رحمِ (مادران)، آنچنان که می خواهد (زشت زیبا) تصویر می کند. معبودی جز خداوندِ توانا و حکیم، نیست.

این آیه در حقیقت، تکمیل آیات قبل از این آیه است، زیرا در آیات پیش ازاین فرمود: خداوند حی و قیوم است و تدبیر جهان هستی به دست او است، وکافران لجوج و سرسخت را (هر چند کفر و بی ایمانی خود را آشکار نکنند) کیفر می دهد، مسلما این کار نیاز به علم و قدرت فوق العاده ای دارد، به همین دلیل در آیه مورد

بحث و قبل از آن، اشاره به علم و به توانائی او می کند.

می فرماید: هیچ چیز در زمین و آسمان بر خدا مخفی نمی ماند (إِنَّ اللَّهَ لا یَخْفی عَلَیْهِ شَیْ ءٌ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ).

چگونه ممکن است چیزی بر او مخفی بماند در حالی که او آفریننده همه جهان و از کم و کیف، ریز و درشت آن اطلاع کامل دارد واو در همه جا حاضر و ناظر است و به حکم اینکه وجودش از هر نظر بی پایان و نامحدود است جائی از او خالی نیست و به ما از خود ما نزدیک تر است، بنابر این در عین اینکه محل و مکانی ندارد به همه چیز احاطه دارد، این احاطه و حضور او نسبت به همه چیز و در همه جا به معنی علم و آگاهی او بر همه چیز است آن هم علم حضوری، نه علم حصولی.

سپس به گوشه ای از علم و قدرت خود که در حقیقت یکی از شاهکارهای عالم آفرینش و از مظاهر بارز علم و قدرت خدا است اشاره کرده، می فرماید: او کسی است که شما را در رحم (مادران) آن گونه که می خواهد تصویر می کند (هُوَ الَّذِی یُصَوِّرُکُمْ فِی الْأَرْحامِ کَیْفَ یَشاءُ).

آری هیچ معبودی جز آن خداوند عزیز و حکیم نیست (لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ).

صورت بندی انسان در شکم مادر و نقش بر آب زدن در آن محیط تاریک ظلمانی، آن هم نقشهای بدیع و عجیب و پی درپی، راستی شگفت آور است، مخصوصا با آن همه تنوعی که از نظر شکل و صورت و جنسیت و انواع استعدادهای متفاوت و صفات و غرایز مختلف وجود دارد.

و اگر می بینیم معبودی جز او نیست به خاطر همین است، که شایسته عبودیت جز ذات پاک او نمی باشد، بنابر این چرا باید مخلوقاتی همچون مسیح (علیه السلام) مورد عبادت قرار گیرند در حالی که مسیحیان خودشان قبول دارند مسیح در رحم مادری همچون مریم تربیت شده پس او مخلوق است، نه خالق، بنابر این چگونه ممکن است معبود واقع شود.

در این باره به نکته هائی دقت نمائید.

۱- نشانه های قدرت و عظمت خدا در مراحل جنین

امروز عظمت مفهوم این آیه با توجه به پیشرفتهای علم جنین شناسی از هر زمانی آشکارتر است چه اینکه جنین که در آغاز به صورت یک موجود تک سلولی است، هیچگونه شکل و اندام و اعضاء و دستگاه مخصوصی در آن دیده نمی شود و با سرعت عجیبی در مخفی گاه رحم هر روز شکل و نقش تازه ای به خود می گیرد، گویا جمعی نقاش ماهر و چیره دست در کنار آن نشسته، و شب و روز روی آن کار می کنند، و از این ذره ناچیز در مدت بسیار کوتاهی انسانی می سازند که ظاهرش بسیار آراسته و در درون وجودش دستگاههائی بسیار ظریف و پیچیده و دقیق و حیرت انگیز دیده می شود اگر از مراحل جنین عکس برداری شود (همان طور که شده است) و از مقابل چشم انسان این عکسها یکی بعد از دیگری عبور کند انسان به عظمت آفرینش و قدرت آفریدگار آشنائی تازه ای پیدا می کند.

قابل توجه این که هنگامی عمل لقاح انجام شد و جنین به صورت نخستین خود در آمد، خیلی سریع با تقسیم و افزایش تصاعدی، به شکل یک دانه میوه توت که دانه های آن بهم متصل است می شود که آن را در اصطلاح علمی مرولا می نامند، همزمان با این پیشرفت لخته خونی به نام جفت در کنار آن در حال تکامل است، جفت از یک طرف با دو شریان و یک ورید به قلب مادر اتصال دارد و از طرف دیگر، با جنین از راه بند ناف ارتباط داشته و جنین از تمام مواد غذائی که در خون جفت موجود است تغذیه می نماید.

کم کم بر اثر تغذیه و تکامل و روی آوردن سلولها به خارج و مرولا تو خالی می شود که آن را اصطلاحاً بلاستولا می نامند، طولی نمی کشد که شماره سلولهای بلاستولا زیاد شده تشکیل یک کیسه دو دیواره می دهد و سپس فرورفتگی پیدا می کند و در نتیجه جنین به دو ناحیه سینه و شکم تقسیم می شود.

جالب این که تا این مرحله تمام سلولها به یکدیگر شبیه هستند و از نظر ظاهر

اختلافی ندارنـد ولی از این مرحله به بعـد صورتگری جنین آغـاز می شود و اجزای آن به تنـاسب کارهائی که در آینـده باید انجام بدهنـد در آنها تغییراتی صورت می گیرد و بافتها و دسـتگاههای مختلف ظاهر می شوند و هر گروه از سـلولها عهده دار ساختن یکی از دستگاههای بدن مانند دستگاه اعصاب، گردش خون، گوارش و ...

می شوند در نتیجه جنین پس از این مراحل در مخفی گاه رحم به صورت انسانی موزون صورتگری می شود.

۲- ارحام جمع رحم (بر وزن خشن) در اصل به معنی محلی است از شـکم مادر که بچه در آن پرورش می یابد، سپس به تمام نزدیکانی که در اصل از یک مادر متولد شده اند اطلاق شده است.

و از آنجـا که در میـان آنها پیونـد و محبت و دوستی است این واژه به هر گونه عطوفت و محبت اطلاق شـده است، بعضـی نیز عقیــده ای بر عکس ایـن دارنــد و می گوینــد مفهـوم اصــلی آن همـان رقـت قلـب و عطـوفت و محبـت اسـت و از آنجـا که خویشاوندان نزدیک دارای چنین عطوفتی نسبت به یکدیگر هستند به محل پرورش فرزند، رحم گفته شده است.(۱)

۲- وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَهٍ مِنْ طِینٍ ثُمَّ جَعَلْناهُ نُطْفَهً فِی قَرارٍ مَکِینٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَهَ عَلَقَهً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَهَ مُضْغَهً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَهَ عِظاماً فَکَسَوْنَـا الْعِظـامَ لَحْمـاً ثُمَّ أَنْشَأْنـاهُ خَلْقـاً آخَرَ فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ ثُمَّ إِنَّکُمْ بَعْـدَ ذلِکَ لَمَیِّتُونَ ثُمَّ إِنَّکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ تُبْعَثُونَ (۱۶) مؤمنون: ۱۲- ما انسان را از عصاره ای از گل آفریـدیم. ۱۳- سپس آن را نطفه ای در قرارگاه مطمئن (رحم) قرار دادیم. ۱۴- سـپس نطفه را به صورت علقه (خون بسـته) و علقه را به صورت مضـغه (چیزی شبیه گوشت جویده) و مضغه را به صورت اسـتخوانهائی در آوردیم، از آن پس آنرا آفرینش تازه ای ایجاد کردیم، بزرگ است خدائی که بهترین خلق کنندگان است! ۱۵- سپس شما بعد

۱- تفسیر نمونه ج: ۲ ص: ۴۲۷.

از آن می میرید. ۱۶- سپس در روز قیامت برانگیخته می شوید.

مشابه این آیات در سوره مبارکه حج: ۵ و سوره های دیگر قرآن کریم با عبارات مختلف، نازل شده است.

مراحل تکامل جنین در رحم مادر

ذکر اوصاف مؤمنان راستین و همچنین پاداش بی نظیری که خداوند به آنها می دهد در آیات قبل از این آیات، این شوق را در دلها زنده می کند که باید به صفوف آنها پیوست، اما از چه راهی؟ و از کدام طریق؟ آیات مورد بحث و قسمتی از آیات بعد از آن، طرق اساسی تحصیل ایمان و معرفت را نشان می دهد، نخست دست انسان را گرفته و به کاوش در اسرار درون و سیر در عالم انفس وا می دارد، و در آیاتی که بعد از آن خواهد آمد او را به جهان برون و موجودات شگرف عالم هستی توجه می دهد و به سیر آفاقی می پردازد.

نخست می گوید: ما انسان را از چکیده و خلاصه ای از گل آفریدیم (وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَهٍ مِنْ طِینٍ).

آری این گام نخست است که انسان با آن عظمت، با آنهمه استعداد و شایستگی ها این افضل مخلوقات و برترین موجودات جهان از خاکی بی ارزش است همان خاکی که در کم ارزش بودن ضرب المثل است، و این نهایت قدرت نمائی او است که از چنین مواد ساده ای چنان موجود بدیعی آفرید.

در آیه بعد اضافه می کند: سپس او را نطفه ای قرار دادیم در قرارگاه امن و امانی (ثُمَّ جَعَلْناهُ نُطْفَهً فِی قَرارٍ مَکِینٍ).

در حقیقت نخستین آیه به آغاز وجود همه انسانها اعم از آدم و فرزندان او اشاره می کند که همه به خاک باز می گردند و از گل برخاسته اند، اما در دومین آیه به تداوم نسل آدم از طریق ترکیب نطفه نر و ماده و قرار گرفتن در قرارگاه رحم توجه می دهد.

در حقیقت این بحث شبیه تعبیری است که در آیات ۷ و ۸ سوره سجده آمده است: وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طِینٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَهٍ مِنْ ماءٍ مَهِینٍ آغاز آفرینش

انسان را از گل قرار داد و نسل او را از چکیده ای از آب بی ارزش.

تعبیر از رحم به قرار مکین (قرارگاه امن و امان) اشاره به موقعیت خاص رحم در بدن انسان است، در واقع در محفوظ ترین نقطه بدن که از هر طرف کاملاـ تحت حفاظت است قرار گرفته، ستون فقرات و دنده ها از یک سو، استخوان نیرومند لگن خاصره از سوی دیگر، پوششهای متعدد شکم از سوی سوم حفاظتی که از ناحیه دستها به عمل می آید از سوی چهارم، همگی شواهد این قرارگاه امن و امان است.

بعد به مراحل شگفت آور و بهت آور سیر نطفه در رحم مادر و چهره های گوناگون خلقت که یکی بعد از دیگری در آن قرارگاه امن و دور از دست بشر ظاهر می شود اشاره کرده می فرماید: سپس ما نطفه را به صورت خون بسته ای درآوردیم و بعد این خون بسته را به مضغه که شبیه گوشت جویده است تبدیل کردیم و بعدا آن را به صورت استخوان در آوردیم، و از آن پس بر استخوانها گوشت پوشاندیم.

این چهار مرحله متفاوت که به اضافه مرحله نطفه بودن، مراحل پنجگانه ای را تشکیل می دهد هر کدام برای خود عالم عجیبی دارد مملو از شگفتیها که در علم جنین شناسی امروز دقیقا مورد بررسی قرار گرفته و پیرامون آن کتابها نوشته اند، ولی روزی که قرآن از این مراحل مختلف خلقت جنینی انسان و شگفتیهای آن سخن می گفت، اثری از این علم و دانش نبود.

و در پایان آیه به آخرین مرحله که در واقع مهمترین مرحله آفرینش بشر است با یک تعبیر سر بسته و پر معنی اشاره کرده می فرماید: سپس ما او را آفرینش تازه ای بخشیدیم (ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ).

بزرگ و پر برکت است خدائی که بهترین خلق کنندگان است (فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ).

آفرین بر این قدرت نمائی بی نظیر که در ظلمتکده رحم این چنین تصویر بدیعی با اینهمه عجائب و شگفتیها بر قطره آبی نقش می زند.

آفرین بر آن علم و حکمتی که اینهمه استعداد و لیاقت و شایستگی را در چنین موجود ناچیزی ایجاد می کند، آفرین بر او و بر خلقت بی نظیرش.

ضمنا بایـد توجه داشت که خالق از ماده خلق، و خلق در اصل به معنی انـدازه گیری است، هنگامی که یک قطعه چرم را برای بریدن، اندازه گیری می کنند، عرب واژه خلق در باره آن به کار می برد، و از آنجا که در آفرینش مساله اندازه گیری بیش از همه چیز اهمیت دارد این کلمه خلق در باره آن به کار رفته است.

تعبیر به أَحْسَنُ الْخالِقِینَ (بهترین آفرینندگان) این سؤال را به وجود می آورد که مگر غیر از خدا آفریدگار دیگری وجود دارد؟! بعضی از مفسران توجیهات گوناگونی برای آیه کرده انـد، در حالی که نیازی به این توجیهات نیست، و کلمه خلق به معنی انـدازه گیری و صنعت در بـاره غیر خداونـد نیز صـادق است، ولی البته خلق خـدا بـا خلق غیر او از جهـات گونـاگونی متفاوت است:- خداونـد ماده و صورت اشیاء را می آفرینـد، در حالی که اگر انسان بخواهد چیزی ایجاد کند تنها می تواند با استفاده از مواد موجود این جهـان صورت تازه ای به آن ببخشـد مثلا از مصالـح ساختمانی خانه ای بسازد، یا از آهن و فولاد، اتومبیل یا کارخانه ای اختراع کند.

- از سوئی دیگر خلقت و آفرینش خداوند، نا محدود است و او آفریدگار همه چیز است اللَّهُ خالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ (سوره رعد آیه ۱۶) در حالی که انسان موجودات بسیار محـدودی را می توانـد ابـداع کنـد، و گاه توأم با انواع ضـعفها و نقصـها است که در جریان عمل باید آنها را تکمیل کند، اما خلق و ابداع پروردگار خالی از هر گونه عیب و نقص است.

- از سوی سوم در آنجا که انسان توانائی بر این امر پیـدا می کند، آن نیز به اذن و فرمان خدا است که بی اذن او در عالم حتی برگی بر درختی نمی جنبـد چنانکه در باره حضـرت مسـیح (علیه السـلام) در سوره مائـده آیه ۱۱۰ می خـوانیم وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ بِإِذْنِی: در آن هنگام که تو از گل، صورتی همچون صورت پرنده به اذن من خلق می کردی.

آیه بعد از مساله توحید و شناخت مبدء به طرز زیبا و ظریفی به مساله معاد منتقل می شود، و می گوید: این انسان با همه شگفتی هایش تا ابد زنده نمی ماند، زمانی فرا می رسد که این ساختمان عجیب از هم فرو می ریزد و شما بعد از این زندگی همگی می میرید (ثُمَّ إِنَّکُمْ بَعْدَ ذلِکَ لَمَیِّتُونَ).

ولی برای اینکه این تصور پیش نیاید که با مردن انسان همه چیز پایان می گیرد (پس این آفرینش با اینهمه شکوه و عظمت برای این چند روز زندگی امری بیهوده بوده است) بلا فاصله می افزاید: سپس شما روز قیامت بار دیگر به زندگی باز می گردید و برانگیخته می شوید (البته در سطحی عالیتر و در جهانی وسیعتر و گسترده تر) (ثُمَّ إِنَّکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ تُبْعَثُونَ).

توجه به نکاتی در این آیه ضرورت دارد.

۱- اثبات مبدء و معاد با یک دلیل ساده ولی علمی-

جالب اینکه در آیات مذکور برای اثبات وجود خدا و قدرت و عظمت او از همان دلیلی استفاده شده است که در سوره حج برای اثبات معاد، و آن مساله مراحل مختلف خلقت انسان در عالم جنین است و اتفاقا در ذیل همین آیات مورد بحث چنانکه دیدیم گریزی به مساله معاد نیز زده شده است.

آری از یکسو می توان عظمت خدا را از عجائب خلقت انسان در مخفیگاه رحم که هر روز شکل و نقش تازه ای به خود می گیرد شناخت که گوئی جمعی نقاش چیره دست، گروهی صنعتگر و ابداع گر ماهر در کنار این قطره آب نشسته اند و شب و روز روی آن کار می کنند و این ذره ناچیز را در زمان بسیار کوتاهی با ظرافت فوق العاده از مراحل و گذرگاههای مختلف حیات می گذرانند.

اگر می توانستیم از مراحل رشد و نمو جنین بطور کامل فیلم برداری کنیم و آنها را از مقابل چشم بگذرانیم آنگاه می فهمیدیم چه شگفتیها در این کار نهفته است؟ هر چند پیشرفت فوق العاده جنین شناسی در عصر ما و تحقیقات روز افزون

دانشـمندان و تجربیات و آزمایشـهایشان روی این امر، بسیاری از مسائل را روشن ساخته و هنگامی که انسان در برابر نتیجه این تحقیقات قرار می گیرد بی اختیار جمله فَتَبارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِينَ را زمزمه می کند.

و از سوی دیگر این آفرینشـهای پی در پی که هر روز چهره تـازه ای به خود می گیرد، و اصولاـ پیـدایش یـک انسان کامل از یک قطره کوچک آب، بیانگر قـدرت خداونـد بر مساله معاد و بازگشت انسان به زنـدگی مجدد است، و به این ترتیب با بیان یک دلیل دو هدف و با یک کرشمه دو کار، انجام شده است.

۲- آخرین مرحله تکامل انسان در رحم-

جـالب اینکه در مراحـل پنجگـانه ای که برای آفرینش انسان در آیه مورد بحث ذکر شـده همه جا تعبیر به خلق شـده است، اما هنگامی که به آخرین مرحله می رسد تعبیر به انشاء می کند.

انشـاء همـانگونه که اربـاب لغت گفته است به معنی ایجـاد کردن چیزی توأم بـا تربیت آن است، این تعـبیر نشـان می دهـد که مرحله اخیر با مراحل قبل (مرحله نطفه و علقه و مضغه و گوشت و استخوان) کاملا متفاوت است مرحله ای است مهم که قرآن از آن سـر بسـته یاد کرده و تنها می گوید: سـپس ما به آن آفرینش تازه ای دادیم و بلا فاصله پشت سر آن فَتَبارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِينَ می گوید.

این چه مرحله ای است که این قدر شایان اهمیت است، این همان مرحله ای است که جنین وارد مرحله حیات انسانی می شود، حس و حرکت پیـدا می کنـد، و به جنبش در می آیـد که در روایات اسـلامی از آن تعبیر به مرحله نفخ روح (دمیدن روح در کالبد) شده است.

اینجا است که انسان با یک جهش بزرگ زندگی نباتی و گیاهی را پشت سـر گذاشته و گام به جهان حیوانات و از آن برتر به جهان انسانها می گذارد، و فاصـله آن با مرحله قبل آنقدر زیاد است که تعبیر از آن با جمله ثم خلقنا کافی نبود و لذا ثم أنشأنا فرمود در اینجا است که انسان، ساختمان ویژه ای پیدا می کند که او را از همه

جهان ممتاز می سازد، به او شایستگی خلافت خدا در زمین می دهد، و قرعه امانتی را که کوهها و آسمانها بار آن را نتوانست کشید، به نام او می زنند.

در واقع همینجا است که عالم کبیر با همه شگفتیهایش در این جرم صغیر منطوی و پیچیده می شود و به راستی شایسته فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ است.

۳- لباس گوشتین بر اندام استخوانها!-

نویسنده تفسیر فی ظلال ذیل آیه مورد بحث در اینجا جمله عجیبی نقل می کند و آن اینکه: جنین بعد از آنکه مرحله علقه و مضغه را پشت سر گذاشت تمام سلولهایش تبدیل به سلولهای استخوانی می شود و بعد از آن تدریجا عضلات و گوشت روی آن را می پوشاند، بنا بر این جمله فَکَسَوْنَا الْعِظامَ لَحْماً یک معجزه علمی است که پرده از روی این مساله که در آن روز برای هیچکس روشن نبود بر می دارد، زیرا قرآن نمی گوید: ما مضغه را تبدیل به استخوان و گوشت کردیم بلکه می گوید: ما مضغه را تبدیل به استخوان کردیم و بر استخوانها لباس گوشت پوشاندیم اشاره به اینکه مضغه نخست تبدیل به استخوان می شود و بعد از آن گوشت روی آن را می پوشاند.

۴- لباس مقاوم برای استخوانها!

اصولا اینکه از عضلات تعبیر به لباس می کند خود گویای این واقعیت است که اگر این لباس بر استخوانها نبود بسیار اندام انسان زشت و نازیبا بود (درست همانند اسکلتهائی که همه ما خود آن یا لااقل عکس آن را دیده ایم).

از این گذشته لباس حافظ بدن است، عضلات نیز حافظ استخوانها هستند که اگر آنها نبودند، ضربه هائی که بر بدن وارد می شد استخوانها را مرتبا صدمه می زد یا می شکست، همچنین کاری را که لباس در حفاظت انسان از گرما و سرما می کند گوشتها در نگهداری استخوانها که ستون اصلی بدن هستند انجام می دهند اینها همه

نشان دهنده دقت قرآن در تعبیرات است.(۱)

۳- اللَّهُ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ قَراراً وَ السَّماءَ بِناءً وَ صَوَّرَکُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَکُمْ وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ ذلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ فَتَبارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِینَ (۶۴) مؤمن: ۶۴ خداونـد کسـی است که زمین را برای شـما جایگـاه امن و آرامش قرار داد و آسـمان را همچون سقفی (بالای سـرتان)؛ و شـما را صورتگری کرد، و صورتتان را نیکو آفرید؛ و از چیزهایی پاکیزه به شما روزی داد؛ این است خداوند پروردگار شما! جاوید و پربرکت است خداوندی که پروردگار عالمیان است!

تعبیر به فَأَحْسَنَ صُوَرَکُمْ (صورت شـما را نیکو آفریـد) هم صورت ظـاهر را شامـل می شود، و هم صورت باطن را، هم از نظر جسم و هم از نظر جـان، و به راستی یـک نظر اجمالی در آفرینش جسم و جان انسان، نشان می دهـد که زیباترین پدیـده عالم هستی او است، و خدا در آفرینش این موجود، قدرت نمائی عجیبی کرده و سنگ تمام گذارده است! و از آنجا که انسان برای هدف بزرگی آفریده شده باید دائما تحت مراقبت پروردگار باشد، پروردگاری که، از درون و برون او باخبر است،

۴- خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ صَوَّرَکُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَکُمْ وَ إِلَیْهِ الْمَصِیرُ تغابن: ۳ آسمانها و زمین را بحق آفرید؛ و شما را (در عالم جنین) تصویر کرد، تصویری زیبا و دلپذیر؛ و سرانجام (همه) بسوی اوست.

۵- لِلَّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ یَخْلُقُ ما یَشاءُ یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ إِناثاً وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ الـذُّکُورَ أَوْ یُزَوِّجُهُمْ ذُکْراناً وَ إِناثاً وَ یَجْعَلُ مَنْ یَشاءُ عَقِیماً إِنَّهُ عَلِیمٌ قَدِیرٌ (۵۰) شورا:- ۵۰- ۴۹ مالکیّت و حاکمیّت آسـمانها و زمین از آن خداست؛ هر چه را بخواهد می آفرینـد؛ به هر کس اراده کنـد دختر می بخشد و به هر کس بخواهد پسـر، ۵۰ یا (اگر بخواهـد) پسـر و دختر- هر دو- را برای آنان جمع میکند و هر کس را بخواهد عقیم

۱- تفسیر نمونه ج: ۱۴ ص: ۲۰۷ ببعد.

می گذارد؛ زیرا که او دانا و قادر است.

سپس برای نشان دادن این واقعیت که هر گونه نعمت و رحمت در این عالم از سوی خدا است، و کسی از خود چیزی ندارد، به یک مساله کلی و یک مصداق روشن آن اشاره کرده، می فرماید: مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین برای خدا است و هر چه بخواهد می آفریند (لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يَخْلُقُ ما يَشاءُ).

و به همین دلیل همه ریزه خوار خوان نعمت او هستند، و نیازمندان لطف و رحمت او، لذا نه غرور به هنگام نعمت منطقی است، و نه یأس به هنگام مصیبت! نمونه روشنی از این واقعیت که هیچکس از خود چیزی ندارد، و هر چه هست از ناحیه او است اینکه: به هر کس اراده کند دختر می بخشد و به هر کس بخواهد پسر (يَهَبُ لِمَنْ يَشاءُ إِناثاً وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشاءُ الذُّكُورَ).

یا اگر بخواهد پسر و دختر هر دو به آنها می دهد، و هر کس را بخواهد عقیم و بی فرزند می گذارد (أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْراناً وَ إِناثاً وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشاءُ عَقِيماً).

و به این ترتیب مردم به چهار گروه تقسیم می شوند: آنهائی که تنها پسر دارند و در آرزوی دختری هستند، و آنها که دختر دارند و در آرزوی پسری، و آنها که هر دو را دارند، و گروهی که فاقد هر گونه فرزندند و قلبشان در آرزوی آن پر می کشد.

و عجب اینکه هیچکس نه در زمانهای گذشته و نه امروز که علوم و دانشها پیشرفت فراوان کرده قدرت انتخاب در این مساله را ندارد، و علی رغم تمام تلاشها و کوششها هنوز کسی نتوانسته است عقیمان واقعی را فرزند ببخشد،

و یا نوع فرزند را طبق تمایل انسان تعیین کند گر چه نقش بعضی از غذاها و داروها را در افزایش احتمال تولد پسر یا دختر نمی توان انکار کرد، ولی باید دانست که اینها فقط احتمال را افزایش می دهد، و نتیجه هیچیک قطعی نیست.

و این یک نمونه بارز از عدم توانائی انسان از یکسو، و نشانه روشن از مالکیت و حاکمیت و خالقیت خداوند از سوی دیگر است، چه مثال زنده و آشکاری؟ جالب اینکه: در این آیات اناث (دختران) را بر ذکور (پسران) مقدم داشته تا از یکسو

بیانگر اهمیتی باشد که اسلام به احیای شخصیت زن می دهد، و از سوی دیگر به آنها که به خاطر پندارهای غلط از تولد دختر کراهت داشتند بگوید او بر خلاف خواسته شما آنچه را که به آن تمایل ندارید می دهد، و این دلیل بر این است که انتخاب به دست شما نیست.

تعبیر به یهب (می بخشد) دلیل روشنی است که هم دختران هدیه الهی هستند و هم پسران، و فرق گذاشتن میان این دو از دیدگاه یک مسلمان راستین صحیح نیست، هر دو هبه او می باشند.

تعبیر یزوجهم در اینجا به معنی تزویج نیست، بلکه منظور جمع کردن میان این دو موهبت برای گروهی از انسانها است، و به عبارت دیگر واژه تزویج گاه به معنی جمع کردن میان اشیاء مختلف، یا اجناس گوناگون می آید، چرا که زوج در اصل به معنی دو چیز یا دو شخص است که با یکدیگر قرین گردند.

بعضی تعبیر این را به معنی تولد پسران و دختران به ترتیب پشت سر هم دانسته اند، و بعضی به معنی تولد فرزندان دوقلو که یکی پسر و دیگری دختر باشد.

ولی در این تعبیر هیچ نشانه ای بر این تفسیرها وجود ندارد.

بعلاوه با ظاهر آیه نیز سازگار نیست، زیرا آیه می خواهد از گروه سومی خبر دهد که هم صاحب دخترند و هم صاحب پسر.

به هر حال نه تنها در موضوع تولد فرزندان که در همه چیز مشیت خداوند حاکم مطلق است، و او قادری است آگاه و حکیم که علم و قدرتش با هم قرین است، لذا در پایان آیه می افزاید: او دانا و قادر است (إِنَّهُ عَلِیمٌ قَدِیرٌ).

توجه به این نکته نیز لازم است که عقیم از ماده عقم (بر وزن بخل و همچنین بر وزن فهم) در اصل به معنی خشکی و یبوست است که مانع از قبول اثر می شود، و زنان عقیم به زنانی می گویند که رحم آنها آمادگی برای پذیرش نطفه مرد و پرورش فرزند ندارد، بادهای عقیم را از این جهت عقیم می گویند که قادر بر پیوند ابرهای

باران زا نیست، و روز عقیم به روزی گفته می شود که سرور و شادی در آن نباشد، و اینکه از روز قیامت به عنوان یوم عقیم یاد شده به خاطر آن است که روزی بعد از آن نیست که بتوانند به جبران گذشته بپردازند.

و بالاخره اگر به غذاهائی که میکرب آنها کاملا کشته شده معقم می گویند به خاطر آن است که این موجودات مضر دیگر در آن پرورش نمی یابند.(۱)

پس نقاش واقعی خود او و صورتگر حقیقی ذات پاک اوست و بس.

لذا نباید از زشتی یا بد ریختی کسی ایراد گرفت و یا توبیخ کرد چون در این صورت به نقاش ایراد گرفته نه به نقش، او هم می خواست زیبا باشد اما چه کند نقاش یا مسائلی مانند محیط و آب و هوا و نطفه و. و. که باز خواص آنها را، او داده است، اورا چنین آفریده است، او چه تقصیری دارد؟!.

مجلس ۱۰۵ فوّاره هرچه بلند شود سرنگون شود (برمکیان و امثال آنان).

در تاریخ زیاد خوانده و در دوران زندگی کوتاه خویش، زیاد دیده ایم، که خیلی ها در مدت کوتاه بگونه ای به در جات بالای دنیوی، صعود کردند و قدرت همه جانبه پیدا کردند که نه احتمال شکست آنها متصور بود و نه از هم گسیختگی، تشکیلات و نابود شدنشان.

ولی مثل مشهور (فوّاره هرچه بلند شود سرنگون شود) که در اثر تجربیات مدت

۱- تفسیر نمونه ج: ۲۰ ص: ۴۸۳ ببعد.

طولانی، گذر زمان، به دست آمده و گفته شده است، در جاهای بیشمار و مواقع زیاد، مصداق پیدا کرده و به حقیقت و واقعیت پیوسته است، از جمله آنها طایفه روبه ترقی برمکیان یکی از خاندان های با نفوذ ایرانی بودند که از آن سوی کشور پهناور ایران (بلخ) برخاسته و روی سیر طبیعی تاریخ به این سو آمده و توانستند در مدت کوتاهی به دستگاه خلافت امویان و عباسیان، راه یابند و شکوه و جلال خاصی به این خلافت هاببخشند.

خالد برمکی در دستگاه خلافت بنی امیه (عبدالملک ببعد) تایحیی برمکی و فرزندانش فضل و جعفر، از معروف ترین افراد این خاندان بودند که در دوره هارون الرشید قدرت زیادی کسب کردند. دوران با عظمت هارون تا حدود زیادی مرهون تلاش های این خاندان مشهور است.(۱)

۱- جستاری بر تاریخ و خاستگاه برمکیان نام« برمک» با« پَرَمک» که واژه سانسکریتی است، نزدیکی و قرابت بسیار دارد. تقریباً هردو به معنای مهتر، رئیس، و بلند مرتبه، است. اصل برمک« بَرَم» بوده که از واژگان زبان فارسی است؛ ولی بعدها در زبان پشتو به آخر آن« ک» اضافه شد که به معنای عظمت، شکوه و دبدبه است. درست مثل واژه های: ختک، هوتک، لویک، تورک، بارک و ... که همه برای احترام و تجلیل به کار می روند. اکنون نیز واژه برمک همین معانی را در بردارد و در واقع برای تجلیل و احترام خاندان(نه فرد خاص) به کار می رود. برخی از مورخان به این نکته عنایت داشته و در مورد جایگاه اجتماعی و مذهبی برمکیان گفته اند:« برمک، اسم دودمانی است که متولی معبد نوبهار بلخ بودند و هریک از(افراد) این خاندان به منصب سدانت و متولی می رسید، او را برمک می گفتند.»(- تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص ۳۷۸.) و نیز دهخدا در این مورد می نویسد:« برمک، لقبی است که به رئیس روحانی معبد بودائی[بهار] بلخ می دادند.»(- لغت نامه دهخدا، ذیل واژه برمک.) تاریخ تولد واژه برمک خاندان برمک در تاریخ به نام های: برامکه، برمکیان و آل برمک شناخته می شوند. به طور کلّی پیرامون زمان تولد واژه« برمک» دو دیدگاه وجود دارد: الف) زمان تولد واژه برمک به قبل از اسلام بر می گردد. بر این اساس، مشهورترین افراد این خاندان را می توان چنین برشمرد: ۱. «ضرور»؛ وی نخستین فرد این خانواده بوده که مقام وزارت «شیرویه» را به عهده داشت. ۲. «جاماس بن پشتاسف»؛ وی نخستین کسی است که لقب برمک بر او نهاده شد. ۳. «جعفر برمکی» سومین فرد مشهور این خاندان است. او با دختر شاه چغانیان ازدواج کرد و سه فرزند بنام های: «حسن، خالد و عمر» حاصل این ازدواج بود. جعفر در عصر ولید بن عبدالملک (۸۶- ۹۶ ق.) زندگی می کرد. او در دمشق، به دربار خلیفه راه یافت و به مقام «سرمنشی» دستگاه خلافت نائل آمد. او بعد از مرگ عبدالملک، به مقام وزارت فرزند او- سلیمان بن عبدالملک (۹۶- ۹۹ ق.) رسید. ۴. «خالد» فرزند جعفر برمکی، مرد سیاستمداری بود که در این خاندان صاحب جایگاه رفیع گردید. ۵. «یحیی» فرزند خالد شخصیت صاحب نام دیگری این خاندان است. او در شعر و شاعری و کیاست و امور سیاسی مهارت تام داشت. او به خدمت عبدالملک مروان شتافت و نزد او مقام بلند یافت و در عهد هشام بن عبدالملک مسلمان شد. و نیز در زمان هارون الرشید، مقام وزارت دربار را کسب کرد. ۶. «فضل» فرزند یحیی از دیگر چهره های نامدار این دودمان بود. وی در ۲۳ ذیحجه سال ۱۴۸ در مدینه چشم به جهان گشود. او برادر رضاعی هارون الرشید محسوب شده و برای مدتی مقام وزارت او را به دست آورد. و نیز ریاست حرم و دربار خلافت، و مسئولیت تعلیم و تربیت «محمدامین» فرزند خلیفه را به

عهده داشت. ۷. «جعفر» فرزند دیگر یحیی از دیگر چهره های شناخته شده خاندان برمکی است. او در سال ۱۵۱ ق. در مدینه به دنیا آمد. از مهم ترین وظایف او به عهده گرفتن تعلیم و تربیت و پرورش «مأمون» فرزند دیگر هارون الرشید بود. ۸. «موسی»، سومین فرزند یحیی، از دیگر چهره های صاحب نام این خاندان است. ۹. «عمران» فرزند موسی نیز از مشاهیر معروف دودمان برمکی است. او در عصر خلافت مأمون عباسی، در وادی سند به قدرت و حکومت دست یافت و کارهای درخشانی در آن سامان از خود به یادگار گذاشت. (- جهت اطلاع بیشتر: ر. ک: تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص ۳۷۳- ۴۰۷ و منابع دیگر.) ب) برخی، زمان تولد واژه برمک را در زمان قیام این خاندان در سال ۱۰۶ ق. می دانند: در یکی از منابع آمده است: «یوسف بن ابراهیم» که به یوسف البَرَمْ شناخته می شد در سال ۱۰۶ ق. قیام کرد. و از همان زمان خاندان و بازماندگانش به برمکیان، برامکه و آل برمک شهرت پیدا کردند.» (- جغرافیای تاریخی بلخ و جیحون و مضافات آن، ص ۸۹.) خاستگاه برمکیان کجاست؟ در اینکه زادگاه و خاستگاه برمکیان بلخ کهن است؛ تردیدی نیست. برخی از مورخان به این مطلب اشاره کرده اند. دهخدا در ذیل واژه بلخ و بیان توضیحات پیرامون آن می نویسد: «گویند برامکه از آنجا بوده.» (- لغت ناهه دهخدا، ذیل واژه بلخ.) بلخ سرزمین بزرگ و پهناوری است؛ سؤال این است که خاستگاه دقیق برامکه کدام بخش و ناحیه بلخ است؟ در این مورد چند قول است که عبارتند از: ۱. برخی قریه «برمک» را در ۳۲ کیلومتری مغرب بلخ می دانند. (- تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص ۳۸۰- ۳۸۱؛ به نقل از قاموس جغرافیای افغانستان، ج ۱، ص ۲۵۵.) ۲. بعضی قریه «برمک» را در ۳۱ کیلومتری شمال غرب شبرغان معرفی کرده اند. (- جغرافیای تاریخی بلخ و جیحون و مضافات آن، ص ۸۹.) ۳. عبدالحیّ حبیبی، مورّخ شهیر افغانستان، بعد از نقل مورد نخست و با ارائه مختصات جغرافیایی دقیقِ قریه ای به این نام، در سانچارک، می نویسد: «روستایی بنام برمک، در سانچارک، در ۳۱ کیلومتری شمال غرب تکزار، بطول شرقی ۶۶ درجه و ۱۲ دقیقه و ۳۶ ثانیه؛ و عرض البلد شمالی ۳۵ درجه و ۴۵ دقیقه وجود دارد.» (- ۸) تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص ۳۸۰- ۳۸۱.) نگارنده به جستجوی این قریه پرداخت و چنین دریافت که نام کنونی این قریه «بَرامُغ» «یا بَرَمُغ» است که بنا بر این فرض، «غ» به «ک» تبدیل شده است. به دیگر عبارت، برمغ، تبدیل شده همان «برمک» به زبان ازبکی، و به معنای «جُغد» (- به اصطلاح اهالی سانچارک، بیلی.) و «بای بچه» می باشد. این قریه کوچک و قدیمی، اکنون در نزدیکی قریه «چارک» و بین قریه های «گرکاب» و «خواجه قلعه» در غرب سانچارک و جنوب بُغاوی و سوزمه قلعه قرار دارد. بنابراین از آنچه گذشت استفاده می شود که برمکیان بعد از مسلمان شدن بلخیان و نقل مکان به دمشق و راه یابی به دستگاه خلافت، با توجه به علم، تجربه و اندوخته های سیاسی و اجتماعی خود در بلخ، یکی از مهم ترین خاندان های مشهور و تأثیرگذار تاریخ اسلام است. بدون تردید این خاندان رمز و راز توفیقات خود را از بلخ کهن آموخته و مدیون این بخش از سرزمین کشور اسلامی افغانستان و خاستگاهشان سانچارک می باشد. -

برمکیان قبل از سقوط

برمکیـان ایرانی بوده انـد و کهـانت و سـدانت «نوبهـار» را که سالیـانی دراز قبل از اسـلام بت خانه معروفی دژ بلـخ بوده است، برعهده داشتند.(۱) مؤلف ناشناس کتاب اخبار برامکه درباره «نوبهار» می نویسد:

نوبهار در شـهر بلخ و متعلق به برمکیان بود. برامکه قبل از ملوك طوائف، از بزرگان و اشـراف جهان بودند و نسب به سلاطین ایرانی می رسانیدند و آیین و کیش ایشان پرستش اصنام بود.(۲).

ایرانیان نوبهار را تکریم می کردنـد و زائران زیادی که بیشتر از نواحی دوردست به دیدن نوبهار می آمدند، دیوارهای معبد را از منسوجات گران بها می پوشاندنـد و درفش هایی بر فراز گنبد آن می افراشـتند.(۳) به نظر می رسـد برمك، لقبی بود که به خادم معبد نوبهار در بلخ اطلاق می شد و ریاست آن معبد از برمکی به برمك دیگر به ارث می رسید.(۴)

بر خلاف نظر برخی مورخان مانند مسعودی و بلاذری که معبد نوبهار را آتشکده

۱- لوسین بووآ. برمکیان بنا به روایات عرب و ایرانی، ص ۲۷.

۲- ناشناس، اخبار برمکه، ص ۱.

۳- لوسین بووآ. برمکیان بنا به روایات عرب و ایرانی، ص ۲۹.

۴- ابوبکر احمد بن محمد بن اسـحاق همدانی، ابن فقیه، ترجمه مختصر البلدان، ص ۱۷۲؛ مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب ومعادن الجوهر، ج ۱، ص ۵۸۹.

دانسته اند،(۱) این معبد در زمان ساسانیان بت خانه بوده است (۲) و چنان که از نام سانسکریت آن nova vihara (دیر نو) بر می آید، این معبد دیری بودایی بوده است.

جد برمکیان که برمک خوانده می شد، در زمان خلیفه سوم، عثمان (۳۵- ۲۴ ق) و به قولی در روزگار عبدالملک اموی (۸۶-۶۵ ق) اسلام آورد؛ پیش از گرویدن به اسلام، متولی نوبهار بود و اسلام آوردن وی تا حدودی سبب انتشار آیین مسلمانی در بلخ و نواحی اطراف آن گشت. شاید به همین دلیل و نیز به سبب ثروت و معروفیت و وقوف برمک بر طب و دارو بود که فرزندان وی خیلی زود نزد خلفا راه یافته، صاحب نفوذ و مقام شدند.(۳)

خواندمیر، برمک را اولین فرد از برمکیان می دانست که بر مسند وزارت نشست،(۴) ولی دیگران خالدبن برمک را اولین فرد از خاندان برمکیان می دانند که بر مسند وزارت نشست. وی در نزد خلفای اموی به ویژه مروان، دارای قدر و منزلتی عظیم بود.

پدر خالد برمکی که ابن خلکان از او با نام برمک یاد کرده و در اسلام آوردن او شک می کند(۵) گویا پزشکی زبردست نیز بوده و فرزند بیمار عبدالملک بن مروان خلیفه اموی را نیز درمان نموده بود.(۶)

اما با شروع قیام عباسی، خالد به ابومسلم خراسانی پیوست و پس از آن، مورد

۱- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب ومعادن الجوهر، ج ۲، ص ۳۸۷، بلاذری، احمدبن یحیی، فتوح البلدان، ص ۲۹۳.

۲- ناشناس، اخبار برامکه، ص ۵.

۳- عبدالحسین زرین کوب، ایران بعد از اسلام، ص ۴۴۲.

۴- غیاث الدین بن همام الحسنی(خواند میر)، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، ج ۲، ص ۲۳۳.

۵- ابن خلکان، قاضی احمد؛ وفیات الاعیان؛ جلد دوم، تهران: بی نا، بی تا، ص ۳۸۷)

۶- (طبری، محمد بن جریر؛ الرسل و الملوک؛ بیروت: عزالدین، ۱۴۰۷ ه. ق، حوادث سال ۸۶)

توجه سفاح، اولین خلیفه عباسی گشت.(۱)

جهشیاری درباره ورود خالد برمکی به دستگاه خلافت عباسی می نویسد:

ابوالعباس از او خوشش آمد و او را به کار خودش که اداره امور غنایم بود گماشت.

سپس کارهای دیوان خراج و دیوان جند (سپاه) را به او واگذار کرد. خالد در زمان انجام دادن وظیفه خود، دوستداران زیادی پیدا کرد و اثر نیکویی از خود برجای گذاشت. در دیوان ها معمول بود که کارها را در اوراق ثبت می کردند؛ خالد نخستین کسی بود که ثبت در دفاتر را معمول کرد و از خاصان ابوالعباس شد و مقام وزارت را به دست آورد.(۲)

خالد به سبب توانمندی اداری، مالی و مهتری عقلی و بلند نظر بودنش، توانست به دستگاه عباسی راه یابد و راه را برای نفوذ خاندانش هموار کند. در زمان منصور (۱۵۸- ۱۳۶ ق)، خلیفه عباسی، مدتی عهده دار وزارت بود و لیاقت و کاردانی خود را با کارهای مفیدش نشان داد و در نزد منصور تقرب بیشتری یافت.

همچنین مدتی به حکومت طبرستان و موصل دست یافت و در همین ماموریت ها بود که ثروت فراوانی به دست آورد. از این زمان است که آفتاب اقبال این خاندان پیوسته رو به ترقی و کمال می رفت تا زمان هارون (۱۹۳- ۱۷۰ ق) که به منتها درجه بلندی و اعتبار می رسد.

یحیی برمکی، از معروف ترین افراد این خاندان و از قدرت مندترین وزیران ایرانی خلافت عباسی بود. وی که در ابتدا مربی و معلم هارون بود، در برابر فشارهای بسیاری که هادی، خلیفه عباسی، برای دور کردن هارون از ولایتعهدی و جایگزینی پسرش، جعفر، انجام داد، نقش بسزایی در تامین ولایتعهدی هارون ایفا

۱- چون در هیچ کدام از منابع دیگر به وزارت برمک اشاره نشده و دیگر منابع بر وزارت خالد تاکید دارند و وی را اولین کس از برمکیان می دانند که به وزارت رسید.

۲- ابوعبدالله محمد بن عبدوس جهشیاری، الوزراء والکتاب، ص ۱۲۵.

کرد و سهم زیادی در به خلافت رسانـدن هارون داشت. هارون نیز به پاس خدمات وی، اعتبار یحیی را برای وی حفظ کرد و او را به وزارت گماشت و از وی خاست که از مردم بیعت بگیرد. طبری در این باره می نویسد:

در این سال (۱۷۰ ق) یحیی بـن خالـد را وزارت داد و بـدو گفـت: کـار رعیت را به تـو واگذاشـتم و آن را از گردن خـویش برعهـده تو نهادم. درباره آن به ترتیبی که صواب می بینی حکم کن، هر که را می خواهی به کار گمار و هرکه را می خواهی معزول کن و کارها را مطابق رای خویش روان کن، و انگشتر خویش را بدو داد.(۱)

بـدین ترتیب، یحیی با رسیدن به وزارت، قدرت و اهمیت فوق العاده ای کسب کرد و اقدامات مفید و ارزنده ای را انجام داد، به گونه ای که در نتیجه ی لیـاقت او و فرزنـدانش هیـچ امپراتوری عرب به ثروت و نعمت دوران خلافت هارون نرسـید و هیچ وقت مانند دوران هارون و برمکیان مالیات به این راحتی و نظم و ترتیب وصول نمی شد.(۲)

گذشـته از یحیی، فرزنـدان و وابسـتگان وی نیز مهمترین مراکز قـدرت در دسـتگاه خلافـت را در دست داشـتند. از میان آنان، فضل و جعفر، از نزدیکان خاص هارون به شـمار می رفتند. هارون فرمانروایی قسمت غربی شهر انبار تا شمال افریقا را به جعفر و فرمانروایی قسـمت شـرقی از شـیروان تا ترکسـتان رابه فضل داد. فضل و جعفر از چنان سـیطره و نفوذی برخوردار بودنـد که هیچ کس درسراسر خلافت، چنین قدرتی به دست نیاورده بود.(۳)

در تاریخ آمده است هارون دسـتور داد یک باغ انار برایش تأسیس کننند این دستور اجرا شد، جعفر یکی از بنی اعمام خود را بعنوان سرپرست، برای رسیدگی

۱- ابوعبدالله محمد بن عبدوس جهشیاری، الوزراء والکتاب، ص ۱۲۵.

۲- لوسین بووآ. برمکیان بنا به روایات عرب و ایرانی، ص ۶۲.

۳- ر. ک: سید صادق سجادی، تاریخ برمکیان، ص ۷۲- ۶۱.

به این باغ مأمور نمود تا اینکه در یکی از درختان انار چند دانه انار به حد چیدن رسید، باغبان جریان را به جعفر برمکی گذارش داد او هم هارون را مطلع نمود و قرار براین شد که برای تیمن و تبرک، میوه باغ را خود خلیفه با دست خود بچیند.

خلیفه با نخست وزیرش جعفر به باغ آمدند، دست هیچکدام به میوه ها نرسید، قرار شد جعفر زیرپای هارون بخوابد و او بالارفته انارها را با دست خودش بچیند، ولی هارون نتوانست خود را کنترل کند خودزیر پای جعفر خوابید و جعفر بالارفته انار هارا چید و خوردند و دیدن خیلی خوشمزه است.

هارون خواست به باغبان جایزه داده و مورد تشویق قرار دهد، باغبان گفت:

سلامتی خلیفه برای من کافیست، هارون گفت تعارف نکن باید به تو جایزه ای به پاس زحماتت عطا نمایم، باغبان گفت: اگر ناگزیر باید جایزه بپزیرم، لطفاً خلیفه با دست خط مبارک خود بنوسید و امضاء کند من از طایفه برمکیان نیستم، گفته باغبان به جعفر برمکی برخوردکه مردم آرزو می کنند خود را به برمکیان بچسبانند تا از مزایای آن استفاده کنند این باغبان که پسرعموی نخست وزیر است چرا این پیشنهاد را کرد!.

هارون هم تعجب کرد و نوشته را امضاء نمود و به باغبان داد تا اینکه پس از چندی، دوره نکبت و سقوط آنها فرا رسید و عوامل گوناگونی زمینه سقوط این خاندان را فراهم کرد که به تعدادی از آن را اشاره می کنم.

سقوط برمکیان

سقوط برمکیان، یکی از حوادث شگفت انگیز و قابل توجه تاریخ اسلام می باشد که توجه بسیاری از مورخان و نویسندگان را به خود جلب کرده است؛ زیرا برمکیان در اوج اقتدار، شهرت و محبوبیت بودند که هارون، خلیفه عباسی، بر آنها خشم گرفت و یکباره راه اضمحلال و سقوط را طی کردند. مورخان درباره علل خشم گرفتن هارون بر برمکیان وسقوط آنها اختلاف نظر دارند؛

۱- گروهی از مورخان موضوع مربوط به ازدواج جعفر و عباسه (خواهر هارون)

را علت سقوط برمکیان دانسته اند.

ماجرای جعفر برمکی و عباسه خواهر هارون

ماجرای جعفر و عباسه یکی از داستانهای کهن بوده و بسیاری از مورخین بزرگ آنرا قبول دارند و در آثار خود این داستان را بیان نموده، برخی نیز این واقعه را علت سقوط برمکیان میدانند.

هارون خواهری داشت بنام عباسه که بسیار مورد علاقه وی بود بطوریکه جدائی ازاو برایش سخت بود. وی همین احساس را نسبت به جعفر نیز داشته و در مجالس عیش هارون این دو همواره حضورداشتند و این خود موجب ناراحتی هارون را بدلیل اینکه ایندو نسبت به هم نامحرم بودند فراهم میساخت لذا هارون تصمیم گرفت آن دو نفر ازدواج صوری نمایند و جعفر سوگندیادکرد تا هیچوقت به تنهائی با عباسه دیدار نکند و با او در زیر یک سقف تنها نباشد و فقط در حضور هارون آن دو نفر همدیگر را ببینند. به گفته طبری عباسه در زمان ازدواج با جعفر ۴۰ ساله بوده او زنی خوش مشرب و خوش بیان و عاشق جعفر برمکی بوده و بعداز ازدواج صوری باجعفر، نامه های پراز شوق و میل به او می نوشت و جعفررا به نقض دستور هارون تشویق میکرد ولی جعفر خلاف قولش به هارون عمل نمیکرد.

عباسه به مادر جعفر بنام عباده متوسل گردید و با هدایای گرانبهائی او را باخود همراه نمود.

روزی بر اساس نقشه قبلی عباسه و عباده، به پسرش جعفر گفت: که در قصری کنیزی بسیار زیبا دیده و میخواهد آن کنیز را برای جعفر خریداری نماید. بعد از مدتی بالاخره جعفر را راضی نمودتا بدیدن کنیز زیبا برود وازطرف دیگر عباسه را خبر کرد.

یزدی چنین بیان میکند. «عباسه خودرا به هزار حسن و دلربائی وشوخی وشهلائی ورعنائی بیاراست و به عوض کنیزکی نزد جعفرشد و درکنار او خفت

جعفر که مست بوده زن خود را نشناخت. صبح که شد عباسه به جعفر گفت: از مکر و حیله دختران سلاطین چه میگوئی؟ جعفر پرسید تو دختر کدام پادشاهی؟

وقتی عباسه خودرا معرفی کرد مستی ازسر جعفر پرید بسراغ مادر خود رفت و به اوگفت ای مادر مرا به بهائی ارزان ازدست دادی.

جعفر بعداز این اتفاق تصمیم گرفت ازبغداد دور شود و حکومت خراسان را از هارون خواست. هارون این درخواست را با فضل بن ربیع که دشمن برمکیان بود مشورت کرد. اوگفت: «جعفررا زن داده اید و حالا حکومت یک ایالت را میخواهد این کار نشاید». سخن وی تاثیر زیادی بر هارون داشت و با تقاضای جعفرمخالفت شد. از طرفی عباسه در تلاش بود مجددا" به جعفرنزدیک شود.

یزدی مینویسد: «عباسه به مکروحیله پرداخت و از هارون دعوت کرد به باغی که در کناردجله خریده بود برود. برای پذیرائی ازخلیفه تدارک فراوانی دید جشنهای عظیمی به افتخار هارون ترتیب داد و شب اول کنیزکی را که درجمال بیمثال بود نزدهارون و کنیزکی دیگررا که از کنیزک اولی زیباترنبود نزدجعفرفرستاد. فردای آنروز نیز همان ترتیب را معمول داشت. شب بعدازآن کنیزک دیگری راکه ازهمه کنیزکان خوبروتر بود نزدخلیفه فرستاد و خودش بجای کنیزکی که قرار بود نزدجعفر برود سراغ او رفت. قندیلها و چراغها را خاموش کرد و به بستر وی شتافت. چون صبح شد جعفر زن خود را شناخت و دریافت که مرگ او دیگرقابل احتراز نیست.

بنابه نوشته یزدی حاصل ازدواج جعفر و عباسه دو پسر بود بنامهای حسن که در زمان سقوط برمکیان ۱۰ ساله و حسین ۸ ساله بوده.

برنی مینویسد که زبیده زن محبوب هارون که از مخالفان برمکیان بود موضوع نافرمانی جعفرو عباسه را به اطلاع خلیفه رساند. ولی طبری مینویسد کنیزکی که عباسه اورا آزرده کرده و تهدید بقتل نموده بود هارون را از ماجرا آگاه ساخت و مورد حمایت خلیفه قرارگرفت.

مسعودی در کتاب مروج الذهب ماجرای قتل جعفر را چنین بیان میکند: خلیفه

پس از آنکه روز را در عیش و عشرت بپایان رسانید خواجه خود یاسر را احضار و به او گفت حالا میروی نزد جعفر و در هر وضعیتی که باشد سر او را میبری و برای من می آوری. یاسر که فوق العاده متعجب شده بود اول از انجام ماموریت طرفه رفت ولی در برابر دستور موکد هارون برای انجام ماموریت رفت و جعفر را دید که بزمی آراسته و وی را خواند و دستور خلیفه را اعلام کرد. جعفر گفت خلیفه شوخی کرده است ولی یاسر قبول نکرد. گفت شاید مست بوده یاسر باز هم قبول نکرد. جعفر به یاسر گفت بپاس محبتهائی که بتو کرده ام بازگرد و به خلیفه بگو امرش را اجرا کردی اگر متاثر شد جان مرا خریده ای و اگر تاثری نیافت فردا امرش را اجرا کن.

یاسر گفت این کار غیرممکن است. جعفر گفت من بهمراه تو می آیم و می ایستم که جواب خلیفه را بشنوم یاسر پذیرفته و بر آن شیوه عمل کرد. هارون برآشفت و بوی گفت سربریده جعفر را بیاور چون سر جعفر را پیش خلیفه نهادند خطاب به سر جعفر گلایه های بسیار کرد و سپس دستور داد سر یاسر را نیز بزنند زیرا نمی تواند قاتل جعفر را زنده ببیند. همان شب هارون تمامی خدمتکاران جعفر را نیز کشت و صبح به نماز رفت. هارون دستور داد خانه های برمکیان و متحدین و بستگان آنها محاصره کنند و هیچ کس موفق به فرار نشد وهمگی قتل عام شدند و اموال برمکیان توقیف شد،

او از این بیمناک بود که فرزند زاده شده از آن دو، بعدها به خلافت برسد و خلافت از دست آنها بیرون رود و به ایرانی ها برسد. به همین دلیل در سال ۱۸۷ ق پس از بازگشت از سفر حج، جعفر را به تیغ جلاد سپرد و دستور داد هرجا برمکی وجود دارد اعدام کنند.

هارون بعداز قتل جعفر و در همان شب به خانه عباسه رفت ودستور داد دو نفر خواجه و هشت عمله حاضرکنند و جلدی چرم آورند. خلیفه به التماسهای عباسه اعتنائی نکرد و دستورداد خواجگان عباسه را با تمامی جواهراتش در صندوقی نهادند و صندوق را میخکوب نمودند. عمله ها حاضرشده صندوق حاوی عباسه

را در مغاکی انداخته و آنرا با آهک و خشت پر کردند و در دجله انداختند. فرزندان جعفر و عباسه نیز کشته شدند.(۱)

ضیاء برنی می گوید: ... این عمل هارون عمدی، و در اندیشه پیدا کردن بهانه ای برای برانداختن برمکیان بوده است؛ زیرا هارون می دانست که جعفر به قولی که داده است نمی تواند عمل کند. چون «معلوم دانایان عالم است که پنبه را با آتش در یک حقه داشتن از محالات است».(۲)

۲- از دلایل دیگری که مورخان درباره سقوط برامکه آورده اند سعایت دشمنان برمکیان از آنها پیش هارون بود. طبری از قول ثمامه بن اشرس می نویسد:

نخستین ناخوشایندی ای که در کار یحیی بن خالد پدید آمد، آن بود که محمد بن لیث نامه ای به نزد رشید فرستاد و در آن وی را اندرز می گفت که یحیی بن خالد به نزد خدا کاری برای تو نخواهد ساخت که وی را میان خویشتن و خدا نهاده ای و ...

پس (۳) از این سعایت بود که رشید به همه دستور داد که با ورود یحیی کسی برای وی برنخیزد؛ در صورتی که پیش از این با ورود یحیی همگی به نشانه احترام از جای بر می خواستند.

عده ای از مقربان و خاصان مقام خلافت که بر علو مقام و مراتب کمال و کفایت برمکیان حسد می بردند همیشه در پی فرصتی بودند تا یحیی و فرزندانش را نزد هارون خوار جلوه دهند. اینان کار را به جایی رساندند که آنها را به زندیقی و الحاد متهم کردند. از جمله این افراد فضل بن ربیع، علی بن عیسی بن ماهان، زبیده، امرای عرب مانند آل مزید شیبانی و ... بودند.

۱- مقداری از تاریخ فخری، محمد بن علی ابن طباطبا(ابن طقطقی)، ص ۲۸۷.-

۲- ضیاءالدین برنی، تاریخ آل برمک در عهد بنی عباس، ص ۲۴.

۳- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری(تاریخ الرسل و الملوک)، ج ۱۲، ص ۵۲۹۸.

فضل بن ربیع همیشه نسبت به برمکیان بـدخواهی می کرد. به نظر می رسد وی در پیشگاه خلیفه از جعفر (بی اعتنائی یا مانند آن) دیده بود.(۱)

به همین دلیل بیش از همه سعایت می کرد. علی بن عیسی بن ماهان که یحیی با حکومت او در خراسان مخالف بود از دیگر مخالفان سرسخت برمکیان بود.

موسی بن یحیی بن خالد سخن چید و در انجام کارهای خراسان نام او بـد کرد و رشید را آگاهانید که او با خراسانیان نامه نگاری می کند تا به سوی او سپاه آرایند و آنها را از فرمان او برون می برد و ...(۲)

زبیده همسر هارون و مادر امین از دیگر مخالفان یحیی و برمکیان بود زبیده همیشه از یحیی پیش هارون شکایت می کرد که «وی در کار حرم مداخله می کند و او (یحیی) خادمان و خواجه سرایان گماشته از آمد و شد در حرم منع می کند ...»(۳) وی بیش از همه کارشکنی می کرد زیرا یحیی و جعفر، مأمون پسر هووی زبیده را برتر از امین می دانستند. سایر امرای عرب مانند آل ربیع و آل مزید شیبانی نیز که به واسطه نفوذ برمکیان ضعیف شده بودند با زبیده همدست گشتند این دشمنان از چندین راه نزد هارون از برامکه بـد می گفتند؛ از یـک طرف دربـاره تشیع آنـان و از طرف دیگر در مورد استبداد برمکیـان و پول اندوختن آنان.

هارون هرگاه محبت های یحیی را در نظر می آورد از این سخنان می رنجیـد اما به تدریج این بـدگویی ها اثر بخشید و در برانداختن برمکیان به او کمک کرد.

۳- به نظر برخی مورخان طرفداری برمکیان از علویان از دیگر علل سقوط برمکیان است ابن طقطقی صاحب تاریخ فخری در این باره می نویسد:

رشید جعفر بن یحیی را به کشتن مردی از آل ابوطالب وادار کرد ولی جعفر از آن

۱- عبدالحسین زرین کوب، ایران بعد از اسلام، ص ۴۴۴.

۲- عزالدین بن اثیر، تاریخ کامل، ج ۸، ص ۲۷۰۳.

۳- محمدبن خاوند شاه بن محمود(میرخواند)، تاریخ روضه الصفا، ج ۳، ص ۲۶۰۳.

کار سر باز زد و طالبی را رها کرد. رشید از جعفر پرسید: با مرد طالبی چه کردی؟

جعفر گفت: وی در زنـدان است رشـید گفت: به جان من سوگند یاد کن. جعفر آگاه شد که رشـید به موضوع پی برده است. از این روی در پاسـخ گفت: نه، به جـان تو او را رهـا کردم؛ زیرا فهمیـدم آن مرد زیانی برای تو نخواهـد داشت. رشـید گفت: خـوب کـاری کردی. چـون جعفر از نزد وی برخـاست، رشـید گفـت: خـدا مرا بکشـد اگر تـو را نکشـم و از آن پس بـه آزار برمکیان پرداخت ...(۱)

جرجی زیدان نیز معتقد به هواخواهی برمکیان از علویان است:

برمکیان شـیعی بودنـد و جدآنها خالد، پیش از آنکه با عباسـیان بیعت کند با علویان بیعت کرده بود. یحیی و فرزندانش نیز در پنهان دل به مهر علی داشـتند و به علویان کمکهای مالی می کردند اما این کار را پنهانی انجام می دادند. زیرا هارون نسبت به شیعیـان علی کینه سـختی داشت. برمکیان دشـمنی هارون درباره علویان را نمی پسـندیدند و آن را نامشـروع می دانسـتند اما با تمام این احتیاط کاری ها مردمان حسود این مسائل را به گوش خلیفه می رساندند.(۲)

اگر ادعای رابطه علویان با برمکیان صـحیح باشد (که طبق شواهد تاریخی صحیح نیست) این عامل نیز از علل سقوط برامکه و برانـداختن آنها توسط هارون است؛ زیرا اولًا هارون نسـبت به علویان سـتمگری بی نظیر بوده است و نه تنها به شدت علویان را سرکـوب می کرد بلکه هرکس کوچکـترین کمکی به آنهـا می کرد مورد غضب او قرار می گرفت. ثانیـاً هـارون آن را نوعی خیـانت در حق خویش تلقی می کرد. طرفـداری از علویان دلیلی نبود که هارون به سادگی از آن بگـذرد. چون وجود علویان اساس حکومت وی و عباسیان را تهدید می کرد.

۱- محمد بن علی ابن طباطبا(ابن طقطقی)، تاریخ فخری، ص ۲۸۸.

۲- جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ص ۷۹۱. پی. ام. هولت، آن. ک. لمبتون، تاریخ اسلام(پژوهش دانشگاه کمبریج)، ص ۱۷۲.

۴- از دلایل دیگری که مورخان برای سقوط برمکیان عنوان کرده اند قدرت آنان در دولت و نفوذ بیش از اندازه در عموم ممالک اسلامی و توجه عموم مردمان به آنان است. امری که هارون به شدت ازآن بیمناک بود. هارون در مدت هفده سال وزارت یحیی و فرزندانش کارهارا به اسم خلیفه می کردند، بر آنها مکشوف بود.

همه کارها به دست آنان بود و بدون اجازه به سرای هارون وارد میشدند به هر کس هرچه داده می شد چنان به نظر می آمد که از کرم و بخشش آنهاست.

میر خواند صاحب کتاب روضه الصفا نیز در این باره می نویسد:

منقول است یکی از جهات انحراف مزاج رشید نسبت به برامکه آن بود که چون بر سریر خلافت متمکن گشت زمام حل و عقد و رتق و فتق و بست و گشاد و ستد و داد امور مملکت و مهام خلافت را در قبضه اقتدار یحیی بن خالد برمکی نهاد و اولاد او را نیز به مراتب بلند و مناسب ارجمند اختصاص داد. استیلای برامکه بر ملک و مال به مرتبه ای رسید که اگر رشید به اندک مختصری احتیاج داشت، به جد وجهد بسیار گاهی به مطلوب رسیدی و گاهی هرچند سعی و کوشش نمودی هیچ فایده ای بر آن مترتب نگشتی.(۱)

سبب نکبت برامکه، استبداد ایشان بر کار دولت و مملکت و جمع و اندوختن مال دیوانی و تسلط آنان برجمیع امور بود. برمکیان براُمور جمهور غلبه حاصل کردند و برتری یافتند و در سلطنت و قدرت خلیفه شریک و انباز شدند و با وجود ایشان رشید در کارهای دولت اختیار تصرف و اقتداری نداشت. آثار ایشان در جهان بزرگ شد و آوازه جلال آنان سراسر آفاق را فرو گرفت؛ کارهای مهم و بزرگ را به خود و بر آوردگان و پروردگان خویش اختصاص دادند و هر چه از منصب وزارت و کتابت و قیادت و حجابت و شمشیر و قلم بود از دست دیگران خارج کردند و به

۱- محمدبن خاوند شاه بن محمود(میرخواند)، تاریخ روضه الصفا، ج ۳، ص ۲۵۹۸.

تصرف خود درآوردند.(۱)

طبیعی بود که هارون زمانی که می دیـد این خاندان توانگر بیش از خود او بر تمام امور و شـئون مملکت تسلط دارند خود را در برابر قدرت و عظمت آنها ناچیز می دید؛ همین احساس ضـعف و حقارت در برابر آنها سبب گردید. آنان را از کار برکنار و اموال و دارایی هایشـان را مصادره کنـد افزون بر این هارون بنابرطبع خود و نیز با قـدرتی که داشت به وزیران غیر عرب و به ویژه ایرانی بـدگمان بود و زمانی که مشاهده کرد آنها (برمکیان) قدرت او را محدود ساخته خود یکه تاز گردیده اند. آنها را از صـحنه سـیاست کنار زد. البته بایـد توجه داشت این بـدگمانی منحصـر به هارون نبود؛ زیرا خلفای قبل از وی مانند سـفاح و منصور نیز به دلیـل بـدگمانی به ابوسـلمه خلال و ابومسـلم خراسانی وزیران ایرانی و ترس از افزایش قـدرت فراوان بیابنـد و با حذف خلفا خود به جای آنها بر مسند قدرت بنشینند.

مورخان درباره انگیزه هارون در برانـداختن برمکیان و سـقوط آنان غیر از دلایلی که ذکر شـد موارد دیگری نیز بیان کرده اند که نمی تواند چندان موثر باشد اما ذکر آن بی فایده نیست. برای مثال ابن اثیر در الکامل آورده است:

۵- انگیزه این تیرگی آن بود که جعفر کاخی برافراشت که هزینه آن بیست هزار درهم بود. گزارش آن به رشـید رسید هر که این گزارش شـنید گفت: هزینه سـرای او که چنین شود دیگر هزینه او پاداشـهای او دوچنـدان شود و این بر رشـید بسـی گران آمد.(۲)

در ادامه می آورد:

۶- از انگیزه های دیگر این تیرگی که همگان آن را از انگیزه های بنیادین نمی شـمرند، ولی از بنیادی ترین انگیزه هاست، آن بود که در یکی از سفرهای حج یحیی

۱- عبدالرحمن ابن خلدون، العبر(تاریخ)، ج ۲، ص ۳۱۵.

۲- عزالدین بن اثیر، تاریخ کامل، ج ۸، ص ۳۷۰۲.

بن خالـد دیـده شـد که بر پرده کعبه پنجه افکنـده و می گفت: بـار خـدایا اگر خشـنودی تـو نسبت به من در آن است که نعم خویش را از من بـاز گیری، باز گیر وهر گاه رضای تو بـدین حاصل شود که خواسـته اهل و فرزنـدان مرا باز گیری به جز فضـل همه را از من بستان. یحیی چون این بگفت به مراجعت پرداخت و چون به در مسـجد رسـید بازگردید. آنگاه گفت: بار خدایا استثنا از چون من بنده زشت و ناپسندیده است.

خدایا فضل را نیز از من بازگیر.(۱)

طبری نیز نقل می کند:

موسی بن یحیی می گوید در سالی که بدبختی بر ما وارد گردید پدرم یحیی برای طواف برون شده بود. من با وی بودم پدرم به پرده های کعبه آویخت و پیوسته دعا می خواند و می گفت: خدایا گناهانم بسیار بزرگ است و جز از تو کسـی احصا آن نتوانـد و غیر از تو آن را نداند. اگر بدان مرا عقوبت خواهی کرد باری عقوبتم را در دنیا قرار داده هر چند آن گوش و چشم و مال و فرزندانم را فرو گیرد. تا آنکه رضای تو مرا حاصل گردد و عذاب مرا به آن جهان مگذار.(۲)

ابن اثیر می گوید:

این دعا به اجابت مقرون گردید چون از حج بازگشتند و به شهرانبار که رسیدند و رشید دستور برچیده شدن برمکیان را صادر نمود.(۳)

جریان جالبی.

روزی هـارون به جعفر گفت: یـک باغ انار داشـته باشم، جعفر نیز یکی از فامیل های نزدیک خود را به انجام این کار، دسـتور داد.

۱- عزالدین بن اثیر، تاریخ کامل، ج ۸، ص ۳۷۰۲.

۲- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری(تاریخ الرسل و الملوک)، ج ۱۲، ص ۵۳۱۰.

۳- عزالدین بن اثیر، تاریخ کامل، ج ۸، ص ۳۷۰۳.

وقتی که باغ به ثمر نشست، باغبان به جعفر اطلاع داد او هم خلیفه را در جریان گذاشت و باهم به باغ آمدندو خلیفه از دیدن انارها خوشحال شد.

بجعفرگفت: برای تیمن و خوش یمنی میوه اول باغ را بادست خود بچینیم ولی چون من دستم نمیرسد زیرپایت بخوابم تو بالا برو میوه را بچین، جعفر بالای دوش خلیفه رفت و انار را چید دیدند خیلی خوشمزه است.

هارون به باغبان گفت: چه جایزه ای از من می خواهی؟ گفت: سلامتی شما گفت تعارف نکن باید چیزی از من بخواهی، گفت: اگر بمن جایزه می دهی با دست خود بنویس من از طایفه این جعفر برمکی نیستم!.

این درخواست باغبان هم به هارون برخورد و هم بجعفر ولی چون هارون قول داده بود هرچه بخواهب بهت می دهم نوشت و مهر کرد و به او داد.

روزی که برای قتل عام برمکی ها را صادر کرد و عده ای را کشتند و زندانی کردند تا اینکه آن باغبان را هم گرفتند خواستند گردن بزنند گفت: خلیفه من برمکی نیستم و مرا پیش خلیفه ببرید، وقتی که به او وارد شد به عرض رسانید که خلیفه من: از برمکیان نیستم!.

هارون گفت: من خودم ترا می شناسم مگر پسرعموی جعفر نیستی مگر باغبان من نیستی؟! دستخط هارون را در آورد و به هارون داد، هارون باتعجب گفت: آخر به چه علتی آن روز این نوشته را از من گرفتی؟ گفت: خلیفه در دنیا بالاتر از مقام خلافت مقامی نیست، آن روز که دیدم به دوش تو بالا رفت و حتی بالاتر از مقام خلافت قرار گرفت، فهمیدم که سرازیری اینها فرا رسیده است بدانجهت این دستخط را گرفتم که منهم به سرنوشت اینها گرفتار نشوم. هارون از هوش و ذکاوت او خوشش آمد و جایزه مفصلی به او داد و آزاد گذاشت.

مجموع عوامل مذکور سبب گردید هارون قدر ولی نعمتان خود را نشناسد و آنها را مورد غضب خود قرار دهد. بنابراین در بازگشت از سفر حج در شب آخر محرم

سال ۱۸۷ ق، دستور قتل جعفر را صادر کرد. این دستور همان شب اجرا شد و سقوط برمکیان با این قتل آغاز گردید. همان شب به فرمان هارون خانه های برمکیان و یاران و دست پروردگانشان را نیز محاصره کردند و بعضی ها را کشتند و برخی را نیز به زندان انداختند.

بازماندگان خاندان برمک در زمان مأمون دگربار مورد توجه قرار گرفتند و برخی از آنان به نام ونشانی نیز دست یافتند، اما دیگر به قدرت و شکوه پیشین خویش بازنگشتند.(۱)

تمام آنهائی که از بالا- به پائین افتاده اند خواه خوبان باشند یا بدان، مشمول این قانون هستند که روزی باید بابهانه های گوناگون، از دست رفتن عزت و شکوه و عظمت خود گرفتار شوند، پس نباید به بود و داشتن و صاحب همه چیز و دارای همه گونه امکانات مادی بودن را خوشبختی دانست زیرا این روند ابدیت ندارد، انسان دیر یازود، با از دست دادن آن مواجه و روبرو خواهد شد. پس باید در روند زندگی حواسمان جمع باشد که نعمت های خدا دادی را با ناشکری از دست ندهیم که به دام «وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِی لَشَدِیدٌ اگر کفران نعمت کنید عذاب من سخت تر

۱- (تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۴۴۶). ۱- ابن خلدون، عبدالرحمن؛ مقدمه ابن خلدون؛ جلد دوم، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳ ۲- ابن خلکان، قاضی احمد؛ وفیات الاعیان؛ جلد دوم، تهران: بی نا، بی تا ۳- جهشیاری، ابوعبدالله محمد بن عبدوس؛ الوزراء و الکتاب؛ ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران: بی نا، ۱۳۴۸ ۴- زرین کوب، عبدالحسین؛ تاریخ ایران بعد از اسلام؛ تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۹ ۵- صاحبی نخجوانی، هندوشاه بن سنجر؛ تجارب السلف؛ تهران: کتابخانه طهوری، چاپ سوم، ۱۳۵۷ ۶- طبری، محمد بن جریر؛ الرسل و الملوک؛ بیروت: عزالدین، ۱۴۰۷ ه. ق ۷- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین؛ مروج الذهب و معادن الجوهر؛ جلد دوم ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷ ۸- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب؛ تاریخ؛ جلد دوم ترجمه محمد ابراهیم ایتی، تهران: بنگاه ترجمه ونشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۵۶ ۹- .....؛ مجمل التواریخ و القصص؛ تهران: کلاله خاور، ۱۳۱۸

است» گرفتار نشویم.

مجلس ۱۰۶ دعا و نیایش

قبلا در مورد دعا و نیایش یک مجلس صحبتی داشتم فعلا نیز دوست دارم مجلس دیگر در آن باره عرایضی داشته باشم.

وَ قالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ مؤمن: ۶۰ پروردگار شما گفته است:

«مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم! کسانی که از عبادت من تکبر می ورزند به زودی با ذلّت وارد دوزخ می شوند!». از آنجا که در آیات قبل از این آیه تهدیداتی نسبت به افراد بی ایمان و متکبر و مغرور آمده بود، در این آیه آن را با لطف و مهربانی می آمیزد، و آغوش رحمتش را به روی توبه کنندگان می گشاید.

بسیاری از مفسران دعا و خواندن را در اینجا به همان معنی معروفش تفسیر کرده اند و جمله استجب لکم و همچنین روایات متعددی که در ذیل این آیه در زمینه دعا و ثوابهای آن آمده است، نیز شاهد همین معنی است.

در حالی که بعضی دیگر به پیروی از ابن عباس مفسر معروف احتمال داده اند که دعا در اینجا به معنی توحید و عبادت پروردگار است، یعنی مرا بپرستید و به وحدانیتم اقرار کنید ولی ظاهر همان تفسیر اول است.

هر حال از این آیه چند نکته استفاده می شود:

۱- دعا کردن محبوب الهی و خواست خود او است.

۲- بعد از دعا وعده اجابت داده شده است، ولی می دانیم این وعده وعده ای است مشروط، و نه مطلق، دعائی به هدف اجابت می رسد که شرائط لازم در دعا و

دعا کننـده و مطلبی که مورد تقاضا است جمع باشد، و ما این موضوع را به ضـمیمه فلسـفه نیایش و دعا و مفهوم واقعی آن قبلًا در تشریح آیه ۱۸۶ سوره بقره به طور مشروح بیان کرده ایم و نیاز به تکرار نیست.

۳- دعا خود یک نوع عبادت است، چرا که در ذیل آیه واژه عبادت بر آن اطلاق شده.

و در ذیل آیه تهدید شدیدی نسبت به کسانی که از دعا کردن ابا دارند کرده، می گوید: کسانی که از عبادت من استکبار می ورزند به زودی با ذلت و خواری وارد دوزخ می شوند (إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ).

اهمیت دعا و شرایط استجابت

روایـات متعـددی که از پیغمبر گرامی اسـلام (صـلی الله علیه و آله و سـلم) و سـایر پیشوایـان بزرگ (علیهم السـلام) نقل شـده اهمیت دعا را کاملا روشن می سازد.

۱- در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است: الدعاء هو العباده:

دعا عبادت است.

۲- در حـدیث دیگری از امـام صـادق (علیه السـلام) می خوانیم: یکی از یارانش سؤال کرد ما تقول فی رجلین دخلا المسـجد جمیعا کان احـدهما اکثر صـلاه، و الاخر دعاء فایهما افضل؟ قال کل حسن: چه میفرمائی در باره دو نفر که هر دو وارد مسـجد شدند یکی نماز بیشتری بجا آورد، و دیگری دعای بیشتری، کدامیک

از این دو افضلند؟ فرمود: هر دو خوبند.

سؤال کننده مجددا عرض کرد: قد علمت، و لکن ایهما افضل؟: می دانم هر دو خوبند ولی کدامیک افضل است.

امـام فرمود: اکثرهمـا دعـاء، امـا تسـمع قول الله تعـالی ادعونی اسـتجب لکم ان الـذین یسـتکبرون عن عبـادتی سـیدخلون جهنم داخرین: آنکس که بیشتر دعا می کند افضل است، مگر سخن خداوند متعال را نشنیده ای که می فرماید: ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ ...

سپس افزود هی العباده الکبری: دعا عبادت بزرگ است.

۳- در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که در جواب این سؤال که کدام عبادت افضل است؟ فرمود: ما من شـی ء افضل عند الله من ان یسئل و یطلب مما عنده، و ما احد ابغض الی الله عز و جل ممن یستکبر عن عبادته، و لا یسئل ما عنده: چیزی نزد خدا افضل از این نیست که از او تقاضا کنند و از آنچه نزد او است بخواهند، و هیچکس مبغوض تر و منفورتر نزد خداوند از کسانی که از عبادت او تکبر می ورزند و از مواهب او تقاضا نمی کنند نیست!.

۴- در روایتی از امام صادق (علیه السـلام) آمـده است: مقاماتی نزد خداوند است که راه وصول به آن تنها دعاست: ان عند الله عز و جل منزله لا تنال الا بمسأله، و لو ان عبدا سد فاه و لم یسئل لم یعط شیئا، فاسئل تعط، انه لیس من باب یقرع الا یوشک ان یفتـح لصاحبه!: نزد خدا مقامی است که جز با دعا و تقاضا نمی توان به آن رسـید، و اگر بنده ای دهان خود را از دعا فرو بندد و چیزی تقاضا نکنـد، چیزی به او داده نخواهـد شـد، پس از خـدا بخواه تا به تو عطا شود، چرا که هر دری را بکوبید و اصـرار کنید سرانجام گشوده خواهد شد.

۵- در بعضـی از روایات دعا کردن حتی از تلاوت قرآن هم افضل شمرده شده، چنانکه از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمودند:

الدعاء افضل من قرائه القران.

در یک تحلیل کوتاه می توان به عمق مفاد این احادیث رسید، زیرا دعا از یکسو انسان را به شناخت پروردگار (معرفه الله) که برترین سرمایه هر انسان است دعوت می کند.

و از سـوی دیگر سـبب می شود که خود را نیازمنـد او ببینـد و در برابرش خضوع کنـد، و از مرکب غرور و کـبر که سرچشـمه انواع بدبختی ها و مجادله در آیات الله است فرود آید، و برای خود در برابر ذات پاک او موجودیتی قائل نشود.

از سوی سوم نعمتها را از او ببیند، و به او عشق ورزد، و رابطه عاطفی او از این

طریق با ساحت مقدسش محکم گردد.

از سوی چهارم چون خود را نیازمند و مرهون نعمتهای خدا می بیند موظف به اطاعت فرمانش می شمرد.

از سوی پنجم چون می داند استجابت این دعا بی قید و شرط نیست، بلکه خلوص نیت و صفای دل و توبه از گناه و بر آوردن حاجات نیازمندان و دوستان از شرائط آن است خودسازی می کند و در طریق تربیت خویشتن گام بر می دارد.

از سوی ششم دعا به او اعتماد به نفس می دهد، و از یاس و نومیدی باز می دارد، و به تلاش و کوشش بیشتر دعوت می کند.

نکته مهمی که در پایان این بحث فشرده لازم است یاد آوری شود اینکه دعا طبق روایات اسلامی مخصوص مواردی است که تلاشها و کوششهای انسان اثری نبخشد، و یا به تعبیر دیگر آنچه انسان در توان دارد انجام دهد، و بقیه را از خدا بخواهد.

بنا بر این اگر انسان دعا را جانشین تلاش و کوشش کند قطعا مستجاب نخواهد شد.

لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: اربعه لا تستجاب لهم دعوه: رجل جالس فی بیته یقول: اللهم ارزقنی، فیقال له ألم آمرک بالطلب؟ و رجل کانت له امراه فدعا علیها، فیقال له: ا لم اجعل امرها الیک؟ و رجل کان له مال فافسده، فیقول: اللهم ارزقنی، فیقال له: الم امرک بالاقتصاد؟ ا لم آمرک بالاصلاح؟ و رجل کان له مال فأدانه بغیر بینه، فیقال له: ا لم آمرک بالشهاده؟! چهار گروهند که دعای آنها مستجاب نمی شود: کسی که در خانه خود نشسته و می گوید: خداوندا! مرا روزی ده، به او گفته می شود: آیا به تو دستور تلاش و کوشش ندادم؟ و کسی که همسری دارد (که دائما او را ناراحت می کند) و او دعا می کند که او از دستش خلاص شود، به او گفته می شود: مگر حق طلاق را به تو ندادم؟ و کسی که اموالی داشته و آن را بیهوده تلف کرده، می گوید: خداوندا! به من روزی مرحمت کن، اما به او گفته می شود: مگر

ص: ۶۷۸

دستور اقتصاد و میانه روی.

به تو نـدادم؟ مگر دسـتور اصـلاح مال به تو ندادم؟ و کسـی که مالی داشـته و بدون شاهد و گواه به دیگری وام داده، (اما وام گیرنـده منکر شـده، او دعا می کنـد خداوندا قلبش را نرم کن، و وادار به اداء دین فرما) به او گفته می شود: مگر به تو دسـتور ندادم به هنگام وام دادن شاهد و گواه بگیر؟.

روشن است در تمام این موارد انسان تلاش و تـدبیر لازم را به خرج نداده و گرفتار پیامدهای آن شده، و در برابر این تقصـیر و کوتاهی و ترک تلاش دعای او مستجاب نخواهد شد.

و از اینجـا یکی از علل عـدم اسـتجابت بسـیاری از دعاها روشن می شود، چرا که گروهی از مردم می خواهنـد دست از تلاش لازم بردارند، و به دعا پناه برند، چنین دعاهائی مستجاب نمی گردد، این یک سنت الهی است.

البته عدم اسـتجابت بعضـی از دعاها علل و عوامل دیگری نیز دارد، از جمله اینکه بسیار می شود که انسان در تشخیص مصالح و مفاسد خود به اشـتباه می افتد، گاه با تمام وجودش مطلبی را از خدا می خواهد که به هیچوجه صـلاح او نیست، حتی ممکن اسـت خـود او بعـدا واقـف بـه چنین امری بشـود، این درست به این می مانـد که گـاهی بیمـار یـا کـودک غـذاهای رنگینی از پرسـتاران خود می طلبـد که اگر به خواسـته او عمل کننـد بیماریش افزون می شود، و یا حتی جان او را به خطر می افکند، در اینگونه موارد خداوند رحیم و مهربان دعا را مستجاب نمی کند و برای آخرت او ذخیره می سازد.

بعلاوه اسـتجابت دعا شـرائطی دارد که در آیات قرآن و روایات اسـلامی آمده است، و قبلًا در توضیح (سوره بقره آیه ۱۸۶) از آن بحث کرده ایم.

شرائط اجابت دعاء و عواملی که دعا را مستجاب می گرداند:

۱- حضور قلب هنگام دعا و در وقت دعا خواندن، دو دست خود را بگشاید و

کف دست خود را به جانب آسمان کرده و و قبل از شروع بسم الله الرحمن الرحیم گوید.

۲- قبل و بعد ازدعا و ختم صلوات فرستاده شود که بهتر است به این شکل باشد: اللهم صل علی محمد وآل محمد و عجل فرجهم و أهلِك عدوّهم.

۳- قبل از شروع استغفار کنید مثلا استغفاری که در تعقیب نماز عصر خوانده میشود

۴- حمد و سپاس و شکر خدا را به جا بیاورید مثلا چند بار بگویید:

الحمد لله کما هو اهله، ثوابی دارد که ملائکه از نوشتن آن عاجزند البته اعظم شرایط رزق حلال است.

پس از آن حاجت خود را نام برده، از جانب اقدس الهی برآورده شدن آن را درخواست نماید.

۵- سعی کند دعای او در خفا و بدون ریا باشد دعا و زاری نمودن در خلوت و پنهانی بهتر از دعای بلند و آشکار و در میان مردمان است. و از جمله صفات دعا کننده آن است که دل او از یاد آوردن خدای تعالی و نعمت های دنیوی و اخروی او و از ترس عقوبت ها و عذاب های دنیوی واخروی غافل نباشد و به فکرها و خیالات نامشروع و وسوسه های شیطانی مشغول نگردد.

۶- باید که خوراک و پوشاک او از حلال باشد نه از حرام.

۷- سعی کند حق الناس به گردن او نباشد زیرا در روایت داریم موسی علیه السلام از جایی عبور می کرد دید کسی با تضرع مشغول دعا است دوباره زمانی که از جایی بر می گشت دید آن فرد باز هم مشغول دعا کردن است موسی علیه السلام فرمود: به خدا قسم که اگر حاجت او به دست من بود هر آینه آنرا به او میدادم نا گاه ندا آمد این بنده حق الناس به گردن دارد برای همین دعایش مستجاب نمی شود

۸- راضی به ظلم کردن شخصی دیگر نباشد، هر چند او را در آن دخلی نباشد.

۹- باید که متکبر نباشد، بلکه پرهیزگار و با نیّت صادق و درست باشد.

۱۰- دعا جهت رفع ظلم شخصی از او نکند و حال آن که خود به دیگری ظلم کرده باشد.

۱۱- بعد از دعا مرتکب گناهان نشود تا آن که دعای او مستجاب شود.

۱۲- از جمله شرایط استجابت دعا آن است که باید اولًا از همه گناهان توبه و استغفار نماید و در کمال صَلاح و سداد و راستگویی باشد و دیگر آن که دعا در قطع صله رحم نکند.

۱۳- دعا در حقّ دوست به حسب دنیا نباشد، زیرا که در حدیث وارد شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خدای خود مسألت نموده اند که دعای دوستی را در حقّ دوست دیگر مستجاب نگرداند که دوستی ایشان ازجهت غرض دنیوی باشد.

۱۴- باید که دعا کننده طعام خود را از حرام و از مُشتَبه به حرام پاک سازد، هرگاه خواهد که دعای آن مستجاب گردد.

۱۵- دعا کننده، انگشتری در دست داشته باشد که نگین آن فیروزه باشد، زیرا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمودند: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که خدای تعالی فرموده است، من حیا می کنم از بنده ای که دست خود را بلند کند و حال آن که در دست او انگشتری باشد که نگین آن فیروزه باشد، من آن دست را ناامید بر گرداند.

۱۶- در دست او انگشتری باشد که نگین آن عقیق باشد، زیرا از حضرت امام جعفرصادق علیه السلام منقول است که فرمودند: دستی به سوی خدای عزّوجل برداشته و بلند گردانیده نمی شود که، دوست داشتنی تر باشد از دستی که در آن انگشتری باشد که نگین آن عقیق باشد.

۱۷- ما در حین این که دعا میکنیم راه، پیش پای خدا میگذاریم و میگوئیم خدایا از این راه میشود بدهی؛ به دل فلانی بینداز این کار را بکند؛ فلان چیز را بخرند تا کار ما راه بیفتد و ... نظر به اسباب داریم. این دعا مستجاب نمیشود. اگر یکسره از خود خدا بخواهی و چشمت به اسباب نباشد فوری مستجاب میشود.

۱۸- در دعا اصرار کنید دائم دعا کنید وحاجت را بخواهید تا اجابت شود استقامت داشته باشید، کاری کنید که مورد توجه و لطف و عنایت ۱۴ معصوم صلوات الله علیهم أجمعین، قرار بگیرید مثلا برای تعجیل در فرج امام زمان زیاد دعا کنید یا بعد از گریه برحضرت اباعبدالله برای فرج امام دعا کنید که امام زمان خود فرموده اند اگر کسی این کار را کند حضرت برای حاجت او دعا میکنند.

۱۹- لباس و جایی که در آن دعا می کند غصبی نباشد.

۲۰- در روایت داریم زمانی که می خواهید دعایتان مستجاب شود قبل از دعا چهل مومن را دعا کنید.

۲۱- دعا کننده باید نماز های خود را اول وقت بخواند.

علامه قاضی فرمودند هرکس نماز های خود را سر وقت بخواند اگر به درجاتی از عرفان نرسید بر من بد بگوید البته کار یک روز دو روز نیست.

۲۲- دعا را با ذکر ماشا الله ولا حول ولا قوه ال با الله العلی العظیم ختم کند زیرا در روایت داریم امام علی علیه السلام فرمودند هر کس دعا را به این ذکر ختم کند محال است دعایش مستجاب نشود.

توجه به کیفیت این شرائط نیز روشنگر حقایق تازه ای در زمینه مساله بظاهر بغرنج دعاء است، و اثر سازنده آن را آشکار می سازد.

موانع استجابت دعا

در بعضی از روایات گناهان متعددی به عنوان موانع استجابت دعا ذکر شده از جمله سوء نیت، نفاق، تاخیر نماز از وقت، بدزبانی، غذای حرام، و ترک صدقه و انفاق در راه خدا است.

این سخن را با حدیثی پر معنی از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم: مرحوم طبرسی در احتجاج از آن حضرت چنین نقل می کند: انه سئل ألیس یقول الله ادعونی استجب لکم؟ و قد نری المضطر یدعوه و لا یجاب له، و المظلوم یستنصره علی عدوه فلا ینصره، قال ویحك! ما یدعوه احد الا استجاب له، اما الظالم فدعائه

مردود الی ان یتوب، و اما المحق فاذا دعا استجاب له و صرف عنه البلاء من حیث لا یعلمه، او ادخر له ثوابا جزیلا لیوم حاجته الیه، و ان لم یکن الامر الذی سئل العبد خیرا له ان اعطاه امسک عنه: از آنحضرت سؤال کردند آیا خداوند نمی فرماید دعا کنید تا برای شما اجابت کنم؟ در حالی که افراد مضطری را می بینیم که دعا می کنند و به اجابت نمی رسد، و مظلومانی را می بینیم که از خدا پیروزی بر دشمن می طلبند ولی آنها را یاری نمی کند.

امام فرمود: وای بر تو! هیچکس او را نمی خواند مگر اینکه اجابت می کند، اما ظالم دعای او مردود است تا توبه کند، و اما صاحب حق هنگامی که دعا کند اجابت می فرماید و بلا را از او برطرف می سازد به طوری که گاه خود او نمی داند، و یا آن را به صورت ثواب فراوانی برای روز نیازش به آن (روز قیامت) ذخیره می کند، و هرگاه چیزی را که بندگان تقاضا کنند مصلحت آنها نباشد خودداری می فرماید.

و از آنجا که دعا و تقاضای از خدا فرع بر معرفت خداوند است در آیه بعد از حقایقی سخن می گوید که سطح معرفت آدمی را بالا می برد، و یکی از شرائط دعا را که امید به اجابت است افزایش می دهد.

می فرماید: خداوند کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن بیاسائید (اللَّهُ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ لِتَسْکُنُوا فِیهِ).

چرا که تاریکی شب از یکسو موجب تعطیل قهری برنامه های روزانه است، و از سوی دیگر خود تاریکی آرام بخش و مایه استراحت تن و اعصاب و روح است، و نور مایه جنبش و حرکت.

لذا به دنبال آن می افزاید: و روز را بینا و روشنی بخش (وَ النَّهارَ مُبْصِراً).

تا محیط زندگی انسانها را روشن سازد و برای هر گونه فعالیت آماده کند.

قابل توجه اینکه: مبصر به معنی بینا است، و توصیف روز به بینا بودن در حقیقت یکنوع تاکید و مبالغه در بینا کردن مردم است.

سپس اضافه می کند: خداوند نسبت به مردم صاحب فضل و کرم است، هر چند

اکثر مردم شکرگزاری نمی کننـد (إِنَّ اللَّهَ لَـذُو فَضْـلٍ عَلَی النَّاسِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَشْکُرُونَ این نظـام دقیق شب و روز، و برنامه متناوب نور و ظلمت، یکی از نمونه های.

فضل و کرم پروردگار بر بندگان است، و از عوامل مهم حیات انسانها و موجودات زنده است.

اگر نور نبود حیات و زندگی و حرکت وجود نداشت، و اگر تاریکی متناوب نبود شدت نور همه موجودات را خسته و ناتوان و فرسوده می کرد و گیاهـان را می سوزانیـد و نـابود می سـاخت، ولی اکثر مردم از کنـار این مواهب عظیم الهی بی توجه می گذرند و شکر او را بجا نمی آورند.

جالب اینکه قاعـده بایـد به جای الناس دوم ضـمیر باشد و بفرماید لکن اکثرهم لا یشکرون ولی ذکر کلمه الناس بجای ضـمیر گویا اشاره به این است که طبع انسان

(تربیت نایـافته) کفران نعمت است، چنانکه در آیه ۳۴ سوره ابراهیم نیز می خوانیم إِنَّ الْإِنْسانَ لَظَلُومٌ کَفَّارٌ: انسان بسـیار ظالم و کفران کننده است.

اما اگر انسان چشمی بینا و قلبی دانا داشته باشد که خوان نعمت بیدریغ الهی را که همه جا گسترده است ببیند، و باران رحمت بیحسـابش را که همه جـا رسـیده است مشاهـده کنـد، بی اختیار زبان به شـکر و ثنای او می گشایـد و خود را در مقابل اینهمه عظمت و رحمت کوچک و مدیون می بیند.

آیه بعد، از توحید ربوبیت پروردگار شـروع کرده و به توحید خالقیت و ربوبیت ختم می کند، می فرماید: آنکس که این همه نعمتها را بر شـما ارزانی داشـته خداونـدی است که مالک و مربی شـما است (ذلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ) همان خداونـدی که خالق همه چیز است (خالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ) معبودی جز او نیست (لا إِلهَ إِلَّا هُوَ).

در حقیقت وجود نعمتهای فراوان الهی دلیل بر ربوبیت و مدبریت او است.

و خـالق همه چیز بودن دلیـل دیگری بر یگانگی او در ربوبیت است، چرا که خالق موجودات مالک و مربی آنهاست، زیرا می دانیم خالقیت خداوند به این

معنی نیست که موجودات را بیافریند و کنار رود، بلکه لحظه به لحظه فیض وجود از ناحیه او بر همه موجودات عالم هستی افاضه می شود، و چنین خالقیتی از ربوبیت جدا نخواهد بود.

بدیهی است تنها چنین کسی شایسته پرستش و الوهیت است بنا بر این جمله خالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ به منزله دلیل برای ذلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ می باشد و لا إِلهَ إِلَّا هُوَ بمنزله نتیجه آن (دقت کنید).

و در پایان آیه می افزاید: با این حال چگونه از راه حق منحرف می شوید؟ (فَأَنَّی تُؤْفَکُونَ).

و چرا از پرستش خداوند یگانه یکتا به سوی بتها روی می آورید؟! توجه داشته باشید که تؤفکون به صورت صیغه مجهول است، یعنی شما را از مسیر حق منحرف می سازند، گوئی بت پرستان چنان بی اراده اند که در این مسیر از خود اختیاری ندارند.

در آخرین آیه مورد بحث به عنوان توضیح و تاکید مطالب گذشته می فرماید:

کسانی که آیات خدا را انکار می کردند اینگونه از طریق حق بازگردانده می شوند (کَذلِکَ یُؤْفَکُ الَّذِینَ کانُوا بِآیاتِ اللَّهِ یَجْحَدُونَ).

یجحدون از ماده جحد در اصل به معنی انکار کردن چیزی است که در دل وجود دارد، یعنی انسان معتقد به چیزی باشد در عین حال آن را نفی کند، و یا معتقد به نفی آن باشد ولی با زبان آن را اثبات کند، به افراد بخیل و کم خیر که غالبا اظهار فقر می کنند جحد گفته می شود و ارض جحده به معنی زمین کم گیاه است.

بعضی دیگر از ارباب لغت جحد و جحود را نیز چنین تفسیر کرده اند: الجحود الانکار مع العلم: جحود به معنی انکار توأم با علم است.

بنا بر این در مفهوم جحد همیشه یکنوع لجاجت یا عناد در برابر حق نهفته است بدیهی است کسی که با چنین صفتی با حقایق برخورد کند سرنوشتی جز انحراف از طریق حق نخواهد داشت، چرا که تا انسان حقجو و حق طلب و تسلیم در مقابل

واقعیات نباشد به آنها نخواهد رسید.

به همین دلیل وصول به حق نیاز به خودسازی قبلی دارد و این همان تقوای قبل از ایمان است که قرآن در سوره بقره به آن اشاره کرده، می گوید: ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ در این کتاب آسمانی تردیدی نیست و مایه هدایت پرهیزگاران است.(۱)

مجلس ۱۰۷ مودت اهل بیت

(علیهم السلام)

ذلِکَ الَّذِی یُبَشِّرُ اللَّهُ عِبادَهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَهً نَزِدْ لَهُ فِیها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَکُورٌ

شوری: ۲۳- این همان چیزی است که خداوند بندگانش را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند به آن نوید می دهد، بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم و هر کس عمل نیکی انجام دهد بر نیکی اش می افزائیم، چرا که خداوند آمرزنده و شکرگزار است.

مودت اهل بیت علیهم السلام

پاداش رسالت است و از آنجا که ابلاغ این رسالت از سوی پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) گاه این توهم را ایجاد می کرد که او اجر و پاداشی در برابر رسالت خود از مردم چه خواهد طلبید؟!، به دنبال این سخن به پیامبر دستور می دهد: بگو: من هیچ اجر و پاداشی بر این موضوع از شما درخواست نمی کنم، جز اینکه ذوی القربای مرا دوست دارید (قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی).

۱- تفسیر نمونه ج: ۲۰ ص: ۱۴۷ ببعد.

دوستی ذوی القربی بـازگشت به مساله ولایت و قبول رهبری ائمه معصومین (علیهم السـلام) از دودمان پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) می کند که در حقیقت تداوم خط رهبری پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سلم) و ادامه مساله ولایت الهیه است، و پر واضح است که قبول این ولایت و رهبری همانند نبوت پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) سـبب سـعادت خود انسانها است و نتیجه اش به خود آنها بازگشت می کند.

توضـیح اینکه: مفسـران در تفسیر این جمله بحثهای فراوانی دارند و تفسیرهای مختلفی، که هر گاه با ذهن خالی از پیشداوریها به آنها نگاه کنیم می بینیم بر اثر انگیزه های مختلفی از مفهوم اصـلی آیه دور شـده انـد، و احتمالاتی را برگزیـده انـد که نه با محتوای آیه سازگار است و نه با شان نزول و سایر قرائن تاریخی و روائی.

رویهمرفته چهار تفسیر معروف برای آیه وجود دارد.

۱- همان که در بالا اشاره شد که منظور از ذوی القربی نزدیکان پیغمبر (صـلی الله علیه و آله و سلم) است و محبت آنها وسیله ای است برای قبول امامت و رهبری ائمه معصومین (علیهم السلام) از دودمان آنحضرت، و پشتوانه ای بر ادای رسالت.

جمعی از مفسـران نخستین، و تمام مفسـران شـیعه این معنا را برگزیده اند، و روایات فراوانی از طرف شیعه و اهل سنت در این زمینه نقل شده که به آن اشاره خواهیم کرد.

۲- منظور این است که اجر و پاداش رسالت دوست داشتن اموری است که شما را به قرب الهی دعوت می کند.

این تفسیر را که جمعی از مفسران اهل سنت انتخاب کرده اند به هیچوجه با ظاهر آیه سازگار نیست، زیرا در این صورت معنی آیه چنین می شود که از شـما می خواهم که اطـاعت الهی را دوست بداریـد، و مودت آن را به دل بسپارید، در حالی که باید گفته شود من از شما اطاعت الهی را می خواهم (نه مودت اطاعت الهی).

بعلاوه در میان مخاطبین آیه کسی وجود نداشت که دوست ندارد به خدا

نزدیک شود حتی مشرکان نیز علاقه داشتند که به خدا نزدیک شوند و اصولا عبادت بتها را وسیله ای برای این کار می پنداشتند.

۳- منظور این است که شما بستگان خودتان را به عنوان پاداش رسالت، دوست دارید و صله رحم بجا آورید.

با این تفسیر هیچ تناسبی در میان رسالت و پاداش آن وجود ندارد، زیرا دوست داشتن بستگان خود چه خدمتی می تواند به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده باشد؟ و چگونه ممکن است اجر رسالت قرار داده شود؟!

۴- منظور این است که پاداش من این است که خویشاوندی مرا نسبت به خود محفوظ دارید، و بخاطر اینکه با اکثر قبایل شما رابطه خویشاوندی دارم مرا آزار ندهید (زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از طریق نسبی با قبایل قریش ارتباط داشت و از طریق سببی (ازدواج) با بسیاری از قبایل دیگر، و از طریق مادر با جمعی از مردم مدینه از قبیله بنی النجار، و از طرف مادر رضاعی به قبیله بنی سعد).

این تعبیر بدترین معنائی است که برای آیه شده است چرا که درخواست اجر رسالت از کسانی است که رسالت او را پذیرا شده اند، و هر گاه کسانی رسالت را پذیرا شوند دیگر نیازی به این بحثها نیست، آنها پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به عنوان فرستاده الهی احترام می گذارند، احتیاجی ندارد که به خاطر قرابت و خویشاوندیش او را محترم بشمرند، چرا که احترام ناشی از قبول رسالت، ما فوق همه اینها است، در واقع این تفسیر را باید از اشتباهات بزرگی شمرد که دامان بعضی از مفسران را گرفته و مفهوم آیه را به کلی مسخ کرده است.

در اینجا برای اینکه به حقیقت محتوای آیه آشناتر شویم بهترین راه آن است که از آیات دیگر قرآن کمک گیریم: در بسیاری از آیات قرآن مجید می خوانیم: پیامبران می گفتند پاداشی از شما در برابر دعوت رسالت نمی خواهیم، و پاداش ما تنها بر پروردگار عالمیان است ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلى رَبِّ الْعالَمِينَ.

و در مورد شخص پیامبر اسلام نیز تعبیرات مختلفی دیده می شود: در یکجا

می گوید: قُلْ ما سَأَلْتُکُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَی اللَّهِ: بگو پاداشی را که از شما خواستم تنها به سود شما است اجر و پاداش من فقط بر خداوند است (سبا- ۴۷).

و در جای دیگر می خوانیم: قُلْ ما أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شاءَ أَنْ یَتَّخِذَ إِلی رَبِّهِ سَبِیلًا: بگو من در برابر ابلاغ رسالت هیچگونه پاداشی از شما مطالبه نمی کنم، مگر کسانی که بخواهند راهی به سوی پروردگارشان برگزینند.

و بالاخره در مورد دیگری می گوید: قُلْ ما أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفِینَ: من از شما پاداشی نمی طلبم و چیزی بر شما تحمیل نمی کنم (ص- ۸۶).

هرگاه این آیات سه گانه را با آیه مورد بحث در کنار هم بگذاریم نتیجه گیری کردن از آن آسان است: در یکجا به کلی نفی اجر و مزد می کند.

در جای دیگر می گوید: من تنها پاداش از کسی می خواهم که راهی به سوی خدا می جوید.

و در مورد سوم می گوید: پاداشی را که از شما خواسته ام برای خود شما است.

و بالاخره در آیه مورد بحث می افزاید: مودت در قربی پاداش رسالت من است، یعنی: من پاداشی از شما خواسته ام که این ویژگیها را دارد: مطلقا چیزی نیست که نفعش عائد من شود، صددرصد به سود خود شما است، و چیزی است که راه شما را به سوی خدا هموار می سازد.

به این ترتیب آیا جز مساله ادامه خط مکتب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به وسیله رهبران الهی و جانشینان معصومش که همگی از خاندان او بوده اند امر دیگری می تواند باشد؟

منتها چون مساله مودت پایه این ارتباط بوده در این آیه با صراحت آمده است.

جالب اینکه غیر از آیه مورد بحث در قرآن مجید در پانزده مورد دیگر کلمه القربی به کار رفته که در تمام آنها به معنی خویشاوندان و نزدیکان است با اینحال معلوم نیست چرا بعضی اصرار دارند که قربی منحصرا در اینجا به معنی تقرب الی الله بوده باشد، و معنی ظاهر و واضح آن را که در همه جا در قرآن در آن به کار رفته

است کنار بگذارنـد؟ این نکته نیز قابل توجه است که در پایان همین آیه مورد بحث می افزایـد: آن کس که عمل نیکی انجام دهد بر نیکی عملش می افزاییم، چرا که خداوند آمرزنده و شکرگزار است و به اعمال بندگان جزای مناسب می دهد.

(وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِیها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَکُورٌ).

چه حسـنه ای از این برتر که انسان خود را همیشه در زیر پرچم رهبران الهی قرار دهـد حبّ آنها را در دل گیرد، و خط آنها را ادامه دهـد، در فهم کلام الهی آنجا که مسائل برای او ابهام پیـدا کنـد از آنها توضـیح بخواهد، عمل آنها را معیار قرار دهد، و آنها را الگو و اسوه خود سازد.

روایاتی که در تفسیر این آیه آمده است

شاهد گویای دیگر برای تفسیری که به عرض رسـید، اینکه روایات فراوانی در منابع اهل سـنت و شیعه از شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که نشان می دهد منظور از قربی اهل بیت و نزدیکان و خاصان پیامبرند، به عنوان نمونه:

۱- احمـد در فضائـل الصـحابه بـا سـند خود از سـعید بن جبیر از عامر چنین نقل می کنـد: لما نزلت قل لا اسـئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی قـالوا: یـا رسول الله! من قرابتـک؟ من هؤلاـء الـذین وجبت علینـا مودتهم؟ قال: علی و فاطمه و ابناهما (علیهم السـلام) و قالها ثلاثا: هنگامی که این آیه قربی نازل شد اصـحاب عرض کردند ای رسول خدا! خویشاوندان تو که مودت آنها بر ما واجب است کیانند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو فرزند آن دو، این سخن را سه بار تکرار فرمود!

۲- در مسـتدرک الصـحیحین از امـام علی بن الحسـین (علیهمـا السـلام) نقـل شـده که وقتی امیر مؤمنـان علی (علیه السـلام) به شهـادت رسـید، حسن بن علی (علیهمـا السـلام) در میان مردم خطبه خوانـد که بخشـی از آن این بود: انا من اهل البیت الـذین افترض الله مودتهم علی کل مسـلم فقال تبارک و تعالی لنبیه (صـلی الله علیه و آله و سلم) قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی و من یقترف حسنه نزد له فیها حسنا فاقتراف الحسنه مودتنا اهل البیت: من از

خانـدانی هسـتم که خداونـد مودت آنهـا را بر هر مسـلمانی واجب کرده است، و به پیـامبرش فرموده: قـل لا اسـئلکم ... منظور خداوند از اکتساب حسنه مودت ما اهل بیت است.

۳- سـیوطی در الدّرّ المنثور در ذیل آیه مورد بحث از مجاهد از ابن عباس نقل کرده که در تفسـیر آیه قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی گفت: ان تحفظونی فی اهـل بیـتی و تودوهم بی: منظور این است که حق مرا در اهـل بیتم حفـظ کنیـد، و آنها را به خاطر من دوست دارید.

و از اینجا روشن می شود آنچه از ابن عباس بطریق دیگر نقل شـده که منظور عـدم آزار پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) به خاطر قرابتش با قبائل مختلف عرب بوده، مسلّم نیست، زیرا چنانکه دیدیم مخالف آن نیز از ابن عباس نقل شده است.

۴- ابن جریر طبری در تفسـیرش با سـند خود از سعید بن جبیر و با سند دیگری از عمر بن شعیب نقل می کند که منظور از این آیه، هی قربی رسول الله (نزدیکان رسول خدا می باشد).

۵- مرحوم طبرسـی مفسـر معروف از شواهـد التنزیل حاکم حسـکانی که از مفسـران و محدثان معروف اهل سـنت است از ابی امامه باهلی چنین نقل می کند:

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ان الله خلق الانبیاء من اشجار شتی، و انا و علی (علیه السلام) من شجره واحده، فانا اصـلها، و علی (علیه السلام) فرعها، و فاطمه (علیهاالسلام) لقاحها، و الحسن و الحسین ثمارها، و اشیاعنا اوراقها- تا آنجا که فرمود- لو ان عبـدا عبـد الله بین الصـفا و المروه الف عـام، ثم الف عـام، ثم الف عام، حتی یصـیر کالشن البالی، ثم لم یـدرک محبتنا أکبّه الله علی منخریه فی النار، ثم تلا:

قـل لاـ اسـئلکم علیه اجرا: خداونـد انبیاء را از درختان مختلفی آفریـد، ولی من و علی (علیه السـلام) را از درخت واحـدی، من اصل آنم، و علی شاخه آن، فاطمه موجب باروری آن است، و حسن حسـین میوه های آن، و شـیعیان ما بر گهای آنند ... سپس افزود: اگر کسی خدا را در میان صفا و مروه هزار سال، و سپس هزار سال، و از آن

پس هزار سال، عبادت کند، تا همچون مشک کهنه (وخشک) شود، اما محبت ما را نداشته باشد خداوند او را به دو دماغ (وبه صورت) در آتش می افکند، سپس این آیه را تلاوت فرمود: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى.

جالب این که این حدیث آن چنان اشتهار یافته بود که شاعر معروف کمیت در اشعارش به آن اشاره کرده، می گوید:

وجدنا لکم فی آل حامیم آیه*** تأوّلها منّا تقی و معرب

ما برای شما (خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در سوره های حامیم آیه ای یافتیم.

که گروه تقیه کننده آن را تاویل کرده، و گروه آشکار کننده آن را آشکارا، بیان کرده اند.

۶- و نیز سیوطی در الدر المنثور از ابن جریر از ابی الدیلم چنین نقل می کند:

هنگامی که علی بن الحسین علیهما السلام) را به اسارت آوردند، و بر در دروازه دمشق نگهداشتند، مردی از اهل شام گفت: الحمد لله الذی قتلکم و استاصلکم!: خدا را شکر که شما را کشت، و ریشه کن ساخت! علی بن الحسین (علیهما السلام) فرمود: آیا قرآن را خوانده ای؟ گفت آری، فرمود: سوره های حامیم را خوانده ای، عرض کرد نه، فرمود آیا این آیه را نخوانده ای قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى؟! گفت: آیا شما همانها هستید که در این آیه اشاره شده؟ فرمود: آری.

۷- زمخشری در کشاف حدیثی نقل کرده که فخر رازی و قرطبی نیز در تفسیرشان از او اقتباس کرده اند: حدیث مزبور به وضوح مقام آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهمیت حب آنها را بیان می دارد، می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

من مات علی حب آل محمد مات شهیدا.

الا و من مات علی حب آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مات مغفورا له.

الا و من مات علی حب آل محمد مات تائبا.

الا و من مات علی حب آل محمد مات مؤمنا مستکمل الایمان.

الا و من مات علی حب آل محمد بشّره ملک الموت بالجنه ثم منکر و نکیر.

الا و من مات علی حب آل محمد یُزفّ الی الجنه کما تُزَفُّ العروس الی بیت زوجها.

الا و من مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنه.

الا و من مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائکه الرحمه.

الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنه و الجماعه.

الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیامه مکتوب بین عینیه آیس من رحمه الله

الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافرا.

الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحه الجنه: هر کس با محبت آل محمد بمیرد شهید از دنیا رفته.

آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رود بخشوده شده است.

آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رود با توبه از دنیا رفته.

آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رود مؤمن کامل الایمان از دنیا رفته.

آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رود فرشته مرگ او را بشارت به بهشت می دهد، و سپس منکر و نکیر (فرشتگان مامور سؤال در برزخ) به او بشارت دهند.

آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رود او را با احترام به سوی بهشت می برند آنچنانکه عروس به خانه داماد.

آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رود در قبر او دو دَرْ به سوی بهشت گشوده می شود.

آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رود قبر او را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار می دهد.

آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رود بر سنت و جماعت اسلام از دنیا رفته.

آگاه باشید هر کس با عداوت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رود روز قیامت در حالی وارد عرصه محشر می شود که در پیشانی او نوشته شده: مایوس از رحمت خدا! آگاه باشید هر کس با بغض آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا برود کافر از دنیا رفته

آگاه باشید هر کس با عداوت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا برود بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.

جالب اینکه فخر رازی بعد از ذکر این حدیث شریف که صاحب کشاف آن را به صورت ارسال مسلم ذکر کرده است می افزاید: آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) کسانی هستند که بازگشت امرشان به او است، کسانی که ارتباطشان محکمتر و کاملتر باشد آل محسوب می شوند، و شک نیست که فاطمه و علی و حسن و حسین محکمترین پیوند را با رسول خدا داشتند، و این از مسلمات و مستفاد از احادیث متواتر است، بنا بر این لازم است که آنها را آل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بدانیم.

سپس می افزاید: گروهی در مفهوم آل اختلاف کرده اند، بعضی آنها را خویشاوندان نزدیک پیامبر می دانند، و بعضی گفته اند آنها امت پیامبرند، اگر این واژه را بر معنی اول حمل کنیم آل پیامبر تنها آنها هستند، و اگر به معنی امت که دعوت او را پذیرفتند بدانیم باز هم خویشاوندان نزدیک رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آل او محسوب می شوند، بنا بر این به هر تقدیر آنها آل هستند و اما غیر آنها در لفظ آل داخلند یا نه؟ محل اختلاف است.

سپس فخر رازی از صاحب کشاف چنین نقل می کند: وقتی این آیه نازل شد عرض کردند ای رسول خدا! خویشاوندان تو کیانند که مودتشان بر ما واجب است؟ فرمود: علی و فاطمه و دو فرزندشان.

بنا بر این ثابت می شود که این چهار تن ذی القربای پیغمبرند و هنگامی که این معنی ثابت شد واجب است از احترام فوق العاده ای برخوردار باشند.

فخر رازی می افزاید: دلائل مختلفی بر این مساله دلالت می کند:

۱- جمله الا الموده فی القربی که طرز استدلال به آن بیان شد.

۲- شک نیست که پیامبر فاطمه را دوست می داشت و درباره او فرمود: فاطمه بضعه منی یؤذینی ما یؤذیها: فاطمه پاره تن من است آنچه او را آزار دهد مرا آزار داده است! و با احادیث متواتر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ثابت شده که او علی و حسن و حسین را دوست می داشت، و هنگامی که این معنی ثابت شود محبت آنها بر تمام امت واجب است چون خداوند فرموده: وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ: از او پیروی کنید تا هدایت شوید و نیز فرموده: فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ: کسانی که فرمان او را مخالفت می کنند از عذاب الهی بترسند و نیز فرموده: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ: بگو اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد و نیز فرموده لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ: برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکوئی بود.

۳- دعاء برای آل افتخار بزرگی است و لذا این دعا خاتمه تشهد در نماز قرار داده شده: اللهم صل علی محمد و علی آل محمد، و ارحم محمدا و آل محمد، و چنین تعظیم و احترامی در حق غیر آل دیده نشده است، بنا بر این همه این دلائل نشان می دهد که محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) واجب است.

سرانجام فخر رازی سخنان خود را در این مساله با اشعار معروف شافعی پایان می دهد:

یا راکبا قف بالمحصب من منی*** واهتف بساکن خیفها و الناهض

سحرا اذا فاض الحجیج الی منی*** فیضا کما نظم الفرات الفائض.

ان کان رفضا حب آل محمد*** فلیشهد الثقلان انی رافضی!

ای سواری که عازم حج هستی! در آنجا که در نزدیکی منی ریگ برای رمی جمرات جمع می کنند و مرکز بزرگ اجتماع زائران خانه خداست بایست، و فریاد بزن به تمام کسانی که در مسجد خیف مشغول عبادتند و یا در حال حرکت می باشند.

فریاد بزن به هنگام سحرگاه که حاجیان از مشعر به سوی منی کوچ می کنند و

همچون نهری عظیم و خروشان وارد سرزمین منی می شوند.

آری فریاد بزن و بگو: اگر محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) رفض و ترک است، همه جن و انس شهادت دهند که من رافضیم!.

آری این است استنباط فخر رازی یکی متعصب ترین علمای اهل سنّت در تفسیر آیه مذکور و ای است مقام آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) که ماشیعیان، به دامانشان چنگ زده ایم و آنها را رهبر خویش و راهنمای دین و دنیا پذیرفته ایم، الگو و اسوه خویش می دانیم و تداوم خط نبوت را با امامت آنها می بینیم.

البته غیر از احادیث مذکور، روایات فراوان دیگری در منابع اسلامی نقل شده که از نظر رعایت اختصار و قناعت به جنبه های اختصاری، به هفت روایت معروض، اکتفا کردیم، ولی ذکر این نکته را مناسب می دانیم که در بعضی از منابع کلامی مانند احقاق الحق و شرح مبسوط آن، حدیث معروف مذکور در مورد تفسیر آیه قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى از حدود پنجاه کتاب از کتب اهل سنت نقل شده است که نشان می دهد تا چه اندازه نقل این روایت گسترده و مشهور بوده است قطع نظر از منابع فراوانی که از طرق اهل بیت این حدیث را نقل می کند.

در رابطه با مطلب مورد بحث به چندنکته توجه نمائید:

۱- سخنی با مفسر معروف آلوسی

در اینجا سؤالی برای جمعی مطرح است که آلوسی مفسر معروف در روح المعانی آن را به صورت ایرادی بر شیعه مطرح کرده، و ما آن را به صورت یک سؤال در اینجا عنوان کرده، مورد بررسی قرار می دهیم، خلاصه کلام او چنین است: بعضی از شیعه آیه را در مقام استدلال بر امامت علی (علیه السلام) ذکر کرده اند و گفته اند علی (علیه السلام) واجب المحبه است، و هر واجب المحبتی واجب الطاعه است، و هر واجب الطاعتی دارای مقام امامت است، و از آن نتیجه گرفته اند

که علی (علیه السلام) دارای مقام امامت می باشد و آیه را دلیل بر این موضوع شمردند.

اما سخن آنها از چند جهت قابل ایراد است.

اولاـ استدلال به آیه بر وجوب محبت فرع بر این است که آیه را به معنی محبت خویشاوندان پیامبر بدانیم، در حالی که جمع کثیری از مفسران این تفسیر را نپذیرفته اند، و گفته اند این مناسب مقام نبوت نیست، زیرا پیامبر را متهم می سازد، چه اینکه شبیه کار دنیاپرستانی است که فعالیتهائی را شروع می کنند، سپس منافعی در برابر آن برای فرزندان و بستگان خود مطالبه می نمایند بعلاوه با آیه وَ ما تَسْئَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ (تو پاداشی از آنها مطالبه نمی کنی) (یوسف- ۱۰۴) منافات دارد.

ثانیا قبول نداریم که وجوب محبت دلیل بر وجوب اطاعت است، لذا ابن بابویه در کتاب اعتقادات می گوید: امامیه اتفاق دارند که محبت علویین لازم است در حالی که همه را واجب الاطاعت نمی دانند! ثالثا قبول نداریم که هر شخص واجب الاطاعه ای دارای مقام امامت یعنی زعامت کبری باشد، و الا هر پیامبری در زمان خود دارای چنین مقامی بود، در حالی که در داستان طالوت می خوانیم که او امام جمعیت شد در حالی که پیامبری نیز در آن زمان وجود داشت.

رابعا آیه اقتضا می کند تمام اهل بیت واجب الاطاعه باشند، و به همین دلیل باید همه امام باشند، در حالی که امامیه چنین عقیده ای ندارند.

تحلیل و بررسی

با برداشتی که از آیه مورد بحث طبق قرائن فراوان و محکم موجود در آیه و سایر آیات قرآن داشتیم پاسخ بسیاری از این ایرادات روشن می شود: زیرا گفتیم این محبت امر ساده ای نیست، این به عنوان پاداش نبوت و اجر رسالت است، طبعا باید مطلبی هموزن و همشأن آن باشد، تا بتواند پاداش آن قرار گیرد.

از سوی دیگر آیات قرآن گواهی می دهد سود این محبت چیزی نیست که به

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برگردد، بلکه نتیجه آن صددرصد عائد خود مؤمنان می شود یا به تعبیر دیگر این یک امر معنوی است که در تکامل هدایت مسلمانان مؤثر است.

به این ترتیب گرچه از آیه چیزی جز مساله وجوب محبت استفاده نمی شود اما با قرائنی که ذکر شد این وجوب محبت سر از مساله امامت که پشتوانه مقام نبوت و رسالت است در می آورد.

با توجه به این توضیح کوتاه به بررسی ایرادات مذکور می پردازیم: اولا- اینکه بعضی از مفسران آیه را به مودت اهل بیت تفسیر نکرده اند باید قبول کرد که پیشداوریها و رسوبات ذهنی مانع از این امر بوده فی المثل جمعی از آنها قربی را به معنی تقرب به پروردگار تفسیر کرده اند! در حالی که در تمام آیات قرآن هر موردی این کلمه به کار رفته به معنی خویشاوندان است.

و یا اینکه جمعی آن را به معنی خویشاوندی پیامبر با قبایل عرب تفسیر کرده اند، در حالی که این تفسیر نظام آیه را به کلی به هم می ریزد، اجر رسالت را از کسی مطالبه می کنند که رسالت را پذیرفته، و کسی که رسالت پیامبر را بپذیرد چه نیازی دارد که خویشاوندی او را با خود در نظر گیرد، و از آزار او چشم بپوشد؟ علاوه بر این روایات زیادی که آیه را به ولایت اهل بیت پیامبر تفسیر می کند چرا کنار بگذاریم؟! بنا بر این باید قبول کرد که این گروه از مفسران هرگز با ذهن خالی به تفسیر آیه نپرداخته اند و گرنه مطلب پیچیده ای در آن وجود ندارد.

و از اینجا روشن می شود که تقاضای چنین پاداشی نه با مقام نبوت منافات دارد، و نه همچون راه و رسم دنیا پرستان است، و با آیه ۱۰۴ سوره یوسف که نفی هر گونه پاداش میکند نیز کاملا- هماهنگ است، چرا که پاداش مودت اهل بیت در حقیقت پاداشی نیست که پیامبر از آن منتفع گردد بلکه خود مسلمین از آن بهره مند می شوند ثانیا- درست است وجوب محبت ساده هرگز دلیل بر وجوب اطاعت نیست اما وقتی در نظر بگیریم که این محبتی است که متناسب همطراز رسالت قرار داده شده، یقین پیدا می کنیم که وجوب اطاعت نیز در آن نهفته است، و از اینجا

روشن می شود که گفتار ابن بابویه (صدوق) نیز منافاتی با آنچه گفتیم ندارد.

ثالثا- درست است که هر وجوب اطاعتی دلیل بر مقام امامت و زعامت کبری نیست، ولی بایـد توجه داشت وجوب اطاعتی که پاداش رسالت و متناسب با آن است جز امامت نمی تواند باشد.

رابعـا- امام به معنی رهبر- در هر عصـری یکتن بیشتر نمی توانـد باشـد، و بنا بر این امامت همه اهل بیت معنی نخواهـد داشـت بعلاوه نباید نقش روایات را در این زمینه یعنی در فهم معنی آیه از نظر دور داشت.

قابل توجه اینکه آلوسی شخصا اهمیت زیادی برای مودت اهل بیت قائل شده، و در چند خط پیش از این بحث می گوید: حق این است که محبت خویشاوندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بخاطر قرابتشان با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) واجب است، و هر قـدر قرابت قویتر باشـد محبت وجوب بیشتری دارد، و سـرانجام می گوید: آثار این مودت تعظیم و احترام و قیام به اداء حقوق اقربای پیغمبر است، در حالی که بسـیاری از مردم در این امر سـستی کرده اند تا آنجا که محبت قرابت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سـلم) را یکنوع رافضـی گری شـمرده انـد! ولی من چنین نمی گویم، بلکه همـان می گویم که شـافعی در آن کلام جالب و گویای خود گفته است.

سپس اشعاری را که از شافعی نقل کردیم ذکر کرده، می افزاید: با این حال من معتقد به خروج از اعتقادات بزرگان اهل سنت در مورد صحابه نیستم، و محبت آنها را نیز از واجبات می شمرم.

۲- کشتی نجات!

فخر رازی در ذیل این بحث نکته ای را نقل کرده و آن را پسندیده است و آلوسی در روح المعانی نیز آن را به عنوان نکته ای لطیـف به نقـل از فخر رازی آورده، نکته ای که فکر می کننـد از طریق آن بعضـی از تضادهـا بر طرف می گردد، و آن اینکه: پیغمبر گرامی اسلام از یکسو فرموده است: مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکب فیها

نجی: مثل اهل بیت من همچون کشتی نوح است هر کس سوار بر آن شود نجات می یابد.

و از سوی دیگر فرموده است: اصحابی کالنجوم بأیّهم اقتدیتم اهتدیتم:

اصحاب من همچون ستارگان آسمانند به هر کدام اقتدا کنید هدایت می یابید

و ما الان در اقیانوس تکلیف گرفتاریم، و امواج شبهات و شهوات ما را از هر سو در هم می کوبد، و آنکس که می خواهد از دریا عبور کند احتیاج به دو امر دارد یکی کشتی است که خالی از هر عیب و نقص باشد، و دیگری ستارگان پر فروغ درخشنده ای است که مسیر را به او نشان دهد، هنگامی که انسان سوار بر کشتی شود، و چشم بر ستارگان درخشان بدوزد امید نجات وجود دارد، همچنین هر کس از اهل سنت بر کشتی محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) سوار گردد، و چشم به ستارگان اصحاب دوزد امید است که خداوند او را به سلامت و سعادت در دنیا و آخرت برساند.

ولی ما می گوئیم این تشبیه شاعرانه گرچه زیبا است اما دقیق نیست، چرا که اولا کشتی نوح مرکب نجات بود و در آن روز که همه جای جهان را امواج خروشان آب فرا گرفته بود، دائما در گردش بود بی آنکه مانند کشتیهای معمولی مقصدی داشته باشد که به سوی آن مقصد به کمک ستارگان حرکت کند.

مقصد خود کشتی بود، و نجات از غرقاب، تا فرو نشستن آب و قرار گرفتن کشتی بر کنار کوه جودی.

ثانیا- در بعضی از روایات که در کتب برادران اهل سنت نقل شده از پیغمبر گرامی اسلام چنین آمده است: النجوم امان لاهل الارض من الغرق و اهل بیتی امان لامتی من الاختلاف فی الدین ستارگان امان برای اهل زمینند از غرق شدن و اهل بیت من امان امتند از اختلاف در دین.

۳- تفسیر و من یقترف حسنه ...

اقتراف در جمله و من يقترف حسنه نزد له فيها حسنه هر كس حسنه ای را كسب كند ما بر حسن آن می افزائيم در اصل از قرف (بر وزن حرف) به معنی كندن پوست اضافی از درخت يا پوستهای اضافی از زخم است كه گاه مايه پيراستن و بهبودی می گردد، اين كلمه بعدا در اكتساب به كار رفته اعم از اينكه اكتساب خوبی باشد يا بدی.

ولی به گفته راغب اين واژه در بديها بيش از خوبيها به كار می رود (هر چند در آيه مورد بحث در خوبيها به كار رفته).

لذا ضرب المثلی در عرب معروف است كه می گويند: الاعتراف يزيل الاقتراف اعتراف به گناه، گناه را از بين می برد.

جالب اينكه در بعضی از تفاسير از ابن عباس و يكی ديگر از مفسران نخستين بنام سدی نقل شده كه منظور از اقتراف حسنه در آيه شريفه مودت آل محمد (صلی الله عليه و آله و سلم) است.

در حديثی كه سابقا از امام حسن بن علی (عليهماالسلام) نقل كرديم نيز آمده:

اقتراف الحسنه مودتنا اهل البيت: منظور از بدست آوردن حسنه مودت ما اهل بيت است روشن است كه منظور از اينگونه تفسيرها محدود بودن معنی اكتساب حسنه به مودت اهل بيت نيست، بلكه معنی وسيع و گسترده ای دارد ولی از آنجا كه اين جمله به دنبال مساله مودت ذی القربی آمده است روشنترين مصداق اكتساب حسنه همين مودت است.

۴- اين چند آيه مدنی است

اين سوره (سوره شوری) از سوره های مكی است.

ولی جمعی از مفسران معتقدند كه اين چهار آيه (آيه ۲۳ تا ۲۶) در مدينه نازل شده است، و شان نزولی كه در تفسير اين آيات نقل شده گواه بر اين معنی است، رواياتی كه اهل بيت را به علی (عليه السلام) و فاطمه و دو فرزندان آنها امام حسن و

امام حسین تفسیر می کند نیز مناسب همین معنی است، زیرا می دانیم ازدواج علی (علیه السلام) و بانوی اسلام در مدینه انجام گرفت، و تولد حسن و حسین (علیهماالسلام) در سالهای سوم و چهارم هجری طبق نقل معروف بوده است.(۱)

مجلس ۱۰۸ ذی القربی

وَ آتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ وَ الْمِسْكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذِيراً إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كانُوا إِخْوانَ الشَّياطِينِ وَ كانَ الشَّيْطانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً ۲۶- و حق نزدیکان را بپرداز و (همچنین) مستمند و وامانده در راه را، و هرگز اسراف و تبذیر مکن. ۲۷- چرا که تبذیرکنندگان برادران شیاطینند، و شیطان کفران (نعمتهای) پروردگارش کرد

نخست می گوید: حق ذی القربی و نزدیکان را به آنها بده (وَ آتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ) و همچنین مستمندان و درراه ماندگان را (وَ الْمِسْكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ): در عین حال هرگز دست به تبذیر نیالای (وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذِيراً).

تبذیر در اصل از ماده بذر و به معنی پاشیدن دانه می آید، منتها این کلمه مخصوص مواردی است که انسان اموال خود را به صورت غیر منطقی و فساد، مصرف می کند و معادل آن در فارسی امروز ریخت وپاش است.

و به تعبیر دیگر تبذیر آنست که مال در غیر موردش مصرف شود هر چند کم باشد، و اگر در موردش صرف شود تبذیر نیست هر چند زیاد باشد.

چنانکه در تفسیر عیاشی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: که در ذیل این آیه در پاسخ سؤال کننده ای فرمود: من انفق شیئا فی غیر طاعه الله فهو مبذر و من انفق

۱- باتغییرات و حذف و اضافاتی ازتفسیر نمونه ج: ۲۰ ص: ۴۰۱ ببعد.

فی سبیل الله فهو مقتصد: کسی که در غیر راه اطاعت فرمان خدا مالی انفاق کند، تبذیر کننده است و کسی که در راه خدا انفاق کند میانه رو است و نیز از آنحضرت نقل شده که روزی دستور داد رطب برای خوردن حاضران بیاورند، بعضی رطب را می خوردند و هسته آنرا به دور می افکندند، فرمود: این کار را نکنید که این تبذیر است و خدا فساد را دوست نمی دارد.

دقت در مساله اسراف و تبذیر تا آن حد است که در حدیثی می خوانیم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از راهی عبور می کرد، یکی از یارانش بنام سعد مشغول وضوء گرفتن بود، و آب زیاد می ریخت، فرمود: چرا اسراف می کنی ای سعد! عرض کرد: آیا در آب وضو نیز اسراف است؟ فرمود: نعم و ان کنت علی نهر جار: آری هر چند در کنار نهر جاری باشی.

در اینکه منظور از ذی القربی در اینجا همه خویشاوندان است یا خصوص خویشاوندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (زیرا مخاطب در آیه او است) در میان مفسران گفتگو است.

در احادیث متعددی که در ادامه، بحث آن خواهد آمد می خوانیم که این آیه به ذوی القربای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تفسیر شده، و حتی در بعضی می خوانیم که به داستان بخشیدن سرزمین فدک به فاطمه زهرا (علیهاالسلام) نظر دارد.

ولی همانگونه که بارها گفته ایم اینگونه تفسیرها مفهوم وسیع آیات را محدود نمی کند، و در واقع بیان مصداق روشن و واضح آن است.

خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در جمله و آت دلیل بر اختصاص این حکم به او نیست، زیرا سایر احکامی که در این سلسله آیات وارد شده، مانند نهی از تبذیر و یا مدارای با سائل و مستمند و یا نهی از بخل و اسراف، همه به صورت خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ذکر شده، در حالی که می دانیم این احکام جنبه اختصاصی ندارد، و مفهوم آن کاملا عام است.

توجه به این نکته نیز لازم است که نهی از تبذیر بعد از دستور به ادای حق

خویشاوندان و مستمند و ابن سبیل اشاره به این است که مبادا تحت تاثیر عواطف خویشاوندی و یا عاطفه نوع دوستی در مقابل مسکین و ابن السبیل قرار بگیرید و بیش از حد استحقاقشان به آنها انفاق کنید و راه اسراف را بپوئید که اسراف و تبذیر در همه جا نکوهیده است.

آیه بعد به منزله استدلال و تاکیدی بر نهی از تبذیر است، می فرماید: تبذیر کنندگان برادران شیاطین هستند (إِنَّ الْمُبَذِّرِینَ کانُوا إِخْوانَ الشَّیاطِینِ).

و شیطان، کفران نعمتهای پروردگار کرد (وَ کانَ الشَّیْطانُ لِرَبِّهِ کَفُوراً).

اما اینکه شیطان، کفران نعمتهای پروردگار را کرد روشن است، زیرا خداوند نیرو و توان و هوش و استعداد فوق العاده ای به او داده بود، و او اینهمه نیروها را در غیر موردش یعنی در طریق اغوا و گمراهی مردم صرف کرد.

و اما اینکه تبذیر کنندگان برادران شیاطینند، به خاطر آنست که آنها نیز نعمتهای خداداد را کفران می کنند و در غیر مورد قابل استفاده صرف می نمایند.

تعبیر به اخوان (برادران) یا به خاطر این است که اعمالشان همردیف و هماهنگ اعمال شیاطین است، همچون برادرانی که یکسان عمل می کنند، و یا به خاطر آنست که قرین و همنشین شیطان در دوزخند، همانگونه که در آیه ۳۹ از سوره زخرف بعد از آنکه قرین بودن شیطان را با انسان های آلوده بطور کلی بیان می کند می فرماید: وَ لَنْ یَنْفَعَکُمُ الْیَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّکُمْ فِی الْعَذابِ مُشْتَرِکُونَ: امروز اظهار برائت و تقاضای جدائی از شیطان سودمند به حال شما نیست چرا که همگی در عذاب مشترکید.

و اما اینکه شیاطین در اینجا به صورت جمع ذکر شده ممکن است اشاره به چیزی باشد که از آیات سوره زخرف استفاده می شود که هر انسانی روی از یاد خدا برتابد، شیطانی برانگیخته می شود که قرین و همنشین او خواهد بود، نه تنها در این جهان که در آن جهان نیز همراه او است وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ ... حَتَّی إِذا جاءَنا قالَ یا لَیْتَ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ فَبِئْسَ الْقَرِینُ (

سوره زخرف آیه ۳۶ و ۳۸).

و از آنجا که گاهی مسکینی به انسان رو می آورد و امکاناتی برای پاسخ گوئی به نیاز او در اختیارش نیست، آیه بعد طرز برخورد صریح با نیازمندان را در چنین شرائطی بیان می کند و می گوید: اگر از این نیازمندان به خاطر (نداشتن امکانات و) انتظار رحمت خدا که به امید آن هستی، روی برگردانی نباید این روی گرداندن توأم با تحقیر و خشونت و بی احترامی باشد، بلکه باید با گفتاری نرم و سنجیده و توأم با محبت با آنها برخورد کنی حتی اگر می توانی وعده آینده را به آنها بدهی و مایوسشان نسازی

(وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوها فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُوراً).

میسور از ماده یسر به معنی راحت و آسان است، و در اینجا مفهوم وسیعی دارد که هر گونه سخن نیک و برخورد توأم با احترام و محبت را شامل می شود.

بنا بر این اگر بعضی آنرا به عبارت خاصی تفسیر کرده اند، و یا به معنی وعده دادن برای آینده، همه از قبیل ذکر مصداق است.

در روایات می خوانیم که بعد از نزول این آیه هنگامی که کسی چیزی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خواست و حضرت چیزی نداشت که به او بدهد می فرمود: یرزقنا الله و ایاکم من فضله: امیدوارم خدا ما و تو را از فضلش روزی دهد.

در سنتهای قدیمی ما به هنگام برخورد با سائل چنین بوده و هست که هنگامی که تقاضا کننده ای به در خانه می آمد و چیزی برای دادن موجود نبود به او می گفتند: ببخش، اشاره به اینکه آمدن تو بر ما حقی ایجاد می کند و از نظر اخلاقی از ما چیزی طلبکار هستی و ما تقاضا داریم که این مطالبه اخلاقی خود را بر ما ببخشی چرا که چیزی که پاداش آن باشد موجود نداریم!

منظور از ذی القربی

در اینجا کیانند؟

کلمه ذی القربی همانگونه که گفتیم به معنی بستگان و نزدیکان است و در اینکه منظور از آن در اینجا معنی عام است یا خاص در میان مفسران بحث است.

۱- بعضی معتقدند مخاطب، همه مؤمنان و مسلمانان هستند، و منظور پرداختن حق خویشاوندان به آنها است.

۲- بعضی دیگر می گویند مخاطب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و منظور پرداختن حق بستگان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنها است، مانند خمس غنائم و سایر اشیائی که خمس به آن تعلق می گیرد و بطور کلی حقوقشان در بیت المال.

لذا در روایات متعددی که از طرق شیعه و اهل تسنن نقل شده می خوانیم که به هنگام نزول این آیه، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فاطمه (علیهاالسلام) را خواند و سرزمین فدک را به او بخشید.

در حدیثی که از منابع اهل تسنن از ابو سعید خدری صحابه معروف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده می خوانیم: لما نزل قوله تعالی و آت ذا القربی حقه اعطی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فاطمه فدكا: هنگامی که آیه و آت ذا القربی حقه نازل شد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سرزمین فدک را به فاطمه (علیهاالسلام) داد.

از بعضی از روایات استفاده می شود که حتی امام سجاد (علیه السلام) به هنگام اسارت در شام با همین آیه به شامیان استدلال فرمود و گفت: منظور از آیه آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ مائیم که خدا به پیامبرش دستور داده که حق ما ادا شود (و این چنین شما شامیان همه این حقوق را ضایع کردید).

ولی با اینهمه همانگونه که قبلا- هم گفتیم این دو تفسیر با هم منافات ندارد، همه موظفند حق ذی القربی را بپردازند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم که رهبر جامعه اسلامی است

موظف است به این وظیفه بزرگ الهی عمل کند، در حقیقت اهلبیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از روشنترین مصداقهای ذی القربی و شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از روشنترین افراد مخاطب به این آیه است.

به همین دلیل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حق ذی القربی را که خمس و همچنین فدک و مانند آن بود به آنها بخشید، چرا که گرفتن زکات که در واقع از اموال عمومی محسوب می شد برای آنها ممنوع بود.

البته توجه داشته باشید و اشتباه نشود، معنا و مفهوم ذی القربی در این آیه، که برای عموم و عام توضیح دادیم بر خلاف آیه ... قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ (۲۳)

شوری: ۲۳- ... بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم و هر کس عمل نیکی انجام دهد بر نیکی اش می افزائیم، چرا که خداوند آمرزنده و شکرگزار است.

باتوجه به تفسیر و توضیح های مذکور، این نکته برای ما مسلّم می شود که دوست داشتن ذی القربی آن حضرت و احترام آنها، از وظایف مهم مسلمانان و از تکالیف قطعی آنهاست که بزرگان زیادی در زمان حیات خود به این وظیفه عمل نموده و در موقع لزوم از جان و مال خود گذشته اند و تاریخ برای ما سرگذشت های آنان را بیان کرده و مورد تنبّه و الگو گرفتن از آنها را، قرار داده است که برای نمونه به سرگذشت یکی از این بزرگان دقت نمائید.

قیس بن سعد بن عباده

نام او قیس و کنیه اش ابو عبدالله بود. پدرش سعد بن عباده رئیس قبیله خزرج بود و مادرش فکهیه، دختر عبیدبن دلیم بن حارثه بود .. قیس در سال آغازین اسلام و یا اندکی پیش از آن در مدینه به دنیا آمد. او در همان روزهای نوجوانی به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم علاقه مند شد و در شمار صحابه آن حضرت درآمد.

پس از حضور در غزوه بنی المصطلق در همه جنگ های زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بود قیس بن سعد در واقعه غدیر خم حاضر بود و با توجه به آن چه از رسول خدا شنیده بود (حدیث غدیر) یکی از دوازده نفری بود که تصمیم به رویارویی با ابوبکر گرفتند؛ ولی حضرت علی علیه السلام آن ها را به آرامش دعوت کرد و آنان به اعتراض لفظی بسند کردند.

قیس در سال ۱۹ در فتح مصر شرکت کرد و سپس ساکن همان جا شد تا این که در ماجرای اعتراض به عثمان، به مدینه آمد و پس از به حکومت رسیدن حضرت علی علیه السلام، از سوی امام حاکم مصر شد؛ ولی توطئه های معاویه، حضرت علی را وادار به احضار قیس کرد.

قیس بن سعد در نبردهای جمل و صفین و نهروان حضوری چشمگیر داشت و به جانبازی رسید. وی در دوران حکومت امام علی علیه السلام فرمانده شرطه الخمیس (گروهی از یاران جان نثار حضرت علی علیه السلام) بود.

او جزو یاران بزرگ و نام آور پیامبر و علی بن ابی طالب است، ولی گمنام در تاریخ اسلام و تشیع. به خاطر بینش سیاسی اجتماعی اش از دیگر یاران امیرمؤمنان، علی (علیه السلام) متمایز بود. معاویه هم به بزرگ مردی اش معترف بود و او را با صدهزار نفر از یاران خود برابر می دانست.

تمام مورخان و سیره نویسان، او را یکی از پنج سیاست مدار عرب در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) می دانند.

پیشوای انصاری و از افسران ارشد اسلام.(۱)

از اصیل ترین و شریف ترین خاندان های انصار است که در اسلام و ایمان سوابق درخشانی داشتند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم به مناسبت های مختلف علاقه خاص خود را به آنها ابراز

۱- رجال کشی، ص ۷۳؛ محمدتقی شوشتری، قاموس الرجال، ج ۷، ص ۳۹۷.

می کرد.(۱)

مانند پدرش بلند قامت و کشیده بود و وقتی بر اسب تنومندی می نشست، پاهایش به زمین می رسید.(۲)

باهوش ترین و مشهورترین فرزند پدرش بود. در محضر سه آفتاب عالم تاب، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، علی بن ابی طالب (علیه السلام) و امام حسن مجتبی (علیه السلام) روزگار گذراند. با این که پسر رئیس قبیله بود، پدرش او را برای خدمتگزاری نزد پیامبر خدا فرستاد.(۳)

احادیث فراوانی از پیامبر نقل کرده است و از بزرگان شیعه امیرمؤمنان، علی (علیه السلام) بود و معتقدی راستین به محبت و ولایت ایشان که در همه جنگ ها در رکاب حضرتش جنگید.(۴)

همواره در کنار علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود و با وجود فشارها و دورنگی های جامعه حاضر نشد مولایش را ترک کند. به ولایت آن حضرت، معتقد بود و با همین عقیده نیز جهان را بدرود گفت.(۵)

دشمنان علی (علیه السلام) را با سخنان زیرکانه اش بر زمین می کوبید. حلبی در کتاب سیره خود می نویسد: «هر کس بر آنچه میان قیس و معاویه گذشت آگاهی یابد، از وفور عقل و زیرکی وی در شگفتی فرو می رود.»

در کمال آرامش و دقت نماز می خواند. ماری آرام آرام به سوی سجده گاهش آمد و در آنجا آرمید. قیس به رکوع رفت. مارتابی به خود داد، ولی گویا قصد حرکت نداشت. قیس با سر خود، ما را کنار زد و در پهلوی وی به سجده رفت. مار هم در

۱- سید علی خان کبیر، الدرجات الرفیعه، ص ۳۳۴؛ واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۵۴۷.

۲- محمدتقی شوشتری، قاموس الرجال، ج ۷، ص ۴۰۱، الاعلام، ج ۲، ص ۸۰۰.

۳- ابوالحسن علی بن ابی الکرم محمد، اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۱۵؛ نووی، تهذیب الاسماء، ج ۲، ص ۶۲.

۴- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ص ۱۲۸.

۵- ابراهیم بن محمدثقفی، الغارات، ص ۵۳۸.

کنارش آرام گرفته بود. قیس غرق در نمازش بود. مار از دوشش بالا رفت و به گردنش پیچید، ولی قیس گویا وجود او را حس نمی کرد. آن قدر محو معبودش بود که جز او هیچ را نمی دید. آرام از سجده برخاست و سلام نماز را داد. مار را از گردنش جدا کرد و به طرفی افکند.(۱)

معاویه با سه توطئه بزرگ، کوشید سد محکم قیس را بشکند. (زیرا او با) ایمان و پذیرش ولایت آل علی (علیه السلام) سدی در برابر دنیای آل امیه بود. اما این توطئه هم جواب نداد. معاویه بار دیگر فهمید که مردان خدا گرچه در فشار سخت حوادث، احساس تنهایی و غربت کنند، با تهدید نیز نمی توان آنها را از راه بازداشت.(۲)

قیس به همراه مولایش، امام علی (علیه السلام) به قصد تعقیب پیمان شکنان، وطن اجدادش، مدینه را با هزار خاطره ترک کرد و پس از شرکت در جنگ جمل وارد کوفه شد.

فرستادن قیس بن سعد به عنوان والی مصر

امام در همان آغازین لحظات حضور در کوفه، (در ماه صفر سال ۳۶ ه،) قیس را به فرمانداری مصر منصوب کرد.(۳)

ابن اثیر و ابراهیم بن سعد بن هلال ثقفی در کتاب الغارات، بنابر روایتی که ابن ابی الحدید از آنان نقل کرده است، گفته اند: امیر مؤمنان (علیه السلام) به قیس فرمود: با سپاه مصر برو. زیرا این کار دشمن را بیشتر می ترساند و مولایت را عزیزتر می دارد. به نیکو کردار نکویی کن و بر شکاک سخت بگیر و با عامه مردم ملاطفت کن که ملاطفت خود برکت است. قیس گفت: سپاه را برای تو وا می نهم، اما آنچه درباره ملاطفت و احسان به مردم به من سفارش کردی، از خداوند تعالی در این مورد

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴.
۲- الغارات، صص ۱۰۶- ۱۰۳.
۳- همان، ص ۹۹.

کمک خواهم گرفت.

با خانواده اش تنها به سمت مصر حرکت کرد؛ راهی پر از خطر و دشمن، سپاه را برای امام باقی گذاشت تا در صورت نیاز از آنها استفاده کند.

مؤمنی مخلص بود و به هدفش ایمان داشت که چنین آرام و ثابت قدم در راه اجرای فرمان مولایش گام بر می داشت. تمام دارایی اش، هفت نفر بود و یک دعوت نامه، برای فراخواندن مردم به بیعت با علی بن ابی طالب (علیه السلام.)(۱)

با هوش و تدبیری که در زمامداری مصر به کار برده بود، آن سرزمین پر راز و رمز را در کنترل کامل خود درآورده و امامش را از بابت تسلط معاویه و عمروبن عاص آسوده خاطر کرده بود، و معاویه را پریشان.(۲)

قیس مردی صاحب نظر و مقتدر و زیرک و از پیروان و دوستان علی (علیه السلام) بود.

قیس با هفت تن از خانواده اش قدم به مصر نهاد. این خود نشانه ای بر زیرکی و اعتماد به نفس وی است، آن گاه بر فراز منبر بر آمد و نامه امیر المؤمنین (ع) را خواست و آن را برای مصریان خواند و سپس ایشان را به بیعت و مساعدت خود دعوت کرد. آن گاه برخاست و سخنانی کوتاه بر زبان راند. وی گفت: سپاس خدایی راست که حق را آورد و باطل را میرانید و ظالمان را نگونسار کرد. ای مردم! ما با بهترین کس پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دست بیعت دادیم. پس شما نیز برخیزید و بر مبنای کتاب خدا و سنت رسولش بیعت کنید. اگر ما بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر (علیه السلام) کار نکردیم، پس بیعت ما بر گردن شما نیست. مردم همگی با او دست بیعت دادند مگر ساکنان قریه ای به نام خربتا، که طرفداران عثمان بودند. اما قیس با آنان از در صلح و آشتی داخل شد. وی از مردم خراج گرفت و هیچ کس با او ستیزه نکرد.

وی سرسخت ترین مردم در برابر معاویه بود. معاویه می ترسید از اینکه در میان

۱- همان.

۲- الغارات، ص ۱۰۲.

حکومت عراق که به وسیله علی (علیه السلام)، و حکومت مصر که به وسیله قیس اداره می شد قرار بگیرد.

از این رو نـامه ای خطاب به قیس نوشت و او را به پیروی از خود فراخوانـد و حکومت عراق را به قیس و حکومت حجاز را به یکی از بستگان قیس که خود بگوید، وعده داد. قیس در پاسخ به خواسته معاویه از راه حیله وارد شد و گفت: باید درباره این کار فکر کند. معاویه برای بار دوم به صـراحت قضیه را مطرح کرد و گفت: او نمی تواند کسی چون مرا با این نیرنگها بفریبد. قیس هم متقابلا پاسخ معاویه را به صراحت داد و او را نیز تهدید کرد.

معاویه آرام و قرار نداشت. باید این شیر بیشه علی را از او جدا می کرد.

چاره ای اندیشـید و پیامی برای قیس فرسـتاد: «از معاویه بن ابی سفیان به قیس بن سعد. سلام بر تو! اما بعد ... اگر می توانی از خواسـتاران انتقام خون عثمان باشـی، چنین کن و از دسـتور ما پیروی کن. اگر من پیروز شوم تا زنده ام عراقین (کوفه و بصره) را به تو می دهم و تا هنگامی که قـدرت دارم، حجاز را به هر یک از خویشانت که دوست داری واگـذار می کنم. جز این نیز هر چه دوست داری از من بخواه که تو هر چه از من بخواهی، دریافت می کنی.»

پیشـنهاد کمی نبود. کوفه و بصـره و حجاز؛ یعنی نصف تمام متصرفات حکومت اسلامی، می توانست با پذیرفتن راه شرعی که معـاویه پیش رویش قرار داده بـود (خـون خـواهی عثمـان) این همه دارایی داشـته باشـد و حـتی بیش از آن، بایـد انتخـاب می کرد.(۱)

مـدت هـا بود معـاویه را در انتظار پاسـخش گذاشـته بود. معاویه محال می دانست که قیس پیشـنهادش را رد کنـد. زمامـداری نصف تصرفات مسلمانان چیز کمی نبود، حتما قبول می کرد.

۱- همان، ص ۱۰۳.

چشم معاویه به دروازه مصر بود تا پاسخ قیس آمد:

«شگفتا از فریبی که درباره من خورده ای و طمعی که در من بسته ای. از من می خواهی از فرمان کسی رخ برتابم که شایسته ترین شخص برای امیری، حق گوترین و راه یافته ترین مردم، و از همه کس به پیغمبر خدا نزدیک تر است؛ و به من دستور می دهی سر به فرمان تو نهم که از همه مردم برای این کار نالایق تر، دروغ گوتر و گمراه تر و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دورتری و طاغوتی از طاغوت های ابلیس هستی!؟»

قیس بن سعد با پیغامش، معاویه را مانند ماری زخمی به خود پیچاند.(۱)

(معاویه از جانب قیس ناامید شد و ترفندی دیگر به کار برد. او به اهل شام گفت که قیس جزو دوستان وی است و او را در گرفتن انتقام خون عثمان یاری می دهد.

همچنین نامه ای از قول قیس جعل کرد و آن را برای شامیان خواند. خبر این ماجرا توسط یکی از جاسوسان علی (علیه السلام) و نیز از طریق محمد بن ابو بکر و محمد بن جعفر بن ابو طالب به آن حضرت رسید. علی (علیه السلام)، قیس را به بزرگی یاد کرد و فرمود: به خدای سوگند این نامه از جانب او نوشته نشده و کذب است.)

عزل قیس از حکومت مصر و نصب محمد بن ابو بکر

عبد الله بن جعفر پیشنهاد عزل قیس را به علی (علیه السلام) ارائه داد. نامه قیس نیز که متضمن شرح حال مردم خربتا و خودداری وی از جنگ با ایشان بود به دست علی (علیه السلام) رسید. عبد الله بن جعفر گفت: می ترسم قیس با آنان همدست باشد. به قیس فرمان بده تا با مردم خربتا بجنگد». علی (علیه السلام) به قیس فرمان داد که به جنگ اهالی خربتا برود. قیس به آن حضرت پاسخ داد: از این فرمان تو در شگفتم. اینان قومی اند که دست از یاری تو کشیده اند و آهنگ دشمن تو را دارند و هرگاه بر آنان خشم گیریم

۱- همان، صص ۱۰۵- ۱۰۳.

آنـان با دشـمن تو، بر ضـدت، همـدست می شونـد. پس ای امیر مؤمنان نظر مرا بپـذیر و از ایشان دست بازدار. بهترین کار رها کردن ایشان است.

ابن جعفر گفت: ای امیر مؤمنـان! محمـد بن ابو بکر را بر ولاـیت مصـر بگمـار و قیس را از آن منصب بر کنـار کن. به من خبر داده اند که قیس می گوید: حکومت راست در نمی آید مگر با کشـتن مسلمه بن مخلد. ابن جعفر از جانب مادر، برادر محمد بن ابو بکر بود و مادر آنان اسـماء بنت عمیس نام داشت. علی (علیه السلام) نیز قیس را از حکومت برکنار و محمد بن ابو بکر را جای وی به آن دیار روانه کرد. قیس از این عمل خشـمگین شد و به مدینه رفت. حسان بن ثابت (شاعر) که هواخواه عثمان بود، با دیـدن قیس وی را ملامت و توبیـخ کرد و به او گفت: تو عثمان را کشتی و حال آنکه علی تو را از ولایت مصـر برکنار کرد و خون عثمان همچنان بر گردن تو باقی ماند و او از رنجهای تو به خوبی سپاسگزاری نکرد. قیس به او پاسخ داد: ای کور دیـده و دل! به خـدا قسم اگر میـان قوم من و قوم تو جنگی برپا می شـد گردنت را به شمشـیر می زدم. گم شو. سـپس قیس و سهل بن حنیف به جانب علی (علیه السـلام) رفتند و در رکاب آن حضرت در جنگ صفین، حضور یافتند.(۱) قیس بن سعد از سوی حضرت علی علیه السلام مدتی فرماندار آذربایجان شد.

او پس از شـهادت امـام علی (علیه السـلام) وقتی مردم در جواب امام مجتبی (علیه السـلام) که از آنان خواسـته بود به اردوگاه جنگ برونـد کنـدی می کردند، در خطبه ای غرا مردم را به شدت سـرزنش، و آمادگی خود و بندگانش را برای ایثار جان در راه آن حضرت اعلام کرد.(۲)

او می توانست به سوی معـاویه برود. می توانست چشم ببنـدد و دنبال دنیایی برود که بارها به او رو کرده بود و او به آن پشـت کرد. کم پیشنهادی نبود. هزار هزار

۱- منابع مقاله: سیره معصومان، ج ۳، سید محسن امین:

۲- الغارات: ص ۵۳۸. نویسنده: مریم اسماعیلی(آرام)

درهـم، آن هـم از طرف معـاویه که در کنـار او حتمـا حکمرانی هـای عظیمی هم عایـدش می شـد. امـا او حسن بن علی (علیه السـلام) را برگزیـد. چگونه می توانست به او پشت کند در حالی که در رکاب پدر و جد بزرگوارش شمشیر زده بود و اینک که هجده روز از شـهادت مولایش علی (علیه السـلام) می گذشت و دستِ بیعت فرزندش، حسن را فشرده بود، پیشنهاد معاویه را بپذیرد؟!

امـام حسن (علیه السـلام) به او اعتمـاد کرده بود که وی را به همراه عبیـدالله بن عبـاس بـا دوازده هزار سـپاهی به جنگ معاویه فرستاده بود. حالا چطور می توانست به اعتماد مولایش پشت پا بزند؟

پس به معاویه پیغام داد: مرا از طریق دینم فریب می دهی و با مال گمراه می کنی؟!

او برای جنـگ بـا معاویه مانـد، ولی عبـدالله بن عباس با هشت هزار سـرباز و هزار هزار درهم، جبهه حسن بن علی را به معاویه فروخت.(۱)

وی پس از شـهادت امام علی علیه السـلام در کنار امام حسن مجتبی علیه السـلام قرار گرفت و از فرماندهان و پیشقراولان سپاه آن حضرت شد و پس از امام حسن علیه السلام نیز از یاران وفادار آن حضرت به شمار می آمد.

گفته شده که وی بسـیار بلندقد بود و مردی سـخاوتمند و شجاع شناخته می شد او پس از صلح امام حسن علیه السلام به مدینه رفت و در سال ۵۹ یا ۶۰ هجری دار فانی را وداع گفت و در قبرستان بقیع دفن گردید.

از مطـالب مـذکور در مجلس گذشـته و ایـن مجلس و اخبـار فراوان دیگر بـه یقین می دانیم ذی القربی را به هر معنـائی سـوق دهیم، اهل بیت رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم گل سرسبد آن هاست، پس نباید شک و تردید کرد که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام مشمول این آیه ومنظور خدای متعال است.(۲)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی ؛ ج ۲ ؛ ص۷۱۵

۱- ابن واضع یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۱.
۲- امینی گلسـتانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

حال به سرگذشت این عزیزان درگاه خداوندی و اولاد معصومین، آنها، نظری بیافکنیم و ببینیم، این امت و پیروان این آیه، چه رفتاری با آنها داشتند و چگونه رفتار کردند و با چه وضعی راهی سرای دیگر نمودند.

آیا پیروانان بظاهر این آیات از این امت نبودند، در برابر ۷۲ نفر زن و مرد و کوچک و بزرگ، حداقل سی هزار نفر تا دندان مسلح، در بیابان داغ و طاقت فرسای کربلا، گرد هم آمدند و به اعدام و از میان برداشتن همه جگر گوشگان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کمر بستند، حتی از دادن یک جرعه آب از دریای فرات، به آنها مضایقه نمودند و لباسهایشان را به غارت بردند حتی پیرهن پاره پاره و کهنه که از زیر لباسها پوشیده بود که اقلا کسی به آن رغبت نکند و به غارت نبرد، ولی آن راه هم بردند و سرها را از تن جداکردند و برنیزه ها زدند و از جلوی حرایم عصمت، بردند؟!.

آیا همانها نبودند که با کمال جرئت و بیحیائی، فریاد کشیدند «من ینتدب الخیل علی اجساد الحسین و اصحابه» کیست اسبان خود را، روی بدنهای حسین و یارانش بچرخاند (و بدنهای پاک آنها را لگدکوب و پاره پاره نماید و کردند؟!!!).

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

مجلس ۱۰۹ دنیامیخواهی یاآخرت؟!!

خداوند عالم برای تمام موجودات جهان، حد و مرزی تعیین کرده و حد و حدودی قائل شده است،

برای استفاده از هر یک از آنها، شرایطی معین نموده و بنی آدم را، مخیر کرده است که چگونه از آنهابهره برداری کند و با اختیار کامل کدام راه را انتخاب نماید.

یکی از راهها که بشر در انتخاب آنها آزادی کامل و اختیار مطلق دارد، انتخاب

دنیا یا آخرت است، در آیات متعدد قرآن کریم اعلام نموده است که انسانها در اختیار هرکدام از آن دو، آزادی کامل دارد و خداوند به انتخاب آنها، ترتیب اثر خواهد داد، با این تفاوت که دنیا خواهان را در دنیا به خواسته اش می رساند و در آخرت نصیب و بهره ای نخواهد داشت وآخرت خواهان را در آخرت، به آمال و آرزوهایشان می رساند و در دنیا نیز مورد توجه خداوند، خواهند بود.

برای نمونه به چند آیه در این مورد توجه نمائید.

۱- مَنْ کانَ یُرِیدُ الْحَیاهَ الدُّنْیا وَ زِینَتَها نُوَفِّ إِلَیْهِمْ أَعْمالَهُمْ فِیها وَ هُمْ فِیها لا یُبْخَسُونَ أُولئِکَ الَّذِینَ لَیْسَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ ما صَنَعُوا فِیها وَ باطِلٌ ما کانُوا یَعْمَلُونَ هود: ۱۵ کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را بخواهند، (نتیجه) اعمالشان را در همین دنیا بطور کامل به آنها می دهیم؛ و چیزی کم و کاست از آنها نخواهد شد! ۱۶ (ولی) آنها در آخرت، جز آتش، (سهمی) نخواهند داشت؛ و آنچه را در دنیا (برای غیر خدا) انجام دادند، بر باد می رود؛ و آنچه را عمل می کردند، باطل و بی اثر می شود!

۲- مَنْ کانَ یُرِیدُ الْعاجِلَهَ عَجَّلْنا لَهُ فِیها ما نَشاءُ لِمَنْ نُرِیدُ ثُمَّ جَعَلْنا لَهُ جَهَنَّمَ یَصْلاها مَذْمُوماً مَدْحُوراً وَ مَنْ أَرادَ الْآخِرَهَ وَ سَعی لَها سَعْیَها وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ کانَ سَعْیُهُمْ مَشْکُوراً کُلًّا نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هَؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّکَ وَ ما کانَ عَطاءُ رَبِّکَ مَحْظُوراً اسراء: ۱۸ آن کس که (تنها) زندگی زودگذر (دنیا) را می طلبد، آن مقدار از آن را که بخواهیم- و به هر کس اراده کنیم- می دهیم؛ سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد، که در آتش سوزانش می سوزد در حالی که نکوهیده و رانده (درگاه خدا) است. ۱۹ و آن کس که سرای آخرت را بطلبد، و برای آن سعی و کوشش کند- در حالی که ایمان داشته باشد- سعی و تلاش او، (از سوی خدا) پاداش داده خواهد شد. ۲۰ هر یک از این دو گروه را از عطای پروردگارت، بهره و کمک می دهیم؛ و عطای پروردگارت هرگز (از کسی) منع نشده است.

۳- مَنْ کـانَ یُرِیـدُ حَرْثَ الْآخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ وَ مَنْ کانَ یُرِیـدُ حَرْثَ الـدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْها وَ ما لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ نَصِـیبٍ شورا: ۲۰ کسی که زراعت آخرت را بخواهد، به کشت او برکت و افزایش می دهیم و بر محصولش می افزاییم؛ و کسی که فقط کشت دنیا را بطلبد، کمی از آن به او می دهیم امّا در آخرت هیچ بهره ای ندارد!.

و آیات دیگر حال انتخاب و اختیار راه با خود آدمی است دنیا یا آخرت، با مراجعه به تاریخ و همچنین در زمان خود می بینیم هرکسی آزادانه، یکی آن و دیگری این را، انتخاب می کند.

یکی جمع مال و زندگی دنیا و نیز برای رسیدن به ریاست و فرمان روائی در آن را، به هر قیمتی تمام شود، می خواهد و برای دست یافتن به آن، از هیچ تلاش و کوششی، فرو گذار نمی شود حتی با دست زدن به جنایاتی که آن سرش ناپیداست، مانند ستمگران و جنایت پیشه گان و مقاومت کنندگان، در برابر حق و عدالت و انسانیت، تیمورلنگ ها و چنگیزخان مغول و فرعونیان و معاویه ها و یزیدیان و. و ..

دسته دیگر با بذل جان و مال و اولاد و هستی خود، برای رسیدن به اهداف اخروی و کسب رضای آفریدگار خود، از هیچ جدیت و سعی و کوشش، مضایقه نکرده و از تحقق حق و حقیقت و عدالت، جانفشانی ها کردند و می کنند و خواهند کرد که، باز آن سرش ناپیداست مانند شهیدان و به خون خفته گان و از جان گذشتگان راه خدا که به یک نمونه از این رهروان و سالکان راه خدا توجه نمائید.

اویس قرنی

گر در یمنی چو با منی پیش منی گر پیش منی چو بی منی در یمنی

من با تو چنانم ای نگار یمنی*** خود در غلطم که من توأم یا تو منی

اویس، میراث دار ارزش ها

اویس قَرَنی با عنوان کامل ابو عمرو اوَیْس بن عَامِرِ بن جَزْءِ بنِ مَالِكٍ، مسلمانی ساکن قَرَنْ یمن بود از پارسایانِ نامدار صدرِ اسلام، مُلَقب به «سیّدُ التابعین» و از اصحاب و حواریون حضرت علی علیه السلام بود.

در تذکرهالاولیا عطار نیشابوری در ذکر شماره ۲ در مورد اوَیس قَرَنی آمده است:

«آن قبله تابعین، آن قُدوه اربعین، آن آفتاب پنهان، آن نَفسِ رحمان، آن سُهیل یُمَنی، اویس قَرَنی- رضی الله عنه ...»

اویس در آغوش اسلام

خاندان اویس قرنی در سرزمین یمن می زیستند. در سال دهم هجرت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را به قصد تبلیغ اسلام به سوی یمن فرستاد. آن حضرت، مردم یمن را به اسلام دعوت کرد و مردم، گروه گروه دعوت حق را پذیرفتند و اویس قرنی هم که مشتاق نورِ معرفت و هدایت بود و تاریکی جهل و نادانی برای او آزار دهنده می نمود، با شور و اشتیاق بسیار به اسلام گروید و خالصانه ندا برآورد: اشهدُ انْ لا اله الا اللّه و اشْهَدُ انَّ مُحَمَّدا رسولُ اللّه. لبیک یا محمد! اینک من باتمام وجود، وارد وادی اسلام می شوم. لبیک یا محمد! با تو پیمان می بندم که تا بند بندِ وجودم از هم نپاشد، وفادار تو باشم. لبیک یا محمد! هیچ گاه تو را ندیده ام، ولی پیام دل نشین و کلام نورانی تو را با گوش جان شنیده ام.

این گونه بود که اویس به آغوش اسلام پناه آورد و به سرمنزل کمال، رهنمون شد و یکی از بهترین مُبلّغان اسلام گردید.

سفر اویس برای دیدار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

مادر اویس، پیرزنی ناتوان، بیمار و نابینا بود. اویس به حکم فطرت و هم چنین فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله به نیکی و مهربانی با والدین، مراقب مادر بود.

هنگـامی که شوق دیـدار پیـامبر نور و رحمت، سرتاسـر وجودش را فراگرفته بود، بر خویش واجب دانست با اجازه مادر، برای دیـدار پیامبر به مـدینه سـفر کنـد. مادر که کسـی جز اویس نـداشت و نیازمنـد پرسـتاری بود، گفت: اگر پیامبر در مدینه نبود، توقف نکن و زود بازگرد.

اویس با شور و شوق دیـدار پیامبر به مـدینه سـفر کرد. وقتی به مدینه رسـید، با خبر شد که پیامبر به سـفر رفته است. او که می دانست پیامبر راضـی نیست برای دیدارش به مادری بی احترامی شود، آخرین نگاه را به خانه گلین پیامبر دوخت و با سختی از شهر پیامبر خارج شـد. هنگامی که پیامبر به مـدینه بازگشت، به او عرض کردند: شتر چرانی از یمن به نام اویس به این جا آمد و به شما سلام رسانید و بازگشت. پیامبر فرمود: «آری، این نور اویس است که در خانه ما هدیه گذاشته و خود رفته است».

سیمای ظاهری اویس در کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

اویس قرنی، یکی از سپیـدرویان تاریـخ است که رسول خدا صـلی الله علیه و آله در گرامی داشت او سـخن ها گفته است. آن حضـرت در حـدیثی، اویس را دوست و یـار خود و یکی از بهترین و نیکوکـارترین تابعین معرفی می کنـد. بارها پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله به دیـدار اویس اظهار اشتیاق می کرد و می فرمود: «هر کس او را ببیند، سـلام مرا به او برساند». ایشان گاه رو به جانب یمن می کرد و می گفت: «من نسـیم خدایی را از سوی یمن می بویم». سـلمان فارسـی پرسید: ای رسول خدا، این شخصـی که بـوی خـوش او را از یمن می بـویی، کیست؟ پیـامبر فرمود: «در یمن شخصـی است به نـام اویس قرنی که در روز قیامت محشور می شود و جمعیت بسیاری را به تعداد افراد و قبیله پرجمعیتِ ربیعه و مُضر، شفاعت می کند».

پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله به یـاران خویش امر فرمودنـد که هر یـک از شـما اویس قرنی را ملاقات کرد، سـلام مرا به او برساند و از او درخواست استغفار کند.

اصحاب از وی پرسیدند: یا رسول اللّه، اویس قرنی کیست؟! پیامبر نشانه های وی

را این گونه بیان کرد: «اویس چشمان سیاه مایل به کبودی دارد و بین دو کتف او، اثر ماه گرفتگی است. گندم گون بوده و چانه اش کشیده و قامتش معتدل است. ... قرآن تلاوت می کند و اشکش همواره از خوف خدا جاری است. دو جامه کهنه دارد. در زمین گمنام است، ولی آسمانیان او را می شناسند. اگر به خدا قسم خورد، سوگندش پذیرفته است. روز رستاخیز به دیگر مردمان گفته می شود وارد بهشت شوید، ولی به اویس می گویند بمان و شفاعت کن. خداوند به تعداد دو قبیله ربیعه و مُضرّ، شفاعت او را می پذیرد».

اویس از حواریون حضرت علی علیه السلام

در قیامت

اویس تنها یکی از یاران معمولی امیرمؤمنان (علیه السلام) نبود، بلکه از حواریون آن حضرت به شمار میرفت.

آری او آن قدر لیاقت و عظمت داشت که توانست مورد اعتماد شخصیت بزرگی مانند امیرمؤمنان واقع شده، رازدار آن حضرت گردد.

پیشوای هفتم، حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) فرمود:

«روز رستاخیز، منادی الهی ندا میدهد که حواریون حضرت «محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)» که از پیروی او دست نکشیدند و بر سرپیمان خود باقی ماندند، کجا هستند؟ در این هنگام چهرههای درخشانی مانند «سلمان» «ابوذر»، و «مقداد»، از جا برمیخیزند و خود را معرفی مینمایند.

بار دیگر منادی ندا میکند: حواریون علی (علیه السلام)» کجا هستند؟.

گروهی از یاران بر جسته امیرمؤمنان (ع) مانند «عمرو بن حمق خزاعی»، «محمد

بن ابیبکر»، «میثم تمار»، و «اویس قرنی» برخاسته از دیگران مشخص میگردند(۱)

اویس در جنگ صفین، جزء نیروهای پیاده نظام امیرمؤمنان (علیه السلام) بود، او با کمال رشادت و دلاوری به جنگ با دشمنان اسلام میپرداخت و از کشتن و کشته شدن بیمی بخود راه نمیداد.

سرانجام در جبههجنگ و در رکاب امیرمؤمنان (ع) شربت شهادت نوشید(۲)

او آخرین برگ حیات خود را با سطور خونین نوشت که شهادت برای نیکان و پاکان پروازی به ابدیت است!

اویس و ساده زیستی"

اویس قرنی در زندگی خویش، عارفی زهد پیشه بود. او به تلاش برای معاش، به عنوان عبادت می نگریست و با سستی، تنبلی و تن پروری مبارزه می کرد. او گاه شتربان بود و زمانی هسته های خُرما را جمع می کرد و شب هنگام آن را می فروخت و از دسترنج خویش، زندگی ساده ای را برای خود و مادر ناتوانش فراهم می آورد و باقی مانده دستمزدش را نیز در راه خدا انفاق می کرد. اویس دیگران را به خود ترجیح می داد و گاه لباسش را به نیازمندان می بخشید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره ایثار اویس می فرماید: «در میان امّت من، کسانی هستند که به دلیل نداشتن لباس نمی توانند در مسجد حاضر شوند و ایمانشان به آن ها اجازه نمی دهد که از مردم تقاضا کنند؛ از شمار آن ها، اویس قرنی و فرات بن حیان هستند».

همنشینی با قرآن در کلام اویس

اویس قرنی درباره اثراتِ هم نشینی با قرآن می گوید: «هیچ کس با قرآن همدم نمی شود، مگر آن که وقتی برخاست، بر کمالش افزوده گردید یا از کوردلی و

۱- (تنقیح المقال/ ۱۵۷/ ۱ ۱۵۶).

۲- (رجال کشی/ ۹۳)،.

انحرافش کاسته شد. قرآن، مایه شفا و رحمت مؤمنان است، ولی برای ستمگران، چیزی جز زیان و خسارت نیست». از دیدگاه اویس، قرآن برای مؤمنان عامل رشد و قوّت و کمال است و برای ستمکاران، زمینه ساز ضعف و تباهی و شکست می شود. اویس، بهترین همدم و مونس خویش را قرآن کریم قرار داده بود و آن گاه که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نشانه های اویس را برمی شمرد، چنین فرمود:

«اویس قرآن می خواند و بر خویش می گرید».

دنیای ناپایدار در کلام اویس

اویس قرنی در سخنی خطاب به «هَرم بن حیّان» مرگ را پدیده ای همگانی معرفی می کند: «ای هَرم بن حیّان، می بینی که انسان ها یکی پس از دیگری از دنیا می روند. پیامبر که اشرفِ مخلوقات است، از این جهان سُست بنیاد رفت. پدرت آدم نیز مُرد. مادرت، حوّا هم مُرد. نوح، پیامبر خدا نیز مُرد. ابراهیم، خلیل اللّه هم مُرد. حضرت موسی و داوود خلیفه الرحمن نیز از این جهان رخت بربستند. من و تو هم فردا جزء مردگانیم. فریفته دنیا مشو. خود را دریاب و آماده مرگ باش و برای این سفر دور، مرکب راه تهیه کن که سفری بس دراز در پیش داری. تو نیز مردم را از عذاب الهی بترسان؛ مبادا از دین خارج شوی». بعد در ادامه گفت: «ای هرم، آن گاه که می خوابی، مرگ را بالش خویش گردان و هنگامی که برمی خیزی، مرگ را پیش روی خود قرار ده».

اویس در پاسخ شخصی که از حال او پرسید، گفت: سوگند به خدا، مرگ و اندوه و رنج های آن، و بیم از روز رستاخیز، برای فرد با ایمان، جای خوشحالی باقی نگذاشته، پرداخت حقوق الهی برای ما، درهم و دیناری، نیندوخته و طرفداری از حق و حقیقت، یک نفر دوست در میان مردم برای ما به جای نگذاشته است؛ زیرا وقتی آن ها را به نیکی ها دعوت نموده و از بدی ها نهی می کنیم، از ما می رنجند و به هزار عیب و گناه متهم می کنند. عدّه ای مردم بی ایمان هم در این کار با آن ها

همکاری می کنند، ولی هرگز اینان نمی توانند مانع مبارزه ما برای احقاق حق و نابودی باطل گردند».

نصایح اویس

مردی از اویس قرنی درخواست موعظه و نصیحت کرد. اویس به او گفت: «تو را به کتاب خدا قرآن، و به سنّت رسولان و به صالحِ مؤمنان، علی علیه السلام سفارش می کنم. بر توباد که یاد مرگ را فراموش نکنی و به اندازه چشم بر هم زدنی قلبت را از یاد خدا غافل نگذاری. خیرخواه امت باش و از جدایی از گروه مسلمانان [و انزوا] بپرهیز که موجب جدایی از دین خواهد شد، در حالی که به نتیجه شوم جدایی از دین آگاهی نداری و در اثر این جدایی، وارد دوزخ می گردی».

اویس در کلام سیّد حیدر آملی

سیّد حیدر آملی، از عُرفای قرن هشتم هجری، درباره مقام عرفانی اویس قرنی می نویسد: «به دلیل قدر و منزلت اویس قرنی رحمه الله و هم چنین آگاهی کشفی وذوقی او بر اسرار الهی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که از جهت ظاهر و یا باطن، از طرف یمن، رایحه های شریفِ اویس را استشمام می کرد، چنین می فرمود: من نسیم و رایحه رحمانی را از طرف یمن می بویم».

اویس در کلام سنایی غزنوی

سنایی غزنوی، شاعر و عارف معروف قرن ششم هجری، با طبعی لطیف، اشعاری ظریف درباره اویس قرنی سروده است:

برگ بی برگی نداری، لافِ درویشی مَزَن* رخ چو عیّاران نداری، جان چون نامردان مَکَن یا برو هم چون زنان، رنگی و بویی پیش گیر* یا چو مردان اندر آی و گوی در میدان فکن سال ها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب* لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

قرن ها باید که تا از پشتِ آدم، نطفه ای* بایزید اندر خراسان یا اویس اندر یمن

اویس در کلام مولوی

مولانا جلال الدین محمدبلخی، عارف و شاعر مشهور قرن هفتم، به این کلام نورانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که «من نفس الهی را از طرف یمن استشمام می کنم» اشارتی دارد:

که محمد گفته بر دست صبا*** از یمن می آیدم بوی خدا

بوی رامین می رسد از جان ویس*** بوی یزدان می رسد هم از اویس

از اویس و از قَرَن بوی عَجَب*** مرنبی را مست کرد و پرطَرَب

چون اویس از خویش فانی گشته بود*** آن زمینی آسمانی گشته بود

آن کسی کز خود به کُلّی درگذشت*** این منی و مایی خود در نوشت

اویس قرنی و چاووش علوی

روزی اویس قرنی در کنار آب فُرات وضو می گرفت، آواز طبلی به گوش وی رسید. پرسید: این چه صدایی است؟ گفتند: سپاه علی مرتضی به جنگ معاویه می رود، چاووش است که مردم را به صحنه نبرد دعوت می کند و صدا، صدای طبل سپاه علی است. اویس گفت: هیچ عبادتی نزد من برتر از یاری و پیروی حضرت علی علیه السلام نیست. آن گاه برای یاری و همراهی مولایش به سوی سپاه امیرالمؤمنین حرکت کرد، به امید ملاقات مولا علی علیه السلام در قلّه جهاد و شهادت، و برای چشیدن طعم لبخند علوی.

امام علی علیه السلام در انتظار اویس

استاد بزرگ شیعه، مرحوم شیخ «مفید» در این باره چنین مینویسد:

امیرمؤمنان (علیه السلام) در مسیر خود به سوی صفین، در نقطهای بنام «ذی قار» (نزدیکی بصره) دستور استراحت داد و شروع به گرفتن بیعت از مسلمانان نمود و به یاران خود فرمود:

«هزار نفر از طریق کوفه خواهند رسید و همگی با من پیمان مرگ بسته، آمادگی خود را برای کشتن و کشته شدن در رکاب من اعلام خواهند کرد.»

طولی نکشید که گروهی از راه رسیدند و دست بیعت در دست امیرمؤمنان (علیه السلام) گذاشتند.

شماره این عده از نهصد و نود و نه نفر تجاوز نمیکرد، و کسی از آنها در راه نبود تا بتوان به حساب آورد.

«ابن عباس» که پسر عمو و از یاران خاص امیرمؤمنان (علیه السلام) بود، و در نیروهای علی (علیه السلام) شرکت داشت، میگوید:

«در این هنگام، من سخت در تعجب فرو رفتم و دستخوش اضطراب و دلهره واقع شدم که چرا شماره آنها به هزار نفر نرسید، زیرا بیم آن داشتم که اگر این پیشگوئی تحقق نیابد، ممکن است مخالفان آن را دستاویز قرار داده خرده بگیرند.

ناگهان مرد مسلح و پشمینه پوشی از راه رسید و به حضور امیرمؤمنان (علیه السلام) شرفیاب شد و گفت:

دستت را بده تا با تو بیعت کنم.

بر چه اساسی بیعت میکنی؟

براساس پیروی از فرمان تو و مبارزه و فداکاری در رکاب تو، تا هنگامی که جان بسپارم یا اینکه پیروزی نصیب شما گردد.

اسم تو چیست؟

اویس

اویس قرنی؟!

بلی

الله اکبر!، پیامبر (ص) به من خبر داده که من شخصی از امت او را ملاقات میکنم که نام او اویس قرنی است او از اعضای حزب خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، او در راه خدا به شهادت خواهد رسید، و روز رستاخیز در سایه شفاعت او قبائلی مانند «ربیعه» و «مضر» وارد بهشت میشوند.(۱)

حسن خزّاز گفت: از امام رضا (علیه السّلام) شنیدم که فرمود:

بعضی از کسانی که ادّعای محبّت و دوستی ما را دارند، ضررشان برای شیعیان ما از دجّال بیشتر است.

حسن گفت: عرض کردم ای پسر رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) به چه علّت؟

فرمود: به خاطر دوستی شان با دشمنان ما و دشمنی شان با دوستان ما. و هر گاه چنین شود، حقّ و باطل به هم در آمیزد و امر مشتبه گردد و مؤمن از منافق باز شناخته نشود.(۲)

پیوستن یکی از سپاهیان شام

پیوستن اویس قرنی به سپاه امیرمؤمنان علی علیه السلام در جنگ صفین، باعث شادمانی علی علیه السلام و یارانش شد. ورود اویس به جبهه حق بر ضدّ باطل، حتّی در لشکریان معاویه نیز تأثیر گذاشت، تا آنجا که در نخستین روز نبرد، یکی از جنگجویان سپاه معاویه از سپاهیان امام علی علیه السلام پرسید: آیا اویس قرنی در لشکر شماست؟! جواب داده شد: آری، از او چه می خواهی؟! گفت از رسول خدا

۱- الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۱، ص: ۳۱۶ و إرشاد القلوب إلی الصواب، ج ۲، ص: ۲۲۵ و إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۱۷۰ و الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص: ۲۰۰.

۲- (صفات الشیعه ص ۸).

شنیدم که فرمود: اویس قرنی از بهترین تابعین، یعنی مسلمانان بعد از اصحاب پیامبر است. این را گفت و بی درنگ وارد سپاه حضرت علی علیه السلام شد.

ناگفته پیداست است که بیعت شخصی مانند اویس با امیرمؤمنان (علیه السلام)، شرکت او در سپاه عراق، و شهادت وی در رکاب علی (علیه السلام) سند زنده دیگری بر حقانیت امیرمؤمنان محسوب میشود و موضوعی است که در بررسی مزایا و مناقب امیرمؤمنان (علیه السلام) نمیتوان آن را انکار نمود.

ولی این مسئله، برای برخی از مورخان گذشته گران آمده، خواسته اند با جعل افسانه هائی مشابه آن، درباره یکی از خلفاء (خلیفه دوم) از اهمیت مطلب بکاهند، از آن جمله «ابو نعیم اصفهانی» در کتاب خود، داستانهائی در این باره آورده، ملاقات عمر را با اویس، به صورتهای گوناگونی نقل نموده است (۱)

ولی ساختگی بودن آن به قدری واضح است که نیازی به رد آن احساس نمیشود و آثار جعل و تحریف کاملا در آن به چشم میخورد.

دروغ پردازان تاریخ، برای آنکه شهادت اویس را در جنگ صفین انکار کنند، تاریخ مرگ او را چند سال جلوتر کشیده، ادعا نمودهاند که وی در زمان خلافت عمر، در بازگشت از جنگ آذربایجان، بیمار شد و با همان بیماری از دنیا رفت، و وقتی او را به خاک سپردند، اثری از قبر و صاحب قبر نیافتند!.(۲)

ولی با بررسی دقیق این افسانه ها به خوبی روشن میشود که اینها ساخته و پرداخته مورخان مزدور و دروغ پرداز است که خواسته اند از این رهگذر، به اربابان خود خدمت نموده، از روی تعصب و غرض ورزی، پرده بروی حقایق بکشند حتی «ابن جوزی» که روابط خوبی با شیعیان نداشته در کتاب خود به نام «تذکرهالموضوعات» (که کتابی است پیرامون روایات جعلی و ساختگی که از

۱- (حلیه الاولیاء/ ۸۶/ ۲ ۸۲).

۲- (حلیه الاولیا/ ۸۳/ ۲).

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده) داستان ملاقات خلیفه دوم را با اویس (که در برابر بیعت اویس با امیرمؤمنان، و شهادت وی در صفین ساخته و پرداخته شده)، بی اساس شمرده و از روایات جعلی معرفی مینماید!.(۱)

شهادت اویس در صفین

در جنگ صفین، اویس قرنی، این پیرمرد شیردل، قهرمان میدان عرفان و جهاد، پیش تاز مبارزه شد و به استقبال مرگ در راه خدا رفت. او سال ها در جهاد اکبر پیروز و سربلند بود و حال به میدانِ جهاد اصغر آمده است. اویس در نیایش به درگاه الهی، چنین دعا می کرد: «خدایا، شهادتی ارزانی ام کن که برایم بهشت را به ارمغان آورد». وی در رکاب حضرت علی علیه السلام جرعه جرعه شربت شهادت نوشید و عارفانه و خالصانه به معراج عشق رفت. حضرت علی علیه السلام بر جنازه اویس نماز خواند و او را دفن کرد و روی تربتش نشست و به یاد اویس گریست».

مرقد و مزار اویس

مرقد اویس قرنی، در سمت چپ قبر عمار یاسر، در شهرِ رقّه سوریه قرار دارد.

مزار شریف او، دارای گنبد و بارگاه و حرم کوچک و صحن است و در روی سنگی که نصف روی قبر را گرفته و در ناحیه سر روی قبر قرار دارد، به خط کوفی نام اویس نوشته شده است. کسانی که از شهر رقّه به شام می روند و کنار مرقد مطهّر اویس می ایستند، به یاد زندگی بی آلایش او و زهد راستینش، و به یاد خاطره جانبازی او در رکاب مولایش علی علیه السلام می افتند و بی اختیار سرشک از دیده می ریزند.

سلام و درود بر توای اویس قرنی، ای شهید جانباز خدا، ای مجاهد مخلص، و ای بنده پاک حریم کبریایی.

۱- (قاموس الرجال/ ۱۳۳/ ۲).

مجلس ۱۱۰ زندگینامه حضرت سکینه

دختر گرامی امام حسین علیه السلام

دوست دارم در این مجلس در باره یکی از دختران بزرگوار امام حسـین علیه السّلام سکینه خاتون، صحبتی نمایم که با شنیدن این مطالب در حالات آن بانوی بزرگوار، به شخصیت و مقام علمی و عالی او پی خواهید برد.

ولادت و نام

در مورد تاریـخ ولاـدت این بـانوی بزرگوار سـخنی به میـان نیامـده است منتهی بـا برخی قرائن مورخین حـدود سال ۵۰ ق. را هنگام تولـد ایشان می دادند. به عنوان نمونه امام حسـین علیه السّـلام خطاب به وی فرمود:» تو بهترین بانوانی! «لذا در می یابیم که وی در کربلا بانویی رشیده بوده و بین ده تا سیزده سال، سن داشته است.

درباره نام اصلی ایشان نیز میان تاریخ نویسان اختلاف نظر است. آمنه، امیمه و امینه از جمله نامهایی است که گفته اند و برخی گزارشـها نشان می دهـد که این امر در همان دوره نیز مورد اختلاف بوده است، اما آنچه همه بر آن اتفاق دارنـد این است که سکینه لقبی بوده که به حضرت سکینه داده شده است. برخی گفته اند این لقب را مادرش رباب برای او بر گزید.

او فرزند امام حسین علیه السلام و رباب است.

بر اساس روایات او صاحب روشی پاکیزه و اندیشه ای کامل در زند گی، و در زیبایی و ادب و کرامت و سخاوت مندی دارای منزلتی بزرگ بود.

علامه مجلسی در باره کمک او به مستمندان روایت کرده است، هنگامی که

علی بن الحسین علیهما السلام قصد حج کرده بود، خواهرش سکینه هزار درهم به ایشان داد تا به حومه حره برده و میان مساکین توزیع کند.

رباب مادر سکینه

مادرش رباب دختر امرء القیس بن عدی است که رئیس بکر بن وائل بود در روز جنگ ملح در دوران جاهلیت، نصرانی بود و در زمان عمر بن الخطاب مسلمان شد و هنوز نمازی نخوانده بود که عمر به او ولایت ناحیه ای داد نخستین روزی که امری ءالقیس بن عدی، رئیس قبیله بکر بن وائل اسلام آورد،(۱)

امیرالمؤمنین علی علیه السّلام دو فرزندش حسن و حسین علیهماالسّلام را نزد وی برد و فرمود:» یا عم؛ من علی بن ابی طالب پسر عمو و داماد رسول خدا هستم و این دو نیز فرزندزادگان اویند. ما میل داریم که با تو پیوند خویشاوندی برقرار کنیم.

امری ءالقیس در پاسخ گفت: یاعلی، من سه دختر دارم. نخست «محیات» که او را به تو تزویج می کنم و دیگر «سلمی» که وی را به نکاح حسن در می آورم و بعد «رباب» که او را با پیوند با حسین خرسند می سازم.(۲)

از پیوند امام حسین علیه السلام با رباب، «آن بانوی جلیل القدر» حضرت سکینه خاتون به دنیا آمد، و نام مادر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت آمنه علیهاالسّلام را بر او نهادند.(۳)

سکینه و عبدالله که در کتب مقاتل از آن به نام علی اصغر علیه السّلام یاد می شود

۱- امری ء و القیس از شعرا و ادیبان بی نظیر عصر جاهلیت بود که سروده هایش سال ها در زمره معلقات سبعه بر دیوارهای کعبه آویخته می شد. وی نصرانی بود و در عهد عمر بن خطاب اسلام آورد.

۲- قمی، عباس، نفس المهموم و نفثه المصدور، ص ۲۷۶.

۳- قمی، عباس، نفس المهموم و نفثه المصدور، ص ۲۷۶.

هر دو از رباب بودند.

رباب بانویی باشخصیت و بزرگوار بود. درباره شخصیت این بانو و جایگاهی که در نگاه امام حسین علیه السّلام داشت همین بس که آن حضرت علاقه و احترام خویش به رباب و نیز سکینه دختر او را این گونه بیان می کند: به جان تو سوگند من خانه ای را دوست دارم که در آن سکینه و رباب باشند. آن دو را دوست دارم و همه مالم را برای آنان بذل می کنم و هیچ ملامتگری نیز حق سرزنش مرا ندارد.

رباب که در کربلا نیز حضور داشت و پس از شهادت حسین علیه السّلام با کس دیگری ازدواج نکرد و گفته اند حتی زیر سقف نیز جای نگرفت تا آنکه پس از یک سال، غم جانکاه این مصیبت، او را از پای در آورد و در مدینه درگذشت.

هشام گوید: رباب از بهترین و فاضل ترین زنان بود و پس از شهادت امام حسین علیه السّلام او را خواستگاری کردند، گفت: پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پدر شوهری نخواهم، و در روایت است که رباب این مرثیه را برای امام حسین علیه السّلام گفته است:

آن که نوری بود پرتوخیز، اندر کربلا کشته شد بی دفن و عریان افتاده سر جدا سبط پیغمبر خدایت نیک پاداشی دهد از من و میزانت از خسران و کم بودی رهد کوه سختی بودی و من در پناهت بی گزند بر سر ما سروری با مهر و دین و ارجمند کی یتیمان و گدایان را نوازد بعد تو؟ کی به مسکینان دهد مأوی و زر مانند تو؟

من نمی جویم به حق صهری دیگر بعد از شما تا به زیر خاک و شن پنهان شوم بی اقربا.

در وقایع مجلس عبیداللّه بن زیاد گفتیم که: سر مقدّس را برداشت و این شعر را سرود: وا حسینا فلا نسیت حسینا ... الخ.

جزری گفته: همراه حسین، زوجه اش رباب دختر امرء القیس بود و او مادر سکینه است و با اهل حرم او را به شام بردند و به مدینه برگشت، اشراف قریش خواستگار او شدند و گفت: پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پدر شوهری

نخواهم؛ و یک سال ماند و زیر سقف خانه نرفت تا کاهیده شد و از غصّه مرد، و گفته اند که یک سال بالای قبر آن حضرت ماند و به مدینه آمد و از غم مرد.(۱)

حضرت سکینه در دامان این پدر و مادر رشد کرد و در این محیط معنوی در کنار عمه بزرگوار خود زینب و برادر عزیزش امام سجاد علیهما السلام به درجات عالی رسید. این محیط مساعد در شکل گیری شخصیت انسانی و اجتماعی و الهی او تأثیری دیگر داشت. او شاهد ماجراهای غمبار کربلا بود و به قراری که سید

سکینه در حادثه کربلا همراه پدرش امام حسین علیه السلام حضور داشت و شاهد شهادت ایشان بوده و پیکرش را در آغوش کشیده است.

ایشان با اسرا و سرهای شهیدان به کوفه و سپس به شام برده شد و بعد با برادرش امام زین العابدین علیه السلام به مدینه بازگشت. و روایت شده هنگامی که زنان اهل بیت بر یزید وارد شدند او به رباب گفت: ام سکینه تویی که حسین درباره تو و دخترت گفت: به جانت قسم خانه ای که در آن سکینه و رباب هستند دوست می دارم؟ او پاسخ داده آری.

سید ابن طاوس نوشته است سکینه پس از شهادت پدرش و احتمالًا در غروب عاشورا جسد پاره پاره پدر را در بغل گرفت.

شخصیت علمی و اخلاقی

حضرت سکینه علیهاالسّلام طبعی لطیف داشت و یکی از خصوصیات بارز ایشان تسلط به ادبیات و اشعار عرب بوده است و خود نیز اشعار فصیح و بلیغی می سرود. خبرگی او به شعر تا آنجا بود که شعرا سروده های خویش را برای داوری نزد او می آوردند تا قضاوت کند که کدام یک برتر است و به قضاوت او نیز رضایت می دادند.

۱- در مورد این بانوی بزرگوار در یک از مجالسم(مجلس ۵۰ درباره ازدواج) صحبت کردم نیازی به تکرار نیست.

در مورد عبادت و مقام معنوی حضرت سکینه علیهاالسّلام امام حسین علیه السلام فرمود: «و اما سکینه فغالب علیها الاستغراق مع الله فلا تصلح لرجل» اما سکینه آن چیزی که بر او غلبه دارد اشتغال کامل با خداوند است، لذا مناسب هیچ مردی نیست.

این بانوی عفیف هنگامی اسرا را به شام آوردند به یکی از صحابه پیامبر صلی اللّه علیه و آله به نام «سهل بن سعد ساعدی» که حضور داشت، فرمود: به این کسی که این سر بریده را بر نیزه دارد بگو که سر را جلوتر از ما ببرد تا مردم مشغول نگاه به آن سر شوند و به حرم رسول خدا ص نگاه نکنند. دختر امام حسین علیه السلام از شجاعتی قابل تحسین برخوردار بود. وی در برابر ظالمان سکوت نمی کرد و به انجام تکالیف الهی همت می گمارد. او از هیاهوی تبلیغاتی هراسی به دل راه نمی داد و با صلابت فاطمی دشمن را خوار و رسوا می نمود، با دلیل و منطق سخن می گفت و حقانیت خویش را به اثبات می رساند. وی وقتی سر بریده فرزند زهرا علیهاالسلام را مقابل یزید مشاهده کرد که او با جسارت بدان هتاکی می کند و شعر پیروزی می سراید، فریاد برآورد و گفت: به خدا، سخت دل تر از یزید ندیدم و کافر و مشرکی بدتر و جفاکارتر از او نیست.

از ایشان در کتب روایی شیعه احادیثی نقل شده است و ایشان را به عنوان راوی حدیث نام برده اند.

خانم سکینه علیهاالسلام پس از بازگشت از اسارت، در خانه امام سجاد علیه السلام زندگی می کرد؛ خانه ای که صاحب آن برای گریه بر سیدالشهدا روز و شب نمی شناخت. زمانی که از امام می خواستند کمتر بگرید تا چشمانش آسیب نبیند، می فرمود: چگونه نگریم در حالی که دیدم خواهران و عمه هایم در عصر عاشورا از این خیمه به آن خیمه می دوند؟! در چنین فضایی بود که او آموخت چگونه بایستی راه و پیام امام حسین علیه السلام را تبلیغ کند.

در واقع سکینه در خاندانی بزرگ که خداوند مقامشان را رفعت بخشیده بود،

رشـد نمود. تمسّـِک به راه مسـتقیم الهی و تبعیّت از احکام حیات بخش قرآن، او را به کمال انسانیّت رسانیـد و سـبب شـد هم طراز عقیله بنی هـاشم، زینب کبری علیهـا السـلام از پیـام آوران کربلاـ گردد؛ به طوری که دشـمنان به شخصـیّت با صـلابتش معترفند و دوستداران اهل بیت علیهم السلام به وجودش مفتخر.

اخلاق نیک و خصال پسـندیده این بانوی نمونه، وی را در نظر پـدر که مربّی صالح و کاملی بود، عزیز نمود و چون سـتاره ای فروزان در آسمان خاندان امام درخشید و همه را شیفته رفتار شایسته خود کرد. امام حسین علیه السلام که آگاه به ضمیر انسان ها و معیار سنجش اعمال است، سکینه را با زیباترین لقب، یعنی «خیره النّساء» خواند و با عنایتی خاص مقام و منزلت وی را در مواقف بسیار، بر دیگران آشکار نمود.

دلبسـتگی و مهر امام نسـبت به سـکینه، در آخرین خـداحافظی از خیمه ها، قابل توجّه و تأمّل است. وقتی آن حضـرت نزدیک خیمه ها رسید، فرمود:

«ای زینب! ای امّ کلثوم! ای سکینه! علیکنّ منّی السّلام.»

چون اهل بیت صـدایش را شـنیدند، برای وداع گرداگرد امام حلقه زدنـد. علاقه فراوان سـکینه به پدر، عنان اختیار را از کفش ربود، دست هایش را بر سر فرود آورد و گفت: پدرجان! آیا تن به مرگ داده ای که این گونه خدا حافظی می کنی؟ ما، بعد از تو به چه کسی پناهنده شویم؟

سخنان عاطفه برانگیز دختر، بر قلب پدر، سنگین آمد و از بی تابی فرزندش گریست و فرمود:

«ای نور دیده ام! چگونه تسلیم مرگ نشود کسی که یار و یاوری ندارد؟»

صحبت هـای امـام برای سـکینه که بـوی فراق و تنهـایی می داد، او را از جمـع حاضـر جـدا کرد و در حـالی که آرام آرام می گریست، به گوشه خیمه رفت! شایـد قصـدش این بود که قلب پـدر را بیش از این غصّه دار نکنـد. امـام حسـین علیه السـلام با مشاهده این وضع از اسب فرود آمد و سکینه را نزد خویش خواند و او را به سینه

چسباند و اشک هایش را پاک نمود و فرمود:

«ای سکینه! بدان که بعد از من گریه زیادی در پیش خواهی داشت؛ اما تا هنگامی که جان در بدن دارم، با این اشکِ جانگدازت، دلم را آتش نزن! آن زمان که کشته شدم، تو که بهترین زنان هستی، سزاوارترین فرد به گریستن بر منی!»

لفظ جمع در اینجا، بیانگر این است که سکینه جزء بانوانی است که دلیلی واضح بر بالابودن مقامشان وجود دارد، مانند حضرت زهرا علیها السلام و زینب علیها السلام.(۱)

سکینه در کاروان کربلا

سکینه بلایای سنگین روز عاشورا را با دلی استوار و اراده ای پولادین تحمّل نمود. این توان، برخاسته از باطن پاک و توجّه کامل او به ذات احدیّت بود، همان گونه که امام حسین علیه السلام درباره اش فرموده: «دخترم، دائم محو جمال الهی است.» مطمئنّاً اگر امام بردباری او را محک نزده بود و به درجه ایمانش واقف نبود، او را همراه خویش به سفری پرحادثه نمی برد تا مبادا از آن حوادث دهشت بار روحش متزلزل شده و دینش دستخوش دگرگونی گردد. سکینه به مرتبه ای از یقین و رضای الهی رسیده بود که کشته شدن پدر و برادرها و عموها را دید، اما لب به شکایت نگشود و آن مصائب را لطف الهی دانست.

وی نظاره گر وقایع عاشورا بود. او ندای کمک خواهی پدرش را که مظلومانه یار و یاور می طلبید، شنید و با تمام وجود، درد بی کسی مادر، خواهر، عمّه ها و زنان را چشید و با اینکه در اوان جوانی بود، سرپرستی دختران کوچکتر از خود را به عهده گرفت و به دلداری آنها پرداخت. با آنکه عطش تا عمق وجودش پنجه افکنده بود، دلیرانه مقاومت کرد و از بی آبی، شکوه ننمود.

او پس از شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام بالینش حاضر شد و با سوز دل،

۱- نفس المهموم، ص ۱۶۰.

نوحه سرایی کرد و زمانی که پدرش عمود خیمه عباس علیه السلام را کشید، داغ سنگین این مصیبت را در خود مخفی نگه داشت تا دشمن خیال نکند فرزندان حسین علیه السلام مرعوب شده و شکیبایی را از دست داده اند. او به خدا دل بسته بود، با صبر قرین بود و از راه مستقیم الهی خارج نشد.

سکینه از اوّلین افرادی است که از شهادت امام مطّلع گردید. وقتی اسب بی صاحب امام، با زین واژگون و شیهه زنان به سوی خیمه آمد، او به استقبالش رفت و با زبان حال، احوال پدر را جویا شد. او به این فکر می کرد که: آیا لحظه آخر به امام آب دادند یا خیر؟ بغضِ فروخورده اش یکباره به خروش تبدیل شد و فریاد برآورد که: واقتیلاه! واابتاه! واحسیناه! واحسناه! و واغربتاه!

زمانی که دشمن، او و دیگر زنان را به قتلگاه برد تا از کنار کشتگان عبور دهد، او ناگهان بر پیکر خونین پدر افتاد و او را به آغوش گرفت و طوری گریست که دوست و دشمن گریان شدند. عمر بن سعد فرمان داد با زور و تهدید دختر امام حسین علیه السلام را از بدن پدر جدا نموده و همراه بقیه مصیبت دیدگان به اسارت برند.

ایشان با اسرا و سرهای شهیدان به کوفه و سپس به شام برده شد و بعد با برادرش امام زین العابدین علیه السلام به مدینه بازگشت. و روایت شده هنگامی که زنان اهل بیت بر یزید وارد شدند او به رباب گفت: ای ام سکینه تویی که حسین درباره تو و دخترت گفت: به جانت قسم خانه ای که در آن سکینه و رباب هستند دوست می دارم؟ او پاسخ داده آری.

تبلیغ در اسارت

حفظ ارزش های دینی، جزء اهداف مقدّس رهبران الهی است. آنها در نشر آیین محمّدی به اقتضاء زمان و مکان کوشیده اند. فرزندان اهل بیت علیهم السلام نیز چون اجداد خویش با پیش گرفتن روش صحیح در میدان رویارویی حقّ و باطل، دشمن را رسوا نموده و با پاسداری از خون شهیدان، هدف مقدّس آنها را زنده نگه داشته اند.

دختر امـام حسـین علیـه السـلام می دانسـت پـدر بزرگـوارش به خـاطر امر به معروف و نهی از منکر و مبـارزه بـا بـدعت هـا و انحرافـات دینی و اجتمـاعی قیـام نموده، بنابراین دیـدن سـر بریـده امام بر نیزه، او را نگران نساخت؛ اما وقتی چشم نامحرمان به ساحت مقدّس اهل حرم افتاد، کوشید از آن نگاه ها در امان بماند.

سهـل بن ساعـد انصـاری- از اصـحاب پیامبر صـلی الله علیه وآله وسـلم- در چگونگی ورود اهل بیت علیهم السـلام به شام می گوید:

من قصد رفتن به بیت المقدّس را داشـتم. چون نزدیک شام رسـیدم، دیدم مردم، شهر را آذین بسته و به جشن و سرور پرداخته اند. سؤال کردم: آیا برای شامیان عیدی هست که من اطلاع ندارم؟ پاسخ شنیدم: ای پیرمرد! از بیابان آمدی؟ گفتم:

من سـهل بن ساعدی هسـتم و رسول خدا را دیده ام. گفتند: عجب است که آسمان، خون نمی بارد و زمین، اهلش را فرو نمی برد! گفتم: مگر چه شـده؟ گفتند: این، سر حسـین است که از عراق هدیه آورده اند! جلوتر رفتم، پرچم هایی دیدم که در بین آنها سـری بر نیزه است. او شبیه ترین افراد به پیامبر صـلی الله علیه وآله وسـلم بود و پشت سر آن، بانوانی بر شترانی بی پوشش سوار بودنـد. نزدیـک تر رفتم. از نخسـتین زن پرسـیدم: کیستی؟ گفت: من سـکینه، دختر حسـینم. گفتم: من سـهل ساعـدی از اصـحاب جدّت رسول خدا صـلی الله علیه وآله وسـلم هسـتم، اگر حاجتی داری برآورم! فرمود: به حامل سـر بگو جلوتر رود تا مردم به تماشای آن بپردازنـد و چشـمانشان به حرم پیامبر نیفتد! سـهل می گوید: من نزد آن نیزه دار رفتم و مبلغی به او دادم و گفتم:

سر را جلوتر از زنان ببر. و او پذیرفت.(۱)

آری، همچنان که جدّه اش حضـرت زهرا علیها السـلام تا لحظه های آخر زندگی به پاسداری از فرامین الهی کوشید و در نظر هیچ نامحرمی ظاهر نشد، او نیز در بحرانی ترین لحظات حیات، تابع دستورات الهی بود؛ گرچه حوادث آن روزها کافی بود تا

۱- نفس المهموم، ص ۲۰۵.

کوه را از هم بپاشد و زمین و آسمان را درهم کوبد.

اسیران آل رسول را در حالی که به ریسمان بسته شده بودند و از میان جمعیت عبور می دادند، وارد مجلس یزید کردند. جفاکاران شام که از بزرگی، شکوه و ابّهت آنها در شگفت مانده بودند، پرسیدند: شما چه کسانی هستید؟ سکینه فرمود: ما اسیران، از خاندان محمّد صلی الله علیه وآله وسلم هستیم!(۱)

تبلیغ روشنگرانه، با بیان موجز و مختصر جهت بیداری خفتگان در غفلت، از رسالت های مهمّ بازماندگان واقعه عاشورا بود. دختر امام حسین علیه السلام با سخن کوتاه «ما اسیران آل محمّدیم»، مردمِ مسخ شده از تبلیغات پوچ و پرهیاهوی یزید را به تفکّر واداشت که: اگر اینها آل محمّدند، چرا اسیر شده اند؟ بنابراین، یزید در مواقف مختلف با اقدامات سنجیده و درستِ وابستگان امام علیه السلام رسوا می شد و جوانه های هوشیاری در دلها و افکار مردم شام روییدن آغاز می کرد.

حضرت سکینه علاوه بر بیدارگری های غیر مستقیم، در برابر دید همگان مقابل ظالمان می ایستاد. وی وقتی سر بریده فرزند زهرا علیها السلام را مقابل یزید مشاهده کرد که او با جسارت بدان هتاکی می کند و شعر پیروزی می سراید، فریاد برآورد و گفت:

به خدا، سخت دل تر از یزید ندیدم و کافر و مشرکی بدتر و جفاکارتر از او نیست.(۲)

آنگاه که یزید در مورد پدرش گفت: حسین، حق را منکر شد و قطع رحم نمود و در ریاست و رهبری با من ستیز کرد. در پاسخش فرمود:

ای یزید! از کشتن پدرم خوشحال نباش! او مطیع خدا و رسول بود و دعوت حق را اجابت کرد و به سعادتِ شهادت نائل آمد! ولی روزی خواهد آمد که تو را بازخواست می کنند، خود را برای پاسخگویی آماده کن! ولی تو چگونه می توانی

۱- نفس المهموم، ص ۲۰۶.

۲- نفس المهموم، ص ۲۰۷.

پاسخ دهی؟(۱)

دختر امام حسین علیه السلام دریافته بود که ستمگران یزیدی و ناسپاسان کوفی برای اسیران حُرمتی قائل نیستند و یزید ظالم به جز انتقام گیری از امام و ذرّیه اش هدفی ندارد. مصیبت دشت نینوا و شهادت پدر و برادرها عواطف وی را تحت تأثیر قرار داد؛ به ویژه زمانی که یزید ملعون بر لب و دندان امام چوب زد و با آن ضربه ها، روح و روان ریحانه بتول را جریحه دار نمود. او به ناچار همراه خواهرش (فاطمه) به دامن عمّه شان زینب پناهنده شده و گفتند:

«یا عمّتاه انّ یزیداً أَیَنْکِتُ ثنایا ابینا بقضیبه؛ عمّه جان! یزید با چوبدستی دندان های پدرمان را می زند.»

و این استمدادطلبی، حکایت از این دارد تا عمّه نگذارد او چنین کند! نفس فاطمی و علوی، دختر علی علیه السلام آنها را به آرامش دعوت نمود و غیورانه در مقابل یزید ایستاد و فرمود: آیا چوب می زنی؟ دستت بشکند! این سر و صورت از چهره هایی است که سال های طولانی برای خدا سجده کرده است!(۲)

رؤیای حضرت

حضرت سکینه علیها السلام می گوید:

در یکی از شب ها که در شام بودم، خوابی دیدم طولانی. در آخر آن خواب، زنی را مشاهده کردم که دست بر سر نهاده و نالان است. پرسیدم: این بانو کیست؟ گفتند:

فاطمه دختر محمّد رسول خدا و مادرِ پدر تو است! گفتم: به خدا، نزد او می روم و از آنچه با ما کردند، به وی شکایت می کنم. پس نزد او رفته، مقابلش ایستادم و گریستم و گفتم: مادرجان! حقّ ما را منکر شدند، جمع ما را از هم جدا کردند و حُرمت ما را نگه نداشتند! مادرجان! به خدا، پدرم حسین را کشتند!

پس آن بانو به من فرمود:

۱- منتخب، طریحی، ص ۴۵۷.

۲- معالی السّبطین، ج ۲، ص ۱۵۶.

سکینه جان! دیگر سخن مگو که دلم را سخت لرزاندی و قلبم را پاره کردی! این پیراهن پدر تو است، آن را نگه داشته ام تا زمانی که خدا را ملاقات کنم!(۱)

بازگشت به کربلا و مدینه

اوضاع و احوال اجتماعی با سخنرانی ها و بیدارگری های اهل بیت علیهم السلام تغییر یافت؛ یزید سمبل جنایت و غاصب حقّ امام شناخته شد و مورد نکوهش و لعن مردم واقع گردید. ماندن اسیران در شام، سبب سرنگونی حکومت ظالمانه یزید می شد و آبروی بنی امیه را بیش از پیش، از بین می برد؛ بنابراین یزید تصمیم گرفت هرچه زودتر مقدّمات بازگشت خاندان امام علیه السلام را به مدینه فراهم کند.

سکینه، همراه با دیگر اسیران به سوی مدینه رهسپار شد. وقتی کاروان اسیران به عراق رسیدند، از راهنما خواستند از کربلا برود تا آنها به زیارت عزیزانشان بپردازند.

در مدّت سه شبانه روز که اهل بیت علیهم السلام در کربلا بودند، روز و شب به نوحه خوانی می گذشت و گریه و زاری می کردند و از کنار قبری به کنار قبری دیگر می رفتند.(۲)

هنگام ترك آن سرزمین، سکینه بسیار گریست و بانوان را به وداع با مرقد شریف امام فراخواند و چنین نوحه سرایی کرد:

ای کربلا! با تو در مورد پیکری وداع می کنیم که بدون غسل و کفن در این مکان دفن شد! ای کربلا! ما همراه امینمان (امام سجّاد علیه السلام) با تو وداع می کنیم، در مورد حسینی که روح پیامبر و روح وصیّ او حضرت علی علیه السلام بود.(۳)

ای کربلا! با تو در مورد پیکری وداع می کنیم که بدون غسل و کفن در این مکان دفن شد!

۱- ریاحین الشّریعه، ج ۳، ص ۲۸۰- ۲۷۸؛ نفس المهموم، ص ۲۱۷.

۲- مقتل الحسین(ع)، مقرّم، ص ۴۷۱.

۳- معالی السّبطین، ج ۲، ص ۱۹۸.

وقتی سکینه علیها السلام به مدینه رسید، همراه زنان بنی هاشم جامه سیاه پوشید و مجلس عزا برپا نمود و با نقل حادثه خونین کربلا از نهضت جاودانی امام حسین علیه السلام دفاع کرد. مجالس وعظ و سخنرانی او موجب بیداری وجدان های به خواب رفته و شناخت راه سعادت برای انسان های مشتاقِ هدایت شد. دختر امام حسین علیه السلام همراه مادرش رباب، عمّه ها و دیگر بانوان، مورد توجّه مردم مدینه بود. مشکلات مردم به دست آنها حل می گردید و خوشه چینی از خرمن سبز تعالیم حسینی و مکتب رهایی بخش اسلام به وسیله آنها برای مردم محقّق می شد.

گذران روزها، ماه ها و سال ها، خاطره سوزناک کربلا را از ذهن مسافران این سفر پربلا پاک نکرد. زنان هاشمی جلسات عزاداری را قطع نکردند و با حزن و اندوه، آن روزها را به یاد می آوردند. امام صادق علیه السلام فرمود:

هیچ بانوی هاشمی، سرمه به چشم نکشید و خضاب نساخت و از خانه هیچ فرد بنی هاشم تا پنج سال دودی بلند نشد تا اینکه عبیدالله بن زیاد به هلاکت رسید.(۱) خانم سکینه علیها السلام در خانه امام سجّاد علیه السلام زندگی می کرد؛ خانه ای که صاحب آن برای گریه بر «سیّدالشّهدا» روز و شب نمی شناخت. زمانی که از امام می خواستند کمتر بگرید تا چشمانش آسیب نبیند، می فرمود:

چگونه نگریم در حالی که دیدم خواهران و عمّه هایم در عصر عاشورا از این خیمه به آن خیمه می دوند؟!

به این ترتیب، حضرت سکینه علیها السلام در مدّت عمرش در شهر پیامبر و در منزل برادرش، امام سجّاد علیه السلام زندگی کرد و به ترویج و نشر راه امام حسین علیه السلام پرداخت.

ازدواج

ازدواج این بانوی بزرگوار نیز در تاریخ مبهم است، اما آنچه از نظر برخی

۱- بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۲۹۳.

پژوهشگران شیعه مورد پذیرش است ازدواج سکینه علیه السلام با پسر عمویش عبدالله بن حسن علیه السلام است. البته ازدواج با مصعب بن زبیر از نظر سیاسی نیز در تاریخ مطرح است و در نگاه خانم بنت الشاطی از نظر شیعه پذیرفته شده است و نه بیش از آن.

وفات

حضرت سکینه علیها السّلام سیده النساء عصر خویش بود و روز پنج شنبه، پنجم ماه ربیع الاول سال ۱۱۷ ه د ق در مدینه وفات کرد.(۱)

ابن خلکان تاریخ دقیق آن را همان پنجشنبه ۵ ربیع الاول این سال نوشته است.

بدین ترتیب سکینه س هنگام وفات حدود ۶۷ تا ۷۰ سال سن داشته است. وفات او در مدینه و در زمان حکومت هشام بن عبدالملک در حالی که خالد بن عبدالملک حاکم مدینه بود اتفاق افتاد.

آرامگاه آن بانوی گرامی در قبرستان بقیع (مدینه) است؛

گویند وی هنگام انجام عمره، در مکّه رحلت کرده است قبر او را در ناحیه زاهر که در مسیر عمره قرار دارد شمرده اند .. و گروهی نیز بر این باورند که: آرامگاه او در مقبره باب الصّغیر (دمشق) می باشد، که هم اکنون زیارتگاه شیعیان می باشد ...(۲)

خواهرش فاطمه بنت الحسین هم وفات کرد که مادرش امّ اسحاق دختر طلحه بن عبید اللّه بود و او همسر امام حسن علیه السّلام بود و طلحه را که در کودکی مرد برای او زائید و امام حسین علیه السّلام پس از برادر او را تزویج کرد و فاطمه بنت الحسین را آورد.

ابو الفرج گوید: مادر امّ اسحاق (جرباء) دختر قسامه بن طی بود، او را از بس زیبا بود (جرباء) لقب کرده بودند زیرا هر زن زیبائی هم که پهلویش بود در برابر او زشت

۱- محدث قمی، سفینه البحار، ج ۴، ص ۲۱۴.

۲- قسمتی از مطالب از ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۲۸۰ و ۲۸۱.

می نمود، امّ اسحاق پیش از امام حسین علیه السّلام زوجه حسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام بود و چون وفاتش رسید، به برادرش امام حسین علیه السّلام گفت:

من از این زن راضی هستم و چون وفات کردم مبادا از خانه شما برود، پس از عدّه اش او را تزویج کن؛ و چون امام حسن علیه السّلام وفات کرد، امام حسین علیه السّلام او را تزویج کرد، و برای امام حسن علیه السّلام طلحه را زائیده بود که بی نسل مرد.

در تقریب ابن حجر است که: فاطمه بنت الحسین ثقه است و در طبقه چهارم راویان است و پس از سال یکصد هجری در پیری وفات کرده. شیخ مفید) ره (گوید:

حسن بن حسن از عمویش امام حسین علیه السّلام یکی از دو دخترش را خواستگاری کرد و امام حسین علیه السّلام فرمود: دخترم فاطمه را که به مادرم فاطمه بنت رسول اللَّه صلّی الله علیه و آله و سلم شبیه تر است به تو می دهم.

در گذشت سکینه علیهاالسلام در زمان امامت حضرت صادق علیه السلام اتفاق افتاده است.

ابو الفرج اصفهانی گوید: سکینه با دختر عثمان در مجلس ماتمی بودند، دختر عثمان گفت: منم دختر شهیدم، سکینه ساکت بود و مؤذّن گفت: اشهد انّ محمدا رسول اللَّه، سکینه به او فرمود: این پدر من است یا پدر تو؟! دختر عثمان گفت: من هرگز به شما فخر نکنم. دمیری از «فائق» نقل کرده که گفته: سکینه دختر امام حسین علیه السّلام نزد مادرش رباب آمد و می گریست و کودک بود، مادرش گفت: تو را چه می شود؟ گفت: زنبورکی با نیش کوچکش مرا گزید.

سبط ابن جوزی از سفیان ثوری روایت کرده که علی بن الحسین می خواست به سفر حج یا عمره رود و خواهرش سکینه سفر؟ سفری به بهای هزار درهم برای او آماده کرد و فرستاد و آن حضرت در ظهر حرّه) همان نزدیک مدینه (آن را به فقرا تقسیم کرد.

ابن شـهر آشوب در «مناقب» گوید: چون امام حسـین علیه السّـلام شـهید شد، هفتاد و چند هزار اشـرفی مقروض بود و علی بن الحسـین) علیه السلام (برای وام پدر غمنده بود و خوراک و نوشیدن و خواب در بیشتر اوقات نمی توانست؛ کسی را در خواب دیـد که به او گفت: از دین پـدر غم مخور که خـدا به مال نحیس آن را ادا کرده، علی علیه السّـلام فرمود: در اموال پـدر خود مالی به این نام نمی شناختم، و شب دوم هم همین خواب را دید و از کسان خود پرسش کرد، یکی از زنان خانواده اش گفت:

پدرت بنده ای رومی به نام «نحیس» داشت که در «ذی خشب» برای او چشـمه ای بیرون آورد، حضـرت از آن خبر گرفت و به او اطّلاع دادنـد. چند روز بعد، ولید بن عتبه بن ابی سـفیان خدمت حضـرت فرسـتاد و پیغام داد: به من گفته اند پدرت در» ذی خشب «چشـمه ای به نام «نحیس» دارد، اگر خواهی بفروشـی، من خریدارم، حضرت فرمود: آن را به ادای دین امام حسین علیه السّـلام می فروشم، و مقدار دین را به او تذکّر داد، او هم به همان بهاء آن را گرفت و حقّا به شب شـنبه را برای سـکینه استثناء کرد.(۱)

سکینه خانم می گوید:

وقتی پیکر پدرم را در آغوش گرفتم، از حلقوم بریده اش این ندا را شنیدم که می گفت:

شیعتی ما ان شربتم ماء عذبٍ فاذکرونی او سمعتم بغریبٍ او شهیدٍ فاندبونی

۱- منابع جهت مطالعه بیشتر: ۱. سفینه البحار، شیخ عباس قمی. ۲. نفس المهموم، شیخ عباس قمی. ۳. تاریخ یعقوبی، یعقوبی. ۴. لهوف، سید بن طاووس.

(۱) شیعیان من! هر زمان که آب گوارایی نوشیدید، مرا به یاد آورید و اگر سرگذشت غریب و شهیدی را شنیدید، بر من بگریید!

یعنی مرا و تشنگی و تشنه به شهادت رسیدن مرا، فراموش ننمائید امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف هم در ساعت اول ظهورش که با صدای امامت به تمام پهنه دشت گیتی اعلام خواهد نمود یکی هم می فرماید: ألایا اهل عالم قتل جدّی الحسین عطشاناً آگاه شوید ای جهانیان جدّم حسین لب تشنه به شهادت رسید.

تشنه شهید شدن آن بزرگوار در کنار دریای فرات مصبتی جانگاه و دلخراشیست که هیچ وقت نباید فراموشش کرد.

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

۱- مصباح، کفعمی، ص ۳۷۶.

منابع و مصادر بی واسطه و با واسطه این کتاب

۱- قرآن کریم:

۲- نهج البلاغه:

۳- صحیفه سجادیه.

«آ»

۴- آخرین امید: داوود الهامی.

۵- آداب النفوس: طبری.

۶- آینده ای بهتر در پرتو انفاق، حسین واعظی نژاد

«ا»

۷- ابصار العین، فی انصار الحسین (علیه السلام)»: الشیخ محمد بن طاهر السماوی.

۸- اثبات الهداه: شیخ حرالعاملی.

۹- احقاق الحق: قاضی نوراللّه شوشتری.

۱۰- اخبارالمهدی: ابونعیم.

۱۱- اخبار، غیبی، امام، علی، شهادت عمروبن حمق.

۱۲- اخبار برمکیان: سید صادق سجادی،

۱۳- اخبار برامکه: ناشناس.

۱۴- اختیار معرفه الرجال شیخ طوسی محمد بن حسن طوسی، ۴۶۰ نشر جامعه مشهد.

۱۵- از هجرت تا رحلت سید علی اکبر قرشی.

۱۶- اسباب النزول: ابو الحسن واحدی نیشابوری.

۱۷- اسلام فراتر از زمان. محمد امینی گلستانی.

۱۸- اسلام و علم جدید عبد الرزاق نوفل ترجمه حسین وجدانی

۱۹- أسد الغابه فی معرفه الصحابه: عزالدین ابی الحسن علی بن ابی الکرم شیبانی معروف به ابن اثیر،

م ۶۳۰ ق مکتبه اسلامیه.

۲۰- اصحاب امیرالمومنین صلی الله علیه و سلم علیه السلام».

۲۱- اصول کافی: محمد بن یعقوب کلینی.

۲۲- اطیب البیان فی تفسیرالقرآن، طیب، سید عبدالحسین؛ تهران، نشر اسلام، ۱۳۷۸ ش، چاپ دوم، ج ۱۴، ص ۲۳۲.

۲۳- اعجاز اسلام در پیشگویی علوم جدید.

۲۴- اعلام القرآن، شبستری، عبدالحسین،

۲۵- أعلام الدین فی صفات المؤمنین: حسن بن ابی الحسن دیلمی مؤسسه آل البیت علیهم السلام لإحیاءالتراث قم ۱۴۰۸ ق

۲۶- اعلام القرآن، شبستری، عبدالحسین، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹، چاپ اول،

۲۷- اعلام الوری بأعلام الهدی: ابی علی فضل بن حسن طبرسی نشر دارالمعرفه للطباعه والنشر- بیروت ۱۳۹۹ ق

۲۸- أعلام النّساء: عمر رضا کحّاله.

۲۹- أعیان الشّیعه: السید محسن الأمین العاملی (و ۱۳۷۱ ق).

۳۰- اقبال الأعمال: سید بن طاووس.

۳۱- امام علی بن ابیطالب احمد رحمانی همدانی

۳۲- امالی ابوعلی قالی.

۳۳- امامت و امامان علیهم السلام، امینی، ابراهیم،

۳۴- انجیل مرقس:

۳۵- انسابُ الاشراف بلاذری.

۳۶- أنصار الحسین (علیه السلام) لسماحه الشیخ محمد مهدی شمس الدین (قدس سره).

۳۷- أمالی شیخ ابی جعفر محمد بن حسن طوسی، ۴۶۰ منشورات المکتبه الأهلیه- بغداد ۱۳۸۴ ق

۳۸- إكمال الدين: شيخ صدوق.

۳۹- ایران بعد از اسلام، عبدالحسين زرين كوب.

ص: ۷۴۸

۴۰- ایضاح الفوائد:

۴۱- العبر (تاریخ) عبدالرحمن ابن خلدون،، ج ۲، ص ۳۱۵.

۴۲- الآثار الباقیه عن القرون الخالیه دایرهالمعارف بزرگ اسلامی

۴۳- الأبیات فی جد

۴۴- الأحادیث الغیبیه: مؤسّسه المعارف الاسلامیّه.

۴۵- الإحتجاج: احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی (و ۵۸۸ ق).

۴۶- الأحکام:

۴۷- الإختصاص: شیخ ابی عبداللّه محمدبن محمد بن نعمان العکبری البغدادی المفید الملقب بالشیخ المفیدمتوفای ۴۱۳ ق منشورات جماعه المدرسین قم.

۴۸- الأخلاق:

۴۹- الاخبارالطوال، ص ۳۴۱

۵۰- الارشاد: شیخ مفید قم، مکتبه بصیرتی.

۵۱- الإستیعاب فی معرفه الأصحاب: ابن عبدالبر قرطبی مالکی متوفای ۴۶۳ ق نشر دار نهضه مصر للطبع والنشر قاهره.

۵۲- الإصابه فی تمییزالصحابه: شهاب الدین ابی فضل احمد بن علی ابن حجر عسقلانی شافعی متوفای ۸۵۲ ق نشر داراحیاء التراث العربی- بیروت

۵۳- الاغانی: ابی الفرج اصفهانی متوفای ۳۵۶ ق نشر داراحیاء التراث العربی بیروت

۵۴- الاقتصاد:

۵۵- الامالی: للطوسی.

۵۶- الامالی ابوعلی قالی، ۱/ ۱۴۲

۵۷- الامامه والتبصره.

۵۸- البدایه و النهایه: ابی الفداء ابن کثیر ۷۷۴ ق دارالفکر- بیروت ۱۴۰۲ ق

۵۹- الثوره العراقیه و رساله الاسلام، شماره، سال.

۶۰- التبیان فی تفسیرالقرآن، شیخ طوسی، محمدبن حسن؛ بیروت، داراحیاء التراث العربی.

۶۱- التّحصين لإبن فهدالحلّى:

۶۲- التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، مصطفوى، حسن؛ تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، ۱۳۶۰ ش،

۶۳- الترغيب والترهيب: طبرانى.

۶۴- التّرغيب و التّرهيب من احاديث الشريف: زكى الدين عبدالعظيم منذرى متوفاى سال ۶۵۶ قمرى نشر دار الاحياءالتراث العربى- بيروت- ۱۳۸۸ ق

۶۵- التوضيح فى تواتر ما جاء فى المنتظر و الدجال و المسيح: شوكانى.

۶۶- التهذيب الكمال فى اسماء الرجال،.

۶۷- التهذيب: شيخ طوسى.

۶۸- التهذيب و التهذيب،

۶۹- التّنبيه و الاشراف.

۷۰- الثّقات: محمد بن حبان بن احمد بن ابى حاتم تميمى البستى (و ۳۵۴ ق).

۷۱- الجعفريات

۷۲- الجمل يا النصره فى حرب البصره: شيخ مفيد.

۷۳- الحاوى على الفتاوى: جلال الدين سيوطى. (م ۹۱۱ ه. ق) چاپ مصر سال ۱۹۵۹ ميلادى.

۷۴- الحقايق فى حديث الخلايق. شيخ الشهيد الفقيه احمد الثانى.

۷۵- الخصال: شيخ ابى جعفر بن بابويه صدوق منشورات جماعه المدرسين قم ۱۴۰۳ ق

۷۶- الدرّالمنثور: فى التفسير بالمأثور: جلال الدين سيوطى نشر دارالفكر- بيروت- ۱۴۰۳ ق

۷۷- الدمعه الساكبه،

۷۸- الرسائل العشر: شيخ طوسى.

۷۹- الزیاره،

۸۰- الشافی: سیّد مرتضی.

۸۱- الصحیح من سیره النبی الاعظم:

۸۲- الصراط المستقیم: علیّ بن یونس العاملی.

۸۳- الطّرائف فی معرفه مذاهب الطوائف: رضی الدین ابی القاسم علی بن طاوس مطبعهالخیام قم

ص: ۷۵۰

۱۴۰۰ ق

۸۴- الطبقات الکبری:. ابن سعد.

۸۵- العرف الوردی فی أخبارالمهدی» جلال الدین سیوطی. (م ۹۱۱ ه. ق) چاپ مصر سال ۱۹۵۹

۸۶- العزله لأبی سلیمان الخطّابی.

۸۷- الغدیر: علامه امینی.

۸۸- الغیبه للشّیخ طوسی:

۸۹- الفتاوی: ابن تیمیه.

۹۰- الفتوح: ابن أعثم.

۹۱- الفردوس الاعلی: للدیلمی

۹۲- القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر: ابن حجر هیثمی،

۹۳- الکامل فی التّاریخ: ابن أثیرشیبانی نشر دارصادر و دار بیروت ۱۳۸۵ ق

۹۴- اللهوف: سیدابن طاووس.

۹۵- المجالس السنیه ۳/ ۸۶

۹۶- المحاسن: احمدبن عبداللّه برقی.

۹۷- المحبر.

۹۸- المحجهالبیضاء فی تهذیب الإحیاء: مولی محسن فیض کاشانی ۱۰۹۱ نشرمؤسسه اعلمی للمطبوعات- بیروت- ۱۴۰۳ ق

۹۹- المحجّه فیما نزل فی القائم الحجّه:

۱۰۰- المستصفی: غزالی.

۱۰۱- المعجم الأوسط: طبرانی ۳۶۰ ق نشر مکتبه المعارف- الریاض ۱۴۰۵ ق-.

۱۰۲- المعرفه و التاریخ.

۱۰۳- المعارف:

۱۰۴- المغازی محمد بن عمر بن واقدی،. بیروت، مؤسسهالاعلمی.

۱۰۵- الاعلام زرکلی ج ۳ ص ۱۱۱

۱۰۶- الوافی بالوفیات.

۱۰۷- السیره النبویه، تحقیق: مصطفی السقا، ابراهیم الابیاری، و عبد الحفیظ الشلبی، قاهره، مکتبه مصطفی البابی الحلبی، (افست مکتبه الصدر تهران) ۱۳۵۵ ه. ق، ج ۳، ص ۲۳۶.

۱۰۸- المستدرک علی الصحیحین، تحقیق و اعداد: عبد الرحمن المرعشی، چاپ اول، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ ه. ق، ج ۳، ص ۳۲.

۱۰۹- الوزراء و الکتاب؛ جهشیاری، ابوعبدالله محمد بن عبدوس؛ ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران: بی نا، ۱۳۴۸ ۱۱۰- الرسل و الملوک؛ طبری، محمد بن جریر؛ بیروت: عزالدین، ۱۴۰۷ ه. ق

۱۱۱- المفردات فی غریب القرآن راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛، دمشق بیروت، دارالعلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق، چاپ اول

۱۱۲- الملاحم والفتن سید بن طاووس.

۱۱۳- المنار، رضا، محمد رشید، بیروت،

۱۱۴- المنار: شیخ محمد عبده مصری

۱۱۵- المهدی: ادریس عراقی مغربی.

۱۱۶- المهذّب البارع- ابن فهد الحلی.

۱۱۷- الموفقیات، زبیربن بکّار

۱۱۸- المیزان: طباطبائی (علامه)، سید محمدحسین؛ قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۳ ش، چاپ نوزدهم،.

۱۱۹- النبی الاکرم:

۱۲۰- الوهم المکنون فی الرد علی ابن خلدون: ابو العباس ابن عبد المؤمن المغربی.

۱۲۱- الولایه: حافظ ابو سعید سجستانی.

۱۲۲- النور المبین فی قصص الأنبیاء و المرسلین: جزائری، نعمت الله؛، ترجمه فاطمه مشایخ، تهران، فرحان،

«ب»

۱۲۳- بامداد اسلام، عبدالحسین زرّین کوب، تهران: امیرکبیر،

۱۲۴- بحارالانوار: علامه محمد باقر مجلسی.

۱۲۵- بر رسی دین از راه دانش، دکتر علی پور.

۱۲۶- برمکیان بنا به روایات عرب و ایرانی، لوسین بووآ.

۱۲۷- بصائرالدرجات فی فضائل آل محمد: ابی جعفرمحمدبن حسن بن فروخ صفار قمی، ۲۹۰ منشورات مکتبه مرعشی نجفی قم ۱۴۰۴ ق.

۱۲۸- بهجه الامال فی شرح زبده المقال، علیاری التبریزی، علی، (قم، بنیاد فرهنگ اسلامی، بی چا، ۱۳۶۵ ه. ش.

«ت»

۱۲۹- تاریخ افغانستان بعد از اسلام،

۱۳۰- تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشرغیاث الدین بن همام الحسنی (خواند میر)

۱۳۱- تاریخ آل برمک در عهد بنی عباس، ضیاءالدین برنی.

۱۳۲- تاریخ کامل عزالدین بن اثیر،، ج ۸.

۱۳۳- تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان.

۱۳۴- تاریخ اسلام پی. ام. هولت، آن. ک. لمبتون، (پژوهش دانشگاه کمبریج).

۱۳۵- تاریخ روضه الصفا، محمدبن خاوند شاه بن محمود (میرخواند).

۱۳۶- تاریخ ابن کثیر.

۱۳۷- تاریخ الامم و الملوک، تاریخ طبری: ابی جعفر بن جریر «تاریخ الأمم و الملوک» متوفای سال ۳۱۰ قمری نشر دار سویدان بیروت.

۱۳۸- تاریخ الخمیس.

۱۳۹- تاریخ بغداد أومدینهالسّلام: ابی بکر احمدبن علی خطیب بغدادی، ۴۶۳ نشر دارالباز مکهالمکرمه.

۱۴۰- تاریخ خلفا، رسول جعفریان، تهران: قلم،

۱۴۱- تاریخ گزیده- حمداله مستوفی-

۱۴۲- تاریخ مدینه دمشق: ابی القاسم علی بن حسن شافعی معروف به ابن عساکر ۵۷۱ قمری من مصوّرات مجمع اللغه العربیه بدمشق.

۱۴۳- تاریخ یعقوی: احمد بن جعفر بن وهب بن واضح (و ۲۵۴ ق).

۱۴۴- تاریخ اسلام، دکتر علی اکبر فیاض، موسسه انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳۷۸

۱۴۵- تاریخ الاسلام ذهبی،

۱۴۶- تاریخ تحلیلی اسلام، سید جعفر شهیدی، مرکز نشر دانشگاه تهران، ۱۳۶۲

۱۴۷- تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، انتشارات دلیل، سال ۱۳۸۰

۱۴۸- تاریخ ایران بعد از اسلام؛ زرین کوب، عبدالحسین؛ تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۹ ۱۴۹- تاریخ؛ یعقوبی، احمد بن جعفربن وهب بن واضح (و ۲۵۴ ق) جلد دوم ترجمه محمد ابراهیم ایتی، تهران: بنگاه ترجمه ونشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۵۶ ۱۵۰- تجارب السلف؛ صاحبی نخجوانی، هندوشاه بن سنجر؛ تهران: کتابخانه طهوری، چاپ سوم، ۱۳۵۷ ۱۵۱- تحریف شناسی در پرتو امام شناسی: داود الهامی.

۱۵۲- تحف العقول ابو محمد جسن ابن شعبه حرانی.

۱۵۳- تذکره خواص الامّه فی معرفه الأئمّه:

۱۵۴- ترجمه و تفسیر رهنما: زین العابدین، رهنما؛ تهران، نشر کیهان، ۱۳۴۶ ش،

۱۵۵- ترجمه المیزان:

۱۵۶- ترجمه ارشاد مفید،

۱۵۷- ترجمه مختصر البلدان، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ابن فقیه،

۱۵۸- تشیع در عراق مرجعیت و ایران رسول جعفریان، ص ۷۳- ۷۱، ۱۳۸۶ ۱۵۹- تعلیقات،

۱۶۰- تفسیر احسن الحدیث، قرشی، سید علی اکبر؛ تهران، نشر بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ ش، چاپ سوم.

۱۶۱- تفسیرالبرهان: تفسیرمنسوب به امام حسن عسکری علیه السلام تحقیق ونشرمدرسه الامام المهدی علیه السلام قم ۱۴۰۹ ق

۱۶۲- تفسیرالجواهر، طنطاوی قاهره،

۱۶۳- تفسیرالدرّ المنثور: جلال الدین سیوطی.

۱۶۴- تفسیرالعیاشی: محمدبن مسعود بن عیّاش سلمی سمرقندی، مکتبه علمیه اسلامیه طهران.

۱۶۵- تفسیر القرآن العظیم: ابن کثیرقرشی دمشقی. نشردارالمعرفه بیروت ۱۴۰۶ ق.

۱۶۶- تفسیرالکشاف عن حقاق غوامض التّنزیل: جاراللّه محمودبن عمرزمخشری ۵۲۸ ق

۱۶۷- تفسیر تسنیم: جوادی آملی.

۱۶۸- تفسیر ثعلبی:

۱۶۹- تفسیر ثعالبی:

۱۷۰- تفسیر روح المعانی: آلوسی بغدادی.

۱۷۱- تفسیرصافی: مولی محسن فیض کاشانی، ۱۰۹۱ منشورات اعلمی بیروت

۱۷۲- تفسیرقرطبی (الجامع لأحکام القرآن): ابی عبداللّه محمد انصاری قرطبی، دار احیاءالتراث العربی بیروت.

۱۷۳- تفسیرقمی: علی بن ابراهیم قمی، نشر مکتبه العلّامه قم

۱۷۴- تفسیرکبیر: ابوعبداللّه محمدبن عمربن حسین القرشی طبرستانی اصل شافعی مذهب مشهوربه فخر رازی.

۱۷۵- تفسیر مجمع البیان: ابوعلی فضل بن حسن طبرسی از علمای قرن ششم.

۱۷۶- تفسیر نمونه: جمعی از نویسندگان.

۱۷۷- تفسیر نور، قرائتی، محسن؛ تهران، مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن، ۱۳۷۵ ش، چاپ دوم،

۱۷۸- تنقیح المقال، مامقانی.

۱۷۹- تهذیب الأحکام: شیخ ابی جعفرطوسی. دارالکتب الاسلامیه طهران

۱۸۰- تهذیب التّهذیب: العسقلانی.

۱۸۱- تهذیب تاریخ دمشق:

۱۸۲- تهذیب ابن عساکر، ۶/۲۰۶ و ۲۱۴؛

ص: ۷۵۵

«ث»

۱۸۳- ثواب الأعمال: شیخ ابی جعفر صدوق، ۳۸۱ ق مکتبه صدوق طهران ۱۳۹۱ ق

«ج»

۱۸۴- جامع الأخبار أو معارج الیقین فی أصول الدین: شیخ محمد بن محمد سبزواری منشورات الرضی قم.

۱۸۵- جامع الأخبار: شیخ صدوق یا علی بن سعد خیاط (صاحب مکارم الأخلاق)

۱۸۶- جامع السعادات: محمد مهدی نراقی.

۱۸۷- جمهَره الخُطَب:

۱۸۸- جهادالنّفس:

۱۸۹- جوامع الحکایات/ محمد عوفی

«چ»

۱۹۰- چرا نماز بخوانیم:

۱۹۱- چشم اندازی بر حکومت مهدی:

«ح

۱۹۲- حقایق بهداشتی در اسلام سید جمال الدین شریف زاده.

۱۹۳- حیوهالقلوب: علامه محمد باقر مجلسی.

«خ»

۱۹۴- خزینه الجواهر:. شیخ علی اکبر نهاوندی.

۱۹۵- خصائص فاطمیه: ۳۴۳؛

۱۹۶- خلاصه الاخبار.

«د»

۱۹۷- دایره المعارف تشیع، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی و دیگران، قم، شهید سعید محبی، چاپ اول، ۱۳۷۶

۱۹۸- دانشنامه امام علی (علیه السّلام)- علی اکبر رشاد،

۱۹۹- دایره المعارف بزرگ اسلامی

دانش نامه قرآن و قرآن پژوهی خرمشاهی، بهاءالدین؛،

«ر»

۲۰۰- راز نیایش آقای گودرز نجفی اقتباس شده است

۲۰۱- راه و رسم زندگی دکتر الکسیس کارل ترجمه دکتر دبیری چاپ هفتم.

۲۰۲- رجال کشّی: ابو جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی کشّی (۴۶۰ ق).

۲۰۳- روزنامه حوزوی (افق حوزه) شماره ۱۲۳ سال پنجم دوشنبه ۱۰ مهر ماه سال ۱۳۸۵ شمسی از کتاب افتخارات مردان مرد سیستان در دفاع از امیرمؤمنان علیه السّلام و اعتراض به فاجعه عاشورا که صدمین تألیف آقای علی دوانی است نقل کرده است، البته ضمن شرح حال و مصاحبه با آقای علی دوانی در تهران به رحمت خدا رفت و در قم دفن گردید.

۲۰۴- روح المعانی: شهاب الدین آلوسی شافعی.

۲۰۵- روضه الکافی: محمدبن یعقوب کلینی

۲۰۶- روضه الواعظین: محمد بن فتّال نیشابوری شهید در سال ۵۰۸ ق منشورات المکتبه الحیدریه نجف ۱۳۸۶ ق

۲۰۷- روزنامه همشهری شماره ۸۱۱ و ش ۸۰۷ ..

۲۰۸- روزنامه های جمهوری اسلامی ش ۴۴۳۶

۲۰۹- روزنامه اطلاعات ش ۲۰۰۸۴،

۲۱۰- روزنامه کیهان ۱۲۵۸۶ ۲۱۱- ریاحین الشریعه: شیخ محمد مهدی مازندرانی.

«ز»

۲۱۲- زندگانی امام حسین نوشته زین العابدین رهنما

۲۱۳- زندگی صحابه، محمود طریقی، مشهد.

۲۱۴- زهرالربیع سیدنعمهاللّه جزائری

«س»

۲۱۵- سابقه تاریخی اسکان قبایل عرب در خوزستان دکتر امیرحسین خنجی-

۲۱۶- سرچشمه حیات) محمد امینی گلستانی.

۲۱۷- سرورالایمان:

۲۱۸- سفینه البحار: شیخ عباس قمی.

۲۱۹- سلمان پاک نوشته: لویی ماسینیون.

۲۲۰- سلمان فارسی استاندار مدائن. نوشته: احمد صادقی اردستانی.

۲۲۱- سلحشوران طفّ «ترجمه ابصار العین فی انصار الحسین (علیه السلام)»

۲۲۲- سمط النّجوم العوالی: العصامی المکی.

۲۲۳- سنن ابن عمرو الدانی،

۲۲۴- سنن ابن ماجه: محمدبن یزید قزوینی.

۲۲۵- سنن: ابی داود ابن اشعث سجستانی الأزدی، ۲۷۵ ق نشر داراحیاء السنّهالنّبویّه.

۲۲۶- سنن الدارمی: عبداللَّه بن بهرام دارمی. م ۲۵۵ ق نشر دارالفکر.

۲۲۷- سنن الکبری بیهقی:

۲۲۸- سنن ترمذی: «الجامع الصحیح» ابی عیسی محمدبن عیسی، ۲۹۷ دارالکتب لعلمیه بیروت.

۲۲۹- سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی.

۲۳۰- سیره ابن هشام

۲۳۱- سیراعلام النُبَلاء، ۵۱/ ۲؛(۱)

۲- سیمای جهان درعصرامام زمان عجل اللّه تعالی فرجه محمد امینی گلستانی.

۲۳۳- سیمای کارگزاران.

«ش»

۲۳۴- شجره طوبی: محمد مهدی مازندرانی حائری.

۲۳۵- شرح العقیده: محمد ابن احمد سفاوینی،

۲۳۶- شرح کشف المراد، علی محمدی،

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

۲۳۷- شرح نهج البلاغه: عبدالحمیدابن ابی الحدید معتزلی، نشر دارالکتب العلمیه قم

۲۳۸- شمع جمع فؤاد به نقل مرحوم عماد زاده، درزندگانی حضرت اباعبداللّه الحسین.

«ص»

۲۳۹- صحیح حاکم،

۲۴۰- صحیح مسلم، ۴۶/ ۵

«ط»

۲۴۱- طب روحانی دکترعبدالکریم بی آزار شیرازی.

۲۴۲- طبقات فحول الشعراء،

۲۴۳- طول عمر امام زمان، علی اکبر مهدی پور.

«ع»

۲۴۴- عدهالداعی ونجاح الساعی: احمدبن فهد حلّی، ۸۴۱ ق مکتبه الوجدانی قم

۲۴۵- عقدالدرر: ۱۵۷؛

۲۴۶- علل الشّرائع: ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (و ۳۸۱ ق) صدوق.

۲۴۷- علی بن ابیطالب: «رحمانی همدانی»

عنایات حضرت ولی عصر عجّل اللّه تعالی فرجه فرجه الشّریف.

۲۴۸- عمده القاری فی شرح صحیح البخاری: بدر الدین حنفی.

۲۴۹- عوالم

۲۵۰- عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیه: محمد بن علی احسائی معروف به ابن ابی جمهور، مطبعه سیّدالشّهداء قم ۱۴۰۳ ق

۲۵۱- عیون أخبار الرّضاء ۷: ابوجعفر محمدبن علی بن حسین بن بابویه قمی صدوق

«غ»

۲۵۲- غایه المرام: حموی.

۲۵۳- غررالحکم:

۲۵۴- غیبت طوسی: ابی جعفر محمدبن حسن طوسی، ۴۶۰ مؤسسهالمعارف الاسلامیه قم ۱۴۱۱.

۲۵۵- غیبت نعمانی: شیخ ابی زینب محمد بن ابراهیم نعمانی، مکتبهالصدوق طهران

«ف»

۲۵۶- فتح ابن اعثم

۲۵۷- فتح المغیث: السخاوی.

۲۵۸- فتح القدیر: قاضی شوکانی.

۲۵۹- فتوح البلدان، بلاذری، احمد بن یحیی، ص ۲۹۳.

۲۶۰- فرائد المسطین: ابو اسحاق حموینی.

۲۶۱- فصول المهمه: ابن صباغ مالکی.

۲۶۲- فدایی امامت نوشته غلامحسین صمیمی.

۲۶۳- فرسان الهیجاء:

۲۶۴- فروغ ابدست: جعفر سبحانی.

۲۶۵- فرهنگ قرآن:.

۲۶۶- فرهنگ معین، بخش اعلام

۲۶۷- فقه الرضا علیه السلام: علی بن بابویه

۲۶۸- فلسفه قیام و عدم قیام امامان محمد امینی گلستانی.

۲۶۹- فلسفه احکام:

۲۷۰- فیض القدیر شرح الجامع الصغیر- المناوی.

«ق»

۲۷۱- قاموس جغرافیای افغانستان،

۲۷۲- قاموس الرجال:

۲۷۳- قاموس القرآن، قرشی، علی اکبر، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۶، چاپ دوازده، ج ۵، ص ۱۶۵.

۲۷۴- قصه ها و پندها: سیدناصرحسینی،

۲۷۵- قصه کربلا.

۲۷۶- قصه های قرآن، اشتهاردی، محمدمهدی؛ تهران، نشر نبوی، ۱۳۷۸ ش، چاپ اول،

۲۷۷- قصه های قرآن، مکارم شیرازی، ناصر؛ تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۱ ش، چاپ دوم.

«ک»

۲۷۸- کتاب الانوار.

۲۷۹- کتاب الزّهد: حسین بن سعید؛

۲۸۰- کتاب الفتوح،

۲۸۱- کتاب ترغیب اصفهانی

۲۸۲- کتاب بین المللی چه کنیم تا به مرز صد سال نزدیک شویم پروفسور سیف الدین نبوی.

کرامات صالحین:

۲۸۳- کشف الغمه فی معرفه الأئمّه: علی بن عیسی اربلی تبریز.

۲۸۴- کشف الیقین فی فضائل أمیرالمؤمنین ۷: حسن بن یوسف بن مطهر حلّی، ۷۲۶ ق مجمع احیاءالثقافه الاسلامیه قم ۱۴۱۳ ق

۲۸۵- کمال الدین: شیخ صدوق أبی جعفر محمّد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (م ۳۸۱ ه. ق).

۲۸۶- کنزالعمال: علاءالدین هندی جونبوری، ۹۷۵ مؤسسهالرساله بیروت ۱۴۰۵ ق.

«گ»

۲۸۷- گذری بر شخصیت علمی، اخلاقی و سیاسی میرزای نائینی. مهدی، نایینی،

«ل»

۲۸۸- لئالی الاخبار: شیخ محمد نبی تویسرکانی.

۲۸۹- لغت ناهه دهخدا،

۲۹۰- ما نزل من القرآن فی علیّ حافظ ابو نعیم اصفهانی.

۲۹۱- مانی و آیین او از: فرید شالیزاده

۲۹۲- مجالس: شیخ مفید:

۲۹۳- مجمع الانساب، محمد بن علی بن محمد شبانکاره ای.

۲۹۴- مجله با معارف اسلامی آشنا شویم، شماره ۴۸، ص ۱۵۵.

۲۹۵- مجله نور علم، دوره سوم، شماره چهارم،

۲۹۶- مجله نور علم، همان،

۲۹۷- مجله آموزه، پاییز ۱۳۸۳- شماره ۵،

۲۹۸- مجله یغما، سال سوم، شماره سوم،.

۲۹۹- مجله ریدرز دایچست:

۳۰۰- مجله دانشمند سال ۴ ش ۱۰

۳۰۱- مجله مکتب اسلام شماره ۱۳۱ ۳۰۲- مجمع الزوائد: هیثمی.

۳۰۳- مجموعه ورام: ابی فراس.

۳۰۴- مجموعه قصه های قرآن، مهری، محمد جواد؛ قم، انتشارات مشرقین، ۱۳۸۱ ش، چاپ دوم،

۳۰۵- مختصر بصائر الدّرجات: عزّالدّین حسن بن سلیمان حلّی از بزرگان قرن نهم- نجف- منشورات مطبعه الحیدریه ۱۳۷۰ ه. ق.

۳۰۶- مراقدالمعارف،.

۳۰۷- مرکز المصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم)-

۳۰۸- مروج الذهب: ابوالحسن علی بن حسین مسعودی.

۳۰۹- مستدرک الوسائل: میرزا حسین نوری طبرسی (و ۱۳۲۰ ق.

۳۱۰- مستدرک حاکم نیشابوری؛

۳۱۱- مستطرفات السرائر- ابن ادریس حلی

۳۱۲- مسند ابن یعلی،

۳۱۳- مسند احمد بن حنبل: نشر دارالفکر.

۳۱۴- مسند الامام الرضا (علیه السلام)- الشیخ عزیز الله عطاردی.

۳۱۵- مسندالشامیین: ابی القاسم سلیمان لخمی طبرانی، ۳۶۰ ق مؤسسهالرساله بیروت ۱۴۰۹ ق للطبرانی

۳۱۶- مسند بزاز،

۳۱۷- مصباح الشریعه: امام صادق علیه السلام.

۳۱۸- معادشناسی ۵/ ۲۸۸،

۳۱۹- معاجم طبرانی (کبیر و متوسط)

۳۲۰- معارف و معاریف، حسین دشتی، مصطفی، قم، بی نا، ۱۳۷۶، چاپ دوم، جلد ۸،

۳۲۱- معالی السبطین- للحائری.

۳۲۲- معانی الاخبار: واقدی:

۳۲۳- معجم احادیث الامام المهدی:

۳۲۴- معجم دارقطنی،

۳۲۵- معجم رویانی،

۳۲۶- معرفه أخبارالرجال

۳۲۷- مفردات، راغب اصفهانی، ترجمه غلامرضا خسروی، تهران، مرتضوی، ۱۳۶۹، چاپ اول،.

۳۲۸- مقاتل الطالبیین: ابوالفرج اصفهانی، ۳۵۶ منشورات رضی و زاهدی قم

۳۲۹- مقتل الحسین: ابی مؤید موفق بن احمد خوارزمی، ۵۶۸ ق مکتبه المفید قم

۳۳۰- مروج الذهب و معادن الجوهر؛ مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین؛ جلد دوم ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷

۳۳۱- مجمل التواریخ و القصص؛ تهران: کلاله خاور، ۱۳۱۸

۳۳۲- مقدمه ابن خلدون؛ ابن خلدون، عبدالرحمن؛ جلد دوم، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران:

بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳.

۳۳۳- مکارم الأخلاق: حسن بن فضل الطبرسی.

۳۳۴- ملاحم طاوه ئی

۳۳۵- مناقب آل ابی طالب: ابی جعفر رشیدالدین ابن شهرآشوب سروی مازندرانی ۴۸۸ ق مکتبهالعلّامه قم

۳۳۶- مناقب الشافعی: ابو الحسن الابری.

۳۳۷- منتخب الاثر: آیت اللّه صافی گلپایگانی.

۳۳۸- منتهی الامال: شیخ عباس قمی.

۳۳۹- من حیاهالخلیفه عمربن الخطاب عبدالرحمن أحمدالبکری ط بیروت لندن ۱۹۹۸.

۳۴۰- من لایحضره الفقیه: شیخ صدوق.

۳۴۱- منهاج الدّموع: قرنی گلپایگانی.

۳۴۲- موارد الظمآن- الهیثمی

۳۴۳- موسوعه عاشوراء: شیخ المحدثی

۳۴۴- موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۴۶، ش ۴۲۴.

۳۴۵- موسوعه الامام علی (علیه السلام)،

۳۴۶- میثم تمار.

«ن»

۳۴۷- ناسخ التواریخ: لسان الملک میرزا محمدتقی سپهر.

۳۴۸- نصایح، آیه الله مشکینی،

۳۴۹- نصوص فی نوابغ الشیعه وشخصیات بارزه منهم فی العصور المختلفه)

۳۵۰- نظم التناثر: جعفر کنانی.

۳۵۱- نفس الرحمن فی فضائل سلمان، اثر علامه حاج میرزا حسین نوری طبرسی محدث نوری.

۳۵۲- نفس المهموم شیخ عباس قمی.

۳۵۳- نقش ائمه در احیای دین. علامه عسگری.

۳۵۴- (نهج الفصاحه، ح ۱۲۸۱)

۳۵۵- نور العین فی مشهد الحسین (علیه السلام):.)

«و»

۳۵۶- والدین دو فرشته جهان آفرینش محمد امینی گلستانی.

۳۵۷- وسائل الشیعه: شیخ حرّالعاملی.

۳۵۸- وفیات الاعیان؛ ابن خلکان، قاضی احمد؛ جلد دوم، تهران: بی نا، بی تا

۳۵۹- وقایع الدهور: للشیخ ابوالحسن المرندی

۳۶۰- وقعهالطف: سید ابن طاووس.

(۱)

۳۶۱- یاد مهدی:

۳۶۲- یاران شیدای حسین بن علی علیهماالسلام، استاد مرتضی آقا تهرانی.

۳۶۳- یأتی علی النّاس زمان من سئل عاش و من سکت مات: سید محمود بن سید مهدی موسوی ده سرخی اصفهانی.

۳۶۴- ینابیع الموده: شیخ سلیمان بن شیخ ابراهیم بن خواجه کلان حسین بلخی قندوزی.

۳۶۵- یوم الخلاص فی ظلّ القائم علیه السلام: کامل سلیمان چاپ اوّل ۱۳۸۲ (ه. ش) چاپ نگین.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹